

# مصاحبه با دکتر کریم سنجابی

دکترای حقوق از دانشگاه پاریس

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

وزیر فرهنگ ۱۹۵۱

نماینده مجلس شورای ملی ۱۷ از کرمانشاه

رهبر جبهه ملی

نخستین وزیر خارجه جمهوری اسلامی

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۱

بمباحثه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز دوشنبه بیست و سوم مهر ۱۳۶۲ برابر با پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در چیکو - ایالت کالیفرنیا . مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی .

س - آقای دکتر سنجابی در بدو امر می‌خواهم از شما خواهش کنم که لطفاً " به تفصیل سوابق خانوادگی ، تحصیلات و چگونگی آغاز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خودتان را برای ما شرح بدهید .

ج - خیلی تشکر میکنم . امیدوارم حال من اجازه دهد و بتوانم بطور کافی به مطالبی که مورد نظر شما هست جواب بدهم . یک نتیجه مفید و مطلوب از این مصاحبه بدست بیاوریم . همانطوریکه قبل از این صحبت‌ها خدمت شما گفتم فقط خواهش و تقاضای من این است تا زمانی که من حیات دارم این مصاحبه انتشار پیدا نکند مگر اینکه اگر زمانی لازم بشود و من حیات داشته باشم با شما و ره‌خود من باشد . این یک نکته‌ای هست که بین ما توافق روی این مطلب حاصل شده است .  
س - بله صد در صد .

ج - حالا سؤالی که شما کردید یگی راجع به سوابق خانوادگی من بود و یکی راجع به سوابق تحصیلات و آغاز فعالیت سیاسی من . راجع به خانواده من بطوریکه میدانید من کردو از ایل سنجابی هستم که یکی از ایلات کرده‌کن کرمانشاه است و اگر لازم بدانید و بخوا هی من اول میتوانم اطلاعاتی هر قدر شما بخوا هی دوبه‌رانداز / که لازم بدانید راجع به ایل سنجابی برای شما صحبت بکنم .

سند از آنجا شیکه ما یک چنین اطلاعاتی به تفصیل در هیچ جا منتشر شده‌اند اریم من خیلی ممنون خواهم شد اگر شما لطف بفرمائید و این را به تفصیل توضیح بدهید.

ج - بله. محل سکونت بیلاقی یا به اصلاح سردسیری ایل سنجایی در دشتی معروف به ما هی دشت است که در لغت "املا" ما دشت بوده است. ما هی دشت جزء استان کرمانشاه است که تقریباً "از چهار فرسخی غرب شهر کرمانشاه شروع میشود و تا دهواز زده فرسخی آن ادامه دارد. یک بعد دیگر آن از دامنهی کوه‌ها هونزدیک روان سراغز و تا کاروانسرای ما هی دشت و تا پشت شهر شاه آباد کشیده میشود. این محل بیلاقی ایل سنجایی است که الان در حدود صد و شصت پارچه آبادی و ده در آن قرار دارد.

محل گرمسیری و قشلاقی ایل در زمانهای پیش در خارج از مرز ایران و در مرز ایران از نزدیکی های قصر شیرین و نزدیکی های نفتخانه و محل نفت قصر شیرین بود که از آنجا شروع میشد و تا حدود قزل رباط و شهر بان که الان جزو عراق است ادامه پیدا میکرد. در سال ۱۹۱۴ قبل از شروع جنگهای بین الملل اول یک هیئتی از طرف دولت انگلیس و از طرف دولت روس بصورت میانجی برای تعیین مرز بین ایران و دولت عثمانی آن زمان آمدند تا با نمایندگان ایران و نمایندگان عثمانی سرحدات غرب ایران را که مورد اختلاف بین دو دولت بود معین بکنند. در آن موقع به حدود قصر شیرین که رسیدند پدربزرگ من حاکم قصر شیرین و سرحدات را بود در آنجا عثمانی ها فوق العاده فضا را آورده بودند و انگلیسی ها هم با نظر عثمانی ها موافقت داشتند که قصر شیرین و قسمتی از غرب ایران را که جلگه است و تقریباً "به جلگه عراق متصل و معروف به جلگه زهاب است در مرز عثمانی قرار بدهند.

س - آقای دکتر سنجایی اسم پدربزرگ شما چه بود؟

ج - شیر محمد خان مصما الممالک بود. سنجایی ها در آنجا مقامت فوق العاده سختی کردند و تسلیم تمایلات اجنبی نشدند و بالاخره مرز به همین حدودی که الان معین است معلوم شد ولی آن مراتع قشلاقی خارج از نفتخانه را که در حدود قزل رباط و شهر بان قرار دارد جزو خاک عثمانی آن زمان شناختند. ولی یک پروتوکل ضمیمه ای قرار داد مرزی شد که به نمایندگان دولت انگلیس و دولت روس هم امضاء کردند و همینطور نمایندگان ایران و عثمانی که بموجب آن دولت عثمانی شناخت که این نقاط از لحاظ مرتع ملک سنجایی ها

است. و متعلق به سنجایی ها است و سنجایی ها بدون پرداخت مالیات به دولت عثمانی هر ساله برای محل قشلاقی و تغلیف احشامان به اینجایی می آیند و دولت عثمانی هم تعهد کرده حق آنها را محفوظ بدارد. منظور اینست که محل تغلیف احشام و محل قشلاق ایل سنجایی در این حدود از خاک عثمانی که فعلاً "عراق است قرار داده شده است و معمولاً آنجا میرفتند. اما ایل سنجایی که یک ایل کرد است در واقع یک ایل جوان و یسبک ایل جدید است. در تواریخ قدیم ما اسمی از ایل سنجایی نتوانستیم پیدا کنیم. آنطور که خود ما اطلاع داریم حد اکثر این ایلی که فعلاً "به این نام درناجیه کرمانشاه است از اوایل دوره قاجاریه وجود داشته و در بعضی از لشکرکشی های دولت ایران هم سوارهای آن شرکت میکرده اند. مثلاً "در اردو کشتی که دولت ایران برای تصویف هرات کرد از ایل سنجایی یک عده ای سوار بطور مسلم حضور داشته اند. حتی سی افسانهای در میان مردم سنجایی هست که میگویند در ساء آن سوارها لباسهای برتن داشتند که آستر یا یقه آنها از پوست سنجاب بوده و به همین مناسبت آنها را هم سنجایی ها خطاب میکردند و این اسم از آنجا برای آنها باقی مانده است. سنجایی ها از سبزه ناحیه مختلف به یالت کرمانشاه آمده اند. آنها از دوازده تیره مرکب اند چندین تیره آینه علی التحقیق از ناحیه فارس کوچانده شده اند. شاید در زمان نادرشاه افشار رویا در دوره صفویه با اجبار واکراه و یا از روی رضا و رغبت آنها را آورده اند برای اینکه در این مرزوبوم ساکن و نگهبان سرحدات باشند. آن تیره هایی که از فارس آمده اند بیشتر تیره های روسای ایل سنجایی و به اصطلاح خانهای سنجایی هستند یعنی خانواده ای ما علی التحقیق جزو کوچانده شده ها یا مهاجرین از ناحیه فارس هستند. شما شاید در تواریخ قدیم ایران هم خوانده باشید که طویلی از کردها در دوره های بعد از اسلام در بعضی از نواحی فارس مثلاً "در ناحیه شیرانکاره بوده و حتی حکومتها می دادند. بنا بر این بعید نیست که در دوران صفویه مردمی از کرد در آن نواحی وجود داشته باشند. چند تیره سنجایی که اسمی آنها معمولاً "با کلمه وند خاتمه پیدا میکنند از ناحیه لرستان آمده اند و اینها عیار رتند از تیره هایی بنام جلیله و نوسند، سیمین و نوسند، سرخاوند که الان هم در سنجایی از تیره هایی مشهور هستند و لهجه و

تکلمشان هم به لهجه لری ولکی بیشتر شباهت دارد. چند تیره سنجایی هم از عراق و از حدود شهر زوروز از کناره های دیاله ای عراق آمده و مشهور به دیالیان هستند. تمام این تیره های سنجایی در این ناحیه ماهدشت سکونت اختیار کردند که آنوقت ملوک مردم شهری و قسمت عمده ای آن جلگه ای سرسبز و چمنزار بوده است و بعلت اینکه سنجایی ها هم حشم نا روگویی پیدا کردند و این مراتع در تابستان فوق العاده مطبوع بود، آن مردم در حواشی چمنزارها و در کوه های پیرامون آن سکونت پیدا کردند. تا اینکه کم کم نتوانستند که خودشان نیز بعضی از املاک آنجا را بخرند. آنطور که در اطلاعات مساحت بنیادین گزای ریل سنجایی صورت ایل جدا و مستقل جدید بزرگ ما شخصی بوده است بنام حسن خان. این حسن خان که تقریباً "معاصرینا" و اعرس طنت فتحعلینا ه قاجا بوده است، مردی بوده فوق العاده کافی و زرنگ و کاردان و توانست املاک بسیار زیادی در آن نواحی کم کم خریداری نماید. او پسر لایقی هم بنام محمد رحیم خان داشته است. حسن خان و پسرش محمد رحیم خان تقریباً "در حدود چهل پنجاه آبی دی بزرگ در همان ناحیه ما هی دشت بتدریج خریداری میکنند که همان پایگاه محلی قدرت و اعتبار آنها میشود. به عنوان جمله ای معترضه راجع به سابقه تاریخی ایل سنجایی این نکته را هم اضافه کنم که مطابق تحقیقاتی که خود بنده کرده ام در یافتیم که در ناحیه شمال کردستان یعنی در حدود شمال مهاباد و در خاک عراق در اوایل قاجاریه یک طایفه ای بنام سنجایی در همان حدود بین رضا شیه و عثمانی آن زمان وجود داشته است. در یک کتاب تاریخی از تاریخ قاجاریه که بوسیله یکی از شاهزادگان قاجار نوشته شده و مرحوم عباس اقبال آشتیانی آنرا چاپ کرده چنین آمده است که رئیس قشون ایران یک طایفه از اکراد را که یاغی و گردنکش بوده اند شکست میدهد و تعقیب میکنند و آنها متواری میشوند و به ایل سنجایی در آن طرف رضا شیه در خاک عثمانی پناه می برند. بنابراین معلوم است که در آن موقع یک طایفه ای بنام سنجایی، یک مردی بنام سنجایی در آنجا بوده اند ولی من هرچه در این اواخر کوشش کردم که ببینم آیا از آنها اشخاصی وجود دارند بنیوانستیم چیزی بیابیم. هر چند از خانواده خود شنیده بودم که در آن حدود ما بستگانی داریم. در اشعار نظامی گنجوی هم مخصوصاً "در اسکندرنامه وی هم بنده یک شعری دیدم که در آن،

چون مادرش کرد بوده - محققا " نظامی مادرش کرد بوده - در آنجا که از تبار خودش صحبت میکند کلمه " سنجایی " را بکار میبرد. آیا واقعا " در زمان نظامی هم یک همچین طایفه ای وجود داشته ؟ درست بر من معلوم نیست. آنچه محقق است همین است که در آغاز صحبت خود عرض کردم یعنی ایل سنجایی عبارت از آن تیره هائی است که از ناحیه فارس و از ناحیه لرستان و از ناحیه دیاله و شهر زور عراق آمدند و در ناحیه ماهی دشت کرمانشاه سکونت اختیار کردند. آن تیره ها بعایت اینکه مذهب تقریبا " تمام آنها یک مذهب بوده است یعنی آنها به اصطلاح خودشان اهل حق یا آنطوریکه متداول است علی اللهی بوده اند، به یکدیگر گرایش داشته اند. درباره کلمه علی اللهی هم بی مناسبت توضیح بدهم که در واقع اینها علی را خدا نمی دانند بلکه معتقد به ظهورات مختلف و متدرج خدا هستند و ظهور اکمل او را در شخص علی میدانند ولی این ظهور منحصر بفرد نیست، ظهورات و تجلیات دیگری هم حضرت حق با اصطلاح علی اللهی ها داشته است که حتی بعد از زمان حضرت علی هم کسان دیگری صاحب این ظهورات شده اند. از جمله شخصی بنام سلطان ساق که میگویند در عهد امیر تیمور بوده مظهر یکی از همین ظهورات بوده و هم در واقع بنیادگذار این طریقه است.

س- مقصود شما از ظهورات جلوه و ...

ج- بله مقصود جلوه و مظهر است. بنا بر این اینها این اعتقاد دارند و خودشان را مسلمان میدانند و به قرآن معتقد هستند و به امامان معتقد هستند، البته آن ارادت خاصی را به حضرت علی دارند که او را جلوه واقعی حضرت حق میدانند. تقریبا " کم و بیش نظیر آنچه عیسویان درباره مسیح میگویند. بهرحال، سنجایی ها کسیه همه آنها اهل حق بودند، در همان زمان اجتماع آنها پیشوای بزرگی از صوفیه اهل حق در ناحیه کرمانشاه بنام سیدبرا که ظهور میکند که در گوران و از طایفه ای گوران بوده و تأثیر فوق العاده ای در پیروان این طریقه داشته است. مردم و درویشان زیادی در پیرامون او جمع میشوند و خانقاه از مرجعیت عظیمی پیدا میکند. بیشتر

مردم طوایف گوران که آنها هم ده‌ها نژاد هزارخانو هستند و بیشتر مردم سنجایی پیرو سیدبراکه‌وخاندان‌ان‌امیشوند. این وحدت مذهب یکی از سوابق پیوند دادن تیره‌های مختلف سنجایی بهم‌دیگر بود. یکی دیگر از سوابق پیوند آنها همان محل‌های سکونت بیلاهی و قشلاقی آنها بود. سنجایی‌ها در ابتدا جزو ابواب جمع ایل بزرگ زنگنه محسوب می‌شدند. بطوریکه میدان زنگنه از ایل‌های خیلی بزرگ کردایران بوده و در زمان پادشاهان صفویه عظمت و اعتبار زیادی داشته‌است. شیخ علیخان زنگنه مدرا عظم بعضی از پادشاهان صفوی ظاهراً " شاه سلیمان مردی فوق العاده مقتدر و توانا و سردار بزرگی بود، ایل زنگنه تا این‌اواخر در ایران بصورت ایلی وجود داشت هر چند بعداً " رؤسای آنها شهرنشین شدند. و شیوه‌ی ایلی را از دست دادند، خانواده زنگنه در کرمانشاه از مهمترین خانواده‌های آن شهر هستند. طوایف زنگنه هم در بین ایلات دیگر پراکنده و مستهلک شدند. ولی هم‌اکنون یک ایل زنگنه در خاک عراق وجود دارد که؛ زحد و خاقین تا کرکوک پراکنده هستند. بهرحال در دوره قاجاریه این تیره‌های کوچیده و یا کوچانده‌شده‌ی سنجایی را ابواب جمع زنگنه‌کردند. پیداست که زنگنه چون ایل قوی و مقتدری بوده سنجاییها پیوستگی به آنها برای خودشان وسیله حمایت و پشتیبانی می‌دانستند. تا زمان حسن خان جداغلی من‌که‌الان اسم بردم سنجاییها جزء ایل زنگنه بودند ولی در زمان حسن خان اختلافی با رئیس ایل زنگنه پیدا میکنند و زد و خورد و قتل و کشتاری بین اینها رخ میدهد از آن تاریخ مدتی ایسل سنجایی متواری می‌شود تا اینکه بعداً " دولت موقت و والی کرمانشاه فرمان ریاست ایل سنجایی را بصورت ایل جدائی بهم‌ان‌حسن‌خان می‌دهد و در این ایل سنجایی موجود اولین رئیس ایل میشود.

بنابراین تاریخ پیدایش این ایل شاید در حدود صد و پنجاه سال پیشتر نباشد. حسن خان پسرهای متعددی داشته که بزرگترین آنها محمد رحیم خان و کوچکترین آنها شیرمحمد خان منصام الممالک جد پدری من بود. شیرمحمد خان نیز سه پسر نامی داشت. پسر بزرگترش قاسم خان ملقب به سردارنا صرپدر من بود. از پسرهای دیگرش یکی سردار ربسیا معروف و باکفایت و وطن‌دوست ایران‌علی اکبرخان سردار مقتدر بود که

عموی بزرگ من حساب میشد و پسر دیگرش سالار ظفر حسین سنجایی بود شیرمحمدخان جدمن از طرف دولت بعنوان حاکم قصر شیرین و سرحددار منصوب شد و از آن تاریخ تا زمان پهلوی حکومت قصر شیرین و مرزدار آن حدود با سنجایی ها بود که امنیت جا ده کاروان رو و جا ده تجارتنی و زیا رتنی معروف قصر شیرین به کرمانشاه را حفاظت میکردند. به این ترتیب ایلی سنجایی وسعت و توسعه پیدا کرد، خود شیرمحمدخان صمصام الممالک در قصر شیرین اقامت داشت که هم اکنون عکس قلعه‌ای محل اقامتشان را به شما نشان دادم، و حکومت ایلی را به پسر بزرگترش که پدر من باشد قاسم خان واگذار کرد. پدرم در ایلی حکومت داشت و ایشان در مرز. خوانین سنجایی در ناحیه ما نشست که محل اقامتشان بوددهات مختلف داشتند و هر یک از آنها در ده خود یک قلعه بنا کرده بود. قلعه در آن زمان یک محل استحکامات جنگی بود با سنگرها و جان پناهها، مخصوص هم یک کارگاه کشاورزی، محلی که در آن صنایع محلی مثل قالی بافی، نمد، گلیم و این جور چیزها در قسمت‌های آن برپا میشد. خانها در قلعه‌های خودشان سکونت داشتند و نوکرها و اتباع شان در دهات مختلف. قوه جنگی ایلی سنجایی از دوندنی و تشکیل میشد. یکی سوارهای نوکری بود که خانها افرادی را بصورت نوکر خودشان استخدام میکردند و به آنها معمولاً اسب و تفنگ میدادند و دردهات پیرامون خود آنها را ساکن میکردند. اینها وابسته و در خدمت آقای خودشان بودند. پدر و عموهای من در زمان خود تقریباً هفتصد سوار بصورت نوکر شخصی داشتند. قسمت دیگری از نیروی مسلح ایلی از خود سردم ایلی تشکیل میشد. ایلی سنجایی در آن موقع که در حدود شایدهفت تا هشت هزار سوار بود در حدود حداقل دوهزار مرد جنگی داشت که هفتصد سوار آن جزء نوکری و اتباع شخصی سردارها بودند و هزار و دویست تا هزار و پانصد نفر از تیره‌های مختلف ایلی. و خود این یک نیروی یک قشون قابل توجهی به حساب می‌آمد. سنجایی‌ها همیشه نسبت به دولت مطیع بودند، به علاوه محل سکونت آنها چون به شهر کرمانشاه خیلی نزدیک و در جلگه صاف هموار است و کوهستانهای سخت ندارد آنها نمیتوانستند مثل طوایف کوه نشین دیگری بصورت یا غی و سرکش زندگی کنند و میبایستی همیشه حسن رابطه را با دولت و با والی‌های کرمانشاه نگاهدارند. بطوریکه تاریخ زندگی‌شان نشان میدهد تقریباً "هیچوقت



مردمان این ایل بصورت یاغی وگردنکش در مقابل دولت و حکومت مرکزی قرار نگرفته و بلکه برعکس همیشه همراه و همکار بوده اند، درنهایت مشروطیت ایران ایل سنجایی با مشروطه خواهان همراهی کرد و جهات مختلفی با عثمان بود. یکی از آن جهات مذهبی بود چون خانواده مستقیم پدری من شیعه بوده و هستند، هم پدرم و هم پسر بزرگم و هم جدای عالی ما حسن خان که اسم پدرم، شیعه بودند. چنانکه جنازه حسن خان را بغداد ز قوتش به نجف بردند، و هم چنین جنازه ی پسر بزرگ او محمد رحیم خان را. مصما لک نیز یک شیعه متعصب بود، و به این مناسبت نسبت به روحانیون فوق العاده احترام داشت. در صدر مشروطیت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که پیشوای بزرگ شیعیان ایران در نجف بود نامه ای به پدر بزرگ من و ایل سنجایی نوشت و بوسیله مرحوم علی هیئت فرستاد که بنده نسخه اش را یک وقتی داشتم و ی سنجایی ظار دعوت کرد که از مشروطیت حمایت بکنند. بله یک علت این که سنجاییها به مشروطه گراش پیدا کردند همین تبلیغ علمای بزرگ این طوری بود. یک علت دیگر اجتماع آن که نظر خود بنده است، اینست که ایل سنجایی در آن موقع در برابر تاج و زایل قدرتمند کلهر قرار داشت. ایل کلهر بزرگترین ایل کرد است که شاید در تمام نواحی کردنشین ایران و عراق و ترکیه هم ایلی به بزرگی آن نباشد، ایلخانی کلهر در آن زمان دادگان امیر اعظم رئیس ایل کلهر بود که وی بنا بر جها تی که حالا تفصیلش بیاورد است با سنجایی ها خیلی بد بود و چندین بار به سنجایی اردو کشید و قلعه های سنجایی ها را آتش زد و این اختلافات بین این دو ایلی وجود داشت. بمناسبت اینکه دادگان امیر اعظم رئیس ایل کلهر با مستبدین و با سالارالدوله یاغی که علیه مشروطیت بود همراهی میکرد سنجایی ها که مخالف او بودند با لطف به مشروطیت علاقه پیدا کردند و خود همین کیفیت یک آبرو و احترامی به ایل سنجایی بعنوان آزادیخواهی داد و این جریان باعث گردید که در دوران مشروطیت حزب دموکرات هم که حزب تندرو مشروطیت بود تمامیل زیادی نسبت به سران مردم سنجایی داشته باشند. دموکراتهای شهر کرمانشا ه اغلب با سنجاییها مربوط بودند و سنجاییها هم در انتخابات از نامزدهای دموکرات کرمانشا ه حمایت

میکردند در نتیجه یک نوع پیوستگی بین ایل سنجایی و دموکراتها و رهبران دموکراتها که در آن زمان تقی زاده و سلیمان میرزای اسکندری بودند بوجود آمده بود. تاجنگ بین الملل اول پیش آمد. در جنگ بین الملل اول که با پیشرفت قشون اشغالگروس در داخل ایران و وارد شدن آن به آذربایجان و شمال ایران و رسیدن به قزوین بیسم آیین بود که به تهران وارد بشوند بطوریکه میدانید در آن موقع واقعه مهاجرت صورت گرفت یعنی اکثر زعمای و حزب دموکرات و اعتدالی آنوقت که دوره سوم پارلمان بود بیسم هدیگر ائتلاف کردند. در آن موقع چون دودولت بزرگ استعمارگر یعنی انگلیسها و روسها با همدیگر متحد بودند و در سال ۱۹۰۷ هم آن قرارداد معروف تقسیم ایران را به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کرده بودند مردم ایران میلیون ایران و بخصوص آزادیخواهان و دموکراتهای ایران علیه این دودولت بودند. وبالطبع گرایش فوق العاده ای نسبت به آنها داشتند. از طرف دیگر در آن زمان دولت عثمانی هم متحد دولت آلمان بود و این دولت در بین مردم مسلمان دعوت به اتحاد اسلام میکرد که مسلمانها با او علیه روسها و انگلیسها همراهی کنند و اینهم در اذهان مردم ایران تبا حدی مؤثر واقع شده بود. این بود که وقتی مهاجرین از تهران حرکت کردند و بعد بیسم کرمانشاه رسیدند و در کرمانشاه حکومت مقاومت ملی به زعامت نظام السلطنه مافی تشکیل دادند سنجایی ها با مهاجرین همراهی کردند. قسمت بزرگی از نیروی ژاندارمری ایران هم همراه مهاجرین به کرمانشاه آمد. این نیروی ژاندارمری و سنجایی ها و طوایف دیگری متحداً " یک نیروی مقاومت در مقابل پیشروی روسها تشکیل دادند. روسها که قسمت عمده ایران را اشغال کرده بودند، به همدان و بعد به کرمانشاه رسیدند و کرمانشاه را نیز تصرف کردند. سنجایی ها در مقابل روسها ایستادگی کردند و سه ماه تمام پیشروی نیروی روس در ناحیه ما هشت سنجایی متوقف شد. این مقاومت مردم سنجایی و ژاندارمهایی که در داخل سنجایی بودند در مقابل روسها یکی از موجبات فتح عثمانی در جبهه کوت العمارة شد که توانست قشون انگلیس را که تحت محاصره بود از پای در آورده و قریب ۱۲ هزار نفر آنها را اسیر کند. بعد از این فتح بزرگ بود که عثمانیها

فراغتی پیدا کردند و توانستند قسمت بزرگی از نیروی خود را به فرماندهی علی احسان پاشا فرمانده معروف به جبهه‌ی ایران اعزام دارند و روسها را از کرمانشاه عقب بزنند ولی این پیروزی عثمانیها و رحمت مهاجرین و حکومت مقاومت ملی به کرمانشاه بیدوام بود زیرا انگلیس 'حزمت شکست خود را جبران کردند و نیروی تازه نفس وارد بصره نمودند و عثمانی 'به عقب رانده و بغداد را در خطر سقوط قرار دادند. نیروی فاتح عثمانی در جبهه‌ی ایران ناچار به عقب نشینی شد. روسها مجدداً "همدان و کرمانشاه را به تصرف درآوردند. کار مهاجرین و حکومت مقاومت ملی نیز از این تاریخ به پایان رسید. یک عده از آنها همراه نظام السلطنه و مدرس به استانبول رفتند ولی قسمت بزرگی از مهاجرین که دل خوشی از عثمانیها نداشتند به داخل ایل سنجایی آمدند که در کوههای سرحدی متواری بودند. قریب هفتمتدفیر از آنها مدت چندین ماه در سنجایی مهمان بودند و سنجایی ها از آنها پذیرائی میکردند. این جمعیت بزرگ در خانه پدرمن و عموهای من مهمان بودند و منزل بسه منزل با ما حرکت میکردند تا زمانی که انقلاب در کشور روسیه صورت گرفت و نیروی اشغالگر روس در ایران دچار آشفتگی گردید.

س- انقلاب ۱۹۱۷ .

ج- بلی انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه صورت گرفت و دولت انقلابی دستور به واپس خواندن نیروی خودش را در آنجا هم یعنی آن قوای ای که در کرمانشاه داشتند تأمین بسه مهاجرین دادند و مهاجرینی که در ایل سنجایی بودند با تأمینیه که از روسها و انگلیسها گرفتند از راه کرمانشاه به اوطان خود بیه تهران برگشتند ولی یک عده ای از آنها تأمین پیدا نکردند و باقی ماندند. از آن جمله کسانی که در خانه ما باقی ماندند مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری بود و مرحوم میرزا طهرتنگا بنی نماینده مجلس و از استادان معروف دانشگاه و تاجر بزرگی بنام حاج محمدتقی شاهرودی . اینها ماندند و در خانه پدرمن بودند در مدتی که مرحوم سلیمان میرزا در خانه ما بود خود ایشان با لطفشان و با محبت خاصی که داشتند از من که یک بچه ده و دوازده ساله بودم دعوت کردند که خدمت ایشان بروم و به من تدریس کنند و من این افتخار تحصیل

را در پیش ایثان مدت چند ماه داشتم که هر روز میرفتم و زانوهای ادب به زمین میزدند و دوساعت درس میخواندم. من در آن مدت چند ماه یک دوره کلاس حساب و یک دوره هندسه مختصرون تاریخ و جغرافیا که همه جا توأم با بحث های سیاسی و آموزش وطن دوستی و آزادخواهی بود آموختم. بعد هم خود را به علاقه پیدا کرده یک آموزشگاه کوچک ایلی برای کدخداهای سنجایی و سوارهای سنجایی ترتیب بدهد. این بود که نزدیک چادر او به دستور پدرم یک چادر بزرگ پنج ستونی برپا کردند که در واقع بصورت یک کلاس اکابر در آمد و شاهزاده شهباه آنجا میآمد و برای کدخداهای سوارها که جمع میشدند صحبت میکرد و من صحبت های او را به کردی برای آنها ترجمه میکردم. این وضع انا مه داشت و سلیمان میرزا در خانه ای ما بود و ما در حال کوچ بودیم تا نزدیک خانقین که انگلیسها با حیل مکر و با یک خدعه و نیرنگ ضربت بزرگی بر ما و بر تمام سنجایی وارد آوردند. خلاصه آن چنین بود که ما در مجلسی تقریباً "یک فرسخی خانقین که قوای انگلیسها هم در آنجا بود چادر زده بودیم. فرمانده انگلیس در آنجا شخصی بنام کلنل کنین از خانقین به دیدن منزل پدرم آمد و در آنجا با سلیمان میرزا هم صحبت کرد و به سلیمان میرزا گفت که شما با آلمانی ها همراهی میکنید و بی سنجایی ها اعتراض کرد که شما به آلمانی ها و عثمانی ها آذوقه میدهید، و این در ابتدای سال ۱۹۱۸ سال قحطی بزرگ ایران بود، سال مجاعه معروف، در آن موقع مردم سنجایی اغلب بانان بلوط سدجوع میکردند. پدرم دستور داد برونه از زتوی ایل مقداری از آن نان بیاورند و به آن فرمانده انگلیسی نشان داد و گفت، "مردمی که نشان این است از کجا میتوانند آذوقه به دیگران برسانند." یا آخره آنها بر حسب ظاهر تأمین به سلیمان میرزا و به ما دادند و رفتند ولی یک هفته بعد در حدود دوهزار سرباز شهباه حرکت دادند و در صبح زود که هنوز ما از خواب بیدار نشده بودیم در چادرهای ما را محاصره کردند و سلیمان میرزا را و برادرش عیسی میرزا را اسیر کردند و بر بردند. سلیمان میرزا را بعد از آن بردند بغداد و از آنجا بر بردند به بصره و از بصره به بمبئی و سه سال در اسارت انگلیسها باقی ماند. بعد از این غائله خفت آور ایل ما پراکنده و متواری شد. یکماه یا دو ماه بعد انگلیسها مجدداً

اردو کشیدند و طوایف ایرانی دیگری مثل ایل کلهر و ایل گوران که پیشتر از متحدین ما بودند با انگلیسها همراه شدند و انگلیسها با توپ و با ظیاره ایل سنجایی را در بهار سال ۱۹۱۸ در محل معروف به دشت حر بمباران کردند. در آن واقعه حداقل پانصد نفر زن و مرد و بچه سنجایی کشته و یا در حین فرار در رودخانه معروف به زمکان غرق شد و تمام هستی ایل با سیمد چهارصد هزار کوسفند به غارت رفت و بعد پدرم که با زنها و بچه‌های خانواده برای دادخواهی به کرمانشاه آمد و به دولت مرکزی تلگراف کرد انگلیسها او را نیز گرفتند و اسیر کردند و به بنداد بردند. عموهای دیگر که سردار مقتدر و سالار ظفر بودند با برادر بزرگترم سالار مقتدر و یک عده‌ای سوار زبده فراری و متواری شدند و بخاک عثمانی، آمدند و به کرکوک و زکرکوک به موصل رفتند. در اوایل خرداد سال ۱۹۱۸ که جنگ بین الملل خاتمه پیدا میکرد عثمانی‌ها هم تسلیم شدند و قوای آنها از بین رفت در شهر موصل عموها و برادرم توانستند فرار کنند و از شمال کردستان و جنوب آذربایجان با هفت هشت سوار خود را به تهران برسانند. اینها وقتی به تهران میرسند که کابینه و شوق الدوله بر سر کار و نصرت الدوله فیروز وزیر دادگستری بود. انگلیسها دستور میدهند که آنها باید در تهران بمانند. عموهای من بدین کیفیت مدت دو سال در تهران تحت نظر بودند. در اوایل خرداد ۱۲۹۹ هجری که آنوقت بنده بچه بودم و در مدرسه متوسطه کرمانشاه درس میخواندم شاخه‌ها ده سلیمان میرزا که در اسارت انگلیسها بود بعد از سه سال آزاد شد و از راه قصر شیرین به کرمانشاه آمد و میخواست به تهران برود. بمناسبت سابقه شاگردی خدمت ایشان رسیدم. عموهای من که در تهران تحت نظر بودند به ایشان تلگراف کردند و خواهش نمودند که ما را یعنی من و برادر کوچکترم را هم همراه خودش به تهران ببرد.

درست روز سوم اسفند ۱۲۹۹ یعنی روز کودتا بود که ما با کالسکه در خدمت شاهزاده سلیمان میرزا از کرمانشاه حرکت کردیم و یک روز بعد در کنگا و در خانه حاج صاری اسلان کنگا وری خبر کودتا و اعلامیه سردار سپه رئیس دیویزیون قزاق را شنیدیم. در آن زمان قوای انگلیس هنوز در ایران و تمام جاده‌های اصلی در تصرف آنها بود. آنها ما را سه روز در پای گردنه اسدآباد نگه داشتند و اجازه ندادند که کالسکه‌ی ما

عبور بکنند. بعد هم که وارد همدان شدیم به دستور سیدضیاء رئیس دولت کودتا سلیمان میرزا در همدان متوقف شد و ما هم در همدان ماندیم و در مدرسه نصرت آن شهر مشغول درس خواندن شدیم. همین که سیدضیاء سقوط کرد سلیمان میرزا هم آزاد شد و حرکت کرد و ما هم در خدمت ایشان به تهران آمدیم. آغا ز تحصیلات بنده در تهران از همین زمان بود یعنی در سال ۱۳۰۰ وارد مدرسه علوم سیاسی شدم که در آن موقع تحسنت ریاست علامه علی اکبر دهخدا بود. دوره تحصیلی مدرسه سیاسی در آن زمان پنج سال بود که سه سالش متوسطه نهائی و دو سالش به اصطلاح دوره عالی بود و بنده این پنج سال را در مدرسه سیاسی تمام کردم و بعد وارد مدرسه حقوق تهران شدم که تازه بوسیله چند نفر معلم فرانسوی تشکیل شده بود. مدرسه حقوق تهران را نیز در مدت دو سال تمام کردم و لیسانس آنجا را گرفتم و مدتی هم بیکار ماندم و به کارآموزی و کالت دادگستری پرداختم تا آنکه در سال ۱۳۰۷ در کنکور دانشجویان اعزامی دولت به اروپا شرکت کردم و قبول شدم و با کاروان اول دانشجویان اعزام فرانسه شدم. در این سفر من و دو نفر دیگر، "زدوستان همیمیم" همراه بودیم و آنها یکی دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه بود و دیگری دکتر سیدعلی شایگان که تمام مدت پنج سال مدرسه سیاسی با هم در یک کلاس همیشه با هم همدرس، همکار و همراه، همسفر و حتی هم منزل بودیم. آنها نیز مانند من همان مدارک تحصیلی را داشتند.

س - آقای دکتر، آن مدرسه ای که شما فرمودید فرانسوی ها سرپرستی میکردند در آنجا به زبان فرانسه تدریس میکردند یا فارسی؟

ج - بله به زبان فرانسه تدریس میکردند.

س - شما زبان فرانسه را کجا یاد گرفته بودید؟

ج - ما پنج سالی که در مدرسه سیاسی درس میخواندیم در آن تدریس زبان فرانسه و ساعت عظیمی داشت بطوریکه تقریباً "هر روز دو ساعت نزد معلمین ایرانی یا فرانسوی به فراگرفتن آن مشغول بودیم.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاءاله صدقی

نوار شماره : ۲

بله معلمین آن مدرسه حقوق فرانسوی بودند. یکی اسمش مسیو Hess بود که  
اقتصاً دو حقوق مدنی فرانسه درس میداد، دیگری مسیو دولابوز De Lapouge که  
درسهای مختلفی داشت، سومی شخص بیسواد عامی بود بنام بارون فراشون  
Baron Frachon که او هم درسهای دیگری برعهده داشت. این مدرسه  
قبلاً "جزو وزارت عدلیه و آن رانصرت الدوله فیروز تأسیس کرده بود ولی در زمان  
تحصیل ما جزء وزارت معارف شده بود. این معلمین هر کدام یک مکررینا Répétiteur  
داشته یعنی علاوه بر اینکه خود آنها به فرانسه تدریس میکردند یک نفر ایرانی هم درس  
آنها را بافارس بیان میکرد. ما چون دبیرم مدرسه سیاسی داشتیم توانستیم دوره سه  
ساله آنرا در دو سال تمام کنیم. وقتی وارد پارسی شدیم آنوقت آقای حسین علا سفیر  
ایران و سرپرست ما هم بود. ایشان امر کردند که ما تحصیلات حقوق را با یادا ز سر بگیریم.  
این بود که ما با وجود داشتن لیسانس از مدرسه حقوق تهران مجدداً "از سال اول شروع  
به تحصیل حقوق کردیم. بنده سه سال اول را در دانشکده حقوق دانشگاه شهرناتسی  
تحصیل کردم ولیسانسیه شدم و سه سال بعد دوره دکتری ام را در دانشکده حقوق  
دانشگاه پاریس به پایان رساندم و یک رساله پایان تحصیلی بنظر خود بسیار معتبر  
نوشتیم که مشهور شد.

س- حدود چه سالی بود؟

ج- حالا عرض میکنم. تحت عنوان اقتصاد دروستاژی و نظام زمینداری در ایران.

l'Iran  
 Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de/فرانسه اش

بنده به اطلاع خودم برای بار اول اولین کسی بودم که بموجب مدارک متقن تاریخی ثابت کردم که رابطه مالک و زارع در ایران از جمله ی روابط حقوق خصوصی و از قبیل قرارداد های آزاد، مزارع و مساقات که در فقه اسلامی وجود دارد نیست بلکه ناشی از حق حاکمیت و ناشی از حق خراج دولت است، خراجی که در زمان ساسانیان در ایران معمول بوده و بعداً " خلفای اسلامی هم عین آن ترتیب را ادامه دادند و این حق خراج و حق دیوانی بعداً " در دوره ملوک الطوائف بوسیله قدرت مندانی غصب شده و بنا بر این رابطه مالک با زارع بیش از آنکه رابطه دوشریک و بیش از آنکه رابطه ی حقوق خصوصی باشد رابطه حاکم است با تابع و مالک پیش از آنکه مالک زمین باشد مالک رعیت و حاکم بر رعیت است. این رساله ای بود که من نوشتم که تا یازده مرتبه در ایران شہرت و انعکاس پیدا میکرد برای من مایه ی زحمت میشد ولی آن کتاب در کنگ کتابخانه های دانشگاه های فرانسه باقی مانید. بعد از شش سال ما به ایران مراجعت کردیم یعنی در اواخر سال ۱۳۱۲. در اوایل سال ۱۳۱۴ من به سمت دانشیاری وارد خدمت در دانشکده حقوق شدم. در مدت شش سال قبل از ورود آثار جنگ بین الملل دوم به ایران یعنی تا سال ۱۳۲۵ من علاوه بر سمت استادی دانشکده حقوق سمتهای اداری دیگری هم داشتم. از جمله مدتی معاون اداره کل اوقاف بودم، مدتی رئیس اداره تعلیمات عالیہ و رئیس دبیرخانه دانشگاه تهران در وزارت فرهنگ و بعد مدتی رئیس اداره حقوقی بانک ملی و بعد رئیس اداره کل اما روبررسیهای وزارت دارائی و اقتصاد شدم. ولی در تمام این مدت از یک نقطه ضعف رنج میبردم و آن نقطه این بود که چون از خانواده رؤسای سنجایی بودم و غالباً رؤسای سنجایی یا زندانی بودند یا فراری و یا تحت نظر. عموی بزرگم چندین سال در همدان و در تهران زندانی بود. پدرم در تهران در تحت نظر بود و یک عموی دیگرم بر اثر سوء تفاهم با برادرش در سال ۱۳۰۹ که تعقیبش میکردند مهاجرت کرد و به روسیه رفت و در آنجا در دام بزرگ دستگاه استالینی افتاد و آنطور که بعداً " از بعضی از مطلعین مهاجر ایرانی شنیدم جزء دستگیرشدگان و تصفیہ شدگان دوره ی -



استالین گردید. بمناسبت این سوابق خانوادگی دستگاه تأمیناتی و شهربانسی ایران نسبت به من همیشه مراقب و مواظب بود، همیشه مثل اینکه چشم تیمسار مختاری را پشت سرخودم میدیدم. در آن موقع شخصی بنام سروان مقدادی مأمور امور عشاایری بود و هر وقت لازم میشد که من از شهر تهران مثلاً از کرج بیکدم بیرون بگذارم باید بروم و از او اجازه خروج بگیرم. بیقین میدانستم که در خانسی - من بعضی از کلفت ها و نوکرها مأمور هستند. حتی بیکوتی خبردار شدم و در روزنامه خواندم که عده ای را به اتهام کمونیستی گرفته اند یعنی آن پنجاه و سه نفر معروف را، در روزنامه دیدم که اتهام بعضی از آنها صرفاً "داشتن بعضی از کتا بهای کمونیستی است. من با اینکه بطوری که بعداً" شاید صحبت بکنم کمونیست نبودم ولی هم رساله ای مانیفست را داشتم و هم یک دوره کامل کاپیتال و هم یک چلدکتا ب اقتصاد شوروی را که بوسیله یکی از علمای اقتصاد شوروی نوشته شده و به فرانسه ترجمه شده بود. این بود که یکشب نوکر و کلفت ها را به بهانه ای از منزل خارج کردیم من و خانم چندین ساعت مشغول کتابسوزی شدیم. کتا بها را بسوزانندیم و خاکستر آنها را هم با آب شستیم. خلاصه آنکه در این مدت من در عین اینکه وضع در دانشگاه خوب بود و در خدمات اداری هم رویهمرفته در حال پیشرفت بودم ولی همیشه این خوف و این وحشت را داشتم و با احتیاط رفتار میکردم تا اینکه قضیه جنگ بین الملل دوم پیش آمد و منجر به سقوط رضا شاه شد.

س- حالا که صحبت از رضا شاه شد من مایل هستم که شما بعقب برگردید و یک مقصداری راجع به شخصیت رضا شاه و سوابق او توضیح بفرمائید که مولانا رضا شاه کی بود و از چه خانواده ای آمده بود و چه نوع وابستگی های اجتماعی و سیاسی داشت ؟

ج- عرض کنم مطالبی که ما در این صحبتها مورد بحث قرار میدهیم بعضی از آنها را من فقط شاهد و ناظر بوده و دخالت مستقیم در آنها نداشتم و در بعضی دیگر بنحوی کم یا زیاد دخیل بوده ام. من کوشش میکنم آنچه را در یافتها م بر طبق درک خود بسا نهایت بیطرفی و صداقت بیان بکنم ولی بسیار هم ممکن است در مسائل و حوادث و ...

اموری که مربوط به! شخاص دیگری است اشتباهاتی وجود داشته باشد. اما این اشتباهات از روی عمد و سوء نیت نیست. آنچه را میگویم صادقانه است هرچند ممکن است منطبق برواقعیات نباشد. در مسائلی که خود من وارد بوده‌ام البته کوشش میکنم آنچه را از روشنتر بیان نمایم و درصداقت آنها تأکید دارم.

س- بسیار ممنون خواهم شد.

ج- راجع به رضا خان که الان صحبت بود با یدبگوئیم آنچه در دوران عمر ما و حتی نسلهای پیش از ما بر مملکت ما و ملت ما گذشته ناشی از موضع و موقعیت جغرافیائی ما است که از یکطرف در جریان قرن نوزدهم در طول دوهزار کیلومتر مجاور شده‌ایم با یک امپراطوری متجاور و استعرا رگرمثل امپراطوری تزار که قسمتی از سرزمین اصلی ایران را تصرف کرد و ضمیمه خود نمود و اگر تاج و زین بیشتر نکرد و وصیت نامه معروف و مشهور بطرکیبیرا برای رسیدن به دریای گرم و خلیج فارس عملی نساخت به سبب برخورد و تماس با یک امپراطوری نو ظهور دیگری بود که امپراطوری ما حب شبه قاره هندوستان باشد. از طرف دیگر سرتا سر جرنجوب کشور ما بر ساحل خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد و مشرف بر این نواحی است که مخزن و منبع یکی از بزرگترین منابع انرژی دنیاست و راه عبور این منابع به جهان غرب و به جهان صنعتی است. همین موضع و موقع جغرافیائی حوادث ایران را در تمام دوران عمر ما و شایدم مدت قبل از عمر ما تحت تأثیر خود قرار داده است. اگر بر آنچه که در عمر ما گذشته است نظرواً مل کنیم از قبیل حوادث مشروطیت، قزاقی جنگ بیسن- الملل اول، اشغال ایران در جنگ بین الملل اول، قضیه کودتا ۱۲۹۹ و دیکتاتورری رضا شاه و اشغال ایران در جنگ بین الملل دوم، نهضت ملی مصدق و ملی شدن صنعت نفت و کودتای مجدد ۱۳۳۲ و دیکتاتورری محمد رضا شاه و قزاقی دیگری که منجر به انقلاب اخیر ایران شد درمی یابیم که سرچشمه و علت اصلی تمام آنها مربوط به همین موضع و موقع جغرافیائی بسیار حساس برای خود مملکت ما و برای جهان است. این موقعیتی است که از لحاظی هم ممکن است به ما قدرت بدهد و سودمند باشد و هم از جهاتی پراز مخاطره باشد. پیش آمد رضا شاه هم در حقیقت خودش یک مرحله از مراحل همین موقعیت جغرافیائی است. برای توضیح این نکته بنظم لازم میآید که بحث طولانی تری بکنیم

اگرچه نمیدانم تا چه حد در این مسائل مجال صحبت دارم .

س - هر قدر که شما مایل باشید و اطلاع داشته باشید .

ج - برای توضیح نکته‌ای که اشاره کردم مثلاً "شروطیت را در نظر بگیریم این نهضت گرجی چه بر حسب تمام ظواهر یک نهضت فداستبدادی بود اما در واقع هدف اصلی آن ضد استعماری بود . برای اینکه پادشاهان قاجار بخصوص از تاریخ ترکمنچای به بعد بکلی تسلیم سیاست‌های ابراطوری شمال و بعداً امپراطوری همسایه جنوبی شده بودند .

استعمارگران چنان در امپراطوری ما نفوذ می‌کردند که دستگاه دولت ، دستگاه رسمی مملکت بی‌اثر و خنثی شده بود ، در ملت ایران و در افکار عمومی مردم احساساتی که ضد دستگاه استبدادی صورت‌های مختلف نمایش داده می‌شد در واقع تجلی احساس ملی عمیق ملت ایران علیه استعمارگران آن زمان بود . مردم ایران مشروطه را بیشتر از این جهت و حاکمیت ملی را از این جهت می‌خواستند که دستگاه حکومت دست‌نشانده و فاسد و عامل سیاست خارجی و بالنتیجه استعمار سیاست خارجی را از بین بردارند .

به همین دلیل هم بود که بلافاصله بعد از نهضت مشروطیت استعمارگران خارجی نسبت به مشروطیت ایران موضع مخالف گرفتند . دولت تزاری بلافاصله حمایت از محمدعلیشاه را پیش گرفت و آنچه توانست کوشش کرد که او را نگه‌دارد ، محمدعلیشاه بعد از اینکه از ایران اخراج شد به کمک روسها قشون به ایران وارد آورد و سالارالدوله از طرف دیگری به تحریک آنها علیه مشروطیت قیام کرد و با اینکه در سالهای اول مشروطیت سیاست انگلیس به رقابت با دولت استعماری روس مشروطه‌خواهان ایران را تقویت و حمایت می‌کرد ولی دیری نگذشت که منافع جهانی او با برخورد تمام آنها با همدیگر ایجاد کرده دولت استعماری انگلیس هم با دولت تزاری روس کنار بیاید و دست از طرفداری مشروطه‌طلبان و نهضت ملی و آزادیخواهی ایران بردارد . بطوریکه همان یکی دو سال بعد از مشروطیت بود که روسها و انگلیس‌ها با همدیگر توافق کردند و قسراً قرارداد ۱۹۰۷ را راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کردند و از آن تاریخ کارشکنی این دو دولت در کار ایران توسعه یافت و روزمره و همه‌جانبه شد .

در سالهای قبل از آغاز جنگ جهانی اول وضع ایران بجایی رسیده بود که هیچ اقدام عملی

و مؤثر برای اداره امور مملکت، پیشرفت اصلاحات، و پیمبردا مول مشروطیت در ایران غیر ممکن و غیر عملی شده بود. همین کیفیت و همین وابستگی بسیاری از رجال داخلی مملکت و دست اندرکاران حکومت که؛ کثیرا میان القاب "دوله‌ها" و "سلطنه‌ها" آنها می‌گفتند و وزیر و حاکم میشدند رسماً "تحت الحما" به این دولت‌ها شده بودند و هر زمان حکومت رسمی ایران میخواست نسبت به آنها اجزای قانون بگذرانید و قونسلخانه‌های دولتهای استعماری از آنها حمایت میکردند. چنانکه درگیری آنها با شوستر خزانهدار ایران یکی از عللش بر سر همین موضوع گرفتن مالیات از شعاع السلطنه معروف بود. این کیفیات سبب شده بود که احساس نفرت عمیقی نسبت به هر دو سیاست استعماری گرد در ایران پیدا بشود. در آن زمان در پارتی‌ها در ایران همانطوریکه میدانید دو حزب وجود داشت، یکی حزب دموکرات که خیلی تندرو، خیلی ملی، خیلی اصلاح طلب و تا حدی کم و بیش سوسیال دموکرات منش بود. یکی هم حزب اعتدال که محافظه کارتر نبودند. موقعی که جنگ جهانی اول آغاز شد و روسها قشون وارد ایران کردند و قشون آنها تا قزوین آمد و از قزوین هم تجاوز کرد، یک هیجان عمومی در تهران بوجود آمد. حتی احمد شاه هم حاضر شده بود که از تهران خارج بشود و به اصفهان برود. در برابر این اوضاع وحشتناک ملیون ایران چه از حزب دموکرات و چه از حزب اعتدال با همدیگر ائتلاف کردند. البته آلمانها هم در آن زمان فوق العاده فعالیت داشتند. دوره قیصر آلمان و ویلهلم دوم و فعالیتهای عجیب آنها بود. ملیون ایران و مردم ایران به علت خصومتی که با سیاست استعماری روس و انگلیس داشتند طرفدار آلمان شده بودند. ضمناً "دولت عثماني هم که یک دولت اسلامی بود در آن تاریخ با آلمان متحد بود که البته تبلیغ اتحاد اسلامی آنها هم بی تأثیر نبود. در این موقع با فعالیت که آلمانی‌ها کردند و با وحشتی که در داخل مملکت بوجود آمده بود قضیه مهاجرت صورت گرفت. جمعی کثیری از هر دو حزب از شاخه‌های خیلی مؤثر و نامی سیاست ایران هم به کمربندهای تهران را تخلیه کردند و به قم آمدند و از قم به اصفهان رفتند و از اصفهان به کرمانشاه رسیدند و چنانکه گفتیم حکومت مقاومت ملی تشکیل دادند. ژاندارمری ایران که در آن تاریخ

بوسیله سوئدی ها تعلیم داده میشد و از افسران نسبتاً " درس خوانده و فوق العاده وطن دوست و طرفدار آزادی و مشروطیت تشکیل میشد اکثراً " با همین افراد مهاجر همسراه شدند و در برابر روسها ایستادگی و جنگهای نمایان کردند ولی چون نیروی کافسی نداشتند عقب نشستند تا اینکه به کرمانشاه رسیدند. برخلاف نیروی ژاندارمری نیروی قزاق ایران که بوسیله افسران روسی تعلیم داده میشد در همه جا و در همه ی موارد همراه روسها و راهنمای قشون روسها بودند و با آنها میآمدند و با آنها همکاری میکردند. این جریان نهضت مهاجرت بی شک یک نهضت ناسیونالیستی، یک نهضت ملی و وطن خواهانه بود ولی متأسفانه نهضتی نسنجیده و بی اساس بود. آلما آنها وعشمانی ها در موقعیتی نبودند که بتوانند واقعا " کمک مؤثری به آنها برسانند و خود مهاجرین و مجاهدین ایران نیز فاقد نیرو و مهمات لازم بودند. روسها قسمت عمده ی ایران را اشغال کردند. یک بار دوبار به عثمانی ها در داخل ایران برخورد های مهمی داشتند جلورفتند، عقب نشستند با زجلورفتند. تا آنکه در سال ۱۹۱۷

انقلاب عظیم در داخل روسیه اتفاق افتاد و حکومت تزار و دستگاه تزار سرنگون گردید. در این تاریخ نهضت مهاجرت به نقطه ی پایان خود رسیده بود و قسمتیی از مهاجرین چنانکه گفتیم به استان نیول رفتند و بقیه آنها که در ایل سنجایی متواری و مهمان بودند پس از گرفتن تأمین از روسها و انگلیس ها به اوطان خود مراجعت کردند.

این مقدماتی را که بنده میگویم شاید مطلب را یک کمی طولانی میکند ولی در توضیحات ما و در روشن کردن مسائل بی اثر نیست از این جهت است که بنده ...

س. بله شما بفرمائید. مطالبی را که شما لازم میبینید بفرمائید.

ج. بله. بر اثر این انقلاب دولت انقلابی روسیه گرفتار مشکلات داخلی خود و درگیر جنگ با سردارهای یاغی خود بود و متحدین اروپائی روسیه به عوأم ضد انقلاب کمک میکردند و دوسه سالی وضع آن مبهم بود.

در حالتی که دولت انقلابی روسیه گرفتار ریهائی داشت میدان برای انگلیسی ها خالی شد و انگلیس ها جای روسها را در ایران گرفتند. روسها که ایران را تخلیه میکردند

فرماندها ن قشون آنها مثل ژنرال با راتف که فرمانده کل قوای روس بود و کلنل معروفی بنام کلنل بی چراغ که از فرماندهان معروف و موثر آنها بودند خودشان را وقزاق - های ایرانی همراه خودشان را تحت اختیار انگلیس ها قرار دادند. انگلیس ها هم که میدان را خالی دیدند از حدود ایران گذشتند و حتی به آذربایجان روسیه هم وارد شدند و سواهای دیگری در سردا شدند که در آنجا با بلشویک ها مواجه شدند و عقب نشستند و شکست خوردند و به دنبال آنها بلشویک ها هم تا انزلی ورشت آمدند. در مدت این خلافت که پس از انقلاب و آشفتگی روسیه پیش آمده بود انگلستان که در ایران میدان دار واحد و مطلق شده بود و حکومتها را به میل خودش منصوب و منقصل میکرد حکومتی به دلخواه خویش بر سر کار آورد که در تاریخ میهن ما به رسوایی و خیانت معروف است و آن حکومت و شوق الدوله بود. سودای اصلی زمامداران انگلیس در آن تاریخ یکپارچه کردن امپراطوری عظیم انگلیس از مرز تا سنگاپور بود. چون مدعی و منازع دیگری برای خود نمیدید قصد داشت که ایران بر حسب ظاهر مستقل را نیز در حلقه ارتباط امپراطوری گسترده خویش وارد کند. بدین منظور قرارداد تحت الحمایگی ۱۹۱۹ را با روسیه - حکومت و شوق الدوله و نصرت الدوله فیروز که وزیر دادگستری بود و مرام الدوله که وزیر دارائی بود و دولتی و هوچیگری سیدضیا برای آن تحمیل کردند. در همان زمان با تداوم بیری شاه ایران را هم به اروپا بردند که در آنجا در برابر اروپائیان و آمریکا شیها که مشغول بستن قرارداد دورسای بودند رضایت و قبول او را نسبت به این قرارداد دیگری نپذیرفتند و آن قرارداد که یک قرارداد شرم آور و سارقانه بود حتی در محافل خارجی مورد اعتراض واقع شده بود چنانکه رئیس جمهور آنوقت آمریکا ویلسون هم نسبت به آن اعتراض کرده که این را هم شما لابد اطلاع دارید.

س - بله. در ضمن شما اینجا صحبت از احمدشاه که کردید من میخواستم یک سئوالی از شما بکنم و آن اینست که من با رها شنیدم و خواندم که احمدشاه از انگلیسها ما هیانه حقوق دریافت میکند، آیا این مطلب صحت دارد؟ یعنی منظور من اینست که آنچنان که میگویند که احمدشاه آدمی آزادیخواه و پسا دشا هی بود دموکرات و مشروطه خواه آیا این حرفها چندان حقیقت ندارد؟ میخواستم ببینم که شما اطلاعی در این مورد دارید؟

ج - احمدشاه تا آنجائی که بنده اطلاع دارم آدم ضعیفی بود. آدمی ترسو و بعلت ثمن و چاقی فوق العاده ای که داشت بیما رویحال بود. اما از لحاظ مالی آدم درستی بود. دزدی و مداخله در امور مالی ویا تحویل ثروت فوق العاده را زود در ایران دیده نشد. در آن زمان دولتهای ایران مخصوصاً " دولت و شوق الدوله که این قرار داد را بسته بود ما هیانه از انگلیسها برای چرخاندن کار خودشان و برای کارهای سیاسی شان پول میگرفتند. یکی از کارهای عمده آنها این بود که در میان احزاب و باقی ماندگان احزاب تفرقه بوجود بیاورند و زمینه را برای قرار داد درست بکنند و انتخابات مجلس چهارم را هم در همان سالهای قمرت مجلس به آن منظور کردند که یک عده وکلای موافق یا قرار داد انتخاب بکنند و روزنامه ها و احزاب را هم موافق با آن بکنند. این بود که در داخل حزب دموکرات در داخل آنهائی که در تهران مانده بودند خیلی فعالیت کردند مخصوصاً " نصرت الدوله که یک سازمانی، طرفدار خودشان بوجود بیاورند و حزب دموکرات در آن موقع به دو دسته تقسیم شدند که در تاریخ آن حزب معروف شدند به تشکیلاتی و ضد تشکیلاتی. ضد تشکیلاتی که رهبر آنها مرحوم سید محمد کمره ای بود آنهائی بودند که ملی بودند و میدانستند آن کارگردانهائی که میخواهند حالا تشکیلات بدهند کسانی هستند که میخواهند برای نصرت الدوله و شوق الدوله کار بکنند. برای احمدشاه را که انگلیسها و آن حکومت به اروپا بردند و با همه ضعف و ناتوانی و بیحالی که داشت این آخرین پادشاه قاجار این نیک نامی را برای خودش حفظ کرد که مطلقاً " در باره آن قرار داد نیک کلام در مهمانی ها و در مجالس رسمی آنجا بر زبان نیاورد و این یکی از عقده های سیاست انگلیس علیه او بود.

بعثت اینکس مردم ایران مقاومت شدید در برابر قرار داد دکردند و بعثت اینکس حکومت انقلابی در روسیه استقرار یافت و آن سردارها و یغی ها از بین رفتند و دیگر اجرای آن قرار داد ۱۹۱۹ و اشغال امپراطوری از مصرتا سنگا پور به آن صورت عملی نبود، انگلیسها در این موقع به فکر و تدبیر دیگری افتادند. و آن این بود که در مقابل

این فکرو این نهضت انقلابی جدید که در روسیه بوجود آمده از لهستان تا افغانستان بلسله زنجیره دفاعی بوجود بیاورند. بنا بر این لازم بود که در ایران یک نیروی بوجود بیاید که از یک طرف هم از بروز و ظهور سازمانها و حرکتها و هیجاناتی انقلابی و آزادخواهی و استقلال طلبی جلوگیری کند و هم از طرفی سدی در برابر رسوخ این فکرا انقلابی باشد که در شوروی بوجود آمده است. از همان آغاز مشروطیت و در جریان جنگهای جهانی اول بر مشروطیت ایران لطمانت بزرگ وارد آمده بود، جریان مهاجرت یکلی بی اثر، احزاب پراکنده و بی اعتبار شده و از مشروطیت نتایجی که انتظار میرفت حاصل نشده بود. معذالک این امید و یقین بود که اگر در پایان جنبش نیروهای خارجی از ایران برون بیا جواستقلال طلبی و آزادخواهی و بخصوص با تجربیاتی که از انقلاب سوسیال دموکراسی آلمان و انقلاب روسیه بوجود آمده بود نهضت آزادخواهی و استقلال طلبی مردم به کیفیت دیگری احیاء بشود و در واقع نهضت مشروطیت را تکمیل بکند. با توجه به این نکته این اندیشه برای کارگردانان انگلیسی که در آن تاریخ ایران را تحت اشغال نظامی خود داشتند قوت گرفت که باید در ایران یک حکومت مقتدر ولی انقلابی نما بر سر کار بیاورند. حکومتی که بتواند خودش را در مقابل مردم بیگ صورت ترقی خواه نشان بدهد تصمیم یا بهتر بگوئیم توطئه برای این قرار گرفت که این حکومت بر اثر یک کودتا بوجود بیاورد چون نیروی ژاندارمری بعلت سوابقی که با میلیون داشت مورد اعتماد نبود بنا بر این مبادیستی این کار بوسیله قزاقها صورت بگیرد. در میان قزاقها در آن زمان افسرانی سابقه دارتر و با لاطر از رضاخان بسیار بودند. بسیاری اشخاص از رهبران سیاسی و مذهبی ما معتقد هستند که رضاخان را که از اول انگلیسها برگزیدند تمام مراحل آینده او را پیش بینی کردند. مثل اینکه پیش بینی شده بود که ایشان باید اول بعنوان رئیس دیویزیون قزاق، بعد بعنوان وزیر جنگ بعد بعنوان نخست وزیر، بعد بعنوان خواهان جمهوری فعالیت بکنند تا با پادشاهی و دیکتاتوری برسد. ولی اینها به نظر من ناشی از ساده لوحی و ناشی از اتکالی بودن ما و ناشی از عقده ها و کینه ها است که در ما نسبت به خارجی ها و



افراد هست و با واقعیت تطبیق نمیکنند. کارگردانان کودتا با اشخاص مختلف صحبت کردند. حتی معروف است که با امیرموشق پنجوان هم مذاکره‌ای در این باره بعمل آوردند ولی او افسری محافظه‌کار و ترسو و مقرراتی بود، چنانکه بعداً "هم نشان داد. در آن موقع ژنرال بزرگ انگلیسی که فرمانده نیروی انگلیس در ایران نبود و بعداً "رئیس کل ستاد انگلستان شد ژنرال آیرن ساید در بین افسران قزاق شخصی را انتخاب کرد و به توطئه‌گران کودتا معرفی نمود و آن رضاخان سردار سپه بود. این انتخاب صرفاً "بر اثر تصادف و برای این بود که آن کودتا صورت بگیرد اما تاریخ نشان داد که نظر او در تئیمین کفایت و توانایی این شخص در دست بوده است. صحیح است که انگلیس‌ها در سالهای اول از نقش او در ایران حمایت و پشتیبانی کردند ولی در حقیقت کاردانی و کوششهای خود را کرده و بعداً "به مراحل دیگری تا پادشاهی رساند؛ بهرحال زمینه این کودتا فراهم شده بود و موقعی که قزاق‌ها وارد پایتخت شدند بقدری زمینه آماده شده بود که بدون برخورد با هیچگونه تهاجمی وارد تهران شدند و مراکز حس را تصرف و شروع به دستگیری اشخاص کردند. البته این حکومت میبایستی خودش را ترقی‌خواه، انقلابی‌نما، ضد آن قرارداد ۱۹۱۹، طرفدار قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی و ضد اشرافیت، ضد سرمایه‌داری، طرفدار طبقات کارگروزمحتک‌کنش معرفی نماید کسی که برای اینکار انتخاب شده بود همان سید هوچی دلال قرارداد ۱۹۱۹ و ستایشگر همان قرارداد یعنی سیدضیاء طباطبائی بود. او شروع به هوچیگری کرد و تمام صاحبان القاب "دوله" و "سلطنه" را همه را گرفت و زندانی کرد. عده‌ای از شاهزادگان قاجار را گرفت، عده‌ای از سرمایه‌داران را گرفت، جمعی از افسران سیاسی و احزاب را گرفت و نطق‌ها و هوچیگری‌ها کرد. ولی در واقع لبه تیز کودتا در نظر کودتاگران در آن موقع برضاحمدشاه بود که از یک طرف میخواست مطابق با قانون اساسی و مشروطیت رفتار بکنند و حاضر به ترتیب دیگری نمیشد و بعد هم بیسار قرارداد ۱۹۱۹ موافقت نکرده بود. سیدضیاءالدین ضداه بود و احمدشاه نیز نسبت به او نفرت داشت. از کاردانی‌های رضاخان یکی این بود که در آن موقع با اینکه فقط عنوان فرماندهی قزاق داشت اما قدرت و مقابله‌گرایی و مقابله‌گرایی و زور آزمایی

خودش اولاً" وزیر جنگ بیکیفایت سیدضیاء را از کا ربرکننا رکرد. سیدضیاء شخصی را بنام م ژور مسعودخان کیهان که نه جزو تشکیلات قزاق بود و نه جزو تشکیلات ژاندارمری وزیر جنگ کرده بود. ولی رضا خان در ظرف چندروز او را برکنار کرد و خودش وزیر جنگ مقتدر شد و چون تشخیص اختلاف بین شاه و سیدضیاء نخست وزیر را میداد جا نب شاه را گرفت. از طرف دیگران توطئه گران و مسببین خارجی کودتا چون هوچی گری ها و انقلابی نما شیهای سید را تحریک کننده و مضر و منفی تشخیص میدادند از حمایت او دست کشیدند.

این بود که در یک شب و بنا گهان همان رضا خان سردار سپه مأ مور شد و به سیدضیاء حکم انفصالش را داد و از ایران تبعید کرد و قوام السلطنه که والی خراسان بود، و به تهرآن برای زندانی شدن فرستاده میشد در بین راه به نخست وزیری انتخاب کردند. رضا خان در این موقع وزیر جنگ ایران است، وزیر جنگی است که قدرت خودش را کا ملا" نشان داده است. تمام حکومتها ئی که بعد از سیدضیاء بر سر کا رآمدند او را در سمت خود ا بقاء کردند. قوام السلطنه هما نظوریکه بعداً " هم نشان داد یک نخست وزیر توانا و فهمیده بود. در آن موقع هم که از راه رسید و نخست وزیر شد جوان ثرو توانا تربود ولی در مقابل رضا خان نتوانست مقاومت بکند. رضا خان که " حضرت اشرف " مطلق شده بود و به توسعه و تحکیم تشکیلات خود و به حفظ قدرت خویش پرداخت و هر جا مخالفتی که با خودش میدید با نیروی تمام سرکوب میکرد، روز نا مه ها ئی که مخالفش بودند سرکوب شدند حتی چند نفر از روز نا مه نگاران آن زمان را گرفت و به چو بست. بطور کلی وحشتی آفریده بود که کمتر کسی در برابر او قدرت عرض وجود داشت. در سمت وزارت جنگ اولین کاری که کرد این بود که چند اداره مهم وصول مالیات را ضمیمه وزارت جنگ نمود تا از جهت مصارف برای اینکه قشون تأمین و استقلال کامل داشته و محتاج به این نباشد که دست بسوی دولتهای وقت دراز بکند. این استقلال مالی استقلال قدرت هم به او داد. بعد از آن سازمان ژاندارمری را که تا آن زمان رقیب تشکیلات قزاق محسوب میشد به وزارت جنگ منضم نمود و سازمان واحدی برای نیروی نظامی ایران بوجود آورد. ارتش ایران را به پنج لشکر تقسیم کرد و هر قسمت از شمال و جنوب و شرق و غرب را تحت فرماندهی یک امیر لشکر قرار داد. امراء لشکر را از قزاقان مورد اعتماد خود انتخاب کرد مانند احمد آقا

معروف به قصاب لرستان برای امارت لشکر غرب .

س- سپهبد امیراحمدی .

ج- بله سپهبد امیراحمدی . امیرلشکر خراسان جاحمدخان معروف بود ، امیرلشکر شمال طهماسبی بود دیگران ، امراء لشکر دیکتاتورهای نظامی استانها و شهرستانها محسوب میشدند . در ابتدای کودتای نهضت های مقاومتی در مقابل حکومت دیکتاتور می شد . یکی از آنها نهضت مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان بود که نیروی گردآورد و خیلی هم محبوب مردم بود و امیداین بود که بتواند کلباری بکند ولی با مخالفت های که با او شد و بیای پروا های که داشت در جنگ با ایلات و عشایر خراسان ایل زعفران لو قوچان در میدان جنگ متأسفانه کشته شد و نهضت او و بکلی بی نتیجه ماند . از طرف دیگر نهضت جنگل میرزا کوچک خان در اینموقع دچار تفرقه شده بود بطوریکه همه از دور او پراکنده شده بودند و رضاخان توانست خالو قریبان معروف را به سمت خودش بکشد و افراد دیگری هم از کمونیت ها و جپی ها که با میرزا کوچک خان بودند از دور او پراکنده شدند مثل عمواغلی و اینها ، و آن جوانمرد فداکار آواره شویب و فتح ناگوری از بین رفت . بنابراین با این کیفیت روز بروز وضعیت رضاخان محکم تر و مستحکم تر میشد . در اینموقع دوره چهارم مجلس یک دوره برگشت به اصول مشروطیت حساب میشد ولی خود این مجلس با کیفیتی انتخاب شده بود که غیر از وکلای تهران که مردم انتخاب کرده بودند غالب نمایندگان شهرستانها در دوره های مختلف بوسیله حکومتها و با مداخله آنها و مخصوصاً " بیشتر برای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ انتخاب شده بودند و آنها قابلیت اینکه بتوانند یک هیجان و حرکت و نهضت ملی در دنباله و به تکمیل مشروطیت بوجود بیاورند و در مقابل قدرت دیکتاتور می مقاومت کنند نداشتند این بود که رضاخان روز بروز نیروی خود را قوی تر می کرد و حکومت های مختلف از جمله حکومت مستوفی الممالک ، حکومت مشیرالدوله و حکومت مجدد قوام السلطنه ، مشیرالدوله هیچ یک نتوانستند تغییری در وضع و قدرت او - بدهند تا اینکه رضاخان موفق شد بیک کیفیتی احمد شاه را از ایران بدرقه کند و بس - خارج بفرستد و در زمانی که احمد شاه در خارج بود علیه حکومت مرحوم مشیرالدوله

یک قیام ساختگی از یک عده مردم اوباش و بازاری بوجود آورد که مشیرالدوله ناچار به استعفاء شد وقتی که مشیرالدوله استعفا داد احمدشاه، یقیناً " با تأکید و فشار و توصیه‌هایی که از خراج به او میشد، حکم نخست‌وزیری برای سردار سپه فرستاد. در این زمان کم‌کم سردار سپه رضاخان شروع به تحکیم موضع خودش بعنوان شخصیت اول و منحصر بفرد ایران کرد و کسی را که در برابر خود میدیده که باید از زمین ببرد همان شاه بود. احمدشاه هم در خراج متوجه این جریان گردید. او هم در داخل مملکت اقدامات و تحریکاتی کرد. از آن جمله با خزل و با والی لرستان ارتباط یافت و بی فتوحی سلطنت احمدشاه خوانده شده بود. خزل با خفت و خواری تسلیم شد و والی به بغداد گریخت. دوره چهارم مجلس که به پایان رسید در انتخابات دوره پنجم دستگاه دیکتاتوری طوری عمل کرد که به استثنای شهر تهران که انتخابات آزاد و رئیس انجمن نظارتش مرحوم مشیرالدوله بود و رجال مورد توجه مردم مانند دکتر ممدق و مشیرالدوله و مستوفی الممالک و مؤتمن الملک و مدرس و غیره انتخاب شدند در شهرها و نواحی دیگر تقریباً " یکپارچه اشخاصی بوسیله عوامل لشکری و کشوری رضاخان انتخاب شدند که همه تابع نیات و اراده‌ی او بودند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاءالهدی صدیقی

شماره : ۳

در این زمان فکراول رضاخان سردار سپه نخست وزیر این بود که جمهوریت در ایران بوجود بیاورد و خود او رئیس جمهور مملکت بشود. علاوه بر نیروی نظامی که در اختیار مطلق او و علاوه بر نما یندگان صوری مجلس که تسلیم محض بودند، عده کثیری از هوچیها و سردمداران مجلات و روزنامه نگاران را هم پیرامون خود جمع کرده بود که از آن جمله یکی آن هوچی ها و عوامل خود فروخته‌ی او علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ بود که مقالات ضدا حمد شاه و علمداریش برای جمهوریت معروف و مشهور است. نهضت جمهوری خواهی رضا شاه را من درست بخاطر دارم. در آن تاریخ من دانشجوی مدرسه سیاسی بودم. این قیام بقدری نزدیک به کامیابی شده بود که هر کس تصور میکرد در ظرف چند روز دیگر به نتیجه میرسد و جمهوریت اعلام میشود. ولی در برابر آن مقاومت سختی از طرف مردم شد که بعضی از عمای مملکت مخصوصاً " مرحوم مدرس و اقلیت مجلس و بعضی از روحانیون بزرگ قم محرک آن بودند. یاد دارم در اجتماعي که آنروز علیه رضاخان میشد عده فوق العاده کثیری از مردم در میدان بهارستان جمع شده بودند که بناگاه آن قزاقها حمله آوردند و مردم را با شدت و خشونت هر چه تمامتر مظلوم و پراکنده کردند که بخود من هم در آن جریان ضریبی وارد آمد. ولی رضاخان در آنروز با عده نظامی وارد مجلس شد و دستور داد مردمی را که داخل مجلس بودند بکوبند و بزنند و بیرون کنند.

س - یعنی نمایندگان را ؟

ج - خیر، مردم تظا هرکننده را که دادا خل مجلس شده بودند بزنند و بعد وقتیکه وارد سرسرای مجلس شده علت بی حرمتی به مجلس موردا اعتراض نمایندگان را مجلس مخصوصاً " رئیس مجلس مرحوم مؤتمن الملک قرار گرفت و او با هوشیاری و زرنگی که داشت خود را تسلیم مجلس نشان داد و از در زانو خاکی درآمد و از آنجا بصورت استعفا و کناره گیری به ملکسی که در نزدیکی تهران داشت و معروف به بیومهن است رفت و دستور محرمانه و مخفی به میر لشکرها پیش داد که از طرف آنها اعلامیه ها و اتمام حجت ها شی علیه مجلس صادر بشود. اتمام حجت ها شی به این معنی که اگر نسبت به فرمانده ما و زعمیم ملت و نسبت به این ناجی مملکت مخالفت بشود ما چاره ای جز این نداریم که محل خدمت خود را ترک کنیم و با نیروی خود به پایتخت بیاییم که از آن جمله تلگراف تند و تهدیدآمیز میر لشکر غرب احمدآقا معروف است. با تلگرافاتی که رسید در واقع مجلس بحالت تسلیم درآمد و بالاخره با رضاخان سازش کردند و او را دوباره برگرداندند و به نخست وزیری و یکبارش پرداخت. مدرس هم برای اینکه او را راضی و قانع کند قانونی از مجلس گذراند که فرماندهی کل قوا که در قانون اساسی بنا شده است به شخص رضاخان تفویض بشود زیرا رضاخان شکایت داشت که شاه در حق او کارشکنی میکند. مدرس میگفت: این وسیله ای است که او را ساکت بکنیم. پس از این جریان وضع برگشت و رضاخان یکبار به طرفداران خودش دستور داد که چون معلوم شد ملت خواهان جمهوریت نیست من از تمام دوستداران و حامیان و پشتیبانان خودم میخواهم که آنها هم از این مسئله صرف نظر کنند و دیگر چیزی راجع به جمهوریت نگویند و ننویسند که آنوقت علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ دچار وضع ناراحتی شد که بتواند جریان گذشته را به طریقی ما ست مالی بکنند. از این تاریخ رضاخان به فکر این افتاد که بجای جمهوریت برای خود ترتیب سلطنت بدهد. شکی نیست که خارجیان هم او را به این فکر هدایت کرده اند.

س - این تظا هری که به آن اشاره کردید آیا آن تظا هر علیه شخص رضاخان بود یا علیه فکر جمهوری بود؟

ج - بظا هر علیه فکر جمهوری بود.

س - ولی در باطن علیه رضاخان بود.

ج - بله علی‌رضا خان بود. ولی مردم طوری تحریک شده بودند که همه برضد جمهوریت آن زمان تظاهر میکردند. وشعار میدادند. بالاخره در همین مجلس پنجم بود که قانون معروف خلع سلبله قاجاریه را به تصویب رساندند. کسانیکه محرمانه و مخفیانه این عمل را کارگردانی میکردند و از نمایندگان مجلس امضاء می‌گرفتند در درجه اول تیمورتاش و مرحوم دادا و ربودند.

س - نصرت الدوله؟

ج - نخیر.

س - ایشان در مجلس نبودند ولی بیرون با هم همکاری میکردند.

ج - همکاری با هم میکردند. وهم چنین تا حدی سلیمان میرزای اسکندری و تدین آن روزی که این قانون را قبلاً در منزل رضا خان ترتیب داده و کلاً مجلس را یکی یکی برده و امضاء گرفته بودند و قرار بود که روز بعد به مجلس بیاورند مرحوم مستوفی - الممالک به مجلس نیامد، مشیرالدوله و مؤتمن الملک هم نیامدند. ولی دکتر مصدق به آنها گفته بود که نماینده ملت مثل توپچی است. دولت یک عمر به توپچی حقوق میدهد برای اینکه بیکروز توپ خالی کند. این ملت برای این ما را انتخاب کرده است که بیکروز از حش دفاع کنیم و اگر آنروز دفاع نکنیم مثل اینست که از تیمام وظیفه خودشان خالی کرده ایم. این بود که او به مجلس آمد. در جلسه مجلس حسین علا و مرحوم حاج میرزا بیحی دولت آبادی و مرحوم مدرس مخالفتی کردند و از مجلس بیرون رفتند ولی کسی که ایستاد و شجاعانه آن نطق معروف را کرد دکتر مصدق بود که گفت، " این مقدمه دیکتاتوری است و من اگر دستم را قطع نکنند به حکومت دیکتاتوری تن نمیدهم و این برخلاف قانون اساسی است ". پایه‌ی محیوبیت عظیم و رهبری مسلم مصدق از همین جا نهاده شد.

س - دکتر مصدق برخلاف مدرس با فرماندهی کل قوای رضا خان هم موافق نبود و مخالفت کرده بود.

ج - در واقع این نکته را من یاد ندارم و متأسفانه در زمانی هم که همراه دکتر مصدق زیاد بودم و از گذشته می‌پرسیدم بخاطر ندارم راجع به این موضوع پرسیده باشم.

س- بعد هم ایشان درس‌خوانی شان می‌گویی— که اگر بکنفر راهم نخست-  
وزیرش بکنید، هم فرمانده کل قوا بش بکنید وهم اینکه شاه اش بکنید این محققا " جز  
دیکتا توری چیز دیگری نمیتواند باشد.

ج- بله . صدق اصولا" اینطور بود . ولی درباره آن قانون راجع به فرماندهی  
کل قوا درست یادم نیست ترتیب آن به چه کیفیتی بوده . شاید آنموقع من در تهران  
نبودم . بهر صورت رضا خان بعد از آنکه پادشاه شد یک پادشاه دیکتا تور مطلق شد و تمام  
مخالفین خود را بتدریج از بین برد . مرحوم مدرس را زندانی کرد ، صدق را زندانی  
و تبعید کرد و در واقع دیگر کسی در مقابل او نماند . در آن میان جمعیتی که لطمه خورد  
و آسیب دید و شخصیتی که شکست سیاسی خورد و از میدان خارج شد و از نظر مردم افتتاد  
سلیمان میرزا اسکندری و حزب اجتماعیون عامیون یا با صطلاح سوسیال دموکراتهای  
ایران بودند . رضا خان موقعی که نخست وزیر شد این حزب را به همکاری گرفت ،  
سلیمان میرزا را وزیر فرهنگ کرد ، صورا سرافیل را وزارت دیگری داد ، بعضی از افراد  
دیگر اینها را وزیر کرد ، سید محمد صادق طباطبائی را سفیر در ترکیه کرد و چند مدتی آنها  
را وسیله دست خود قرار داد . سلیمان میرزا هم موقعی که وزیر فرهنگ بود در طرفداری -  
هایش نسبت به رضا شاه حرفهائی میزد و اقداماتی میکرد که فوق العاده به زیان او بود .  
از آن جمله در برابر فرهنگیان گفته بود ، " من وزیر فرهنگ چهل هزار سرنیزه هستم ."

من شخص " سلیمان میرزا خیلی علاقه داشتم زیرا استاد من بود ولی این سازش با  
دیکتا توری لطمه جبران ناپذیری بر او وارد آورد چنانکه در دوره ششم که انتخابات  
تهران نسبتا " آزاد بود انتخابات تهران را رضا خان با اینکه پادشاه بود آزاد  
گذاشت و مدرس انتخاب شد ، دکتر صدق انتخاب شد ولی سلیمان میرزا اسکندری  
رأی نیاورد و از نظر مردم افتاد و وجهتش بکلی از بین رفت . این یکی از لطماتی  
بود که در ایران به ملیون و بهر هزاران احزاب پیشرو وارد آمد که از این پیش آمده ها  
متأسفانه مکرراتفاق افتاده است .

حالا اگر ما بخواهیم در مورد رضا شاه یک نتیجه گیری و قضاوتی بکنیم باید بگوئیم در  
واقع رضا شاه هم اثرات مثبت و هم اثرات منفی بسیار بزرگ در ایران داشت . از -



آثار مثبت او این بود که او با ملوک الطوایفی و خان خانی قوای عشایری و قدرتهای عشایری به کلی درافتاد و از همان زمان وزارت جنگش به سرکوبی اینها پرداخت. در واقع عشایر ایران و نیروی ایلخانی گری و فتودالیم عشایری را راضا شاه از بین برد. با اینکه خود من هم از یک ایل هستم و صدمه فوق العاده از این حیث بر خانواده من وارد آمده است. چنانکه عموهای من سه سال تمام در زندان همدان راضا شاه با وضع بسیار موهنی زندانسی بودند. و خانواده ام تمام تحت فشار قرار گرفتند و لطافات فوق العاده بر آنها وارد آمد اما من باید بگویم که این اقدام راضا شاه در تحول اجتماعی ایران یک عمل مؤثر و لازمی بسود برای اینکه یک کشوری که دارای عشایری باشد که مسلح باشند و بتوانند در مواقعی خودسری کنند و هر رئیس ایل در داخل ایلش هم فرمانده باشد و هم حاکم باشد و هم قاضی باشد این با یک سازمان ملی و اجتماعی مترقی و بخصوص با مشروطیت و دموکراسی نمیتواند تطبیق و انطباق داشته باشد. مشروطیت ما یک نهضت ملی و آزا دیخواهی بود ولی در یک زمینه اجتماعی صورت گرفت که شرایط برای رشد و نمایی آن کاملاً فراهم نبود. در آن موقع خزعلاها، صولت الدوله ها، امیرا عظم، کلهرها و سرداران بختیاری و والی لرستان و روسای ایلات کردند اینها هر کدام در داخل خودشان یک حکومتی بودند. در چنین بافت اجتماعی نظام دموکراسی قابل استقرار نیست و همین هم سبب شد که در سالهای مشروطیت انجمن های ایالتی و ولایتی تنها بصورت نمایی در بعضی از شهرها از جمله تبریز و رشت دایر شدند در جاهای دیگر اصلاً انجمن محلی بوجود نیامد و نمیتوانست بوجود بیاید و مؤثر باشد. راضا خان با پشتکار تمام و بایده اضافه کنیم با بیرحمی تمام عشایر را سرکوب کرد. نسبت به بعضی از اینها تعدی و تجاوز فوق العاده و ظالمانه بود. روسای لر را تقریباً "عموماً" قتل عام کردند، صولت الدوله قشقایی را کشتند، خزعلا را به آن ترتیب نابود کردند و روسای عشایر کرد را در برد و آواره ساختند. شیوه عمل ظالمانه بود ولی بر انداختن نظام ملوک الطوایفی و اینکه پایگاه خان خانی از بین برود و حوزه های عشایری در داخل اجتماع مملکت مشمول مقررات عمومی کشور بشوند یک نکته مثبت و در امنیت مملکت هم خیلی مؤثر بود. امنیت حادثها و راهها و تجارت و آمد و شد در دوره راضا شاه تأمین شد و خود این امنیت موجب بود که مواراقتصادی و تجارت رواج و رونق پیدا بکند و کم کم صنعت در مملکت بوجود آمد و پدید آمدن صنعت گدشته شود. صنعت نساجی ایران، صنایع

قندایران از آن زمان آغاز شدند. یکی از کارهای مثبت او همین راه آهن سرتاسری بود که بدون قرض خارجی فقط با درآمدهای داخلی ...  
س- مالیات برقندوشکر.

ج - مالیات برقندوشکر کشیده شد که فوق العاده مؤثر بود.

س- آقای دکتر من می خواهم یک سؤال از حضورتان بکنم. برای اینکه یکی از جامعه شناسان ایرانی اخیراً " مقاله ای نوشته و در آنجا راجع به این مطلبی که الان شما اشاره فرمودید بعنوان یکی از کارهای مثبت رضا شاه یعنی در واقع از بین بردن قدرت عشایر ایران صحبت کرده و مسئله ای را مطرح کرده است که اصولاً ساخت و بافت جامعه شناسی ایران بر اساس دو رکن استوار بوده است. یکی در واقع ایلات عشایر بودند و یکی دیگر واحده بوده است. اولاً" سلسله پهلوی را متهم به این میکنند که در واقع این دو واحد اجتماعی ایران را کوشش نمیکرده که از بین ببرد. همانطوریکه رضا شاه کوشش میکرد که آن واحده اجتماعی ایران را یعنی در واقع ایلات و عشایر را همانطوریکه شما اشاره فرمودید با قسوت تمام از بین ببرد پسر هم با همیصلت اصلاحات ارضی که مطرح کرده بود کوشید که آن واحده اجتماعی دیگر ایران را یعنی اصولاً واحد ده را در ایران نابود کند. سؤال من حالا اینست که آیا بهتر نمی بود بجای اینکه با آن قسوت عشایر و ایلات از بین برده بشوند در واقع آن اصلی که در قانون اساسی هست یعنی شورا های ایالتی و ولایتی در ایلات و عشایر ایران مستقر و تقویت میشد؟ آیا دموکراسی از این طریق بهتر تأمین نمیشد؟

ج - عرض کنم در جواب سؤال شما که دو قسمت است: یکی راجع به عشایر دور، رضا شاه و یکی راجع به ده در دوره پسرش محمد رضا شاه. درباره قسمت اول عشایر متأسفانه با وجود نظام و یافت اجتماعی عشایری استقرار نظام دموکراسی غیر ممکن بود و آن قانون انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی واقعاً " قابلیت عمل نداشت مگر اینکه یک نهضت مردمی و انقلابی مدوامی علیه گردنکشان که در آن زمان طالب حفظ امتیازات و قدرتهاست بدیشان بودند وجود میداشت و در میان مردم عمل میکرد.

هرنظام ملی ودموکراسی واقعی و حقیقی که میخواست ایران را به پیش ببرد میبایستی حتماً " بافت ایلخانی گری جا معرا به یک کیفیت از بین ببرد. البته آن شدت عمل و خشونت، که رضا شاه بخرج داد شاید لازم و ضروری نبود. در ضمن هم باید انضام داد که متأسفانه روسای ایلات و عشایر هم از درک این کیفیت عاجز بودند. یعنی چنان به قدرت خودشان، چنان به آن زندگی خو گرفته و معتاد بودند که حاضر نبودند به آن سلاحهای خودشان را زمین بگذارند و خود را جزواً فردا دعای مملکت و جزو تقسیمات جنرفیائی کشوری بکنند. هر نظامی که پیش میآمد کم و بیش با این مشکل مواجه میگردد.

س- یعنی برداشت من از صحبت شما اینست که اگر کوشش میشد که اجمنهای ایلاتی و ولایتی در میان آن ایلات و عشایر تشکیل بشود این عملاً قابل اجرا نبود بخاطر اینکه آنها خودشان هر کدام در واقع یک رضا شاه بودند در ایل و یک چنین چیزی را اجازه نمیدادند.

ج- همین است، بلکه درست است. و در شهرها هم نمیشد اینکار را با آن کیفیت که بود عمل کرد. منتهی مخالفت با خانها و ازمین بردن خانخانی که یک امر ضروری برای ایجاد یک مملکت و یک ملت واحد بسیط منضبط بود با کوبیدن رسم ایلات و عشایر که عبارت از بیلاقی و قشلاق کردن و چادر نشینی آنها بود ضرورت کامل نداشت چون این شیوهی زندگی بیلاقی و قشلاق کردن و کوچ کردن و چادر نشین بودن را کیفیت زندگی اقتصادی و گلهداری آن زمان برای مردم تحمیل کرده بود و تا زمانیکه یک کیفیات اقتصادی و اجتماعی فراهم نمیشد که آن مردمی که هزارها خانوار مثلاً دنبسال چند صد هزار گوسفند میافتند و از مناطقی به مناطق دوردست میبرند، احتیاج به این نداشتند با شنده که همه حرکت کنند و فقط چند خانوار کافی باشد که احشام را بیک وسیلهای حرکت بدهند و بقیه در شهرها و دهات بکارهای اقتصادی و کشاورزی و صنعتی و تجارتی و خدمات دیگری بپردازند تا چنین شرایطی فراهم نمیشد اینک به خواهند بزروار

کوچ نشینی جلوگیری بکنند عملی بود ظالمانه و مخرب رضا شاه درنیتی که با سرکوب ایلخانان داشت در ضمن این رسم چا درنیشینی را هم سرکوبی میکرد و از این جهت به گلهداری و شجرت احتیاج کشور لطفاً زیاد ی وارد آورد. این از این جهت، اما راجع به دهات و زمینداری در زمان محمدرضا شاه. این یکدوری جنبه‌های مختلف و متفاوت دارد و اگر اجازه بدهید و در خا طرتان بماند بعداً " به این موضوع خواهیم رسید زیرا از مسائل است که باید در باره اش بحث بشود.

س - بله مر خوشوقتیم که به این اشاره فرمودید چون منم میخواستم از خدمتان خواهش کنم که این را موکول کنید به موقعی که راجع به محمدرضا شاه صحبت میکنید. پس فعلاً ما برمیگردیم به همان مطالبی که مربوط به زمان رضا شاه بود.

ج - عرض کردم جنبه‌های مثبت رضا شاه یکی همانها یی بود که گفتم. اینجا دانست بشود، برانداختن نظام ایلخانی گری بود، توجه به مورا قتمادی بود. واقعتش اینست که اقتصاد ایران بر اثر همین اوضاع و احوال خود بخود، پیشرفت‌های کرد بطوریکه بخاطر درآمد سالهای اول یعنی در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۰۳ بودجه مملکت ایران بیست تا بیست و چهار میلیون تومان آنوقت بود. در سال آخر رضا شاه یعنی در سال ۱۳۱۹ که بودجه ۱۳۲۰ را به مجلس دادند به سیمصد میلیون تومان یعنی به دوبرابر بیشتر آن زمان رسیده بود.

س - راجع به پیشرفت‌های اقتصادی توضیح میدادید.

ج - بله توضیح میدادم که تحولات اقتصادی قابل توجهی در این دوره پیش آمد و یکی از این تحولات گرفتن امتیاز نشر اسکناس از بانک انگلیسی و در دست گرفتن اختیارات پولی به دست خود دولت ایران بود و بعد تثبیت قدرت خرید پول ایران که رو به هم رفته وضع ثابت و سالمی در دوره رضا شاه داشت. زمانی که ارزش پول ریال ایران در برابر پولهای خارجی سقوط کرد دولت قانونی بنام قانون انحصار تجارت خارجی گذراند. این قانون در واقع تجارت خارجی را در انحصار دولت قرار نمیداد بلکه به دولت اجازه داد که تجارت خارجی و واردات - خارجی را سهمیه بندی و تنها تری کند و برای واردات سهمیه‌های معین کند و در حدود آن سهمیه‌ها به بازرگانان اجازه ورود بدهد که حتی الامکان مقدار واردات متعادل و متناسب با صادرات باشد و از طرف دیگر بعضی از محصولات درجه اول و مورد نیاز عموم را در اختیار دولت قرار

داد که از آن جمله قند و قماش بود و بدین ترتیب تعادل و پیشرفتی در وضع بازرگانی ایران حاصل شد، بانک ملی راهم که یکی از آما مال درجه اول صدر مشروطیت بود بوجود آوردند این بانک بتدریج تا سال ۱۳۳۰ درسراسر ایران توسعه کافی یافت و بصورت یک مؤسسه اقتصادی و مالی مؤثری در داخل مملکت درآمد. دیگر از کارهای مثبت دوران رضاشاه کارهایی بود که در مورد عدلیه و قوانین مربوط به مور حقوقی ایران کردند. همانظوریکه میدانید قانون مدنی ایران در این زمان تدوین گردید، قانون تجارت و قانون جزا در این زمان بود. مهمتر از اینها شاید قوانین ثبت املاک، ثبت اسناد و ثبت احوال بود که نظم و ترتیبی به این امور داد و ثابتی را از دست ما حیان محاضر آخوندی خارج کرد.

س- معما را اینها بیشتر دا و ربود؟

ج- البته رضاشاه از چند نفر از وزرای کافی استفاده کرد که بنظر بنده کافی ترین و کاردان ترین آنها شخصی دا و ربود که چه در عدلیه اش خیلی کار کرد و چه در وزارت مالیه اش خیلی خدمت کرد. او مردی بود پیرکار و مبتکر. بعضی ها نسبت به مرحوم دا و ربعلت اینکه زکارگردانان زمان دیکتاتوری بود بدگویی میکنند ولی خود مسنن شخصاً " او را از عنا صر مفید و مثبت مملکت میدانم. آدمی بود که بعد از ده دوازده سال وزارت مداوم موقعی ناچار به خودکشی شد و خودکشی کرد از راهی و اموال هیچ چیز نداشت. افراد مؤثر دیگری هم در خدمت رضاشاه بودند ولی هیچکدام به سطح او نرسیدند. تیمورتاش هم آدم خیلی مؤثری بود در دوره وزارت دربارش، مردی مقتدر مدبر و کاردان بود ولی هرگز آن پاکی و طهارت و شرافت دا و ررا نداشت و با لاشره هم در توطئه های خیانتی که ممکن بود نسبت به رضاشاه داشته باشد گرفتار شد و بقتبل رسید.

مسئله دیگری که مورد توجه رضاشاه بود فرهنگ بود. او از همان سالهای اول سلطنتش ترتیب اعزام محصل به اروپا و آمریکا داد. دانشگاه تهران در زمان

اوتأسیس شودمدارس توسعه پیدا کردند، تعداد محصلین نسبت به گذشته درآخردورهی رضا شاه چه درمدارس متوسطه، چه درمدارس ابتدائی، چه درمدارس عالی افزایش قابل توجهی پیدا کرده بود. اینها رویهمرفته آثار مثبتی بود که از اوقاتی مانند ولی فتأسفانه آثار منفی وزیان بخش اونیز زیادیدود.

رضاشاه یک فرد دیکتاتور بود و در تمام مدت حکومتش با دیکتاتوری و خشونت عمل میکرد. خشونت و بطوری بود که حتی وزرا و نزدیکانش از او دشمنان و هراس داشتند و هیچکس جرأت اینکه مطالب و حقایق را به او بگوید و یا جرأت اینکه در مقابل او ایستادگی بینماید نداشت. او تمام اجزای را از زمین برد و مشروطیت ایران را - واقعاً " تعطیل کرد، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعی را ازایل نمود و باالنتیجه خلاه" شخصیت بوجود آورد. یعنی یک عده نوکرو بلی قربان نگو مطیع و فرمانبردار اختیارش بودند ولی افراد مؤثر در جامعه، رجال و رهبران سیاسی مورد قبول عامه در پیرامون او پرورش نیافتند و اگر افرادی از سابق بودند تمام آنها را از زمین برد و یا خانه نشین کرد. دیگر از معایب رضا شاه قسوت او بود. او عده کثیری از افراد را بیگناه کشت. از جمله مثلاً " از آزادیخواهان مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان، عشقی، دکتر ارانی، مرحوم مدرس و بعد هم عده کثیری از سران بختیاری و افراد عشایری را با قسوت و بیرحمی از زمین برد. از بین همه این معایب و مفاسد آنچه بیش از همه بنظر بنده عیب رضا شاه بود یکی حرص و آرزوی فوق العاده و بنا برستسی مالی او بود. او زمانی که کودتا کرده و هیچ چیز نداشت. از همان روزهای اول یک عمارت و پارک بزرگ را که متعلق به یکی از اعیان تهران بود غاصبانه متصرف شد و پایگاه خود قرار داد و بعد در سال ۱۳۲۰ وقتیکه از ایران خارج شد ملاک وسیع بسیی پایانش داشت. ولایت ما زنده را را یکپارچه مالک بود، گرگان را یکپارچه مالک بود، درنا حیه کرمانشا ه شاید قریب صد فرسخ مربع ملک یکپارچه داشت.

س- اینها را به چه ترتیب مالک میشد آقای دکتر؟ شما تجربه ای را که درنا حیه خودتان دارید بفرمایید.

ج - اوایل کم و بیش بصورت خرید بود. بستند بخاطر درآمدمورد املاک کرمانشا که در ناحیه کلهر بود در آن زمان دعوائی حقوقی راجع به این املاک بین ورثه دادخان امیراعظم کلهر که قبلاً اسمش را بردم و بین ورثه وکیل الدوله معروف که خانسندان پالیزی با وجود اشت این دعوی در عدلیه بود. رضا شاه که پالیزیها را وکیل مجلس کرده بود یوسله یک دلال سیاسی که وهم وکیل مجلس شده بود دعوی پالیزیها را خرید و طبیعتاً با قدرتی که داشت در عدلیه حاکم شد. تمام آن املاک را که جزء دعسوا بودند متصرف شود بعد نواحی دیگری را که جزء دعوا هم نبودند ضمیمه آنها کردند. در ناحیه ما زندران در واقع قیمت گذاری نبود. قدم به قدم سرپرستان املاک او پیش میرفتند و نواحی تازه ای را متصرف میشدند و بعد هم ثمن بخشی به ما حبان اراضی میدادند که شاید یک صدم قیمت آن هم نبود.

س - ولی سعی میکردند بظاهر جنبه قانونی داشته باشد.

ج - البته املاک را ثبت میکردند و صورت مالکیت به آنها میدادند. سرپرستهای املاک شاه برای آنکه خدمت نمایی بکنند و عواید را بیشتر نشان بدهند تعدی و ظلم بسیار به کشاورزان میکردند. روزی که رضا شاه از ایران رفت بیش از یک هزار و پانصد پارچه آبادی داشت. اینکه آیا رضا شاه پولی و ارزی در بانکهای خارجی نداشته در کجا وجه مبلغ بوده است؟ به اطلاع بنده هیچوقت معلوم روشن نشد. ولی آنچه بصورت نقد در بانک ملی ایران داشت و علتی گردیده هفتاد و دو میلیون تومان بود. اگر شما قدرت خرید این مبلغ را نسبت به زمانهای اخیر صد برابر کنید که خیلی بیش از صد برابر است ارزش آن به هفت میلیارد تومان میرسد. او این ثروت را از کجا آورده بود؟ با ما هانهای سی چهل هزار تومان و حتی صد هزار تومان حقوق سلطنت که نمیتوان چنین مبلغی را پس انداز کرد. متأسفانه ایشان هم از بودجهی وزارت جنگ وهم از شهرداری تهران هم از امور بازرگانی وهم از جوجهی که از شاخص میگرفت بصورت های مختلف بر ثروت خویش اضافه میکرد، کارخانه دار درجه اول ایران و مهمان - خانه دار درجه اول ایران شد و مستغلات زیادی در تهران و ما زندران داشت. این

حرص و آرزو و این طمع و این نادرستی مالی برای یک پادشاه واقعا " غیرقابل قبول و نابخشودنی است . این نکته‌ای است که هیچکس حتی افراد خانواده او هم نمیی -  
توانند متکی آن بشوند ، همین هفتاد و دو میلیون تومانی که گفتیم توی بانک ملی  
داشت کافی است که نشان بدهد تا چه اندازه نادرستی مالی او فوق العاده بسوده  
است .

س - او پول را از ایران خارج کرد؟

ج - نه این پول در بانک ملی بود .

س - بعد از رفتن رضا شاه در ایران ماند؟

ج - بله بعد از رضا شاه بود . و آنچه در خارج بود اصلا " نمیدانیم چه مبلغی بسود .  
بعضیها معتقدند که خیلی زیاد تراز اینها بوده یکوقتی در زمان دکتر مصدق آقای مظفر  
فیروز که مغضوب دستگاه و خارج از ایران بود بمن نامه‌ای نوشت که من به مصدق  
و دیگران بگویم که اینکه ما بر اثر ملی شدن نفت و بر اثر آن تضییقات دچار محظور  
ارزی شده ایم این ارز در خارج مال ایران است و وجود دارد . او صورت داده بود که  
پانصد میلیون لیره در بانکهای انگلیس و آمریکا رضا شاه گذاشته است ، گه‌البته بنده  
این مطلب را نه میتوانم تأیید و یا تکذیب بکنم . مظفر یکی از دشمنان آیین  
خانواده بود و حرفهایش هم سند زیادی ندارد این حرفی است که او زده است . ولی  
با و زکردنی است که رضا شاه مبالغ قابل توجهی هم در بانکهای خارجی داشته باشد .  
نکته دیگر علاوه بر اینها نتیجه‌ی ناگوار و مصیبت با ردیگری که از دیکتاتور رضا شاه  
عاید ملت ایران گردید اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی در جنگ جهانی دوم  
بود . این مطلب محتاج به توضیحاتی درباره‌ی سیاست خارجی رضا شاه است .

سیاست خارجی رضا شاه با بدبا چند دولت مورد توجه قرار بگیرد . یکی با انگلیس ،  
یکی با روسیه ، یکی با آمریکا ، بعد با آلمان و سپس با فرانسه . با کشورهای همسایه  
البته روابط عادی و معمولی بود . نسبت به مصطفی کمال پاشا رضا شاه احترام  
فوق العاده داشت . کمال پاشا هم نسبت به او احترام داشت . یکوقت اختلافی



بین آنها سرقضیه آزارات و سرقضیه شورش کرده‌ها در ترکیه پیدا شد که آن را بهر کیفیتی بود اصلاح کردند و از آن بعد او یکی از دستداران مظفی کمال و اصلاحاتی کسبیه مظفی کمال در ترکیه میکرد شد. اما راجع به انگلیسها محققا "هما نظور کسبه در ابتدای این بحث صحبت کردیم رضا خان را تشخیص انگلیسها بر سر کار آورد و پشتیبانی مستمر آنها و اورشگاهها داشت و موفق کرد به اینکه بتدریج قدم قدم پیش برود و بسا لا برود ولی اینکه بگوئیم آنها او را پادشاه کردند این بنظر بنده صحیح نیست. بلکه کفایت و کاردانی خودش و با تحولاتی که در ایران بوجود آورده بود او را به این مقام رساند. موقعی که به سلطنت رسید با سوابقی که با سیاست انگلیسها داشت نسبت به آنها همیشه نگران بود با قدرتی که انگلیسها در خاور میانه نداشتند و با قدرتی که در نفت داشتند و با توجه به عواملی که در داخل ایران بکار میبردند رضا شاه نسبت به آنها سوءظن داشت و از آنها هم خوش نمیشد و مدو با سر سختی میکوشید که روابط افسراد ایرانی را با خارجیان قطع کند اینک ما تصور میکنیم که رضا شاه پشتیبان انگلیسها بود بنظر بنده درست نیست. یک قضیه مهم مربوط به انگلیسها که در دوره رضا شاه پیش آمد قضیه الغاء قرارداد داری و قضیه تجدید امتیاز نفت بود. هر چند مرحوم دکتر مصدق معتقد بود که اصل این قضیه با اطلاع رضا شاه توطئه‌ای نبود برای اینکه به آن قرارداد جدید برسند. اما بنده تصور میکنم که رضا شاه در این مورد فریب قدرت طلبی و توهمات خودش را خورد و از بیراهه رفت. یعنی الغاء قرارداد وارد جا مشکلات حقوقی فوق العاده‌ای کرد. اگر در آن موقع از طریق ملی کردن نفت عمل کرده بودند شاید کمتر با مشکلات بین المللی آن زمان مواجه میشدند بالاخره با همه ظواهر قدرت نمائی رضا شاه بر سر آن قضیه شکست خورد و این شکست و ناکامی درس عبرتی برای او شد و بروحشت او نسبت به انگلیسها افزود ولی در مقابل کینه‌اش هم نسبت به آنها زیادتر شد. پایان اختلاف مربوط به نفت تقریبا "در زمانی بود که نظام هیتلری در آلمان بر سر کار آمده بود. رضا شاه با آلمانی‌ها ارتباط

خیلی نزدیک داشت. آلمانی‌ها روابط تجارتنی خیلی وسیعی در ایران داشتند و در امور صنعتی ایران مخصوصاً "صنایع امفهان" خیلی کمک کردند و در راهسازی ایران وجاده‌های ایران فوق العاده وارد بودند و بالاخره در امر مربوط به ذوب آهن ایران که یکی از ایده‌آلهای بزرگ مردم ایران و رضا شاه بود آلمانها مؤثر و عامل بودند. پیشرفتهای هیتلر در اروپا و قدرت نمائی‌های او رضا شاه را مغرورتر کرده بود. او چون یک آدم دیکتاتور بود از دیکتاتور خوشش می‌آمد. علاوه بر این چون وحشت از انگلیس‌ها داشت در باطن دل خود هیتلر و نظام او را دوست داشت. از طرف دیگر او از روسها میترسید و از کمونیسم نفرت داشت و بهمین جهت تمایل زیادی نسبت به آلمانی‌ها پیدا کرده بود. اما با فرانسه او در همان سالهای اول سلطنتش موافقت کرد که سالی صد نفره برای آن زمان یک عمل نسبتاً "نمایان" و قابل توجه بود دانشجویان آن کشور بفرستد که بنده خودم در کاروان اولی از محصلین اعزامی ایران بودم که به فرانسه آمدم. در آن روز که ما پیش رضا شاه رفتیم او به ما گفت: "ایران یک کشور پادشاهی است و من شما را بیک کشور جمهوری برای تحصیل میفرستم ولی چون مردم فرانسه مردم وطن دوستی هستند من بقیین دارم که شما در آنجا درس و وطن خواهی یا دمیکیرید. از خدا میخواهم و آرزو میکنم که عمر من کفایت کند و ببینم که شما برگردید و در اینجا به وطن خودتان خدمت کنید". خلاصه این نظر را در اوایل آن نسبت به فرانسه داشت و در ظرف شش هفته سال مرتب دانشجویان دولتی اکثر "به آن کشور میرفتند. در فرانسه بعضی از روزنامه‌های گمنام و مجله‌های گمنام شروع به نوشتن مقالاتی علیه ایران کردند و فحش و ناسزاها را به رضاخان دادند و نوشتند که معلوم نشد تحریک از ناحیه چه سیاسی است. این بود که در سالهای ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ که هنوز جنگ جهانی درگیر نشده بود، رضا شاه یکمرتبه روابطش را بر سر این موضوع با فرانسه قطع کرد.

س- سالهای بین ۱۳۱۸ - ۱۳۱۷ بود ؟

ج - بله ، روابط را با فرانسه قطع و همه‌ی دانشجویان اعزامی دولتی را احضار کرد و با فرانسه روابطش یکلی بهم خورد . و بهمین ترتیب روابطش را هم با آمریکا بهم زد . در آمریکا هم روزنامه‌هایی که بنده الان درست نمودم چه مجله و چه روزنامه‌ای وجه سیاسی آنها را تحریک کرده بود به رضاشاه بدگفتند و او را پسر مهتر و قاطرچی زاده خطاب کردند . شاید هم بخاطر دارید که سفیر ایران در آن زمان بنظرم جلال غفار دریک اتوموبیل سواری که از یکی از جاده‌ها عبور میکرد تخلصف رانندگی کرده و پلیس او را گرفته توقیف کرده بود . او گفته بود که من وزیر هستم . پلیس کلمه‌ی وزیر را به معنی کیش گرفته و او را چند ساعتی نگه داشته بودند - بعد هم که فهمیدند عذرخواهی کردند ولی این عذرخواهی در رضاشاه موثر واقع نشد . آن مقالات هم که نوشته شده بود سبب تیرگی و بهم خوردن روابط سیاسی ایران و آمریکا شد . به این ترتیب در تاریخ که جنگ اروپا در گرفت و هنوز هم آمریکا وارد جنگ نشده بود ، رضاشاه تنها متکی به آلمان بود عده کثیری از کارشناسان و مهندسی آلمانی در کارخانه‌های ایران در راه آهن ایران در مورفنی ایران کارگردانی میکردند و مشغول بودند که کارخانه ذوب آهن را در کرج دایر نمایند . علاوه بر اینها ما تجارت وسیعی با آلمان داشتیم . آلمان در آن زمان از لحاظ واردات و صادرات اولین کشور نسبت به ایران بود . رضاشاه در همان ابتدای جنگ جهانی در گرفت نطق کرد . بنده بخاطر دارم شاید برای دانشجویان دانشکده فیزیکی یا به مناسبت دیگری بود او گفت که ما در جنگ بین الملل اول صدمه بسیار خوردیم ولی در این جنگ باید از بیطرفی ما استفاده کنیم و بهره مند بشویم و برای آن - لازم است که نیرومند باشیم .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۴

در آن زمان مردم ایران ، افکار عمومی ایران با عقده‌هایی که از انگلیس‌ها داشتند و با عقده‌هایی که از روس‌ها داشتند و با اخباری که هر روز رادیو آلمان و روزنامه‌ها راجع به جنگ می‌نوشتند در داخل ایران موجی از تمایل نسبت به آلمان پیدا شده بود که این البته ناشی از تجزیه و تحلیل واقع بینی و جفا نبینی درستی نبود . بر مردم ایران ، عامه ایران ملامتی نبود که چنین احساساتی بروز بدهند . گاهی در میدان سپه که رادیو با صدای بلند پخش میکرد مردم تظاهرات موافق با پیشرویهایی آلمان‌ها میکردند مردم ایران از این جهت قابل ایراد نبودند . ولی وضع مردم عادی با زمان مداری که مسئول مملکت هستند خیلی متفاوت است . ایرادوا اعتراضی که بر رضا شاه هست از این جهت نیست که دولت او اصول بیطرفی را نقض کرد ، یا از این جهت نیست که روسها و انگلیس‌ها در تاج و زشان به ایران ذبح بودند و دولت ایران در این مورد از لحاظ حقوق بین الملل تقصیری برعهده داشته است ، از این جهت قابل تردید نیست که رضا شاه از لحاظ قانونی عملی که برخلاف قانون بین الملل یا برخلاف اصول بیطرفی باشد نکرده بود جز اینکه تمایل به آلمان‌ها داشت . در زمانیکه آلمان‌ها در سالهای اول جنگ در حمله به لهستان با روسها کنار آمدند در هیئت دیپلماتیک ایران دو صف مجزا وجود داشت . یکی صف آلمانی‌ها و روسها وصف دیگر صف انگلیسیها و فرانسوی‌ها و دیگران . مدتی نما بیندگان آلمان و روس با هم در سلام شانه‌ها همی شرکت میکردند .

س - منظورتان همان قرارداد عدم تجا و زوی است که استالین با هیتلر بست ؟

ج - بله، مدتی با هم همراه بودند. ولی وقتیکه هیتلر به روسیه تاج و زکرد و وارد جنگ با روس و از طرف درگیر شد موضع صورت دیگری بخود گرفت و برای پادشاه ایران که دیکتاتور ایران بود برای زمانه مداران ایران که مسئولیت ایران را برعهده داشتند موضوع جدیدی پیش آمده بود. اینها میبایستی موازنه جهانی آن زمان و موقعیت جغرافیائی ایران را در نظر بگیرند نه بنا بر اساس ت. و اما یلات بلکه بنا بر مقدرات و امکانات و منافع. در آن موقع آلمان یک قدرتی بود که در یک محوطه محدود اروپا محصور بود و تنها منابع آنجا را در اختیار داشت و حال اینکه نیروهای که علیه آلمان میجنگیدند قسمت عمده منابع انسانی و منابع معدنی و اقتصادی و امکانات فنی جهان را در اختیار داشتند. یک دولت و تندوست میبایستی حساب بکند که در این جنگ وسیع عالمگیر بر کدام طرف خواهد بود و وقتیکه از روی حساب و موازنه دقیق دریافت که نتیجه جنگ ممکن است به کدام طرف بچربد نمی بایستی بهانه‌ای به دست دولتهای دیگری بدهد که بتواند به ملکت ایران تاج و زبکند. ایران موقعیت جغرافیائی فوق العاده حساسی دارد که در ابتدای این مطلب هم گفتم. تا آن زمان که آلمانها فقط در برابر انگلیسها و فرانسویها بودند ایران نمیتوانست از آسیب جنگ مصون بماند ولی از موقعی که انگلیسها و روسها از دو طرف با آلمانیها می جنگیدند، بعد هم آمریکا وارد جنگ شد راه ارتباط آنها با یکدیگر تنها راه ایران بود. رضاشاه قانوناً "ذیحق بود که بگوید من بیطرف هستم. انگلیسها و روسها که خواهان ورود به ایران و دخالت در ایران بودند نقش بیطرفی ایران کردند و متجاوز بودند. این مطلب درست اما امکانات ایران چه بود؟ آیا میتوانست در آن موقع از آن - مقتضیات جنگی که مقتضیات حیاتی است جلوگیری بکند؟ بنظر من خیر. رضاشاه این - مقتضیات را در آن زمان درک نکرد و ارتباطش را با آلمانها حفظ کرد. اگر در آن موقع همه آلمانیها را از ایران خارج کرده بود و اگر بیک کیفیتی اجازه حمل و نقل این وسایل را از طریق ایران به این کشورها میداد و امنیت عبور و مرور و حمل و نقل آنها را تأمین میکرد شاید میتوانست ترتیبی فراهم بکند که دولتهای خارجی به ایران حمله نکنند و منافع مهمی هم در جنگ و بعد از جنگ عاید ایران بشود.

متأسفانه دیکتاتور جهان بین نبود و سرسختی نشان داد. معلوم نیست در آن تاریخ

دولت وقت حکومت ووزراء تا چه اندازه مشغول بودند .

س- اینها هیچوقت کارهای نبودند .

ج- بله . نخست وزیر آنوقت علی منصور بود ووزیر خارجه اش جواد امری . آیا آنها قدرت این را داشتند که به رضا شاه حقایق را بگویند واین مسائل را توضیح بدهند؟ و آیا رضا شاه خشن و دیکتاتور تا با استماع این حرفها را داشت؟ و آیا آن مسئولین همساز با خارجیها نبودند؟ بهر حال آنطور که معلوم است این مسائل مخفی باقی ماند . چندین ماه این گفتگوها در پرده استتار بین آنها جریان داشت . مسلماً " روزهای اول تقاضاهای آنها ظاهر ملامترو محدودتری داشته است . ولی ایران به آن تقاضاهای محدود هم ترتیب اثر نداد بنا بر این علاوه بر همه ای ایراد های دیگری که گذشت این ایراد بزرگ هم بر رضا شاه وارد است که سوء تشخیص او و دیکتاتوری او باعث اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی شد در عین اینکه از لحاظ حقوقی بی تقصیر بود اما بی تقصیری تنها وسیله برائت یک زمامدار نیست ، سوء تشخیص هم در امر زمامداری و مسئولیت مملکت داری مؤثر است . این سوء تشخیص او باعث آن بلیه ی بزرگ ورود قوای اشغالگر روس و انگلیس و پشت سر آنها آمریکا به ایران و مصائبی شد که در نتیجه آن پیش آمد که ممکن است روز دیگر درباره آن توضیح بیشتری بدهیم .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا  
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی  
نوار شماره : ۵

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز یکشنبه بیست و چهارم مهر ۱۳۶۲ -  
برابر با شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه کننده  
ضیاء صدقی .

ج - صحبت دیروز ما به پایان حکومت رضا شاه و ورود قوای متفقین به ایران رسید .  
دیکتاتوری رضا شاه غلامی عظیمی در مملکت از لحاظ احزاب و شخصیت‌های سیاسی و  
رهبران فعالی که مورد توجه و قبول عامه مردم باشند به وجود آورده بود . شاید  
بدنباط در اینجا به بعضی از فعالیت‌های حزبی که در آغاز دوره رضا شاه کم و بیش میشد  
اشاراتی بکنیم که بعد آن فعالیت‌ها بکلی متوقف ماندند . در ابتدای کار رضا خان  
و پس از جنگ‌های بین الملل اول و تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی باقی مانده -  
های احزاب سابق به فعالیت افتادند و در حالی که رضا خان قدرت در دست داشت و  
وزیر جنگ بود و نخست وزیر بود و حتی در اوایل دوره سلطنتش آثاری از این احزاب  
موجود بود . مهمترین حزبی که از ابتدا وجود داشت حزب معروف به اجتماعات -  
عامیون یا سوسیال دموکرات باقی ماندگان حزب دیوکرات قدیم بودند که بر اثر  
تحولات فکری و عقیدتی دنیای ویدایش رژیم سوسیال دموکراسی در آلمان و انقلاب  
شوری به این اسم جدید نمودار گردید و خود را دارای یک ایده آلودی سوسیالیستی  
نشان میداد و افرادی از همان حزب سابق دموکرات وعده‌ای از عناصر حزب اعتدال  
مثل سید محمد صادق طباطبائی هم به آنها پیوستند و یک گروه متشکل بوجود آوردند  
که تا حد زیادی هم مورد توجه مردم بودند بویژه که در آن دوره چهارم مجلس

سلیمان میرزا بسیا محبوب و وجیه‌المله بود. وبه‌مین دلیل هم دوره پنجم با رأی بسیار زیاد به‌مقام نمایندگی تهران هم رسید. ولی این حزب پس از آن که رضا خان نخست‌وزیر شد و عده‌ای از آنها را وارد کابینه خود کرد و آنها همکار با دیکتاتور و اوردندند بر اثر مخالفتی که مردم ایران با دیکتاتور و داشتند محبوبیت خود را در نظر عامه‌ی مردم از دست داد و بعد از آنهم که رضا شاه بر امر سلطنت مستولی شد خودش را از شر آنها فارغ کرد و سلیمان میرزا و دارودسته‌اش را بکلی برکنار کرد و این حزب هم بتدریج روبه‌تلاشی و بی‌اثری رفت. و از کار افتاد. به‌غیر از آن در آن زمان که حزب دیگری وجود داشت بنام رادیکال، که آن را دار و ساخته‌بود. دار و مرد بسیار فعال و زیرک و هوشیار بود. هم سخنور خوبی بود و هم چیز خوب می‌نوشت و هم ابتکار خوبی داشت. یک‌عده‌ای در پیرامونش جمع شده بودند که او را رهبر مطلق خودشان میدانستند و فعالیت‌های زیاد بسود او میکردند. اما در عامه مردم تا شیرزادی نداشتند. حزب دیگری که در همان زمان تشکیل شد حزب ایران جوان بود که یک عده‌ای از تحصیل‌کرده‌های ایرانی که از خارج برگشته بودند و با تحصیلاتشان را در داخل مملکت انجام داده بودند و روبه‌مرفته افراد روشنفکر آن زمان بودند تشکیل داده بودند که سران آنها دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر مشرف‌نغسی، علی‌سهیلی، محسن رئیس‌امثال اینها بودند. در آن زمان که ما در مدرسه سیاسی تحصیل میکردیم بخاطر دار و بعد از آنکه از مدرسه خارج شدیم تمام فارغ‌التحصیلان آن دوره باستانهای چند نفر دسته جمعی وارد همین حزب ایران جوان شدیم که یک حزب دموکرات، ترقی‌خواه، اصلاح‌طلب و روشنفکر بود ولی در توده‌های مردم تأثیری نداشت. بیشتر افرادی که در آن شرکت داشتند افراد تحصیل‌کرده و کارمندان دولت و معلمین مدارس عالی و مدارس متوسطه بودند. روزنامه‌ای هم در آن زمان بنام ایران جوان داشت که بدگبار نمیکرد تا موقع زمانمداری و پادشاهی رضا شاه رسید در آن وقت مثلث معسروف - نصرت‌الدوله فیروز - دار و - تیمورتاش، بفرکت تشکیل حزب تازه‌ای افتادند بنام حزب ایران نوکه شروع عمل آنها و فکرو نظری که داشتند کم و بیش شبیه حزب رستاخیزی



بود که در دوره محمد رضا شاه تشکیل دادند. یعنی کوشش میکردند که تمام افراد فعال و تحصیلکرده و کارمندان دولت راهمه خواهند خوا و بهتررتیبی گه شده در این حزب وارد میکنند. بهمین دلیل هم به حزب ایران جوان فشار آوردند که وارد آن حزب بشود. بخاطر دارم جلسه عمومی حزب ایران جوان که تشکیل شد پیشنهاد کردند که از طرف حزب ایران نوکده رای همین مراسم ما و حزبی مترقی است و دولت هم از آن پشتیبانی میکند پیشنهادتالیف و وارد شدن حزب ما به آن حزب کرده اند. دربارهای آن صحبت های زیادی شد. بنده و یکی دو نفر دیگر بلند شدیم و دربارهای آن بکلی مخالفت کردیم و گفتیم این حزبی است که با آرا مردم و با تمایلات افراد مردم تشکیل نشده، یک حزب دولتی است که با زور و قدرت دولت میخواهد خودش را تحمیل بکند و چنین حزبی اثر وجودی و کشش و جذب در جامعه ایران نمیتواند داشته باشد و با اصول مشروطیت و دموکراسی انطباق ندارد. رأی هم علنی گرفتند برای آنکه میدانستند اگر مخفی باشند رد خواهند شد. بنده و آن چند نفر دیگر در آن رأی علنی با صدای بلند مخالفتمان را اعلام داشتیم ولی اکثریت موافقت با اینکار کرد. وقتی که حزب ایران نوبت فعالیت افتاد تدین هم که از عناصر هوچی و فعال و کارگردان برای پادشاهی رضا شاه و ظاهرًا " رئیس مجلس هم بود و سابق حزبی و فعالیت های سیاسی داشت در صدد برآمد که حزب دیگری در مقابل این حزب ایران نوبت زد. او هم با یک عده ای از دارودسته بازاری و با چند نفر فرصت طلب حزب دیگری بوجود آورد و شروع به هوچیگری کرد و لسی رضا شاه بزودی متوجه شد که این حزب بازاری ها و دارودسته سازیه با حکومت خودخواه و دیکتاتوری او موافقت ندارد دستورا نخلال حزب ایران نور داد و با لنتیجه حزب تدین هم از بین رفت و از آن زمان یعنی از سال ۱۳۰۶ دیگر هیچگونه فعالیت حزبی علنی در دوران رضا شاه وجود نداشت.

حال برگردیم به موضوع جنگ جهانی و اشغال ایران بوسیله نیروهای انگلیس و روس. در هفته اول شهریور ما سال ۱۳۲۰ بود که بنده از اتاق بالا به اتاق نشیمن آمدم و رادیو را باز کردم بناگهان خبری مثل صاعقه سراپای مرا به لرزه درآورد. شنیدم

که قوای روس از شمال و قوای انگلیس از جنوب و از غرب به ایران حمله کرده‌اند، رادیوی ایران این خبر را داد و اضا فیه کرد که نیروی های دولت در برابر متجاوزین ایستادگی میکنند اعلامیه شماره یک ستاد ارتش ایران هم ما در شد. اعلامیه ای که فقط شماره یک بود و به شما ره دونرسید.

س- محتوای اعلامیه شماره یک را بخواهر ما دارید آقای دکتر؟

ج- بله، آن اعلامیه شماره یک خبر از ورود قوای روس در شمال و انگلیس ها از جنوب و از غرب ناحیه کرمانشاه میداد و اینکه نیروهای دولت در مقابل آنها ایستادگی کرده و ارتش مقاومت خواهد کرد و تسلیم زور و فشار اجنبی نخواهند شد و به مردم بوسه ملت اطمینان میداد. رادیوی بی بی سی راهم که گرفتیم دیدم بالحن فوق العاده شدید و غیرمنتظره غیرعادی شروع به حملات به شخص رضا شاه کرده و فجاج اورا بیان میکنند و اینکه او آزادی ایران را از زمین برده، مشروطیت را پایمال کرده، املاک وسیع بدست آورده، سرقتها می کرده، فساد اخلاقی که توسعه داده، مردم بیگناهی را که بقتل و کشتار رسانده خلاصه تمام مسائلی که در دوران رضا شاه با سکوت انگلیس ها و شاید هم قسمتهای اول آن بسا موافقت و اشاره ای خود آنها صورت گرفته بود با حملات تند به رضا شاه بیان کرد و اینکه و ایران را پایگاه سیاست و خرابکاری آلمان قرار داده بود و ما نمیتوانستیم در برابر این اوضاع سکوت اختیار کنیم و از این جهت قوای ما وارد شدند و ما بعنوان دشمن وارد ایران نمیشویم بلکه باید این نظامی که دشمن ایران و جهان هست از بین برود، و از این قبیل حرفها. بلافاصله بر همه مردم ایران معلوم شد وقتی که شخص رضا شاه که تا آن موقع تا بیو بود و کسی جرأت نمیکرد کوچکترین کلامی بعنوان انتقاد دربارهای او بگوید و یا بنویسد با این لحن شدید مورد حملات بیگانه مخصوصاً " انگلیسها قرار گرفته و علاوه بر این قوای آنها هم وارد ایران شده در واقع این پایان کار است. یک هرج و مرج و بیچارگی و بیریشانی فوق العاده ای در دولت و در مردم بوجود آمد. بنده توی خیابان که رفتم عده ای از مردم را میدیدم که سراسیمه هستند و نمیدانند چکار باید بکنند. به چند نفر از رؤسای ادارات که دوستام بودند برخورد کردم به من گفتند چرا در اینجا مانده اید؟

گفتم چکار بایدکنیم؟ گفتند همه دارنده فرار میکنند. گفتم فرار به کجا؟ اینجاست مملکت ما است. خلاصه یک چنین روحیهی متوحش و نگرانی بوجود آمده بود. بیسار دارم در همان روز اول یادوم بود که دولت ایران اعلام کرد که دستور آتش بس وعسدم مقابل داده، و بنا بر این ایران دیگر در حال جنگ و دفاع نیست و یک کشور بی دفاعی است. وقتی که این اعلامیه صادر شد وزیر جنگ وقت که متأسفانه اسمش یادم نیست. س- نخجوان بود؟

ج- بله بنظرم سرتیپ احمد نخجوان بود. دستوری صادر کرد مبنی بر مرخص کردن سربازان و وظیفه که در حقیقت دستور انحلال ارتش بود. صبح روز بعد که ما بخیا بان رفتیم سربازان ایران را میدیدیم که مانند اسرای جنگی ریخته اند توی خیابانها و بی سلاح و بدون نظم از خیابانها میگذرند و میروند که دردهات و شهرها متفرق و پراکنده بشوند. این امر موجب غضب رضا شاه شد و حتی در صدد برآمد که آن وزیر جنگ و یا کفیل وزارت جنگ را محاکمه نظامی و اعدام کند که از آن جلوگیری بعمل آمد و بعد هم کوشش کردند که مجدداً "سربازان را جمع آوری بکنند و سورتی به ارتش بدهند. ولی کاری بود گذشته و ورشته ای از هم گسیخته، پایتخت این صورت را داشت. در شهرستانها، در مرزها و در جاهائی که نیروهای ایران مواجه با قوای خارجی شده بودند وضع بمراتب از این بدتر بود. یعنی بسیاری از افسران که مأمور دفاع بودند بلافاصله مراکز خودشان را تخلیه کردند و فراری شدند، بعضی نیز مقاومت کردند و شهید شدند. این ازم پاشیدگی ارتش ایران که اسلحهها را بزمین ریختند سبب شد که در شمال و در غرب اسلحه زیادی بدست افراد ایلات و عشایر بیفتد. برخلاف انقلاب اخیر ایران که مردم شهری از جوانها و چریکها به سربازانها حمله بردند و اسلحهخانهها را چا پیدانند و چریکهای شهری مسلح شدند در آن زمان اسلحه ای از دست داده شده و به زمین ریخته شده به دست افراد شهری نیفتاد بلکه مردم عشایر و مردم روستاها و دهات بودند که این سلاحها را بقیمتهای بسیار نا زل میخریدند و در مدت کوتاهی عشایر ایران بمراتب از زمان قبل از رضا شاه مسلح تر شدند. چند روزی از این وضع پریشان و بی سامان

نگذشت که رضا شاه حالت وحشت پیدا کرد و در صدد فرار برآمد. بنده از یک راهی موشق شنیدم که گفت در خیابان سپه عبور می‌کردم دیدم مرد بلندقامت و تاجی تا شده‌ای دم در منزل فروغی ایستاده است. وقتی که متوجه شدم دیدم خود رضا شاه است. حالا این مطلب راست بود یا دروغ نمی‌دانم. فروغی که رضا شاه او را از سالیهای پیش بعد از آن قضا یا ی شورش خراسان مغضوب و برکنار کرده بود دیگر مقام و کار دولتی نداشت و در خانه خودش بطور محترم زندگی میکرد. حالا که وضع به اینجا کشیده و نیروهای خارجی وارد ایران شده‌اند رضا شاه چاره‌ای جز این نمی‌بیند که به همان شخص رانده شده خود متوسل بشود. متأسفانه در این خلا که وجود آورده بود هیچگونه جمعیت سیاسی و هیچ رهبری که مورد قبول مردم و ظاهراً باشد وجود و حضور نداشت. فروغی زمامدار شد، نخست وزیر شد. او هم تاج بر سر رضا شاه گذاشت و هم تاج از سر او برداشت. رضا شاه بر اثر پیشروی قوای انگلیس و مخصوصاً "وحشت از روسها از تهران فراری شد و به اصفهان گریخت. موقعی که او هنوز در اصفهان بود دکتر سجادی را که وزیر کابینه بود مأمور کردند و پیش او فرستادند که از او رقبه‌های هم راجع به استعفا و هم راجع به واگذاری تمام اموال و دارائش به ولیعهد که پادشاه ایران شده بود بگیرد. این روایت معروف است که رضا شاه موقعی که به کرمان رفت و در منزل یکی از متعینین آن شهر بود روزی بانوک عمایش روی زمین را میخراشید و خیلی مات و مبهوت با خودش صحبت میکرد و میگفت، "اے حضرت قدرت، شاهنشاه" و سپس یک کلمه‌ی زشتی نثار خودش میکرد. خلاصه ایشان از کرمان به بندرعباس رفت و از آنجا او را انگلیسها بطرف جزیره موریس حرکت دادند و بعد هم به آفریقای جنوبی بردند که در همانجا فوت کرد. پس ایشان محمد رضا شاه که تازه به سن بلوغ رسیده و یک یا دو سال بود که با فوزیه دختر پادشاه مصر عروسی کرده و بسیار جوان و نوجوان بود به سلطنت رسید. او در آن موقع محبوبیت عظیمی در جاسم ایران داشت، یعنی مردم ایران در قیافه و در وجود او مثل اینکه مظلومیت و بیگناهی خود را مجسم میدیدند و علاقه‌ای که نسبت به او نشان میدادند علاقه‌ای بود که نسبت به

می‌نشان که به‌ناحق مورد اقبال اجنبی قرار گرفته بود. روزی که محمد رضا شاه برای سوگند یا دکردن به مجلس آمد بقدری جمعیت مردم دورا توموبیل او را گرفته بودند که در واقع در بعضی جاها میخواستند اتوموبیل را روی دست بگیرند و حرکت بدهند. این تظاهراتی بود خود بخودی آنکه سازماندهی داشته یا سازمانی قبل از آن دعوت کرده باشد. در این جریان همین بچه‌های مدارس و شاگردان مغازه‌ها و افرادی مردم بودند که با این هلهله و با این تجلیل و با این استقبال او را بطرف مجلس حرکت میدادند و به آنجا میبردند. همان‌ها که ۳۵ سال بعد تاج و تخت او را سرنگون کردند.

س - آیا بنظر شما مردم به این فکر نبودند که سلطنت را اصولاً بعنوان سبیلی برای استقلال ایران حفظ نکنند در زمانی که مملکت در اقبال نیروهای بیگانه بود؟  
ج - کاملاً این فکر وجود داشت که حالا که نیروهای بیگانه وارد ایران شده اند هیچ گونه سازمان حزبی در ایران نیست و رهبرانی که بتوانند مملکت را اداره بکنند وجود ندارند و با وجود وجود و با حضور قوای بیگانه بقای ایران و حفظ استقلال ایران را در بقای شاه و حفظ مقام او میدانستند به خصوص که جوانان تازه کاری بودند که به گناهای پدرش و به تقصیرات و خطاهای پدرش هیچ آلوده نبود.

گویا این مطلب محقق و مسلم باشد ولی علنی و آشکار نشد در آن موقع که فروغی برای نخست وزیر معرفی شد و قبول کرد از طرف انگلیس‌ها به او پیشنهاد شده بود که در ایران جمهوریت برقرار کند و خود را رئیس جمهور اول ایران بشود. ولی فروغی مرد عاقل و مدبر و محافظه کاری بود. میدانست که اوضاع ایران با خلاصه ای که از دوران رضا شاه و با رفتن او بوجود آمده است و با نبودن احزاب و تشکیلات و با وجود اقبال ایران بوسیله قوای بیگانه مصلحت نیست که جمهوریت برقرار شود. او این پیشنهاد را رد کرد و همان حفظ نظام سلطنتی و پادشاهی محمد رضا شاه را به نیروهای خارجی قبولاند. این یک عمل مفید و مؤثری از طرف فروغی بود. اکنون لازم است درباره‌ی شخصیت فروغی قضاوتی بشود.

الیه بنده یخا طردا رم که عامی مردم و بسیاری از افراد وطن دوست در این دوره که اوزما مدا رشد و باقوای اشغالگر همکاری میکرد بعلت همین سازش و همکاری با آنها نسبت به ا و بدبین و معتبرش بودند و حتی روزی در مجلس یکی از افراد وطن دوست و آزادخواه مملکت بنا م محمدعلی روشن به عنوان اعتراض سنگی به طرف او پرتاب کرد که به سرا و خورد. مرحوم دکتر مصدق هم بعلت نقشی که او در تجدید قرا ردا دنفست در دوره رضاشاه با انگلیس ها داشت و تسلیم شدن به خواسته های انگلیس ها و قبصول قرا ردا دی که به مراتب از قرا ردا دپیشین داری زیان بخش تر بود فروغی را گنا هکار میدانست و حتی عنوان خیانتکار به او داد. ولی حالا که زمان گذشته است و مسامحه میتوانیم قضاوت نکنیم، نظر خود من برای این است که فروغی مرد خیانتکاری نبود و در آن عمل قرار داده ام او درست است نخست وزیر بود ولی پیش از این که عامل باشد در جریان کاری افتاد که دیگران ترتیب دادند و رضاشاه هم با زیبونی تسلیم خواسته انگلیس ها شد.

س- این عین همان استدلالی است که تقی زاده هم در دفاع از خودش مطرح کرد.  
 ج- بله تقی زاده هم در دفاع از خودش کرد. فروغی شخصیت فرهنگی بزرگی داشت. او یکی از بهترین نویسندگان ایران بود. قلمش امروزه هم میتواند در ایران سرمشق باشد. نوشته هایی که از او باقی مانده بسیار ذیقیمت است. در غالب رشته ها کتاب نوشته است. کتابهای درسی در فیزیک، در تاریخ، در اقتصاد. اولین کتسب اقتصادی که از خارجی ترجمه شد و سالهای سال در مدرسه سیاسی تدریس میشد کتابی بود که او ترجمه کرده بود. بعد هم در دوره های آخر عمرش بکار فلسفه و به نشر افکار فلاتون و سقراط پرداخت. و کتابهایی در تاریخ فلسفه به نام " سیر حکمت در اروپا " تألیف و کتاب " سماع طبیعی " مبتنی بر فلسفه ارسطو را از ابوعلی سینا ترجمه کرد. و باز ایراد دیگری که بر او وارد میشد این بود که او شخصیت درجه اول فراماسونری ایران بود. این مطلب محقق است که فروغی در سال زمان فراماسونری نه تنها در ایران شخص اول بود بلکه در جهان فراماسونری احترام فوق العاده ای داشت. نظریه نقش پنهانی

که ما سونها در ایران داشتند وبخصوص دردوره‌ی محمدرضا شاه که بعدا " شاید دربارہ‌ی آن صحبت بکنیم بسیار نقش بدو کثیفی داشتند . فرا ما سونری ایران بصورت یک رکن و- یک آلت واسباب دست سیاست خارجی معرفی شده ومورد نفرت مردم وطن دوست و آزاده ایران قرار گرفتند . هر چند با یدایس . نفاه کنم که ما سونهای دوره اول ، او ایسل مشروطیت و او خرسطنت ناصرالدین شاه که پیدا شدند غا لبیا " مردمان آزاده و وطن - دوست وترقی خواهی بودند که مثلا " شخصیتی مثل مرحوم دهخدا نیز چند صبا حسی در آن بود . حتی گویا پای مرحوم دکتر مصدق را نیز برای مدت بسیار محدودی به آن جنس کثانده بودند رویهمرفته ما سونری اول در ایران که بوسیله مرحوم آدمیت بوجود آمده بود مرکب از شخصیت‌های مورد توجه مردم و درستکار بودند . نقش بعد ما سونری که دوره فساد آن در ایران بود باعث بدنامی و رسوائی آن شد که در کتا بهائی که اخیرا " منتشر شده و دیده‌اید آنها را کما ملا" بیان کرده است .

س- بله ، بالاخص در کتا با سما عیل را ئین .

ج - بله بخصوص در کتا با سما عیل را ئین که بعدا " اگر شد دربارہ‌ی آن هم صحبت میکنیم . عرض کنم قروغی بهمین جهت هم که در یک سا زمان مخفی جهانی ، وابسطه به سیاست های خارجی شرکت ومقام مهم ارجمندی داشت موردا اعتراض و ایراد مردم ایران قرار میگرفت . ولی در این زمان گرفتاری واشغال که اونخت وزیر شد نقشی بکاربرد ، که برای ایران بسیار مفید بود و کاری غیرا ز آن نمیشد کرد . البته با ید بگوئیم که در آن موقع آمریکا - ثی ها هم در این امر موثر بودند مخصوصا " شخص روزولت که هنوز هم قوای آمریکا وارد ایران نشده بود کمک بسیار کرده با اینکه انگلیس ها و روسها با دولت ایران قرارداد بیبندند که ورود نیروی آنها به ایران به عنوان نیروی اشغالگر نباشد و تعهد میکنند که بعدا ز اینکه جنگ خا تمه پیدا کرد در مدت معینی از ایران خارج بشوند با اینکه یسرا ن در آن موقع خواهنا خواه وعلا " تحت تصرف نیروی خارجی قرار گرفته بود و آنها هر چه مطابق سیاست ومصلحتشان بود میکردند بدست آوردن چنین قرارداد و گرفتن چنین تعهدی از آنها که عنوان اشغالگر ندارند و بعدا ز خا تمه جنگ حدا کثر در مدت شش ماه از

ایران بیرون خواهند رفت ، خود این خدمت مهمی بود که باید بحساب فروغی گذاشت . اما با یکی دو نکته به زیان فروغی باقی است ، یکی این است وقتی کسیه او نخست وزیر شود شاه جدید ایران سوگند وفاداری به مشروطیت خورد مجلس دوازدهم عمرش به پایان رسیده و مجلس سیزدهم را که حکومت دیکتاتوری رضا شاه انتخاب کرده بود هنوز افتتاح نشده بود . اگر ما واقعا " به اصول مشروطیت برمیگشتیم یک انتخابات غیرقانونی که با زور سرنیزه و فشار بر مردم تحمیل شده وهمه وکلای آن دست - نشانگان حکومت دیکتاتوری بودند پارلمانی غیرقانونی بود و ضرورت داشت که آن انتخابات را باطل اعلام کنند و در مقام تجدید انتخاب برآیند . ولی فروغی چون آدم محافظه کار و محتاط و مال اندیشی بود ، شاید هم فشار و صلاحدید خارجی ها ، مخصوصا " انگلیس ها در تصمیم او موثر بود که متوجه شد که اگر بخواهد تجدید انتخابات بکنند ممکن است با مشکلات فراوان مواجه شود بخصوص که ایران در حال اشغال بود و روسها تمام قسمت شمال ایران را در تصرف داشتند ، این بود که او به این بهانه که دولت حق انحلال انتخابات را ندارد و اگر ما انتخابات را باطل نکنیم سنت و سابقه بدی خواهد شد که هر وقت دولت انتخاباتی را به زیان خود دید آن را باطل اعلام بکند مجلس سیزدهم را نگاه داشت و تشکیل داد .

نکته دیگری که در آن زمان مورد توجه بود همه ما گوش زد میکردیم موضوع پول ایران بود . ما حساب میکردیم که وقتی که انگلیس ها و روس ها و بعد هم پشت سر آنها آمریکا و ژاپن آمدند برای مخرج سربازهایشان و برای مخرج کارهایشان در ایران و برای خریدهای که در ایران میکنند و برای خریدهای که سربازان و افسران آنها میکنند ، برای ساختن آنها و راه سازی های که دارند احتیاج زیاد به ریال دارند . پس - معذرت میخواهم آقای دکتر ، شما که میفرمائید " ما منظورمان چه کساست ؟ ج - جوانانی که در آن موقع هنوز تشکیل حزبی نداده بودیم ولی دوره دیگری جمع میشدیم و راجع به مسائل ایران بحث میکردیم و در روزنامه ها هم بصورت دسته و گریخته مقالاتی مینوشتیم .



س- ممکن است لطف بفرمائید اسم بغضی از این جوانان را بگوئید؟

ج- بعداً " میرسیم و به‌شما میگویم . موضوع این پول بود و ما به این ترتیب حساب میکردیم که در نتیجه اینکه تقاضای ریال زیاد خواهد شد و خارجیها به ریال احتیاج دارند و باید ارزش خارجی وارد بکنند اگر دولت ایران ارزش را آزاد بکند، ارزی که آ‌ن‌موقع تحت نظارت دولت بود، ریال ایران ترقی خواهد کرد و پولهای خارجی تنزل پیدا میکنند و تورم پول هم در ایران صورت نخواهد گرفت ولی اگر تسلیم خارجی‌ها بشود آنها ارزشهای در ایران میریزند و ریال فوق العاده‌ای به دست می‌آورد و تورم شدیدی که موجب آثار روزیان فوق العاده خواهد بود بوجود خواهد آمد. این مطلب بقدری واضح و آشکار بود که بلافاصله مورد توجه اشغالگران قرار گرفت. فروغی که دکتر مشرف نفیسی را وزیر دارایی کرده در همان روزهای اول با فشاری که از طرف خارجی‌ها مخصوصاً انگلیسی‌ها وارد آمد دولت نرخ لیره و دلار را به قیمت بیستار بالاتر از آنچه تا آن تاریخ رایج بود تثبیت کرد. آنها هرچه به هر مقدار کسبه می‌آوردند، زوداً حدمحدودی طلا به حساب دولت ایران میگذاشتند و ریال می‌گرفتند و ارزش را بر ایران میکردند. این کیفیت یعنی ترتیبی که دکتر مشرف نفیسی در تثبیت نرخ ارزهای خارجی داد باعث شده که تورم فوق العاده‌ای در داخل مملکت بوجود آید و اثر آن گرانی فوق العاده اجناس شد و بتدریج این گرانی به‌همه‌ی مملکت سرایت کرد و در ظرف یکی دو سال قیمت بعضی از کالاها تقریباً " صدبرابر شد. بنده بخاطر دارم که قندیک من شاید یک تومان به پنجاه تومان رسید، یعنی پنجاه برابر شد. روغن کبّه در روز اول جنگ منی سه تومان بود در سال دوم جنگ به منی چهل یا پنجاه تومان رسید. قدرت خرید ریال یک‌دهم ارزش سابق آن شد و این برای طبقاتی که در آمدناست با داشتن و برای آنهاست که حقوق بگیر بودند مثل کارمندان و کارگران وضع مصیبت‌بار گرانی و حتی قحطی عجیبی بوجود آورده بود. بخصوص که خارجی‌ها هم برای مصارف خودشان گندم و غلات و مواد خوراکی ایران را می‌خریدند قحطی بطوری بود که در تهران و در شهرهای ایران نان پیدا نمیشد. یک جور نانهای مخلوط از مواد و عناصری

بخورد مردم میدادند کد تقریباً " شبیه به پاره آجر بود مردم برای گرفتن آن دم دکانه‌های نانوایی صف میبستند، تازه آن را هم بدست نمی آوردند.

شاید در همان سال اول بود، تاریخش درست بخاطرم نیست، که جمعیت کثیری از لهستانی ها که از جلوی مهاجمه آلمانی ها فرار کرده بودند و میخواستند به کشورهای اروپایی و آمریکایی پناه ببرند از روسیه وارد ایران شدند و این افراد که دارای بهداشت سالمی نبودند بر اثر محرومیت غذایی و محرومیت وسائل بهداشتی آلوده به بیماریهای مختلفی بودند و تبهای راجعه و تبهای تیفوس و تیفوئید را در ایران رواج دادند بطوریکه در همین سالها عده کثیری از مردم ایران بر اثر این بیماریها کشته شدند. یقوتی در شهر تهران بقدری وحشت از بیماری تیفوس و تیفوئید زیاد بود که کسی جرأت نمیکرد سوار درشکه یا اتوبوس بشود از ترس آلوده شدن به این نوع بیماریها. تقریباً " کمتر خانه‌ای بود که آلودگی به این بیماریها نداشته باشد. در خانه خود بنده چندین نفر از افراد ما دچار تب راجعه و تبهای مختلف دیگر شدند. این بیماریها دردها و کشتار عجیبی کرد در بعضی ازدهات که جمعیت آنها مثلاً " پنجاه شصت خانوار بود پانزده تا بیست نفر از آنها در ظرف یکسال میمردند. فروغی رویهم رفته این خدمات و این کارها را کرد، جنبه‌های مثبت داشت و جنبه‌های منفی هم داشت ولی باید قضاوت عادلانه باشد و شخصی را که در یک موقعیت اضطراری بوده نباید بطور کلی محکوم کرد، هیچکس دیگری شاید نمیتوانست در آن زمان بهتر از او کاری انجام بدهد. پس از آنکه فروغی از حکومت کناره‌گرفته حکومت‌های دیگری آمدند که همه مطابق تمایل خارجیها بودند. حکومت سهیلی آمد، قوام السلطنه آمد، باعدآباد آمد، بیات آمد، صدرا لاشرا فآباد آمد. به ترتیب میآمدند و ترتیب حکومت موقت میدادند و میرفتند. در همان روزهای اول که اشغال خارجیها پیش آمده بود بنده با عده‌ای از جوانها و روشنفکران بسفکر این افتادیم که چکار باید بکنیم، نیست ما این بود که باید یک نیروی ناسیونالیست که ما را ملیش حفظ استقلال مملکت باشد بوجود بیاوریم و رفقا شی که در این موضوع با ما کار و کوشش میکردند افراد برجسته آنها

که من حالا بخاطر دارم یکی دکتر شایگان بود، یکی مرحوم شهید نورائی بود، یکی دکتر ملکی بود، یکی دکتر علی آبادی بود و یکی دکتر آذربود.

س- کدام دکتر ملکی آقای دکتر سنجایی؟ اسم کوچک آقای ملکی چه بود؟

ج- مادوتا ملکی داشتیم. یکی دکتر محمد علی که وزیر دکتر مصدق بود و دیگری ملکی که وکیل مجلس بود و با ظلیل ملکی نسبت داشت و بنی اعمام بودند. پسر حاج محمود ملکی تهران که یک برادر ابوالحسن ملکی بود و دیگری دکتر مسعود ملکی. اینکه من می- گویم در آن زمان این دو برادر بودند.

س- اسم کوچک آقای علی آبادی چه بود؟ برای اینکه چندتا آقای علی آبادی داریم.

ج- بله یک عبدالحمین علی آبادی داریم و یکی محمد حسین علی آبادی. این که بنده میگویم در آن تاریخ محمد حسین علی آبادی بود. ما هم چنین با عده ای از افسران که خود را میهن دوست و ناسیونالیست معرفی میکردند و در واقع بودند ارتباط داشتیم و آنها در آن زمان اینطور تلقین میکردند که رزم آرایک عنصر ملی طرف اعتماد نیست و نقشه های مفرخیانت کارانه دارد و گروهی در مقابل او تشکیل داده بودند و این گروه مطابق همان عقیده ای که ما داشتیم طرفدارشاه بودند. ما هم در آن زمان به شاه علاقمند بودیم و میخواستیم بهر کیفیتی است او را حفظ و تقویت کنیم و در پیرامون او محبوبیت بوجود بیاوریم. بنده در سال دوم اشغال ایران، در سال بیست و یک، برای اولین بار بعد از زده پانزده سال از دوره رضاشاه که به کرمانشاه و به محل خانوادگی ام نرفته بودم قصد کردم به آنجا بروم. هم دیداری با خانواده و ایل سنجایی تجدید کنم و هم راجع به فعالیت سیاسی ممکن در آنجا مطالعات و اقداماتی بنمایم. بنده علاوه بر آن جمع که با بعضی از دوستان و همفکران داشتیم و اسم آن رانهدشت انقلابی ملی ایران گذاشته بودیم ولی هنوز علنی نشده بود یک جمعیتی هم از کرمانشاهی های مقیم تهران ترتیب داده بودم، جمعیت نسبتاً قابل توجهی که مرام و هدف آن خدمت به اصلاح و آبادی و عمران شهرستان کرمانشاه بود، و در ضمن خدمت به مملکت و حفظ وحدت ملی ایران و معارضه با آنهائی که بخوانند در نواحی کرد نشین ایران نغمه های مخالف وحدت ملی بوجود بیاورند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا  
مصاحبه‌کننده : ضیاءاله صدقی  
نوار شماره : ۶

این جمعیت کرمانشاهی های مقیم تهران را بنده و جمعی از دوستان همشهری تشکیل داده بودیم. برای توسعه‌ی تشکیلات آن در کرمانشاه و برای تجدیدیداربا خانواده به آن شهر رفتیم. در آنجا البته استاندار کرمانشاه را که امیر کل بود دیدیم و فرمانده قوای نظامی راهم که سپهبدشاهبختی بود ملاقات کردم ولی به دیدار شما بنده سیاسی قوای اشغالگر انگلیس که همه کاره بود نرفتم زیرا کاری با او نداشتم. در شهسـر کرمانشاه به فعالیت پرداختم، جمعیتی از جوانان دبیرستانی و فارغ التحصیلان دبیرستان و فرهنگیان و یک عده از جوانان بازاری بنام جمعیت کرمانشاهی ها بوجود آوردم و بعد از آنجا به ایل سنجابی رفتم. دویا سه روز در میان خانواده خود بودم که یکروز دیدیم از یکی از دهات مجاورما یکی از دوستان عشایری که در قصبه روانسر منزل دارد به دیدار ما آمد و ما برادرمان جوانی کردها و هم به من گفت که استاندار کرمانشاه از شما بنده سیاسی - نظامی انگلیس در کرمانشاه شنیده است که شما در آنجا فعالیت ها می برضد آنها میکنند و خواهش کرده است که فوراً " به کرمانشاه برگردید. بنده روز بعد به کرمانشاه برگشتم و به دیدن استاندار رفتم. او به من اظهار داشت که بلیه ایسن آقای کلنل فلیچر خیلی نسبت به شما بدبین است و به او گزارش می دادند که شما در کرمانشاه و در میان ایلات علیه انگلیس ها مشغول فعالیت هستید.

اینجا مناسب میدانم که با زبیک حاشیه دیگری بپردازم تا بعد دوباره بر سر همی —  
 مطلب برسیم. و آن اینست: در همین زمان که قوای انگلیس وارد ایران شده و مجلس  
 سیزدهم هم تشکیل شده بود یک جنبش ضد خارجی در ایران بوجود آمد. با ورود ایمن  
 و پروهای خارجی آلمانها بیگانه شدند در ایران مشغول کار بودند از ایران خارج شدند یعنی  
 یا خودشان فرار کردند و یا دولت ایران آنها را بر حسب معرفی انگلیسها و روسها اخراج  
 کرد. ولی عده ای از آنها بصورت مخفی و جاسوس و کارگردان سیاست آلمان با قسسی  
 ماندند. در این زمان معروف بود شخصی بنام ما یرم مشغول فعالیت و تشکیل دادن —  
 جمعیتها بی علیه انگلیسها و روسها و ایجاد خرابکاری در کارهای آنهاست، و یک جمعیت  
 ایرانی هم برای همکاری با او تشکیل شده بود. کسی که در آن موقع در رأس این فعالیت  
 قرار داشت یک نماینده مجلس بود بنام نوبخت. نوبخت وکیل مجلس طرفدار جدی رضا شاه  
 و یک فرد ملی و وطن دوست بود. در آن موقع آنها علاوه بر افراد متفرق از جوانان و افراد  
 ویا زاریان با جمعی از سران عشایری هم ارتباط پیدا کرده بودند. با خود بنده هم  
 نوبخت ارتباط یافت و پیشنهاد همکاری کرد ولی من با فکر و فعالیتهای او موافق  
 نبودم و عقیده داشتم که روی محاسبه نیروهای متخاصم با مال فتح و پیروزی بسنا  
 انگلیسها و روسها و آمریکا آنها خواهد بود. بنا بر این ایجاد سازمانی که کارشان  
 خرابکاری و فعالیتشان زیرزمینی باشد چیزی جز هدر دادن قوای ملی نیست. به پدرم و  
 بعضی از رؤسای عشایری که با من ارتباط داشتند صحبت میکردم که وارد چنین اقدامی  
 نشوند. این نه از روی دوستی با انگلیسها یا با روسها بود که به هیچوجه دل خوشی از  
 آنها نداشتم و مطلقاً "با هیچیک از مقامات آنها مربوط نبودم بلکه بنا بر سنجش  
 نیروهای متخاصم و توجه به موضع جغرافیایی ایران عقیده داشتم که باید کوشش کرد  
 دولتی در ایران از عناصر ملی و درستکار تشکیل بشود که بتواند در مقابل دولتتهای  
 اشغالگر در مواردی که تقاضاهای غیرقابل قبول دارند و یا فشارهای بیمورد بسنا  
 مداخلات خارج از رویه میکنند مقاومت کند و منافع ایران را محفوظ بدارد. ولی در  
 صدد دشمنی و مخالفت و خرابکاری علیه آنها بهیچوجه بر نیامد. این اساس فکر ما بود.

حال برگردیم بر سر مطلب. وقتیکه پیغام استاندار رسید من به شهر برگشتم و به دیدار مجدد اورفتم. او با حالت نگران نظریه آن کلنل انگلیسی بنام کلنل فلیچر را بیان و به او تلفن کرد و از من خواش نمود که بروم و او را ببینم. روز بعد بنده دیدن آن شخص رفتم. کلنل فلیچر بلافاصله بمن گفت، " شما به کرمانشاه چرا آمدید؟" گفتم شهرم هست، وطنم هست، خانواده ام هست، ایلم هست. گفت، " نه، شما اینجا آمده اید که علیه ما خرابکاری کنید." بنده جوابی که به او دادم این بود که من اگر هم دشمن شما باشم اما خدمتگزار وطنم هستم. من کاری میکنم که بفرغ مملکت من باشد و وقتی من بفرغ مملکت نمیدانم که علیه شما الان اقدامی بکنم چرا میکنم. گفت، " شما در جنگ بین الملل گذشته پدرتان، عموها پتان و ایلتان با آلمانی ها و عثمانی ها همکاری میکردند و خود شما هم الان دارید همین کار را میکنید." گفتم که این را شما از روی اطلاع میگوئید یا از روی قیاس و گمان. اگر اطلاعی هست آن منبع اطلاع و دلیل تان را بمن ارائه بدهید اما اگر از روی قیاس میگوئید صحیح نیست. اوضاع جنگ بین الملل گذشته با این جنگ تفاوت زیاد دارد. در آن جنگ عثمانی ها با شما مخالف بودند و عثمانی بعنوان یک دولت اسلامی تبلیغ اتحاد اسلام میکرد، علاوه بر این در آن زمان دولت روس یک دولت متجاوز تزاری بود که ملت ایران هم علیه آن بودند. در آن زمان در داخل ایران و خارج ایران افراد زیادی که امروزه با شما همکاری میکنند مثل سلیمان میرزا و تقی زاده و دیگران علیه شما بودند و بعد بر فرض پدر من و خانواده من در آن وقت بنا بر مقتضیات آن زمان علیه شما بودند با حالا و با من چه ارتباط دارد؟ الان اوضاع و احوال اوضاع و احوال دیگری است. من اگر هم مخالف شما باشم و از شما هم نفی سرت داشته باشم اما فکر این میکنم که روی محاسبه نیروهای دنیائی در این جنگ که نقشه را هم به او نشان دادم، شما پیروز خواهید بود بنا بر این آیا این بی عقلی نیست که من بخواهم یک ماهه ای از مردم ایران و یا عشایر ایران را بکار و ادا رکنم و با همراهی با یک دولتی که میدانم سرانجام مغلوب خواهد شد. با اینکه تمام استدلال من منطقی بود آن مرد با نهایت بی عقلی و با نهایت خوشونت روز بعد داد بنده را سوار یک کامیون

باری وروا نسه تهران کردند. این عمل کنل فلیچر در تهران انعکاس شدید پیداست کرد. حتی بعضی از توده‌ای‌ها در آن موقع ب سراغ من آمدند. این کیفیت سال اولی بود که من مواجه با آنها شدم. در سال بعد انتخابات دوره چهاردهم شروع می‌شد. در انتخابات دوره چهاردهم شاه و اقا " میخواست که یک عده عناصر ملی و جوانهای تحصیل کرده وارد مجلس بشوند. بنده روزی در منزلم بودم تلفنی به من شدیگ افسری از من خواهش کرد که بدیدن من بیاید. او سرشب بدیدن من آمد این افسر آقای حسین فردوست بوده که گویا در آن تاریخ درجه ستوانی داشت و گفت، " اعلیحضرت میخواهند شما را ببینند و من امشب آمده‌ام که شما را آنجا ببرم." گفتم بسیا خوب. بسه خانم هم جریان را گفتم که بیداند و اطلاع داشته باشد که شب من به کجا میروم بسیاری اینکه نمیدانستم نتیجه اش چه خواهد بود. همراه او و در اتوموبیل او به سعدآباد درفتم. از یکی از خیابانها که خیابان دربند باشد و از یکی از عمارتهاى متصل به سعدآباد شدم و در یک سالنی مراسماتند و اعلیحضرت هم به آنجا وارد شد و این دفعه اولسی بود که من با ایشان مواجه میشدم. خوش رو و خوش صحبت و خیلی گرم با من صحبت کرد و نظریات سیاسی مرا خواست. من گفتم که با ید تمام کوشش ما برای این باشد که دولتی از رجال ملی مقام و موجود بیاوریم که آنها در برابر توقعات بی رویه خارجی‌ها بتوانند ب نفع ایران مقاومت بکنند و تسلیم و آلت و عمال آنها نباشند. بعد گفتم که اگر بشود در این مجلس که انتخاباتش جریان دارد یک عده‌ای از افراد آزادخواه و میهن دوست وارد بشوند نیروی استقلال طلبی ملی قدرت خواهد گرفت. بعلاوه به شاه هم گفتم که من اطلاع دارم و میدانم که یک عده‌ای از افراد دودسته‌ها دشمن شما هستند و خارجیا هم شاید نسبت به شما اطمینان نداشته باشند و آنهاش که وطن دوست هستند علاقمند به حفظ شما هستند. به من گفت، " شما چرا در انتخابات شرکت نمیکنید؟" گفتم من در کرمانشاه زمینده دارم. گفت، " بروید کرمانشاه فعالیت کنید و من در تهران هم کوشش میکنم که یک عده‌ای از جوانان و افراد وطن دوست انتخاب شوند." میدانم که او در آن دوره در انتخابات دکتر رضا زاده شفق و در انتخابات مهندس فریور در تهران مؤثر

بود. گفتم من که سال گذشته به کرمانشاه رفتم مواجه با چنان مشکلاتی از طرف انگلیس‌ها شدم و با زهم می‌کن است دچا رچنین مشکلی بشوم و حکومت هم کاری برای من جز خرابکاری و ایسکا لتراشی نخواهد کرد. گفت، "خیر شما بروید و حکومت علیه شما کاری نخواهد کرد و من سفارش شما را به سهیلی کرده‌ام." بنده با آن سال بسه کرمانشاه رفتم. در آنجا که یکی دوروز بودم دیدم شهر آشفته شده، ادارات دولت پلیس آنجا، دفترهای که انگلیس‌ها تشکیل داده‌اند همه مضطرب و ناراحت هستند و - بنا " مثل این است که در لانه مورچه حشره‌ی غیر متجانس وارد شده باشد آنها به ولوله افتاده‌اند که من وارد جریان انتخابات شده‌ام. آن کلنل انگلیسی، کلنل فلیچر هم که مشهور به نادرستی و پول گرفتن و رشوه گرفتن و فساد اخلاق و هرزگی بود و مردی خشن و زخمی، از استاندار وقت خواست که من بیدین او بروم. تا رفتم و دیدگفت، " شما مگر سال گذشته اینجا بنیا مدید و ما گفتیم که اینجا حضور شما ن پسندیده ما نیست. با زچرا آمده‌اید؟" گفتم برای شرکت در انتخابات آمده‌ام. گفت، " شما اینجا نمیتوانید انتخاب بشوید." گفتم مگر انتخابات آزاد نیست؟ گفت، " انتخابات آزاد است ولی شما انتخاب نخواهید شد. مداخلت نمیکنیم ولی شما انتخاب نخواهید شد. بعد شما که اینجا آمده‌اید به رشیدالسلطنه گوران، که یکی از رؤسای اییل گوران بود، چه دستوری داده‌اید؟ به سلیمان بگارش، که یکی از رؤسای اییل جوان رود بود چه ارتباطی دارید؟" گفتم هیچکدام از این دونفر را من اخیراً ندیده‌ام و حتی نمیدانم این آقای آرش که در تهران ساکن است الان آنجا است یا اینجا است. گفت، " شما میدانید، خوب هم میدانید ما هم میدانیم که شما میدانید." بلند شد و کتاب کوچکی از قفسه برداشت و گفت، " این کتاب خاطرات مربوط به جنگ بین الملل گذشته و اقامات پدران شما علیه ما در آن جنگ است. شما هم جانشین همانها هستید. برادر شما هم همین گناه شما را دارد و اییل شما هم همین گناه را دارد. شما در اینجا در شهر کرمانشاه نباید بمانید." خلاصه بدون اینکه بنده بتوانم در آنجا فعالیتی بکنم روز بعد پند را و برادرم را که



رئیس ایل سنجایی بود و پسر عموم را گرفتند و نحويل يكاً توموبيل كا ميون دادند و ما را يکسر به تهران برگردانند و به دنبال آن دا ئى و برا در بزرگتر و پسر عموها يم را هم آورده و به همدان فرستادند . علاوه بر آن چند نفر از رؤسای ایل گوران که با بنده دوستى داشتند از جمله همان رشيدالسلطنه را که اسم بردم با برا درش تبعيد به همدان کردند و چها رنفر اذات محترم آنها را هم به تهران فرستادند و يکلى ايلات سنجایی و گوران را از رؤسایشان خالى کردند . در آن زمان على سهيلسى نخست وزير بود . او وقتى که من ميخواستم به کرمانشاه بروم بمن تلفن کرد و گفت " شما به کرمانشاه برويد و در آنجا مانعى براى انتخابات شما نخواهد بود . " بعد از اينکه با اين کيفيت برگشتيم و ما را تبعيد کردند ، نه تنها خودم بلکه يرا درها و رؤسای گورانی را هم که تبعيد کرده بودند پيش سهيلي بردم و ما جارا بيان کردم . او خطابه به تبعيدشدگان گفت ، " نميگويم شما وطن دوست نيستيد ، نميگويم که شما عمل خلاقي کرده ايد ولى مملکتى است اشغال شده و نيروى خارجى در اينجا است و ... آنها وجود شما را مزاحم خودشان ميدانند و ما مجبور هستيم در مقابل آنها تسليم بشويم تا شما در تهران هستيد مقررى از طرف دولت براى مخرج شما پرداخته ميشود . " آنها بدين ترتيب مدت يکسال در تهران تحت توقيف ماندند و کلنل فليچر هر چه توانست فشار بيه خانوادهى ما در آن ناحيه وارد آورد . در اين تاريخ بنده و بعضى از دوستانم به اين فکر افتاديم که يک حزب ملي جديد بوجود بياوريم . در اين موقع بغير از آن حزبى که نوبخت بوجود آورده و معروف به حزب کبود بود افراد ديگرى به اسمهاى مختلف بصورت حزبى فعاليت ميکردند . يکى از آنها حزبى بود بنام حزب بيککار که چها تغيير تقضى و خسرو اقبال برا در دکترا اقبال و چندين نفر ديگر آنها را ميگردانند و روزنامه اى داشتند که خيلى تندرو و ضد خارجى خود را نشان ميداد و در آن موقع محبوبيتى در ميان مردم داشت . حزب ديگرى هم بوجود آمده بود بنام حزب ميهن پرستان که على جلالى ، شجاع الدين شفا ، مجيد يکتابى و محمد پور سرتيب در کميته آن بودند و يکعه از جوانان به آنها پيوسته و فعاليتهاى به اسم

میهن پرستان میکردند و در میان خانواده‌های لرستان هم نفوذ و اثر داشتند چون پور سرتیپ از ایل سگوند لرستان بود. حزب دیگری هم بنام حزب استقلال وجود داشت که آنرا عبدالقدیر آزاد بوجود آورده بود. بنده هم با چند نفر از دانشیارهای دانشگاه و جوانها جمعیتی داشتیم که هنوز عنوان حزبی پیدا نکرده بودیم. با آن سه حزب مذکور ما وارد مذاکره شدیم و بعد از نشست و برخاست زیاد آن سه حزب جمعیت ما یک حزب جدید بوجود آوردیم به نام حزب میهن و قرا رشده که زهر جمعیت ۴ نفر بعنوان شورای عالی آن حزب معرفی شود که از طرف ما بنده و دکتر آذر و دکتر مسعود ملکی و دکتر محمد حسین علی آبا دی معرفی شدیم. و آنها نیز هر کدام نمایندگان خود را معرفی کردند و حزب جدید به فعالیت پرداخت و یک عمارت خیلی بزرگ با قریب سی اتاق و دوهزار تومان در ماه که برای آن موقع پول قابل توجهی بود در خیابان شاه آباد کرایه کردیم و یک روزنامه بنام رستاخیز هم ارگان آن قرار دادیم. هدف ما در آن موقع مقابله با احزابی بود که، یا ست‌های خارجی پشتیبان آنها بودند چه حزب دست‌چپ و چه حزب ارتجاعی دست راست. حزب دست‌چپ عبارت از حزب توده بود که کشتن و جاذبه فوق العاده‌ای در میان جوانان داشت و با وسائل و امکاناتی که در اختیارش مینداختند توانسته بود در میان کارگران و جوانان روشنفکر انقلابی نفوذ زیادی پیدا کند و یک جمعیت قوی با روزنامه‌ها و نشریات مختلف بوجود آورد. بعلاوه عده‌ای از رهبران آنها در مناطق تحت اشغال شورویها به وکالت مجلس انتخاب شده و با یگانه سیاسی مهمی بدست آورده بودند.

س - اینکاتی که میفرمائید چه کماتی در اختیارشان میگذاشتند؟

ج - روسها در اختیارشان میگذاشتند. راه آهن ایران در اختیارشان بود و وجوه حسابی به آنها میرسید. ولی امکانات مالی ما تنها وجوهی بود که اعضاء حزب میپرداختند از بازار ریها هم به ما کمک‌ها می‌کردند. شاه چندین بارخواست به ما کمک مالی بدهد بنده زیر بار نرفتم. حتی یکروز با زهمین فردوست بمن تلفن کرد و به منزل من آمد. دیدم یک کارتون بزرگ همراهم است. بمن گفت، " علیحضرت مرا فرستاده پیش شما و این سهام شرکت کیهان است که مال علیحضرت است " شاید قریب سیصد هزار تومان

بود، " اعلیحضرت اینها را فرستاده اند که من به شما بدهم که هم در اختیاران باشند برای امور حزبی، هم روزنامه را در تحت اختیار بگیرید. "

س- همین روزنامه کیهان؟

ج- بله همین روزنامه کیهان. گفتم حضور اعلیحضرت از قول من عرض کنید چنین کاری نه بصلاح شماست و نه به صلاح ما. ما تا زمانی میتوانیم به شما خدمت کنیم و مفید باشیم که شما استفاده مالی نکنیم. علاوه بر این شما اگر به یک جمعیت حزبی پول بدهید مورد اعتراض و حملات دیگران ترار میگیرید. این بود که بنده آنها را دوباره به زیر بغل آقای فردوست دادم و برگرداندم.

ما از جهت پول فوق العاده در مصیقه بودیم. یکی دوتا گاردن پارتنی دادیم که قریب بیست سی هزار تومان جمع آوری کردیم، و از پول ما هانهای که خودمان میدادیم می- توانستیم به سختی چرخهای حزب را براه بیندازیم. مجلس چهاردهم هم تشکیل شده بود ما علنا " ویکسره پشتیبانی از دکتر محمد مصدق میکردیم. مصدق هم مثلاً - فعالیت سیاسی شد. یکی از وکلای مجلس که الان متأسفانه اسم او را بخاطر ندارم در یکی از جلسات به مصدق ناسزا گفت. عدهای از جوانان ما که جوانان تند انقلابی و ملی بودند شبانه بمنزل او رفتند و موقعی که او وارد منزلش میشد جلوی او را میگیرند و کتک کاری مقلی میکنند و سر و صورتش زخمی میشود و به او میگویند این سزای کسی است که به مصدق بدگوید.

س- آن شخص خودش نماینده مجلس بود؟

ج- بله خودش هم نماینده مجلس بود. فردای آن روز این شخص در مجلس اعلام کجبرد که: "چین حمله را دکتر سنجایی و مهندس فریور ترتیب داده اند و حال آنکه آنوقت فریور با ما همکاری نداشت ولی او هم نماینده مجلس و بسیار مورد توجه مردم بود، س- شما فرمودید که دکتر مصدق هم وارد فعالیتهای حزبی شد؟ کدام حزب را میگوئید؟ ج- وارد فعالیت حزبی غیر، وارد فعالیت سیاسی در پارلمان شد. اولین فعالیت سیاسی مصدق در پارلمان مبارزه ای بود که علیه اعتبارنامه ای سیدضیا کرد. بنده

قبلاً" به شما گفتم که ما وارد مبارزه با احزاب دست‌چپ دست‌راست شده بودیم. دست‌چپ عبارت از حزب توده بود. اما دست‌راست دوحزب وجود داشت. یکی حزبی بنود بنام حزب عدالت که جمال‌امامی و علی‌دشتی بوجود آورده بودند که ما با آنها نیز در افتادیم، حتی بیجه‌های حزب ما جمله به آن حزب کردند و نظا هری را که میخواستند بکنند در هم شکستیم. جمعیت دست‌راستی دیگری که تشکیل شده بود حزبی بود بنام اراده- ملی که سیدضیا بوجود آورده بود و مظفر فیروز با روزنامه رعد امروز کارگردان آن بود. سیدضیا در اینجا یک نقش عجیب و غریب داشت. این آدمی که بیست و چند سال از ایران بیرون رانده شده بود و با آن سوابقی که در کودتای ۱۲۹۹ و در قرارداد ۱۹۱۹ داشت موقعی که روسها حزب توده را بوجود آوردند که در ابتدا فاتح کارگردانی آن را میکرد انگلیسها هم سیدضیا را از فلسطین آوردند و در غیاب خود او از شهریزد به وکالت مجلس انتخابش کردند.

س- مصطفی فاتح .

ج- بلی همان مصطفی فاتح شرکت نفت. بی‌دهمان پنجاه و سه نفری که زندانی شده بودند کارگردانهای اصلی حزب توده شدند و در پیرامون شاهزاده سلیمان میرزا گرد آمدند و رهبران مشهورشان بنیادالضمدکا میخس و رضا را دمشش و برج اسکندری و دکتر یزدی و الموتی و فریدون کثا و رز و غلیل ملکی بودند و رضا روستا که سازمان کنگر درسیون کارگران را اداره میکرد. ما کوشش کردیم که در خارج از تهران هم سازمانهای حزبی بوجود بیاوریم. و موفق شدیم که در گیلان یک سازمان خیلی خوب و منظم، در گرگان یک سازمان خوب که اداره‌کننده اول آن که خوب هم اداره میکرد احمدقاسمی بود. همان احمدقاسمی که بعداً "به حزب توده پیوست. بعد در تبریز، در اصفهان، در کرمانشاه، در ملایر، در اهواز و آبادان و بالاخره در شیراز شعباتسی تشکیل دادیم. حزب توده با ما و با آنها در افتادیم. آنها شعار میدادند علیه استعمار و ارتجاع مبارزه کنید. ما شعار میدادیم علیه هرگونه استعمار مبارزه کنید. علیه استعمار سرخ و سیاه مبارزه کنید. و آنها از این کلمات ما بسیار آزرده میشدند

و میگفتند اگر شما آزادخواه و ملی هستی چرا با ما درمیافتی؟ چرا بیشتر تشکیلاتتان را در شمال بوجود آورده‌اید؟ میگفتیم مادر قسمتهای دیگر هم تشکیلات داریم. اگر تشکیلات ما در شمال فعالیتش در میان مردم مؤثرتر است بعلمت اینست که شما در آنجا مدخله بیشتر دارید و این واکنش مردم آنجا در برابر شما است. به این ترتیب ما این حزب میهن را پایه‌ریزی کردیم و شعباتی برای آن بوجود آوردیم و در پیرامون دکتر ممدق بودیم. بنده یکوقت به مناسبتی از ایشان دعوت کردم که به حزب ما بیایند و سرکشی نکنند و دعوتی هم از مردم کردیم که در میتینگ شرکت کنند. در آن روز جمع کثیری به حیطه حزب ما آمدند که آن حیطه و خیابان مجاور مملو شد از جمعیت. در آنجا سخنرانیهایی بسیار مؤثری در تجلیل و پشتیبانی از ممدق کردیم. در این وقت حزب دیگری هم بنام حزب ایران بوجود آمده بود که افراد مؤثر آن در آنوقت مهندس فریور، مهندس زیرک زاده، مهندس حسینی، مهندس حق شناس، الهیا رمالح، ارسلان خلعتبری و دکتر شمس‌الدین جزایری بودند و افرادی از مهندسین که دوست و معتقد به شخصیت آقای مهندس فریور بودند. در عمل ما میدیدیم که مراسم ما و روش مبارزه‌ی ما با حزب ایران یکی است یعنی آنها هم عیناً همان موضع‌گیری‌های ما و همان ایده‌آلهای ما را دارند. حزب میهن در آن زمان در وضع مالی بسیار ناگواری بود.

بنابراین با مذاکراتی که با حزب ایران شد حزب میهن و ایران با هم یک سازمان تشکیل دادند و ما دستور دادیم که تمام شعب ما در ولایات به حزب ایران بپیوندند و جمعی از افراد حزب میهن وارد کمیته و شورای حزب ایران شدند که از آن جمله بنده در کمیته حزب ایران از همانوقت وارد شدم.

س - این چه سالی است آقای دکتر؟

ج - این سالی است که قوام السلطنه میخواست هدبیا بد.

س - سال ۱۹۴۶ باید باشد؟

ج - بله سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ باید باشد. در همین دوران که آمریکا هم نیروهایش را وارد ایران کرده بود و علاقه‌ی تازه‌ای به موضع ایران نشان میداد. سیاستمدارهای ایران هم

علاقتمند شده بودند که پای آمریکا را در سیاست ایران برای مقابله‌ی با روسها و انگلیس‌ها وارد بکنند. با توسعه نفوذ آمریکا جمعی از نمایندگان شرکت‌های نفت آمریکا بی‌شک ایران آمدند و مذاکراتی راجع به واگذاری امتیاز نفت در ناحیه بلوچستان و آن حدود کردند. مذاکرات با آمریکا بی‌شک در جریان بود که حزب توده از آن اطلاع یافت و در برابر آن ایستادگی کرد. ما هم با دادن هرگونه امتیاز به خارجیان مخالف بودیم. بخاطر دارم که دکتر رضای دانش در مجلس سخنرانی کرد و گفت، " ما با دادن هرگونه امتیازی به هر دولت خارجی مخالف هستیم." و در همین زمان بود که مصدق قانئون معروفش را به مجلس پیشنهاد کرد. قانونی که مذاکره و دادن هرگونه امتیازی را به هر دولت و شرکت خارجی تا زمانی که جنگ باقی است و نیروهای خارجی در ایران هستند ممنوع می‌کرد. او طرح خود را در یک جلسه فوق العاده به مجلس پیشنهاد داد و تقصیر ایستادگی کرد تا آن قانون در همان جلسه به تصویب رسید. با توسعه نفوذ آمریکا شیوا اختلاف آنها با روسها روز بروز نمایانتر می‌شد. روسها هم در این موقع بفرگشت آوردن امتیازاتی افتادند. مخصوصاً " میخوستند در این نواحی شمال ایران از خراسان تا آذربایجان که در اشغال آنها بود امتیازاتی بدست بیاورند که وسیله برای حفظ نیروها و مداخلاتشان در آن نواحی باشد. این بود که به ناگهان پیشنهادهای از طرف دولت شوروی به دولت ایران رسید برای گرفتن امتیاز معادن شمال ایران بخصوص معادن نفت و گاز آن. این پیشنهادها با مخالفت افکار عمومی مردم ایران، مخالفت ما، حزب ایران و مخالفت دکتر مصدق مواجه شد، دولت وقت ایران در برابر آن بشکست ایستادگی کرد. بنده بخاطر دارم روزی که توده‌ای‌ها برای پشتیبانی از سیاست روسها و نماینده آنها کاقتار دزه که به ایران آمده بود تظاهراتی برپا کردند و جمع کثیری از آنها با پرچم و با شعار وارد خیابان شاه شدند و از خیابان شاه به خیابان اسلامبول رسیدند و رو به خیابان شاه آمدند و مجلس می‌رفتند. در بین خیابان اسلامبول شاه آباد عده‌ای از پلیس ایران جلوی آنها را گرفت و متوقفشان ساخت. بلافاصله! توموبیل‌های زره‌پوش و سربازان روسی رسیدند و نیروهای ایران را کتک زدند و راه را بر او، توده‌ای‌ها بستند و کردند که آنها بتوانند تظاهرات را به پایان برسانند و این یکی از مواضع بود که

لطمه‌ای شدید به محبوبیت حزب توده وارد آمد و هویت آن شناخته شد. حزب توده تا آن زمان که جنبه‌ی وطن دوستی داشت و وابستگی اش به سیاست خارجی روشن نشده بود کوش زیادی داشت و بیخوبی میتوانست در مقابل حکومتهاى مرتجع، در مقابل احزاب و عناصر مرتجع و وابسته به استعمار غرب مبارزه کند در بسیاری از موارد مبارزه ماهم با دست راستی ها، با حکومت ها و با نمایندگان مرتجع مجلس در همان خط بود و لسی در اینجا که آنها این پشتیبانی را از سیاست شوروی کردند اختلاف ما با آنها بکلی ظاهر و نمایان شد. از همین زمان بود که روسها ب فکر این افتادند که موضع خودشان را در شمال مستحکم کنند و آن قزاقی ناگوار آذربایجان و کردستان را پیش آورند. پیشه‌وری در آذربایجان به دستگیری روسها قیام کرد و حکومت رسمی آنجا را ساقت کرد و دولتی برای خود تشکیل داد. علاوه بر آن در مهاباد هم قاضی محمد به دیدار رهبر آذربایجان شوروی علی اوفیایا قراف رفت و آنها هم در کردستان شمالی مشغول فعالیت تجزیه طلبانه دیگری شدند. در آن موقع یکی از افراد وابسته به جمعیت ما در مهاباد رئیس فرهنگ پرود زمانی که قاضی محمد شروع به کار کرد آنجا را تخلیه نمود به تهران آمد و گزارش جریان را بمن داد و او شخصی دکتر محمد مکرى بود. دکتر محمد مکرى که جزو همکاران ما بود علنا " بمن گفت، " اینها حقیقتا " تجزیه طلب هستند، واقعا " زیر فرمان روسها هستند و هر نظا هری که میکنند بکلی بی اساس و بی پایه است. ما همم در برابر این جریانهای آذربایجان و مهاباد شعاری که میدادیم این بود که باید آزادی و دموکراسی برای تمام ایران باشد. نظامی برای ایالات و ولایات بخواهم که در تمام ایران حکمفرما باشد و در تمام مناطق ایران اجرا بشود. ما با سازمانهاى نظیر انجمنهای ایالتی و ولایتی و حتی تعدیل قوانین آن بطوریکه اختیارات سازمانهای محلی بیشتر باشد موافق بودیم ولی بشرط اینکه برای تمام ایران و همه استانهای ایران باشد و با نمایندگان آنها هم در نشستهاى گگاهى اتفاق میافتاد میگفتیم شما چرا اقدامی نمیکنید که برای تمام ایران باشد؟ چرا برای یک نقطه معین از ایران میخواهید که سایر مردم آزاد بخواند ایران و سایر مردم ضد استعماری

ایران نسبت به شما سوء ظن داشته باشد شما را عامل یک سیاست و دولت خارجی دیگری معرفی بکنند. ولی این حرفها بگوش آنها نمریفت زیرا که آزادی و استقلال عمل واقعی نداشتند. در این مواقع بود که جنگ بین الملل هم پایان مییافت و برطبق قرار - داده بنا بود که قشون های خارجی از ایران بیرون بروند. انگلیس و آمریکا اعلام کردند که قشون هایشان را خارج میکنند و به دولت متحدشان هم ابلاغ کردند که آنها هم خارج بکنند ولی دولت شوروی استنکاف نمود. اول به بهانه اینکه جنگ با ژاپن ادامه دارد و بعد هم به بهانه های دیگری حاضر نشد که ایران را تخلیه کند و میهن سنا دریک منظور بین المللی بزرگ افتاد. در این موقع بود که سیاست های بین المللی کمک ایران آمدند و قوای السلطنه هم بر سر کار آمد.

قوای السلطنه یکی از رجال قدیمی و استخواندار مملکت بود. خیلی هادیاره ای او هم بدگفته اند و ما هم در دوره صدق با او در افتادیم او یک مردمی و آزادیخواه نبود. اشراف زاده و اشراف قدیم بود و با سیستم اشرافی حکومت میکرد. با ایده آل ما و با افکاری که ما برای اداره مملکت داشتیم به هیچوجه انطباق نداشت ولی در این موقع که مجدداً " به مقام نخست وزیری رسید در واقع صدر خدمت نمایانی برای مملکت شد و آن کوشش موفق او برای بیرون کردن روسها از ایران بود. در این موقع که قوای السلطنه نخست وزیر شد و مظفر فیروز هم معاون او بود با ما ارتباط زیاد داشتند. مظفر فیروز مخصوصاً " خیلی کوشش داشت که مراد در دستگاه خودشان وارد بکنند و اولین قانون کاری که آنها نوشتند، دریک کمیسیونی بود که من اداره اش میکردم و در دفتر نخست وزیری یعنی در دفتر مظفر فیروز بود و مظفر فیروز مرا بعنوان دبیر کل سندیکا های کارگری معرفی میکرد و شاید هم نظرش بر این بود که به من یک سمت مهم دولتی واگذار کنند. ولی من بهر کیفیت بود، چون اعتماد زیادی نداشتم، شانه خالی میکردم و از همکاری با آنها کنار می رفتم که یکروز مظفر فیروز در اتاق دفترش به من گفت، " آقای دکتر سنجایی چه نظریه ای میزنید؟ چرا معاطله میکنید؟ امروزه دورهای است که پدر کشته ها، برادر کشته ها باید به هم دیگر دست بدهند و انتقام خودشان را بگیرند." من آنجا



احساس کردم که تمام کوشش او علیه شاه است و خلاصه در عین اینکه روابط همکاری با آنها داشتم اما به تدریجی نبود و روبه قبول یک مسئولیتی بروم. یگروری قوام السلطنه مهندس فریور و مرا احضار کرد و آن زمانی بود که جعفر پیشه‌وری آمده بود تهران و او را در باغ جوادیه که یک عمارت و پارک خیلی مجلل و مفصل در بیرون شهر تهران است جا داده بودند و پلیس هم جلوی باغ گذاشته بودند و به کسی اجازه ورود به آنجا و ملاقات با او را نمیدادند مگر اینکه جواد زخمی شده باشد. جعفر پیشه‌وری با عموی کوچک من یا لارظفر سنجایی از پیش آشنائی داشت و سالارظفر کسی بود که من روز قبل هم اشاره کردم که در جریان فعالیتهاش علیه شاه بود و بعد هم متواری شد و فرار کرد و بسیه شوری رفت. جعفر پیشه‌وری ارتباط دوستی با او داشت و به این مناسبت اسم سنجایی برای او یک مفهوم و معنای خاصی داشت. قوام السلطنه به ما گفت، "چرا شما با اینها نزدیکی نمیکنید؟ شما با توده‌های او با پیشه‌وری گرم بگیرید و آنها را نصیحت کنید." در همین زمان بود که ائتلاف بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود. این ائتلاف در واقع زمینه‌ای برای پیشرفت همان نظریه‌ی سیاست دولت وقت قوام السلطنه و برای کاری بود که نتیجه‌اش اش‌خلیه قوای روس از ایران باشد.

س- بنا بر این آقای مهندس فریور با پیشنهاد آقای قوام السلطنه موافقت کردند که این کار عملی بشود.

ج- حالا اجازه بدهید. بعد ما پیش پیشه‌وری هم رفتیم و با او صحبت کردیم. بنسبده مخصوصاً "یادم هست به ایشان گفتم،" آقا شما چرا کاری نمی‌کنید که همه ملت ایران مثل آذربایجان از شما استقبال کنند و همه شما را رهبر خودشان بدانند. شما این آزادی و اصلاحات دموکراسی که میخواهید چرا فقط برای آذربایجان میخواهید؟ برای همه‌ی ایران بخواهید که مردم از این توهم درباری شما خلاص بشوند و شما در داخل مملکت نیرو بگیرید." قوام السلطنه مخصوصاً "به ما تأکید کرد که درباری ارتش آذربایجان با پیشه‌وری صحبت کنیم چون اختلافشان بیشتر بر سر این بود که قوام السلطنه میگفت باید ارتش آذربایجان ضمیمه‌ی ارتش ایران بشود و حکومت محلی آذربایجان ارتشی نداشته باشد ولی پیشه‌وری با این نظر مخالفت میکرد. در آنجا بنده باز با ایشان

دراقتادم وگفتم این نظرنخست وزیریک نظردرستی است واگرشما روی این امرسماجست کنید سوءظن مردم به شما زیادترخواهدشد.

س- پاسخ پیشه‌وری به این سئوالات ومطالب شما چه بود آقای دکترسنجایی ؟

ج- کالملا" مخالف بود.

س- چه استدلالی برای آن میکرد؟

ج- میگفت اول بایدیک نقطه آزادیشود، آدابیشود تااثرآن به تمام ایران سرايست کندودیگران هم ازآن تقلید کنند.

درا این ایام بین حزبدموکراتی کهقوام السلطنه تشکیل داده بود ومظرفیروزکارگردان اصلی آن بودوائتلافی کهبین حزب ایران وحزب توده صورت گرفته بودوحزب ایران از یکطرف وحزب توده ازطرف دیگرجلسات متعددی درشبهاتشکیل میشد کهمی نشستند صحبت وتعارفاتی ردوبدل میکردند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سجایی

تاریخ مباحثه : شانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مباحثه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مباحثه‌کننده : ضیاءاله صدقی

نوازشماره : ۷

به‌خاطر دارم که یک روز از جانب حزب توده دعوتی شده بود برای تشکیل یک جلسه مشترک از هم‌نشینان شب‌نشینی‌های عمومی که با هم می‌نشستیم و صحبت میکردیم، در آنجا رضا روستا این شعرا خواند که خیلی برای من ناگوار آمد و آن این بود:

خوش‌خبرباشای نسیم شمال  
که‌بما میرسد زمان وصال  
خلاصه کوشش ما در این جهت بود که آنها را در جهت عمومی مملکت وارد کنیم و از آن جنبه محلی و خودمختاری‌خواهی محلی منصرفشان سازیم. صحبت‌هایی هم که‌گاهی مصدق در مجلس میکرد درباره اراک و تقاضاهای آنها و توجیه شکایات آنها همه برای این بود که آنها را به این راه هدایت کند و آنها متوجه بشوند که مردم ایران میلیون‌ها ایرانی آنها را می‌پذیرند و تقاضاهای آنها را مورد توجه قرار میدهند و الا مصدق که در دورانندیش و وطن‌دوست‌وبی‌ارتباط با هرگونه سیاست‌خارجی نبود در باطن دل میدانست که آنها از کجا برخاسته اند و هدفشان چیست. منظور همه این بود که بیک کیفیتی این مخممه و این گرفتاری که برای ایران بوجود آمده از خرمسکلت رفع بشود. قوام - السلطنه که زما مدراشد دوره‌ی مجلس چهاردهم به‌پایان رسید و مجلس پانزدهم میبایستی افتتاح بشود. در موقعی که گفتگو برای انتخابات مجلس پانزدهم آمد و شد همدی قوام السلطنه به مسکو و مذاکرات او با دولت شوروی و بستن آن قرارداد معسروف قوام - سادچیکف بود فشار زیادی از طرف ملیون راجع به شروع انتخابات میشد. ولی قوام السلطنه با تدابیر و حیلی این انتخابات را عقب‌می‌انداخت، شاید هم حق

با او بود. در مذاکراتی که با او میشد او حاضر بود که حزب توده عده‌ای نماینده برای انتخابات معرفی کند و از حزب ایران که در تهران و تا حدی در بعضی از شهرستانها مثل کرمانشاه و گیلان زمینه‌هایی داشت افرادی انتخاب بشوند و هم چنین از دیگر احزاب و جمعیت‌ها که از او حمایت و پشتیبانی میکردند احزاب مؤتلف آنوقت چهار پنج جمعیت بودند از جمله حزب ایران و حزب توده و دموکراتهای آذربایجان که از طرف آنها استانداران بنام دکتر جوادید به تهران آمده و در جلسات شرکت میکرد و از طرف کردستان صدق‌قاسی برادرزاده قاضی محمد که وکیل مجلس بود، یک دسته‌ای هم بنام جنگلی‌ها که جانشین‌های مرحوم میرزا کوچک‌خان بودند اینها هم با ما همراهی داشتند و در ذهن همه این طوری نمود میشد که مجلس آینده یک مجلس ائتلافی از حزب دموکرات قوام السلطنه و این احزاب خواهد بود. ولی قوام السلطنه در یک جلسه‌ای که صحبت از تعداد نمایندگان بود به هیبه‌ی ما گفت، " صلاح نیست که حزب دموکرات در این پارلمان اکثریت مطلق نداشته باشد. باید اکثریت مطلق از آن او باشد." البته به این احزاب دیگر هم وعده‌هایی میداد. ولی ما اعتماد کامل به او نداشتیم. حزب ایران از میان رجا که آن دوره فقط اعتقاد به دکترومدق داشت. و قتی که قوام السلطنه انتخابات را شروع کرد مصدق میدانست که او این انتخابات را بمیل خود او از افراد سرپرده بخود خواهد کرد. این بود که تحصن اول او در دربار صورت گرفت. در این تحصن که قوام السلطنه نخست‌وزیر و دکتروشان هم وزیر فرهنگ او بود ما همراه دکترومدق نبودیم. افرادی که همراه او بودند امثال حاج عزالممالک اردلان و سید محمد صادق طباطبائی و امام جمعه تهران و از این قبیل اشخاص بودند که بعنوان اعتراض به انتخابات غیرقانونی و تقاضای آزادی انتخابات در دربار متحصن شدند. ولی با قدرتی که قوام السلطنه داشت و بی‌اختیاری و بی‌کفایتی شاه و حمایتی که در آن موقع سیاستهای خارجی نسبت به قوام السلطنه نشان میدادند ترتیب اثری به این تحصن دکترومدق داده نشد و تحصن هم در میان مردم انعکاس فوق العاده‌ای پیدا نکرد.

نکته‌ی جالبی اینجا هست که من آنرا از خود مصدق شنیدم که روزی برای ما راجع به همان تحمن اول زمان قوام السلطنه صحبت میکرد میگفت، "آقا ما رفتیم تحمن وعده‌ای با ما بودند. وقتی ما رفتیم دربار و متحمن شدیم من نگاهی با طبیب‌راف کردم و دیدم غالب اشخاصی که با من آمده اند عوامل انگلیسی هستند. در آنجا من متوجه شدم و به خود گفتم مصدق انگلیس‌ها تو را اینجا فرستاده اند؟". خلاصه آن تحمن بجائی نرسید و مصدق بدون گرفتن نتیجه بیرون آمد.

س- یا دتان هست آن تحمن چه مدتی طول کشید؟

ج- نخیر چند روزی طول کشید نمیدانم ولی یادم می‌آید کسی که از طرف دولت به مصدق جواب میداد دکتر شایگان بود که تقاضای مصدق را رد کرد و مصدق مجبور شد که بیرون بیاید. گفتگوی این انتخابات در جریان بود. در کا بینة قوام السلطنه از حزب توده سه نفر ایرج اسکندری و دکتر فریدون کشاورز و دکتریزدی و از حزب ایران هم البته ر صالح شرکت داشتند. در جلسات مشترکی که در دفتر مظفر فیروز هفته‌ای یکی دوبار تشکیل میشد همه‌ی ما میرفتیم. در آن موقع سفیر آمریکا در ایران جورج آلن بود. مظفر فیروز یکروز از من خواهش کرد که با هم دیگر برویم و جورج آلن را ببینیم. من با مظفر فیروز بدیدن اورفتم. جورج آلن آنروز بمن گفت، "مردم ایران، هموطنان شما از شما انتظار ردا رند که یک نمونه کامل وطن دوستی برای مملکتان باشید."

خلاصه اینکه قوام السلطنه با همه بازی میکردم با حزب توده، هم با حزب ایران وهم با روسها. در عین اینکه دعوی ایران در سازمان ملل راجع به تخلیه ایران از قوای روس در جریان بود و شما بیندگان! ایران که تقی زاده و حسین علا بودند.

س- حسین علا بله.

ج- ایستادگی و سماجت میکردند قوام السلطنه هر چند بظاهر دستور میداد که آنها دعوی ایران را پس بگیرند اما در باطن آنها را تشویق میکرد که برخلاف نظر دولت این دعوی را ادامه بدهند. این بود که دعوی در شورای امنیت سازمان ملل ادامه

داشت و در ضمن اینکه این سروصداها بود قوام السلطنه به روسیه رفت و آن قرارداد را منعقد کرد که اساس آن برایین بود که روسها ایران را تخلیه کنند و وعده‌ی تشکیل یک شرکت نفت مختلط ایران و روس به آنها داده شد. همین که از روسها اطمینان حاصل کردیم کمترین درصد آن برآمد که گرفتاری حزب توده و حزب ایران را از سرخودش رد بکند و کابینه‌اش را به ناگهان منحل کرد و کابینه جدیدی تشکیل داد که صالح و افراد حزب توده را از آن برکنار کرد.

خلاصه نتیجه کار قوام السلطنه یک عمل مفید برای ایران شد و از این جهت باید گفت که وجود او و موشمشر و ما به خیری گردید و اگر قوام السلطنه هیچ کار دیگری نکرده باشد و گناهای زیادی هم برگردن داشته باشد که بعداً ما هم برگردن او گناهای دیگری با کردیم اما در این مورد خدمتی کرد که در تاریخ ایران با ید مورد تقدیر قرار بگیرد. البته باید بگوئیم که این نتیجه تنها حاصل عمل قوام السلطنه و سیاست او نبود بلکه استقامت و قشار و کمک آمریکا تنها هم در این مورد خیلی مؤثر بود. آنطور که معسروف و مشهور است حتی ترومن به دولت شوروی اعلام کرد که آمریکا در این امر ساکت نخواهد نشست و اگر لازم باشد از نیروی نظامی اش استفاده خواهد کرد و شاید ترومن از بیم اتمی که روسها در آن موقع فاقد آن بودند نیز در پیشبرد این سیاست مؤثر شد. این فشار و اخطار آمریکا توأم با فعالیت مدیران قوام السلطنه سبب شد که روسها ایران را تخلیه کنند. و این اثر نیک از قوام السلطنه باقی بماند.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیااله مدقی

شماره : ۸

اداره مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز دوشنبه بیست و پنجم مهر ۱۳۶۲ برابر با هفدهم اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو ایالت کالیفرنیا، مصاحبه‌کننده ضیااله مدقی.

س. آقای دکتر سنجابی امروز من می‌خواهم از حضورتان خواهش کنم که راجع به مفسر فیروزیک مقداری برای ما صحبت بفرمائید. مفسر فیروز را در اغلب مطالبی که نوشته شده است یک شخص روسوفیل معرفی کرده‌اند، آیا واقعا "مفسر فیروز طرفدار ایده تئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و شوروی و حزب توده بود یا نه" فقط می‌خواست از این وسیله برای انتقاد مجوسی از دستگاه پهلوی استفاده کند؟

ج. عرض کنم مفسر فیروز در آن زمان جوانی متحرک، پرجوش و خروش، فعال و نشاط‌آرام بود. بنظر بنده فکراتی و اساسی او کینه‌جوئی نسبت به شاه و کوشش در برابر انداختن سلسله پهلوی بود ولی مفسر فیروز را ما نمیتوانیم معتقد به اصول مارکسیستی و از این جهت عامل سیاست شوروی بدانیم. البته عمده او تمایلات کمونیستی داشت ولی خود مفسر فیروز اینطور نبود. مفسر فیروز اگر بی‌طرفان باشد در ابتدا با سیدضیا همراهی کرد. سیدضیا الدین کسی بود که در اوایل انتخابات دوره چهاردهم انگلیس‌ها: ورنه از فلسطین با سلام و صلواتی به ایران آوردند و از یزد در غیاب خودش انتخاب کردند و وکیل مجلس شد و او با تشریفات وارد تهران شد و جای شعاع و کلاه پوستی و عنعنات ملی برآه‌اند و اخت‌وعدای از اشخاص فرصت‌طلب هم مانند جواهرالکلام دوروبر جمع شدند و شروع به فعالیت و کوشش‌های سیاسی کردند.

کوشش سیاسی سیدضیا در آن زمان مصروف مخالفت و مقابله با توده‌های ها و مقابله با سیاست شوروی بود، یعنی انگلیس‌ها و رابهمین منظور آوردند. در ضمن هم مخالفت با شاه. بنده بخاطر دارم که در آن زمان ما یک درستی بینام طرفدار عشا بیرایران که تازه از زندانهای رضا شاه آزاد شده بودند. آن بوجود آورده بودیم که از عشایر مختلف نمانده داشت، کوشش ما بر این بود که دولت ایران در مقام استمالت و کمک مالی و اقتصادی و فرهنگی به این عشایری که در گذشته این صدمات را دیده‌اند بر بیاید و از این راه میخواستیم این جمعیت را مؤثر قرار بدهیم. ولی سیدضیا - الدین یک شبی بوسیله مرحوم امیر جنگ بختیاری، که با بنده خیلی دوستی داشت خواهان ملاقات با من شد، در منزل امیر جنگ با او ملاقات کردم سیدضیا صحبتهاشی راجع به همین سازمان عشایری و مورعشایری کرد و بعد متوجه شدم که هدف اصلی او استفاده از عشایر در برابر شاه است. در آن زمان ما نسبت به شاه که یک پادشاه مظلوم و جوان نوکاری بود چنین نیتی نداشتیم بلکه برعکس در مقابل نیروهای اشغالگر و عوامل آنها میخواستیم او را تقویت کنیم. مظفر فیروز در آن زمان با سیدضیا همراهی کرد و کارگردان اصلی کارهای سیدضیا بود و توده‌های ها علیه سیدضیا شروع به مبارزه شدید کردند. اگر مظفر فیروز تمایلات کمونیستی داشت یا واقعا متکی به سیاست شوروی بود این همکاری اولیه و که یکی دو سال دوام داشت با سیدضیا اصلا "بیمعنی جلوه گرمیشد. بعدا "در زمان قوام السلطنه هم که عامل مؤثر و فعالی در کارها بینوا و بود کوشش و فعالیتش با زبر همان محور بود. یعنی از قدرت قوام - السلطنه و از همکاری با توده‌های ها میخواستست بمنظور هدف خودش استفاده کند که ضدیت با شاه بود. ولی بنده مظفر فیروز را بهیچوجه متمایل به شوروی ها و دارای مسلک و مرام کمونیستی نمیدانم و نمیدانستم.

س - خیلی ممنونم. یک مسئله دیگری که من میخواستم از شما سؤال بکنم راجع به مسئله آذربایجان و اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری بود. همانطوریکه شما اطلاع دارید -



اعتبارنا مه پیشه‌وری در مجلس شورای ملی رد شد، من می‌خواستم ببینم که آیا دکتر ممدق هم مخالف ورود پیشه‌وری به مجلس بود یا اعتبارنا مهی او مخالفت کرد یا نه. ترجیح میداد که او را در مجلس نگاه دارد؟

ج - در واقع من این نکته را شخما " بخاطر ندامت که در رأی ای که در باره پیشه‌وری گرفته شد چه اشخاصی دفاع از او کردند و چه اشخاصی با رد کردن اعتبارنا مه او مخالفت کردند. ولی بطوریکه بخاطر ندامت که از ممدق بعدها می شنیدم که در بعضی موارد می‌گفت که یکی از کارهای بیمعنا و بی اساس مجلس چها ردمم ردا اعتبارنا مهی پیشه‌وری بود، برای اینکه اگر پیشه‌وری در مجلس باقی میماند و کارها و فعالیتش را از طریق مجلس ادامه میداد شاید متوسل به عمل دیگری که همان قضا یا آذربایجان و خودمختاری طلبی آذربایجان باشد نمیشد، تا اندازه‌ای که من بخاطر ندامت این است. ولی در آن رأی - گیری مجلس نمیدانم چه اشخاصی با او موافقت داشتند و چه کسانی مخالفت کردند.

س - مسئله دیگری که من دوست دارم راجع به آن توضیحاتی بفرمائید مربوط به ائتلاف حزب ایران با حزب توده و با فرقه دموکرات آذربایجان است. و بعد این ائتلاف شکسته شد. من می‌خواستم ببینم که این شکسته شدن ائتلاف قبل از ورود قوای دولتی به آذربایجان بود یا بعد از زب زب گرفتن آذربایجان بود. و اگر لطف بفرمائید یک مقدار بیشتری توضیح بفرمائید راجع به چگونگی این ائتلاف و همچنین راجع به شکسته شدن آن.

ج - عرض کنم این ائتلاف اصولاً فقط با حزب توده بود و با حزب آذربایجان یا دموکرات کردستان حزب ایران ائتلافی نداشت. این ائتلاف موقعی صورت گرفت که اقامت و کوششائی از طرف دولت برای بیرون راندن قوای روس از ایران و خاتمه دادن به غارتگری آذربایجان شروع شده بود و قوام السلطنه در مقام تدبیرها میبود که با استمالت از توده‌ای ها و وارد کردن آنها به‌کا بینه و با مذاکره و صحبت با پیشه‌وری و نمایندگان کردستان و بعد با خود دولت شوروی و با پشتیبانی که از مقامات بین المللی نسبت بسه ایران میشد این امر را فیصله بدهد و وسیله خروج قوای شوروی را از ایران فراهم بیاورد و به‌غایت آذربایجان خاتمه بدهد. گمان میکنم در مذاکرات دیروز تذکره‌ای

خودقوام السلطنه به ما نصیحت و راهنمایی میکرد که با آنها مدارا کنیم و گرم بگیریم و حتی خود را بیک وقتی از ما خواست که به ملاقات پیشه‌وری که برای مذاکره با قوام السلطنه به تهران آمده بود برویم و با او مذاکره بکنیم. ما هم اینکار را کردیم و در آن مدت ائتلاف حزب ایران فقط با حزب توده به این منظور بود که ما هم میخواستیم به سهم خود زمین را برای اینکار فراهم بکنیم. ولی ائتلافی با حزب دموکرات آذربایجان اصلاً صورت نگرفت. منتهی در آن ایام جلساتی در دفتر مظفر قیروز تشکیل میشد، جلسات متعددی، که نمایندگان از حزب ایران، از حزب توده، از فرقه دموکرات آذربایجان و از دموکرات کردستان در آن شرکت میکردند. چند شب هم شب‌بینی‌هایی داشتیم جلسات شبانه‌ای که بیک وقت در داخل حزب ایران بیک وقت در محل حزب توده و بیک وقت در محل حزب دموکرات تشکیل میشد و این صحبتها و این مذاکرات همه برای گرم کردن این موضوع و بدنبال‌های آن بود. بهم خوردن ائتلاف از زمانی شروع شد که قوام السلطنه کابینه خودش را تغییر داد و اولیای رمالی را برودهای را از کابینه اخراج کرد. در آن موقع ما در حزب ایران مذاکره کردیم به اینکه اکنون که توده‌ای‌ها از قوام السلطنه مأیوس شده‌اند چاره‌ای جز این ندارند که با فرقه دموکرات آذربایجان پیوستگی خودشان را بیشتر بکنند و محققاً "در این باره با ما مذاکره خواهند کرد و ما باید از فرصت استفاده کنیم و راه مستقل خود را پیش بگیریم. صلاح ما نیست که در چنین ائتلافی و چنین مذاکراتی وارد بشویم. اتفاقاً "یک یا دو روز بعد از تغییر کابینه آنها به ما مراجعه کردند و از ما خواستند که در یک ائتلاف بزرگ و وسیع وارد بشویم ولی حزب ایران قبول نکرد و وارد شد ولی خود فرقه دموکرات آذربایجان یک نامه‌ای نوشت که به ائتلاف ما پیوسته است ولی ما به آن ترتیب اشرنا داریم و از آن تاریخ دیگر همکاری و ارتباط ما با حزب توده و با آنها قطع شد.

بن - آقای دکتر این تاریخ را شما باید مدعی شوید؟

ج - درست بایستی بفرمائید که کابینه دوم یا سوم قوام السلطنه که توده‌ای‌ها را اخراج کرده موقعی بود. تقریباً "از همان زمان و همان او آن بود. یعنی عملاً" این ائتلاف

دیگرمصورت عملی وارتباطی نداشت .

س- ولی یک مسئله‌ای بود که همیشه علیه آقای الهیاء رمالح عنوان میکردند که ایشان بسلامتی پیشه‌وری جام بلند کرده و مشروب خورده است .

ج- بله . عرض کنم در آن شبها که مهمانی‌ها و پذیرایی‌ها میبود اجتماعی میشد ولی حقیقتاً مرا این است که الهیاء رمالح اصلاً مشروب‌خور نبود و هیچوقت لب به مشروب نمیزد . الهیاء رمالح هم در همین زمینه و بمنظور تحبیب آنها صحبت کرد . بمنظور اینکه فرقه آذربایجان خواسته‌هایش را و مطالبی را که در نظر دارد بر تمام ایسبران عمومیت بدهد و آزادی و دموکراسی برای همه‌ی ایران بخواهند ولی اینکه مشروبی بسلامتی ایشان نوشیده باشد بکلی غیر حقیقی و نادرست است .

س- یک موضوع دیگری را که من میخواستم از حضور شما سؤال کنم مربوط به همان زمان نخست وزیر قوام السلطنه و آن جنیش فارس و همچنین جنیش قاضی محمد و آن بسه اصطلاح ناراحتی‌هایی که در عتایر و ایلات ایران بوجود آمده بود میشود . منسب میخواستم ببینم که شما از این حوادث چه خاطراتی دارید و همچنین از شما سؤال بکنم که آیا ایل سنجایی هم در این جریان شرکت داشته یا نه ؟

ج- بله در آن زمان که در کردستان و در آذربایجان این نغمه‌ها بنام خود مختاری طلایی بلند شد برای نشان دادن و اکنشی علیه آنها چه از ناحیه مقامات خارجی چه از ناحیه مقامات داخلی مملکت و شاید غیر مستقیم خود قوام السلطنه ولی علی التحقیق بوسیله عوامل ارتشی ایران و با موافقت شاهنشاهی با این عتایر جنوب قشقای هسا ، بویر احمدی‌ها و غیره سدها آنها هم تظاهراتی را بهیندازند و جمعیتی تشکیل بدهند و تقاضاهایی بکنند یک یکنوع تهدیدی علیه این نهضت ساخته و پرداخته‌ی روسها باشد ولی این عمل یک اساس قوی و محکم و حسابی نداشت فقط قشقای‌ها بودند که در آن باره تظاهراتی کردند و جنبش و حرکتی نمایش دادند ولی ایل سنجایی در این عمل شرکت نکرد و حتی عتایر غرب هم در آن شرکتی نداشتند .

س- خیلی ممنونم . پس حالا برمیگردیم به همان دنباله مطالب گذشته که شما راجع

به اشغال ایران میفرمودید و قوای متفقین .

ج - بله ، صحبت های دیروز ما به اینجا رسید که چگونه تداوم السلطنه و پشتیبانی های بین المللی به نتیجه رسید و روسها هم ایران را تخلیه کردند و غالباً آذربایجان و کردستان خاتمه یافت . بلافاصله بعد از اینکه روسها از ایران بیرون رفتند رژیم آذربایجان و کردستان خود بخود فرو ریخت . اینکه گاهی بعضی از فرقه های چپ و بعضی از عناصر جاهل و یا تحریک شده از آن دوران با تجلیل و تکریم یا دمیکند و آن را - بعنوان یک نهضت اصیل معرفی مینمایند این واقعاً " کذب محض و جعل تاریخ است .

پیش از آنکه نیروی های نظامی ایران به آذربایجان برسد آن دستگاها خود بخود پاشیده شده بودند برای اینکه پایگاه واقعی در میان مردم محل نشناختند و تکیه گاه و پشتیبان - نشان نیروی خارجی بود که در آنجا وجود داشت . وقتی که آن تکیه گاه از پشت آنها بر داشته شد بلافاصله سقوط کردند . در آن زمان دستگاها حکومت ایران و ارتش ایران - میبایستی توجه به این نکته کرده باشند که یک نهضت صوری و مصنوعی که پشتیبانی از طرف مردم نداشته نباید با مردم و با افرادی که شاید از روی اکراه به آن آلوده شده باشند با خشونت و کینه توزی رفتار کنند - متأسفانه از ناحیهی ارتش در آذربایجان و در کردستان تعدی و خشونت زیاد شد جمعی را گرفتند و کشتند . از آن جمله سران فرقه دموکرات کردستان قاضی محمد و صدق قاضی برادر و برادرزاده هایش بودند که اعدام شدند . بنظر بنده ایسین یک اشتباه مطلق بود اگر قاضی محمد و دیگران را نگه میداشتند بعداً " میتوانستند از آنها استفاده بکنند . حتی خود قوام السلطنه هم آنطوریکه ما اطلاع داشتیم با آن تند روی و خشونت و اعدامها موافق نبود . نکته دیگری که باید تذکر داده شود اینست که به افتخار این پیروزی از ناحیه ایران هر چه بود میبایستی به سیاست قوام السلطنه نسبت داده شود ولی شاه بر حسب شیوهی معمولش در روزه های بیموردی که هر سال ترتیب میداد تنها خود را عامل آن معرفی میکرد و اسمی از قوام نبود .

س - آقای دکتر ، من میخواهم یک سؤال دیگر که الان بنظر آمد از حضورتان بکنم و آن در رابطه با همان ناراحتی هائی بود که در ایل قشقا ئی و جریان قاضی محمد است . و ایسین دخالت شخصی بنام چارلز اچ وات که مسئول امور شرقی سفارت انگلیس در ایران بود .

اواز طرف قوام السلطنه و دولت ایران متهم شده بود که در این امور دخالت داشته و آنجا دیگران را تشویق به سرکشی علیه دولت میکرد. آیا شما در این مورد اطلاعی دارید؟

ج - نخیر، بنده اطلاع دقیقی در این باره ندارم. ولی خیال نمیکنم مخالفت قوام با آن تظاهرات جدی و منظوری صلی او بوده باشد، بلکه چون از ناحیه شوروی ها به او اینطور اطلاع داده میشد و در جریان سازش و توافق با دولت شوروی بود مطلب را به این صورت عنوان میکرد و مورد اعتراض قرار میداد وئی بسیار محتمل است که خود او هم کم و بیش با این حرکت صوری و نمایی موافق بوده باشد.

س - البته بویین وزیر امور خارجه آنوقت انگلستان هم در مجلس عوام انگلستان اینسن قضیه را تکذیب کرد.

ج - عرض کنم به این ترتیب قضیه آذربایجان خاتمه پیدا کرد و در این موقع با رفتن نیروهای انگلیس و آمریکا و روس از ایران و خارج شدن آنها و خاتمه یافتن غائله آذربایجان و کردستان طبعاً "چه در محافل دولتی و چه در افکار و آمال مردم ایران مسائل داخلی مورد توجه قرار گرفت و آن یکی توجه به استقرار دموکراسی و استقرار نظام مشروطیت در ایران و دیگری توجه به نوسازی و عمران و پیشبرد وضع اقتصادی ایران بود. به تدریج فکرها و نهنفت ها نضج میگرفتند. پس از زمانی که توافقنامه‌ی معروف قوام - سادچیکف دربار نهنفت شمال ایران مورد موافقت مجلس قرار گرفت متوجه شدند که بصورت عمل متقابل و برای ایجاد موازنه حالا که از دادن هرگونه امتیازی به همسایه بزرگ شمالی خودداری شده باید در مقام استیقای حق ملت و دولت ایران از شرکت نفت انگلیسی که یکی از مهمترین منابع ثروت ملی ما را آزمیندانه در اختیار خود گرفته و به منزله‌ی دولت و قدرتی در داخل کشور ما شده است برآشیم. و در همان موقع این مطلب در مذاکرات مجلس آنوقت هم مطرح شد. به مناسبت همین امر توجه به نوسازی ایران در فکر این برآمدند که یک برنامه‌های اقتصادی و عمرانی برای ایران ترتیب داده شود در همان زمان کابینه قوام السلطنه بود که سا زمان برنامه هفت ساله تشکیل شد و بنده هم یکی از افراد شرکت کننده در همان برنامه بودم برای هیئت شورای عالی برنامه عده کثیری از افراد تحصیل کرده و کارشناس در رشته‌های مختلف مهندسی و طب و حقوق و اقتصاد انتخاب شده

بودند. سازمان برنا مه در ابتدا تحت ریاست مستقیم دکتر علی امینی بود و شاهپور عبدالرضا هم بر آن نظارتی داشت.

س - رئیس افتخاری سازمان بود.

ج - بلی رئیس افتخاری بود و ما اغلب اتفاق میافتاد که جلساتی در منزل ویادفتسر او تشکیل بدهیم و راجع به این مسائل صحبت بکنیم.

س - آقای دکتر اینجا من میخواهم یک سئوالی از شما بکنم و آن مربوط به همین برنا مه هفت ساله است. آقای ابتهاج میگویند که ایشان اصولاً مبتکران برنا مه هفت ساله بودند و تمام جزئیات آن را ایشان در زمانی که رئیس بانک ملی ایران بودند در آنجا ترتیب دادند. ولی گذشته از این من در مطالبی خواندم که این فکر را Overseas Consultants Inc. آمریکا شیها در ایران تلقین کردند و از طریق این مسئله در ایران با صلاح تدوین شد. از شما میخواستم تقاضا کنم که راجع به این مسائل یک مقداری توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم بله، از اینکه در آن موقع آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانک ملی در این کار مؤثر بود شکی نیست. در اولین جلسه‌ای که با حضور بعضی از وزرا تشکیل شد صحبت کننده اصلی و گرداننده آن جلسه ابتهاج بود و حتی بخاطر دارم ما که با اصطلاح اعضای آن سازمان برنا مه بودیم که میبایستی مطالعه کنیم و برنا مه را تدوین نماییم برسیدیم که اعتبارات برنا مه از کجا تأمین میشود و در چه حدودی خواهد بود که ما برنا مه را متناسب با آن ترتیب بدهیم. از طرف دولت ابتهاج بما جواب داد که راجع به منبع درآمد مقدار آن شما کاری نداشته باشید شما برنا مه‌ای را که می‌توانستید و ممکن میدانید ترتیب بدهید دولت خود در فکر تهیه منابع و محل آن خواهد بود. در همان موقع آمریکا شیها هم محققاً "توجه کرده و وعده‌هایی به دولت داده بودند. راجع به آن هیئتی که شما اشاره کردید یعنی هیئت ما و والبخار، که برای مطالعه برنا مه‌های تدوین شده به ایران آمدند بعداً "بنده توضیح میدهم که چطور شد آمدند و چه کارهایی کردند. ولی قبل از اینکه آنها به ایران بیایند و قبل از اینکه این سازمان برنا مه تشکیل بشود چه اقداماتی در دولت و در ارتباط با خارجیان صورت گرفته تا این کار ترتیب داده بشود بنده از جریان آن اطلاعی ندارم.

سازمان برنا مهرا ما بعد از چندین روز مذاکره و تعیین خطوط اصلی آن به شعباتی تقسیم کردیم ما نند قسمت فرهنگی ، قسمت بهداری ، قسمت راهسازی ، قسمت کشاورزی و قسمت ارتباطات ، قسمت بازرگانی ، قسمت صنایع و غیره . در هر یک از این شعبات یک یا چند نفر از اعضاء شورای عالی که مسئول بررسی و تهیهی برنامهای مربوطه بودند . بنده مسئول تهیه و لین برنامهی صنعتی شدم . علاوه بر یکی دو نفر از خود همان هیئت اصلی که با من همکاری میکردند چندین نفر از مهندسين سرشناس و کارشناسان امور صنعتی ایران را دعوت کردم . از جمله آنهائی که با ظرم هست مرجوم مهندس علی زاهدی بود . ما مشغول مطالعاتی راجع به توسعهی صنایع ایران شدیم مثلاً در نظر گرفتیم که ما فعلاً "چه صنایعی داریم و این صنایع موجود تا چه میزان مافار داخلی ما را تأمین میکند و به چه ترتیب میتوانیم آنها را تا حد خود کفائی برسانیم ما نند صنایع نساجی ، صنعت قند و صنعت سیمان و غیره . بعد یفکر صنعت ذوب آهن و صنایع دیگری که امکان دایر کردن آن در برنامهای اول بود ا فتادیم و طرحی اجمالی تهیه کردیم . رفقای دیگر هم در قسمت های دیگر کشاورزی و بهداری و ارتباطات و راهسازی و فرهنگ و غیره برنامهای تدوین کرده و بر روی هم یک کتابی در حدود پانصد یا ششصد صفحه تهیه شده بود که از جمله پیش بینی تأسیس یک شرکت ملی نفت بود . بعد از آنکه علی امینی ، نمیدانم به چه جهتی از آن کاربرکنار شد ، دکتر مشرف نفیسی از طرف دولت انتخاب شد ، و بر بستی این کار را بر عهده گرفت و در همین زمان بود که دو هیئت از آمریکا برای مطالعه این برنامه به ایران آمدند . یک هیئت اول آمدند چند روزی ما نند مطالعاتی کردند و رفتند و روی هم رفته غیر از تعارف چیزی نشان ندادند . هیئت دومی که وارد شد به نظر همان هیئت ما و االبجا ربود . نکته جالبی که با ید بگویم این است که این هیئت قریب بیست روز یا دو هفته در ایران ماندند . آنها افراد متعددی بودند که در رشته های مختلف تخصص داشتند . برای ارتباط با هر یک از آنها در هر رشته یک یا دو نفر از شورای عالی برنامها برگزیده شدند . یکی از آنها که میخواست در امور حقوقی و قوانین لازم مربوط به اجرای برنامه مطالعاتی بکنند خواسته

بود که یکنفر از اعضای حقوقدان سازمان برنامه با او مرتبط شود. برای ارتباط با او مرا انتخاب کردند. شما تصور میکنید آن شخص چه کسی بود؟

س - نمیدانم .

ج - آن شخص آقای آلن دالس برا درجانی فوستردالس و رئیس آینده‌ی سازمان سیا CIA آمریکا بود. بنده قریب دو هفته روزی حداقل دوساعت با این شخص قوانین موجود ایران را مطابق سئوالاتی که او میکرد و مطالبی که میخواست مورد مطالعه قرار میدادیم. از جمله قوانین و مقررات مربوط به کشتا ورزی و کشتا ورزی ایران، قوانین مربوط به مالکیت و انواع آن و مواردی که دولت حق دارد برای مصالح عمومی سلب مالکیت بکند و قوانین راجع به سازمانهای اداری و شرکتیهای دولتی و قوانین اساسی ایران و قانونهای انجمنهای ایالتی و ولایتی و بلدی ایران همه این مسائل را ما مورد بحث قرار میدادیم و او مرتب یا دداشت میکرد.

س - آقای دکتر کجا با ایشان ملاقات میکردید؟

ج - در همان سازمان برنامه و در یک اتاقی که مخصوص خود بنده بود با او ملاقات داشتم. او بزبان فرانسه آشنا بود و آشنائی عمیق با من پیدا کرد و بعد موقعی که از ایران عیافت و ما برای بدرقه او رفتیم در جلود دیگر رفقا شرحی از من تعریف کرد معلوم بود که حرفهای من در او مؤثر واقع شده بود. برنامه‌ای که ما تدوین کرده بودیم با نداشتن منابع کافی در آن زمان بسیار محدود و در حدود پانصد شصت میلیون دلار بود ولی آنها در عملی بودن آن برنامه اشکالاتی کردند. ما انتظار داشتیم مطابق وعده‌ای که به ایران در زمان جنگ جهانی داده شده بود برای جبران خسارتهای او که کمکی نیکه به آنها کرده ایم آمریکا در برنامه‌ی احیای اقتصاد ایران کمک بکند. ولی این هیئت‌هایی که میآمدند و شاید ارتباطات سیاسی دیگری هم داشتند در این باره آن موافقت و همراهی کاملی که تا مین منابع و اعتباراتی برای اینکار میکنند نشان میدادند. در این موقع بتدریج مخالفت شاه با قوام السلطنه و کارشکنی در باره او شروع شده بود. شاه با قوام السلطنه مخالف شده بود زیرا وی در تخلیه ایران از نیروی شوروی و خاتمه دادن به غارتگری آذربایجان و مهاجرت پیروزی یافته و با تشکیل حزب دموکرات و انتخاب همه نمایندگان منتسب به آن حزب



قدرتمند شده بود. کم‌کم تحریکاتی از ناحیه دربار در میان مجلس صورت می‌گرفت، مجلسی را که خود قوام السلطنه انتخاب کرده و مانع از انتخاب دکتر مصدق شده بود رأی اعتماد به او نداد و حکومتش را ساقط کرد. محققاً "سیاست انگلیس‌ها هم در این امر بی تأثیر نبود. در موقع سقوط حکومتش قوام السلطنه به دوستان و یاران مضمثنسی که در مجلس داشت سفارش کرد که رأی تمایل به دکتر مصدق بدهند. آنطور که بخاطر دارم از صدف‌نما بنده‌ای که رأی تمایل دادند پنجاه رأی مصدق داشت و پنجاه رأی حکیم - الملک و چون شاه با مصدق مخالف بود آقای سردار فخر هم که در آن موقع رئیس مجلس بود و رئیس مجلس معمولاً رأی نمیداد، او هم رأی خود را به آراء حکیم الملک اضافه کرد و بدین ترتیب حکیم الملک با اکثریت فقط یک رأی فرمان نخست وزیری گرفت و کابینه را تشکیل داد.

س - من اینجا دو سؤال از شما دارم آقای دکتر. یکی اینکه قوام السلطنه چرا سفارش کرد که به دکتر مصدق رأی بدهند و اصولاً شما آیا از نظر قوام السلطنه درباره‌ی دکتر مصدق اطلاع دارید و یک مقداری راجع به این موضوع برای ما صحبت بفرمائید. دیگری اینکه علت خصومت شاه آن موقع با دکتر مصدق چه بود؟

ج - عرض کنم با زهم موارد دیگری پیش می‌آید که ما به این نوع سؤال جواب بدهیم و وارد بحث آن نشویم. محمدرضا شاه اصولاً با هر کسی که شخصیتی و قدرتی داشت و نمیتوانست در مقابل او ایستدگی کند و لولوا اینکه بسیار کارآمد و بسیار وطن‌دوست و بسیار درستکار و خدمتگزار باشد مخالفت میکرد. شاه با دو نوع افراد مخالف بود. یکی با افرادی که محکم و صاحب‌اراده و دیگر با افرادی که رصدیق و بهمین جهت در طول حکومتش با اغلب رؤسای دولتی که دارای قدرت و شخصیت بودند مخالفت میکرد. با کابینه اول قوام - السلطنه که در سال ۱۳۲۲، در سالهای اول جنگ بین المللی در ایران تشکیل شد زدر مخالفت در آمد و توطئه‌هایی بر علیه او ترتیب داد و تظاهراتی بر علیه او داشتند و بر علیه قوام السلطنه تظاهرات کردند که زد و خورد و تیراندازی صورت گرفت که بعضی

قوام السلطنه روزنا ما اطلاعات را توقیف کرد و حکومت نظامی اعلام نمود. پیدا بود که اینکار تمام بحریک خودشا بوده و قوام السلطنه هم آنرا نه علنا " در مجلس و مطبوعات ولی بطور خصوصی به همه میگفت چون در آنروز چند نفری کشته شده بود و شاه علاوه بر مصفا تی که گفتیم یک صفت دیگرش این بود که ترسو بود و از اینکه یک تظا هراتی صورت گرفته و اشخاصی کشته شده و قوام السلطنه با وجود آن تظا هرات بر سر کار مانده خوفناک بود که میباید مسئولیت و دخالت او در این تظا هرات منتهی به قتل و کشتار مطرح بشود. بخاطر دارم روزی که فردوست مرا دیدن شاه میبرد مطلبی را که در بین را همین تذکره دیکسی این بوده که اگر شاه درباری آن تظا هرات سؤالاتی کرد شما او را تقویت کنید که ناراحتی و نگرانی نداشته باشد.

بغیر از قوام السلطنه با شخصیت های دیگری هم که قدرتی داشتند از آن جمله با مصدق که یک مرد قوی الاراده، ملی، محکم و درستکار بود طبعاً " شاه مخالفت میکرد بخصوص که سیاستهای خارجی هم با مصدق همراهی نداشتند. بعد شاه با زاهدی هم مخالفت میکرد، با علی امینی هم مخالفت کرد، با هر کسی چه خوب و چه بد که مقابل او ایستادگی میکرد مخالفت داشت. بنا بر این حالا که قوام السلطنه یک حزبی تشکیل داده بنام حزب دموکرات و اینکه موفق شده که غائله آذربایجان را خاتمه بدهد و اعتباری در داخل مملکت پیدا کرده شاه در صد آن برآمد که به قدرت او پایا ن بدهد و حزب دموکراتش را متلاشی کند. این بود که با کارگردانی نمایندگان مجلسی که با دستپا روی ارتشی ها انتخاب شده بودند و با تحریکات پشت پرده ای بعضی از سیاستهای خارجی شاه موفق شده همان مجلس خود ساخته قوام السلطنه را علیه او اوارا بکنند و حکومتش را ساقط سازد. اما علت اینکه قوام السلطنه محرمانه و مخفیانه تمایل به این پیدا کرده بود که دوستان و یارانانش در مجلس رأی تمایل به مصدق بدهند. این بعلمت دوستی و اعتقاد به مصدق نبود بلکه به این جهت بود که از منشاء تحریکات علیه خودش خبر داشت و میدانست تنها کسی که در آن زمان میتواند در برابر هوسهای شاه ایستد فقط مصدق است ولی سفارش او تأثیر کافی نداشت و حکیم الملک آمد و حکومت شاه استقرار پیدا کرد.

بطوریکه میدانید در همان تاریخ سوئ قمدی نسبت به شاه شد. آنطوریکه بنظر من میآید ظاهراً "در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۸ یعنی فوریه ۱۹۴۹ بود. این اتفاق در جشن سالیانسه دانشگاه تهران و درمحل دانشکده حقوق رخ داد و فاضل‌شاه در همان محل کشته شد.

س - فخرآرائی .

ج - بلی فخرآرائی . اتفاقاً "آنروز بنده به دانشکده حقوق نرفته و شاید تیراندازی نبود. دستگاه سلطنت و حکومت از آن پیشآمد سو استفاده کردند و حکومت نظامی بوجود آوردند و شروع به دستگیری عده‌ای از افراد کردند. از آن جمله آیت‌الله کاشانی راهما نوقت توقیف و بعداً "تبعید کردند.

س - نظر شما نسبت به این واقعه چیست ؟ آیا واقعا " این واقعه آنطور که صحبت‌های مختلف راجع به آن هست ، بعضی‌ها حزب توده را متهم میکنند که در این جریان دخالت داشته و کیا نوری راجع به این مسئله خودش صحبت‌ها می کرده است . دکتر کشا ورز در کتابش کیا نوری را متهم کرده است که در این جریان دخالت‌ها می داشته است . از آن طرف آیت‌الله کاشانی را در این جریان دخالت میدهند این ملغمه عجیب و غریبی است ، نظر شما راجع به این جریان چیست ؟

ج - عرض کنم این جوان فخرآرائی را بنده میشناسم . او در چند سال پیش عضو حزب ما بود ولی بعداً از حزب ما رفت .

س - در حزب ایران .

ج - نخیر ، حزب میهن . او از حزب ما بیرون رفت و وابستگی به حزب توده پیدا کرد . کاشانی هم در اینکه مردی بود که از این نوع ماجراها بدش نمی‌آمد شکی نیست او اهل این بود که قتل و کشتار بدهد . اما آیا کاشانی در این باره مداخله داشت ؟ ما بعداً " با او از نزدیک ارتباط و دوستی داشتیم . هیچوقت بنده از او ندیدم و نشنیدم که در این باره صحبتی بکنند و در نامه‌ها می هم که به مجلس شانزدهم نوشت و اعتراضاتی که به حکومت کرد یکی هم رد و انگار این اتهام بود . بنابراین حقیقت واقعی این توطئه مشکوک نشده است . تحریک توده‌ای‌ها بود ، تحریک کاشانی بود یا ساخته و پرداخته‌ی خود حکومت ، چون این مطلب را هم میگفتند . این گلوله‌ها می که چها رینج تا به شاه خورد ...

س- بله، راجع به رزم آرا گفتند که در این کار دخالت داشت، راجع به برادرش ساه علیرضا گفتند.

ج- بلی حرفها و اظهارات زیاد بود. این چهار پنج تا گلبوله چه گلبوله‌ها می‌بودند که هیچگونه اثری نکردند. به هر حال مطلبی بود که در پس پرده‌ها هم باقی مانده مگر این که بعداً "واقعیتش کشف می‌شود".

س- راجع به دستگیری اشخاص بعد از این واقعه می‌فرمودید.

ج- بله، بعد از این واقعه عده‌ای را توقیف کردند و یک جواختناقی در ایران بوجود آوردند و این در زمانی بود که دولت‌های وقت میبایستی بنا بر تصمیمی که در مجلس اتخاذ شده بود و بنا بر انتظارات عمومی برای استیفای حق ملت ایران از شرکت غاصب نفت مشغول کار و فعالیت بشود دولت وقت شروع به مذاکراتی با شرکت نفت کرد و اختلافاتی که با شرکت در موارد متعدد وجود داشت مورد بحث قرار گرفت همین که این امر جزو مسائل اصلی مملکت مطرح گردید ما در حزب ایران متوجه شدیم که وظیفه ملی بزرگی بر عهده داریم که بایست نسبت به این مسئله نفت مطالعات دقیقی بعمل بیاوریم. این بود که با مذاکراتی که در داخل حزب شد دوست عزیز و همکارمان آقای مهندس حبیبی را مأمور کردیم که به این مسئله نفت رسیدگی کند چون خود او مهندس معدن و صاحب نظر بود منابع و مدارکی که میتوانستیم بدست بیاوریم. از آن جمله انتشارات خود شرکت نفت و از آن جمله منابعی که در بانک ملی و در کتابخانه بانک ملی وجود داشت مورد استفاده او قرار گرفت. همچنین با ارتباط با وزارت دارائی و اداره نفت آن وزارتخانه هر اندازه اطلاعات که در دسترس بود مورد استفاده و مطالعه قرار داد. از طرف دیگر بنده در همین موقع متوجه یک نکته حقوقی بودم و آن اینکه میدیدم آن عملی که رضاشاه در مورد قرارداد داری کرده بود یعنی الفای یکجانبه قرارداد و اعلام لغو یا بطلان آن ممکن است از لحاظ حقوقی و از لحاظ بین المللی ما را با مشکلاتی مواجه کند. این فکر به ذهن رسیده بود که بهترین و ساده‌ترین طریقی ملی کردن است بخصوص تجربیاتی از ملی کردن بسیاری از منابع در خلی از کشورها بدست آمده بود. از آن جمله بعد از پایان جنگ بین المللی فرانسه تعدادی از

صنایع را مثل صنعت اتومبیل سازی رنو یا صنعت های دیگری را ملی کرده بود. در خود انگلستان ذغال سنگ و فولاد ملی شده بود. درمکزیک بعضی از صنایع را ملی کرده بودند و در قانونی بودن آن تردیدی وجود نداشت. در صدبرآمدیم که از بعضی از کتایبهای خارجی راجع به ملی کردن و راجع به ترتیب پرداخت غرامت مطالعاتی بکنیم و بنده هم در قسمت حقوقی به این مطالعه پرداختم. در مجلس پانزدهم عرض کردم که تقریباً " همه و کلا با موافقت و پشتیبانی قوام السلطنه و بعنوان حزب دموکرات انتخاب شده بودند ولی اکثرًا " پشت پا به تعهد و وفاداریشان به قوام السلطنه زدند و سیاست شاه و حکومتی که او برگزیده بوده همکاری داشتند. فقط در این مجلس چند نفر پیدا شدند که بصورت اقلیت در آغاز آرام آرام و بعد با شدت شروع به مبارزه با دولت بخصوص بر سر مسئله نفت کردند. و این چند نفر عبارت بودند از: دکتر مظفریباشی، حسین مکی، خاشسری زاده و عبدالقدیر آزاد. در موقعی که مذاکرات مربوط به نفت بین دولت و شرکت نفت ادامه داشت گلشایان که وزیر دارایی بود و با گس نمایندگی شرکت ترتیب قرارداد داد، آنطور که گفته میشد اختلاف ایران با شرکت در حدود هفده مورد مختلف راجع به مسائل مختلف بود، راجع به عدم پرداخت حق السهم کافی به ایران، راجع به مخفی نگاه داشتن صورت حسابها، راجع به اینکه از بعضی از منابع طوری استفاده میشود که ایران از آن - اطلاع ندارد، راجع به سوء رفتار با کارگران ایرانی، راجع به عدم استخدام کفای ایرانیان و استخدام بیشتر خارجی ها و وضع بد کارگران ایرانی و بطور کلی عدم نظارت و عدم مداخله دولت ایران در رسیدگی به حسابهای شرکت نفت و راجع به مطالبات گذشته ایران و از این قبیل مسائل. گلشایان که بهیچوجه مقام و محبوبیتی در بین عامه مردم نداشت قرارداد و توافق نامه ای با نماینده های شرکت غاصب ترتیب داده که معروف به قرارداد دگس - گلشایان گردید. این قرارداد مورد اعتراض و مخالفت عامه مردم ایران قرار گرفت و در مجلس هم بتدریج شروع به بحث درباره ی آن شد. وقتی ایسین قرارداد را به مجلس آوردند که خوشبختانه عمر مجلس پانزده نزدیک به اتمام بود کسی که در مجلس مردانه علیه این قرارداد قیام و ایستادگی کرد و با پیدای این حیث از او ممنون باشیم و بسادش را گرامی بداریم حسین مکی بود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سجایی

تاریخ مصاحبه . هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء الله صدقی

نوار شماره : ۹

بله گفتم کسی که علیه تصویب این قرارداد در مجلس وظیفه اصلی را عهده دار بود حسین مکی بود. البته آن سه وکیل دیگر هم در موارد مختلف از او پشتیبانی میکردند. جناب دکتر ممدق هم چون در آن دوره از وکالت محروم مانده بود در خارج از مجلس آنها را تقویت میکرد و پیاپی او را در مجلس قرائت میکردند. مکی تقریباً " هر روز با مهندس حسینی ارتباط داشت و موضوع مذاکرات و اطلاعات را از او می گرفت و بحث راجع به قرارداد گس - گلشائیان را با مشاگردا، می میداد. هدف اصلی این بود که این بحث را طوری ادا می دهند که عمر مجلس به پایان برسد. فضا را ظرف دربار خلی و اردمی آمد که قرارداد را هر چه زودتر مجلس تصویب بکند. ولی غیر از این چهار نفر دروجدان بسیاری از وکلای مجلس که جرأت تظاهر به آن را نداشتند این عقیده بسود که دربارن دل مایل به تصویب آن قرارداد نبودند.

از جمله مواد اساسنامه مجلس یکی این بود که در باره قراردادها و امتیازات حدی برای مذاکرات نیست یعنی نمی توانستند نطق یک وکیل را محدود به مدت معین بکنند.

مکی هم با شجاعت و سرسختی و با ایجاد هیاهو و جنجال تقریباً " هر روز این موضوع را ادا می میداد تا بجائی رسید که عمر مجلس پایان یافت و تصویب قرارداد دمتوقف ماند و مملکت و ملت رویه حرکت و جنبش عظیمتری رفت که عبارت از نهضت صدقی دوره ی - شانزده نهضت جبهه ملی است. و قتی که عمر مجلس پا نزنده پایان یافت دولت درصدد برآمد که انتخابات دوره شانزده را هر چه زودتر برگزار بکنند تا قرارداد را به تصویب

برسانند. با فرارسیدن زمان انتخابات احزاب و جمعیت‌های ملی و مطبوعات و منتظران الوکاله‌ها و محروم الوکاله‌ها به فعالیت پرداختند. چهار نفر اقلیت مجلس سابق در میان مردم از محبوبیت عظیمی برخوردار بودند. دکتر قاضی و روزنامه‌اش تحرک عظیمی در تهران بوجود آوردند - حزب ایران با تمام نیرویش در روزنامه‌اش و در اجتماعاتش به توسعه این جنبش کمک میکرد.

در این زمان خوشبختانه از افاق مطبوعات تهران یک روزنامه دیگری طلوع کرد و یک مرد مبارز دیگری ظاهر شد که اشری نمایان در جامعه ایران داشت و آن روزنامه‌سسه باختر امروز و مدیر دلیر و آزان گذشته‌ی آن مرحوم دکتر حسین فاطمی بود. دکتر مصدق هم آماده‌برای مبارزه شد.

موقعی که انتخابات شروع شد ما تقریباً " هر روز در خدمت آقای دکتر مصدق بودیم. ایشان اعلام کردند که ما باید مجدداً " برای جلب افکار عمومی و تحصیل آزادی انتخابات به تحمیل برویم. گفتگو بر سر این بود که محل تحمیل در کجا باشد. بعضی‌ها معتقد بودند که در یکی از مساجد باشد ولی مصدق تصمیم گرفت که این بار نیز در دربار تحمیل صورت بگیرد. این بود که ایشان اعلامیه‌ای صادر کردند که ما روز جمعه در یکی از روزهای بهمن ماه سال ۱۳۲۸ در دربار تحمیل اختیار میکنیم و از مردم شجاع و وطن‌دوست و آزادی‌خواه ایران میخواهیم که ما را در این روز تنها نگذارند. صبح زود آنروز که ما به منزل مصدق میرفتیم جمعیت بتدریج می‌آمد و خیابان کاخ مملو از جمعیت میشد. با وجود تهدیدها که از طرف شهربانی شد نزدیک ساعت ده از منزل دکتر مصدق بیرون آمدیم و در میان انبوه جمعیت راه افتادیم، مصدق در جلو و ما هم پشت سر ایشان و جمعیت هم پشت سر ما بطرف دربار رفتیم. موقعی که بطرف دربار میرفتیم عبدالحسین هژیر که در آن زمان وزیر دارایی بود به استقبال دکتر مصدق آمد و با او شروع به حرف زدن کرد و گفت: " انتخابات آزاد است. " مصدق به او گفت: " عبدالحسین هژیر تو شرف داری؟ این انتخابات آزاد است؟ " علاوه بر این که مصدق گفت که به در کاخ رسیدیم یک نفر از میان جمعیت فریاد زد زنده باد مصدق رئیس جمهوری ایران. مصدق متوجه شد که او

از افراد تحریک شده است . گفت ، " این کی بود ؟ او را بگیرید " . جمعیت ریختند  
 او را گرفتند ساکتش کردند و تحویل افراد شهربانی دادند . به در کاخ که رسیدیم از  
 طرف دریا آمدند و گفتند همه ی شما که نمیتوانید وارد کاخ بشوید یک عده را انتخاب  
 کنید . در همانجا یک عده برگزیده شدند که در خدمت مصدق وارد تحصن بشویم . بنده  
 اما می تمام آنها یادم نیست ولی آنهائی که الان به خاطر دارم اینها هستند : خود  
 آقای دکتر مصدق ، دکتر تالیان ، دکتر سنجایی ، مظفر بقا ئی ، حسین مکیسی ،  
 حائری زاده ، عبدالقدیر آزاد ، دکتر حسین فاطمی ، ارسلان خلعتبری ، خلیلی مدیر  
 روزنامه اقدام ، ملکی مدیر روزنامه ستاره ، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد ، جلالی  
 نائینی مدیر روزنامه کشور ، مهندس حسینی ، مهندس زیرک زاده ، حسن مشار ، و چند  
 نفر دیگری که من الان بخاطر نمی آورم .

س - شما جزو آنها نبودید ؟

ج - چرا من بودم عرض کردم . ما آنجا بودیم . و تقریباً سه یا چهار روز در تحصن  
 ما ندیم . البته پذیرائی نسبتاً خوب بود ، مصدق مذاکراتی گویا با شاه کرد ولی  
 کارگردان اصلی آن روزگار و قدرت واقعی آن زمان در دست دولت و حتی شاه نبود ، در  
 دست عبدالحسین هژیر عامل و متکی به سیاست مخصوص خارجی بود . هژیر وزیر دربار  
 بود که مثل تیمورتاش حکومت ایران را به اراده خودش میگرداند . با لایحه بعد از چند  
 روز مذاکره و مباحثه بی نتیجه بیرون آمدیم . در این چند روز انتخابات هم در جریان  
 بود و مردم هم رأی میدادند و مصدق دستور داده بود که مردم رأی بدهند . در واقع نتیجه  
 مقصود که آگاهی و تحرک و تشجیع مردم بود که از تحصن حاصل شده بود .

س - شما فرمودید که دکتر مصدق موفق شد که با شاه مذاکراتی در این زمینه بکنند ولی من  
 شنیدم که شاه ایشان را نپذیرفت و مذاکراتی صورت نگرفت .

ج - درست یادم نیست آیا مصدق شاه را دید یا خیر . میدانم مذاکراتش با هژیر بود و به  
 نتیجه ای نرسید - هژیر میان ماهم میآمد مذاکرات و تعارفات میگرد ولی هوای بلند  
 دیگری در سرداشت . در آنروزها مظفر بقا ئی فعالیت فوق العاده ای داشت . روزها به



تحصن میآید و شب‌ها در محل روزنامه‌هاش به مبارزه میپرداخت .

س - روزنامه‌ها شد .

ج - روزنامه‌ها شد . اما ماه‌ها دو کار تبلیغاتی انتخابات و فعالیت‌های انتخاباتی از طرف مردم میشد .

س - مردم جمعیت‌های هیئت‌نظارت برای انتخابات تشکیل داده بودند که پای صندوق‌ها میخواستند بیدار بمانند تا صبح .

ج - مردم فعالیت‌های فوق‌العاده‌ای در انتخابات کردند و وقتی که ما بمنزل صدق رفتیم و از فردای آنروز که قرائت‌آراء شروع شد و رئیس انجمن نظارت هم سید محمد صادق طباطبائی بود . در صفا اول منتخبین تهران تمام کاندیدهای جبهه ملی بودند . باید عرض کنم که جبهه ملی در همین تحصن تشکیل شد یعنی موقعی که ما در کاخ متحصن بودیم آنجا پیشنهاد شد که این هیئت و این تشکیلات بنام جبهه ملی نامیده بشود و آقای دکتر صدق هم موافقت کردند . بنا بر این پایه و اساس نام جبهه ملی در همین روزهای تحصن نهاد شد . قرائت‌آراء که شد هر هفت هشت نفر کاندیدای اول جبهه ملی در رده اول آن بودند و لسی یکمرتبه و بناگهان دستگاه دولتی دستور داد که صدق‌ها را عوض کنند . بخوا طردا رم که صدق بمنزل بنده تلفن کرد و بمن گفت ، " شما بروید به فلان محل و فلان صدق چون اطلاع پیدا کرده‌ایم که در این صدق بیش از دوهزار رأی تازه ریخته‌اند و شما به آنجا بروید و ببینید . " بنده صبح به آنجا رفتم وقتی که متوجه شدم دیدم تعداد زیادی آراء روی زمین ریخته شده بود و در این بین که من اعتراض‌ها را با انجمن آنجا میکردم عده‌ای از چاقوکش‌ها ولاتها و چاقوکارها وارد آنجا شدند . خود بنده به صدق تلفن کردم و صدق هم به سید محمد صادق طباطبائی تلفن کرد و منم اینده‌ای از طرف آمد و صدق را بستند . حسین مکی هم در مسجد سیهسالار که محل قرائت‌آراء بود روی گلدسته مسجد رفت و فریاد زد ، " مردم بیدار شوید آراء را عوض میکنند . " در ظرف دوسه روز از هفت هشت نفر نام‌یگانی که در رده اول قرار داشتند تنها نفر دو از دهم دکتر صدق در لیست باقی مانده بود که آنهم اگر دو روز دیگر قرائت‌آراء میگردید بطور قطع حذف و از عداد منتخبین خارج میشد .

بنظرم سرشب بود که در منزل دکتر مصدق نشسته بودیم و راجع به جریانات صحبت میکردیم در این بین تلفنی به دکتر مصدق شد. دیدیم ایشان یک حالت برافروخته‌ای پیدا کردند. گفتیم چه خبر است؟ گفت، "عبدالحسین هژیرا کشتند". خیرقتسل عبدالحسین هژیر بوسیله شخصی بنام امامی در آنجا به ما رسید.

س- امامی عضو فدائیان اسلام بود.

ج- عضو فدائیان اسلام بود. قتل عبدالحسین هژیر و رسوایی این قرائت آراء که در چند روز اول مصدق و تمام رفقای مصدق در دره اول بودند و بعد بتدریج همه آنها از دره خارج میشدند دیگر چنان واضح و آشکار بود و افتضاح آن علنی شد که سید محمد مصدق طباطبائی دستور داد آن انتخابات را باطل کنند و انتخابات مجدد صورت بگیرد در انتخابات مجدد بطوریکه میدانید در تهران هشت نفر از نمایندگان اول جبهه ملی انتخابات شدند. اگر اشتباه نکنم مصدق، کاشانی، بیگانی، حسین مکی، حاشری زاده عبد القادر آزاد، نریمان و دکتر شایگان انتخابات شدند. اللهیای رمالنج هم از کاشان انتخابات شد و مهندس رضوی هم از کرمان بالاخره اینها اقلیت عمده مجلس را تشکیل دادند.

س- من میخواستم از شما خواهش کنم که راجع به سوابق سید محمد مصدق طباطبائی قدری صحبت بفرمائید.

ج- سید محمد مصدق طباطبائی پسر آیت الله سید محمد طباطبائی از بنیان گزاران اصلی مشروطیت بود. او سید عبداله بهبهانی در تهران از پیشقدمان و پیشروان مشروطیت بودند و در آن موقع سید محمد مصدق طباطبائی جوان بود و کارگردان کارهای پدرش محسوب میشد. بعد هم در اوایل دوران مشروطیت که در حزب اعتدال و دموکرات تشکیل شدند سید محمد مصدق طباطبائی جزو حزب اعتدال بود. در جریان مهاجرت هم شرکت کرد و در پایان مهاجرت به استانبول رفت و بعد هم که به ایران برگشت در دوره چهارم مجلس با حزب اجتماع عیون عامیون سلیمان میرزا ائتلاف کرد و یکی از رهبران آن حزب شد و شخصیت ملی موجهی داشت. ولی در این دوره‌ی جنگ جهانی دوم و جریانات آن مسوره

توجه مردم زیاد قرار نگرفت. در دوره‌ی چهاردهم در تهران انتخاب شد و چندین دوره رئیس مجلس بود و در ریاست مجلس شورای رفتار میکرد که مورد اعتراض مردم قرار میگرفت و از اعتبارش کاسته شد.

در همین موقع که انتخابات در جریان بود مسئله نفت در جلسات جبهه ملی و در جلسات حزب ایران مطرح میشد. بنده با مدالعاتی که کرده بودم عقیده پیدا کردم که بهترین راه مبارزه با شرکت انگلیسی نفت ملی کردن نفت است و بعد نکته دیگری هم بنظر رسید که باید بر اصل ملی شدن اگافه کنیم و آن ملی کردن نفت در سراسر ایران است برای اینکه در حکم آن به اصطلاح مطلب تبعیض آمیز و منحصر به یک شرکت نفت نباشد و در ضمن هم از حرفها و ادعائی که دیگران داشتند بطور کلی و عمومی جلوگیری بعمل آوریم، از آن جمله با سابقه ادعا و تقاضائی که روسها برای امتیاز نفت شمال داشتند. در این باره نظری بنده یک سند در ایران موجود بود اگر حالا از بین نرفته باشد و آن کتابچه‌ای بود که در آن یک گروه از همین جوانان که آن موقع فعالیت میکردند از افراد عا و رهبران آنوقت سئوال میکردند که عقیده شما درباره اداره نفت چه دیگری عمل با شرکت نفت چیست؟ هر یک از آنها چه می‌چهار تقاضائی کرده و چه دیگری همه جوابها می‌دادند. پیش بنده که آوردند من نوشتم که عقیده من اینست که باید صنعت نفت در سراسر ایران ملی اعلام بشود. خلاصه این فکر ملی کردن در میان ما بتدریج نضج میگرفت. بنده نمیخواهم ادعا بکنم که من مبتکر این کارو این فکرم هستم ولی بطور محقق یکی از اولین اشخاصی که به این فکر افتاد و آنرا رواج داد بنده بودم. وقتی که مجلس شانزده تشکیل شد از همان ابتدا مشاجرات اقلیت جبهه ملی با اکثریت و مبارزات دکترمصدق نسبت به دولتتهای گذشته و نسبت به دستبردهائی که در قانوں اساسی زده اند و نسبت به مدالعاتی که در امر انتخابات شده است بشدت آغاز گردید. تمام آن مسائل در روزنامه و انتشارات آن زمان وجود دارد و احتیاجی به توضیح اینجانب نیست.

موقعی که مسئله ملی کردن نفت مطرح شد حزب توده شروع به مخالفت با آن کرد. در

برابر شعار ملی کردن نفت آنها شعار عوام فریب‌النفاء قرارداد نفت جنوب را می‌دادند. ما با آنها درگیر شدیم و توضیح دادیم که‌النفاء و ایضاً ل عمل بی جا و بیسی رویه‌ای است و ممکن است از لحاظ حقوق جهانی ما را با مشکلاتی مواجهه بکند. چندی نگذشت که آنها اعلام دیگری کردند و شعار ملی کردن نفت جنوب را دادند. با زبه آنها جواب داده شد که اگر ملی کردن منحصر به نفت جنوب باشد ممکن است به عنوان یک عمل تبعیض آمیز و در مقابل یک شرکت معین جلوه داده شود و حال اینکه هر دولت نسبت به منابع ملی خود اختیار کامل دارد و قانوناً "میتواند هر نوع تصمیمی اتخاذ کند. خلاصه در آن زمان توده‌های ما نتوانستند در این امر کارشکنی کردند. روزنامه‌های آنها ملیون را، جبهه ملی را الت دست سیاست خارجی و مصدق را وابسته به سیاست خارجی و نوکرانچینی معرفی میکردند و روزنامه‌های آنها از ناسازگاری نسبت به ما از هیچ چیز دریغ نداشتند. دولت حامی آنها چنانکه بعداً " نشان داد در این امر سازش با انگلیسها داشت.

در این زمان آقای علی منصور نخست وزیر بود و او در مجلس راجع به اینکه آن قرارداد گس - گلشائیان مورد بحث قرار بگیرد و نسبت به آن اتخاذ تصمیم بشود خودداری - میکرد و فشار هم بر او وارد می‌آمد که نظر دولت خود را در باره آن بگوید ولی او به این عنوان که این پیشنهادی است که دولت پیش داده و جز دستور مجلس است و دولت دیگر نسبت به آن وظیفه‌ای ندارد و طرح آن مربوط به تصمیم مجلس است از آنها رنظر صریح خودداری میکرد تا آنکه عده‌ای از نمایندگان اکثریت پیشنهاد کردند و مجلس رأی داد که قرارداد مذکور مورد بررسی قرار بگیرد. در این مورد نمایندگان جبهه ملی فشار آوردند که کمیسیونی بنام کمیسیون نفت تشکیل بشود و بالاخره کمیسیون نفت از شعبات شنگانه مجلس تشکیل شد و از این شعبه لا اقل یک نفر از نمایندگان جبهه ملی انتخاب شد که در آن کمیسیون شرکت نماید و آن کمیسیون هم دکتر مصدق را بعنوان رئیس کمیسیون شرکت نفت انتخاب کرد. منصور در این عمل بقدری ظفره رفت و مسامحه کرد که بالاخره مورد مخالفت سیاستهای خارجی هم قرار گرفت. از جمله علی التحقیق

آمریکا شیها مؤثر در ساقط کردن او شدند. موقعی که او را ساقط میکردند در پشت پسرده هم مسئله زما مداری رزم آرا ترتیب داده میشد و این توطئه قبل از اینکه رزم آرا به مجلس بیاید از طرف جبهه ملی اعلام و به مردم هشدار داده شد. نما یندگان جبهه ملی اعلام کردند که مردم بدانید توطئه ای در کار هست که یک حکومت دیکتاتور نظامی بیاید و حقوق شما را ضایع کند و قرار داد نفت را هر طوری که بخواهند بتصویب برسانند. با لاف در یکروز ناگهان منصور استعفا داد و بلافاصله رزم آرا به نخست وزیر رسید و کابینه اش را تشکیل داد.

نکته قابل توجه اینست که در همین زمان هم فعالیت جدید فرا ما سونری در ایران صورت میگرفت. یعنی یک شخصی که متأسفانه اسمش در نظرم نیست، از کشورهای خاور میانه به ایران آمد و بعضی از فرا ما سونهای قدیم ارتباط پیدا کرد و در صدد تشکیلات جدید برآمدند. این با رفرا ما سونری برخلاف دوره گذشته غالباً "از اشخاص فرصت طلب و ماجراجو و متکی به سیاست بیگانه تشکیل شد و با فعالیت سریع و محرمانه یک سازمان نسبتاً وسیعی بوجود آوردند. علاوه بر تغییراتی که در کار در فرا ما سونری در حال احتضار قدیم دادند فرا ما سونری ایران را که تا آن زمان وابسته به فرا ما سونری فرانسه بود به فرا ما سونری انگلستان وابسته کردند و در لوز جدیدی که به نام هایونی تشکیل دادند ظاهراً "خود محمد رضا شاه هم عضویت یافته بود. اینهم از وقایعی بود که در آن موقع بوجود آمد و در کتاب رایشن به تفصیل درباره آن بحث شده است.

رزم آرا موقعی که کابینه اش را معرفی میکرد در مجلس مواجبه مخالفت شدید دکترو مصدق و نمایندگان جبهه ملی شدند. او محرمانه مشغول مذاکره با انگلیسها شد و در مجلس و در نطقهایش علناً "میگفت، " مردمی و ملتی که قابلیت این را ندارند که لوله هتک بسازند چطور میتوانند یک شرکت عظیم نفت را که دارای آن همه دقیق تکنیکی و فنی است اداره کنند و تجارتش را در دست بگیرد. " در این موقع آمریکا شیها هم کسبه حکومتش در دست دموکراتها بود. به شرکت نفت و به انگلیسها گشود میگردند که با ید نسبت به ایران گذشتهای بکنند بخصوص که شرکتهای نفت آمریکا در نقاط دیگر خاور میانه

قرارداد های خیلی مسا عدترا آنچه شرکت نفت انگلیسی با ایران داشت بسته بودند . در این زمان بیا ددارید که ترومن رئیس جمهور آمریکا و آچسن وزیر خارجه اش و مگکی معاون وزارت خارجه بود اینها معتقد بودند که شرکت نفت با ید زخت گیریش دست بکشد و به تقاضای مشروع ایران جواب مسا عد بدهد و در این باره بطور محرمانه و مخفی فشارهایی به انگلیسها وارد میآوردند . به این کیفیت رزم آرا ظاهرا " موفق شده بود که یک قرارداد بدست بیاورد که بر مبنای ۵۰:۵۰ باشد . ولی وی هنوز جرأت اینکه آنرا به مجلس بیاورد در مقابل افکار عمومی و در مقابل اقلیت مجلس وجبیه ملی نداشت گویا منتظر بود پانزده محکمتر و قدرت بیشتری بدست بیاورد . اگر رزم آرا مانده بود شاید میخواست تغییرات بزرگی بوجود بیاورد و شاید هم در پان امر از او وحشست نداشت . شاه در عین اینکه علاقه مند نبود که این قرارداد مورد تصویب مجلس قرار بگیرد اما از اینکه رزم آرا آن را انجام بدهد برای سلطنت خودش خوف داشت و رزم آرا هم در پان امر توجه زیادی به شاه نداشت و نقشه های دیگری در سری پخت . تا اینکه یکروز صبح مسا خبردار شدیم و از خارج به من تلفن کردند که امروز رزم آرا در صحن مسجد شاه مورد ضربت قرار گرفت و بوسله خلیل طهماسبی بقتل رسید . با قتل رزم آرا ورق برگشت و وضع دیگری در تاریخ ایران بوجود آمد که در باره ی آن با زب تفصیل صحبت میکنیم .

س - آقای دکتر سنجایی در رابطه با قتل رزم آرا شایعاتی هست که شاه در این مسئله دخالت مستقیمی داشت از طریق اسداله علم و املا" میگویند که آنروز نمیخواست که به مسجد شاه برود ولی اسداله علم به نخست وزیر میرود و او را با اصرار خودش به مسجد شاه میبرد که منجر به قتل او میشود . شما در این مورد چه اطلاعی دارید؟

ج - بله این مطالب شهرت دارد . یکی از مجتهدین درجه اول فوت میکند و مجلس ختمی برای او در مسجد شاه برپا میشود .

س - آیت الله فیض .

ج - آیت الله فیض . علی التحقیق علم پیش رزم آرا میروند و او را به مسجد میبرد . ولی این مطلب هم مثل توطئه تیراندازی به شاه جزو مسائلی است که در پرده ای به نام ماند

ومردم دربارهی آن چیزهای مختلف گفتند. مسلماً "قاتل اوخلیل طهماسبی مسردی فداکار و مؤمن و ازجان گذشته بود و ازروی ایمان اینکاررا کرد. او بطوریکه میدانید ازفدائیان اسلام بود و فدائیان اسلام فعالیت های تندهی داشتند. قبل از رزم آرا دکترب عبدالحمید اعظم زنگنه هم بیجهت وبدون دلیل کشته شد.

س- ولی اوچندان را ببطه ای با فدائیان اسلام تا آنجا که من بیا دمیاورم نداشت.

ج- ولی بعداً "قاتل اونیز با آنها مرتبط شد.

س- یعنی قاتل او در واقع بر سر نمره و این چیزها با او اختلاف داشت.

ج- ظاهراً "بر سر نمره بود ولی بعداً آنها اورا نیز تحت حمایت خودشان گرفتند و خیلی هم اصرار داشتند که دکتر مصدق از اجرای حکم اعدام او که از دادگاه صادر شده بود خودداری نکند و قنات آبادی هم در این باره که پولی از او گرفته بود خیلی اقدام کرد ولی مصدق زیر بار نرفت و آن حکم در مورد آن شخص بمورده اجرا گذاشته شد. او هم در همین زمینه ها بود و همچنین آن توطئه ای که نسبت به مرحوم دکتر حسین فاطمی شده بدنبال همین عملیات فداائیان اسلام بود.

س- ولی موضوعی که اینجا هست دخالت آیت الله کاشانی در این جریان است. آیت الله کاشانی با شاه در ارتباط بود، در این تردیدی نیست. ولی در عین حال با فدائیان اسلام هم در ارتباط بود. میدانید خلیل طهماسبی بعد از آزادی که مطابق رأی مجلس هفده بوده به ملاقات کاشانی رفت ولی دکتر مصدق حاضر نشد او را بپذیرد. بنابراین نشان می دهده که کاشانی هم با فدائیان اسلام وهم با دربار در ارتباط بوده است.

ج- فدائیان اسلام با مصدق میان خوبی نداشتند.

س- ولی با کاشانی ارتباط داشتند.

ج- بلی با کاشانی خیلی مرتبط بودند. بعداً "میرسیم وصحبت میکنیم که کاشانی خودش هم تا حد زیادی از آنها میترسید.

س- بفرما سید.

ج - عرض کنم رزم آرا در تابستان ۱۳۲۹ به حکومت رسید و قتل او در اسفند ۱۳۲۹ بود. بعد از کشته شدن او اصل ملی شدن صنعت نفت بصورت یک ماده واحدی در آخر اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس رسید. ولی در اینموقع آقای حسین علا مدتی نخست وزیر شد. نخست وزیر خیلی بی دوام وی اثر و در ادبیهت با لایحه با جریا ناتی که در مجلس پیش آمد بعضی از نمایندگان اکثریت مجلس به تصویب اینکه دکتر مصدق آدمی منفی و هیچوقت حاضر به قبول مسئولیت نیست با این تصور و توهم پیشنهاد کردند که حل این مسئله نخست وزیر را به دکتر مصدق واگذار کنیم و طراح این فکرحتی خود جمال امامی بود که دشمنی دیرین با مصدق و ملیون داشت. مصدق هم که برای فداکاری نسبت به این امر حاضر بود از این فرصت استفاده کرد و گفت، "من به این شرط قبول مسئولیت میکنم که قانون ملی شدن صنعت نفت قبلاً به تصویب برسد و قانون ملی شدن صنعت نفت هم در اردیبهشت به تصویب رسید و در ۱۰ یا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ بود که کابینه مصدق تشکیل شد. در آن کابینه بنده سمت وزارت فرهنگ را داشتم.

حالا از مزاحمتها می گویم که در مدت خدمتگزاری من در فرهنگ توده های فراهم آوردند و کار شکنی هایی که کردند و روزنامه ها و جراید و اوراق پراکنی های آنها و تظاهرات و اعتراضات باقی که برآه انداختند صرف نظر میکنم و به اصل موضوع که مسئله نفت و اختلافات دولت انگلیس و ایران است میپردازم.

بلافاصله بعد از استقرار حکومت مصدق اعتراضی از دولت انگلیس رسید و ضمناً "هم تهدیدی از جانب آنها نمودار شد مبنی بر اینکه کشتی های آنها حرکت نکنند و ایران را مورد تهدید قرار میدهند.

س - آقای دکتر معذرت میخواهم قبل از اینکه راجع به این موضوع صحبت بکنید یعنی درگیری دکتر مصدق با انگلستان، میخواستم از شما تقاضا بکنم که لطف بفرمائید و برای ما توضیح بدهید که نقش شاه در واقع در رابطه با انتخاب دکتر مصدق بعنوان نخست وزیر چه بود؟

ج - شاه از مبارزات جبهه ملی و زدگیری مصدق و پشتیبانی ای که ملت از او میکرد به



وضع رسیده بود که بناچار و ناگزیر تسلیم شد. شاه بعداً " گاهی عنوان میکرد که او با صدق همراهی داشته و با ملی شدن صنعت نفت همراهی کرده است ولی همه میداند که این اظهارات دوران زوال و واقعیت و حقیقت است. شاه ناگزیر شده که این رأی مجلس را قبول نکند و در مقابل اراده‌ی مردم که حکومت صدق را میخواستند، نخست وزیری او را صادر بکنند و زروی رضا و رغبت و میل همکارانی نبود و از روز اول هم روی خوشی به صدق نشان میداد و در باره‌ی او همان فکر را داشت که نمایندگان اکثریت مجلس داشتند.

س. لطف بفرمائید و بیما توضیح بدهید که چگونه با شما تماس گرفته شد و از شما خواسته شد که در کابینه دکتر صدق شرکت بفرمائید.

ج. برای بنده مسلم بود که صدق بعد از اینکه انتخاب بشود مرا در کابینه اش وارد خواهد کرد برای اینکه من از همکاران و مشاوران دائم و تقریباً " روزانه‌ی او بودم" او بلافاصله به من تلفن و به منزل خود احضار کرد. بنده که آنجا رفتم بمن گفت، " شما به سمت وزیر فرهنگ انتخاب شده‌اید." بنده هم کمال افتخار بودم. همانجا هم تلفن به دربار کردند و گفتند که وزیرای ما چون لباس رسمی ندارند و وسائل تهیه لباس رسمی برای آنها فراهم نیست اجازت بدهید که با همین لباس عادی بیایند و معرفی بشوند که ما با همان کیفیت خدمت بجا برفتیم و معرفی شدیم.

س. آقای دکتر من یک مقداری سؤال راجع به زمان وزارتتان دارم که اگر اجازه بفرمائید من این سؤالات را مطرح کنم؟

ج. خواهش میکنم.

س. یکی از این سؤالات اینست که چه کسانی معاونین شما در وزارتتان بودند؟

ج. عرض کنم من ابتدا آقای مهندس بازرگان را به سمت معاونت انتخاب کردم و او هم این سمت را قبول کرد و بیکار پرداخت و بدتی هم مشغول بود تا اینکه دکتر صدق مأموریتی برای اداره شرکت نفت به او داد. بعد از ایشان بنده یکی از کارکنان قدیم وزارت فرهنگ را که در اوایل خدمتم در وزارت فرهنگ رئیس ما فوق من و مردنیک نامی در فرهنگ بودم موسوم به فیوضات معاون کردم و به آقای دکتر مصاحب مدیریت کل وزارت فرهنگ را دادم و دکتر

محمد مکرری را هم رئیس کل کارگزینی وزارت فرهنگ کردم. در آن موقع واقعا "علاقه داشتم که زدرخشش هم استفاده بکنم برای اینکه رئیس کانون فرهنگی ها بود. ولی او در آن موقع به فعالیت تبلیغاتی و سیاسی مربوط به کانون فرهنگیان اشتغال داشت و بیشتر با عوامل مخالف من مربوط بود و بیشتر روزها مشغول جنبه انتقادی و اعتراضی داشت از این جهت ممکن شد که من از او بعنوان یک فرد موثر در امور اداری وزارت - فرهنگ استفاده بکنم.

س- آقای دکتر یک موضوعی را آقای طهمورث آدمیت بمن گفتند در رابطه با آقای مهندس بازرگان که بعد هم یعنی در حدود یکسال و نیم پیش یک جزوه ای بوسیله آقای فریدون آدمیت بنام "آشفته گی در فکر تاریخی" منتشر شده که دریا و رقی آنجا این موضوع را آقای فریدون آدمیت تکرار کردند که آن موضوع از این قرار است که گویا زمانی به آقای دکتر مصدق پیشنهاد شده بود که آقای مهندس بازرگان را بعنوان وزیر فرهنگ انتخاب بکنند و آقای دکتر مصدق گفته بودند که نه من بهیچوجه اینکار را نمیکنم برای اینکه او گریسه وزارت فرهنگ برود در آنجا فقه و شرعیات را عمومی میکنند و چادر سردختران میگذارد. این موضوع حقیقت دارد، شما اطلاعی درباره ی این موضوع دارید؟

ج- بنده با او نمیکنم چنین چیزی بوده باشد. برای اینکه دکتر مصدق بلافاصله بنده را انتخاب کرد و موضوع پیشنهادی هم املا" درباره ی بازرگان وجود نداشت و هیچکس هم درباره ی وزارت فرهنگ با او توصیه ای یا گفتگویی نکرده بود و خود من شما "بعلت ارتباطی که با او داشتم او را به معاونت خود انتخاب کردم و مصدق هم از انتخاب او بهیچوجه تارفاشی نشان نداد. و دلیلش هم اینکه بعدا" کار دیگری مربوط به شرکت نفت به او واگذار کرد.

س- بله البته منظور این نبوده که قبل از اینکه شما را برای وزارت فرهنگ درکابینه دعوت بکنند مهندس بازرگان را قصد داشتند، در یک دوره ی بعدی گویا درکابینه ی بعدی ایشان گفتند که یک همچین مسئله ای مطرح شده بود و دکتر مصدق شدیداً "با این مخالفت کرده بسود، شما اطلاعی ندارید؟

ج- نخیر من اطلاعی ندارم.

س- سؤال دیگر من اینست که شما روی چه شاخص‌هایی این معاینه خودتان را انتخاب کردید؟

ج- روی محبوبیتشان در بین فرهنگیان و سابقه‌ی کار آنها. نظر حزبی و جبهه‌ای در این انتخابات نداشته‌ام، بازرگان هم در آن زمان جزء جبهه‌ی ملی نبود. اداره فرهنگ در آن زمان مشکل بود از این جهت که توده‌ای‌ها از طرفی به آشوبگری و تحریک و اعتماد در مدارس دانشمندان و از طرف دیگر از جهت بودجه درمضیقته‌ی سختی بودیم و با قطع شدن درآمد نفت نمیتوانستیم بر بودجه وزارت فرهنگ افزایش متناسبی بدهیم و حال اینکه هر سال چندین هزار کلاس جدید لازم بود تشکیل بشود و هر سال میلیونها تومان برای فقط تأسیسات جدید لازم بود و ما ناچار بودیم با صرفه‌جویی‌ها کار وزارت فرهنگ را برآهیم تا بماند. صرفه‌جویی هم بالطبع موجب نارضایتی و بی‌انگیزی و اعتراضات از ناحیه مخالفین دکترومصدق میشد. از طرف دیگر هم موضوع اوقاف بود که درباره‌ی آن عده‌ای نظر داشتند حال که حکومت ملی تشکیل شده اداره‌ی موقوفات باید تحت نظر آقاییان روحانیون باشد و آیت‌الله‌کاشانی علاقه داشت که از محل وجوه اوقاف مصارفی مطابق دستور و بعمل بیاید و حتی در این باره بن‌دین نامه‌ی من نوشت و علناً "خواستار بود که به اشخاص معینی وجوه‌ی اوقاف بدهیم و من ناگزیر بودم که این مطالب را قبول نکنم برای اینکه اوقاف قانونی داشتند و مصارف وجوه موقوفات معلوم بود. موقوفه اگر معلوم‌المصرف بود درآمد آن بایستی به همان مصرف برسد و اگر متعذراً مصرف بود برای متعذراً مصرف قانون مصارفی را معین کرده بود که ما خارج از آن موارد نمیتوانستیم مثلاً "بیک روحانی و یا شخصی دیگری از وجوه اوقافی پولی بدهیم. حالا که صحبتش پیش آمد بعنوان مثال بگویم ایشان بمن نامه‌ای نوشتند که مبلغ پنجاه تومان که برای آن زمان پول نسبتاً قابل توجهی بود به پدر شمس‌الدین قنات‌آبادی بدهم. و من ناچار بودم فرمایش ایشان را که بسودا و هم نبسود رد بکنم. ولی مدیرکل اوقاف را از یکی از هواداران ایشان انتخاب کردم که او هم جوان درستی بود و درست عمل میکرد است.

س- چه کسی بود آقای دکتر؟

ج - آقای دکتر شروین بود .

س - سؤال دیگر من مربوط به اقدامات شما در وزارت فرهنگ است . من میخواستم از شما تقاضا بکنم که لطف بفرمائید و اقداماتی را که شما در وزارت فرهنگ بعمل آوردید برای ما توضیح بدهید و در عین حال بفرمائید که کدام یک از آنها با موفقیت همراه بوده و کدام یک نبوده است .

ج - عرض کنم مدت خدمت من در وزارت فرهنگ خیلی محدود بود . بیش از چند ماه طول نکشید . و در آن چند ماه هم بیشتر اشتغال من ، بطوری که حالت توضیح میدهم ، مصروف مسئله نفت بود . من نماینده دولت ایران در تمام هیئت های نفتی و در مذاکرات با خارجیان بودم . و همراه مصدق جزو هیئت نمایندگی ایران به آمریکا رفتم . اگر ادعا کنم که در آن چند ماه تغییرات حساسی در مورف فرهنگی ایران بوجود آورده ام گزارف گوئسی خواهد بود . تمام سعی من براین بود که فرهنگیان را تا حدودی که میتوانم راضی نگاه بدارم ، احتیاجات فرهنگی مملکت را برآورده کنم ، مدارس را بطور صحیح و منظم ترتیب بدهیم ، افرادی را که شهرت خوب ندارند رد کنیم و با استمداد از افرادی که شناسائی در میان فرهنگیان دارند حداقل امکان افراد ثابسته ای را برای سازمانها و مؤسسات فرهنگی انتخاب کنیم . تقریباً " اوایل پائیز همان سال بود که انتخابات مجلس دوره ی هفدهم شروع میشد . من از آقای دکتر مصدق تقاضا کردم که اجازه بدهند من به کارهای پارلمانی و سیاسی بپردازم و در انتخابات شرکت کنم . ایشان فرمودند ، " به این شرط قبول میکنم که جانشین خودتان را معرفی کنید . " بنده هم صورتی مرکب از ده دوازده نفر نوشتیم و خدمت ایشان بردم . بر حسب اتفاق نفراول آقای دکتر محمود حسابی بود ، نفر دوم دکتر آذروهمینظور اشخاص دیگر . دکتر محمود حسابی در زمان سنا توریش طرفداری از ملیون و مصدق میکرد و شهرت بسیار خوبی بعنوان یک دانشمند داشت و در میان فرهنگیان موجه و معروف به درستی بود . دکتر مصدق هم از این نکات خیر داشت و بمن گفت ، " اگر ایشان را حاضر میکنید و بیایید من قبول میکنم . " بنده هم تلفن به دکتر محمود حسابی کردم و ایشان را با خود خدمت دکتر مصدق بردم و به وزارت فرهنگ منصوب شدند و من هم آنها دهی رفتن به کرمانشا ه و شرکت در انتخابات شدم .

روایت کنندنده : آقای دکتر کریم سنحایی

تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کنندنده : ضیاءالهدی صدقی

نوار شماره : ۱۰

پس از سه ماه مبارزه انتخاباتی سخت در کرمانشاه که نه تنها خودم به عنوان نماینده اول و انتخاب شدم بلکه سه نفر دیگر نمایندگان آن استان نیز از طرفداران جبهه ملی انتخاب شدند و چنین پیروزی نمایانی بدست آمده بود. در روز اول مراجعت به تهران مستقیماً " به زیارت آقای دکتر مصدق رفتم. ایشان برخلاف انتظار نه تنها روی خوشی نشان نداد بلکه با نا راحتی و شکایت گفت، " این چه شخصی بود که برای وزارت فرهنگ معرفی کردید؟" گفتم آقای من یک استاد دانشمند و نیکنام دانشگاه و یک فرد موجه و طرفدار نهضت ملی را جزء جمعی دیگر خدمت شما معرفی کردم اگر او کج خلقی داشته و یا نتوانسته با شما همکاری کند چه تقصیری متوجه من است. اختلاف آنها بر سر مسائل اداری بود.

س- بر سر مسئله دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی پیش آمد.

ج- بله بر سر دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی بود. بعد از ایشان آقای دکتر مصدق دکتر آذرا انتخاب کردند که خوشبختانه دکتر آذرا رضایت خاطر ایشان را تا آنجائی که من اطلاع دارم به نهایت خوبی جلب کرد. حال با زبرگردیم بر سر مطلب.

راجع به حکومت مصدق و پیش آمدهای آن زمان تا به آنجا رسیدیم که بعد از تشکیل آن حکومت بلافاصله دولت انگلیس به قانون ملی شدن نفت اعتراض کرد و اعتراض ماهی شدیدی به دولت ایران داد. دولت هم بلافاصله جوابی بر طبق اصول حقوق بین الملل و اختیارات ملی هر دولت به انگلیس داد. آمریکا هم در آن موقع علاقه نشان میداد که طرفین با مدارا و مسالمت به اختلافاتشان خاتمه بدهند. انگلیس ها تهدید جنگی کردند

تهدید حرکت دادن کشتی ها و این حرفها ولی دولت ایران به توب و تشرآننها توجهی نکرد ما متوجه بودیم که آنها نمیتوانند در اینموقع بیک چنین عملی دست بزنند. این بود که دولت انگلیس به دیوان لاهه شکایت برد و از آن دیوان تقاضای صدور قرار موقت برای عدم اجرای قانون ملی شدن نفت کرد. موقعی که دیوان شکایت دولت انگلیس را برای ما فرستاد و برای رسیدگی به آن اعلام وقت کرد. صحبتهائی درباره ی آن در هیئت وزرا شد و بعضی از حقوقدانان و وکلای دگستری مشاوراتی به عمل آمد و لایحه ای برای جواب به دادگاه لاهه تهیه شد که آن لایحه را اصولاً آقای حسن صدر تنظیم و با آهنگ جذاب خویش قرائت کرد و بیشتر جنبه احساسی و هیجانی داشت مبنی بر اینکه ایران مظلوم شده و مورد تهاجم و استعمارگران قرار گرفته و از حق قانونی خویش استفا ده کرده است. لایحه از لحاظ ادبی و احساسی خیلی خوب بود ولی جنبه حقوقی محکم نداشت. دکتر شایگان نماینده ایران شد و با حسن صدر به لاهه رفتند و به آنها هم دستور داده شده که بعنوان نماینده رسمی ایران در جلسه شرکت نکنند. همه ی اینها شاید پیش بینی های درستی نبود. بهر حال نظریا اینکه ما آماج کافی نداشتیم و این دونفر رفیق ما هم که به آنجا میرفتند حدوداً موریتشان درست مشخص نبود. دیوان لاهه بدون رسیدگی به صلاحیت خود بر طبق درخواست دولت انگلیس علیه ما رأی داد و قرار توقیف موقت عملیات اجرایی مربوط به قانون ملی شدن نفت را در مورد شرکت نفت انگلیس ما در کرد. وقتی این قرار به ما ابلاغ شد و در هیئت وزرا مورد بحث قرار گرفت بنده موضوع صلاحیت دیوان لاهه را مطالعه کرده بودم. شما میدانید که صلاحیت دیوان لاهه و شناسائی صلاحیت آن برای دولتها اختیاری است یعنی هر دولتی حق دارد در حدود حاکمیت خودش به ترتیبی که مقتضی میدانند صلاحیت دیوان لاهه را نسبت به خودش قبول بکند و یا بعضی مسائل را استثناء بنماید. بنا بر این بنده به این مطالعه مشغول شدم که ما صلاحیت دیوان لاهه را در مورد دعوی مربوط به ایران به چه ترتیب و تا چه حدودی شناخته ایم. بنده قانونی را که مجلس ایران را جمع به قبول صلاحیت آن دیوان درباره ایران وضع کرده و عین آن قانون ترجمه شده و بعنوان شناسائی صلاحیت آن نسبت به ایران به سازمان ملل ابلاغ شده بود

سطلعه کردم و دیدم برطبق آن قانون دیوان ابداء " حق رسیدگی و صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد. در هیئت وزرا این نکته را مطرح کردم که این دیوان صلاحیت خود را محرز نشده نمیتواند و حق هم ندارد که یک قرار موقت در این باره صادر کند. بنده که این حرف را زدم خیلی مورد توجه قرار گرفت. آقای دکتر مصدق گفت، " ما به عنوان اعتراض با یتی صلاحیت دیوان را املا" پس بگیریم و یک لایحه قانونی به سازمان ملل بفرستیم. " بعد پرسید، " کدام یک از آقایان با مسور تهیهی این لایحه خواهند شد؟ " و پس اشاره به من کرد و گفت، " ایشان باید بنویسند. بنده شب که بمنزل آدمم تا ساعت سه بعد از نیمه شب نشستم و یک لایحه در هفت صفحه تنظیم کردم و دلایل عدم صلاحیت دیوان را برای رسیدگی به این موضوع بر مبنای حقوق بین المللی توضیح دادم و نتیجه گرفتم که چون دادگاه بدون توجه به صلاحیت خود به تقاضای دولت انگلستان قرار می‌گیرد ما ما در کرده که صلاحیت آنرا نداشته به این مناسبت ما قبول صلاحیت دیوان را پس میگیریم و قرار ما درنده را نیز غیر قانونی و بی اثر میدانیم. خوشبختانه مطالعاتی که بنده در این مورد کردم و لایحه که نوشتم فوق العاده کافی و درست بود و حال آنکه در آن موقع بنده به عواقب آن و اینکه ممکن است این لایحه بعداً " مورد استفاده و استناد قرار بگیرد توجه نداشتم. صبح زود آقای دکتر مصدق با حال خسته بمن تلفن کرد و گفت، " کاری کردید؟ " گفتم بله - حاضراًست. گفت، " بیا و برید و بیا شیدا اینجا ". بنده آنجا رفتم و ایشان روی تخت خواب دراز شده بود. آن هفت صفحه را برای ایشان خواندم. بلند شد و شک در چشمش حلقه زد و صورت مرا بوسید. تلفن به آقای کاظمی وزیر خارجه کرد و گفت، " دکتر سنجایی کار ما را ساده کرده است " و او را احضار کرد. کاظمی آمد و من متنی را که نوشته بودم به ایشان دادم. آقای دکتر مصدق گفت " بدهید این را ترجمه کنند و همین راه سازمان ملل ابلاغ کنید. " حالا آقای کاظمی با ذوق ادبی و ذوق سیاسی خود در آن تغییراتی داد و با غیر بنده خبرنگارم ولی یقین دارم که اکنون نیز باید آن او را ق که به خط من نوشته شده و پیش نویس لایحه میباشد باید در بایگانی وزارت خارجه موجود باشد.

خلاصه این اعتراض‌نامه‌ها قاضی را با ما به زمان ملل فرستادیم و به قرار ما در شده از طرف دیوان لاهه ترتیب اثر ندادیم. از آن پس دولت انگلیس به شورای امنیت شکایت کرد و آقای دکتر مصدق به این فکر افتاد که خودش در اینکار شرکت کند و یک هیئتی با خودش از آمریکا بیرونند. جزو افرادی که برای همراهی در خدمت ایشان انتخاب شدند یکی بنده بودم. کتابچه یا لایحه‌ای از طرف شورای امنیت برای ما فرستاده شده بود که محتوی بر اعتراض‌نامه‌ها و شکایت دولت انگلیس بود. بنده آن را گرفتم و مطالعه کردم. مسدود بکفتم بعداً زظهرها به وزارتخانه‌ها میرفتم و روزی چند ساعت در منزل خود می‌نشستم و در پاسخ آن شکایت‌نامه یک لایحه در قریب بیست صفحه ترتیب دادم. وقتی هیئت نمایندگان ما انتخاب شد و حرکت کردیم در آن هیئت اشخاصی را که بیاد دارم اگر اشتباه نکنم اینها بودند. اللهی رمالح، دکتر ثایگان، بقائی، دکتر متین دفتری، عباس مسعودی، شجاع‌الدین شفا که آن وقت رئیس تبلیغات ما و گناه انتخاباتش برگردن من بود.

س- شجاع‌الدین شفا را شما معرفی کرده بودید؟

ج- متأسفانه بله چون شجاع‌الدین شفا عضو حزب میهن ما و در کمیته‌ی مرکزی آن حزب بود و من او را جوانی سرشار از ذوق و وطن‌دوست می‌شناختم. همینکه طیاره‌ی ما برافراختند بنده خدمت دکتر مصدق رفتم. در طیاره یک قسمت مخصوص برای ایشان ترتیب داده بودند که تخت‌خواب داشت و روی آن دراز می‌کشیدند و یک حائل و پرده هم داشت که از قسمت‌های دیگر جدا بود. به ایشان گفتم که من در این مدت مشغول مطالعه این موضوع بوده‌ام و یک لایحه‌ی جوابی به شکایت‌نامه انگلستان تهیه کرده‌ام. گفت: "خدا سلامتتان بدارد حالا حاضر است؟" گفتم بله. گفت: "بیایید و ببخوانید". بنده در خدمت ایشان نشستم و قریب یک ساعت بیشتر با کمترین لایحه‌ها را قرائت کردم. بسیار خوشحال شد. بلند شدند و آمدند و به آقایان دیگر گفتند: "دکتر سنجایی کار ما را آسان کرده است، شما همین لایحه را بگیرید بخوانید و اصلاحاتی که لازم می‌بینید در آن بکنید. بعد هم آنرا به مترجم‌ها بدهید." ما هم مترجم فرانسه با خودمان برده بودیم و هم مترجم انگلیسی. بله آقایان رمالح، دکتر ثایگان، متین دفتری، دکتر



بقا شی و دیگران نشستند و مشغول مطالعه آن لایحه شدند و جرح تعدیلی در آن وارد کردند تا رسیدیم به نیویورک. در آنجا نمایندگان ما یکی آقای انتظام بود و دیگر دکتر علیقلی اردلان.

س - نصرالله انتظام.

ج - بیه نصرالله انتظام. در واقع این نمایندگان دولت آن کمکی که با پدر را هماهنگی به ما و در شناختن اشخاص و ارتباط با اشخاص به ما نکنند نکردند. ما یعنی دکتر شایگان و من بوسیله یکی دیگر از نمایندگان ما یعنی آقای دکتر عبده با یک کارشناس بین المللی و کارشناس حقوقی، که از دانشگاه هاروارد با از دانشگاه نیویورک فارغ التحصیل شده و یک جوان یهودی بود مرتبط شدیم. او از ما خواهش کرد که اسم او را نبریم و لایحه دفاعی ما که بوسیله مترجمین خود ما ترجمه شده بود از لحاظ سبک انشاء و عبارات تجدید نظر کسر و صورت منظم تری به آن داد و در ازای آن فقط هزار و پانصد دلار گرفت که به دستور آقای دکتر مصدق بنده که ضمناً "خزانه دار رهیت بودم چک بهایشان دادم".

س - اینکار را آقای نصرالله انتظام و دیگران که نماینده ایران در سازمان ملل بودند انجام ندادند؟

ج - نخیر. خلاصه در جلسه شورای امنیت آقای دکتر مصدق بفرانسه نطق مختصری ایراد کرد و بعد با حالت هیجان خطاب به اعضای شوری گفت، "ملت ایران ملت مظلومی است شما به این ملت رحم نکنید و نگذارید که زورگویان این ملت را که برخاسته است از زمین بپرانند." بعد از ایشان متن لایحه ما را آقای الهیار صالح خواندند. از آن پس نمایندگان مختلف مذاکره و صحبت و اظهار نظر کردند. نماینده دولت شوروی اظهار داشت که اگر شورای امنیت بخواهد علیه ایران رای صادر کند و توخواهد کرد. نماینده فرانسه پیشنهاد کرد که چون این دعوا در دیوان لاهه مطرح شده و چون دولت ایران اعتراض به صلاحیت دیوان ندارد تا موضوع صلاحیت دیوان لاهه رسیدگی نشده، رسیدگی به این امر در شورای امنیت متوقف گردد. به پیشنهاد نماینده دولت فرانسه رأی گرفتند و تصویب شد و این در واقع پیروزی بزرگی برای ایران بود زیرا شورای امنیت دعوی دولت انگلیس را متوقف ساخت. در همین زمان که ما در نیویورک بودیم و بعد از آن به واشنگتن

رفتیم در آنجا از اادیو شنیدیم که انتخابات جدید انگلستان صورت گرفته و چرچیل از حزب محافظه کار پیروزی یافته و نخست وزیر انگلستان شده است. فوراً " متوجه شدیم که وضع تازه، ی در دنیا پیش آمده و ما با مشکلات جدید مواجه خواهیم شد. درواشنگتن که بودیم آقای دکتر مصدق با وزیر خارجه آمریکا آچسن و با مکگی معاون او و با ترومن رئیس جمهور آمریکا مذاکرات و صحبتها می کردند و توجه آنها را از لحاظ جهانی و حقوق انسانی و از لحاظ اینکه ملت ایران حق دارد که از منابع خود استفاده کند جلب کردند و رو به مرفته هر چند دولت آمریکا پشتیبانی رسمی از موضع انگلیس میکرد ولی در ضمن هم قبول داشت که به حقوق ایران تجاوز شده و سعی میکرد به نحوی شرکت نفت را کسبه آنهمه سوء استفاده کرده و دولت انگلستان را وادار کند که روش خود را نسبت به ایران تعدیل کنند. بنا بر این در آن زمان تاحدی بصورت ملایم و نه بصورت کمک و پشتیبانی جدی دولت وقت آمریکا که در دست دموکرات ها بود تمایل به تقویت ایران نشان میداد. بنده این مطلب را فراموش کردم غرض کنم که قبل از اینکه ما به شورای امنیت برویم دو هیئت نمایندگی از طرف انگلیس به ایران آمدند. هیئت اول تنها از طرف شرکت نفت بود زیرا دولت ایران خود را مستقیماً " با آن شرکت طرف میدانست و نه با دولت انگلیس. برای مذاکره با آن هیئت نمایندگان از طرف دولت انتخاب شدند که بنده هم جزو آنها بودم. از مذاکرات با نمایندگان شرکت نفت نتیجه ای حاصل نشد زیرا آنها آن چنان آموخته به غرور استعما رگری و اندیشه سود طلبی و بی اعتنائی به مردم استثمار زده بودند که حاضر نمیشدند چیزی در باره ملی کردن بگویند و یا بشوند و حال آنکه نمایندگان ایران میخواستند آنها را به مذاکره در باره ی نحوه پرداخت غرامت بکشانند.

در اینموقع ها ریمن شخصیت سیاسی معروف آمریکا سفری به ایران کرده و با مصدق مذاکراتی بعمل آورده بود. برای بار دوم با کوششهای دولت آمریکا قرار بر این شده که هیئت مجددی از طرف انگلستان تحت سرپرستی استوکس وزیر درجه اول کابینه آن دولت به ایران بیاید و از طرف دولت آمریکا هم ها ریمن میانجی و میاندا ر باشد. آنها به ایران آمدند و با آقای دکتر مصدق هیئتی را معین کردند که در این هیئت از اعضای دولت آقای وارسته

وزیرداری و آقای سیدباقرخان کاظمی وزیرخارجه، وبنده وزیرفرهنگ بودیم، اعضای دیگر هیئت ما تا آنجا که به خاطر دارم دکترمتین دفتری، مهندس حسینی و دکترشایگان بودند. ریاست هیئت ما را وارسته وزیرداری برعهده داشت. در آنجا پس از مذاکرات و تعارفاتی که بعمل آمد هیئت نمایندگی انگلستان پیشنهادی عرضه کردند مبنی بر اینکه یک نوع ملی شدن را قبول دارند و برای اداره امور نفت یک شرکت ایرانی تشکیل شود ولی آن شرکت اختیارات و نمایندگی را به یک شرکت انگلیسی بدهد که ما نندید چتری بر سر آن باشد و بتواند امور مربوط به اداره و استخراج و فروش نفت را در دست داشته باشد. هیئت نمایندگی ایران این پیشنهاد را رد کرد و دکتر ممدق به آنها گفت، " که ما یک نوع ملی شدن را قبول نداریم، ملی شدن را به معنی حقیقی آن میخواهیم." بنده بخاطر دارم در شبی که ضیافتی به احترام آنها در کاخ نیاوران داده میشد، در آن مهمانی نطق نماینده ایران را در برابر آن آقایان بنده کردم. من به هریمین خطاب کردم و گفتم، " شما نماینده یک دولت دموکرات و آزاد میخواهید، با سوابقی که دولت شما با ما چهار دوره ویلسون و چه در دوران روزولت داشته، ما از شما انتظار داریم که وظیفه‌ی جهانی خود را با رعایت عدالت انجام بدهید." به استوکس هم گفتم، " شما نماینده حزب کارگر هستید شما در گذشته همیشه ایران را به منزله سنگری برای حفظ منافع خود دانستید. من از شما سؤال میکنم که گرایران سنگری برای منافع شما بوده چرا نمیخواهید این سنگر آبا و اجداد شما را ترک کنید و چرا با دیدیک خرابه با شماست. ما جز این تقاضایی نداریم که از منابع ملی خودمان به نفع ملت ایران استفاده کنیم و با دنیای غرب هم روابط دوستانه در حدود استقلال خود داشته باشیم. شما که نماینده یک حزب کارگر هستید و خودتان در داخل کشورتان منابع متعددی را ملی کرده‌اید چرا به این حق ایران توجه نمیکنید." این سخنرانی بنده خیلی آتش‌بورد توجه نمایندگان ایران قرار گرفت و به آقای دکتر ممدق گزارش دادند و ایشان روز بعد به من گفتند، " شما ریاست هیئت نمایندگی ایران را برعهده بگیرید." بنده خدمت ایشان عرض کردم وزیر معارف را به این کار چکار. این کار را باید برعهده‌ی وزیرداری باشد یا وزیرداری دستری و یا

وزیر خارجه و بنده آنچه از عهده ام برآید انجام خواهد داد. ضمناً باید این نکته را همین جا تذکر بدهم برخلاف آنچه آنها در آمریکا و انگلیس و جهان انشتا رمیدند که دولت ایران بدون در نظر گرفتن پرداخت غرامت نفت را ملی کرده است علاوه بر آنکه این امر در قانون ملی شدن کالملاً پیش بینی شده و مصدق هم قبول آنرا مکرراً اعلام داشته بود انگلیس ها به هیچوجه حاضر نبودند که حتی درباره ی آن مذاکره بکنند. هاریمن و استوکس چند بار با خود دکتر مصدق نیز گفتگو کردند. مصدق حتی به آنها گفته بود که حاضر است تمام کارمندان فنی انگلیسی شرکت نفت را بر سر کارها بماند نگاه دارد ولی آنها باید در خدمت دولت ایران و شرکت ملی نفت باشند. باین نتیجه ماندن مذاکرات و پیشنهاد مسخره ی یک نوع ملی شدن مصدق اعلام کرد که برای اجرای قانون چاره ای جز خلع ید از شرکت غاصب نفت نداشتند و بدین منظور هیئتی از جمله حسین مکی و مهندس بازرگان را برای اجرای خلع ید اعزام مناطق نفتی کرد. انگلیسها هم به تصور اینکه عمل اداره و استخراج و تصفیه نفت بکلی تعطیل خواهد شد دستور دادند که تمام اتباع آنها از کارهای خویش کناره گیری کنند و آماده ترک ایران بشوند. بدین ترتیب از مذاکرات با هیئت استوکس و هاریمن هم نتیجه ای حاصل نشد و از آن پس بوده که انگلیسها به شورای امنیت مراجعه کردند که تفصیل آن گذشت. موقعیکه ما درواشنگتن بودیم اضطرابات و هیجاناتی در دانشگاه تهران برپا شده بود دانشجویان اعتماد کرده و اعضای شورای را در محصل دانشگاه توقیف کرده بودند.

س- اعتماد توده ای ها را میفرمائید؟

ج- بله اعتماد توده ای ها، شورای دانشگاه را توقیف کرده بودند این بود آقایی کاظمی که قائم مقام دکتر مصدق در تهران بودند تلگراف کردند و دکتر مصدق به امر کرد که زودتر ازواشنگتن حرکت کنم و به ایران برگردم. بنده زودتر از آنها برای رسیدگی به کارهای فرهنگ و دانشگاه به ایران برگشتم. و بهتر ترتیبی بود آن سروصداها را خوبانندیم. همانظور که قبلاً توضیح دادم یکی دو ماه قبل از آنکه عمر مجلس به پایان برسد بنده از آقای دکتر مصدق خواهش کردم که چون بیشتر وقت من در کارهای مربوط به نفت صرف میشود

و علاوه بر این در مجلس لازم است که ما نیروی قوی تری داشته باشیم اجازه بدهید که زکارت وزارت فرهنگ کنار رگبری و در انتخابات کرمانشاه شرکت نکنم شاید از این لحاظ بتوانم خدمت مفید تری انجام دهم که این را آرزو توضیح دادم و ایشان هم با آن شرایط قبول کردند و آقای دکتر محمود حسینی وزیر فرهنگ شدند.

بنده به کرمانشاه که رفتم او را خوبا شیز بود و تقریباً "تمام مدت زمستان جریسان آن انتخابات طول کشید. متأسفانه استانداری که ما در آنجا داشتیم با اینکه از وابستگان آقای صالح بود و خودش را منسوب به ما میدانست ولی در واقع برای مخالفین ما کار میکرد. این استانداری آقای تیمسار شیبانی بود و فوق العاده در امر انتخابات کارشکنی و مداخله کرد. من به آقای دکتر مصدق تلگراف کردم و به ایشان اطلاع دادم، به اللهیاری مالح که وزیر کشور بود خبر دادم و بالاخره با مقامتهائی که کردیم جنبش عمومی مردم کرمانشاه که بیش از سی هزار نفر به استقبال بنده آمده بودند در آن انتخابات که فوق العاده آزاد و هنگامی بود هر چهار نفر نماینده استان کرمانشاه از جبهه ملی انتخاب شدند و تمام نمایندگان دوره های گذشته که در انتخابات شرکت کرده بودند شکت خوردند و بنده توانستم با یک پیروزی نمایان در روز عید نوروز بسه تهران برگردم. و به زیارت دکتر مصدق بروم.

س - آقای دکتر اسم کوچک تیمسار شیبانی چه بود، یا دتان میآید؟

چ - کاظم شیبانی بود.

بله، او ایل سال ۱۳۳۱ بود که انتخابات دوره ی هفدهم هنوز در بعضی از شهرستانها جریان داشت. در سال ۱۳۳۰ و در اوایل سال ۱۳۳۱ بیش از هشتاد نفر نماینده انتخاب شده بودند که از جمله تمام ۱۲ نفر نمایندگان تهران از جبهه ملی انتخاب شدند و در رأس آنها حسین مکی بود ولی چون دربار و ارتش به حکم دربار مداخله میکردند و جمعی از نمایندگان غیر واقعی مردم به تحمیل همین فرمانداران و مأمورین ارتش و شهربانی با دستورهای مستقیم و غیر مستقیم که از عنا سردرباری ما در میشد انتخاب شده بودند و دربار رکوشش داشت که به همان ترتیب در انتخابات بقیه نمایندگان مداخله کند و محرک آن در این امر

سیاستهای ذی نفع خارجی بودند. دکتر مصدق احساس خطر کرد و تصمیم گرفت که انتخابات را در همان هشتاد و چند نفری که انتخاب شده و حدنصاب قانونی را دارا بودند متوقف کند. نمایندگان همه در تهران جمع شدند و مجلس هفدهم تشکیل گردید. در همان اوایل سال ۱۳۳۱ که هنوز چند جلسه بیشتری از کار مجلس نگذشته و هیئت رئیسه آن هم انتخاب نشده بود که آقای دکتر مصدق اعلام کردند که باید برای دفاع از حقوق ایران در موضوع صلاحیت دیوان دادگستری بین المللی به لاهه بروند. بنده را خواستند و با من مشورت کردند که چه اقدامی باید بکنیم؟ بنده بایستی اقرار بکنم که به ایشان عرض کردم رفتن ما بیه دیوان لاهه بمنزله رفتن گوسفند است به پای خودش به قربانگاه. اینقدر وحشت داشتیم از آن قرارناجی که قبلاً دیوان بدون توجه به صلاحیت خودش ما در کرده بود که بیسم آن داشتیم این بار نیز ما را در مذبح استعمار جهانی قربانی بکنند. دکتر مصدق به من جواب داد، "اگر در مذاکرات ده شانس یا پنج شانس داشته باشیم ما باید اینکار را بکنیم. مصدق هستم انجام بدهم که فدرال ملت ایران نگوید که یک شانس در اینجا بود و من در انجام آن کوتاهی کردم." بعد از من پرسید، "شما با من میآئید؟" گفتم اگر بنده را لازم بدانید در خدمت خواهم بود. این بود که در هیئت دوم هم که به دیوان لاهه رفتیم تقریباً همان اشخاص سابق بودند. به اضافه‌ی دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و منتهای دکتر مثنی دفتری. از جمله اعضاء هیئت‌الیهی رمالح، انتظام، شایگان، بقاشی و مهندس حبیبی بودند. از روزنا مهنگاران نیز نماینده روزنامه‌اطلاعات، نماینده روزنامه‌کیهان و حسن صدر بودند. وقتی که وارد لاهه شدیم آقای دکتر مصدق بنشیند و دکتر شایگان را خواست و یک کتابچه‌ی مانندی را که در حدود بیست و پنج صفحه کمتری بیشتر به خط ریز نوشته شده بود به ما داد و این کتابچه نوشته‌ی دکتر مثنی دفتری بود راجع به شیوه‌ی دفاع در دیوان لاهه. اساس و مبنای دفاع برای این بود که چون قرار داد ۱۳۱۲، قرار دادی را که رضا شاه با انگلیس‌ها مجدداً بسته بود، یک قرار داد دگرهی یعنی اجباری است و بحکم زور و حکومت دیکتاتوری بر ملت ایران تحمیل شده است قدرت قانونی ندارد. آقای دکتر مصدق یک کارتون بزرگ از تلگرافاتی که در آن زمان وزارت کشور به شهرستانها

ما در کرده‌ود: آن تلگرافهای محرمانه دستورا انتخاب افراد معین برای هریک از شهرستانها داده شده بود با خود آورده بود با ترجمه آنها بزبان فرانسه که آنها را به عنوان دلیل به دیوان ارائه بدهد. ایشان آن لایحه و آن کارتن را با ما دادند. بنده بعد از مطالعه خدمت ایشان گفتم جناب دکتر من با این شیوه دفاع بهیچوجه موافق نیستم و این دفاع ما را به محکومیت میبرد. گفت چرا؟ گفتم برای اینکه ما احتیاجی به آن نداریم. علاوه بر این استناد به اینکه قرارداد دیگری واجباری بوده رفع مسئولیت از ما نمیکند، در واقع ما تصدیق به وجود قرارداد کرده منتهی از دادگاه خواسته‌ایم که به غیر قانونی بودن آن رسیدگی کند و این خود به منزله دعوت دادگاه برای رسیدگی است و حال آنکه اصلاً ما این دادگاه را صالح برای این امر نمیدانیم. بعلاوه بنده در این مورد سئوالی دارم و آن اینست آیا دولت که با هم جنگ میکنند و یکی از آنها مغلوب میشود دولت غالب بر او یک قرارداد صلح تحصیل میکند آیا آن قرارداد صلح گرهی تراست یا این قرارداد که ما به هر کیفیت با انگلیس بسته‌ایم، گفت، "واضح است که آن قرارداد به اصطلاح صلح دولت شکست خورده، اگر روزی زورش برسد میتواند با انگلیس به قدرت خود قرارداد را اجرا نکند ولی مطابق حقوق بین المللی نمیتواند بگوید این قرارداد قانونی نیست. علاوه بر این در این مدت ده یا نوزده سال دوران رضاشاه ما پنجاه تا صدتا دویست تا قراردادها همگی دولت‌های جهان بسته‌ایم بیش از هزار قانون در این مدت، در همین مجلس‌های ما مجلس‌هایی که همه به همین ترتیب انتخاب شده‌اند به تصویب رسیده‌است. اگر آن حکومت قانونی نبوده الاقل تصدی حکومت داشته و با صلح حقوقی Gouvernement de fait بوده است. همین قانونی که ما اکنون میخواهیم به آن استناد کنیم که بر طبق آن دیوان لاهه صلاحیت رسیدگی به این دعوی را ندارد، قانونی است که از همین مجلس‌های ما وضع شده‌است. در این بین پروفیسور رولن نیز وارد شد. بنده در یادداشت‌های دکتر بختیار دیدم که نوشته‌است گویا رولن را او معرفی کرده‌است. این ادعا مطلقاً "و صد در صد کذب محض است. رولن فقط از طرف

حسین نواب سفیر کبیر ما در لاهه که با او مذاکره کرده بود به دکتر مصدق معرفی شده بود. وقتی که پروفسور رولن به لاهه آمد ما درباری شیوهی مدافعه با او صحبت کردیم. او به دکتر مصدق گفت، " ایراد و بحث درباری که می‌گویی برای رسیدگی به اعتبار آن است و این صلاحیت و دعوت که در دادگاه برای رسیدگی به اعتبار آن است و این صلاحیت به هیچ وجه به صلاح شما نیست و نیازی هم به آن نیست. وقتی که رولن هم این نظر را تأیید کرد دکتر مصدق هم از آن موضوع بکلی صرف نظر کرد. بعد موضوع انتخاب قاضی اختتامی ایران برای شرکت در دادگاه مطرح شد ما چندان نظر موافقی با آن نداشتیم زیرا امید به رسیدگی دیوان نداشتیم. پروفسور رولن به دکتر مصدق گفت، " شما حتماً با بدقاضی انتخاب کنید زیرا اولاً این قاضی ها انسانند عدم شرکت شما را یک نفع توهمین به خود تلقی میکنند بعلاوه در نزد خود فکر خواهند کرد شما که خودتان ذیحق هستید و حق قضاوت و رأی دارید از دادن رأی خودتان خودداری میکنید و حق رأی از خودتان سلب میکنید آنها چرا با بدکاره‌گر مترازش بشوند. دوم این که حضور نماینده از شما در آنجا ممکن است بسیار مؤثر در افرا دیگری باشد. سوم این که فرضا " طوری پیش بیاید که از چهارده تا قاضی هفت رأی به یک طرف و هفت رأی به طرف دیگر باشد و اتفاقاً رأی رئیس دادگاه علیه شما باشد شما آنوقت به ملت ایران چه جوابی خواهید داد که میتوانستید بکنفره اینجا بفرستید و اکثریت را ببرید و نکریدید. دکتر مصدق گفت، " آقا من تسلیم شدم. " بنده خارج از ممانعانه بودم، نمیدانم برای چه کاری رفته بودم، وقتی که برگشتم سرپله‌های مهمانخانه به دکتر بقائی برخوردم. گفت، " تبریک میگویم. " گفتم چه تبریکی؟ گفت، " شما به نمایندگی ایران بعنوان قاضی دیوان لاهه در این دعوا انتخاب شدید. " خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم ایشان هم همین حرف را همین گفتند. گفتم با کمال افتخار انجام وظیفه میکنم. روز بعد با رئیس دادگاه ملاقات کردم او بمن گفت، " شما از امروز باید فراموش کنید که ایرانی هستید شما از این تاریخ یک قاضی هستید و باید مثل یک قاضی عمل کنید و ارتباطاتتان را هم بنابر مقامات ایرانی قطع کنید. "

س. به این علت که قضاوت دادگاه لاهه نماینده دولتها نیستند؟



ج - بله. در آن زمان پیش‌آمدی شد که شاید نقل آن کم‌وبیش تفریحی باشد. روزی یکی از افراد معتبر هیئت ما بمن گفت، "یک خانم دانشمندی مقاله‌ای بسیار مفصل در چند صفحه در یک روزنامه کثیرالانتشار نوشته و دفاع از حق ایران کرده و خیلی علاقمندان که شما را ببینند." گفتم بسیار خوب. رفتیم و با آن خانم در کافه‌ای ملاقات کردیم. وقتی که بنده رفتم و او را دیدم که مانند یکی از ستارگان درجه اول سینما، خانمی است در حدود بیست سال، بسیار آراسته و زیبا. با من به گرمی آغاز صحبت و سپس خواهش کرد که او را به دیوان معرفی کنم که تا یقدر آن شغلی به او بدهند. بلافاصله پیش خود گفتم: پنا ب‌خدا می‌برم! اعوذ بالله از شری که ممکن است برای من ساخته شده باشد. بلافاصله تلگراف کردم به تهران و از خانم خواهش کردم که فوری حرکت کند و به لاهه بیاید برای اینکه فکر می‌کردم اگر فردا عکس مرا با این خانم بگیرند و در بعضی از مطبوعات چاپ بکنند چه سواشی برسرقاضی ایران خواهد آمد. بدین ترتیب دیگرگاهی برای ارتباط او با خودم باقی نگذاشتم. خانم یک یا دو روز بعد به لاهه آمد و اتفاقاً "رئیس دادگاه هم‌مرا برای اینکار تحسین گردوگفت"، بسیار کار خوبی کردید که خانمتان را آوردید. بله بعد از آنکه مذاکرات در جلسات دیوان آغاز شد و نماینده ایران پروفیسور رولن در چهار پنجم جلسه و نماینده انگلیس که گویا دستار کل آن کشور بود دلایل خود را در باره عدم صلاحیت و صلاحیت دادگاه به تفصیل بیان کردند و خلاصه نظر خود را به دادگاه دادند. کار جلسات علنی دادگاه به پایان رسید و هیئت نمایندگی ایران در خدمت آقای دکتر مصدق به تهران برگشت و بنده در آنجا ماندم. آقای دکتر مصدق دکتر محمد حسین علی‌آبادی را هم که همراه هیئت نمایندگی بسود آنجا گذاشتند که اگر کمی لازم باشد به بنده بکند. از روز بعد جلسات خصوصی مشاوره دیوان شروع شد. قاعده دیوان لاهه اینست که وقتی در موضوعی بحث میکنند اول از تازه‌ترین قاضی شروع میکنند و در آخر رئیس دادگاه نظر خود را اعلام میکند. پس از مختصر مشاوره‌ای تصمیم اتخاذ شد که بحث و رأی دیوان منحصر به موضوع صلاحیت باشد و لا غیر. بعد از آن رئیس دادگاه از من که تازه‌ترین قاضی بودم، خواست که نظر خود را

راجع به صلاحیت دادگاه اظهار کنم. بنده از ایشان خواهش کردم که اگر برخلاف مقررات نیست چون من تازه وارد هستم و ترتیب بحث اینجاست رانمی دانم موافقت بکنید که من روز دیگر در این باره بحث بکنم. ایشان تقاضای مرا پذیرفتند و قضاوت دیگری شروع به صحبت کردند. سه قاضی در آن روز صحبت کردند که از آنها دو قاضی بنفع ما اظهار نظر کردند و یکی به زیان ما. روز بعد بنده هم با مدارکی که تهیه کرده بودم و اتفاقاً سعی کرده بودم که دو سه تا از کتابهای استادان حقوق بین الملل را که در آن دیوان شرکت دارند از آن جمله: کتاب حقوق بین الملل پروفیسور باوان فرانسوی را در قسمت حق حاکمیت دولتها و حق ملی کردن و حدود حاکمیت دولتها مورد استناد قرار بدهم لایحه ام را بر طبق آن مآخذ ترتیب داده و در اول جلسه قرائت کردم. وقتی که آنجا مشغول صحبت کردن بودم موقتاً حالت تکان و اضطرابی بهم دست داد. زیرا می شنیدم به محض اینکه کلام از دهن من به زیان فرانسه خارج میشود بلافاصله به انگلیسی ترجمه میشود و تعجب من بوقعی بیشتر شد که وقتی به یک کتاب مآخذ استناد میکردم که پروفیسور فلان در کتاب فلان صفحه فلان چنین نوشته است و دقیقاً بعد میدیدم عین این کتاب با آنسانور از کتابخانه دادگاه بهیالامیاید. بنده برای مطالعه آنها قریب ده بیست جلد کتاب از کتابخانه بهیالامیاید بردم و در اتاق خود مطالعه کرده بودم. منظور ما این است که به این درجه کارشان منظم بود. در روزهای بعد بتدریج هر چه آمده نفر قاضی حاضر در دادگاه رأی خودشان را اعلام کردند. قاضی روسی تمارش کرد و نیامد، قضات دیگر ابراز رأی کردند. از جمله اضافه بر بنده قاضی مصری، قاضی یوگسلاوی، قاضی چینی، قاضی نروژی به نفع ما یعنی بر عدم صلاحیت اظهار نظر کردند. یکی از قاضی های آمریکای جنوبی بنفع ما رأی داد و دو تن از آنها مخالف رأی دادند، قاضی های فرانسوی و کانادایی و آمریکایی بضرر ما رأی دادند ولی قاضی انگلیسی بنفع ما اظهار نظر کرد.

س- قاضی روسیه تمارش کرد.

ج- بله قاضی روسیه تمارش کرد. ولی رئیس دادگاه پروفیسور گرهو، وقتی کسسه جریان اظهار نظرها به پایان نزدیک میشد، یک روز ضمن صحبت به فرانسو گفت، "خواهید

دید مثل گلوله برفی خواهد شد که از کوه سرازیر میشود. " میدانید یعنی چی؟  
س - نخیر.

ج - یعنی مثل گلوله برفی که از کوه می‌آید پائین و بزرگ و بزرگتر و تبدیل به بهمن میشود، این رأی همینطور خواهد شد. بالاخره در پایان مذاکرات نه‌نفر از قضات به عدم صلاحیت دادگاه و پنج نفر به صلاحیت آن اظهار نظر کردند. بعد از تمام شدن اظهار نظرها قاعده دیوان برای این است که یک پرسشنامه‌ی دقیق ترتیب میدهند و آنرا به هر یک از قاضی‌ها میدهند که به آن پرسش‌ها جواب مثبت یا منفی بدهند یعنی در برابر هر سؤال فقط بنویسند بلی یا نه. خوشبختانه خدا هدایت کرد و من درست و حسابی به آن پرسش‌ها جواب دادم. از آن به بعد سه نفر یا پنج نفر از اکثریتی که اظهار نظر کرده‌اند انتخاب میشوند برای تنظیم و نوشتن متن حکم دادگاه. سه نفر قاضی که برای تنظیم این حکم انتخاب شدند قضاوت‌روزی و یوگوسلاوی و چینیسی بودند. هر حکمی معمولاً دوشور دارد. دوشورا اول که بنده به بند حکم را قرائت میکنند اگر کسی ایراد و یا اظهار نظری داشته باشد بیان میکنند و اگر لازم باشد به آن رأی میگیرند. بنده دوشورا اول چند نکته کوچک به نظر رسید که بیان کردم و اتفاقاً "مورد قبول واقع شدند. از آن پس حکم برای تنظیم نهائی به‌مان هیئت داده میشود. در مورد دعوی ما حکم دادگاه تنظیم و برای شوردوم آماده میشد که به ناگهان خبر استعفای دکتر مصدق و انتصاب قوام السلطنه را به نخست‌وزیری شنیدیم و این خبر مثل ما عقبه بر سر من وارد آمد. توضیح اینست که در اساتمه دیوان لاهه یک ماده‌ای وجود دارد که میگوید طرفین دعوی تا زمانیکه حکم صادر نشده است میتوانند با توافق یکدیگر دعوی را مسترد یا بدارند. بنده میدیدم این دعوی بزرگی است که ما در آن حاکم شده‌ایم حکم هم نوشته شده و شوراول آن تمام شده و به شوردوم رسیده است اگر در این موقع دولت ایران و دولت انگلیس توافق به پس گرفتن دعوی بکنند تمام کوشش‌ها و میدواریه‌های ما به هدیرخواهد رفت. وجداناً " ناراحت بودم و شب تا صبح نخوابیدم. یادم می‌آید در دیوان که راه میرفتم سرافکنده و ناراحت و در فکر بودم. قاضی یوگوسلاوی آقای زوری چیچ دستی روی شانهم گذاشت و گفت، " آقای سجای بی چنانا راحت هستید؟"

گفتم از جریانات ایران و از اینکه کار ما در این دادگاه بی نتیجه بماند. گفتم، "نترس در برلن قاضی هست." این جمله معروفی است که میگویند پیرزنی بسسه فردریک دوم امپراتور پروس گفته که میخواست به خانه او را برای توسعه کاخ خود ضبط کند.

بهر حال روز بعد به این فکر افتادم که چاره‌ای برای این کار بیندیشم. به آقای حسن حرکه هنوز در آنجا مانده بود گفتم فوراً "به ایران برگرد و به دکتر شایگان و دکتر بقاشی و دکتر مصدق و به هر کس دیگر که میتواند بگوئید که ما در این دعاوا کم هستیم مبادا حکومت قوام السلطنه و مجلس مغلظه بکنند و این دعاوا را از بین ببرند. باز به این هم قناعت نکردم و رفتم به سفارت ایران به حسین نواب سفیر ایران جریان را گفتم و ابلافاصله تلگراف رمزی به وزارت خارجه و قوام السلطنه مخابره کرد که ما بطور تحقیق در این دعاوا کم هستیم بنا بر این جنابا شرف متوجه باشند که اقدامی برخلاف مصلحت ایران نشود. این کاری بود که ما احتیاطاً کردیم. ولی فردا صبح که روزنامه‌ها را خواندم دیدم ورق در ایران برگشته و مصدق سرگرم شده است.

س - پس شما ۳۰ تیرا ایران تشریف نداشتید.

ج - نخیر. بنده که دیدم مصدق برگشته این دفعه با گردن افراشته و سر بلند وارد دادگاه بشدم. دادگاه‌های ها و کارکنان آن با نظر تحسین به ایران به من نگاه میکردند. در این موقع کارقرائت دوم هم تمام شده و دادگاه روز صدور رأی را معلوم کرده بود روز اعلام رأی دیوان لاهه درست با روز برگشت مصدق به حکومت مصادف بود. یعنی دو بیروزی دیرکروز صورت گرفت. هم سقوط قوام السلطنه و برگشت مصدق هم صدور حکم دیوان لاهه. به این کیفیت ما این خدمت را در دیوان لاهه انجام دادیم و بعد از آن بنده به پاریس رفتم و بعد از چند روز به ایران برگشتم که دکتر مصدق فوق العاده نسبت به من محبت و تجلیل کردند. در این موقع کار رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان تمام شده و مجلس شروع بکار کرده بود. به هنگام مراجعت دکتر مصدق از لاهه تحریکاتی از ناحیه دربار شده و اکثریتی علیه او وجود آمده بود. یکی از کارگردانهای اصلی

این تحریکات امام جمعه تهران از خویشاوندان نزدیک خود مصدق بود. امام جمعه را بعنوان ریاست مجلس انتخاب کرده بودند و بعد هم مصدق با شاه به سرسوارت جنبشگ و اختیارات اختلاف پیدا کرده و منتهی به استعفا او آمدن قوام السلطنه و آن هیا هو و جاج و جنجال و قیام عمومی ۳۰ تیر و بالاخره تسلیم شدن دربار و وحشت شاه و برگشت مصدق به حکومت شده بود.

س - شما از تماس نمایندگان مجلس، نمایندگان فراکسیون نهضت ملی با شاه در رابطه با ۳۰ تیر اطلاعی دارید؟ مـذا کرات آنها چه بود؟  
ج - بله بنده خبردارم که چند نفر از آنها، گویا مهندس حسینی هم با آنها بوده با شاه صحبت کردند و شاه بکلی خودش را باخته بود.

س - این صحبت از مجلس شد یا آقایان تشریف برده بودند به دربار؟  
ج - خیر در مجلس نبوده همینقدر میدانم که آنها رفته و شاه را دیده بودند. بنده که وارد مجلس شدم دیدم قیام ۳۰ تیر کار خود را کرده و اکثریت مجلس بِنفع مصدق تشکیل شده و دولت او و نمایندگان جبهه ملی نیروی عظیمی در داخل مملکت پیدا کرده و فراکسیون بزرگ نهضت ملی بوجود آمده و دکتر مصدق هم اختیارات تام گرفته و مجلس در حال انقلاب است. در همان روزها دو قانون از تصویب گذشت. یکی قانون عفو خلیل طهما سبی که بنظر بنده بصورت صحیحی نگذشت و بصورت عفو شخصی بود و اگر بصورت عفو عمومی تصویب شده بود بیشتر منطبق با اختیارات مجلس بود و شاید بعداً " هم دولت شاه به آسانی نمیتوانست آنرا لغو کند. قانون دیگر هم قانون مصدق در اموال قوام السلطنه بود که آن هم تندروی نامناسبی بود و باطناً " مصدق هم به آن نظر خوبی نداشت. هیا هوی بزرگ و عظیم در این دومورد بقائش و مخصوصاً " قنات آبادی میکردند. بنده بسزودی متوجه شدم که در داخل مجلس گروهی مشغول بندوبست علیه مصدق هستند و در داخل فراکسیون خود ما، فراکسیون نهضت ملی هم وحدت و یکپارچگی وجود ندارد.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳  
مکان مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا  
مصاحبه‌کننده : ضیا اله صدقی  
نوار شماره : ۱۱

بقاشی کم‌کم شروع به انتقاد و مقاله‌نویسی‌های نیشدار کرد. اول میگفت و مینوشت که هیچوقت تا زمانی که مصدق هست علیه او اقدامی نخواهد کرد ولی در مجلس‌ها هو و جنجال میکرد، نیشها میزد و بعد کم‌کم مخالفت او علنی شد. یگروزگفت، " این شبیه خوانسی و تعزیه خوانی باید خاتمه پیدا کند که مثل تعزیه‌ها یکفرد بیاید صورت امام حسین یا یکی از شهدا را داشته باشد بعد پشت پرده برود و لباسش را عوض کند و برگردد و به صورت شمربیاید. " من آنجا قورا " به او زپاشین خطاب کردم که شما خودتان معلوم کنید که آیا با حکومت مصدق موافقید یا مخالفید؟ کمی به من و من افتاد. گفتم من میگویم شما چه هستید. تونه موافقی و نه مخالف، تومنفاقی. وقتی این کلمه منافق را گفتم مجلس به حال انفجار درآمد. از تماشایان دودسته، یک دسته شعار مخالف دادند و یک دسته شروع به کف‌زدن کردند تا رئیس مجلس آنها را ساکت کرد. بقاشی انتظار این جمله را نداشت. و این جمله‌ای بود که در تاریخ نهضت ملی ایران ثبت شد و باقی ماند. س- این اسم اتفاقا " به بقاشی چسبید برای اینکه من یادم هست در تظاهرات اهرات بعدی فریاد مرگ بر منافقین بود.

ج- بله ظاهرا " این کلمه منافق به بقاشی چسبید. در این موقع یعنی اوایل مجلس بود که میدیدم حسین مکی هم از مصدق گله‌مند است و حتی به کاشانی هم ناسزا میگوید و بعد برای انتخاب رئیس جدید مجلس گفتگو بود چون امام جمعه تهران پس از آن تحریکات رفته بود و دیگر برنگشت. میگفتند آقای کاشانی خودش آن‌ها را طلب ریاست مجلس هستند.

درفرا کسیون صحبت شد که با آقای کا شانی صحبت و مشورت بکنیم و اگر ممکن باشد ایشان را  
 منصرف کنیم ولی اگر مرا رداشته باشد، چون همه‌ی ما در آن زمان هنوز عقیده و ارادت زیاده  
 ایشان داشتیم، باید رعایت او را جلب بکنیم. سه نفر نما ینده از فرا کسیون ما انتخاب  
 شدند که آن جمله یکی بنده بودم. به دیدن آقای کا شانی که کی ازدهات شمیران بودند  
 رفتیم در آنجا بنده به ایشان بعد از آنکه مجلس را خلوت کردیم گفتم آقای کا شانی اگر  
 شما میل دارید و میخواهید رئیس مجلس بشوید بما بگوئید. گفت، "عقیده شما چیست؟"  
 گفتم اگر عقیده بنده را می پرسید شما از رئیس مجلس بالاتر هستید، شما آیت الله انقلاب  
 ایران هستید، شما آیت الله اسلام هستید. از مراکش تا اندونزی امروزه شما را می شناسند،  
 شما اگر نمیخت بنده را می شنوید از عرش آیت اللهی به فرش ریاست مجلس نیاید. این  
 حرفی بود که بنده به او زدم. به شوخی معمولی خود بمن گفت، "بیسواد، من اگر ریاست مجلس  
 را قبول میکنم تمیایم که کار ریاست را بکنم برای این است که اختلافات شما را کم بکنم."  
 ما چون دیدیم ایشان تمایل به ریاست مجلس دارند در دوره اول به ایشان رأی دادیم  
 و انتخاب شدند. کا شانی بعنوان رئیس مجلس به مجلس نمی آمد ولی در خارج از مجلس افراد  
 را تحریک میکرد. یکی یکی و کلا میرفتند پیش او و با آنها صحبت میکرد و دستور میداد.  
 مدتی در بیمارستان تحت معالجه بود بوسیله یکی از رفقا پیغام داده بود که فلانکس چرا  
 احوالی از من نمی پرسد؟ وقتی من به دیدن او رفتم دیدم جمال امامی و فرامرزی از پهلوی  
 ایشان بیرون می آیند. فوراً "حساب کار خود را کردم. کنار تخت ایشان که نشستم دیدم  
 ایشان مرا علیه مدق تحریک میکنند. گفت، "از این مرد دیگر کاری ساخته نیست، کارها  
 را شما کردید حالا او انکار میکند تکلیف او را میبایستی معلوم کنید." گفتم آقای کا شانی  
 این فرمایش را نکنید، نفاق در داخل نیا نندازید، مردم ایران چشمشان به شما دو نفر دوخته  
 شده، شما رهبر روحانی این نهضت هستید مدق رهبر سیاسی این نهضت است، مدق کار خلاقی  
 نکرده است. دیدم دل پری از مدق دارد و بدگویی از او میکند. از آن وقت دیگر ارتباط  
 من با آقای کا شانی قطع شد. و او هم از من مأیوس شد.

س- دل پرا آقای کا شانی هیچوقت توضیح دادند که چه بود؟ چرا ایشان دلگیری از مدق  
 داشتند؟ و همینطور من دلم میخواهد که این موضوع را در مورد دکتر قاشی و حسین مکی هم بفرمائید.

ج - بنظر من دو دلیل داشت . یک دلیل آن این بود که خودش و پسرهایش در امور اداری مداخله زیاد میکردند . توصیه نوشتن ودل مراجعین به دست آوردن ، توصیه نا حق نوشتن ، حتی سوء استفاده کردن در توی کارهای آخوندی زیاد است . هیچ روزی نبود که به هر وزارتخانه چندین نامه ننویسد که غالب آنها غیر عملی و غیر قانونی بودند . وقتی که بنده وزیر فرهنگ بودم و آقای دکتر امیر علائی وزیر دادگستری جریان پیش آمد که لازم است به آن اشاره ای بکنم . این جریان قبل از مجلس و در موقع وزارت فرهنگ من بود . ایشان درשמیران بودند تلفن کردند و از ما دونفر وزیر خواستند که به دیدن او برویم . به من گفت ، " شما چرا فرهنگ را اسلامی نمیکنید؟ " گفتم آقا فرهنگ ما مگر اسلامی نیست ؟ معلمین ما مسلمان ، دانشجویان ما مسلمان هستند ، شرعیات و فقه و اصول اسلامی هم در همه ای مدارس تدریس میشود اما درسهای دیگر مثل جغرافیا و ریاضیات و هندسه و فیزیک و شیمی و اینها که اسلام و غیر اسلام ندارد .

س - قرآن هم تدریس میشد .

ج - قرآن هم تدریس میشد . گفت ، " چرا این مدارس خارجی را نمی بندید؟ " گفتم کدام ؟ گفت ، " این مدرسه ژاندارک ، رازی و امثال اینها را . " گفتم آقای کاشانی چرا با ید بندید ؟ گفت ، " اینها مسلمین را اغوا میکنند . " گفتم آقای کاشانی بنده عرضی خدمتان دارم . صد سال است که مبلغین مسیحی آنها در داخل کشور ما بوسیله بیباستان و مدرسه هایشان اقدام میکنند . شما دو مسلمان ایرانی را که مسیحی شده با شدمین نشان بدهید . ممکن است یک عده ای بیدین شده باشند یا اعتقادات آنهاست شده باشد اما چه کسی در جامعه اسلامی میآید مسیحی بشود . همانطور که مسیحی بر نمی - گردد چه یهود بشود مسلمان هم که مرحله یهودیگری و مسیحیت برای اوطی شده است بر نمی - گردد مسیحی بشود . شما اگر اعتقادات مذهبی مردم راست میدانید بوسا ئل تبلیغاتی خودتان و با مساجد و بوسیله واعظین خودتان مردم را به راه دین و ایمان هدایت بکنید ، این مدارس فرنگی کاری علیه دین و ایمان ما نمیتوانند بکنند ولی ما از طریق آنها نمیتوانیم به فرهنگ غرب و مخصوصا " به زبانهای آنها آشنا شویم . ایشان از بنده ناراحت



شدند. از وزیر دادگستری هم خواست فداشانی را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به او گفت، "به جدم این فداشانی مرامیکشند."

س - به آقای لطفی؟

ج - نخیر به آقای امیرعلائی. ایشان دائماً "مشغول مکاتبه با وزارتخانه‌ها بودند - به وزارت دارائی به وزارت بازرگانی به شهرداری تهران و غیره. و زراهم نمیتوانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند. با اینکه صدق بسیار مایل بود که خاطر ایشان را حفظ کند ولی متأسفانه کار بحدی میرسید که قابل تحمل نبود. حلاً غیر از خودکاشانی پسرش سید محمد کاشانی و پسر کوچکترش ابوالمعالی کاشانی و غیره همسسه مشغول این نوع کارها بودند. ابوالمعالی شاید بیشتر از هفده هیجده سال آنوقت نداشت و ته‌ریشی گذاشته بود، ریشی کرکی که با هفده هیجده سالگی میخواست وکیل مجلس بشود.

یکی از دلایل آزدگی ایشان این بود ولی علت اصلی دیگر اینده مرتبط به سیاست خارجی میدانم. علی‌التحقیق سازمانی که علیه صدق بکار افتاد و شروع بکار کرد شبکه وسیع مرتبطی داشت و کاشانی هم... آن شبکه بود. بقاشی، مکی، فرامرزی، حائری - زاده سرلشکرزاهدی، جمالی و کاشانی همه اینها هر کدام از طریق خودشان مرتبط بودند و با هم کار میکردند. نمیشود گفت بعضی از اینها به عوامل خارجی مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند. اینها همه با هم جزء یک توطئه بودند که بعدها به کودتای آنجا میسر.

س - ولی مسئله این نبود که آیت‌الله کاشانی آنموقع فکری شبیه بفقرا آیت‌الله خمینی داشت که میخواست آن را تحمیل بکند و یک حکومت اسلامی مستقر کند؟

ج - نخیر، کاشانی آنوقت میدانست که چنین کاری برای او غیر ممکن است.

س - قرار بود که راجع به مخالفت آقای دکتر بقاشی و حسین مکی هم توضیح بفرمائید.

ج - دکتر بقاشی به اتفاق افکنی اش ادامه میداد مکی درسفرهای که صدق به آمریکا و لاهه کرده‌مراهان نبود. برای اینکه مکی زبان خارجی نمیدانست و در کارهای حقوقی جهانی هم وارد نبود بعلاوه او کارهای مهم سیاسی دیگری در تهران داشت. صدق در ابتدا به مکی علاقه زیاد داشت. حرف مکی در پیش او خیلی بیش از حرفهای ما تأثیر میکرد. بنده مکرر شاهد بودم در مواردی هر چه مکی میگفت همان عملی میشد. ولی مکی با مذاکراتی که

نمیدانم به چه کیفیت با او شده بود...

س - با نکجهانی اوراد دعوت کرده بود.

ج - از مصدق برگشت. یکوقت به کاشانی بدمیگفت که او در انتخابات مداخله میکند و این در زمانی بود که بین کاشانی و مصدق اختلافی نبود بعد یواش یواش دیدیم که او آن عش و شوق و هیجان را که در باره‌ی مصدق و در باره‌ی این نهضت داشت از دست داده است، از آمریکا اوراد دعوت کردند که به آن کشور برود. او به آمریکا رفت و اصغر پارسا را هم که از نمایندگان مجلس و جزو فراکسیون ما و جزو رفقای جنبه ملی بود با خودش برد، برای اینکه از لحاظ زبان به او کمک بکنند. در مدتی که او در غیبت بود سروصدای اختلافات بالا گرفت. میرا شرافانی، قنات آبادی، بقاشی، حاشری زاده مشا رو اینها شروع به کارشکنی هائی کردند. وقتی که مکی برگشت بطور خصوصی با او صحبت کردم و گفتم که وضعیت اینطور است. یمن گفت، "خلاصه اش من نه با شما هستم و نه با آنها." گفتم این که نمی‌شود، برای چه؟ یمن گفت، "والله به بیجه‌های ما هم رحم نمیکنند و همه‌ی ما را از بین میبرند و وضع خیلی خطرناک است." من تعجب کردم. بهر حال او مدتسی دوپهلو عمل میکرد و جزو مخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروز نمیداد کارگردانی مخالفت با بقاشی و میرا شرافانی و حاشری زاده و سیدقنات آبادی و امثال اینها بود.

س - آقای مکی روشن کردند که منظورشان چه قدرتی بوده وقتی که گفتند به بیجه‌های ما هم رحم نخواهند کرد.

ج - بنظر من قدرت خارجی و شاه با هم. مصدق در این مدت به کارش میپرداخت و اختیاراتی که گرفته بود استفاده نمیکرد و واقعش هم اینست که اصلاحات مؤثری کرد. عمده قوانین ایران را تغییر داد و تصحیح کرد و املاک شاه را به دولت برگرداند که البته بموجب غضب و ناراضی شاه شد. مجموعه‌ی مقررات اصلاحی که مصدق وضع کرده است خودش کتابچه بزرگ است. از جمله برای اولین بار در ایران فوایدی به نفع توده‌ی کشاورزان و اطفال سازمانهای روستائی مقرر داشت. در اداره مصدق درستی و پاکدامنی و بود. در زمان او با همه‌ی مضمیقهای مالی که داشتیم بطوریکه میدانید توازنی در واردات

و صادرات ایران حاصل شد. حتی برای اولین بار صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت. در عین اینکه ما واقعا " برای پول و برای ارزهای خارجی فوق العاده در مضیقه بودیم.

س - آن موقع آقای محمودنریمان وزیر دارایی بودند.

ج - بله مدتی محمودنریمان بود. ارز عمده‌ای که در اختیار ما قرار می‌گرفت همان بود که حاصل چهار آمریکا میداد و آنهم با قطره چکان که در این اواخر به بیست میلیون دلار رسیده بود.

بعد از اینکه ما از دیوان لاهه برگشتیم پیشنهاد تازه‌ای از طرف ترومن و چرچیل در تابستان ۱۳۳۱ به مصدق رسید که بر حسب ظاهر نوشته بودند که ملی شدن مورد قبول آنها است و دولت آمریکا حاضر است ده میلیون دلار فوراً " در اختیار ایران بگذارد و دولت ایران قبول کند که از یک طرف مسئله فراموش شده دیوان دادگستری بین المللی احاله شود و از طرف دیگر به شرکت نفت انگلیس اختیار بدهد که اداره امور فروش نفت را بعهده داشته باشد. دکتر مصدق این پیشنهادها را برای مطالعه‌ی من که آنوقت به سبب کمالت در یک دهیلاقسی استراحت میکردم فرستاد و از من هم دعوت کرد که بیدین اوبروم. من بیدین اوبرتم و در آن خصوص مذاکره کردیم. ایشان گفتند، " ببینید این آقایان بعد از مدتی چه چیزی برای ما فرستادند. بنا بر این ما مملکت را با یک پدیده میلیون دلاری فروشیم و اختیار خود را بدست شرکت نفت انگلیسی بدهیم. دکتر مصدق جواب رد به آن پیشنهاد داد و دندوا زهمان زمان بود که با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی کردند. در مورد این قطع رابطه باید بگویم که بنده با آن مخالف بودم. ما در سال پیش کنسولگری های انگلیسی ها را بسته بودیم و دلایل بزرگ برای آن داشتیم اسناد خیلی مهمی بدست آوردیم از وزارت خارجه و جاهای دیگر که آنها را تکثیر کردیم و اغلب دوستان ما یک نسخه از آنها داشتند. از جمله خود بنده هم داشتم که از مذاکلات کنسولهای آنها در دوره های مختلف، در مورد اداری و شخصی و مذاکلات سفارت انگلیس در انتصابات وزراء و امثال مورین اداریات حکایت میکردند کنسولخانه های انگلیس در شهرستانها هر کدام یک قدرت سیاسی بودند که در امور محلی

مداخله میکردند و با اشخاص بندوقبند داشتند و متنفذین محلی را تحت حمایت خود قرار داده بودند، قدرتهای سیاسی که فعلا نیتشان از حدود وظایف کنسولی مطابق اصول بین‌المللی خارج بود. بنابراین بستن آن کنسول خانه‌ها یک امر لازم و غیرقابل ایراد بود. ولسی تعطیل روابط سیاسی با انگلیستان در این موقع کامضحت آمیزی نبود. عملی بود بیشتر ناشی از عصبانیت و بیشتر هم موجب جری شدن انگلیسی‌ها شد در ادامه دادن به فعالیتهای مخفی و محرمانه برای برانداختن مصدق بوسیله‌ی آیدیش در دربار رودر مجلس و در داخل مملکت.

س. شما آن جلسه‌ای که تصمیم به قطع رابطه گرفته شد چه خاطره‌ای دارید آقای دکتر؟  
سنجایی؟

ج. - بنده در آن جلسه نبودم. ولی بعداً "خدمت آقای دکتر مصدق گفتم که بنظر من این عمل کار مؤثر و مفیدی نبوده. یعنی جلوی عملیات تحریک آمیز و خصومت انگلیس‌ها را نمی‌گیرد بلکه وسیله به دست آنها میدهد که بیشتر خصومتشان را در زیر پرده انجام بدهند. بدین ترتیب وضع ما به اینجا رسیده بود که روابطمان با آمریکا دیگر صمیمانه‌وا میدبخش نبود و از طرف دیگر با انگلیس‌ها هم قطع رابطه کرده بودیم، شاه هم که سیاستهای خارجی را علیه ما میدید. موضع جدی علیه مصدق گرفته بود و تحریکات آنها مرتباً ادامه داشت. مصدق تصمیم گرفت بوسیله‌ی اعلامیه‌ای کارشکنی‌هایی که نسبت به حکومت او میشود آشکارا به ملت ایران اعلام بدارد و کناره‌گیری کند. شاه که از این موضوع خبردار شد از واکنش و تظاهرات مردم وحشت پیدا کرد و بلافاصله از دربار تلفن به فراکسیون مادر مجلسین کردند و از ما خواستند که نمایندگان بی‌دربار را بر فرستیم که با آنها در این موضوع صحبت کنیم. از طرف فراکسیون ما دکتر معظمی، دکتر شایگان، اصغر پارسا و بنده انتخاب شدیم، آیا افراد دیگری هم بودند یا خیر حالا یادم نیست، و به دربار رفتیم. وقتی به دربار رفتیم دیدیم مخاطبین ما آقایان حسین علا و وزیر دربار و حشمت‌الدوله و الاتبار هستند. آنها به ما گفتند، "اعلیحضرت میفرمایند من آنچه را که همراهی بسوده با آقای دکتر مصدق کرده‌ام و هیچ مخالفتی هم در کار و نداشت‌ام بنا بر این علت اینک می‌خواهند کناره‌گیری و اعلام به مردم بکنند چیست؟" ما هم گفتیم که آقای دکتر مصدق

میگوید اعلیحضرت با مخالفین ایشان ارتباط دارند و مخالفین را تقویت میکنند و بنا بر این چون با این ترتیب کاری از پیش نمیرود ناگزیر به کناره گیری هستند.

س - معذرت میخواهم این ملاقات قبل از نهم اسفند بود؟

ج - بلی قبل از نهم اسفند بود. آن روز مذاکرات ما ادامه یافت و نگذاشتند ما برویم و نهار هم برای ما آوردند مخصوصاً "والاتیار بمن خطاب کردند و گفت، "آقای دکتر سنتجایی اعلیحضرت میل دارند نظر شما را بدانند." بنده هم همان مطالب را تکرار و اضاف کردم که همه ما علاقمند به شاه هستیم و میخواهیم شاه را حفظ بکنیم و شاه محترم با شولسی از طرفی هم این نهضت ملی ایران که آقای دکتر مصدق رهبرش هست نباید شکست بخورد و شاه باید به این نهضت کمک بکند و این بنفع اعلیحضرت و محبوبیت ایشان است. آنها شیکه در خدمت ایشان طور دیگری صحبت میکنند اگر خیانت نکنند لااقل مشاورین بدی هستند. بعد آقایان علاوه و الاتیار گفتند خیر شما را نمی گذاریم بروید تا این کار امروز تمام بشود. بعد از نهار خود شاه هم پائین پیش ما آمدند و نشستند و خودشان شروع به صحبت کردن کردند. و همان حرفها را تکرار کردند که من کمک به ایشان کردم، همه جا همراهی کردم، دکتر مصدق خواهرم را مزاحم تشخیص داد او را از مملکت خارج کردم، گفتند با مخالفین ایشان رابطه دارم و آنها به دیدن من می آیند من قطع رابطه با آنها کردم، دیگر چه مانده است؟ چه جور کمکی باید بکنم؟ بعد و الاتیار به ایشان گفتند اعلیحضرت شما تشریف ببرید این آقایان همه علاقمند به حفظ سلطنت هستند ما با آنها صحبت نمیکنیم و بالاخره نظر را حضورتان عرض میکنیم. شاه مجدداً "به دفتر خودشان رفتند. ضمن صحبتها در حدود ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود دیدیم که آقای دکتر مصباح زاده وارد همان اتاق شد و دکتر معظمی را صدا زد و آهسته با او صحبتها را کرد. دکتر معظمی پیش من آمد و آهسته گفت، "دکتر مصباح زاده میگوید که چه اشکال دارد که شاه برای دوسه ماهی بعنوان معالج به خارج از ایران برود که خیال مصدق راحت بشود،"

س - دکتر عبداللہ معظمی .

ج - بلی دکتر عبداللہ معظمی از قول دکتر مصباح زاده گفت. بعد یواش یواش خود آقایان

والاتیاروحسین علام این پیشنهاد را مطرح کردند. ما به آنها جواب دادیم که باید این مطلب را به آقای دکتر مصدق بگوئیم. از همانجا نزد آقای دکتر مصدق رفتیم و گزارش دادیم که اینها برای اینکه تأمین خاطر برای شما حاصل شود میگویند که خوب است اعلیحضرت مدنی به میافرت بروند. گفت، "من حرف شما را قبول نسذارم، خود آقای علا و الواتیار باید از طرف شاه بیا بندوا این حرف را بمن بگویند." ما تلفن به آقایان کردیم و نظردکتر مصدق را گفتیم. هر دو آنها بلافاصله نزد آقای دکتر مصدق آمدند و با ایشان خلوت کردند و بعد از خلوت بیرون آمدند و گفتند، "ترتیب کارها داده شد خیال شما راحت باشد." اینکه موضوع خروج شاه از مملکت برای روزنهم اسفند از جانب ما مطرح شده و یا فشاری و اصراری از ناحیه دکتر مصدق بوده باشد مطلقاً دروغ است. این پیشنهاد از ناحیه خود آنها بود و آنها فکر کرده بودند که زمینه عمل را به این ترتیب فراهم بکنند و مصدق را راضی و ساکت بکنند و بعد از آن در بیاورند. ما هم آن روز از منزل دکتر مصدق به مجلس برگشتیم و جریان را به رفقای فراکسیونمان گزارش دادیم تا روزنهم اسفند رسید. در صبح روزنهم اسفند یکدفعه دیدیم که در تالار مجلس هیاهوی برپا شد. بقائمی شروع به صحبت کرد، فرامرز شروع به صحبت کرد، جلسه خصوصی تشکیل شد و در آنجا فرامرز به رفقای خود گفت، "آقایان اینجا نشستن فایده‌ای ندارد همه به دربار برویم."

آنها از مجلس به دربار رفتند و آن قضیه‌ی نهم اسفند رخ داد که از جریان آن خبردارید. بطوریکه میدانید پیش از این تاریخ انتخابات جدید آمریکا صورت گرفته و آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا شده بود. در واقع همانطور که در سفر پیش ما به آمریکا با انتخابات جدید انگلستان و نخست‌وزیر شدن چرچیل موضع جهانی عوض شده بود، ایندفعه نیز با شکست دموکرات‌ها و برسر کار آمدن جمهوریخواهان و آیزنهاور و داشتن وزیر خارجه‌ای مثل فاستر دالاس و رئیس‌سازمان امنیت مثل آلن دالاس یکی وضع دگرگون شده بود. مصدق در همان موقعی که هنوز آیزنهاور، متمدنی ریاست جمهوری نشده ولی انتخاب شده بود، نامه دوستانه و مہیجی به ایشان نوشتند. ولی او به این نامه جواب نداد.

س - معذرت می‌خواهم ، قبل از اینکه برسیم به اینجا من می‌خواستم از شما بپرسم که شما از روزنهم اسفند چه خاطراتی دارید؟

ج - عرض کنم روزنهم اسفند ما در مجلس بودیم و خیرا زهیا هوو جنجالی که در پیرا مسون دریا ر شده بودند داشتیم . قرار بود که شاه آنروز حرکت کند . بخاطر دارم که یکروز پیش ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر من به دیدن دکتر مصدق رفته بودم . وقتی که پاشین می‌آمد دیدم که آقای حسین علا از داخل حیاط دکتر مصدق به دیدن مصدق میرود . بسه ایشان گفتم که خیلی میل داشتم اعلیحضرت را زیارت بکنم . گفت ، " شما اگر می‌خواستید ببینید زودتر می‌خواستید بگوئید چون فردا صبح ایشان می‌روند . " بنده این کلام را که فردا ایشان می‌روند از حسین علا شنیدم والا در آن روز مذاکره قرار بر سر مسافرت شاه بود ولی تاریخ آن معلوم نشده بود . صبح روزنهم اسفند بطوریکه گفتم ما در مجلس بودیم که هیاهوی وکلای مخالف شروع شد و عده‌ای از آنها بطرف دریا رفتند . دکتر مصدق برای بدرقه و حرکت دادن شاه به دریا رفته بود که جنجال و هیاهوی طرفداران و تحریک شده‌های آقای بهیسانی و آقای کاشانی و چاقو کشان و چماق داران آنها در کاخ شروع شده بود و شعار علیه دکتر مصدق میدادند و فریاد میزدند که ما نمی‌گذاریم شاه حرکت بکند . وکلای طرفدار شاه هم آنجا جمع شده و آن مردم را به آبراز احساسات به نفع شاه تهییج میکردند . شاه هم به آنها گفته بود ، " حال که شما نمی‌خواهید من بروم من نخواهم رفت . "

س - شما آنروز در دریا ر بودید؟

ج - نخیر من در دریا ر نبودم ، من و رفقای دیگر در مجلس بودیم . مصدق در آنجا متوجه خطرناک بودن اوضاع میشود . آن کاخ در بزرگی دارد که آمدوشد معمولی از آنجا است ولی در داخل حیاط در قسمت بالا یک در خروجی کوچک دیگری نیز داشته است . مصدق که خواسته بود از در بزرگ بیرون برود یکنفر از کارکنان کاخ به او گفته بود ، " آقای نخست وزیر اینجا خطرناک است ، شما بفرمائید از در بالا بروید . " اینک در مطبوعات تاریخ نوشته اند که ایشان از روی دیوار فرار کرده است مطلقاً " دروغ است . ایشان از در دیگر کاخ خارج میشوند که تقریباً " روبروی درختان خود او بود و از آنجا بمنزل خودشان و از منزل مستقیماً " به ستاد ارتش می‌روند و از ستاد ارتش به مجلس می‌آیند . ما بعد از ظهر هنوز در مجلس بودیم

که ایشان به مجلس آمدند و جریان را گفتند. وکلای مجلس طرفدار ایشان شروع به دفاع و پشتیبانی از ایشان کردند. بین الله بنده با ید بگویم نطقی که آنروز دکتر معظمی کرد از خاطر هیچکس فراموش نمی‌شود. معظمی گفت، "جناب آقای دکتر ممدق این نهضتی که شروع شده است یا باید به پیروزی برسد یا بمرگ همه ما خاتمه بیاید. همه این ملت و اکثریت این مجلس پشتیبان شما هستند، شما با یستیدوما هم پشت سر شما خواهیم ایستاد." بعدگفت، "یکروزهای مرگ و حیات برای ملت‌ها هست در آن روزها است که مردان میتوانند مردانگی و شخصیت خود را نشان بدهند برای ما امروز یکی از آن روزهاست. این نطق در افراد خیلی مؤثر شد و مخالفین جرات دم زدن نیاختند. مکی رفت و در گوش دکتر ممدق حرفی زد. بنظرم بها و گفت که مصلحت این است که شما برگردید.

س - برگردننده کجا؟

ج - بنظرم برگشتند به ستاد ارتش و از آنجا هم در منزل خود کار و قدرت حکومت را در دست گرفتند و مجلس را ساکت کردند و بصورت ظاهراً ثله خوابید. ولی کانون فساد و تحریک در پشت پرده و پنهانی مشتعل و روشن بود. پیش آمدی که در همان ایام اتفاق افتاد و لطمه روحی بزرگی بر ممدق وارد کرد و زدیدن و قتل افشارطوس رئیس شهر بانی ممدق بود. در همان روزها سر لشکرزاده‌ی هم که در کابینه اول ممدق عضویت داشت و در جریان انتخابات دوره‌ی - شانزدهم به جبهه ملی خیلی کمک کرد و در مقابل رزم آرا و علیه رزم آرا ایستاد حالا جزو مخالفین سرسخت ممدق شده و در مجلس تحمّن اختیار کرده بود. موقمی که او در تحمّن بود هر روز بقاشی و حاشری زاده و مکی و دیگران بیدیدن او می‌رفتند و صحبت میکردند و او هم با ایادی خارجی اش ارتباط داشت. همان ایادی او باعث توطئه‌ی راجع به افشارطوس شدند و در حالیکه قرار ملاقات محرمانه‌ی شیانهای به عنوان خدمتگزاری به ممدق با او می - گذارند او را شبانه میگیرند و آمبول بیهوشی میزنند و به محلی مخفی در کوههای شمیران میبرند و بعد از یکی دو روز او را به آن کیفیت فجیع میکشند همه‌ی توطئه‌گران این جنایت فجیع کشف و دستگیر شدند. آنها علی التحقیق با دکتر بقاشی و سر لشکرزاده‌ی ارتباط داشتند. بقاشی برای اینکه اتهام خودش را لوث کند موضوع شکنجه دادن به این متهمین



را پیراهن عثمان قرار داد و در مجلس و روزنامه‌ها شروع به هوجوی گری کرد. بنده در ضمن یک جلسه سخنرانی در مجلس خطاب به او گفتم اگر شما آقای دکتر بقائی برای ما ثابت بکنید که در این جریان شرکت و یا اطلاع نداشته‌اید و یا ثابت نکنید که این افراد در این خیانت شرکت، نداشته و یا بر آنها شکنجه وارد شده من در این مجلس تعهد میکنم که با شما همراهی نکنم و هما نظر که امیل زولا در قضیه دریفوس دفاع کرد من هم بهمان ترتیب مدافع شما و آنها بشوم. این حرف من بیانه‌ای در دست آنها شد که به من بسدو ناسزا بگویند و مرا امیل زولای وطنی بخوانند و از این جور حرف‌ها و توهین‌ها. جریان مخالفت‌ها و خرابکاریها علیه مصدق روز بروز شدت بیشتر پیدا میکرد. در این وقت زهری نماینده‌ی مجلس هم که از رفقای دکتر بقائی بود علیه مصدق صورت استیضاحی مطرح کرد. در همین اوان دوره‌ی هیئت رئیسه مجلس هم خاتمه یافته بود و منی - با یستی هیئت رئیسه جدید را انتخاب کنیم. فراکسیون ما با نهایت دقت و هوشیاری شروع بکار کرد با هر که توانستیم از نمایندگان میانه‌رو مرتبط شدیم. مثلاً بنده خودم نماینده قم تولیت و نماینده ملایر ملک مدنی را دیدم و آنها را حاضر کردیم که به هیئت رئیسه‌ای مورد توافق ما رأی بدهند، دکتر معظمی را نامزد ریاست مجلس کردیم. معظمی شایسته‌ترین فرد ما بود. مردی جامع، جالب، جاذب، خوش‌بین و مؤثر در انجمن‌ها و مؤثر در مجلس‌ها برای اتخاذ رأی و مشورت که غالباً نظریه‌ها و مورد توجه عموم قرار میگرفت به همین دلیل در میان رفقای ما محبوبیت داشت، سابقه‌ی ضمایندگی او هم زیادتر از همه بود. ما او را علیه کاشانی که نامزد مخالفین و رئیس دوره‌ی پیش بود نامزد کردیم و با اکثریت نمایانی کاشانی را شکست دادیم و معظمی به ریاست مجلس انتخاب شده‌این خود پیروزی بزرگی بود. دونا یب رئیس و رئیس کنسار - پردازی و منشی‌های مجلس نیز با توافق ما انتخاب شدند. در این انتخابات یک پست باقی ماند و آن پست ناظر و نماینده مجلس در بانک ملی بود که یکی از اعضای فراکسیون ما بنام آقای کههد آن سمت را داشت. این موضوعی بود که مخالفین ما به آن علاقمند بودند و ما آن را غافل. دکتر مصدق برای مخارج جاری مملکت که مالیاتها

غیرکافی و پرداخت حقوق سنگین کارگران و کارمندان بیکار شده‌ی شرکت نفت هم برآن اضافه شده بود و بطور مخفی و محرمانه با اختیارات قانونی که داشت چند صد میلیون تومان اسکناس اضافی چاپ و منتشر کرده بود. ولی در آن زمان به پول درگرددش چنان احتیاج بود که این افزایش اسکناسها تأثیری در افزایش قیمت‌ها نکرده بود. صمدق هم، خدا شاهده است، در این باره هیچوقت بما ویا لاقبل به شخص من صحبتی نکرده و تذکر نداده بود که چنین اقدامی شده و انتخاب نمایند. مجلس ناظر بر اسکناس در این موقع مهم و مؤثر است و ما در انتخاب و بیکلی غافل بودیم.

س- معذرت میخواستم من این جادو سؤال دارم. یکی اینکه چطور میشود اسکناس چاپ کرد و برای مخرج دولت استفاده کرد و در عین حال آن چاپ اسکناس بکلی تأثیری روی تورم نداشت باشد.

ج- علت اینکه نداشت این بود که احتیاج به پول درگرددش زیاد بود و افزایش مقصدار اسکناسها حتی به آن اندازه‌ای که احتیاجات را برآورده بکنند نبود. این اسکناسها را بهتر ترتیبی بود چاپ کرده بودند، در حدود سیصد میلیون تومان که تا شیری در وضع قیمت‌ها نداشت. دوران دکتر صمدق بطور کلی دوران ارزانی بود چون درآمد قوه‌ی خرید مردم کم بود.

س- شاید دکتر صمدق میخواست که این آشکار نشود بخواهد تا تأثیر روانی را که ممکن بود روی مردم بگذارد مانع شود.

ج- بله. و بهمین دلیل نخواست و با غالب ما، لاقبل با بنده که یکی از نزدیکان دائم ایشان بودم و تقریباً "هفته‌ای سه چهار روز خدمت ایشان میرسیدم، در این باره صحبتی نکرد.

در رأی‌ای که راجع به ناظر مجلس، در بانک ملی گرفته شد همان که بهید که نمایندگی سابق را داشت مجدداً "نامزد فراکسیون ما بود. ولی چون او یک تاجر سرمایه‌دار بود بعضی از رفقای ما نظر خوبی با او نداشتند. در رأی‌گیری متأسفانه بعضی از اعضای فراکسیون خود ما مثل مهندس رضوی و افرادی دیگر بجای اینکه به کهید رأی بدهند به حسین مکی رأی دادند. حسین مکی با سابقه‌ی مبارزاتش و با سربازان زفداکار بودنش و نماینده‌ی اول مجلس

بودنش، که بنده به او می‌گفتم، تو بر کرسی مؤتمن الملک تکیه زده‌ای بایستی قدر این کرسی را بدانی. مردم تهران با مدهزرا رأی شما را به این نهفت بسته‌اند، شما چه جور میتوانید از این نهفت خود را جدا کنید؟ ولی متأسفانه او هوس دیگری داشت. توطئه انتخاب مکی با تپانی خود او به این نیت صورت گرفته بود که او به بانک ملی برود و رسیدگی کند و آنرا وسیله‌ی هیاهوی دیگری علیه‌مدق قرار دهند. همینکه مکی انتخاب شد در همان روز که روز پنجشنبه‌ای بود بنده نیم بعد از ظهر که از مجلس بیرون آمدم مستقیماً "رفتم به دیدن مدق. او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. بمن گفت، "آقا ما باید این مجلس را ببندیم." گفتم چطور ببندیم؟ گفت، "این مجلس مخالف ما است و نمی‌گذارد که ما کار بکنیم، ما آن را بایستی با رأی ما ببندیم." بنده گفتم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم. شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید و ایراد آن تا حد زیادی متوجه خود جناب عالی است. چون اگر شما به ما گفته بودید که این یک موضوع حساس سیاسی است ما در انتخابات هیئت رئیسه که تمام اعضاء آنرا برده بودیم انتخاب نماینده‌ی بانک هم کار آسانی بود. ما به جای که بدمثلان می - آمدم نریمان را یا حسیبی را نامزد می‌کردیم و محققاً "صف آرائی درست هم می‌کردیم و می‌بردیم. متأسفانه جناب عالی در این باره به بنده چیزی نگفتید شاید به رفقای دیگر هم نفرموده بودید. بهر حال اگر اجازه می‌فرمائید بنده شب فکر می‌کنم و جناب عالی هم بعد از ظهر امروز با رفقای دیگر که خدمتتان می‌آیند مشورت بکنید من فردا صبح دوباره می‌آیم و نظریات خودم را عرض می‌کنم. گفت، "فردا صبح زود اول وقت بیایید." فردا ما اعضای فراکسیون همه در منزل اصغر پارسا در کرج مهمان بودیم. بنده صبح اول وقت منزل مدق رفتم. خیلی میل دارم این مطلب را با دقت بیان کنم.

س - تمنا میکنم.

ج - بله رفتم آنجا و تنها خدمت ایشان رسیدم و گفتم جناب دکتر من فکرهایم را کردم و در این موضوع با دلیل میخواهم خدمتتان صحبت کنم. من با بستن مجلس مخالفم و دلائلم را هم مفصلاً خدمتتان عرض میکنم. گفتم هر حکومت را معمولاً سه قدرت حفظ میکنند.

اول قدرت زوراست ، دیگر افکار عمومی مردم است و سوم هم قدرت قانونی است . اما زور که نیروی نظامی باشد متأسفانه شما ندارید و ارتش با شما نیست . اینها اکثراً " با شاه هستند . اما افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد . این افکار عمومی زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است . اختلافات در میان ما افتاده ، دوسه سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده ، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده ، توده‌های نیرو و قدرت گرفته‌اند همه‌ی اینها باعث تشویش مردم شده است . با وجود این شما با اکثریت افکار مردم را دارید . افکار عمومی و هیجان عمومی برای بر سر کار آوردن حکومت بسیار مؤثر است ولی برای مراقبت و نگاهداری مستمر آن زیاد مؤثر و کارآمد نیست . حالا اگر قدرت را کنار بگذاریم و افکار عمومی را هم فعلاً کنار بگذاریم میماند قدرت قانونی . قدرت قانونی برای آوردن حکومت و حفظ آن در نظام مشروطیت از دو عنصر مرکب است . یکی مجلس و دیگری شاه . اما شاه با شما مخالف است . بنا بر این تنها مجلس میماند ، شما در این مجلس اکنون اکثریت دارید خودتان مکرر گفته‌اید ، اگر فقط یک رأی اضافه بر نصف داشته‌باشید بر سر کار رو خدمت میمانید من به شما قول میدهم از این هشتاد نفر لااقل شما پنجاه رأی دارید . گفت ، " شما از کجا میدانید؟ " گفتم دلیل ریاضی ندارم ولی بسا شناسائی که من از وکلاء مجلس دارم شما اکثریت کافی دارید . گفت ، " نخبه‌آقا این مجلس ما را خواهد زد . " گفتم آقای دکتر ، شما الان تحت استیضاح هستید بگذارید مثال زهری و بقاکی که مردم آنها را شناخته‌اند استیضاح بکنند مسلماً " اکثریت مجلس به شما رأی اعتماد خواهد داد از آن پس تعطیلات تابستانی مجلس برای دوسه ماهی پیش میآید . ما که اکثریت هستیم میتوانیم به عنوان وینی تعطیلات را یک ماه دوباره یا بیشتر کش بدهیم و به مجلس نرویم . دوسه ماهی که بگذرد دوره‌ی قانونی عمر این مجلس به پایان میرسد . آنوقت تمام آن وکلای مجلس که امروزه با شما باطناً " مخالف هستند میآیند و روی زانو می‌افتند برای اینکه بتوانند دوباره انتخاب بشوند . شما مجلس را ثبت‌دید که بضرر شماست . بعد گفتم آقا من یک عرض اضافی دارم . اگر شما مجلس را به بندید در غیاب آن ممکن است با دو وضع مواجه بشوید . یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود

دیگر آنکه با یک کودتا مواجه بشوید آنوقت چه میکنید؟ گفت، " شاه فرمان عزل رانمی -  
تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمیدهیم. اما امکان کودتا قدرت حکومت  
در دست ما است و خودمان از آن جلوگیری میکنیم."

س- مطابق با قانون اساسی ما در غیاب مجلسین شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را  
دارد، مگر اینطور نیست؟

ج - دارد.

س- چطور دکتر مصدق متوجه این موضوع نبود؟

ج - مصدق میگفت که چون مجلس بمن رأی داده و چون ملت پشتیبان من است و درسی تیر سال  
پیش با قیام مردم بر سر کار آمده ام شاه نمیتواند فرمان عزل بدهد.

خلاصه ایشان از بحث طولانی من ناراحت شد و یک کلامی به من گفت که تاریخی است و چون زشت  
است در بیان آن تردید دارم.

س- تمنا میکنم بفرمائید.

ج - گفت، " آقا جناب عالی که امروز صبح اینجا آمده اید چس کشیده اید؟" من از این حرف  
او بسیار ناراحت شدم. گفتم آقای مصدق بنده چس نکشیده ام. شما هر کاری بکنید ما از  
پشتیبانی شما دست نمیکشیم ولی در مقابل وجدانم خود را مسئول دیدم که آنچه را مفید بحال  
مملکت و شما میدانم خدمتان عرض کنم و دیگر عرضی ندارم مرحمت زیاد.

از؟ نجا رفتم به مهمانی کرج منزل اصغر پارسا، رفقای دیگر فراکسیون همه بودند. نهار  
خوردند گفتیم بخوریم که این نهار و داع است برای اینکه آقای دکتر مصدق اعلام رفراندوم  
کرده بودند و بعد نیز آن رفراندوم انجام گرفت و ایشان اکثریت قاطع آراء مردم را بدست  
آوردند و مجلس را بستند اندک مدتی پس از رفراندوم یک شب در حدود نهم ساعت بعد از نصف  
شب بود که تلفن منزل ما زنگ زد. تلفن را برداشتم یکی از افراد داخله ما که افسسر  
است تلفن کرد و گفت، " شما چرا منزل مانده اید؟" گفتم موضوع چیست؟ گفت، " امشب  
کودتا صورت میگیرد."

س- تاریخ آن شب یا دتانه است آقای دکتر؟

ج - شب روز ۲۴ مرداد بود.

س - شب قبل از کودتا .

ج - شب کودتا ، درست همان شب . بعدگفت ، " همین الان هم صدای خودروها و صدای تانک‌ها می‌آید که از خیابان‌ها دارند عبور میکنند شما منزل نمائید . " بنده فوراً " گوشی را برداشتم که به دکتر مصدق تلفن کنم دیدم نشنن معمولی ایشان کار نمیکنند . تلفن خصوصی دیگری داشت که شماره آن را هم به ما داده بود . آن شماره را گرفتم و تلفن کردم . دکتر مصدق گفت ، " بله این آقایان آمدند و یک حکمی برای ما آوردند و کارهای کرده اند شما فردا صبح اول وقت اینجا بیایید که ببینیم چکار باید بکنیم .

س - این همان شب بیست و پنج مرداد است . شب دستگیری حسین فاطمی و مهندس حق شناس ؟

ج - بلی همان شب است . تلفنی هم به تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش کردم و از جریان پرسیدم . گفت ، " بله تظاهری بود در هم شکسته شد و متفرق شدند . " فردا صبح اول وقت رفتم خدمت دکتر مصدق . وقتی که از پله‌ها میخواستم با لایروم دیدم دکتر فاطمی با یقه‌ها زوبدون کراوات پائین می‌آید و علنی به دربار فحش می‌دهد ، فحش‌های خیلی رکیک و میگفت . " من با شما دشمنی کردم زن من با شما چکار کرده است . " و از این قبیل حرفها .

روایت‌کننده: آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه: هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه: شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده: ضیاءاله صدقی

نوار شماره: ۱۲

س - صحبت دکتر فاطمی را می‌فرمودید که گفته بود اگر من بدکردم زن من چه کرده بود.  
ج - بله، بعد معلوم شد که جها نگیر حق شناس وزیرک زاده را هم دستگیر کرده بودند  
آنها با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در یک منزل بوده اند ولی ریاحی آن شب  
بر سر کارش بود. همان شب قرار بود بمنزل ماها هم بیایند و همی ماها را دستگیر  
کنند.

س - این کارها را همان افسران گارد شاهنشاهی میکردند.

ج - بله افسران گارد شاهنشاهی قرار بوده بکنند ولی بعد از آن که سرهنگ نعمت‌اله  
نصیری را که یک مرد ترسو بی عرضه و ناقابل بود همان مستحفظین دم در خانه‌ی مصدق  
می‌گیرند و خلع سلاح میکنند و سرتیپ ریاحی هم در محل ستادش اقداماتی میکند آن  
توطئه کودتا خنثی میشود.

بله چند روزی قبل از این واقعه بود که به سبب تشدید درگیریها و اختلافات و به عنوان  
پشتیبانی از مصدق احزاب وابسته به جبهه ملی، نمیدانم شاید خودتان هم بودید و  
خاطرتان باشد، تظاهراتی بنفع دکتر مصدق کردیم یعنی حزب ایران بود، حزب نیروی  
سوم بود، حزب پان ایرانیست بود و غیره که حاضر نبودیم حزب زنده در تظاهرات شرکت  
کند. در آن روز جمعیت بالنسبه قابل توجهی برای افتاد و تظاهراتی کرد ولی روز بعد  
هم حزب زنده برای افتاد و تظاهرات بسیار عظیم ترو چشمگیر تر بود.

س - این برای شما اسفند نبود؟

ج - درست روز و مناسبت آن به خاطر من نیست .

س - آن تظاهراتی که شما میفرمائید برای روز سالگرد ۳۰ تیر بود که حزب توده تظاهرات عظیمی کرد . برای روز ۹ اسفند نکرد روز ۹ اسفند حزب توده هیچ نوع تظاهراتی نکرده بود .

ج - نخیر بعد از آن قضا یا بود .

س - بعد از آن قضا یا هم حزب توده تظاهراتی نکرد .

ج - بهر حال در یکی از این تظاهرات عظیمی که آنها کردند بنظر من در همان ایام بود .

س - این سالگرد ۳۰ تیر بود . ۳۰ تیر ۱۳۳۲

ج - بله روز سالگرد ۳۰ تیر بود که آن تظاهرات صورت گرفت و مرحوم خلیل ملکی آمدند و نگرانی خودش را بمن اظهار کردند . گفت ، " آقا دیگر چه برای ما باقی مانده . توده ایها امروز آبروی ما را بردند ، این آقای دکتر مصدق میخواهد ما چکار کنند . " من رفتم بسا آقای دکتر مصدق صحبت کردم . گفتم آقا رفقای جبهه ملی و جمعی از دوستان بازار میخی از جهت توده ای ها و کارکنانی آنها ناراحت هستند اگر اجازه بفرمائید عده ای از آنها خدمت شما بیایند و مطالبشان را بگویند . گفت ، " بیایند " . بنده هم آمدم خلیل ملکی و داریوش فروهر و مرحوم شمیری و یکنفر از حزب ایران و یکی دوتن از بازاریها جمعاً " هفت هشت نفر را با خود نزد دکتر مصدق بردم . خلیل ملکی آنجا نشست صحبت کرد . گفت ، " آقا مردمی که از شما دفاع میکنند همین جا هستند . کم هستند یا زیاد هستند همین ها هستند . چه دلیلی دارید که شما قدرت توده را اینهمه به رخ میکشید و این مردم را متوحش میکنید . " حرف او خیلی رک و تند بود . مصدق گفت ، " چکارشان بکنم ؟ خوب آنها هم تظاهرمیکنند . " ملکی گفت ، " جای آنها تظاهراتی خوب یا نه نیست . جای آنها باید در زندان باشد . " مصدق گفت ، " میفرمائید آنها را زندانی بکنند کی باید بکنند ، باید قانون و دادگستری بکنند . " بعد گفت ، " من به این آقای دکتر سنجابی چندین بار است که میگویم آقا بیا وزیر دادگستری بشو ایشان قبول نمیکندند . شما به ایشان بگوئید بیا شید وزیر دادگستری بشوید و همین مبارزه را با آنها بکنند . " بنده خطاب به ایشان عرض کردم جناب دکتر به قول معروف ماهی را که



نمیخواهند بگیرند از دمش میگیرند. مبارزه با توده بوسیله داگستری صورت نمیگیرد و بنده هم حاضر برای وزارت نیستم. آقایان کد صحبتها یشان را کردند و رفتن بسید. بنده خواستم بروم مصدق گفت، " نروید، بمانید." من نشستم و او از در دلجوئی برآمد و گفت، " ناراحت شدید که من این حرف را زدم. من نخواستم شما را ناراحت بکنم." گفتیم نه آقا دوستان من، رفقای من ناراحتی هایی برای خاطر شما ندارند و شما کار را کوچک میکنید با اینکه وزیر داگستری اینکار را بکند. مبارزه با حزب توده کار وزیر داگستری نیست. بهرحال تخیبئی کردیم و ما از خدمت ایشان مرخص شدیم. بلکه این قضیه جریان ۳۰ تیر بود.

س - سالگرد ۳۰ تیر بود.

ج - جریان سالگرد ۳۰ تیر بود که در آنجا حزب توده قدرت با اصطلاح تشکیلاتی خود را بر ما، برخ مصدق و بهرخ مردم تهران کشید و وعشت سیاستهای خارجی را هم بوجود آورد. آنهائی که کارگردانان حزب توده بودند این صف آرائی وسیع را برایش ترتیب دادند. یعنی همانهائی که علیه مصدق بودند این صف توده را بزرگ کردند و جمعیتها را به آن فرستادند.

س - یک مسئله ای است که من میخواهم از شما سؤال بکنم و ببینم که آیا شما را جیب به این موضوع اطلاع دارید یا نه؟ آن موقع دکترها پوربختیار معاون وزیر کار بودند، معاون آقای دکتر عالمی، و قبل از این جریان میتینگ عظیم حزب توده برای سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۲ انجام شد یک اعتصاب کارگران کوره پزخانه بود و ظلیل ملکی و نمایندگان نیروی سوم، نماینده کارگران نیروی سوم که در کوره پزخانه بودند نزد آقای دکتر بختیار میروند و از آقای دکتر بختیار میخواهند آن امتیازاتی را که میخواهد به کارگران بدهد از طریق نمایندگان نیروی سوم بدهد که آنها بتوانند این نیرو را جلب بکنند به طرفداری از دکتر مصدق. ایشان منکر این قضیه میشوند که امتیازاتی داده خواهد شد. بعد این امتیازات را بوسیله نمایندگان توده ای که پیش آقای دکتر بختیار میروند میدهد که از طریق آنها به کارگران کوره پزخانه داده

میشود نتیجه این میشود که در روز دهنمونستراسیون بی تیر ۱۳۳۲ گروه عظیمی از کارگران کوره پزخانه‌ها به دفاع از حزب توده در صف حزب توده شرکت میکنند و به این علت بود که صف حزب توده آنروز آنقدر عظیم بود. من میخواستم بدانم شما راجع به این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - بنده از این موضوع متأسفانه اطلاع نداشتم، شما این اطلاع را بمن دادید اردکتر بختیار هر چه بگوئید برمیآید.

بهر حال بر ما مسلم بود که عناصر و عواملی خارج از امکانات خود حزب توده کمک به ایمن تشکیلات کرد و کارگردانان آنها برادران لنگرانی بودند که آنها هم موضع مخصوصی داشتند.

س - گذشته از آن اجازه میتینگ به طرفداران دگتر مصدق در صبح داده شده میدانید صبح ۳۰ تیر در آن آفتاب سوزان تهران واقعا "خیلی سخت بود مردم را نگاه داشتن، امیبا اجازه بعد از ظهر به حزب توده داده شد و این خیلی به صفا آرائی ها کمک کرد.

ج - بله. سر همین موضوع هم بود که مرحوم خلیل ملکی روز پیش مصدق اعتراض کرد و ایشان هم آن جوابها را دادند. چند روز بعد از آن قضیه جریان کودتای نافرجام نصیری پیش آمد و روز بعد از آن که شاه به بغداد گریخته بود آن میتینگ و تظاهرات در میدان بهارستان صورت گرفت و مرحوم دکتر فاطمی که از همه ضربه خورده تر و ناراحت تر بود آن سخنرانی شدید را علیه دربار و شخص شاه کرد.

س - این حقیقت دارد که به خانم دکتر فاطمی تجا وز شده بود؟

ج - باور نمیکنم.

س - ولی آنها را کتک زده بودند. شنیدم با آنها بد رفتاری کردند.

ج - بله، به آنها بد رفتاری و بی احترامی زیاد کرده بودند. بهر حال دکتر فاطمی را آنروز من خیلی عصبانی و ناراحت دیدم خدمت دگتر مصدق هم بنده روز بعد از میتینگ گفتیم این حرفهایی که آقای دکتر فاطمی زد اگر یکی از نمایندگان مجلس میزد بهتر بود. ایشان وزیر خارجه دولت هستند و حرفی که ایشان میگویند مثل حرف دولت است و صلاح نبود که او این

حرفها را بزند. گفت، " آقا آن درددل شخصی و خصوصی خودش بود. دکترهایگان هم حرفهای زندگه ...

س - متاع تهران به بغداد درفت .

ج - بله ؟

س - این حرف دکتر صدیقی بود یا دکترهایگان ؟

ج - نخیر، دکترهایگان بود. از بنده هم خواستند که سخنرانی یعنی سخنرانی آخر بکنم ولی سخنرانیها بقدری طولانی شده و مردم خسته بودند که سخنرانی دیگری جایز ندیدم ولی برای دوسه روز بعد بر حسب پیشنها دتیمساریا حی به آقای دکتر مصدق قرار بود که بنده دردا نشکده افسری صبح اول وقت برای افسران سخنرانی بکنم. در آن روز صبح زود سرتیپاریا حی به من تلفن و خواهش کرد که من یک ربع ساعت قبل از وقت سخنرانی که برای ساعت نه مقرر شده بود دردا نشکده حاضر بشوم زیرا افسران سروق میآیند و این همان روز کودتا بود. بنده هم از منزل به دا نشکده افسری رفتم. وقتی وارد شدم دیدم گروه گروه افسران با کاسیون و باتوبوسهای ارتشی وارد دا نشکده افسری میشوند ولی برخلاف معمول که در روزهای اجتماعات هر جا ما وارد اجتماع مردم میشدیم از ما با هلهله و شادی پذیرائی میکردند افسران هیچگونه تظاهری نکردند.

س - این ۲۶ مردا دی بود که شما به دا نشکده افسری رفتید که سخنرانی کنید آقای دکتر بیست و هشت مردا د ؟

ج - صبح ۲۸ مردا د .

س - صبح ۲۸ مردا د ؟

ج - صبح ۲۸ مردا د صبح روز کودتا بنده رفتم آنجا که سخنرانی کنم و دیدم افسرها گروه گروه میآیند و جمع کثیری جمع شده اند و از همین جا پیدا بود که تنها عده محدود و معینی از آنها در کودتا دخالت داشته اند و سازمانهای دیگر ارتش به خدمات عادی خود مشغول بوده اند. در آن صبح قریب یک دوهزار افسر به دا نشکده آمده بودند. وقتی جلوی عمارت اصلی دا نشکده افسری رسیدم دیدم امرای ارتش هم صف بسته اند. آنها نسبت به بنده احترامی

بجا آوردند و آنها دست دادیم تقریباً " یک ربع ساعت هنوز به وقت مانده بود. افسران پشت سرهم میآمدند و به طرف سالن میرفتند. در این بین که ما منتظر گذشتن وقت و بسا امراء مشغول صحبت بودیم دیدم که از دم در یک افسری که لباس شخصی تنش بود با تاخت و شتاب میآید. آمد و سرش را دم گوش من گذاشت و گفت، " تیمسار ریاحی تلفن کرد و خواهش کرد که شما امروز فعلاً سخنرانی نکنید. " گفتم چه شده است؟ گفت، " شهریه هم خورده است. " بنده هم با امراء ارتش خدا حافظی کردم. همان افسر به من گفت، " از در بزرگ اصلی صلاح نیست بروید و مرا از در کناری به خیابان برد. اتوموبیل من جای دیگری متوقف شده بود. گفتم، " اتوموبیل را با ید پیدا کنم. " آنجا دیدم اتوموبیل کلانتری آن ناحیه که آقای اردلان رئیس آن کلانتری بود آنجا ایستاده است. وقتی مرا دید گفت، " شما اینجا چکار میکنید؟ " گفتم منتظر ما شینم هستم. گفت، " اجازه بفرمائید من شما را ببرم و بعد ما شینتان را میآوریم. " گفتم چه خبر است؟ گفت، " شهریه هم خورده است. " بنده همراه او با ما شین او مستقیماً بمنزل صدق رفتم و بعد ما شین مرا هم از پشت سرهما تحا آوردند. وقتی به منزل صدق رسیدم گفتند از منزل به شما تلفن کردند. تلفن منزل را گرفتم خانم من گفت، " خبر داده اند که الان عده ای با چوب و چماق بیست منزل ما میآیند که اینجا را بکوبند و غارت بکنند. من به ریاحی تلفن کردم و پرسیدم وضع چطور است؟ گفت، " چندان خوب نیست. " از این حرف خیلی ناراحت شدم. گفتم منزل ما چنین تلفن کردند. گفت، " الان یک افسر و چند نفر سرا از آنجا میفرستم. " بعد رفقای دیگر هم بتدریج به منزل صدق آمدند و تا ساعت یک ونیم بعد از ظهر بنده آنجا بودم که تیراندازی ها شروع شد. آنروز من مهمانهای از ایل جوانرود و از ایل سنجایی در منزل داشتم. آنها به منزل من آمده بودند، تلفن کردم که به آقایان ناهار بدهید و عذر خواهی بکنید چون من نمیتوانم بیایم ضمناً " دستور دادم که آنها به منزل دیگری در پشت دانشگاه که آدرس دادم بروند که من آنها را ببینم. ساعت یک ونیم بعد از ظهر بود که از منزل دکتر صدق بیرون آمدم و به آن منزل رفتم. در آنجا بود که صدای توپ و مسلسل را شنیدم. بعد به راه دیوگوش آمدیم دیدیم که قضا با لاک گرفته و تیمسار را هدی از مخفیگاه خود بیرون آورده و او را با هلهله و شادی میبرند. ساعت شش بعد از ظهر بود که

دیگر در آن منزل هم نما ندادم و دوره مخفی شدنم از همان روز شروع شد که هیجده ماه تمام طول کشید.

س - شما در روز بیست و هشتم مرداد ددیگربا دکتر مصدق ملاقاتی نکردید؟

ج - تا ساعت یک ونیم بعد از ظهر بنده با ایشان بودم.

س - در آن ملاقات چه گذشت آقای دکتر سنجایی؟ چه صحبتها شد؟

ج - با ایشان بودیم. از جمله روز پیش من نزد ایشان بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه ها را پائین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که آمده. به حزب مردم ایران و پان ایرانیستها و بعضی از بازاریها تلفن کردم که آنها هم آمدند و وعده ای را برای اجرای آن امر فرستادیم. س - اولین مجسمه ای را که پائین آوردند در میدان بهارستان بود.

ج - بله ما یک عده ای را فرستادیم. ولی باید انصاف بدهم که خلیل ملکی گفت، " این کار درستی نیست." خود من هم شب به مصدق گفتم که این کار درستی نبود. من آنجا خدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن یک بلندگو بود شنیدم سرتیپ ریاحی است که صحبت میکند. ریاحی به او گفت، " از بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم." میدانید دفتری پسر عموی مصدق بود. مصدق گفت، " چکار کرده است؟" گفت، " در این کار آلوده است."

س - توی کدام کار؟

ج - توی همان عمل کودتا و توطئه ها. مصدق گفت، " بگیرید."

س - ایشان رئیس گارد گمرک بود آن موقع و هنوز رئیس شهر بانی نشده بود.

ج - نخیر نشده بود. فردا صبح که من نزد مصدق رفتم توی پاهای به همین تیمسار دفتری برخوردیم. دیدم گریه میکند. گفتم چرا گریه میکنی؟ گفت، " من جگرم میسوزد. عمومی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا میخواهند مرا دستگیر بکنند."

من رفتم به مصدق گفتم که تیمسار دفتری در راهرو ایستاده و گریه میکند. گفت، " بگو بیاید تو."

س - این روز ۲۷ مرداد دی بود؟

ج - بنظرم ۲۷ مرداد بود. گفت، " بگوبیا یدتو". با او وارد اطاق شدم مصدق بلافاصله به او گفت، " چه خبر است عمو جان؟ برو شهر بانی را تحویل بگیر." به ریاحی هم تلفن کرد و گفت، " آقای ریاحی شهر بانی تحویل سرتیپ دفتری است." وقتی دفتری میخواست بیرون برود من همراه او رفتم. گفتم میدانید دیروز حکم دستگیری شما را دادند، امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را به دست شما سپرده است. شما اگر ششرف دارید با یاد از او محافظت کنید. گفت، " انشاء الله کوناه میکنم." یک افسر روان شهر بانی که رئیس کلانتری با زار جوان بسیار خوبی بود، به منزل مصدق آمده و گزارش جریانات با زار را به من داده بود. من او را آنجا نگه داشتم همینکه با سرتیپ دفتری پائین آمدم او را صدا کردم. گفتم تیمسار از وجود این شخص و مثال او استفاده کنید. نمیدانستم که با این معرفی باعث بیجا رگی آن جوان شده ام چون بعداً او را گرفتند و زندانی کردند و سالیان دراز زندان نگاهداشتند.

س - شما آن روز ۲۸ مرداد که با دکتر مصدق ملاقات کردید چه نظری و چه برنامهای داشت؟

ج - آنروز سرهنگی که رئیس گارد محافظ مصدق بود.

س - سرهنگ ممتاز.

ج - بله سرهنگ ممتاز آمد و گزارش داد که مهاجمین حمله آوردند و من آنها را به مسلسل بستم و عقب راندم. مصدق هم از او تجلیل کرد. ما هم دور او بودیم و حقیقتاً " نمسی - دانستیم چکار باید کنیم.

س - این در حدود یک و دو بعد از ظهر بود.

ج - شاید ساعت یک و دو بعد از ظهر بود. رفقا هم ناها را در طبقه پائین برایشان چیده بودند، آنها در آنجا ماندند یعنی دکتر شایگان، مهندس زیرک زاده و حسیبی و نریمان و غیره همه آنجا ماندند از وزرای مصدق هم جمعی بودند ولی بنده بسمت آن منزلی که با آن رؤسای جوان و دو سنجابی قرار گذاشته بودم رفتم موقعی هم که از خیابان کاخ روبه دانشگاه میرفتم در یکی از چهار راهها با گروهی از تظاهرکنندگان مواجه شدم ولی راننده توانست از آن گروه بگذرد و ما به سرعت از منطقه خیابانهای پر جنجال گذشتیم و قبل از

ساعت دو بعد از ظهر به محل موعود رسیدیم. در حدود ساعت سه بود که راه دیویدست مها جمین افتاد و پیروزی کودتا ونخت وزیر زاهدی را اعلام کرد.

س - از روز ۲۵ مرداد کودتائی که نعمت الله نصیری را فرستاده بودند و کارگرها نشی بود و نا موفق شد طرفداران دکتر مصدق مرتباً "تظاهرات درخیا با آنها میکردند و هما نظوریکه فرمودید دکتر مصدق هم دستور داده بود که مجسمه ها را پائین بیاورند این روز ۲۶ مرداد بود. ۲۷ مرداد هم این جریانها ادامه داشت. شب ۲۷ مرداد از طرف دولت بیه طرفداران دکتر مصدق اطلاع داده شد که روز بعدش یعنی روز ۲۸ مرداد درخیا با آنها نیاید و تظاهرات نکنند برای اینکه دولت قصد دارد که جلوی توده های را بگیرد. شما از این موضوع چه اطلاعی دارید؟ و چرا چنین دستوری داده شد؟

ج - من اطلاعی که دارم یکی این بود که شخص خیلی آگاه و واردی بمن تلفن کرد و گفت، "به توده های راه دستور داده شده است، که به خیا با آنها بیه طرفداری مصدق نیاید." س - به همه دستور داده شده بود.

ج - به توده های راه دستور از طرف مقامات خودشان داده شده بود که در تظاهرات برفع مصدق شرکت نکنند و در خانه ها بمانند. من با مصدق در این باره صحبت کردم. یک نفر از خود عوامل کودتا که نمیدانم چه شخصی بود با مصدق ارتباط محرمانه داشت و جریانها را مرتباً "بوسیله تلفن به او خبر میداد ولی متأسفانه مصدق اقدام و تجهیزاتی که برای جلوگیری از کودتا لازم بودند نتوانست بعمل بیاورد و با زمانه زمتاً سفاکه در چند روز پیش از کودتا بزه های آزار دهنده از تحمن مجلس سالما "بیرون برود.

س - دکتر عبداله معظمی رفت و شنیدیم که بدون اجازه مصدق اینکار را کرد. ج - خیر بدون اجازه مصدق نبود من در منزل آقای دکتر مصدق بودم که معظمی رئیس مجلس آمد و بیا و گفت، "اجازه بدهید و راه از مجلس خارج نکنیم. بعد هم که از مجلس بیرون آمد شما هر کارش میخواهید بکنید." مصدق هم اجازه داد.

س - پس با اجازه مصدق بود.

ح - بله.

س- آقای نمرت‌الله امینی گفتند، "عبدالمعظمی بدون اجازه صدق آن کار را کرد و صدق همیشه از این موضوع ابراز نا رضایتی میکرد.

ج- ممکن است صدق بعد از آنکه معظمی رفت و از او این اجازه را گرفت ناراحت شده باشد ولی من خودم آنجا بودم. معظمی پیش از رفت و آمد من گفت، "من با صدق صحبت کردم و از ایشان اجازه گرفتم که زاهدی را از آنجا بیندازیم بیرون. وقتی زاهدی از آنجا بیرون آمد صدق میتواند او را به هر کیفیتی که میخواهد دستگیر کند. س- زاهدی از آن بی‌عدمخفی شد. و برای گرفتن او هم مثل اینکه یک جایزه تعیین کردند.

ج- برای گرفتنش جایزه‌ای معین شده‌ها هم دنبال او می‌گشتند ولی آنطوری که با یسد دنبالش باشند نبودند.

س- فقط این برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر صدق دستور به طرفداران دکتر صدق داده شده بود که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیایند و تظاهرات نکنند نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد هیچکس از طرفداران دکتر صدق توی خیابان نبودند. برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه‌ها بمانند.

ج- هیچکس نبود و همه تصور میکردند که محیط آرام و امنی است و کودتا ختمه پیدا کرده است و با دیدن آن‌ها آشوب و بلوا بر سر و وحشت به مردم ندهند. س- خیلی متشکرم، من امروز مباحثه را اینجا تمام میکنم.



روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر چیگو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاء‌اله صدقی

نوار شماره : ۱۳

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز سه‌شنبه ۲۶ مهر ۱۳۶۲ برابر با هیجده اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیگو - ایالت کالیفرنیا مصاحبه‌کننده ضیاء‌اله صدقی .  
س- آقای دکتر دیروز راجع به کودتای ۲۸ مرداد صحبت میکردید و مخفی شدن خودتان لطفاً بفرمائید و آن صحبت را ادامه بدهید .

ج- جریان کودتا را تا آن حدی که مجال داشتیم دیروز صحبت کردیم . در صحبت امروز مناسب میدانم که بگذرنکته‌ای درباره کودتا روشن بکنم . و آن اینست که آیا این کودتا آمریکائی بود؟ انگلیسی بود؟ یا دست‌پرورده مستقیم خود شاه بود؟

در اینکه آن کودتا جنبه‌ی مردمی و ملی نداشت و یک نهضت برخاسته‌ای از مردم نبود جای شک و تردید نیست . ولی خیلی‌ها در داخل کشور ما بر این عقیده بودند و برای این عقیده هستند که عامل اصلی و ترتیب‌دهنده‌ی این کارتها آمریکا‌ئی‌ها بودند . خود آمریکا‌ئی‌ها هم بعداً " چهرتیس جمهور آمریکا و چه‌ما زمان مرکزی اطلاعات آن یک زمانی مباحثات میکردند به این‌تکه ایران را از سر کمونیسم نجات داد و باعث آن کودتا بودند و چه بعضی‌ها از نویسندگان آمریکا‌ئی که در کتابها و انتشاراتشان نوشتند و آن را تا ما " منتسب به آمریکا کردند . چه در ایران با اوچ گرفتن احساسات مخالفی که علیه آمریکا در جریان انقلاب بروز کرد و بعداً ز کودتا منشاء گرفت در عا مه‌ی مردم ایران این فکر نفوذ و رسوخ یافت که این کودتا تمام کار آمریکا‌ئی‌ها بود . ولی بنده در این باره با مطالعاتی و با تجربیاتی که در داخل کشور خودمان دارم با تصدیق به این‌تکه آمریکا در این امر نقش مهمی

داشت معتقدم که نه منشأ کودتا از آمریکا بود و نه هم قدرت آمریکا آنرا انجام داد. منشأ این کودتا از انگلیس ها شروع شد و شخص کرمیت روزولت را هم که بعنوان نماینده‌ی سیاه ایران آمد منتخب دستگاه جاسوسی خود انگلیس ها بود و انگلیس ها بودند که او را به دولت آمریکا و به سیای آمریکا معرفی کردند و پیشنها کردند که او سیلیه اینکار را برگیرد. بعد از زمانی که برای تهیه و تدارک این عمل ترتیب داده شد و در ایران یواش یواش توسعه پیدا کرد عوامل آن از لحاظ ارتباط بیشتر مرتبط به انگلیس ها بودند تا به آمریکا شیها. یکی از این تدارکات و مقدمات تحصن زا هدی در مجلس بود. دیگر نقشی بود که کاشانی و بهبهانی در این موضوع داشتند. کاشانی ظاهراً ارتباطی با آمریکا شیها نداشت و عناصری که پیرامون او بودند بیشتر متهم به ارتباط با سیاستهای انگلیس بودند و متأسفانه برای بقای هم این اتهام وجود داشت و هم چنین برای حائری زاده و فرامرزی و نمایندگان مخالف سرشناس مجلس. و همینطور اختلافاتی که در داخل ارتش انداختند و افرادی از ارتش که با جریان کودتا همراهی کردند بیشتر آن افسرانی بودند که از سابق ارتباط با انگلیس ها داشتند. بنا بر این با همه اینکه آمریکا در این باره نقشی داشت و کرمیت روزولت آمریکائی و با پول آمریکا شی به ایران آمد ولی در واقع بیشتر توطئه کودتا دست پرورده انگلیس ها بود که با دربار مرتبط بودند، با اشرف پهلوی مرتبط بودند و عناصری که در دربار خدمت میکردند و تاثیر داشتند از اول تا آخر مشهور بسه ارتباط با انگلیس ها بودند. در اینکه شاه در این جریان نقش مهمی داشت تردیدی نیست ولی شاه در عین حال طلبی همواره شخصی ترسوی بود و بخودی خود جرأت آن را نداشت که نظر کودتا را برعهده بگیرد و میبایست از ناحیه خارجی تقویت بشود. تحریک و تقویت شاه در این زمان بیشتر از ناحیه خود انگلیس ها و عوامل انگلیسی بود. عمل کرمیت روزولت که به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد این بود که شاه را مطمئن سازد که آمریکا شیها هم با نقشی انگلیسها موافق هستند. به این ترتیب بنده آن کودتا را توطئه‌ی پیش ساخته‌ی انگلیسها میدانم که آمریکا هم با آن موافقت کرد و با موافقت یکدیگر و با همدستی عوامل درباری و ارتشی و با کوتاهی و مسامحه و غفلتی که در دستگاه حکومت ممدق بود توانستند به سر آمد خودشان برسند. والا در آن روز جمعیتی که برای طرفداری از شاه حرکت کردند و با پولی که

درمیان آنها از ناخیهی عوام آخوندی بهیپانی و گاشانی بخش شده بود در آغاز عسدهی معدودونا قابلی بودند و اگر ما قبلاً "به مردم اعلام کرده بودیم که در صحنهی دفاع حاضر بشوند یا اینکه یک دستهی نظامی کافی با چند تانک جلوی آنها را میگرفت. از همان ابتدای حرکت این جمعیت اعتشاش گرسرگویی میشد. تا بعد از ظهر هم از زاهدی و همراهان او هیچ گونه خبری نبود. بعد از اینکه آنها جری و امیدوار شدند. توانستند بتدریج از سوراخ های شان بیرون بیایند و خودنمایشی بکنند. دیروز در جریان صحبتیم گفتم که من صبح همان روز به دانه شکده افسری رفتم که در آنجا سخنرانی کنم و من یک ربع قبل از ساعت در آنجا و در میان جمع امرای ارتش بودم شاید قریب یک دو هزار نفر از افسران با درجات مختلف برای استماع سخنرانی بنده به دانه شکده افسری آمده بودند. و این خود بخوبی نشان میدهد که جمع کثیری از ارتش اصلاً" غافل وبی اطلاع نسبت به این امر بودند. متأسفانه تدارک مختصری که لازم بود برای اینکار بشود ترتیب داده نشده بود. بله آنروز بطوریکه دیروز توضیح دادم من در ساعت یک و نیم بعد از ظهر از منزل صدق بیرون آمدم و بعد که بوسیله رادیو از جریان خیردار شدیم دیگر مجال برگشتن بیه آنجا را نداشتم برای اینکه راهها قطع و عوامل کودتا مسلط شده بودند. در منزل دکتر صدق که خود او و بعضی از وزراء و چند نفر از ققای جبهه ملی برده اند. بعد از آنکه پیروزی کودتا مسلم و یکی از محافظین منزل کشته میشود، ظاهراً "ابتدا نریمان پیشنهاد خودکشی دستجمعی میکند ولی بعد همی آنها از راه پشت بام به یکی از خانه های همسایه پناه میبرند و فردا صبح خود را به حکومت کودتا معرفی میکنند و همگی دستگیر میشوند و خانه دکتر صدق بکلی غارت میشود.

چند نفری که آن روز دستگیر نشدند و توانستند پنهان بشوند یکی بنده بودم، یکی مهندس حبیبی و دیگر مرحوم دکتر حسین فاطمی. بعد هم جریان محاکمه دکتر صدق پیش آمد، جریان معصلی که جزئیات تاریخی آن معلوم است و محتاج به توضیح بنده نیست.

س- آقای دکتر من اینجا دو تا سؤال راجع به همین جریان ۲۸ مرداد دارم. یکی اینکه من از آقای غلیل ملکی شنیدم که ایشان به آقای دکتر صدق پیشنهاد کرده بودند که از جوانان طرفدار نهضت ملی که نظام وظیفه شان را گذرانده اند یک گارد طرفدار نهضت ملی درست

بشود که اگر واقعاً یعنی مثل ۹ اسفند و این چیزها اتفاق افتاد بتوانند از نهضت ملی دفاع بکنند ولی دکتر مصدق به این کار رضایت ندارد. آیا علتش را میدانید چه بود؟ من میدانم که دیگران هم چنین پیشنهادهای به او کرده بودند و او اکراه داشت که این کار را انجام بدهد.

ج - بله، مصدق اولاً بهیچوجه رضایت نداشت که سازمان نهایی حزبی در امور مربوط به ارتش مداخله کنند و یا با جمعی از افسران ارتش بعنوان افسران ملی ارتباط داشته باشند. او می گفت که مرا ارتش باید بکلی از احزاب مجزا باشد. همچنین عقیده اساسی او این بود که مبارزات حزبی و سیاسی حتی در زمان مبارزه با دولتهای دیکتاتوری هم نباید بصورت مبارزات مسلحانه و چریکی باشد و بیم وخوف داشت از اینکه سازمان نهایی مسلح حزبی بیش از آنکه مفید باشد موجب اغتشاش بشوند. از این جهت و با این ترتیب موافقت نداشت.

س - یک سؤال دیگری که بنده از حضورتان دارم اینست که من با رها شنیدم که در فاصله ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد دکتر مصدق نقشه این را داشت که اعلام جمهوری بکنند و کاندید سزای جمهوری هم مرحوم علی اکبر دهخدا بود. آیا این موضوع حقیقت داشت؟ یا شما از این مسئله اطلاعی دارید؟

ج - این مطلب اصلاً واقعیت ندارد. حتی زمانی که شاه در رم بود مصدق میخواست با او ارتباط پیدا بکند و تماماً مبنی به او بدهد که برگردد، بهیچ وجه گفتگویی اینکه اعلام جمهوری بشود در مصدق نبود. آن مطلب راجع به دهخدا در این باره بود که چون شاه رفته بود و اگر بر نمیگشت لازم بود یک مقام غیر مسئولی که بجای شاه عمل بکند یعنی بصورت شورای سلطنت تشکیل بشود و برای شورای سلطنت چند نفر را در نظر گرفته بودند که از آن جمله مرحوم علی اکبر دهخدا بود، ولی درباره اعلام جمهوریت مطلقاً "چنین خبری نبود. مصدق یک قسم نامه برای شاه فرستاده بود که بنده خودم صورت آن قسم نامه را نزد مصدق دیدم. چون شاه از مصدق خوف و وحشت داشت قسم نامه حاکی از این بود که من بهیچوجه در پی جمهوریت نیستم و اگر هم مردم مرا بعنوان رئیس جمهور انتخاب کنند قبول چنین سمتی نخواهم کرد. حالا تمام مفاصل آن بخاطر من نیست ولی یک چنین نامه‌ای در همان

مواقع که شاه ابراز وحشت و نگرانی از مصدق میکرد برای او فرستاده بود.

س - بنا بر این دکتر مصدق میخواست همان شورای سلطنت تشکیل بدهد، اگر شاه بر نمیگشت چه کسی را به سلطنت میگماشت؟

ج - هنوز گفتگوی آن به جاشی نرسیده بود. در روزهای اول فرار شاه بود. از آن ایام بنده خاطره‌ای دارم چون سؤال شما مطالبی را بخاطر می‌آورد، مدتی قبل از این جریانها من بنا بر سوابقی که در سازمان بر نامه با شاپور عبدالرضا داشتم ملاقاتی با او کردم. س - این درجه تاریخی بود؟

ج - یکی دو ماه قبل از این جریانها. شاپور عبدالرضا که شاه با او موافق نبود. س - علتش را میدانید چرا؟

ج - قفیه‌وصلتی که او میخواست با یک شاهزاده خانم ایتالیائی بکند. س - ماریاگا بریه‌لا؟

ج - بله، در تهران میگفتند که خانم شاپور عبدالرضا یعنی پری سیما زنده در مجلس ضیافت حرفی راجع به خانواده سلطنتی زده که شاه شنیده بود و آن تاریخ نسبت به عبدالرضا و نسبت به زنتش نظر خوبی نداشت و در تمام این مدت هم عبدالرضا خودش را با شکارویا این جور مسائل سرگرم میکرد. در آن موقع شاپور عبدالرضا تمکن مالی زیادی نداشت و هنوز وارد امورات متعادلی و تجاری نشده بود و در میان طبقات تحمیل کرده‌ی جوان نیک نامی داشت. بهرحال یکی دو ماه قبل از این جریان در منزل او ملاقاتی کردم و مطلبی که او بمن گفت این بود. "چرا آقای دکتر مصدق شما در فکر سلطنت نیستید؟" گفتم چطور؟ گفت، "پادشاه جانشین ندارد. شاه پسر ندارد. بنده استنباط کردم که خود او در این باره بی‌میل نیست که اقدامی در باره‌ی او بشود ولی مصدق حاضر به این صحبتها نبود، حاضر به مذاکره جداگانه با هیچیک از افراد خانواده سلطنتی یا پذیرفتن آنها نبود که ما دو موجب تحریک سوءظن شاه بشود خود و نیز اعتماد و اطمینانی به آنها نداشت. مصدق به تنهایی فردی از آن خانواده که یک نظر موافق و ملایم داشت شمس بود که میگفت، "او مدافعهای در امور سیاسی ندارد و در کارها کارشکنی نمیکند." این را دوسه بار حتی در مجلس هم عنوان کرده

البته آنهم مربوط به آن زمان بود. در زمانهای بعد خود شمس هم به امور تجاری و ملکی و خانه سازی و پول درآوردن پرداخت.

س- شما این موضوع ملاقات با عبدالرضا و صحبت او را به دکتر مصدق هم گفتید؟

ج- نگفتم.

س- این شایعه ای که دکتر مصدق و رهبران نهضت ملی میخواستند که عبدالرضا را چای محمدرضا به سلطنت برسانند از اینجا با مصلح نشأت میگیرد؟

ج- بسیار ممکن است. ولی خود او و بمن گفت اما من در این موضوع با مصدق صحبتی نکردم و مطلب را مسکوت گذاشتم.

س- راجع به محاکمه دکتر مصدق میفرمودید. من میخوام از شما سؤال بکنم که آیا در تمام دوران محاکمه شما مخفی بودید؟

ج- من هیجده ماه مخفی بودم. در مدت آن اختفا بود که با کمال تأسفد دکتر فاطمی گرفتار شد و آن پیش آمد ناگوار برایش رخ داد. شاید این از بی نظمی و بی ترتیبی خویشاوندان و دوستان آن مرحوم بود که ندانستند او را به چه ترتیب مخفی نگاه بدارند. بنده هیجده ماه مخفی بودم، در این مدت هیجده ماه هیچکس با من ملاقات و ارتباطی نداشت جز یکی دو نفر از افراد خانواده من. آنها هم که ارتباط پیدا میکردند چون آنوقت بیشتر در شبکه در تهران معمول بود، دویا سه بار در شبکه را در وسط راه عوض میکردند و در شب میآمدند در فاصله دوری از کوچه در شبکه رانگه میداشتند و بعد پیاپی ده پیش من میآمدند.

س- بنا بر این شما در تهران مخفی بودید.

ج- من در تمام مدت در تهران مخفی بودم و یک زن مسنی که پرستار بچه های ما بود، بعنوان کارگر پیش من بود که پخت و پز میکرد و یک آپارتمان کوچک دوا طاقه را اجاره کرده بودیم که یک آشپزخانه کوچک هم داشت و کلید آن هم دست خودمان بود و در آن از ساختمانهای دیگر مجزا و مستقل بود. به این ترتیب ما توانستیم آن مدت طولانی را در مخفیگاه بهمانیم تا آزاد شدیم. ترتیب آزادی بنده هم به این صورت بود که من مریض شده بودم و یکی از دکتراهای جوان دکتر علیقلی لقمان ادهم که طبیب خانوادگی و دوست شخصی بنده بسود در منزل دوست دیگری از من عیادت کرد، حالم را بسیار بد و ناراحت دید. اتفاقاً " او خواهر-

زاده حشمت الدوله و لاتبا ریود. نوهی حشمت الدوله هم شاگرد من در مدرسه حقوق بود و خیلی بین علاقه داشت. این دکتر که وضع حال مرادید بطور خصوصی به و لاتبا رمیگویند که فلانکس حالش خوب نیست و این بعد از هجده ماه نزدیک ایام عید نوروز سال ۱۳۳۳ بود. و لاتبا نزد شاه میرود و به شاه میگوید، "اعلیحضرت هر سال به من عیدی مرحمت می - فرمودند امسال هم باید یک عیدی به بنده التفات کنید." میگوید، "عیدی شما را میدهم." گفته بود، "عیدی من یک عیدی مخصوصی است." و درخواست عفو مرا میکند. شاه هم وساطت او را قبول میکند و از همانجا و لاتبا را فرمان شاه را به سپهبد بختیا رتلفن میکند.

س - تیمور بختیا ر.

ج - تیمور بختیا ر. به و تلفن میکنند و لاتبا ریه خانم من هم خبر میدهند اگر فلانکس خودش را فوراً معرفی بکنند به شما قول میدهم که بعد از چند روز از او خواهد شد. این خبر مذاکره و لاتبا ر در مورد بنده را نمیدانم چه کسی به چه کیفیت به رئیس شهر با نسی آنوقت که اسمش یادم نیست اطلاع میدهد. او هم به این فکر میافتد که من از طریق او معرفی بشوم و او واسطه‌ی کار ما باشد. صبح همان شب که خانم آمد مرا از مخفیگاهم به خانه‌ی یکی از خویشاوندان برد رئیس شهر با نی به آن منزل به خانم تلفن کرد که جناب دکتر سجایی پیرا خودش را با ما معرفی نمیکند که ما وسیله آزادی ایشان باشیم، ما دیدیم که این خیرانتشار پیدا کرده است. ناچار از همانجا به و لاتبا ر تلفن کردیم و خود او با اتموبیلش آمد به ما من منزلی که من بودم و مرا همراه خود به منزلش برد. بلی یادم آمد، رئیس شهر با نی سپهبد علوی بود.

س - علوی کیا یا علوی مقدم.

ج - بله سپهبد علوی مقدم رئیس شهر با نی بود. و لاتبا ر مرا به منزل خودش برد و پیاپی کرد گفت، "شما اینجا ناها ر میل کنید من به دربار خدمت اعلیحضرت میروم." او به دربار رفت و در حدود یک ساعت بعد از ظهر آمد و تقریباً "ساعت چهار بعد از ظهر به فرماندار نظامی که تیمور بختیا ریود تلفن کرد و او سرهنگی را با یک اتموبیل به منزل و لاتبا ر فرستاد.

ا توموبیل خود منم همانجا بود برای اینکه نشان بدهند که نسبت به من سوء نیتی ندارند گفتند اگر میل دارید سوار ا توموبیل خودتان بشید. " بن سوار ا توموبیل خودم و آنها همراه من مرا به زمان ارتشی پشت قصر قهر بردند، همانجائی که معمولاً زندانیان سیاسی جبهه ملی را نگاه میداشتند. بن این بار فقط در حدود چهار روز در زندان ماندم. در همان ایام شاه عازم خوزستان شد و سپهبدبختیار را هم همراه خود برد. صبح روز پنجم به منزل من تلفن کردند که برایم ا توموبیل بفرستند. مرا اول به محل اداره ی کسل شهر بانی که دفتر حکومت نظامی هم آنجا بود بردند سرتیپ شمعانی معاون سپهبدبختیار مختصر صحبتی با من کرد و بعد اجازه دادند که به منزل خود برگردم.

مهندس حسینی هم در همان ایام از ا ختفا بیرون آمد و رفت به قم متعین شد. در آنجا او را گرفتند و به همان محل که من بودم آوردند و بعد از چند روز آزاد کردند.

مهندس زیرک زاده هم مدتی در زندان باقی ماند و بعد او را نیز آزاد کردند. از جمله کسانی که در روز کودتا یا دکتر مصدق زندانی شده بودند دکتر شایگان و مهندس رضوی و دکتر صدیقی را با هم محاکمه و محکوم کردند. بعد از محاکمه ی بدوی آنها مدتی آزاد میشوند و سپهبد هدایت از طرف شاه با آنها ملاقات میکند و از آنها میخواهد که وفاداری خود را نسبت به شاه اعلام بکنند و در واقع بکشور توبه نامه ای بدهند و با اظهار نامه ی متی بکنند. پس.. بله آن موقع گرفتن توبه نامه مدیوب.

چ - دکتر شایگان و مهندس رضوی جوابهای خشکی به سپهبد هدایت میدهند. او به آنها میگوید، " شاه واقعا " حق دارد هر چه با شما بکند. " ولی دکتر صدیقی که میداند چگونه حرفهایش را از روی حساب و سنجیده بزند در نهایت سپهبد را جلب میکند. در نتیجه دکتر شایگان و مهندس رضوی هر کدام به سه سال حبس محکوم میشوند ولی دکتر صدیقی برائت حاصل میکند. دکتر شایگان هم مدتی در زندان بود ولی بعد آزاد شد و اجازه گرفت و به آمریکا آمد و تمام مدت در آمریکا بود تا اینکه چند سال پیش فوت کرد. روانش شاد. در مدتی که بن بنده در ا ختفا بودم جریان نهضت مقاومت ملی صورت گرفت و این نهضت مقاومت با همت آیت الله زنجانی تشکیل شد، در واقع او کارگردان آن بود و رفقای ما هم که آزاد بودند با او ارتباط داشتند. آنها روزنامه های مخفی و اعلامیه های منتشر میکردند و دست



فعالیتها و حرکتها می زدند. ولی متأسفانه با اینکه کوشش زیادی کردند و با اینکــه واقعا " آیت الله زنجانی از این حیث حق بزرگی دارد که در آن موقع نگذاشت صدای اعتراضی مردم ایران بکلی خاموش بشود و تحرکی بوجود آورد چه در میان بازاریها و چه در طبقه حوان و چه در احزاب ولی خود آیت الله زنجانی هم در آن جریان دستگیر شد و ایستادگی و مقاومت به جانی نرسید و بتدریج حکومت کودتا و شاه را مور مملکت مسلط شدند. بعد از کودتا چه کاشانی و چه بقاشی و چه حائری زاده و مکی با زاهدی ملاقاتها می کردند برای اینکه آنها هم جزو عناصر مخالف با ممدق و برای خود در پیروزی کودتا حقی و سهمی قائل بودند. آنها کوشش کردند مجلس هفدهم را که دوراننش تمام نشده و دکتر ممدق قبل از خاتمه عمر قاضی آن را بوسیله زفر اندوم تعطیل کرده بود، دوباره باز کنند. ولی سر لشکر زاهدی توجهی به آنها نکرد و از آنجا معلوم شد که آنها فقط آلت و اسباب دست و پا به قول دکتر بقاشی چوب بست روی بنا بودند و بعد از آن که کودتاگران بر کار خودشان مسلط شدند آنها را بکلی دور انداختند و مورد بی اعتنائی و تحقیر قرار دادند. بقاشی و مکی را اصلا راه ندادند، نسبت به کاشانی هم که ادعا و فعالیتها داشت شروع به بدگفتن کردند در روزنامه های آن زمان از قول سرتیپ جهانبانی وزیر کشور زاهدی، من که در اختفا بودم، میخواندم که میگفت، " سیدی بنام کاشانی بنام ابوالقاسم کاشانی هوچی گری و عوام فریبی و خرابکاری میکند و بدین ترتیب دست کاشانی را هم بکلی از مداخله در امور کوتاه کردند و همه ی آنها منفور از جانب ملت و مردود از طرف دستگاه دیکتاتوری به گوشه های فراموشی خزیدند و در واقع به کیفی فرگناه و خیانتی که مرتکب شده بودند، از دست هفتان اشخاصی که برای آنها خدمت میکردند رسیدند و مزه اش را هم چشیدند.

س - آقای دکتر من شنیدم که بعد از ۲۸ مرداد کاشانی مریض بود و بیماری بود و شاه یکبار به ملاقات او رفت، شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - بله این را بنده اطلاع دارم. این خیلی بعد بود. موقعی بود که کاشانی مریض و در حال احتضار بود، ظاهرا " اگر اشتباه نکرده باشم قائم مقام رفیع که آن موقع حیات داشت به شاه خبر میداد و واسطه میشود که شاه دیداری از کاشانی بکند. شاه هم به دیدن

او می‌رود.

س- در همان خانه‌ی پامنارش؟

ج- نخیر، گویا در بیماستان بوده است. شاه آنجا می‌رود و همان رفیع یا کس دیگری که همراه او بوده به کاخانی ندا می‌زند که اعلیحضرت هستند به دیدن شما آمده اند ولی کاخانی پشتش را به شاه و روبه دیوار می‌کند. شاه هم یکی دوبار صدایش می‌زند. بعد کاخانی سرش را بلند می‌کند و می‌گوید، "من چه خدماتی نسبت به شما انجام دادم و چه نیکی‌ها در حق شما کردم و شما سزای عمل من را اینطوری دادید." این حکایتی است که من هم شنیده‌ام ولی از واقعیتش بطور کامل خبر ندارم. ناقل آن برای من آقای نصرت‌الله امینی بود.

بعد از اینکه دولت کودتا تصمیم گرفت که مجلس هفده دیگر قابل گشایش نیست و شتاب داشتند بر طبق تعهداتی که به گردن گرفته اند هر چه زودتر قرارداد جدید نفت را با انگلیسها و آمریکائی‌ها منعقد کنند در صدد برآوردند که به سرعت مجلس دیگری را کالملاً" موافق میل خودشان تشکیل و ترتیب بدهند، انتخاباتی کردند و بعضی از افراد جدیداً ز قبیل درخشش و جزایری راهم توی این مجلس وارد کردند، البته همه‌ی انتخابات با مداخله دولت بود، و مجلس جدیداً تشکیل دادند. آقای دکتر علی امینی هم وزیرداری را زاهدی و نماینده دولت ایران در مذاکره با شرکت نفت انگلیس و با شرکت‌های نفت کنسرسیوم بود و آن قرارداد معروف کنسرسیوم را منعقد کرد. قرارداد مذکور بکلی مخالف و مناقض قانون ملی شدن نفت بود و آن را برای مدت طولانی دیگری بر ملت ایران تحمیل کردند که بطور تحقیق مسئولیت آن با شاه و زاهدی و امینی بود که هر سه در آن آلت دست و گناهار بودند. عذر آنها فقط اینست که ما مجبور بودیم و چاره‌ای جز این نداشتیم ولی این عذر قابل قبول نیست. اگر یک حکومت ملی بر سر کار بود و اگر آنها واقعاً "مقامی و پاپی‌گانه‌ی در میان ملت میداشتند می‌توانستند مقاومت کنند و نتایج بهتری از آنچه که بوسیله آن قرارداد گرفتند بدست بیاورند.

س- آقای دکتر من در رابطه با همین قرارداد یک سؤال داشتم برای اینکه خیلی‌ها این قرارداد را با آن پیشنهادهای که با تک‌جهانی به دکتر مصدق کرده بود مقایسه می‌کنند و

میگویند که در آن موقع لااقل امکان این بود که چنین پیشنهادی را قبول بکنند من اول اینکس که یک مقصدی را در اختیار گرفته بودم کسانیکه با پذیرفتن آن مخالف بودند چه کسانیکه بودند؟ من شنیدم یکی از کسانی که ما منع از این شد که آنرا صدق بپذیرد مهندس حسینی بود. اگر ممکن است در این مورد توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم در آن زمان انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در جریان و زمانی بود که من رفته بودم کرمانشاه و مدت سه ماه من در آن شهر ماندم تا انتخابات تمام شد. در آنجا استخفا پیدا کردم. که از طرف بانک جهانی آمده اند و مذاکراتشان با دولت بر این اساس است که بانک جهانی موقتاً اداره نفت جنوب ایران را در دست بگیرد و یک قسمتی از درآمدهای آن را بعنوان خسارت شرکت کناریگان را رد بقیه را بیک ترتیبی به ایران بدهد. دکتر مصدق و نمایندگان ایران نظرشان بر این بود که بانک جهانی قبول کند که این عمل را به نمایندگی از طرف دولت ایران می کنند. بانک جهانی هم جوابش این بود که اساس اختلاف بر سر اینست. از طرفی شرکت نفت میگوید که این عمل دولت ایران غیر قانونی بوده و خودش را صاحب این مؤسسه و دارای امتیاز نفت جنوب ایران میدانند و از طرف دیگر دولت ایران هم بموجب اختیارات قانونی که برای خودش قائل است اداره مورثت را - ملی اعلام کرده است. اگر ما قبول بکنیم که به نمایندگی از ایران اقدام میکنیم مثل اینست که یکلی حرف و ادعای شرکت را رد کرده ایم. بنده هم اطلاع دارم کسی که پیش از همه در این باره اصرار داشته مهندس حسینی بوده که در این خصوص نظرو رأی او در شخص دکتر مصدق خیلی مؤثر بود ولی آن مذاکرات تنها مذاکرات مربوط به نفت بود که بنده در آن شرکت نداشتم زیرا در آن مدت در تهران نبودم.

س - برای فعالیتهای انتخاباتی بود؟

ج - بله برای فعالیتهای انتخاباتی بود.

س - بنظر شما آنچه که شما اطلاع دارید آیا صحیح بود که آن را می پذیرفتند یا اینکس که آنجوری که استدلال شد پذیرفتن آن مخالف با اصل ملی شدن صنعت نفت بود؟

ج - بنده خیال میکنم که آن جریان هم بهانه دیگری بود برای اینکه بیک کیفیت ملی -

کردن صنعت نفت را خنثی کنند و مصدق چاره‌ای نداشت جز اینکه آن پیشنهادها را هم رد بکند. اینهم یکی از تداوم‌بیری بود که استعمارگران میخواستند از راه انحرافی و غیرمستقیم همان عمل شرکت را ادا می‌دهند. بهرحال به آن موضوع من شخما " زیاد وارد نشدم و پیشنهادها را هم مطالعه نکردم و چیزهایی که دولت ایران در مقابل آنها عرضه کرده بود ندیدم وقتی که من از امر انتخابات فراغت پیدا کردم و به تهران برگشتم این مطلب بکلی پایان یافته بود.

س - خیلی متشکرم، پس برگردیم به همین قرارداد امینی - پیچ .

ج - امینی این قرارداد را منعقد کرد و این قرارداد بکلی مخالفه تنها با روح بلکه با متن قانون و اصول ملی شدن نفت بود. بعضی از افراد نمایندگان همان مجلس در این مقام بودند که در برابر آن ایستادگی و مخالفت کنند. از آن جمله میدانم یکی از آنها دکتر جزایری بود و دیگری محمد درخشش. درخشش هم مانند من می‌خواست با مهندس حبیبی ارتباط پیدا میکند مهندس حبیبی اطلاعاتی در اختیار او می‌گذارد و به او می‌گوید که شما از این اطلاعات و اوراق بشرطی میتوانید استفاده کنید که تمام آنها را مورد استفاده قرار بدهید بعضی از آنها را. درخشش شبهه مخالفتی در مجلس نشان داد ولی با تأکید و دستوری که شاه به همه‌ی آنها صریحاً " داده بود، احدی از آنها جرأت نکرد در مقام اعتراض و مخالفت با آن قرارداد دستنگین برآید. تمام این جریان در زمانی بود که همه‌ی ما در اکتفا و زندان بودیم.

و قتی که قرارداد مذکور به تصویب مجلس فرمایشی رسید و خاریها رضایت خاطر پیدا کردند. از طرفی سپهبدزاهدی میخواست از این وضع استفاده کند و موجبات بسط و ادا می قدرت خود را فراهم آورد و از طرف دیگر شاه و او را در برابر خودش خطری احساس میکرد و بنا بر این در صدد برآمد که با به او راهم در نزد خاریها می که طرفدارش بودند وهم در داخل ارتش دست کند. کسی را که بتدریج در مقابل او علم کرده‌مان سپهبد بختیار و دستگاه حکومت نظامی سپهبد بختیار بود. موقتی که بنده در اوایل سال ۱۳۳۴ آزاد شدم و بمنزل آدم در همان چند روزی که در زندان بودم از خود آن افسرها شیکه می‌آمدن. و از من بازجویی میکردند و صورت استنطاقی ترتیب میدادند می شنیدم که میگفتند ما ارتشیا ن باز اهدی ارتباطی

و میان‌های خوشی نداریم. از آنجا بنده فهمیدم که در بین دستگاه شکیاف افتاده است.

س- آقای دکتر ای دتان هست که افسران با زجوی شما چه کسانی بودند.

ج- یک سرهنگ بود که اسم او را به خاطر ندارم خدا و بمن خبر داده که آقای مهندس حسینی را هم به همین زندان آورده و در جای دیگری به او داده اند و منتظر هستند که من آزاد بشوم و او را به همان اتاقی که من بودم بیاورند.

در همین زمان بود که فدائیان اسلام هم تحت تعقیب قرار گرفتند و وعده‌ای از آنها بیرون آید. ما افسرانی که به حسین علا شد دستگیر و محاکمه و اعدام شدند بعضی از آنها را آنطور که دیدیم خود سپهبد بختیار شخما " اعدام کرده بود. کشف سازمان توده در ارتش محاکمه و اعدام کثیری از آنها هم در این زمان اتفاق افتاد.

س- آقای دکتر، آقای دکتر کیا نوری با رها دریا ددا شتهای و صحبتها پیش گفته اند که سه روزهای قبل از ۲۸ مرداد مرتب با دکتر مصدق در تماس بودند و حتی به دکتر مصدق گفتند " ما افسرانی در حزب توده داریم که نمیتوانند از دولت ملی طرفداری و حمایت کنند" ولی دکتر مصدق نپذیرفت. آیا شما هیچ اطلاعی از این رابطه دکتر کیا نوری با دکتر مصدق دارید؟

ج- نخیر، هیچ اطلاعی در این باره ندارم و دکتر مصدق هیچ چیز در باره این موضوع بمن نگفت ولی خبر دارم که یک نفر در داخل توطئه‌گران و کودتاچیان بود که با دکتر مصدق ارتباط داشت. و شبانه در ساعت‌های دیر وقت از تلفن مخصوص مصدق با او تلفنی مذاکره میکرد.

س- یعنی به مصدق اطلاع میداد.

ج- بله اطلاعاتی به مصدق میداد. بنده متحیر هستم که اگر آن شخص بر طبق دستور کودتاچیان عمل نمیکرد چطور مصدق نتوانست جای زاهدی را با عوامل شهربانی و عوامل ارتش اش پیدا کند و او را دستگیر کند که آنها نتوانند به توطئه‌ی خودشان ادا مدهند.

س- آیا دولت دکتر مصدق هیچ اطلاعی از وجود سازمان نظامی حزب توده داشت؟

ج- گمان نمیکند. یا تا آنجائی که من میدانم مصدق اطلاعی از این موضوع نداشت. تا اینکه دادگاه اختلاف شاه با زاهدی بالا گرفت. در بهار سال ۱۳۳۴ یعنی همان سالی که

دراواثلش من آزادشدم چندماه بعدحکومت زاهدی سقوط کردوآقای علی امینی هم که عاقد قرارداد دوزیر دارائی اوبود بعنوان سفیرایران به واشنگتن فرستاده شد . بعد از سقوط زاهدی حکومت دیکتاتور فردی شاه علنی وآشکارشد .

بعد از زاهدی اگر درست خاطر م باشدواشتباه نکنم برای مدت موقتی حسین علا نخست وزیر . دیوبعدا زادکتراقبال به نخست وزیری رسید وچندین سال نخست وزیرگوش بفرمان بود . در دوران نخست وزیری اقبال بودکه جلوه گیریها وظاهرسانی های شاه آغا زشدودست به تشکیل دوحزب دروغی وساختگی دولتی ملیون ومردم زد . حزب اکثریت ملیون که با پیداقبال اداره کنندهورهیرش باشدوحزب بظواهر اقلیت مردم که با امیراسدالله علم بود . روابط آمریکا ودولت ایران دراینموقع بسیارخوب بود با سرکارآمدن حکومت زاهدی بلافاصله قریب پنجاه میلیون دلار دراختیار دولت اگذاشتند ودرچندسال اول ، دره مان دوسه سال اول مجموعه ای کمکها بی که دولت آمریکا به ایران کرد قریب به پانصد میلیون دلار رسید که برای آن زمان وجه بسیار قابل توجهی بود .

س - اینجا که صحبت ازوجه وکمک آمریکا فرمودید من بیا د مطالبات ایران از دولت شوروی افتادم . ما تقریباً " بعد از جنگ بین الملل دوم دوبار ، دوبار ش را من به تحقیق اطلاع دارم وتاریخشان را هم همین جا دارم ، از طرف مقامات دولت ایران از دولت شوروی تقاضا شده بودکه آن طلب دولت ایران را بپردازند ولی آنها تقریباً " بی اعتنائی به ایس درخواست دولت ایران کردند وزمان دکتب دق هم یک چنین تقاضائی شده بودکه البته ندادند ولی بعد در زمان زاهدی دادند . ولی حزب توده در همین دوران اخیر جزوهای - منتشر کرده بودبقلم آقای جواتشیر ودر آن جا مدعی شده است که دولت شوروی میخواست که طلاها را بدولت صدق تحویل دهدومشغول مذاکره بودکه در واقع کودتا انجام گرفت . من میخواستم ببینم اطلاعات شما در این مورد چیست ؟

ج - سوال خوبی است . در مسئله ملی شدن نفت وموضعگیری دولت شوروی نسبت به ایران ..

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجایی

تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاءاله صدقی

نوار شماره : ۱۴

ج - در مسئله ملی شدن نفت دولت شوروی کمکی به ایران ننخرد، حاضر برای خرید نفت از ایران نشد و حتی قاضی شوروی هم در دیوان لاهه بعنوان تما رض شرکت نکرد. مسلم بود بر ما که مذاکرات پس پرده و ارتباطات دولت انگلیس وساخت و پاخت آن دولت با روسیه طوری بوده که روسها در این مورد کمکی به ایران نکنند. نه تنها دولت شوروی بلکه دولت‌های دیگر اقمار شوروی هم حاضر نشدند که برای خرید نفت ایران اقدام مواز این جهت کمکی به رفع مشکلات ایران بکنند.

ما بر طبق همان قرارداد، دی که شما اشاره کردید میبایستی طلا در روسیه داشتیم و این طلاها اگر در آن زمان در اختیار ما میگذشتند بسیار کمک بها میکرد و اگر در این باره گفته‌اند که شوروی‌ها میخواهند بدهند یا مذاکراتی در جریان بود که بدهند تا آنجا که من اطلاع دارم دروغ است آنها کلاما " ما طلبه میکردند و حاضر به پرداخت طلاهای ایران نمی - شدند تا زمانی که یک حکومت غیرملی کودتائی و دیکتاتوری بر سر کار آمد آنگاه وقت بود که آنها حاضر شدند این طلاها را به ایران بدهند. در تمام مدت تجربه سیاسی زندگی - م اینطور استنباط کرده‌ام که دولت شوروی با عوامل مرتجع ایران و با عوامل دیکتاتوری ایران سردار را وسازش بیشتر دارد تا با عناصر ملی و سازمانهای ملی و حکومت ملی که مردم پشتیبانش باشند و خواهان استقرار دموکراسی و حکومت مردمی در ایران باشند شورویها همیشه روی ترش نسبت به نهفت‌های ملی جمعیت‌های ملی و سازمانهای ملی و آزادیخواه ما داشته‌اند. شاید استراتژی سیاسی اینها بر این است در کشورها -

که مورد نظر سیاست آنهاست با پیدای فرد، عناصر و جمعیت‌های را که مورد توجهی ملت هستند آنها را به ترتیبی که ممکن باشد ملوک و متهم کنند و یا بیکدیگر ارزش جلوه بدهند تا توجه مردم از آنها برگردد ولی با عناصری که مرتجع هستند و خیانتکار هستند و با دستگای دیکتاتوری که در میان مردم منفور هستند مدارا کنند زیرا آنها را در موقع لازم به آسانی میتوان کوبید به خصوص که این نوع حکومت‌های فاسد و دیکتاتوری غالباً " وابسته به سیاست‌های خارجی دیگری هستند و مدارا و سازگاری با آنها ممکن است جزء بندوبست‌های تقسیم مناطق بین ابرقدرتها باشد. این بود که دولت شوروی بنا بر سازش محرمانه با انگلیسیها نسبت به نهضت ملی ایران و حکومت دکتر مصدق خوش بین نبود و جمعیت‌های وابسته به آن مرتباً " در مطبوعات خود و نظایر آن علیه نهضت ملی ایران شعار میدادند و کارشکنی میکردند. تأخیر آنها در پرداخت وجوهی که مدین قانونی آنها بود آن هم جزئی از آن ساخت و پرداخت آنها با سیاست خارجی بود. حاضر نشدن آنها و اقدامات سیاسی آنها برای خرید نفت ایران آن هم جزئی از همان سیاست بود.

ب- بعد از آنکه راه دولت زاهدی تحویل دادند.

ج- بله آنها را به دولت زاهدی تحویل دادند.

د- صحبت میفرمودید راجع به کمک آمریکایی‌ها به دولت زاهدی.

ج- بله، آمریکا‌ئی‌ها به دولت‌های ایران از آن بی‌عذر شروع به کمک‌های کردند. در همین زمان بوکو در کشورهای عربی حرکتها و هیجان‌آیی پیش آمد. نهضت ناصری ظاهر شد، بعد از آن انقلاب عراق پیش آمد که شاه ایران را سخت نگران و متوحش کرد. محمد رضا شاه نسبت به نهضت‌های ملی و ناسیونالیسم عربی بکلی مخالف و بدبین بود و برعکس با کشورهای سلطنتی عربی که طرف توجه مردم هم نبودند مثل حکومت عربستان سعودی، سلطنت هاشمی عراق و پادشاهی اردن و پادشاه مراکش حسن رابطه دوستی نزدیک داشت. مخصوصاً " با ناسیونالیسم عربی که در آن موقع محرک و باعث یک نهضت ناسیونالیسم عربی شده و جوشی در جوامع عربی بوجود آورده بود جدا " سرمایه‌داری و خطراتی را که



احتمالا" از جانب آنها ممکن بود متوجه ایران و همچنین منافع کشورهای غربی بشود گوشزد میکرد و در مقام این برمیآید که ایران را از لحاظ تسلیحات تقویت نکنند. آمریکا طی ها در ابتدا تا حدی مقاومت میکردند ولی فشار شاه و تحولاتی که در نواحی خلیج و در کشورهای عربی رخ میداد آمریکا طی ها را هم کم و بیش وادار کرد که به سه تقاضای شاه تسلیم بشوند و در باره فروش اسلحه وادان کمک ها با او کنار بیایند. در همین مواقع یعنی قبل از انقلاب عراق بود که اتحادیه پیمان بغداد صورت گرفت با شرکت دولتهای ترکیه، ایران، پاکستان و عراق. شما نمیتوانید حدس بزنید که عامل اصلی این اتحادیه و پشتیبان خارجی آن بیش از آنکه آمریکا طی ها باشند انگلیس ها بودند. انگلیس ها بودند که این پیمان را بوجود آوردند و تنها آنجا طی که من اطلاع دارم گویا آمریکا طی ها حتی به شاه نصیحت و راهنمایی میکردند که وارد این پیمان نشود ولی شاه با توصیه دولت انگلیس و راهنمایی و فشار آن دولت وارد این پیمان شد و به جمع آنها پیوست. در آن زمانها در آمریکا نسبت به ایران بوسیله مطبوعات و بوسیله عناصر مختلف نظریات مختلفی ابراز شده است. روزنامه نیویورک تایمز از جمله روزنامه ها طی بود که همیشه علیه نهفت ملی و ملیون ایران سم پاشی و برعکس از شاه جانبداری میکرد. ولی در محافل دانشگاهی آمریکا افرادی مثل ریچارد کاتم به دفاع از مردم ایران و ملیون ایران برخاستند. کتاب او را - بنده خواندم که از کودتا، از دیکتاتوری، از استبداد شاه، از خرابی ایران، از فساد که در ایران رواج یافته و از ناراضگی که در میان مردم پیدا شده صحبت کرده است. عبدالناصردریال ۱۹۶۰ روابط سیاسی اش را با ایران قطع کرد. علت آنها این بود که ایران محرمانه و مخفیانه با اسرائیل روابط داشت. از این زمان بوسیله ناصرو عناصر تندرو عرب تبلیغاتی علیه ایران شروع شد و پان عربیسم - تبلیغاتش را شامل خلیج فارس و خوزستان ایران هم کرد بدان حد که احقانه خلیج فارس را خلیج عربی و خوزستان را عربستان نامیدند. چنین تبلیغات جا هلانسه پان عربیسم که باعث میشد ملت های مسلمان مشترک المنافع خاور میانه اعم از عرب و ایرانی و ترک را نسبت به یکدیگر بدبین و حساس بکنند فرصت مناسبی به شاه

ایران داد که موضع سیاسی خود را مستحکم تر و در انظار سیاست های خارجی موجه تر بکنند. به خصوص از زمانی که در عراق هم انقلابی صورت گرفت و سلطنت هاشمی به آن وضع فجیع سرنگون شد و حکومت انقلابی عراق در مقام تصرف کویت برآمد. همه این عوامل با عث میشد که شاه بیش از پیش در مقام تقویت نیروی نظامی خود برآید و سیاستهای خارجی هم به تقاضای او تسلیم بشوند.

اما در این مدت هفت سال که بر حکومت کودتا ورزیم دیکتاتور گذشته بود هیچگونه اقدام مؤثری در اصلاحات داخلی و توسعه اقتصادی و رفع بیعدالتی های اجتماعی صورت نگرفته بود. دیکتاتور شخصی شاه و مداخله روز افزون خانوادگی او در امور اداری و تجاری و زمینداری و غیره باعث شده بود که در افکار عمومی بجای آنکه تنها رئیس دولت و وزیران و متصدیان فاسد امور را مسئول و منفور بدانند اعتراض و بدبینی و بدگویی بیشتر متوجه شخص شاه و خانوادگی سلطنتی شود. با ظاهری ها و اظهار نظرهای هوام قریبانه و تر خالی شاه درباری دموکراسی و انفعال قوای حکومت و تأسیس دو حزب مصنوعی دولتی اقلیت و اکثریت و تقسیم بی اساس کرسیهای مجلس بین آنها سردرگمی تازه ای برای متصدیان امور بوجود آمده بود. درواخر حکومت دکتر قبل که عمر مجلس نوزدهم به پایان رسیده و میبایستی انتخابات جدید صورت بگیرد افراد و عناصری که مسموعاً "در حزب اقلیت جا داده شده بودند انتظار داشتند که عواطف ملوکانه شامل آنها بشود و اکثریت حکومت را در دست بگیرند. به این ترتیب خود شاه بر حسب شیوهی عادی در در دستگاه حکومتش شکاف و دودستگی بوجود آورده بود. ظهیر این اختلافات و تناقضات و درماندگی دولت در دست زدن به اصلاحات و توسعه نارضایتی عمومی و پیشامد نزدیک انتخابات جدید ما را متوجه ساخت که باید از فرصت استفاده کنیم و از کنج اختفاء و بیحرکتی بیرون آیم و به نفع آزادی و استقلال مملکت فعالیت خود را از سر بگیریم.

س - "ما که میفرمائید منظور شما رهبران ملی است؟

ج - یعنی رهبران ملی. در تمام این مدت هفت - هشت سال در واقع بعد از اینکه آن نهضت مقام ملی خنثی شد و اثری نگرد برای ما دیگر امکان فعلیتی نبود، جز

جلسات مهمانی بزرگ یا کوچک که گاهی با یکدیگر داشتیم. در اواخر زمان حکومت دکتر اقبال نارضایتی های مردم بقدری تظاهر کرده بود که بتدریج آمریکا ثی ها هم متوجه این مطلب شدند، متوجه توسعه فساد در دستگاه دولتی و فقر مردم ایران و نارضایتی های عمومی شدند و اصلاحاتی میخواستند. از اواخر زمان دکتر اقبال بود که طرح بسیار ناقص و واقعاً " صوری بنام طرح اصلاحات ارضی علنی شد. در آن موقع عوامل آمریکا ثی که در ایران بودند با کمکهای بالنسبه وسیع مالی و تسلیحاتی که به ایران میکردند متوجه این نکته شده بودند که در ایران بایدنسبت به طبقه محروم و مظلوم و کثرت و زحمت اصلاحاتی اساسی بعمل بیاید و فشاری که از ناحیه آنها وارد میآمد دولت وقت و شاه را وادار کرده بود که در این موضوع دست به اقداماتی بزنند طرح ظاهراً فریب و توخالی دکتر اقبال پاسخی به این فشارها بود.

در همین اواخر سپهبدختیار هم بهسوسهائی افتاده بود، شاید در حدود سال ۱۳۳۸ بود که او نیز میخواست به قدرت دست یابی پیدا کند و اختلافاً تشبیهاً و با حکومت بتدریج ظاهر میشد. او بوسیله سازمان امتیت نویسی که در اختیار داشت برای خودش در ارتش قدرتی بوجود آورده و در مقام این بود که شاید بعضی از عناصر جبهه ملی هم استفاده کنند و وسیلهی عمده اش در این خط پسر عمویش دکتر بختیار بود. از جمله کارهای که در آن موقع، در همان اواخر حکومت دکتر اقبال صورت گرفت تشکیل کمیته ای بنام کمیته ی طرفداری از کشورهای آفریقای و آسیای بود که دکتر بختیار در آن شرکت داشت.

س - دکتر شاپور بختیار؟

ج - بله. و بنده را هم دعوت کردند و من هم چند مدتی در آن عضویت داشتم.

س - این کمیته را چه کسی تشکیل داده بود؟ آیا "اعلا" این کمیته را چه کسی پیشنهاد کرده بود؟

ج - شخصی که این کمیته را میگرداند آقای دکتر اعتبار بود که زمانی هم وزیر شده و هوای زمانه مداری در سرداشت و یک عده افراد را هم جمع کرده بود که هیچ عمل مفید و موثری از آنها در کمک به مردم آسیای و آفریقای ساخته نبود؟

- س - اسم کوچک آقای دکتر اعتباریادان نیست .
- ج - نخیر اسم کوچکش یادم نیست .
- س - سمت دولتی هم داشت ؟
- ج - در آن تاریخ سمت دولتی نداشت ولی چندین بار روزیر شده و حتی داعیهی نخست - وزیر هم داشت .
- س - شما اطلاع دارید که این کمیته در واقع فکر چه کسی بود و چه کسی از آن حمایت میکرد ؟
- ج - من احتمال کلی میدهم که در پشت سر این کمیته سپهبد بختیار قرار داشت و بهمین جهت هم بعد از یکی دو جلسه من دیگر با به آن کمیته ندا شتم و در جلسات آن شرکت نکردم و دوامی هم نیاورد . در همین مواقع بود که سپهبد بختیار سفری به آمریکا کرد و من متوجه بودم که او در پی توطئه اقداماتی است و میخواهد وسائلی برای خودش فراهم بکند و یقین کردم که این مسافرت بختیار به آمریکا تقریباً " پایان کار او خواهد بود و همانطور هم شد .
- س - اینطور که شایع است گویا ایشان در آمریکا با بعضی از مقامات آمریکائی صحبتی علیه شاه کرده و پیشنهادهای کرده بود که مقاماتی این موضوع را به شاه اطلاع دادند .
- ج - بله ، آنطور که معلوم است به آمریکا آمده و پیشنهادهای کرده بود که بایستی شاه را بر دارند و رژیم دیگری بر سر کار بیاورد و گویا آمریکائی ها هم روی خوشی هم به او نشان نداده و این مطلب را هم به شاه اطلاع داده بودند که همان باعث پایان کار او شد .
- س - شما در این مدت ، همزمان با این جریانها هیچ جلساتی بین خودتان یعنی رهبران جبهه ملی ، هیچ ملاقاتهایی داشتید ، مذاکراتی داشتید ؟
- ج - ما تقریباً " بطور مرتب ماهی یک جلسه مهمانی داشتیم که در این جلسه در حدود هفده یا هیجده نفر بعنوان آنها را هم جمع میشدیم .
- س - آقای دکتر شما پوربختیار هم جزو این گروه بود ؟
- ج - دکتر شما پوربختیار هم بعضی اوقات بود .
- س - شما هیچوقت از آقای دکتر شما پور بختیار در این زمان شنیدید که یک اظهار نظر

مثبتی نسبت به تیموربختیا رکرده باشد؟

ج - بله . دکتر شاپور بختیار را تیمور خیلی نزدیک بود . البته اگر سپید بختیار توطئه‌ای در نظر داشته و با شاپور در میان گذاشته بودا و آنها را بمن نمیگفت ولی من میدانم که بختیار با او ارتباط دارد و مخصوصاً " به بختیار سفارش کرده بود که با من نزدیک و مرتبط باشد . در همان ایام قدرت سپیدبختیار بخاطر دارم که روزی - سرهنگی از ما زمان امنیت بمنزل من آمد .

س - اسم سرهنگ یا دتان هست ؟

ج - خیر هیچ یادم نیست . بمن گفت ، " خواهی از ما داریم که بخت خودتان یک سطر چیز بنویسید . " بنده فهمیدم که باید چیزی درجریان باشد که این مطلب را بمن پیشنها میکنند . بنده فقط یک سطر یا دو سطر شعر نوشتم از آنجمله‌ها " این شعر بود :

مانگوئیم بدومیل به ناحق نکنیم  
جا می کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم  
س - شعرا حافظ است .

ج - بله شعرا حافظ است . چند روز بعد همان افسر آمد و گفت ، " شما را با یادیبیرم خدمت سپیدبختیار . " بنده قدری نگران شدم . مرا به دفتر خودبختیار برد ، برعکس نگارانی دیدم که بختیار فوق العاده با ادب و احترام و خوشرویی جلو آمد . معلوم شد که نشریه‌ای یا نامه‌ای بدست آنها افتاده بود که در آن علیه آنها سزاگفته شده و به شاه رسیده بود و گفته بودند که این خط بنده است و خواسته بودند در آن باب تحقیقی بکنند و با نمونه خط من تطبیق نمایند . در آنجا خودبختیار بمن گفت ، " اشتباهی بود که ما نسبت به شما کردیم و من خواستم امروز از شما در این موضوع عذرخواهی بکنم . "

س - من متوجه نشدم . یعنی یک اعلامیه‌ای ، یک شینا مه‌ای منتشر شده بود ؟

ج - درست نمیدانم . یک شینا مه بوده و یا یک نامه که به کسی نوشته شده و در آنجا نسبت به شاه سزاگوشی شده بود . شاه هم گفته بود ، " در این موضوع تحقیق کنید که این خط فلان کس هست یا نیست . " در واقع منم نفهمیدم چه بود - نامه بود ، شینا مه بود ،

به کسی نوشته شده بود هیچ خبر ندارم. سپهبدبختیار از من عذرخواهی کرد و درخاسته گفت فلانکس ما عقیده به شما داریم ، ما به جبهه ملی ...

س- همان موقع که مصدرکار بود؟

ج- همان موقعی که در مصدرکار بود. گفت ، " ما عقیده ای به شما داریم از رفقای شما از جبهه ملی یا پادستفاده بشود. از همین زمانی بود که آن کمیته ای آفریقا و آسیا هم تشکیل شده و پیدا بود که او میخواهد علاوه بر همه ی کارها و تشبثاتش بکنوع همکاری و ارتباط هم با جبهه ملی بوجود بیاورد. ارتباط بنده و ملاقات من با او فقط همان یک دفعه بود دیگر هم مطلبی در این خصوص بیان نشد و شاپور هم که اغلب اوقات با من بود چیزی درباره ی او و نیکی گفت البته نسبت به پسر عمومیش خیلی دوستی داشت. در زمان حکومت دکتر مصدق که سپهبد بختیار سرهنگ بود او را فرمانده تیپ کرمانشاه کردند شاپور بختیار بر من تلفن کرد او را بمنزل من آورد که در آنجا اظهار سرسپردگی و خدمت به دستگاه دکتر مصدق بکنده و من هم در خدمتش از او پشتیبانی بکنم ، با این نیت بمنزل من آمد و به کرمانشاه رفت ولی خود او یکی از افرادی شد که در توطئه کودتا با زاهدی همراهی و همکاری کرد و از او عناصر کودتاچی بود.

س- قرار بود که اگر کودتا در تهران موفق نشد آنها از کرمانشاه بیایند و تهران را بگیرند؟

ج- بله . برخلاف آنکه بمنزل من آمد و آن تعهد آن قول و قرار داد ، در کرمانشاه آن کارها را کرده دوستان من در کرمانشاه از جریان او خبردار شدند و آمدند بمن خبر دادند و من هم موضوع را به دکتر مصدق گفتم.

س- بعد از اینکه تیمور بختیار با شاه یا غی شده و خیال با مصلاح کارهاش را در سرداشت در آن زمان از روابط شاپور بختیار و سپهبد تیمور بختیار شما هیچ اطلاعی دارید؟

ج- هیچ اطلاعی ندارم.

س- آن موقع شاپور بختیار کوشی نمی کرد که محبوبیتی برای بختیار و برای سپهبدبختیار در داخل جبهه ملی ایجاد بکند؟

ج - هیچ . هنوز جبهه ملی در این زمان تشکیل نشده بود .

س - تشکیل نشده بود ولی جلساتی داشتید .

ج - جلسات بطور مهمانی خصوصی چند نفری ، گاهی آن‌ها را ما هم یکی یکی - در این باره وارد مذاکره و بحثی نمیشد . در واقع حقیقتش هم این بود که در جبهه ملی خوش بینسی نسبت به سهید بختیار وجود نداشت و هیچکس حاضر نمیشد به دام او بیفتد و هیچکس حاضر نمیشد . باره‌ی رابطه‌ی با او پیشنها دویا اظهار نظری نکند .

س - ولی من این سؤال را از این نظر می‌کنم - که در مه ۱۹۶۵ وقتی که من در نیویورک بودم یک آقای بنام جمشید بختیار که یکی از اقوام نزدیک بختیارها بود کوش زیادی داشت بنام جبهه ملی محبوبیتی برای تیمسار بختیار در میان عناصر ملی بوجود بیاورد . اطلاع دیگری هم دارم که آقای عباس عاقلی زاده مسئول تشکیلات جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که رهبرش خلیل ملکی بودند ما‌ی از سهید تیمور بختیار در ریافت کرده بود آن موقعی که او در عراق بود ، برای داریوش فروهر و آن‌ها سه راه‌ی داریوش فروهر رسانده بود - و دستگاه سازمان امنیت اطلاع پیمان کرد و او را به همین جرم دستگیر کرد . شما از آن‌ها اطلاع دارید؟

ج - نخیر هیچ اطلاعی ندارم و حالا از جناب عالی می‌شنوم . بنده فقط استنباط این بود که سهید بختیار در آن موقع بدین هوس و سودا افتاده و در داخل ارتش عناصری را با خودش همراه کرده و توجه بر این داشته که بتواند از عناصر جبهه ملی استفاده کند ولی جبهه ملی هیچوقت چه در زمانی که او در ایران بود و چه بعد از آنکه از ایران خارج شد ارتباطی با او نداشت . در جریان فعالیت جبهه ملی دوم با زمائلی راجع به این موضوع وجود دارد که من با بدیدم " توضیحات مفصلی راجع به آن بدهم .

س - آقای دکتر بر می‌گردیم به زمان نخست‌رزیری دکتر مصدق و ورود شما به کابینه دکتر مصدق . اگر لطفاً بفرمائید و جریان آشنائی خودتان را با دکتر مصدق و اینکه چگونه دکتر مصدق شما را به کابینه دعوت کرد برای ما توضیح بفرمائید .

ج - عرض کنم بنده دکتر مصدق را قبل از اینکه به اروپا برای تحصیلات بروم در دوره‌ی -

محصلی هم خدمتشان میرسیدم و می شناختم و ارتباط و ارادتی به ایشان داشتم در انتخابات آن دوره هم ، ما که دانشجو بودیم ، در حدودی که امکان داشت کمک میکردیم و برای دکتر مصدق و حسین علا و امثال آنها که آن موقع وجاهت ملی داشتند خدمت میکردیم . موقعی هم که بنده میخواستم به اروپا بروم برای مشاوره خدمت ایشان رفتم و راجع به ترتیب تحصیل و ترتیب زندگی در اروپا راهنمایی از ایشان خواستم و ایشان به بنده تعلیمات و دستورات و راهنمایی ها می دادند . چه از جهت ترتیب درس خواندن و استفاده از کتابها و چه از جهت نظم زندگی شخصی و خوراک و غیره دادند . بنا بر این ما با ایشان این ارتباط را از پیش داشتم و او را بعنوان یک رهبر ملی از دوره دانشجوئی می شناختم . بعد از اینکه بنده از فرانسه برگشتم ایشان در آن زمان زندانی و تحت نظر بودند و دیگر ما با ایشان ملاقاتی نداشتیم تا زمانی که رضاشاه سقوط کرد . وقتی رضاشاه سقوط کرد ، در جریان سالهای ۲۳ - ۱۳۲۲ بنده بطور مکرر خدمت ایشان میرسیدم تا اینکه در جریان انتخابات دوره چهاردهم ما دیگر علنا " جزء " کارگردانان ایشان شدیم . بعد هم موقعی که ایشان در مجلس بودند و ما حزب میهن را تشکیل دادیم بطوریکه روز پیش توضیح دادم ایشان را به حزب میهن دعوت کردیم و در آنجا در حضور خودشان سخنرانی کردیم و مواردی پیش میآمد که به دیدن ایشان میرفتیم و با ایشان ملاقات میکردیم . دکتر مصدق نظم مرتبی در زندگی اجتماعی داشت ، غیر ممکن بود کسی نامه ای به او بنویسد و او به آن نامه جواب ندهد . غیر ممکن بود کسی به دیدن او برود و او به یک کیفیت به بازدیدش نیاید . بنده بخاطر دارم که حتی در دوران دانشجوئی هم و قبل از رفتن به فرنگ ایشان به صورت باز دید بمنزل من آمدند و در همین دوره بعد از رضاشاه هم که بنده مکرر خدمت ایشان میرسیدم ایشان چندین بار بازدید فرمودند و در بعضی از مجالس ختم که ما داشتیم شرکت میکردند . بنا بر این ارتباط و پیروی بنده نسبت به ایشان ارتباط و پیروی قدیم و ثابتی بود . این بود که موقعی که ایشان به حکومت رسیدند بنده چون جزو همکاران قدیم و سابق و جزء " جبهه ملی ایشان بودم تقریباً " یقین داشتم که بنده را بیک کیفیت در حکومت خودشان شرکت خواهند داد .



س - با آشنا ؑ نزدیکی که شما با دکتر مصدق داشتید وقتی دکتر مصدق میخواست وزیری برای کابینه انتخاب بکند دنبال چه مشخصاتی در افراد میگشت ؟

ج - دکتر مصدق اول اشخاصی را میخواست که جزو عنا صریب نام و مشهور به ارتباط با خارجی ها نباشند و در بین مردم مشهور به وطن دوستی و آزادیخواهی و پاکدامنی باشند. البته اینجا شما ممکنست یک سؤال از من بکنید و من به آن سؤال مقدر شما همین جا میتوانم جواب بدهم. که آیا واقعا " در کابینه اول مصدق هم همین کیفیت درهمه ی وزرایش وجود داشت ؟ خیر، در کابینه اول مصدق خود او آشکارا به ما میگفت، " آقا ما باید از اینها برای پیشرفت کارمان استفاده کنیم. یک غده ای از افراد را که جزو مبارزین و مجاهدین آزادیخواهی و وطن دوستی نبودند حتی شهرت خوبی هم نداشتند، یا مشکوک و یا متهم بودند به اینکه ممکنست ارتباطی با خارجی ها داشته باشند و اردکابینه کرد و برعکس در کابینه های بعدش مصدق کوشش داشت از جوانان خوش نام و از تکنیسینهای وارد در کار استفاده بکند و افرادی را که مشکوک بودند، یا سوء ظنی نسبت به آنها وجود داشت دیگر راه نمی داد.

س - دکتر مصدق چه استفاده ای میتواندست از این آدمها بکند ؟ مثلا " از آدمهایی مثل جوادبوشهری که وزیر راه بود و دیگران که در کابینه اولش بودند و خود شما هم میدانید که چندان آدمهای خوش نامی نبودند چه استفاده ای میتواندست بکند ؟

ج - شاید تصور میکرد این کلمه ای شاید حرفی است که بنده میزنم نه نظر آشکاری که آقای دکتر مصدق گفته باشد، شاید تصور میکرد که این افراد میتوانند وسیله ای تأمین کننده ما در سیاست خارجی دشمنی با هیچ دولت و ملتند و ما هم با دشمنی با آنها در مقام ملی کردن نفت خود بر بیابیم بلکه میخواهیم از حقوق خودمان استفاده کنیم و در عین حال روابط دوستانه هم با حفظ استقلال خودمان با آنها داشته باشیم. بنده خیال میکنم نظریه ای ایشان همین بود. چون بنده این کلام را از ایشان شنیدم که در یک مورد گفت، " آقا ما باید در این دوره از این جور افراد استفاده نکنیم." س - آیا ممکن است گفت که این علت هم بوده که دکتر مصدق واقعا " آمادگی برای نخست -

وزیری در آن موقعی که به او پیشنهاده شده بودند داشت یعنی از قبل چنین چیزی را پیش بینی نمیکرد و برنا مه‌ای برای اینکار رنداشت که یک عده آدمهای هم آهنگ را قبلاً در نظرس گرفته باشد برای ورود به کابینه؟

ج - این فرمایش شما هم درست است مسلماً "انتخاب دکتر مصدق برای نخست‌وزیری و قبول نخست‌وزیری او بر حسب تصادف بود، فرصتی پیش آمد که مصدق بناگهان از آن استفاده کرد و شانها را زیر خدمت به وطن خالی نکرد ولی مقدماتی هم برای تهیه حکومت خود را بهیچوجه فراهم نکرده بود و جز یکمده از افرادی از ما که در خدمتشان بودیم افراد دیگری را در نظر رنداشت و چند نفر دیگر هم که از عوامل اصلی نهضت بودند در مجلس گرفتار بودند و دکتر مصدق میخواست آنها در مجلس بمانند و در آنجا از وجودشان استفاده بشود و الا مصدق در آن موقع نسبت به مکی فوق العاده عقیده و حرف شنوئی داشت، نسبت به بقائی هم همینطور حق شناسی و احترام داشت. اگر موضوع استفاده از مقام و کالت و مبارزه او در آن کرسی نبود و بقائی میخواست مصدق بهیچوجه مذاق نمیکرد که او را در همان کابینه اولش وارد بکند و به همین ترتیب بودن نسبت به دکتر شایگان و بعضی دیگر از نمایندگان جبهه ملی.

ب - چکسانی غیر از دکتر مصدق در انتخاب وزرای دکتر مصدق اعمال نفوذ میکردند؟

ج - بر حسب موارد مختلف اشخاص مختلف.

ب - چه اشخاصی مثلاً؟

ج - مثلاً "یکی از آنها گاهی خود بنده بودم گاهی دکتر شایگان بود. خیال میکنم یکی دیگر از آنها مکی و گاهی مهندس حسینی بود و همچنین بعضی از رفقای حزب ایران ما برای اشخاصی فنی که مورد نیاز بودند آنها را نظر میکردند.

ب - ولی این اشخاص را نظر بیشتر جنبه‌ی مشورت داشت؟

ج - فقط فقط مشورت. خود ایشان در مقام مشورت بر میآمدند و میبرسیدند. مثلاً "فرض کنید مهندس معظمی را آوردند وزیر کردند که از رفقای ما بود.

ب - رفقای حزب ایران؟

ج - بله. مثلاً "چهار نفر حق شناس را آوردند و وزیر کردند که بسیار روزیر شایسته‌ای بود و

یکی از رفقای ما بودیا مهندس زیرک، زاده راکفالت و معاونت وزارت خانه‌ای دادند که یک جوان بسیار آراسته مرتب و منظم و پاکدامنی بود. یک مقداری وجود همین اعضای حزب ایران موضوع حسادتی در بین سایر جمعیت‌ها و دوستان و رفقای دیگر منجماً در فراکسیون میشد و حال اینکه واقعاً " اینطور نبود که مصدق آن افراد را به عنوان نماینده حزب ایران انتخاب کند و حتی در بسیاری از موارد هم دلخوریها و اعتراضات و ایراداتی نسبت به حزب ایران داشت. بنده بخاطر دارم در زمانی که وکیل مجلس بودم در خراسان در دوران حکومت دکتر مصدق عده‌ای از رفقای حزب ایران ما را زندانی یا تبعید کردند که من در مجلس پیشنهاد کردم آن قانونی را که به دولت و به وزارت کشور اجازه میدهد که افراد مزاحم و نازاحت را برای مدت موقتی تبعید کنند قانونی که اصولاً برخلاف دموکراسی و آزادی است لغو بکنند حتی به خود آقای دکتر مصدق هم عرض کردم که آقای ما که در خدمت شما و طرفدار شما هستیم چرا استان‌داران و فرمانداران شما را را اینقدر اذیت میکنند.

س - این قانون امنیت اجتماعی بود؟

ج - بله قانون امنیت اجتماعی. بنده پیشنهاد کردم که این قانون را لغو کنند، کسی که در مقابل من پا شد و دفاع از آن قانون و علیه بنده صحبت کرد شمس‌قنات آبیادی بود.

س - این صحبت هست که بعضی‌ها میگویند که "حالا" نطفه‌ی سازمان امنیت در زمان دکتر مصدق بسته شد یا تصویب همین قانون امنیت اجتماعی. نظر شما در این مورد چیست؟

ج - نخیر. بنده با چنین نظری بهیچوجه موافق نیستم. سازمان امنیت فکر خرابیها بود و بوسیله آمریکا‌ئی‌ها و اسرائیلی‌ها و با کمک و مشورت آنها بوجود آمد و هیچگونه ارتباطی با قانون امنیت اجتماعی نداشت. بعلاوه آن قانون امنیت اجتماعی قبل از حکومت دکتر مصدق تصویب شده بود.

س - خیلی متشکرم. من اسمی این وزرای کابینه اول دکتر مصدق را یک بیک برای شما میخوانم، شما اگر لطف بفرمائید شرح حال مختصری راجع به هر کدام از اینها بگوئید

ویک موقعیتی را توضیح بفرمائید که هر کدام از اینها یک نقشی در این موقعیت داشتند که در واقع بتوا ندمعرف شخصیت فردی و کارآئی آنها بعنوان یک وزیر باشد. اولیش آقای علی هیئت وزیران دگستری است.

ج - آقای علی هیئت میدانیید! زبیر مردان دوران مشروطیت بود و او کسی بود که بنما بندگی از طرف آیت الله خراسانی از نجف به ایران برای تبلیغ در ایلات و عشایر و افراد نسبت به جانبداری از مشروطیت آمد و در مشروطیت نقشی داشت و بعد در دگستری ایران مقام مهمی واجد بود و روبهمرفته شخص موجه محافظهکاری شناخته میشود. درباره ایتنکه آیا ارتباط با جاشی داشته یا نداشته بنده اطلاعی ندارم؛ و از این جهت نمیتوانم در این خصوص مطلبی اظهار کنم که خدای نخواسته تهمت ناروایی باشد.

س - شما با خاصیت شخصی و قابلیت اداره امور بعنوان یک وزیر چیزی از او و با خاطر ندارید؟

ج - نخیر. یک مرد خیلی مدیر و اداری نبود، در میان خانواده اش خیلی محترم بود و آذربایجانها نسبت به او احترام داشتند ولی اینکه شخصیتی مبتکر و مدیر باشد بنده چنین چیزی از او ندیدم و در کارها بینة مصدق هم برجستگی مشخصی نداشت.

س - آقای باقر کاظمی وزیر امور خارجه.

ج - باقر کاظمی یکی از بهترین، پاکترین و منظمترین و داناترین رجال سیاسی ایران بود. ایشان درست است که در زمان رضاشاه وزیر خارجه بودند در زمان محمد رضا شاه مدتی سنا تور بودند ولی آنچه را که بنده از ایشان سراغ دارم در وزارتش آدم بسیار منظم در اداره تشکیلاتی جمعیت هم فوق العاده منظم بود. مدتی هم کارهای جبهه ملی را و اداره میکرد. آدم بی غرض و پاکدامن و درستکاری بود چه در وزارت آقای دکتر مصدق و چه در وزارت جبهه ملی بنده جز صداقت و صفا چیزی از ایشان ندیدم. خاطرات بسیار خوب و نیک از ایشان دارم و واقعاً از دست رفتن او ضایعه بزرگی برای ما بود.

س - ممکنست یکی دو تا از آن خاطراتتان را یا حداقل یکی از آنها را بفرمائید که معترف شخصیت او بعنوان یک فرد و در ضمن لیاقت او بعنوان یک وزیر بوده باشد.

ج - مرحوم کاظمی را هم بنده در وزارت دارائی اش قبل از دکترا مصدق میشناختم و دیده بودم و خود من هم زیر دست او بودم. هم در مدتی که در وزارت خا رجه بود دیده بودم و در مدتی که او وزیر خا رجه دکترا مصدق و با هم همکار بودیم اعتماداً دو خوش بینی زیادی نسبت به بنده داشت. مطلبی که درباره‌ی خاطره‌ی ایشان هست بعداً " که راجع به تشکیلات جبهه‌ی ملی دوم و اختلافاتی که بین ما پیش آمد توضیحاتی میدهم که شاید بیشتر معرف ایشان باشد.

س - آقای سرلشکر فضل الله زاهدی وزیر کشور. چرا ایشان را آوردند توی کابینه؟  
ج - سرلشکر زاهدی در دوران مبارزه جبهه‌ی ملی و در موقع انتخابات دوره شانزدهم که رئیس کل شهر بانی بود علی رغم رزم آرا و علیه رزم آرا که تمايلات دیگری داشت، بسا مليون همراهی کرد و مصدق به عنوان قدر دانی از او و او را وارد کابینه کرد.

س - آنها ماتی راجع به ایشان بودند که در آن بلوای روز ۲۳ تیر که حزب توده بها کرده بود بعنوان اعتراض به ورودها ریمن بها ایران آقای فضل الله زاهدی هم دستی در آن قضیه داشت. شما اطلاعی راجع به این موضوع دارید؟

ج - اطلاعی بنده در این مورد ندارم.

س - آقای سپهبد نقدی وزیر جنگ.

ج - بنده ایشان را هیچ نمی شناختم.

س - محمد علی و ارسته وزیر دارائی.

ج - محمد علی و ارسته از مدیرکل های وزارت دارائی و از آدمهای سابقه دار و منظم و خوشنام بود. با سمت وزیر دارائی ریاست هیئت نمایندگان ایران را در مذاکرات با هیئت خارجی که راجع به نفت بها ایران آمده بودند داشت ولی در آن مذاکرات بسیار محافظه کار و بی بدست و با بود.

س - مذاکرات درباره؟

ج - همان هیئتی که با استوکس و هریمن راجع به نفت بها ایران آمدند. در آن مذاکرات میدیدم که او چقدر آدم بی دست و پا و بدون ابتکاری است.

س - آقای جوادبوشهری وزیرراه .

ج - آقای جوادبوشهری مردی فعال وهشیا رومتحرک بودوخیلی آمدوشدها داشت ولی در میان مردم متهم بهارتباطاتی بود .

س - آقای دکترحسن ادهم وزیربهداری .

ج - جزورجال قدیمی واخانواده معروفدکترهای تهران بود .

س - شماخاطره ای که معرف شخصیت ایشان بعنوان وزیرباشندارید؟

ج - اوخیلی کاردان وفعال نبود، دریکی ازدوره های انتخابات هم رئیس انجمن نظارت شد ولی نه مردمبارزی بودونه درمیان مردم بعنوان رجل ملی شناخته میشود .

س - آقای یوسف مشا ر وزیرپست وتلگراف .

ج - آقای مشا رجزوجبیه ملی بودوبا آقای دکترمصدق هم همراهی داشت ودرتحصین و

مبارزات هم شرکت کردوبعدمیدانید برای دوره ی هفدهم که به عنوان نامزدجبهه ملیسی

ازتهران انتخاب شد . اوازاولین افرادی بودکه علیه مصدق درگروه مخالفین مسأ

قرارگرفت واوبودکه آن جمله ی معروف را درمجلس گفت . گفت ، " این مجلس مرکب است

ازیک عده ای مجذوب یعنی ما" وعده ی دیگر مرعوب . "

س - آقای ضیاء الملک فرمندوزیرکشا ووزی .

ج - بسیارمردشایسته وخوبی بود . ازخانواده قره گوزلوی همدان درمدتی هم که با

دکترمصدق بودبا صفا رفتارکرد . بنده ازایشان چیزفوق العاده درسیاست ودرعمل

ندیدم ولی کاریدی هم ازایشان نشنیدم .

س - آقای محمدابراهیم امیرتیمورکلالی وزیرکار . چرا آقای دکترمصدق ایشان را

وزیرکارکردند؟

ج - امیرتیموردرجریان مجالس گذشته دوسه بار صحبتها وسخرانیها بتفیع ملیون علیه

دستگاه های حکومت کرده درمیان مردم حسن تأثیرداشت اوتما بیلات ملی نشان میداد و

بعدازمصدق هم درجبهه ملی ما شرکت کردوعضوجبهه ملی بود .

س - جزو جبهه ملی دوم؟

ج - بله درجبهه ملی دوم هم بود . منتهی هرزمان که زمینه را بدمیدیدبه یک کیفیتسی

کننا رمیکشید . بهر حال درحقیق این امید بود که بتواند جزوا افراد ملی ومقام باشد .  
 س - ولی مسئله اینست که برای یک وزارتخانه بسیار مهم ، مثل وزارت کار ، چـــرا  
 آقای دکتر مصدق ایشان را انتخاب کرده بود ؟

ج - آنروزهای اول دکتر مصدق برنا مه ای برای قانون کار و برای کارگران و کارکنان ،  
 بعداً " درکابینه دوش بود که به خدمات اجتماعی و امور مربوط به کارگران و کشاورزان  
 پرداخت و برای آنها وزراء جدیداً انتخاب کرد .  
 س - آقای شمس الدین امیرعلائی وزیر اقتصاد .

ج - شمس الدین امیرعلائی از اعضای موثر جبهه ملی همیشه بود و همیشه باقی ماند و در  
 خدمت دکتر مصدق هم معاونان داد و دهی وقت از ایشان جدا نشد . مردی بود که در خدمات  
 مختلف اداریش هم با درستی عمل میکرد بطوریکه هیچ نقطه ضعفی از ایشان ندیدیم .  
 س - آیا شما هیچ با اصطلاح موقعیتی را بخاطر میآوردید که توضیح آن بتواند نمودارکسار -  
 دانشی ایشان بعنوان وزیر اقتصاد باشد ؟

ج - نخیر بنده چیزی بخاطر نمیآید ولی ایشان وزارتخانه های مختلف داشتند مانند  
 وزارت کشاورزی ، وزارت کشور و وزارت دادگستری .  
 س - این را من فعلاً" در اولین کابینه دارم می پرسم .  
 ج - نخیر خاتمه فوق العاده ای از آن جهت ندارم .  
 س - به تغییر کابینه میرسیم . این فعلاً" مربوط به کابینه اول دکتر مصدق است .  
 ج - نخیر .

س - آقای دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر .

ج - دکتر حسین فاطمی قبل از اینکه به اروپا برود و قبل از اینکه تحصیلاتی بکند و مجدداً "  
 به ایران برگردد فعالیت های سیاسی داشت . حتی چندگاهی ظاهر " با سیدضیاءالدین  
 هم ارتباط و همکاری داشت ولی از آغاز فعالیت جبهه ملی که روزنامه باختر امروز را  
 بوجود آورد از همان روز اولی که شروع بکار کرد تا روزیکه حکومت مصدق ساقط گردید  
 بنده این شهادت را میدهم که بنده " و نه قلنا " و نه لفظاً " هیچگونه خطائی و انحرافی

ازا و ندیدم . مردی بود شجاع و بی باک و شاید همین بی باکی و گستاخی و بیددندی اش باعث نا بودی او شد زیرا در مدتی که وزیر خا رجه بود با شاه هم ملاقات کرده و در ملاقات با او گستاخی نشان داده بود . حتی به شاه گفته بود که اگر شما نخواهید نخست وزیر بشوید مصدق نمیخواهد پادشاه بشود . دکتر فاطمی بسیار مرد باارزشی بود . در جهت همکاریهای جبهه ملی هم با ما و با احزاب دیگر جبهه ملی با اینکه عضو هیچیک از آنها نبود ، هیچوقت عملی که مخالف دوستی و وفا و صفا باشد از او دیده نشد . بنده تا آن حدی که از او اطلاع دارم این بود . روانش شاد باد .



روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیا اله صدقی

نوا شماره : ۱۵

س - آقای دکتر ما در جلسه‌ی قبل راجع به‌کابینه‌ی دکتر مصدق صحبت میکردیم و صحبت را راجع به‌کابینه‌ی اول اتمام کردیم ، من میخواهم از شما خواهش کنم که این صحبت را ادامه بدهید و توضیحی بفرمائید راجع به‌تغییراتی که در کابینه داده شد و تعویض بعضی از وزرا ، بنده‌ی اسمی آن وزرا را میخوانم شما لطف بفرمائید یک شرح حال مختصری درباره آنجا بمانده و در عین حال بفرمائید که چرا آن وزرا تعویض شدند و به چه دلیل این وزرای جدید انتخاب شدند و جای آنها را گرفتند . اول زاهدی بود که از کابینه خارج شد و آقای امیرعلائی در ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ گویا به وزارت کشور منصوب شد .

ج - آقای دکتر مصدق موقعی که زمام مملکت را در دست گرفت و قبول مسئولیت کرد رسماً " اعلام داشت که دو برنا مه بیشترند . یکی برنا مه اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و دیگری اصلاح قانون انتخابات ، و بهمین دلیل هم در کابینه اول مصدق حتی الامکان میل داشت از عوامل محافظه‌کار استقاده کند بصورتی که کابینه‌اش هم در انظار محافظان داخلی وهم در محافل خارجی بصورت یک کابینه افراطی ، بصورت یک حکومت افراطی ضد خارجی و ضد سلطنتی جلوه‌گر نشود . ولی بعداً " ، بخصوص بعد از قیام ۳۰ تیر که تقاضای اختیارات فوق‌العاده کرد و برنا مه‌های برای اصلاحات قائل شده اعتقاد پیدا کرد که باید از وزرای جوان و کاردان خوشنام استفاده کند . بنا بر این در صدر آن کابینه در حدود امکان از این نوع افراد بر سر کار بیاورد .

کا بینه‌ی بعدیش تمام درروی این خط بودند از آن جمله بود، آقای امیرعلائی . او از افرادی بود که زاول با آقای دکتر مصدق وفاداری نشان داد و همیشه در کار او در خدمت ایشان بود و در وزارت کشور هم همینطور و در وزارت دادگستری و خدمت سفارتش هم بهمین ترتیب . وقتیکه وزیر دادگستری بود از طرف عوامل مربوط به کاشانی وفدائیان اسلام تحت تهدید قرار گرفت و فشارها بی بردکتر مصدق وارد آمد که ناچار شد او را تغییر بدهد و با یک پست خارجی به ما موریت سفارتی بفرستد ولی او هیچوقت از وفاداری نسبت به مصدق کوتاه نی‌کرد و از او برگشت .

ب - وزیر دارائی آقای وارسته عوض شد و آقای محمود نریمان جای ایشان را گرفتند .

ج - محمود نریمان از مأمورین بسیار با کدما من از افراد موجه و زوکلای ملت و از افراد خیلی شجاع و مبارز و بی باک بود و در کارها و خدمات او در ریش در وزارت دارائی و در بانک کشاورزی و در همه‌ی خدمات دیگری که مثلاً " در ریاست شهرداری تهران داشت پاکدامنی و درستکاری و استقامت و یکدندگی نشان میداد و در میان مردم هم خیلی موجه بود از این جهت دکتر مصدق به او تویه کرد و در تشکیلات جبهه ملی دوم هم که ما شروع کردیم مرحوم نریمان از رهبران مؤثر بود و متأسفانه در همان هنگام فوت کرد و فوت او ضایعه‌ی مصیبت باری برای ما بود و از طرف مردم احساسات عمیقی نسبت به او نشان داده شد و مجلس ختم و تشییع جنازه و در واقع بصورت یک تظاهرات سیاسی بزرگ در تهران جلو گرفتند .

س - من شنیدم که ایشان در آن موقع در فقر و تنگدستی هم فوت کردند .

ج - بله اینطور هم بود و هیچ ثروتی نداشتند .

س - در کا بینه ۴ مرداد ۱۳۳۱ آقای امیرعلائی از کا بینه بیرون رفتند و آقای عبدالیه لطفی وزیر دادگستری شد .

ج - لطفی از افراد قدیمی وزارت دادگستری و قبلاً هم شاید از دستا ربندها و از آخوندها بوده و توی آن جماعت با آمده بود ولی مردی را دیگال و با کدما من سخت وقوی و انعطاف ناپذیر در مقابل افراد نادان درست و غیر متمنه برای اصلاحات بود و واقعا وقتی که دکتر مصدق ایشان را به وزارت دادگستری آورد و شروع به تصفیه وزارت دادگستری کرد افراد نادان بسیار که خوب می شناخت کنا رگذاشت . تصفیه‌های او آنچنان درست بود که حتی بعد از حکومت

دکتر مصدق که میخواستند افراد تصفیه شده‌ی آن دوره را دوباره به خدمت دعوت کنند جرأت نکردند که رانده‌شدگان لطفی را انکار بکنند و بر سر کار برگردانند. لطفی مردی صمیمی بود و هیچ علاقه‌نداشت که در آن سمت بماند. بخاطر دارم که دکتر مصدق چند بار بمن پیشنهاد کرد که وزارت دادگستری را قبول کنم که بیکم از آنها دیروزا راه کردم ولی من حاضر برای قبول وزارت نشدم لطفی هم آن کار را فقط بنا بر امر دکتر مصدق قبول کرده در طبقه پائین عمارت دادگستری در اتاق کوچکی منزل گرفته بود و درهما نجا کارهای خودش را انجام میداد.

س - آقای حسین نواب وزیر امور خارجه .

ج - بله آقای حسین نواب که سفیر ما در هلند بود. در زمان مراجعه ما به دیوان لاهه و کوشی که برای معرفی پروفیسور رولن کرد و اقداماتی که در آن موقع بعمل آورد خیلی مورد توجه دکتر مصدق واقع شد و ایشان را مدتی وزیر خارجه کرد.

س - آقای دکتر صدیقی وزیر کشور شد.

ج - دکتر صدیقی استاد دانشگاه است و استاد بسیار موجهی در میان دانشجویان و در بین همکارانشان و مردم آزادی خواه و وطن دوست هستند. از خصوصیات دکتر صدیقی یکی این است که بکلی لائیک است یعنی پایبندی به امور مذهبی و دینی ندارد. ولی بسیار آدم صحیح العمل و درستکاری است. وزارت کشور را تا آنجائی که بنده اطلاع دارم بسیار نهایت صداقت و صفا نسبت به مصدق و بانهایت کاردانی اداره کرد و بعد هم در جبهه ملی همیشه ثابت و استوار بود تا موقعی که جبهه ملی دوم بهم خورد. بعد از آنکه جبهه ملی دوم بهم خورد او دیگر در فعالیتهای سیاسی وارد نشد تا زمان انقلاب اخیر که جریان دیگری پیش میآید که بموقعش از آن صحبت خواهیم کرد.

س - آقای دکتر حسینی از کابینه بیرون رفتند و آقای دکتر مهدی آذر بجای ایشان وزیر فرهنگ شدند.

ج - دکتر محمود حسینی بر سر جریان دبیرستان البرز و تغییر دادن دکتر مجتهدی که رئیس دبیرستان بود و جانبداری مکی از دکتر مجتهدی با دکتر مصدق اختلاف نظر پیدا کرد. ضمناً

در مورد دکتر حسابی هم با یداین نکته را اضافه کنیم که تا حدی کج سلیقه و لوج هم هستند بنا بر این وقتی که مجتهدی را تغییر داد به تصمیمش لجاجت کرد و در میان دانش آموزان آشوبی بوجود آمد در آن زمان بنده در کرمانشاه مشغول فعالیت انتخاباتی بودم — سراجا م دکتر مصدق ناچار شد که او را از کا بینه برکنار کند و دکتر آذر را بیاورد. وقتی دکتر آذر آمد و وزارت فرهنگ را در دست گرفت یک محیط صفائی در آنجا بوجود آورد، عده ای از فرهنگیان به کمال او و ادب او و به درستی به کاردانی و استقامتش عقیده داشتند و کارش را با نهایت خوبی اداره کرد. او یکی از بهترین وزرای فرهنگ ما بود، علاوه بر این دکتر آذر از همان روزهای اول در میان رفقای ملی و آزادیخواه و از دوستان بنده و دکتر شایگان بود بطوریکه در یکی دوروز پیش صحبت کردم اولین باری که ما حزب میهن را تشکیل دادیم آقای دکتر آذر از افراد تشکیل دهنده آن حزب بود و با بنده همکاری داشت. بعداً " هم در سال زمان جبهه ملی با اینکه هیچگونه داعیه خودخواهی نداشت همیشه با نظم و انضباط و با صداقت و وفاداری و شجاعت عمل کرد بطوریکه بنده هیچوقت انحرافی از این مرد بزرگوار ندیدم.

س- آقای بوشهری از کا بینه بیرون رفتند و او را رجوی وزیر راه شدند.

ج- بله رجوی مهندس بود و در بین مهندسان نیک نام بود و رفقای حزب ایران ما هم او را می شناختند ولی بنده او را نمی شناختم و نمیدانم واقعا " چه کاری کرد و چه کاره بود و چه اقدامات مفید و یا غیر مفیدی کرد. ولی همینقدر میدانم که رفقای حزب ایران کبسه غالب آنها مهندس بودند با او آشنائی داشتند. حالا چه کسی او را به دکتر مصدق معرفی کرد و از چه مجرائی وارد کا بینه شد آن را درست نمیدانم.

س- آقای دکتر ملکی بعداً " از کا بینه بیرون رفتند و آقای دکتر صبا فرما نفرمانیان وزیر بهداشت شدند.

ج- بله آقای دکتر محمدعلی ملکی از همکاران فرزند مرحوم دکتر مصدق در بیمارستان نجیبیه بود.

س- آقای دکتر غلامحسین مصدق؟

ج - بله همکار ایشان بود و دکتر غلامحسین مصدق با او دوستی نزدیک داشت بنظر من احتمال کلی دارد که در ورود او به کابینه دکتر غلامحسین مصدق مؤثر بوده است . اما دکتر فرما نفرمایان در جریانات مبارزات سیاسی ملی مطلقاً " نبود با بنده آشنائی مختصری داشت ، اما از چه مجراشی و به چه ترتیب وارد کابینه مصدق شد هیچ اطلاعی ندارم . میدانید که خانوادۀ فرمایان با مصدق نسبت خانوادگی نزدیک دارند . او هم یکی از آن افراد بود که در سیاست و در میان مردم شهرت بدی نداشت اما یک آدم ملی و وارد در مبارزات نبود در امور اداری و فنی هم نمیدانم آیا کاری توانست انجام دهد یا خیر .

س - آقای سیف‌الہ معظمی وزیر پست و تلگراف .

ج - آقای سیف‌الہ معظمی برادر دکتر معظمی از رفقای حزبی مادر حزب ایران بسیار آدم هوشیار ، زیرک ، خوش مشرب و نکته‌سنج و خوش حرف و در عین حال مدیر بود . با نسبتی که با دکتر معظمی و با حسن شهرتی که در میان مهندسين داشت به آقای دکتر مصدق معرفی شد و کارش را با نهایت خوبی انجام داد ، بعد از مصدق هم در تمام حیاتش شاد و خوش خانوادۀ اش و خاتمش و فرزندانش همه جز وفاداریان و فداکارهای جبهه ملی بودند که اگر بگوئیم فرصتی شد در یکی از صحبت‌هایمان راجع به غیرتمندی که خانم او و بچه‌های او در جریان انقلاب کردند صحبت خواهیم کرد .

س - آقای دکتر علی امینی از کابینه بیرون رفتند و آقای دکتر علی اکبر اخوی وزیر اقتصاد ملی شدند .

ج - بله آقای دکتر علی امینی که سوابقشان را پیش از آن و بعد از آن خیلی داریم و سابق هم صحبت خواهیم کرد ، ایشان رفتند و آقای دکتر علی اکبر اخوی آمدند . آقای دکتر علی اکبر اخوی در فرانسه تحصیل کرده و دکتر شده است و آدمی است بیشتر اهل کسب و کار و تجارت و در این اواخر شرکت تجارتي موفقیت داشت و نسبتاً " هم به ثروتی رسیده بود خانوادۀ اش از خانوادۀ های روحانی و خودش مرد بسیار فعالی بود ، در وزارت اقتصاد و بازرگانی هم تا آنجائی که بنده اطلاع دارم خیلی منظم و دقیق رفتار میکرد ولی بعد

از سقوط کابینه مصدق در جریان فعالیتهای بعدی او دیگر با ما همراه و همکار نبود و بطور خصوصی دوستی داشت ولی زیر بار مسئولیت فعالیت سیاسی نسیمرقت و در یک امر اقتصادی و شرکت تجاری وارد شده بود که بیشتر به آن میپرداخت.

س- آقای دکتر ابراهیم عالمی وزیر کار.

ج- دکتر عالمی هم از رفقای حزبی ما عضو حزب ایران و استاد دانشگاه بود، ایشان هم شاید از طریق دوستان ما و بنا بر شخصیتی که داشتند به آقای دکتر مصدق معرفی شدند و در وزارت کارشان با نهایت خوبی عمل کردند و بنظر من همین دکتر عالمی بود که دکتر بختیار را به معاونت خودش برگزید.

س- من شنیدم که آقای دکتر عالمی یکی از شایدها بود گفت تنها وزرای دکتر مصدق بود که در دادگاه دکتر مصدق قرض و محکم نایستاد.

ج- بله، با اینکه حرف خیلی ناسزائی نگفت ولی ضعف نشان داد و گفت، "ما هیچکاره بودیم کارها را دیگران انجام میدادند". منظور ما مشاوران و نزدیکان دکتر مصدق و دکتر فاطمی بود که این البته نقطه ضعف برای او بود که بعداً "مردم او را نبخشیدند" گویانکه بنده این را برای او گناه بزرگی ندانستم.

س- آقای محمدجبین علی آبادی معاون نخست وزیر شدند.

ج- بله او بیچاره و شایده معرفتی آقای صالح معاون شد ولی کاری و فعلی و اشرفی نداشت. در هیئت نمایندگی دیوان لاهه هم بود ولی آنجا هم هیچ دخالتی و فعلی نداشت و بعد هم که کابینه مصدق ساقط شده بیرونی خودش نیاورد که جزو این جریان بوده و دیگر در هیچ فعالیت سیاسی وارد نشد و از استادان بسیار محافظه کار و دست به عصای دادگاه حقوق بود تا موقعیکه باز نشسته شد.

س- آقای دکتر حسین فاطمی وزیر خا رج شدند که قبلاً" راجع به ایشان صحبت کردید. آقای ملک اسما عیسی معاون نخست وزیر شدند.

ج- دکتر ملک اسما عیسی هم از همان دکترهای تحصیل کرده فرانسه و جزو محملین اعزامی مردمی لطیفه گوی بذا ل و خوش صحبت بود و کارادار ریش را هم خوب بپرسید و معاون اداری - دکتر مصدق بود. بعد هم که حکومت دکتر مصدق ساقط شد به عمل خرابی دست نزد آل و لودگی پیدا نکرد ولی دیگر فعالیت سیاسی نداشت و در جریان مبارزات بعدی وارد نشد. با بنده ارتباط نزدیکی داشت، دم از همراهی و همکاری میزد ولی مردمبارزی نبود.

س- آقای رجبی وزیر مشاور، اسم کوچک آقای رجبی چه بود؟

ج - الان یادم نیست .

س- و آقای حق شناس وزیر راه شدند در ۱۹ بهمن ماه ۱۳۳۱

ج - بله آقای مهندس جهانگیر حق شناس هم از افراد حزب ایران و تحمیل کرده آلمان بود . در جریان این مباحثه از حزب ایران خیلی اسم بردیم و همین هم به مقیدار زیادی باعث ناراحتی و حسادت بعضی از جمعیت ها و افرادی حتی در داخل فراکسیون پارلمانی ما هم شده بود و از نکاتی بود که به مصدق ایراد می گرفتند . در صورتیکه مصدق بعنوان حزب هیچکس را انتخاب نمی کرد . نظری به حزب نداشت و حتی از فعالیت های حزب ایران در شهرستانها هم ناراضی های فراوان داشت بطوریکه بخاطر درام موقعی که کثا و روز مدررا که از رفقای جبهه ملی بود استنادا رگیلان کرد اولین حرفی که به او زد این بود ، " که خداوند شما را از شرح حزب ایران رهایی دهد و دچار شر آنها نشوید . " س- بله آن موقع اینجا و آنجا گفته میشد که حزب ایران حزب وزرا و حزب مدیرکل ها است .

ج - بله ، حق شناس از رفقای حزبی منا و از رهبران جبهه ملی ویکی از بهترین و مدیریت ترین و منظم ترین و عاقل ترین افرادی است که در آن زمان بود در تشکیلات بعدی جبهه ملی هم همیشه شرکت داشت و همیشه از وجودش و راهنمایی هایش استفاده میشد و در کارش هم با نهایت درایت و فهمیدگی عمل میکرد مرحوم مصدق هم به او خیلی احترام و حرف شنوی داشت و یکی از عناصر بسیار خوب این دوران ما بوده است .

س- آقای دکتر فرما نفرمایان از کابینه بیرون رفتند و بعد مجدداً " آقای دکتیرملکی

به وزارت بهداشت منصوب شدند . ممکنست دلیلش را توضیح بفرمائید؟

ج - نمیدانم .

س- آقای طالقانی از کابینه بیرون رفتند و آقای عطایی کفالت وزارت کثا و روزی را

بعهده گرفتند .

ج - در مورد اینها هم از اینکجه چه خصوصیتی در کارشان بود اطلاع زیاد نداریم .

س - آقای کاظمی از کابینه بیرون رفتند و آقای میثروزیردارائی شدند .

ج - از اینهم بنده اطلاع زیاد نداریم .

س - الان میخواهیم یک مقداری راجع به دکتر مصدق صحبت بکنیم بعنوان یک فرد، درباره خصوصیات فردی ایشان چه چیزی را شما بیش از همه درباره دکتر مصدق بیاد میآورید بعنوان خاص فردی او، نه بعنوان یک مرد سیاسی یا نخست وزیر، بعنوان یک انسان .

ج - بعنوان انسان یک مرد درستکار با کدما من منظم بود . درستی در ارتباط با اشخاص ، در معاملات در خدمات سیاسی و اداری از صفات ثابت او بود . بنده بخاطر دارم در زمانی که معاین و کفیل اداره کل اوقاف بودم مرحوم دکتر مصدق موقوفه مادری داشتند بنام موقوفه بیمارستان نجمیه . به شما عرض کنم که در میان هزاران متولی که در ایران داشتیم و ما بودجه های موقوفات آنها و حسابهای سالانه آنها را بررسی میکردیم ، هیچ موقوفه ای نظم و ترتیب و درستی موقوفه نجمیه را نداشت . کتابچه سالانه حساب او منظمترین و مرتبترین کتابچه های حساب بود که خود او حتی از دریافت حق التولیه قانونی اش هم خودداری میکرد . میدانید که مصدق در دوران وکالتش حقوق نمیگرفت در دوران نخست وزیریش هم حقوق نمیگرفت و با درآمد شخصی اش زندگی میکرد . درستی اش و با کدما منی اش در امور اقتصادی و مالی از صفات برجسته اش بود و شاهدان محبوبیتی بود که بعنوان مالک دردها آمد آبا در میان کشاورزان آنجا داشت که هنوز هم خاطره ای و بسیار بعنوان مالک و ارباب گرامی میدارند .

دیگر آنکه مصدق مرد فوق العاده شجاع و یک دنده بود . موقعی که لازم میشد یک حرفی را بزند حرفش را میزد از هیچ چیز و از هیچکس باک نداشت . نکته ای که درباره مصدق چه در خارج از ایران و چه در ایران مخالفان او گاهی به صورت تمسخر و گاهی به عنوان بیماری به آن اشاره میکردند حالت تشنج و حساسیتی بود که گاهی به او دست میداد و گریه و اشکریزی میکرد . خیلی ها تصور میکنند که آن حالتها ساختگی و با اصطلاح صحنه سازی



سیاسی و نمایی بوده است. بنده با ورنمیکنم، صدق خیلی حساس بود. بخاطر دارم یکروزی که وزیر فرهنگ بودم برای امری که الان بخاطر من نیست یک ساعت یا دو ساعت قبل از ساعت تشکیل جلسه هیئت وزرا به منزل آقای دکتر مصدق رفتم چون هیئت وزرا هم همانجا تشکیل میشد. وقتی که وارد شدم آقای دکتر مصدق نبود. یک ربع ساعت بعد آمد، وقتی که آمد دیدم تمام بدنش میلرزد. غرق عرق است و حالت لرز دارد، در حالی که تابستان بود. بمن گفت، "اجازه بدهید فعلاً بیافتم." ایشان را روی تخت خوابش خواباندم و چندتا پتو رویش انداختیم. وقتیکه خواستم از اتاقش بیرون بروم و در را ببندم مرا حاذق زد و گفت شما نروید و بمانید، نه در آن اتفاق یعنی از منزل ایشان بیرون نروم. بنده ماندم. شاید نیم ساعت یا سه ربع ساعت گذشت و من با پرونده‌هایم مشغول بودم دیدم پیشخدمت آمد گفت، "آقا شما را می‌خواهند." وقتی که داخل اتاق شدم دیدم لباسش را پوشیده، خیمه صورت و عرقش از بین رفته، تکیه‌گی و فرورفتگی صورتش زایل شده به حالت عادی و منظم آماده‌ی کار است. گفتم آقای این چه بود؟

خلاصه این بود که به دربار رفته و با شاه صحبتش شده بود. چه گفته و چه شنیده بود بنده نمیدانم. ولی میدانم براش همان بود که آن حالت به او دست داده بود. بعد خود او بمن گفت، "من احوال عجیبی دارم. گاهی شده است که در زمستان بقدری بدنم گرم میشود که نمیتوانم میان اتاق بخوابم و با ید بیرون از اتاق به ایوان سقف داری بروم که بتوانم بخوابم. برعکس گاهی در تابستان دچار لرز میشوم که باید با پتو مرا بسته بپوشانند." این حرفی بود که خود مصدق برای من زد. بنا بر این اینکه در احوال هیجانی و وقتیکه از مظالم و خیانتها و سرسپردگیهای کارگردانان داخلی و توطئه‌های پلید سیاست‌های خارجی سخن میراند و فقر و استیصال و اسارت مردم ایران را تشریح میکرد چنین کیفیاتی به او دست بدهد و از خود بیخود بشود هیچ غیرطبیعی نبود. صدق بسیار وطن دوست بود اما برخلاف آنکه بعضی از روزنامه‌های خارجی و بعضی از انتشارات آمریکا می‌گفته‌اند گزنوفوب یعنی دشمن خارجی نبود و اعتقاد کامل داشت که ما باید

با خا رجی ها ارتباط و همکاری داشته باشیم در عین اینکه او عامل اصلی و اساسی درماندگی و بیچارگی و فساد ایران را مربوط بدانگلیس ها میدانست. او این عقیده را داشت و این فکرتنها منحصر به او نبود، در جامعه ایران همه این عقیده را داشتند.

س- من میخواستم از شما تقاضا بکنم که دربارهی نقاط قدرت و نقاط ضعف دکتر مصدق هم توضیحاتی برای ما بفرمائید.

ج- بنده خیال میکنم از نقاط قدرت ایشان یکی استقامتش بود، عقیده ای که داشت بر آن عقیده ثابت میماند و تسلیم نمیشد و فریب دوستی و خویشاوندی مطلقا " نمیخورد. گاهی اگر لازم میشد خویشاوندانش را هم زیر پا میگذاشت و از دوستانش هم اگر لازم میشد صرف نظر میکرد. یکی دیگر از خصوصیات دکتر مصدق این بود که زیاده تشکیلات حزبی عقیده نداشت و خود او هیچوقت قبول عضویت در تشکیلاتی نکرد و چنین عقیده داشت که تشکیلات وقتی بزرگ بشود فساد در آن وارد میشود و به همین جهت هم در عین اینکه از سازمانهای حزبی جبهه ملی و زینتیبانی های آنها بهره مند میشد معذالک در حکومتشان آنهاجا تسداری و حمایت نمیکرد. او عقیده داشت که با ایدافکار عمومی بنظر کلی و تقریبا " میشود گفت بصورت غیر متشکل همیشه آماده و حاضر در صحنه از او پشتیبانی کند. این را بنده نقصی برای او میدانم. در میان رزات کنونی جهایی باید جمعیتها متشکل بشوند، تعلیم پیدا کنند تربیت پیدا کنند و انضباط داشته باشند و از اصول و عقاید و ایده ها شلوژی های حزبها و دسته های مخالف مطلع باشند. یعنی امروزه دموکراسی واقعی بصورت دموکراسی انفرادی که هر فردی به تشخیص خودش در حق رأی شرکت بکنند رأی بدهد غیر عملی است و منتهی به آشوب و هرج و مرج میشود. مرحوم مصدق شاید بعلت اینکه مربوط به سنت های قدیمی و از خانواده های قدیمی بود زیاد دلقه ای به او تشکیلاتی و حزبی نداشت. این را نیز باید اضافه کنیم که با کمال تأسف تجربه های مردم ایران از احزاب تا آن زمان زیاد نویدبخش نبود.

س- آقای دکتر مصدق آیا خودشان یک موقعی عضو آن گروه آدمیت نبودند؟

ج- بنظر من یک مدت محدودی وارد بودند ولی بعد بکلی از آن خارج شدند و دیگر هیچوقت

وارد جریان حزبی نشدند، شاید در اوایل مشروطیت مرحوم دهخدا و اشخاص دیگر کوشش کرده بودند که او را به تشکیلات دموکراتها وارد بکنند ولی مصدق زیر بار نرفت و همیشه منفرد باقی ماند و تمام ایلات زیادی به گروه دموکراتهای ضد تشکیلاتی پیرو مرحوم سید محمد کمره‌ای داشت.

س- شما غیر از این جنبه‌ی سیاسی قضیه هیچ نقطه ضعف دیگری در شخص دکتر مصدق بعنوان یک فردیکانسان سراغ دارید؟

ج- نخیر نمی‌بینم. البته مصدق معصوم نبود و ما شخص خود بندیده در بعضی موارد با ایشان اختلاف نظر داشتیم.

س- میخوام از شما خواهش بکنم که یک مقداری راجع به سبک زندگی مصدق صحبت بفرمائید. شما که اینقدر در منزل ایشان رفت و آمد داشتید آیا ایشان به تجملات تمایل داشتند یا زندگی ساده‌تر را بیشتر می‌پسندیدند؟

ج- در مطبوعات و روزنامه‌های خارجی بنده بسیار خواننده و دیده‌ام که مصدق را جزء ثروت‌مندان درجه اول معرفی کرده‌اند و حال اینکه با یک ثروتمند خیلی متوسط وعادی بود. مصدق غیر از ده‌ه‌ها آمد با ده‌ه‌ها البته به نسبت ده‌ها دیگر دهه بزرگی حساب میشد و غیر از زودخواسته‌ها در خیابان کاخ ثروت دیگری نداشت و از درآمد آن ملک و اجاره‌ی خانه‌اش زندگی می‌کرد. زندگی مصدق بسیار منظم و فوق‌العاده ساده بود. غذای او خیلی ساده بود و شخصاً " رژیم غذایی داشت غذا بیش از ده‌گرم چربی، کم شیرینی و غالباً " برنج ساده با ماست بود. ما مکرر در خانه‌هایشان غذا خوردیم. از جمله خصوصیات او این بود که غذای افراد و کارمندان اداری که در خانه‌اش بودند حتی غذای پاسبانها را از خانه‌ی خودش تهیه می‌کردند و به آنها میدادند - اثاثیه و لوازم زندگی بسیار مرتب و منظم بود ولی هیچگونه زرق و برق و تجملی در آنها دیده نمیشد لباس ساده میپوشید ولی عقیده داشت که یک رهبر سیاسی وقتی در میان مردم ظاهر میشود باید منظم و آراسته باشد.

س- آقای دکتر مصدق جلسات هیئت وزیران را چگونه اداره میکرد؟ خودش ریاستش را بعهده میگرفت؟

ج - بله. جلسات هیئت وزرا در یکی از اتاقهای خانه ایشان تشکیل میشد و معمولاً خود ایشان جلسات را از اول تا آخر اداره میکردند. اتفاقاً " در جلوی آن اتاق ایوان بزرگی بود و روبروی آن ایوان عمارت بزرگ اصلی خودش بود که به سال زمان اصل چهار آمریکا شبها اجاره داده بود و ماهی شاید چهار تا پنج هزار تومان از آن اجاره میگرفت و خودش میگفت، " من بیشتر از این محل زندگی خود را اداره میکنم. " یگروما دیدیم که جلوی آن ایوان را که بالکن رویایی بود و درست روبروی آن عمارت اصل چهار رقم را داشت تیغه‌ی کلفت بلندی به بلندی سه یا چهار متر بالا آوردند و سقفی هم رویش نزدند. به آقای دکتر مصدق عرض کردم آقای این چیست؟ گفت، " آقایان از آنجا ما را میزنند. " خدا شاهد است این حرف مصدق در روزهای اول نخست وزیریش بود. گفت، " آقایان از آنجا ما را میزنند. " و اشاره به عمارت اصل چهار کرد. اتفاقاً " در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در روز کودتا زهان محل بود که تیراندازی به خانه‌ی ایشان میکردند. اوسه ظن‌ها و پیش‌بینی‌های عجیب داشت.

س- آیا هرگز شده بود که شاه در جلسه‌ی هیئت وزیران شرکت بکند؟

ج - خیر. تا زمانی که من نبودم ندیدم که شاه آنجا شرکت بکند و وزرا هم هیچوقت لباس رسمی ملایه‌دوزی آن زمان بر تن نداشتند و شاه هم در هیئت وزرا شرکت نمی‌کرد و ما هم به دربار نمی‌رفتیم. بعد هم تا آنجائی که من اطلاع دارم شاه شرکتی در هیئت وزرا نداشت فقط خود دکتر مصدق در اوایل گاه به‌گاه پیش ایشان میرفتند و در اوایل حرکت‌ها مین جانسی نداشت و مطمئن شده بود که سوء قصدی دربار روی او هست به دربار هم نمی‌رفت.

س- آیا این جلسات هیئت دولت بطور منظم تشکیل میشد؟

ج - تا زمانی که بنده بودم مرتب تشکیل میشد.

س- رفتاری که آقای دکتر مصدق با وزرای کابینه‌اش داشت چگونه بود و چقدر به آنها اختیارات میداد که شخصاً " از جانب خردشان تصمیم‌گیری بکنند؟

ج - در کار وزارت خانه‌ها و وزرا اختیارات ما داشتند و با مسئولیت خودشان کارهایشان را اداره میکردند. مگر اینکه یک موضوع مهمی پیش می‌آمد که مورد ایراد و اعتراض و شکایت واقع میشد آنوقت آقای دکتر مصدق رسیدگی و استفسار میکرد و بعد از آن یا ...

س- که تصمیم دسته‌جمعی لایب‌گرفته‌شود .

ج- یا خدا ایشان دستور میداند و وزیران را متقاعد می‌کنند و یا خدا و به توضیح حوزرا متقاعد می‌شود . هیچ وقت جریان به این صورت نبود که در مقابل وزرا اعمال دیکتاتورانه بکنند . بسیاری از مسائل هم آن زمان چه راجع به امور فرهنگ و چه راجع به اوقاف بود که بنده تصمیم می‌گرفتم و عمل می‌کردم و بعد به ایشان گزارش میدادم و ایشان نیز تأیید می‌کردند . یا گاهی بعضی نکته‌ها را خدا ایشان به بنده گوشزد می‌کردند و البته رعایت می‌کردم .

س- چه کسانی پیش از همه مورد اعتماد دکترومصدق و با او نزدیک بودند و دکترومصدق درباری را مورد اعتماد آنها مشورت می‌کرد؟

ج- در اوایل امر فردی که خیلی به دکترومصدق نزدیک بود و مصدق او را مثل فرزند خودش عزیز می‌داشت حسین مکی بود . هیچکس مانند مکی به مصدق نزدیک نبود و برگشت او از مصدق عیناً " مانند برگشت فرزند او ز پدرش بود و واقعاً " هم ضربت روحی بزرگی بر مصدق وارد آورد . در دوره‌ی اخیر شخص دیگری که خیلی در مصدق اشادات حسین فاطمی بود . خوب ما هم یعنی بنده ، دکتر عبدالعظیمی ، مهندس حبیبی ، دکتر ثانیان ، جها نگیسر حق شناس و مهندس رضوی و دیگران به سهم خود مشور و جز مشاورین او بودیم ولی نه اینکه مصدق حرف شنوی از ما داشته باشد . در مسائل مربوط به نفت بخصوص همیشه ما را احضار می‌کرد و ما آنجا می‌نشستیم و پیشنهادهای ما را می‌نگریستند که آموخته بودیم و ما را می‌خواستیم ، حوایی که با ایده‌ها و به‌شود تهیه می‌کردیم و با ما مشاوره می‌کرد . گاهی که هندرسن سفیر آمریکا با او مذاکره می‌کرد ما در اتاق دیگر مشغول مشاوره بودیم - یک بار با دو بار رنیز ما را با او و بر او کرد . بخاطر دارم که یک بار هندرسن به ما گفت فرصت دارد از دست شما خارج می‌شود . مصدق البته سوءظن هم به اشخاص داشت ولی تا موقعی که این سوءظن در نظرش به ثبوت نرسیده بود از صداقت نسبت به افرادی که با او کار می‌کردند مطمئن بود .

س- راجع به حسین مکی که گفتید من یادم هست وقتی که حسین مکی از آمریکا برگشته بود خلیل ملکی در همان کلوب حزبشان یک جلسه‌ای تشکیل داد برای ایشان که در آنجا صحبت

بکنند و در مقابل حفا را از ایشان تقاضا کرد که با دکتر مصدق مخالفت نکنند و به او گفت ،  
 " صلاح شما نیست که با این پدر پیر ملت مخالفت بکنید . " من یاد دارم هفت که در همان جلسه  
 خلیل ملکی پشت بلندگو گریه کرد و این را من درتاً بیدار این صحبت شما دارم عرض میکنم  
 که فرمودید حسین مکی چقدر به دکتر مصدق نزدیک بود .

آیا وزرای دکتر مصدق هیچ نوع شرفیابی موصی با شاه داشتند که از شاه دستور آتسی  
 بگیرند؟ مثلاً " وزیر جنگ یا وزیر امور خارجه یا وزیر کشور و یا حتی رئیس ستاد ارتش  
 اینها بطور عمومی هم شرفیاب میشدند و دستوراتی از شاه میگرفتند؟

ج - در مدتی که بنده وزیر بودم بخاطر ندارم که پیش شاه رفته باشم به خاطر هم ندارم که  
 وزرای دیگر رفته یا نرفته باشند . ولی بعید نمیدانم که وزرائی مانند وزیر جنگ و  
 وزیر خارجه با اطلاع دکتر مصدق گاهی پیش شاه رفته باشند اما اطلاعات دقیقی در این  
 خصوص ندارم . معمولاً " وزرا با شاه ارتباط شخصی نداشتند و ارتباط دولت با شاه  
 بوسیله مصدق بود ، ولی بعداً " که بنده وزارت نداشتم و وکیل مجلس بودم یکروز که روز  
 سلام بود بخاطر دارم که ما برای سلام در صف و کلاً ایستاده بودیم و بنده هم تازه از لاهه  
 برگشته بودم وقتی که شاه جلوی صف آمدنگاهای بمن کرد و گفت " ما را فراموش کردید؟  
 مدتی است شما را نمی بینم . " و من بعد از آن به دیدن شاه رفتم . در دوره ای و کالتم یکبار  
 یا دوبار شاه را دیدم و بیش از پیش از دیدار خودم با ایشان مأیوس میشدم . برای اینکه  
 احساس میکردم که شاه آن خوشروئی و آن حالت صفا و صداقت پیشین یعنی در اوایل جنگ  
 بین الملل را ندا رد و خودداری میکند از اینکه خودش را جلوی من باز کند و همینطور منظون  
 است که من باطن دلم را برای او باز نمیکنم بنا بر این با مسائل کوچک و مسائل انحرافی  
 وقت میگذرانید . مثلاً " وقتی من به دیدن او رفته بودم به ناگهان گفت ، " برای جنگ  
 چه فکری کرده اید؟ " خوب این یک سؤال انحرافی بود که با کار من و درگیریهای سیاسی  
 روز هیچ ارتباطی نداشت . من آنجا به شاه محترماً تذکره دادم راجع به استقامتی که  
 در این نهضت و در این امر ملی شدن نفت و ادامه کار نهضت ملی لازم است داشته باشیم و  
 گفتم افراد ضعیف و مرموز و وابسته ای وجود دارند که با تضعیف و نگرانی و تفرقه میکنند  
 اعلیحضرت با ایدمراقب این دسیسه ها باشند . شاه از حرفهای من ناراحت شد . بعضی از

وکلی دیگر مجلس بخصوص آنها شی که جزء مخالفین مصدق بودند محرمانه حتما " با شاه ارتباط داشتند .

س - نظردکترمصدق درباره ی مجلس بعنوان یک نهاد در مملکت چه بود ؟ چه نظری نسبت به مجلس داشت ؟

ج - شما میدانید که مصدق همیشه میگفت ، " هر بلایی که بر سر این مملکت آمده - این را چندین بار گفت - در موافقی بود که مجلس وجود نداشت . " او از تعطیل مجلس و از نبودن مجلس فوق العاده نگران بود . ولی از مجلس هفدهم که ما بودیم با اینکسه اکثریت داشت ولی بعلت کارشکنی و صف آرائی که مخالفین میکردند و تحریکاتی که شاه در بین آنها میکرد و روحیه ی فوق العاده عصبی و ناراحتی پیدا کرده بود چون یکبار در ابتدای تشکیل آن مجلس اکثریت مخالفی علیه او وجود آمده و به قوام السلطنه رأی تمایل داده بودند او همیشه نظرش این بود اکثریتی که ما الان داریم اکثریت واقعی وثابت نیست وعده ای از افراد این اکثریت دریا طن با حکومت او مخالفت دارند و در موقع خودش مخالفت خودشان را بروز خواهند داد . بنا بر این با وجود عقیده ی ثابتی که داشت که با ید مجلس همیشه برای اداره ی امور مملکت با شد و هر پیش آمدیدی که شده در موافقی بوده که مجلسی وجود نداشت و با اینکه معتقد بود حتی یک مجلس بدیعنی مجلسی که به آن صورت متنفذین محلی انتخاب بشود باز از نبودن مجلس بهتر است . با همه اینها که اساس فکرش بود وضع مجلس هفدهم و جریاناتی که پیش آمد او را مجبور کرد که با فراندومی آن مجلس را تعطیل بکند ولی این فراندوم بهیچوجه به این معنا نبود که او میخواست بدون مجلس حکومت بکند . بنده بخاطر دارم وقتی که فراندوم صورت گرفت در حضور آقای دکتر مصدق صحبت شد که به شاه بنویسند که رأی مردم را درباره ی انحلال مجلس بوسیله ی فرمانی تأیید بکنند . بنده در آنجا به آقای دکتر مصدق عرض کردم که احتیاج به چنین فرمانی نیست گفت ، " چکار بکنیم ؟ " گفتم شما مرقوم بدارید در این موقع که ملت رأی خودش را اظهار داشته و بنا بر آرا مردم مجلس منحل شده مستعدی است بر طبق قانون اساسی فرمان انتخابت جدید را ما در بفرمائید . وقتی که ایشان این فرمان را بدهند تأیید انحلال مجلس است . ایشان فوراً " حرف بنده را تصدیق کردند

و تا مه‌بهمین صورت به‌شاه نوشته‌شد. ممدق گفت: "آقا ببینید، مشورت همیشه مفید است." و شاه جوابی به‌مصدق نداد.

س- آیا این روابط و مسائل و مشکلات بی‌سمن قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه که مجلس شورای ملی باشد هرگز در هیئت دولت مورد بحث قرار می‌گرفت؟

ج- شما میدانید که در کا بینه اول دکتر مصدق آنها ئی که کارشکنی در کا ر قوه مجریه یعنی دولت می‌کردند افرادی مانند جمال اما می بودند که البته کارشکنی های آنها در هیئت دولت مورد بحث قرار می‌گرفت. به علاوه در برابر توطئه های آنها ما نمایندگانمانند مکی و دکتر بقائی و دکتر شایگان و غیره داشتیم که از عهده ی آنها بخوبی بر می‌آمدند و در موارد لازم مورد مشاوره ی دکتر مصدق قرار می‌گرفتند.

در دوره های بعد هم که بنده وکیل مجلس بودم با وجود این همیشه در جریان مشاورات دکتر مصدق و روابط و با مجلس قرار داشتیم و هم چنین رفقای دیگر ما دکتر معظمی که نا ب رئیس و رئیس مجلس بود دکتر شایگان، مهندس رضوی، محمود نریمان، مهندس حسینی و غیره هم بودند. مگر آنکرات و مشاورات بودند. دکتر مصدق به علاوه روگردان نبود که با افرادی از نمایندگان مجلس که جزء فراقسیون ما نبودند و حتی با وی مخالفت داشتند ارتباط پیدا کند.

س- آقای دکتر سنجایی اگر بخواهید بطور کلی قضاوت بکنید آیا مجالسی که بعد از جنگ بین المللی دوم در ایران تشکیل شدند نقش در واقع در تنظیم و تصویب قوانین داشتند یا نه بحثهایی که در مجلس در این رابطه میشد فقط یک چیز نمایشی برای خوش آمد مردم بود؟ اگر لطف بفرمائید یک چندتا مثال در این زمینه برای ما بگوئید. نمیدانم کاملاً منظورم را روشن کردم؟

ج- نخیر کاملاً منظور را نفهمیدم.

س- من میخواهم بفهمم که آیا در واقع مجلس در این دوره بعنوان یک نهاد مشروطیت و طیفه اش را انجام میداد؟

ج- از چه دوره ای؟



س- از بعد از جنگ بین المللی یعنی از بعد از پایان دیکتاتوری رضا شاه، بعد از دوران دیکتاتوری بیست ساله وقتی که مجالسی بوجود آمدند مثلاً " بگوئیم از سال ۱۳۲۰ بعد مجالسی که بودند آیا این مجالس واقعا " نقشان را در تعیین و تنظیم و تصویب قوانین اجرا میکردند یا نه بحثهایی که در این رابطه در مجلس میشد فقط برای خوش آمد مردم و یک جریان نمایشی بود؟

ج- عرض کنم شما که تاریخ ایران را خوب میدانید، با زلمه‌ها، یعنی که انتخاب میشدند متأسفانه نمایندگان واقعی مردم نبودند و غالباً " از متنفذین محلی با صوابدید دولت و با مداخلات دولت مرکزی و مداخلات فرمانداران و مأمورین ارش و شهربانی محل و با تحت نفوذ قراردادن مالکان و زمینداران و با آراء ساختگی انتخاب میشدند و کلاً نمایندگان مردم نبودند بلکه برگزیدگان دولت بودند. حتی بعد از شهریور بیست هم مثلاً " در دوره‌ی سیزدهم و کلاً همانهایی بودند که رضا شاه انتخاب کرده بود. در دوره‌ی چهاردهم نیز نمایندگان شهرستانها غالباً " به همان صورت غیر واقعی سابق انتخاب شدند با این تفاوت که در این دوره ایران تحت اشغال نیروهای انگلیسی و روسی بود و آنها در برگزیدن نمایندگان دخالت داشتند چنانکه چندین نفر از توده‌ای‌ها در مناطق تحت اشغال روسها انتخاب شدند و با این تفاوت که انتخابات شهرتهران بالنسبه آزاد بود و جمعی از ملیون مانند دکتر مصدق و مهندس فریور و غیره انتخاب شدند.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مباحثه : هیجدهم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مباحثه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا  
مباحثه کننده : ضیاء اله صدقی  
نوار شماره : ۱۶

و دیگر اینکه دولت چه در زمان رضا شاه و چه بعد از آن قبول نداشت که احزاب سیاسی در مملکت بوجود بیایند و احزاب در اروپا رلمانى و انتخاباتى فعالیت نکنند بطوریکه نمایندگان پارلمان دارای عقاید و مسالک سیاسى و اجتماعى و بیروى نظماً طهاى حزبى باشند. طبیعى است وقتى که انتخابات به این ترتیب صورت بگیرد، روظیت و حکومت ملى، دموکراسى به معنى واقعى وجود ندارد. باهمى اینها از دوره سیزدهم که قدرت رضا شاه زایل شد نمایندگان هرچند بهمان طریق انتخاب شده بودند عده اى از آنها مثلاً "تا آنجا تیکه به خاطر نام امیر تیمور کلالى و محمد رضا تهرانى کم و بیش تمايلات مردم را منعکس میکردند وى تأثیرم نبودند. در مجلس چهاردهم نیز اقلیت بهره برى دکتر مصدق در سیاسى از موازى دماغ دسیسه هاى سیاست هاى خارجى و کارگردانهاى آن شد و اقلیت مجلس پانزدهم توانست در برابر قرارداد خانثانه گس - گلشا ثیسان مقاومت کند. اینها نمونه هاى همان مجالس بدبودند که بقول دکتر مصدق بودندشان باز بهتر از نبودن مجلس است. از این جهات بر رژیم پارلمانى و مشروطیت ایران اعتراض وارد نبود، به عمل و جرای آن که در دست حکومتهاى دیکتاتورى بود و پارلمانى نهساى ناشایسته اى بوجود مى آوردند اعتراض وارد بود.

س - شما خودتان که وزیر بودید آیا احساس میکردید که در مقابل مجلس شورای ملى مسئ - با بستى حساب پس بدهید و یا سخگوبه مجلس باشید؟

ج - در همان مجلس شانزدهم که بنده وزیر شدم با آنکند قاطبه نمایندگان شهرستانهای آن به همان کیفیات غیر قانونی انتخاب شده بودند با زبنده به مقام مجلس احترام میگذاشتم و هرگاه از طرف نمایندگان اشکالی میشد به اشکالات آنها جواب میدادم.

مخصوصاً "بخاطر دارم که وقتی توطئه‌ای در مجلس سنا چیده بودند برای اینکند—  
 دانشگاههای شهرستانها را تعطیل کنند و آقای دکتر مدیق اعلم را هم نامزد این کار کرده بودند که بگویم و سابقاً برای ایجاد دانشگاه و شرایط لازم برای آن حتی در تهران هم بعد کافی نداریم و بنا بر این دانشگاههای شهرستانها با تعطیل بشود.  
 بنده ضمن سخنرانی تندى به جواب دادم و گفتم این دولت محال است حاضر شود که یکی از دانشگاههای شهرستانها را تعطیل بکند. و من به جناب عالی وعده میدهم که دولت در نظردارد علاوه بر جاهائی که اکنون دانشگاه دارد در مراکز دیگری هم اقدام به تأسیس دانشگاه بکند و مجلس هم با اکثریت تمام با نظر من موافقت کرد. بخوبی بیاید دارم یکی از نمایندگان که برخاست و در تائید بیانات من صحبت کرد تدین وزیر اسبق فرهنگ بود. دکتر مصدق مخصوصاً "اصرار داشت که وزرای کابینه اش نسبت به مقام مجلس و نمایندگان با احترام رفتار نکنند. با زبناطردارم که یکی از وزرای کابینه اول مصدق یعنی آقای ماثریگرو در مجلس به فرامرزی نماینده‌ی مجلس توهین کرد و در باره‌ی او کلمه‌ی شانناژ بکار برد که موجب آشفته‌گی مجلس گردید. و قتیکه گزارش این جریان به اطلاع دکتر مصدق رسیدن راحت شد و به وزیر کابینه کابینه اش سخت برخاست کرد و از فرامرزی معذرت خواست. به همین جهت کارگردانان و به اصطلاح متولیان آنوقت مجلس که امثال دکتر ظاهری و ملک مدنی بودند، بر حسب ظاهر به حکومت مصدق که مورد تأیید ملت بود خرمست میگذاشتند. مصدق هیچوقت بیاعتنائی به مجلس نمیکرد. وقتی که جمال‌امامی مصدق را مورد اعتراض قرار میداد و توهین میکرد دکتر مصدق به مجلس میامد و در حد و دیگاعت، یا دوساعت با دلیل و استدلال و استقامت صحبت میکرد و به اعتراضات آنها یکی یکی جواب میداد و آنها را ساکت میکرد. منظور اینست که مصدق بیاعتنا به مجلس و رأی مجلس نبود.

س - وقتی که شما وزیر بودید عکس العمل شما نسبت به مطالبی که مطبوعات دربار روی شخص شما و دربار ره‌وزارتخانه‌ی شما منتشر میکردند چه بود؟

ج - در وزارت من مطبوعاتی که با من سرلطف‌نداشتند بعضی از روزنامه‌های مربوط به حزب توده بودند و روزنامه‌های که آقای درخش در آن موقع منتشر میکرد.

س - مهرگان؟

ج - بلی مهرگان نبود. با آنها بعد حق شاه است که خود همین آقای درخش آمد و از من معذرت خواست و گفت، "مرا فریب دادند و او را کردند که آنها را بنویسم و دکتر بقاشی عامل این کار بود." آن زمان من بحیوحتی نفوذ و محبوبیت بقاشی بود میدانید که در آن زمان دکتر بقاشی و مرحوم خلیل ملکی با هم در یک حزب بودند، من همان موقع به حزب زحمتکشان آمدم و یک سخنرانی کردم که خلیل ملکی در آنجا بمن احترام بسیار گذاشت با اینکه موقعی که او در حزب توده بود من با او برخوردی پیدا کرده بودم یعنی در همان دوره چهاردهم مجلس که من رئیس دانشکده حقوق بودم مرحوم خلیل ملکی سفری بسسه انگلیس کرد و در آن موقع حزب توده در میان جوانان دانشگاهی طرفدار زیاد داشت و یک عده‌ای از جوانان دانشکده حقوق از ایشان دعوت کردند که در دانشکده برای آنها سخنرانی کند. من پذیرفتم و سالن را در اختیار آنها گذاشتم و خودم هم در پی‌های سخنرانی او شرکت کردم. او راجع به دموکراسی شرق و دموکراسی غرب سخنرانی کرد.

در ضمن صحبت‌ها و نکته‌سنجی‌ها پیش‌داشتم و دانشجویان به هیجان می‌آمدند و برایش دست می‌زدند. چون من و استادان دیگر ساکت نشسته بودیم یکمرتبه به من اشاره و اعتراض کرد، "شما چرا دست نمی‌زنید؟ این صف اول چرا دست نمی‌زنند؟ صف‌ها از هم جداست." ولی در حزب زحمتکشان و بعد در نیروی سوم او همواره نسبت به من دوستی و همراهی داشت و هرگز برخورد نامناسبی با یکدیگر پیدا نکردیم.

س - آقای ملکی همیشه به شما خیلی علاقمند بودند، من این را دقیقاً بخاطر دارم. بطور کلی نظر شما راجع به رفتار مطبوعات در آن زمان چه بود؟

ج - روزنامه‌های که در آن موقع انتشار وسیعی داشتند یکی روزنامه اطلاعات بود، یکی

روزنا مه کیهان بودویکی هم روزنا مه باخترا مروز ودر بعضی مواقع تاحدی هم شاهد روزنا مهی دکتر بقا شی . روزنا مه های دیگر مثل روزنا مه ستاره ، روزنا مه خلیلی مدیر اقدام گاهی منتشر میشدگا هی نمیشد ، روزنا مه کشور متعلق به جلالی ناشینی وروزنا مهی داد عمیدی نوری اینها روزنا مه های مؤثری نبودند . روزنا مه حزب ایران هم وجود داشت ولی شماره انتشارات آن محدود بود . در آن زمان روزنا مه های بزرگ تجارتنی یعنی کیهان و اطلاعات بظاهر با مصدق همراهی داشتند ولی در باطن با دریا رویستار سیاستهای دیگر مربوط و مخالفان محیل و مزور بودند . ولی مصدق همیشه سعی داشت که از آنها استفا ده کند ، به همین جهت در همه ی مسافرتها ی خارجی که ما به شورای امنیت و لاهه کردیم ، عباس مسعودی و نماینده روزنا مه کیهان را همراه خود میآورد . در مطبوعات آن زمان روزنا مه مؤشرو کوبنده و تاریخی روزنا مه باخترا مروز مرحوم دکتر فاطمی بود . س- نظر خصوصی دکتر مصدق در باره ی با مطلاع ابرقدرتها مثل دولت روسیه و دولت انگلستان و دولت آمریکا چه بود ؟

ج - مصدق میخواست با دولت شوروی واقعا " روابط همجواری دوستانه" مسالمت آمیز داشته باشد وگاملا " معتقد بود که در ایران نباید اقدام تحریک آمیزی علیه شوروی صورت بگیرد و ایران نباید هیچ اقدامی بکند که بنفع ابرقدرت دیگری در مقابل شوروی و بر ضد شوروی باشد ، این روش ثابت سیاسی او بود . ولی به این موضع بسیار معقول و مشروع و صمیمانه او شورویها آنطور که باید متأسفانه جواب ندادند ، با وجود این مصدق هیچوقت از این روش منحرف نشد با اینکه آنها هیچ کمکی و همراهی سیاسی و اقتصادی در کار مصدق نکردند . از طرف دیگر مصدق عامل اصلی اختلافات و عامل اصلی تحریکات و عقب ماندگی ایران را سیاست استعماری انگلیس میدانست ولی بدون اینکه دشمن انگلستان باشد ، او مکرر در مجلس از رژیم مشروطیت انگلستان و از دموکراسی آن کشور تجلیل میکرد . ولی از سیاست استعماری آن دولت ، از سوابقی که با ایران داشته و تجارزات و تحمیلاتی که بر ملت ایران وارد آورده و اکنون نیز حاضر نیست از روش گذشته ی خود عدول کند و از شرکت نفت انگلیسی که مهمترین منبع درآمد ملی این کشور را سرقت

کرده است بسیار راحت بود و رسالت ملی خود میدانست که به آن وضع پایان بدهد. از طرف دیگر کوشش دکتر مصدق برایین بود که آمریکا را متوجه کند که او بدخواه و دشمن انگلستان نیست، و خواستار این هم نیست که آمریکا از ایران، علیه انگلیس ها حمایت و طرفداری کند، بلکه میخواهد حقانیت ایران را به آمریکا اثبات نشان بدهد و بر آنها ثابت بکند که هم بنفع انگلستان هست و هم بنفع آمریکا و هم بسود جهان که ملت ایران بحق قانونی خودش برسد و مداخله ای در امور او نشود و ایران بتواند با استفاده از منابع سرشارش روی پای خودش بایستد و بسیار علاقمند بود که با آمریکا روابط صمیمی و دوستانه داشته باشد. مخصوصاً " در دوره ای حکومت دموکراتها که؛ و فوق العاده این امیدواری را داشت و از ترومن و از آچسون و مگی بعنوان دوست یاد میکرد. ولی متأسفانه آمریکا اثبات هم به دام سیاست خشک و خشن انگلیس ها بخصوص بعد از سرکارت آمدن چرچیل و آیزنهاور افتادند و توجهی که میبایست به تقاضاهای مشروع ایران که مصدق نماینده اش بودند کردند و بالاخره کار بجا نمی رسید که آمریکا از نظر انگلیس تبعیت کرد و وارد عمل چنانچه آیزنی در ترتیب توطئه کودتای مشترک انگلیسی و آمریکائی علیه مصدق شد. و بعد از سقوط آن ایرانی وطن دوست و آزاده هم تا حدودی که ممکن بود در داخل مملکت خودشان تبلیغات ناروا علیه او و برپا نهادند و بعنوان یک بیچاره و مفلوج زیر پتو خوابیده و بعنوان یک آدم افلیج دراز قد و لاغرندام تا شده و بی فکرو بی اراده از او یاد کردند. بعنوان کسی که با توده ایها لاس میزد و او را هکشا برای نفوذ توده ای ها و کمونیست ها و شورویها در ایران و خاورمیانه بوده است. تمام این ناسزاها و تهمت ها برای تجویز و توجیه عملیات ناروای خودشان در برابر مردم آمریکا بود و الا همان آچسون که این حرفها را نسبت به مصدق میگفت در مسواریه دیگر علناً " تصدیق کرده است که او کمونیست نبوده و بهیچ وجه هم مایل نبوده که با کمونیست ها همکاری و همراهی داشته باشد.

س- آیا بنظر شما در آن گروه بندی که در آن زمان در بین ابرقدرتهای جهانی بسبب بود و آمریکا ئی ها در جریان گرفتاری جوزف مکارتی و وحشتی بودند که کمونیست ها همه جا را

دارند میگیرند، فکرنمکنید که در آن موقعیت دکتر مصدق یک کمی زیاده از حدیه حزب توده آزادی داد و خود این عمل مقدار زیادی باعث وحشت زده کردن آمریکائی ها و در نهایت تصمیم آنها به براندازی ختن مصدق شد که این موضوع را آیزنهاور هم در نطقی که در کنفرانس گام و رنرهای آمریکا شی در سال ۱۹۵۲ یکماه قبل از سقوط دکتر مصدق در سیاتل واشنگتن برگزار شد - - - - - کرده بود عنوان کرد و رسماً " اسم دکتر مصدق را آورد. فکرنمکنید دکتر مصدق یک کمی زیاده روی کرده است در باره گذاشتن دست حزب توده در آن زمان ؟

ج - مصدق توده ای ها را خوب میشناخت. یک وقتی خود او بمن گفت، " من سه بار رسوا شده ام. " من درست نمیدانم آن سه بار یکی بود ولی معلوم است که یعنی من آنها را به کارهای او و او را در کردم که مطابق سیاست و نظر من بوده است. ولی هیچوقت او جانیدار و طرفدار آنها نبود و همیشه هم مراقبت داشت که آنها اعمال خرابکاری و آشوب در داخل مملکت نکنند. اما از صفات برجسته‌ی مصدق دموکرات بودنش بود و به علت دموکرات بودنش او نمیتوانست آزادی احزاب را زایل بکند. توده ای ها از روز اول - دشمنی و در روزهای بعد منافع با مصدق کردند و همیشه بدخواه مصدق و بدخواه نهضت ملی ایران بودند. ولی مصدق بنا بر روش دموکراتیکی که داشت اقدامی برای از بین بردن آنها از طریق سرکوب نکرد. الان من به شما توضیح دادم که ما یک وقتی با نمایندگان احزاب که از آن جمله مرحوم خلیل ملکی هم بود پیش ایشان رفتیم و گفتیم که جاسای تظاهرات و قدرت نمائی در خیابان ها نیست. گفت، " اینکار را که من بصورت دیکتاتوری نمیتوانم بکنم یا ایداز راه قانون باشد. " البته توده ای ها خیلی افراط کردند ولی آنچه که بیشتر مهم بود تبلیغات خارجی ها بود که با او و پرتو ده ها، ها را وسیع و عظیم و مؤثر و خطرناک نشان میدادند. در واقع خطری از جانب حزب توده متوجه مملکت ایران نبود و محال بود که توده ای ها بتوانند وضع را دگرگون کنند مثلاً " یا در انتخابات و یا از طریق انقلاب و کودتا قدرت بدست بیاورند. این فقط با برابری توجیه همان عملی بود که کودتاچیان ایران به دستگیری خارجیها علیه نهضت و حکومت ملی کردند که چنین

وانمود میکردند که بلی ایران به لب پرتگاه رسیده و نزدیک بود که حکومت کمونیستی بر ایران مسلط شود. اینها یکی دورا ز واقعیت است. البته توده‌ای‌ها وجود داشتند، حضور داشتند خیلی، هم مناقق و مخالف با مصدق بودند ولی خطری نداشتند. یعنی اگر میخواستند دست به عملیاتی بزنند که تحریک آمیز و آشوب‌گرانه باشد مصدق با آنها نیست آسانی آنها را سرکوب میکرد.

س- حتی با داشتن آن سازمان افسری؟

ج- بله حتی با داشتن آن سازمان افسری. آن سازمان افسری هم چیز زیادی نبود، چیزی بود که بزودی دستگاه شاه هم توانست آنها را از بین ببرد.

س- هرگز شما از دکتر مصدق شنیدید که تمایل نشان داده باشد راجع به مثلاً "توزیع ثروت و پانظری نسبت به مالکیت خصوصی داده‌ها بشود همچین نسبت به قدرت روحانیون. و اصولاً" نظر خصوصی ایشان در باره‌ی این مسائل چه بود؟

ج- دکتر مصدق در موضوع کشاورزی و بافکار ملاحاتی افتاد و قوا نینمی هم وضع کرد. از آن جمله یکی از مقرراتش این بود که بیگاری را که در ایران متداول بود منسوخ کرد و از جمله سایر مقرراتی برای تشکیل انجمن‌های ده و سازمان‌های روستائی وضع کرد و نظرش این بود که مقرراتی برای محدودیت مالکیت برقرار بدارد. ولی مصدق مخالف مالکیت نبود میخواست مقرراتی وضع کند که رفاه بیشتری برای کشاورزان بوجود بیاورد و مسائل تعلیم و تربیت و بهداشت آنها را تأمین کند ولی مجالی برای این کارها نیافت.

در باره‌ی روحانیت مصدق یک ایران شناس بزرگ بود از نقش و تأثیر روحانیت در جامعه ایران از زمان صفویه تا اواخر دوره‌ی قاجاریه و در نهضت مشروطیت ایران بخوبی واقف بود و روحانیون بزرگی را که به مشروطیت ایران کمک کرده بودند به نیکی یاد میکرد و همچنین از مبارزات آقای کاشانی در دوران اشغال ایران تقدیر مینمود و نامه‌های او را چندین بار در مجلس قرائت کرد و تا زمانیکه او از در مخالفت در دنیا مده بود با وی دوستی داشت. چون در آن زمان بعضی از افراد نسبت به آیت‌الله بیروجردی توهین میکردند مصدق از اختیارات خود استفاده کرد و قاونی مقرر داشت که بر طبق آن توهین به مرجع



مسلم تقلید جرم شناخته شد. همچنین جا معه روحانیت اصلاح طلب و وطن دوست تهران از افراد پشتیبانی میکرد. از ظرف دیگر مصدق توجه داشت که سیاستهای استعماری با بعضی از شخصیتها و مقامات روحانی ارتباط دارند. خلاصه با همه احترامی که نسبت به روحانیت داشت معتقد بود که آنها نباید در امور عرفی و اداری و اجرائی مداخله کنند و روحانیت به عنوان مقام و سازمان دینی باید از سیاست جدا باشد.

س- بطور کلی اصلاحات داخلی که در زمان دکترمصدق دشمنان میتوانستند که یک توضیح مختصری برای ما بفرمایند.

ج- شما میدانید که امکانات برای مصدق وجود نداشت. بودجه ما غیر کافی بود، ارزی در اختیار نداشتیم، به زحمت ما درات و واردات ما کفایت میکرد و ارزی که با آن میتوانستیم اصلاحات اقتصادی و عمرانی و احتیاجات دولت را برآورده بکنیم نداشتیم. تنها ارزی که وجود داشت همان بود که از مجرای اصل ۴ بصورت قطره چکان گاه گاهی یک چیزی می دادند. مخارج عمده‌ی شرکت نفت هم که تعطیل شده بود با کارگران آن سر بار مخارج دولت شده بود که ماهی مبلغ هنگفتی بدون اینکه عایداتی از آن بدست بیاید صرف نگاهداری کارگران و موسسات آن میشد.

با این کیفیت و مسائل که بشود در امور اقتصادی و در امور ارتباطی، راه سازی و امور ساختمان‌های صنعتی و تجارتی اقدامات مؤثر و اساسی کرد فراهم نبود. حتی بنده در موقع وزارت من مبلغ ده میلیون تومان اعتبار اضافی برای وزارت فرهنگ گرفتم ولی چون پول وجود نداشت آن را هم نتوانستند بپردازند و ما برای مخارج جاری فرهنگ دچار مضائقه بودیم بطوریکه ناچار بودیم از هر گوشه‌ای که ممکن بشود مخارج بکاهیم و یا صرفه جویی‌ها را در آنجا برگردانیم. در این اواخر بخصوص حکومت مصدق در فشار اقتصادی فوق العاده بود. با همه‌ی اینها در دوره‌ی او تجارت ما درات و واردات ایران تعادل پیدا کرد و برای اولین بار بیعت کوشی که از طرف دولت برای توسعه‌ی ما درات به عمل آمد، صادرات ایران بر واردات آن چربید و نه تنها از عهده‌ی پرداخت مخارج ارزی واردات برآمد بلکه تا اندازه‌ای هم ارز اضافی برای مخارج دیگر بدست آوردیم.

ولی در آن گرفتاری ها و در آن اشتغالات و اشکالات که وجود داشت با نبودن منابع درآمد و با تعطیل صادرات نفت انتظارات اینکه بشود یک کار عمده و مؤثر و نمایان کرد واقعاً وجود نداشت و همینکه مصدق میتواند خرج مملکت را بچرخاند و مملکت را تنگه دار خود معجزه بود در تمام آن مدت مصدق فقط سیمد میلیون تومان، سکناس تازه منتشر کرد که آنهم بصورتی عاقلانه انتشار یافت و مصرف شد که کوچکترین اثری در تورم و افزایش قیمت‌های ایران نکرد.

س- آقای دکتر سنجایی ما قبلاً "راجم به حزب ایران یک مقداری صحبت کردیم و من میخواستم اینجا فقط یک مقدار صحبت‌های دیگری شما بفرمائید که در واقع مربوط میشود به جزئیات حزب ایران . اول اینکه میخواهم بفرمائید که آیا حزب ایران دارای یک شورا یا یک کمیته مرکزی بود؟ اگر بود چند عضو داشت و آنها چه کسانی بودند؟

ج- بله حزب ایران هم یک شورا داشت و هم یک کمیته مرکزی . در کمیته مرکزی آن به مرور زمان و در طی سالها تغییراتی داده میشد ولی افرادی که در این اواخر تقریباً بطور همیشگی بودند الهیار صالح ، بنده ، زیرک زاده ، مهتدیس بیانی ، مهندس حقشناس و مهندس حسینی بودند ، محمدپور سررتیب گاهی بود و گاهی نبود ، دکتر عالی گاهی بود و گاهی نبود و افراد دیگری که ممکن است الان بنده بخاطر ندانسته باشم .

س- شاپور اختیار نبود؟

ج- شاپور اختیار هیچوقت در کمیته مرکزی و حتی در شورای حزب هم نبود ، آنجا که من اطلاع دارم عضویت او در حزب در سالهای اخیر یعنی در دوران دکتر مصدق صورت گرفت . س- اعضای کمیته مرکزی شورا انتخاب میشدند؟ و اگر انتخاب میشدند ترتیب انتخاب شدن آنها چطور بود؟

ج- حزب ایران ابتدا از همان افرادی که داوطلب و مؤسس حزب بودند تشکیل شد و یک عده ای در آن شرکت کردند و همان عده خودشان شوری و کمیته مرکزی را انتخاب کردند که در آن ابتدا دکتر جزایری و ارسلان خلعتیری و صادق و کیلی آذربایجان و مهندس فریور

هم بودند. بعد که حزب میهن هم با آنها شرکت کرد بنده و بعضی دیگر از افراد حزب میهن در آن وارد شدیم و این کیفیت ادا مداخلت تا موقعی که کنگره حزب ایران در زمان حکومت دکتر مصدق تشکیل شود و نمایندگان سازمانها از آنها مطلع شدند، از خراسان، از گیلان، از شیراز، از تبریز و از خوزستان به تهران آمدند و با نمایندگان سازمان مرکزی کنگره را تشکیل دادند و اعضای شوری و کمیته مرکزی را انتخاب کردند.

س - بیا دمیا و رید که چند نفر در آن شرکت کردند؟

ج - بطور دقیق نمیدانم ولی تصور میکنم از مدو بیست نفر متجاوز بودند.

س - بطور کلی حزب ایران حدس میزنید چقدر عضو داشته است؟

ج - زیادنداشت. حزب ایران بیشتر کیفیتش مؤثر بود تا کمیت آن. یعنی یک عده روشنفکر و تحصیل کرده دکتر و مهندس در آن شرکت داشتند و افراد آن مترقی و آزا دیکخواه و دموکرات بودند.

س - یعنی با اصطلاح یک حزب الیت بود.

ج - بلی اگر بشود چنین گفت. البته یک سازمان کاری و یک سازمان صنفی بازاری هم داشت. ولی وسعتی را که بتواند تطبیقات و گروههای اجتماعی را جلب کند و سازمان بدهد پیدا نکرد.

س - آیا جلسات حزب ایران بطور مرتب تشکیل میشد و چه مسائلی در آنجا مورد بحث قرار میگرفت؟

ج - تقریباً " مرتب تشکیل میشد و مسائل سیاسی مربوط به کارهای حکومتی با اصطلاح غیر ملی یا حکومتهائی بودند که ما با آنها مخالفت داشتیم بیشتر مربوط به امور انتخابات و آزادیهای سیاسی و با مسائل خارجی از قبیل قراردادها و مداخلات سیاستهای خارجی در ایران و با مبارزه با احزاب و جمعیتهای وابسته به خارجیان صحبت میشد. بعد هم که حکومت ملی دکتر مصدق شد بیشتر جلساتی که تشکیل میشد، رای پشتیبانی از حکومت مصدق و مبارزه با مخالفان دکتر مصدق و مصلحتها و مسائل آنها و شرکت در میتینگها و تظاهرات مدق بود.

س- آیا حزب ایران روزنامه‌ها رگان هم داشت ؟

ج- بله روزنامه‌ها رگان هم داشت و روزنامه‌های بودینام جبهه آزادی که زیرک زاده - سردبیرش بود و مرتباً انتشار پیدا میکرد . منتهی روزنامه‌کثیرالانتشاری نبود .

س- فعالیت‌های عمده‌ی حزب ایران و موفقیت‌هایی که بدست آورد کدام بودند ؟

ج- فعالیت‌های حزب ایران یکی این بود که توانست در تهران عده‌ای از روشنفکران و تحصیلکرده‌های جوان درجه اول را به خود جذب کند بطوریکه وقتی حکومت ملی تشکیل شده‌ی زیادی از آنها خود به خود در کابینه‌ها شرکت کردند و بعد هم که جبهه ملی تشکیل شده‌ی کثیری از افراد حزب ایران بعنوان شخصیت‌ها بعنوان نماینده حزب دعوت به شورای آن شدند . علاوه بر این توانست در شهرستانها سازمان‌هایی بوجود بیاورد و غیر از حزب توده تنها حزبی بود که در شهرستانها نسبتاً " سازمان‌های منظمی داشت . در پشت یک سازمان بسیار منظمی داشت ، در سازمان سازمان مبارزه و فعالیت داشت ، در آذربایجان ، در اصفهان ، در شیراز ، در اهواز و آبادان و سایر شهرهای مهم ایران هم سازمان داشت . دیگر از موفقیت‌های حزب ایران خدمتی بود که در مورد ملی شدن نفت کرد .

س- اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۳۱ بود که یک انشعاب در حزب ایران به رهبری آقای محمد نخشب صورت گرفت ، ممکن است یک توضیحی بفرمائید که اصولاً آقای محمد نخشب کی بود و علت این انشعاب چه بود ؟

ج- عرض کنم آقای نخشب با یک عده‌ای از دوستان نشان از قبیل حسین رازی و دکتر امامی و حبیب‌الله پیمان و افراد دیگری ، شاید در حدود شصت یا هفتاد نفر ، آمدند و به حزب ایران پیوستند و فوض حزب ایران شدند و حزب ایران هم آنها را پذیرفت . در حقیقت اتفاقاً " آنها با بنده روابط خوبی داشتند و میخواستند از وجود من بر علیه شخصیت‌های دیگر حزب استفاده نکنند . البته من حاضر به تفرقه افکنی‌ها و دودستگی‌ها نمیشدم . آنها در آن زمان ارتباط زیادی با کاشانی داشتند و خیلی هم خود را دارای تمایلات دینی و مذهبی نشان میدادند . حزب ایران که در جامعه اسلامی ایران فعالیت میکرد متوجه

بود که یک رکن اساسی هویت ملی ما اسلامیت است اما معتقد به این نبودیم که غیر مسلمانی ایرانی نمیتوانند در حزب شرکت کنند چنانکه چند نفر زردشتی هم در داخل حزب ما عضویت داشتند و ما نه برای زردشتی ها و نه برای ارمنی ها و نه برای هیچ ایرانی دیگری از جهت عقاید مذهبی مانعی در عضویت حزب نمی دیدیم ولی همه احترام به اصول اسلامی داشتیم، احترام به روحانیون ترقیخواه ملی داشتیم و با بسیاری از آنها به خصوص دردوران دکتر مصدق مرتبط بودیم و حتی دردوران مصدق بعضی از جلسات تاجامعه روحانیت ملی تهران در منزل بنده تشکیل میشد. هفده هیجده نفر از روحانیون موجه آنهائی که طرفدار نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق بودند هرپا نژده روز یکبار تشکیل جلسه میدادند و من را با آنها با حکومت و جمعیت های ملی بودم.

س - این آقایان چه کسانی بودند؟

ج - امثال آقای حاج سیدضیاءالدین حاج بیدهوادی، جلالی دماوندی و رضوی.

س - آیت الله زنجانی.

ج - آیت الله زنجانی به منزل من نمیآمد ولی ما با او مرتبط بودیم. ما با آقای شریعتمداری هم در آن زمان مرتبط بودیم چندین بار بنده به دیدن آقای شریعتمداری رفتم و حتی ایشان که هنوز به مرجعیت نرسیده بود به بازدید من آمدند. خلاصه ما به روحانیت احترام و حتی همکاری هم داشتیم ولی معتقد به این نبودیم که روحانیون حق حکومت و حاکمیت دارند. البته هر روحانی بعنوان فرد میتواند وکیل بشود، وزیر بشود، همه مقامات را اشغال بکند ولی نه بعلت این که رهبر ولی مذهبی است. نخشی ها موضوع مذهب را که کسی با آن مخالفت و معارضه ای نداشت بها نقراردادند و در داخل حزب شروع به اختلاف اندازی کردند و سرانجام از حزب خارج شدند ولی در جریان نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق خودشان را طرفدار مصدق نشان میدادند. نخشب سخما " از افراد جاه طلب بود و خودش را به روحانیت و شعرا اسلامی می بست و با کسانی ارتباط داشت و از این راه می خواست پیشرفت بکند. متأسفانه در غالب مواقع او هم وسیله ای نفاق و اختلاف میشد. از آن جمله بعداً " کدبه آمریکا آمد از افرادی بود که با مرحوم دکتر شایگان هم رقابت داشت و به او بی احترامی های زیاد کرده بود، نمیدانم شنیدید یا نشنید ؟

س- بله . بنده دوبار که با ایشان در سالهای ۱۹۶۰ در نیویورک ملاقات کردم خانم ایشان هم بی حجاب بودند و حجاب اسلامی نداشتند .  
حالا برمیگردیم راجع به جبهه ملی صحبت میکنیم . جبهه ملی اول راکه شما راجع به آن صحبت فرمودید و راجع به جبهه ملی دوم ، اگر حوصله دارید امروز صحبت میکنیم اگر نه موکولش میکنیم برای جلسه فردا .  
ج - بهتر است برای فردا که بتوانیم با صبر و با تفصیل درباره آن صحبت کنیم .

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجایی

تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهر چیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء الهصدقی

نوار شماره : ۱۴

ادامه مصاحبه آقای دکتر کریم سنجایی در روز چهارشنبه بیست و هفتم مهر ۱۳۶۲ برای پربا  
نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه کننده ضیاء الهصدقی.

س - آقای دکتر امروز قرار است که راجع به چگونگی تشکیل جبهه ملی دوم و اینکه چگونه  
مبارزات جبهه ملی دوم ادامه پیدا کرد و به چه دلیل منحل شد به تفضیل صحبت بفرمائید.  
ج - انشاء الله و با میدخدا این مبحث را که از مباحث مهم تاریخ مبارزات ملت ایران  
است بنده لازم میدانم درباره آن توضیحاتی تا آنجا که ممکن باشد بطور تفصیل بدهم  
که در بایگانی شما هم محفوظ بماند.

چندین سال از حکومت کودتا گذشته بود. زاهدی نقشش را تمام کرد و با مخالفت شاه  
مواجه و از کتار برکنار شد. مدتی حسین علاء آمد و بعد حکومت به شخصی مفوض شد که در آن  
زمان فوق العاده مورد توجهی شاه و از عوامل مستقیم او زکا برگردانهای بسیار نزدیک او  
بود یعنی دکتر منوچهر آقبال. دکتر آقبال سالها بر سر این کار بود بتدریج که حکومت  
دیکتاتوری شاه و دستگاه دولت و سازمان امنیت مخوف آن ادامه می یافت تا رضائیه های  
مردم و معطل ماندن اصلاحات و مخصوصاً "رضائیه در طبقات محروم و فقرو فاقه قدرمیان  
کشاورزان روز بروز بیشتر تجلی میکرد. دولت های خارج یعنی آمریکا و انگلیس نیز که  
منوجه اهمیت منطقه ایران، منطقه جغرافیائی و حساس ایران در خاور میانه بودند  
وضع نابسامان اقتصادی و اداری و فساد در دستگاه دربار و دولت و پارتی و گسترش فقر

و نارضائیهای عمومی را مشاهده میکردند میدیدند که ایران در یک موضع و موقع خطرناک برای ایچا دیک کانون بلوا و شورش علیه منافع آنها قرار گرفته است بنا بر این بتدریج آنها هم متوجه شدند که در مقابل تمايلات شاه که تنها منحصر به تقویت ارتش و تحکیم موقعیت استبدادی و خودنمایی و ظواهر سازهایی خودش بود باید اقدامات و اصلاحاتی در مملکت شروع بشود که این نارضائیهها را ساکت کند. کم کم نغمه‌ی اصلاح کانون انتخابات نغمه‌ی اصلاحات ارضی میان کشاورزان و همچنین فکرتشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و کم کردن فشار سنگین مرکزیت دولت را در اذهان انداختند. حکومت وقت که حکومت دکترا قبلا بود با این مسائل سرگرم بود و بی‌اثر میکرد. بخاطر دارم که بر اثر تلقین و فشار آمریکا تنها طسرحی دروا و حکومت دکترا قبلا برای اصلاح وضع زمین داری و اصلاحات ارضی تهیه شد و انتشار پیدا کرد که در واقع تنها یک ظواهر سازی موری و اسمی بود که همه بلافاصله چه در داخل و چه در خارج متوجه فریبکاری آن شدند.

و همینطور در مورد تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی طرح‌های تهیه کردند که در آنها تلویحا " حق رأی زنان پیش‌بینی شده بود. با اینکه چه طرح اصلاحات ارضی و چه طرح مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی و چه رأی زن‌ها تماما " موری بود در کشوری که مردها حق رأی نداشتند و رأی آزاد دادن محروم بودند صحبت از رأی زن‌ها کردن جز فریبکاری چه میتواندست باشد؟ با وجود این همین طرحها هم از هر طرف مورد اعتراض قرار گرفتند. ملیون و آزادخواهان آنها را فریبکاری و ناقص میدانستند. روحانیون به عنوان مخالف بودند با شریعت علیه آنها برخاستند. بنده شخصا " عکس فتوایی از آن زمان در دست داشتم که از آیت‌الله‌های بزرگ از آن جمله آیت‌الله بروجردهی و حتی همین آقای خمینی و دیگران صادر شده بود که آنها با طرح کانون اصلاحات ارضی مخالفت کردند و آنرا مخالف حق مالکیت و بنا بر این مخالف کانون شرع و کانون اسلام دانستند و همچنین با حق رأی زن‌ها نیز مخالفت کردند. این از جمله مسائل و موری است که همه‌ی ایرانیان میدانستند و در روزنامه‌های آن زمان هم منتشر میشد. بعلاوه عکس آن اسناد با خط خود آن آقایان در خیلی جاها محفوظ و موجود است. ولی اکنون می‌بینیم که آقایان حرفهای آن زمان



خود را منکر میشوند .

س- آقای دکتر موضع آقای خمینی در واقع این بود که ایشان با هرنوع اصلاحات ارضی مخالف بودند نه فقط با اصلاحات ارضی شاه . با هرنوع اصلاحات ارضی مخالف بودند برای اینکه آنها را بکنند دست اندازی به مالکیت و به شرع اسلام میدانستند ؟

ج - بله همین طور است . با اصلاحات ارضی مخالف بود برای اینکه آن را برخلاف قانون شرع و تاج و زیه اصل مالکیت میدانست و این جزو مسائل مسلم است که اکنون از آن عدول کرده اند .

در این زمان انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع میشد . دکتر آقبال کسه عنواناً " ریاست حزب ملیون را داشت و حزب مردم را هم ظاهرآ " آقای علم اداره میکرد . هر دو حزب ساختگی شاه بودند با وجود این یک نوع رقابتی بین آنها و میان افرادی که بیین آنها تقسیم کرده بودند وجود داشت . از هر طرف میکوشیدند که توجه و تمایل شاه را به سمت خودشان جلب بکنند و عدهی بیشتری و کیلی در کرسی های مجلس بدست بیاورند . در این ضمن افکار مردم هم متوجه این ظاهرآ بسیار زیبا و تناقضات شده بود . دولت وقت به ظاهرآ بنظر جلوه میداد که انتخابات آزاد است برای آنکه مخالفان خود را راضی و ساکت کند . یوسف است و شایدهما هم این مطلب را شنیده باشند که دکتر آقبال در یک سخنرانی صریحاً " اعلام داشت و در روزنامه های آن زمان منتشر شد که بقول خودش به عصمت مادرش سوگند یاد کرد که کسه انتخابات آزاد نخواهد بود . ولی بهمان سوگندی که خورده بود انتخابات او و کاملاً غیر واقعی و کاملاً " قلبی و استبدادی انجام گرفت که نه تنها در داخل مملکت فساد آن واضح و آشکار شد بلکه در خارج هم متوجه شد که چنین انتخاباتی و چنین نمایندگان مجلسی مملکت را به شورش سوق میدهند . در همین زمان بود که فکر تجدید فعالیت جبههی ملی در ذهن همکاران سابق دکتر مصدق و احزاب و عناصر ملی و آزادیخواه وابسته به آن ظاهر شد . جلسات متعددی بطور خصوصی از افراد مختلف ، بعضی اوقات در منزل اللهیارمالح و بیشتر اوقات در منزل سید باقرخان کاظمی تشکیل میشد و بالاخره تصمیم گرفته شد که از یک عده ای از افراد که سابقاً مبارزانشان در راه آزادیخواهی و علیه استبداد و سابقاً همکاریشان با دکتر مصدق و شرکتشان در احزاب ملی مسلم بود دعوت بعمل آید تا با هم بنشینند و

ببینند چه اقدام می‌توانند بکنند. بالاخره این اقدام شوهبیت اولیه‌ای بوجود آمد که در واقع از شخصیت‌ها بود و نه نمایندگان منتخب احزاب و جمعیت‌ها. مثلاً "عده‌ی قابل توجهی از حزب ایران از افرادی که سرشناس در همکاری با مصدق بودند دعوت بعمل آمد، که از آن جمله آقای صالح، سیدباقرخان کاظمی، بنده، جها نگیرحق شناس، مهندس حبیبی، مهندس زیرک زاده و دکتر شاپور بختیار بودیم. می‌خواهم عرض کنم عده‌ی افراد حزب ایران در آن شورا حتی بیشتر از تناسب جمعیت آن نسبت به دیگر احزاب بود. همین طورا ز شخصیت‌های مبارز و آزادیخواه دیگر در حدود بیست نفر یا بیشتر در شورای اولیـــه شرکت داشتند. متأسفانه در اینجا باید بگوئیم که در ترکیب این شورا کوتاهی و قصوری شده که چند نفر از دوستان و رفقای ما مسبب آن بودند.

در آنوقت جمعیتی از دوستان و رفقای مرحوم خلیل ملکی بنام جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران وجود داشت. خلیل ملکی مرئی بسیار وطن دوست و آزادیخواه و پاکدامن و روشن بین و تحلیل‌گر درستی از ایده‌آل‌های ما و مرام‌های سوسیالیستی و همچنین دارای جهان بینی روشنی بود. درست است که خلیل ملکی از حزب توده انشعبا گردیده بودیم از حزب زحمتکشان دکتربقائی انشعبا گردیدیم و بهمین علت دربارهی او می‌گفتند که خلیل ملکی متخصص در انشعبا است. ولی به تشخیص بنده این دو انشعبا بی‌گناه و کرد درست و بموقع بود و میبایستی صورت بگیرد و میبایستی موجب افتخار و نیک‌نامی او باشد و نه موجب ایراد و اعتراض‌ها. بنده و چند نفر از افرادی که از جمله کسانی بودیم که عقیده داشتیم که خلیل ملکی هم باید در شورای جبهه‌ی ملی شرکت بکند. ولی در آنجا عده‌ای جدا با او مخالفت کردند، بنظر دوستان و رفقای ما در آن زمان حتی الامکان میبایستی نسبت به پذیرفتن افراد توافق‌آرایی در میان ما باشد. با اینکه مخالفین او اکثریت نداشتند ولی موضوع او که یکی دوبا مطرح شد بر اثر مخالفت‌هایی مسکوت ماند. نمیدانم آیا لازم است توضیح بدهم که چه‌اشخاصی مخالفت کردند.

س- خواهش میکنم لطف بفرمائید. بالاخره اینها میبایستی در تاریخ ثبت شود.

ج- بنظر بنده افراد مؤثر در مخالفت ۵ نفر بودند. یکی مرحوم کشاورز مدریس بود،

دیگر دکتر پنا پور بختیار رومی آقای مهندس بازرگان - که حرفهای او در آن موقع در آن شورا خیلی اثر داشت - و بالاخره دونفر دیگر از رفقای سابق خود خلیل ملکی که از او جدا شده و جمعیت دیگری را بوجود آورده بودند و آنها دکتر خنجی و دکتر مسعود جازی بودند. در همین زمان که ما شورا را تشکیل دادیم و به فعالیت پرداختیم و نشریه‌های منتشر کردیم و نامه‌هایی به مسئولین دولت و وزارت کشور در باره آزادی اجتماعات و آزادی انتخابات نوشتیم و حرکت و هیجانی بوجود آوردیم شاه متوجه تجدید فعالیت جبهه ملی شد. یک روز ارتش به‌دایت که مقام بالائی در ارتش داشت و ظاهرًا " رئیس کل ستاد بود، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد و یکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من به ایشان تذکر دادم که ما مخالفی با اساس سلطنت نداریم ما مشروطه خواه هستیم و معتقد به قانون اساسی و اگر اعلیحضرت انتخابات را آزاد بکنند و آزادی فعالیت سیاسی بدهند جز نفع زیادی برایشان وارد نخواهد بود. اما اگر بخواهند که ما از نظریات خودمان عدول بکنیم و در طریق تسلیم و اطاعت و پیروی و دنیا لهری مثل احزاب ساختگی ملیون و مردم باشیم، این از ما بیهوده ساخته نیست. بنده علنی و صریح این مطالب را به ایشان گفتم. او از من دعوت کرد که خدمت اعلیحضرت برسم. گفتم اگر عرایض مرا بطور عمومی قبول دارند شرفیابی بجاست والا بیشتر موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد. به خاطر دارم که در همان زمان مرحوم خلیل ملکی که با بنده دوستی نزدیک داشت یکی دو بار به دیدن من آمد. اتفاقاً " همان روزها به ایشان هم مراجعه شده و خواسته بودند که با شاه ملاقاتی بکنند. من گفتم هیچ عیبی ندارد ایشان ملاقاتی کردند و بعد هم پیش من آمدند و گزارش ملاقات را دادند. او به شاه گفته بود که شما چه خطری و چه ضرری میبینید اگر افراد ملی و وطن دوستی طرفدار شما باشند و مبارزه در راه آزادی و استقلال مملکت بکنند، افرادی که مردم آنها را میخواهند و پاکدامن آزاد میخواهند هستند طبیعی است منظور اصلی این ملاقاتها و دعوتها جدا کردن ما و تفرقه انداختن میان ما بود. پس از تشکیل شورا جبهه ملی ما بفرک این افتادیم که کمیته‌ای برای اداره جبهه انتخاب کنیم. در ابتدای کار که سازمانهای ما توسعه پیدا نکرده بود اختیار را به آقای سیدباقر خان کاظمی دادیم که چهار نفر دیگر از اعضاء شورا را برای

همکاری با خودش انتخاب کند و جمعا " کمیته مرکزی موقت جبهه ملی را تشکیل بدهند. تا آنجائی که بخواهد اقدام چهار نفری را که ایشان انتخاب کردند بنده و کثا و رزم درو مهندس بازرگان و شاپور بختیار بودیم. از آن پس به این فکر افتادیم که محلی را بـــــــــــــــرای اجتماعاتمان تهیه کنیم. در خیابان فخرآباد یک زمین وسیع شش هفت هزار متری بوده که یک عمارت قدیمی با یک سالن نسبتاً بزرگ و چندین اتاق داشت. ما آن محل را اجاره کردیم و چون آمادگی کافی نداشت، حیواناتی دانشگاهی و دانشجویان که آن موقع همیشه توجه به جبهه ملی داشتند و ارفعالیت شدند و درآمده کردن آن محل، ما فکرن زمین و برداشتن خاک و خاک و بوته های هرز و تمیز کردن اتاقها کمک کردند و بلاخره اثاثیه مختصری خریداری کردیم و آنرا بصورت باشگاهی درآوردیم که برای سخنرانیها و اجتماعات از آن استفاده کنیم. در همین باشگاه فخرآباد بود که در سخنرانیهای هفتگی ما هزاران نفر شرکت میکردند و روز به روز بر تعداد شرکت کنندگان افزوده میشد. در همین باشگاه بود که ما مورد مهاجمه تنظیم شده طرفداران شاه و مؤثران سازمان امنیت قرار گرفتیم بخواهد اقدام روزی که ما سخنرانی داشتیم طیب چاقوکش معروف با جمع کثیری به باشگاه ما حمله آوردند و هیاهو راه انداختند و کتک کاری مفصلی کردند برای اجتماعات دیگر چون متوجه بودیم که آنها ممکنست با آمادگی بیشتری بیایند نظم و ترتیبی در کار دفاع از خود دادیم یعنی اژدم در بزرگ تاداخل باشگاه در دو صف از جوانان دانشگاهی و از جوانان مبارزان را برای انتخاب کردیم که هر یک از آنها یک پرچم ایران در دست داشت و پرچم هسامتصل به قطعه چوبهای تراشیده و محکم بود که در صورت لزوم میشد چوبها را از پرچم بیرون کشید و برای مدافعه از آنها استفاده کرد. باری دیگر که طیب با دارو دستهاش آمدنید مواجها مبارزان آمادگی شدند و سرافکننده رفتند و دیگر برنگشتند. با آنکـــــــــــــــــــــــه در اجتماعات و سخنرانیهای ما جمعیت انبوهی از همی طبقات شرکت میکردند روزنانهها خیراترا مطلقاً " انتتأرت میدادند و حتی یک کلمه اسم از جبهه ملی نمی بردند. بخاطر دارم که در آن زمان زنی از فواحش معروف که اکنون اسم او را بخاطر ندانم فوت کرد و در تشییع جنازه اش جمعی از او باشپا ثین شهر شرکت کردند و روزنانهها دربارهی آن یکی

دوستون چیز نوشتند .

س - شما مهوش معروف را میفرمائید که آواز خوان و ورقا ص بود؟

ج - بلی فکر میکنم . من در سخنرانی ام گفتم چطور است که این اجتماعات چند هزار نفری و این سخنرانی ها ثنی که میشود با نواز هفت چنین زنی هم برای جرایدمیم نیست کسه چیزی راجع به آن نمی نویسند و حتی بردن اسم جبهه ملی هم برای آنها جزو محرمانه است . با فقیحتی که در انتخابات دوره ی بیستم ظاهر شدند چا رشدند که خودشان آن را باطل اعلام بکنند حکومت دکتر اقبال هم مستعفی گردید و شریف اما می نخست وزیر شد .

در همین زمان بود که ما با ضایعه ی بزرگی مواجه شدیم یعنی فوت همکار رومبا رزارجمندمان محمود نریمان . بمناسبت فوت او در مسجد مجده دعوت ما مجلس ترحیمی برگزار شد چه درختم او وجه در هفتی او و انبوه جمعیت چنان بود که مسجد را هروها و صحن مسجد و خیابان را تمام فرا گرفته بود و خود آن بصورت تظا هر عظیمی جلوه گر شد . بخاطر دارم در روزی که تشییع جنازه میشد آقای حسین مکی خیلی آرام و بی اثر و تاحدی سرشکسته وارد اجتماع ما شد و در صفا شاهی که در مقابل جنازه ایستاده بودند شرکت کرد ولی دوستان و رفقا و مسردم توجهی به او نداشتند و او و کار خود را انجام داد و رفت .

س - کی هم متعرض ایشان نشد؟

ج - نه کسی هم متعرض ایشان نشد . در مراسم هفته که بر سر مزار او در شیران صورت گرفت از طرف جبهه ملی سخنرانی عمده ای شد که در آن روز کشا و رز صدر حملات شدیدی به شریف اما می کرد و از جمله خطاب به وی گفت ، " تکنیسین شریف اما می تواله اینکار نیستی ، سسوز آزاد میخواه نیستی ، مردم تو را قبول ندارند با ید بروی . " بالاخره انتخابات تجدید شد و در آن بر اثر مبارزات دامنه داری که به عمل آمد آقای اللهیار صالح از کاشان انتخاب شد و مورد استقبال عموم مردم شهران قرار گرفت ولی برای بقیه افراد جبهه ملی راهی و امکانی برای شرکت در انتخابات نبود . انتخابات دوم هم مانند انتخابات اول کاملاً مصنوعی و ساختگی و به اصطلاح فرمایشی صورت گرفت با وجود این به سبب تناقضات و اختلافات در میان کارگردانهای دولتی بعضی از افراد با لنسبه مستقل توانسته بودند برای خود

راهی باز کنند و وارد مجلس بشوند. از آن جمله در همان جلسه اول شخصی که ما تا آن زمان با او سابقه‌ای نداشتیم برخاست و در همان زمینه‌ی مطالبات جبهه ملی سخنرانی شدیدی علیه دستگاه استبدادی دولت اظهار کرد و آقای مهندس مقدم مراغه‌ای نماینده‌ی آذربایجان بود. آقای صالح هم نطقی کردند با اینکه محدود و مختصر بود ولی همان نطق مجلس و مردم را تکان داد.

س - ایشان برای اولین بار صحبت از نهضت ملی کردند. برای اولین بار منظورم بعد از ۲۸ مرداد است.

ج - بله ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای اولین بار در مجلس صحبتی دربارۀ نهضت ملی کردند. حکومت شریفی ما می‌هم در این موقع ساقط شد. در این زمان در آمریکا تغییراتی صورت گرفته و دستگاه حکومتی عوض شده بود. کندی از حزب دموکرات بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد. همیشه در سیاست و در اداره آمریکا موقعی که دموکراتها و سبباً جمهوریخواهان بر سر کار می‌آیند تحولاتی پیدا میشود. کندی از جمله افرادی بود که تغییرات عظیمی در اداره آمریکا و در روشهای مرتجعانه‌ی آیزنهاور و دالاس وارد آورد. او با روش شاه مخالفت داشت و از فساد که در دستگاه اداری ایران بود مستحضر شده بود و لزوم اصلاحاتی را احساس میکرد. ولی با کمال تأسفکندی و دموکراتهای همکارش نیز مرتکب اشتباه و گمراهی عظیمی شدند. یعنی بدون توجه به افکار عمومی مردم ایران با اطلاعات ناقص و غلطی که بدست آورده بودند در پیش خود بی‌رنامهاهایی بی‌اساسی برای اداره ایران ترتیب داده و ناهنجاری‌های آن را نیز که با بیدمتکی به آنها باشد انتخاب کرده بودند. ملت ایران در آن موقع در درجه اول آزادی می‌خواست، در درجه اول دموکراسی می‌خواست. میخواست مقدراتش را خودش در دست بگیرد. اگر سیاستهای خارجی هیچ عمل مستقیم نمی‌کردند و خود را قیم ملت‌های دیگر نمیدانستند همینقدر خودشان را موافق با تمایلات واقعی ملت‌ها نشان میدادند و اجازه میدادند که ملت‌ها مقدرات خودشان را در دست بگیرند نه تنها زمینه‌برای اصلاحات اجتماعی و برای دموکراسی در ایران فراهم میشد بلکه حتی زمینه برای دوستی نسبت به آنها بیشتر فراهم میشد. ولی دستگاه کندی هم مانند دیگر

دستگاهها میخواهند افراد را که خود آنها می شناسند و برمیگزینند. ما موروثی و موروثی را داریم. مملکت ایران بشوند. کندی از سال ۱۳۵۴ که مینی سفیر ایران در آمریکا شد با او آشنائی داشت در این مدت هم عوامل آمریکا می مرتبا " با آقای دکتر مینی مرتبط بودند. این حقیقت تاریخی واضح و آشکاری است و به هیچ وجه جزو اسرار نیست، خود شاه نیز بارها به آن اقرار کرده که بر اثر فشار آمریکا شیبا بود که این را به نخست وزیر ایران انتخاب کرد. امینی بلافاصله مجلس مجدداً " انتخاب شده را منهدم کرد. مردم ایران به آن اعتراض نداشتند زیرا آن انتخابات را می نخواستند. در همان روزهای اول حکومت امینی بود که ما از پیش اعلام می تینگی در جلالیه کرده بودیم و آن می تینگی یکی از مهمترین اجتماعات و یکی از مهمترین تظاهرات تاریخی ملت ایران بود. یکی از روزها می که ممکن بود واقعاً " مقدمه و سرنوشت ساز باشد. آنطوریکه روزنامه های دولتی نوشتند قریب هشتاد هزار نفر در آن شرکت کردند. در آن می تینگی دکتر صدیقی و دکتر بختیار سخترانی کردند و نطق اصلی و اساسی را بنده کردم. در آن نطق بود که من گفتم ایران تخته ای هرزه مشق سیاست های خارجی نیست که هر روز نقشی در آن بکشند و روز بعد آن را پاک کنند. ایران مفضله شطرنج بازی آنها نیست که به میل خودشان مهره ای را جلوی پای و رند مهره ای را عقب ببرند. ایران کشوری است که محل سکونت یک ملت بزرگ است، ملتی که در ای سوابق تاریخی عظیم است و میخواهد خود را و حاکم مقدرات خودش باشد، سرنوشت خودش را خود او تعیین کند. من در اینجا بنام ملت ایران " و آشکارا به شما اطلاع می دهم که سرنوشت ایران باید در ایران و در تهران بوسیله نمایندگان منتخب ملت ایران معین بشود نه در لندن، نه در مسکو و نه در واشنگتن. این جمله تاریخی بود که در آن روز بیان شد و روزنامه می که بیان تمام متن نطق را منتشر کرد. این سخنرانی بقدری مؤثر بود که سنا تور ابراهیم - خوانچه نوری نویسنده می معروف یکی از نامه های پیش را بنام آن چاپ و منتشر کرد و آن را یکی از مهمترین نطق های سیاسی ایران خواند. با اینکه تصمیم ما در آن موقع این بود که در آن می تینگی نسبت به بعضی از مسائل سیاسی حاد صحبتی نشود که تحریک آمیز باشد. دکتر بختیار در آنجا مطالبی اظهار کرده که برای ما زیان بخش بود و غالباً شاخص متوجه آن -

شدند و بعد هم مورد ایراد و اعتراض قرار دادند ولی خوب بالاخره حرفی بود که از دهــن خارج شده بود نمیدانم توجه به آن دارید یا خیر؟

س - بله من توجه دارم ولی اگر شما بفرمائید که ضبط شود خیلی بهتر خواهد بود که دقیقاً روشن بشود آن مطلب چه بود. گویا یکی راجع به پیمان سنتو بود.

ج - بله یکی راجع به پیمان سنتو بود. در آن زمان راجع به آن خیلی صحبت میشد. خبرنگاران خارجی و آمریکائی حتی شاید ما موران آنها به من زل رهبران جبهه ملیی خیلی می آمدند و یکی از مسائلی که همیشه می پرسیدند راجع به پیمان سنتو بود. آنها در نوشته‌ها و خود ما را متما یل به سیاست شوروی میدانستند و با این سؤال میخواستند ما را بدام بیاندازند. در جواب آنها من میگفتم که این پیمان سنتو تضمین و تائید ما نیست بلکه ما به ما نمیدهد. مسئولیت برای ما بوجود آورده تعهد برای ما ایجاد کرده ولی تعهد متقابل با اندازه‌ای که تضمین کامل برای ما داشته باشد ندارد. بنا بر این معتقد هستیم که این پیمان با ایدمورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار بگیرد. نظری که ما داشتیم این بود زیرا در آن پیمان نه انگلستان و نه آمریکا که محرکین اصلی آن بودند خسود هیچگونه تعهد قابل اطمینانی برعهده نگرفته بودند و به هیچوجه معلوم نبود که چنان پیمان تحریک آمیز و عملاً بی اثری در آن زمان به نفع طح جهان و صلاح ایران باشد.

این جریان بود که سیاست انگلستان در آن موقع بوجود آورده و تظاهرات تحریک آمیزی نظیر پیمان بغداد در زمان رضاشاه که بیفایده و اشریبودن آن کاملاً به ثبوت رسیده بود. ولی ما نمیخواستیم در آن موقع طرفیتی با آن ایجاد کنیم که بصورت تظاهرات به جای نهداری از طرف دیگر معرفی شود.

س - بله، مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود.

ج - بله مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود. اصل و اساس مبارزه‌ی ما بر سر مسئله‌ی نفت بود. طبیعی است اگر حکومتی از جبهه ملی بر سر کار میآمد قرار داد کنسرسیوم رایج حال خود باقی نمیگذاشته ما آن قرار داد را منافی ملی شدن صنعت نفت میدانستیم ولی در آن زمان که مبارزه بر سر آزادی و اصول مشروطیت و اجرای قانون اساسی بود



لزومی نمیدیدیم که دربار روی آن نظرقاطع اظهار نکنیم. هر وقت سئوالی راجع به آن میشد یا زیه همان ترتیب جواب میدادیم که با یدارزیابی مجدد بشود.

س - آقای دکتر سنجا بی شما در آن موقع برای برگزاری این میتینگ و اصولاً تشکیل دادن سازمان جبهه ملی با آقای دکتر علی امینی تماسهایی هم داشتید؟ چون آقای دکتر امینی گفتند که من به نما یندگان اینها گفتم که شما بروید حزب خودتان را درست بکنید، جبهه ملی مال شما نیست، جبهه ملی دکان دکتر مصدق است و شما میخواستید از سرقفلی نام دکتر مصدق استفاده بکنید. اگر شما راست میگوئید بروید و احزاب خودتان را درست بکنید. در ضمن ایشان گفتند که یک عده ی زیاده از آن افرادی را که در میدان حلالیه آمده بودند - خود ما یعنی دولت امینی و سازمان امنیت آنجا فرستاده بود - اما جبهه ملی فکر کرد که اینها واقعاً "از طرفداران جبهه ملی بودند. میخواستیم ببینیم نظر شما راجع به صحبت های آقای امینی چیست و روابطتان را در آن زمان کمی توضیح دهید.

ج - تقریباً "روز بعد از سنجان" که وزیر پر سروصدای امینی بود بمن تلفن کرد و از من خواست که در ملاقات کند. در منزل یکی از خویشاوندان من که پشت دانشگاه است به ملاقات من آمد. او بمن گفت، "شما اشتباه نکنید، شاه خیلی قوی است و شما اگر با امینی در بیافتید شاه را تقویت میکنید." من هم به ایشان جواب دادم که رابطه ی ما با شاه معلوم است. ما شاه را فقط بعنوان پادشاه مشروطه قبول داریم و این را علنی و آشکارا در نطق هایمان میگوئیم. شاه هم بهیچوجه نظر خوبی نسبت به ما ندارد و ما از گفتن این نکته که اجرای کامل اصول مشروطیت را میخواهیم اما نداریم و بر سر این موضوع اساساً "مبارزه میکنیم. اگر امینی راست میگوید و او هم با این فکر موافق است بسم الله، الان که ایشان نخست وزیر هستند بیایند ما نند یک نخست وزیر مشروطه قانونی حالا که مجلس را تعطیل کرده اند به امر انتخابات مجلس بپردازند و اگر مجلسی انتخاب شود که ۲۰ درصد یا ۱۰ درصداً نمایندگان واقعی مردم در آن شرکت کنند یا به مشروطیت ایران مستحکم خواهد شد و شاید هم امینوسی موقعیت بهتر و قویتر و محبوبیت بیشتری پیدا بکند. ولی با وضع کنونی شما آقای امینی ناچار است یا تکیه گاهش خارجی باشد یا شاه باشد و در میان ملت ایران معلق خواهد بود. دیر یا زود شما این نکته را خواهید فهمید. این مطلبی بود که بنده صریحاً "به ارستجانسی

گفتم . اما درباری اینکه آنها جمعیت فرستادند یا اینکه امینی بما گفته است که آقا بفرگردان با شیدو شما تشکیلات خودتان را بدهید . اولاً " او همچنین حرفی اصلاً " نزنده ، ثانیاً " اگر هم زده غلط کرده و حرفش بی اساس و بی مورد بوده برای اینکه ما دنباله رو کار مصدق بودیم ، ما همکارهای مصدق بودیم و بر اثر همان مبارزات برخاسته بودیم احزاب ما هم همان احزابی بودند که قبل از مصدق در آن خط مبارزه میکردند و مصدق را هم در همان خط تأیید و تقویت میکردند . بنا بر این حرف آقای امینی جزهجویی عادی او نبوده است .

س - معذرت میخواهم من یک سؤال دیگر اینجا دارم . آقای امینی راجع به مسئله انتخابات که شما میفرمایید صحبت کردند و چنین استدلال کردند که در آن زمان اوضاع اقتصادی ایران بی اندازه خراب بود و در عین حال اگر من ( آقای امینی ) انتخاباتی میکردم شاه در آن انتخابات دخالت میکرد و بلوا و آشوب برقرار میکرد . کما اینکه قوام السلطنه هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند و حتی دکتر مصدق هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند و ناچار شد که انتخابات دوره‌ی هفدهم را متوقف بکند . اگر من انتخابات میکردم شاه هم همین بلوا و آشوب را به پا میکرد اما قصد من این بود که اول اوضاع اقتصادی مملکت را سرو سامان بدهم و بعد به انتخابات بپردازم . آیا شما به آقای امینی چه خواهید بود ؟

ج - عرض کنم این عذر بی‌ارزش بدتر از گناه است . اولاً " سرو سامان دادن به اوضاع اقتصادی دولت منافاتی با انتخابات نداشت . اگر او بر نامه‌ای و نقشه‌ای داشت میتوانست به این کار بپردازد . اتفاقاً " نکته‌ی دومی که من ضمن بیاناتم میخواستم به آن اشاره بکنم و حتماً " میکردم همین نکته است که شما پیش کشیدید و آن راجع به بر نامه اقتصادی او بود . برخلاف تصور او ، او نه تنها اقتصاد مملکت را بر آه نیا نداشت و از کساد و بحران بیرون نیاورد بلکه اقتصاد ایران را فلج ساخت و یکی از موجباتی که ما با اختلاف داشتیم همین موضوع سیاست اقتصادی او بود برای اینکه از جمله‌ی کارهای این بود که اعتبارات بانکی را بکلی متوقف ساخت آنهم در زمانی که ایران احتیاج به فعلیتهای اقتصادی در رشته‌ی بازرگانی و صنعتی و در کارهای ساختمانی داشت که مردم بیچاره را جذب بکنند و این کارها هم شروع شده بود و در آن زمان تورم پولی اصلاً وجود نداشت . امینی

یکمرتبه آمدوا اعتبارات را متوقف کرد. متوقف کردن اعتبارات یعنی متوقف کردن همه فعالیت های اقتصادی. وزیرداری امینی آقای دکتر بهنیا، که یکی از برگزیده ترین کارشناسان مالی ایران و دوپنده با اوسوابق همکاری ازدوران رضا شاه دروزارت داریی داشتند در همان زمان مقاله مفصلی درمجله رسمی بانگ ملی نوشت که من آن مقاله را در حضور دانشجویان دانشگاه وابسته به جبهه ملی قراشت کردم. در آن مقاله بهنیا علنی و آشکار نوشته بود که ما ورشکسته به تقصیر هستیم یعنی وزیرداریی اقرار به ورشکستگی به تقصیر دولت کرده بود. بنا براین برنا ماه مینی هم در این مورد یک برنا مه فلج کننده و از اعمال اشتباه آمیزایشان بود. بله ما دربارهی انتخابات با اوخیلی اختلاف داشتیم. بیخاطردارم علاوه برآن ملاقات که ارسنجانی شما " با من کرد در منزل یکی از دوستان مشترک ما در شیران که حالا متأسفانه اسم او بخاطرم نیست چهارپنج نفر از رهبران جبهه ملی یعنی دکتر صدیقی، اللهیار صالح وبنده وکشاورز صدر و شایدهم سیدباقرخان کاظمی و دکترختیار با دکترا مینی ملاقات کردیم که شاید راه حلی برای رفع اختلافات پیدا شود. مطلب اساسی ما برسر انتخابات بود. ما میگفتیم شما که مجلس را تعطیل کرده اید اکنون مخالف و منقض با قانون اساسی هستید. اگر به قانون اساسی خود را پایبند میدانید آن قانون میگوید انتخابات در مدت به ما ه از انحلال مجلس باید شروع بشود و شما با پدید آمدن انتخابات را انجام دهید اما اینکه میگوئید که در باره روارتش و ابایدی درباری در این امر دخالت میکنند این عذرخواهد بود، این مفهوم و معنایش اینست که هیچوقت انتخابات در ایران صورت نگیرد. شما اگر خودتان را نخست وزیر مستقل و مسئول میدانید و معتقد به اصول مشروطیت و حکومت ملی هستید کوشش بکنید هر قدر ممکنست انتخابات آزاد باشد. در دوره های پیش حکومت های وقت به دستور شاه انتخابات را صد درصد فرمایشی انجام میدادند، حکومت شما اقلان کاری بکنند که ملاراده ای و در تحمیل اشخاص نباشد، حتی الامکان بیطرف باشید وقتی شما که رئیس دولت هستید و استنادان و فرماندانان که تا حدودی از دستورات شما پیروی میکنند رعایت ظاهر آزادی انتخابات را بکنید، نمی گوئیم که انتخابات صد درصد آزاد و قانونی صورت خواهد گرفت چنانکه در زمان مصدق هم نگذاشتند که ملا آزاد باشد ولی در زمان مصدق ۶۰ درصدی ۷۰ درصد نتیجه بخش بود.

حالا اگر در زمان شما این کوشش را بکنید و تنها ۲۰ درصد نتیجه بخش باشد در شهر تهران مردم مسلما " موفق خواهند شد که نمایندگان را مطابق تمایلات خود انتخاب بکنند. در ولایات هم در بسیاری از جاها افرادی مطابق تمایلات مردم انتخاب خواهند شد. بنابراین لاقلا یک اقلیت بیست یا سی نفری در مجلس بوجود خواهد آمد و همین بیست سی نفر پایگاه محکمی اگر نه برای تشکیل اکثریت برای حفظ آزادیهای عمومی و دفاع از منافع ملی خواهد بود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۱۸

و پایگامی خواهد بود که شما هم می‌توانید به آن تکیه کنید و حتی ممکن است همان اقلیت جزو مدافعین شما بشوند و نیروئی به شما بدهند.

ولی او در آن زمان فقط تکیه به خارج داشت. در همین روزها بود که شاه سفری به خارج از ایران کرد. به آمریکا آمد و با کندی ملاقات کرد ظاهراً " کندی هم او را خوب تحویل نگرفت. وقتی که شاه در آن سفر از تظاهرات عظیم میدان جلالیه ما خبردار شد به وحشت افتاد و دوباره امینی برای جلوگیری از توسعه‌ی جبهه ملی فضا را آورد. امینی در آن موقع بجای اینکه بعنوان یک نخست وزیر مستقل و آزاده مثل بعضی از نخست وزیران دیگری که بودند در خط قانونی ایستادگی بکنند تسلیم شاه شد و برای راضی کردن او جبهه ملی را قربانی کرد. ما را فدای شاه کرد به این امید که پشتیبانی شاه نسبت به او ادامه داشته باشد و با پشتیبانی سیاست خارجی هم که باعث برسرکار آمدن او شده بتواند به حکومتش و به هوچیگری‌هایش ادامه بدهد. او از آن آدم‌های پرحرف و وراچی بود که بموقع و بی‌موقع دائماً " سخنرانی میکرد ولی غالب حرف‌هایش نمایشی و بی‌اثر بود. خلاصه از آن جلسه هم که در منزل یک دوست مشترک تشکیل شد و بحث‌های زیادی کردیم نتیجه‌ای حاصل نشد بنابراین بین ما و او که در روزهای اول حکومتش تفاهمی بود تفاهم بهم خورد و روز بروز جدائی و فاصله بیشتر میشد حکومت امینی علیه ما موضع سخت و شدید گرفت و عین رفتاری با ما کرد که حکومت‌های اقبال و شریف‌امامی میکردند یعنی در جلوگیری کردن از انتشارات ما، اجتماعات ما و ندادن

امتیاز روزنامه‌ها، درتابستان‌ها نسال بمناسبت پیش‌آمدی تیرما می‌خواستیم برای تجدیدخاطره‌ی آن ...

س- ۳۰ تیر ۱۳۳۱

ج- بله، برای تجدیدخاطره‌ی ۳۰ تیر و تجلیل از شهدای آن تظاهراتی بکنیم. از این رو دعوت به میتینگ کردیم و روز قبل از میتینگ بر سر مزار شهدا رفتیم و در موقعی که با اتومبیل‌هایمان به درگورستان ابن بابویه رسیدیم بخاطر درام که مرحوم طالقانی هم از طرف دیگر آمد و به ما ملحق شد، در آنجا همه‌ی ما رهبران جبهه‌ی ملی و همراهان ما را گرفتند و توقیف کردند و به زندان بردند و در روز بعد هم که شهر به حالت آمادگی نظامی درآمده بود از اجتماع مردم با نیروی نظامی جلوگیری کردند.

س- قبل از این توقیف چند بار جبهه‌ی ملی با آقای امینی و آقای ارسنجانی ملاقات و گفتگو داشت؟

ج- حداقل دو بار. یکبار ارسنجانی مرا دید و یکبار کمیته‌ی ما با خود امینی ملاقات کرد. در این دستگیری ۳۰ تیر ما تقریباً "بیش از هفت یا هشت روز در زندان نبودیم ولی در همین چند روز که در زندان بودیم محل باشگاه ما را که از خیابان فخرآباد به خیابان دمشق منتقل شده بود حکومت نظامی امینی تصرف کرد و دیگر آن را هیچوقت به ما تحویل نداد.

امینی در اموراتصا دی به خیال خودش به اقدامات و اصلاحاتی دست زد که در واقع بیشتر فلج کننده بود، علاوه بر آن تظاهراتی بعنوان جلوگیری از فساد و دستگیری مقصدین و رشوه خواران و متخلفین کرد و جمعی را به عناوین مختلف به زندان انداخت و هم‌روزه به سخن پراکنی‌هاشی برت و پلامی پرداخت. ما که از داشتن باشگاه و روزنامه و آزادی اجتماعات و انتشارات محروم شده بودیم به توسعه تشکیلات خود مشغول شدیم در باشگاه و در بار زار و در میان کارمندان سازمانهای دولتی شبکه‌های وسیعی بوجود آوردیم در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران قریب صد حوزه داشتیم، در باشگاه تهران تعداد حوزه‌ها از صد متجاوز بود و همینطور در اغلب سازمانهای دولتی مخصوصاً در میان فرهنگیان گسترش قابل توجهی پیدا کرده بودیم. در واقع سازمان جبهه‌ی ملی در آن زمان وسیعترین و نافذترین تشکیلات سیاسی کشور ما شده بود.

بتدریج شروع کردیم که در بین دانش‌آموزان دوره‌ی دوم دبیرستانها هم‌زمانی بنیاسم جوانان طرفدار جبهه ملی بوجود بیاوریم. دبیرستانهای بزرگ آسوقت مثل دبیرستان دارالفنون، دبیرستان هدف، دبیرستان البرز و دبیرستانهای دیگر عده‌ای دانش‌آموز وابسته به جبهه ملی داشتند. در یکی از روزهای دیماه خیردا شدیم که دانش‌آموزان طرفدار جبهه ملی در دارالفنون تظاهراتی صورت دادند و عده‌ای از آنها را اخراج کرده‌اند. بمناسبت اخراج آنها ما مراجعه به مسئولین دبیرستان و مقامات وزارت فرهنگ کردیم و لوسی در برگرداندن آنها مؤشروا قع نشد. دانشجویان دانشگاه به طرفدار از آنها پرداختند و برای روز اول بهمن ماه تظاهراتی ترتیب دادند که البته با موافقت تشکیلات مرکزی جبهه ملی بود که من مسئول آن بودم. در این روز عوام دولت و چاقاران و سربازان گارد مسلح به دانشگاه حمله آوردند و قبا یح عظیمی صورت دادند. درها و شیشه‌ها را شکستند کتابخانه‌ها را بیهیم ریختند، عده‌ای از دانشجویان پسر و دختر را زخمی کردند بطوریکه دکتر فرهاد که در آنزمان رئیس دانشگاه بود به من همان روز تلفن کرد و گفت، " کار اینها در دانشگاه کردند که سپاه منول هم نکرده است. " با اینکه دکتر فرهاد منتخب شخصی شاه بود خود او این حرف را بمن زد و شورای دانشگاه را هماهنگ کرد و همان روزنا مسه اعتراض آمیزی در باره‌ی این عمل وتجا وز وحشیانه به دولت نوشتن و استعفا خودشان را اظهار کردند که خیلی موجب برآشفتگی شاه و علت مغضوبیت بعدی دکتر فرهاد گردید.

س- آقای امینی معتقد است که این جریان در واقع توطئه‌ی خود شاه علیه دولت و بسودو جبهه ملی هم دانسته‌اند و البته وسیله و آلت این توطئه قرا گرفت.

ج- عرض کنم آقای دکتر امینی در هر زمان بیک کیفیتی مطابق مصلحت وقت بیانی میکنند و گناه خود را توجیه میکنند. در آنزمان که شاه قدرت داشت و او علنا " نمیتوانست به شاه اعتراض بکند، تظاهرات آنروز دانشجویان و جبهه ملی را منسوب به سپهبد بختیار میگرد. میگفت این اقدام و تحریک او بوده و عوام مل جبهه ملی مرتبط به بختیار بوده‌اند. بعد نظرش را، حالا که شما میگوئید، تغییر داده و میگوید، " شاه آنها را تحریک کرده بود که علیه او اقدام بکنند، " در واقع تمام اینها دروغ محض است. البته این تظاهرات بصورت همراهی و همدردی بسا دانش‌آموزان اخراج شده و علیه حکومت امینی

بود این مسلم است . ولی اینکه مرتبط با شاه باشد یا مرتبط با بختیار زاده بود یا مرتبط به عوامل دیگری خارج از جبهه ملی باشد بکلی برخلاف واقع و دور از حقیقت است . حکومت دکتر امینی برای ثرا بین پیشامده کثیری از رهبران و مسئولین جبهه ملی را به زندان انداخت که از آن جمله بنده بودم ، دکتر صدیقی بود ، مهندس خلیلی بود ، زیرک زاده بود ، مهندس حسینی بود ، کشا و رز صدر بود ، دکتر بشتیا ربود ، مسعود حجازی بود ، دکتر خنجی بود ، وعده کثیری هم از دانشجویان وابسته به جبهه ملی بودند که آنها را در طبقه پائین زندان موقت شهریان زندانی کردند و ما را در طبقه بالای آن موسوم به بهداری که یکی از دانشجویان زندانی شده ای طبقه پائین همین آقای بنی صدر اولین رئیس جمهوری حکومت انقلابی ایران بود . اتفاقاً " در همان ایام چند نفر از زندانیان دیگر را که بعنوان دزدی و اغتلاش و رشوه خواری و یا به اتهام توطئه چینی علیه حکومت امینی زندانی شده بودند پیش ما آوردند و هم زندان با ما کردند که از جمله رشیدیان و سنا تور فرود و پسر آیت الله بیبهانی و مهندس فروغی بودند .

اتهامات علیه ما ظاهراً " این بود که تظاهرات روز اول بهمن دانشگاه ارتباط با سپهبد بختیار داشته است . به دفعات مکرر ما را به محل بازجویی بردند و از یکی یکی ما به دست بازجویی و بازپرسی کردند و چندین ماه بازجویی ها به شدت ادامه داشت ، همچنین از دانشجویان تنها و یا با هم بازپرسی ها کردند و پرونده قطور و عظیمی برای آن تشکیل دادند .

در اینجا لازم است به یک نکته حساس اشاره کنم . آن اینست : با اینکه نهضت آزادی در ابتدای تشکیلات جبهه ملی دوم اسماً " با ما بود و با ما همکاری داشت ولی در دوران امینی ، مهندس بازرگان و رفقای با امینی ساختند و با او همراهی و همکاری میکردند . شاید پیش خودشان چنین توجیه میکردند که تقویت از امینی مخالفت با شاه است و بهیچوجه به دنبال اینکسه رفقای آنها را مبارزان جبهه ملی را همکاران دکتر مصدق را زندانی کرده و مورد اتهام ناروا قرار داده و نسبت کذب ارتباط با بختیار و شاه و با دیگران به آنها میدهند نرفته و در مقام دفاع از ما برنیا مدهند . بلکه جلسات ارتباط و مذاکره با امینی بطور مرتب و منظم داشتند



ویکدسته از آنها شبکه مخفیانه و مزورانه‌ها من زن این اتهامات ناروا بر ما بوندند همین دستهی نهضت آزادی مهندس بازرگان و رفقای او بودند. خلاصه با اینکه خیلی کوشیدند و افراد متعددی از ارتشی‌ها و از دادگستری در این با زجوشی‌ها بطور دقیق شرکت کردند، ولی چون از هیچ جایی نتوانستند کوچکترین دلیلی، اثری شاهی بدست بیاورند که این تظاهرات ارتباط با دارودسته‌ای یا شخصیتی خارج از جبهه ملی داشته‌است تا پامدت مدیدی آن‌را متوقف کردند و بالاخره اظهار رأی کردند که هر چند در نتیجه تحقیقات و بازپرسی‌ها معلوم نشده که جبهه ملی در واقع اول بهمن ارتباط با عوامل دیگری داشته‌باشد ولی بعلمت اینکه نتوانسته‌است انضباط در دانشجویان برقرار کند که آن آشفتگی بوجود نیاید از این جهت مرتکب تقصیر شده‌است. تنها ایرادی که بر ما گرفتند این بود که دانشجویان در آنروز تظاهرات شدید و سنگ‌پرانی کرده‌اند و عدم دیسیپلین آنها ناشی از ضعف انتظامات جبهه ملی بوده‌است.

س- آقای دکتر معذرت می‌خواهم حالا که شما صحبت از نهضت آزادی فرمودید از آنجایی که این جمعیت نهضت آزادی از بطن جبهه ملی دوم در آمد ممکن است لطف بفرمائید و یک مقداری برای ما توضیح بدهید که مولا" این اختلاف چرا ظاهر شد که منجر به تشکیل شدن نهضت آزادی - شد؟

ج- نمیدانم در روز پیش خدمتان توضیح دادم؟

س- راجع به نهضت آزادی چیزی نفرمودید.

ج- عرض کنم موقعی که ما جبهه ملی را تشکیل دادیم و شورای جبهه ملی تشکیل شد و جلسات شورای جبهه ملی در منزل‌های ما، منزل سیدباقرخان کاظمی یا دکتر مددی یا مالچ‌یسا جا‌های دیگری، تشکیل میشد و در این جلسات هم آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سبحانی و آقای طالبقانی و شایدهم آقای نزیه و شایدهم افراد دیگری از آنها بودند. یکروز که ما، و این قبل از حکومت امینی و در همان اوایل تشکیل جبهه ملی بود، در منزل آقای دکتر مددی بودیم، در همان خیابان پانزار، نشریه چاپ شده و پلی‌کپی شده در حدود بیست و چند صفحه بدست ما رسید که با امضای نهضت آزادی ایران بود که در آن بطور صریح و آشکاره جبهه ملی حمله

شده بود. بهره‌بران جبهه ملی از آنجمله به نام دکتر عدیقی، سنجایی، کاظمی و صالح حمله شده بودند که اینها افراد فرصت طلب هستند و موقعی که ملت برای مبارزه ظاهر می‌شود آنها هم از سوراخها بیرون می‌آیند و در روزهای دیگر معلوم نیست کجا هستند و از این جور حرفها که حالا بنده درست مطالبش را به‌خاطر ندارم. این نشریه در همان جلسه بدست ما رسید و همانجا مطرح شد. آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سحابی هم حضور داشتند. رفقای جبهه ملی شروع به اعتراض کردند که آقای این دوروی چیست و چطور قابل توجیه هست. شما یا ما هستید یا نیستید. اگر ما را صمیمی و صادق و درست میدانید و یا ما هستیم پس این انتشارات چیست؟ اگر ما همین هستیم که در این نشریه نوشته‌اید پس چرا با ما هستید ما تصور می‌کنیم که این نشریه بدون اطلاع شما و از طرف اشخاصی غیر از رفقا و دوستان شما نوشته شده و مجعول است. آقای مهندس بازرگان گفت، "خیر مجعول نیست و آن را رفقای ما نوشته‌اند." گفتیم به‌به مبارک است همه رفقای ما اعتراضات شدید کردند. حالا اسم نمی‌برم چه کسانی بودند ولی همه اعتراض کردند که این یک دوروی محض است. شما موظف هستید یا آنها را اخراج کنید و یا از ما کنار بگیرید. بازرگان گفت، "ما نمی‌توانیم آنها را اخراج بکنیم ولی از آنچه نوشته‌اند متأسف هستیم." گفتیم ما بی‌اشخاصی که ما را خاشن میدانند و خدمتگزار ملت نمیدانند نمیتوانیم همکاری بکنیم. این سبب شد که از آن تاریخ آنها دیگر در جلسات ما شرکت نکنند ولی در عین حال خودشان را وابسته به جبهه ملی بدانند. وضع بر همین منوال بود تا موقعی که حکومت امینسی تشکیل شد و آنها از همراهان او شدند با جریانی که بعداً "بظهور رسید و از آن صحبت خواهیم کرد. این سؤال مطرح می‌شود آیا همان سیاستی که باعث برسرکار آمدن امینسی شده بود باعث نزدیکی و ارتباط آنها با او نشده بود؟

س. این بحثی را که می‌فرمائید در همان زمان بود که کنگره جبهه ملی تشکیل شده بود و شورای جبهه ملی هم بوده که شما با این جزوه رو برو شدید؟

ج. خیر کنگره هنوز تشکیل نشده بود. این در همان سال اول است.

ج - بله ۱۳۳۹ و هنوز هم حکومت امینی نیا مده بود. شاید حکومت دکتر آقابال بود و یسار شریف امامی. مسلماً " زمان حکومت دکتر آقابال بود.

س- ولی آن موقع آنها بتام نهضت آزادی بودند؟

ج - بلی به اسم نهضت آزادی بودند.

س- من شنیدم که اختلافات آزمانی شروع شده بود که درجه ملی صحبت از اصلاحات ارضی میشد و یا حتی خانمهای بدون حجاب در درون جبهه ملی میآمدند.

ج - نخیر آن داستان جدائی است که بعداً " به آن میرسیم.

س- پس این اولین باری بود که شما متوجه شدید که آقایان با اصلاح آنچنان که تظا هر میکنند موافق با رهبران جبهه ملی نیستند.

ج - بلی اولین بار بود آنها تظا هرات مذهبی و دینی میکردند و با روحانیون و بازاریان ارتباط داشتند. بازرگان مردم مقدس نما و نماز خوان مزوری است ولی آقای دکتر سارابی بسیار درستگاری و بسیار متدین و آزاد میخواه است و دنیا له روی از آقای مهندس بازرگان میکند بعلاوه جمعی رفقای خودخواه حسود و لجاج داشتند.

س- چیزی که برای من عجیب هست اینست که در سال ۱۳۳۲ کودتا شد. بعد از آن نهضت مقاومت تشکیل شد که شما و آقای مهندس بازرگان و آقای طالقانی و اجزاب جبهه ملی همه اینها در همان نهضت مقاومت بودید. بعد که نهضت مقاومت ملی کارش به آن دلالی که شما اشاره فرمودید ادا مه پیدا نکرد، و هفت سال بعد از کودتا در سال ۱۳۳۹ جبهه ملی بوجود آمد. خوب در این مدت مبارزه همانطوریکه آقایان نهضت آزادی بودند شما هم بودید بنا بر این این چه مسئلهای بود که بگویند هر وقت که با اصلاح سروصدائی نیست و مردم تکان نمیخورند شما نیستید خوب آقایان هم نبودند.

ج - در واقع همین است. در مدت نهضت مقاومت بطوریکه اشاره کردم من در مخفیگاه بودم دوستان دیگر نیز یا در زندان و یا مخفی بودند. آنها که آزاد بودند همه در آن نهضت کم و بیش شرکت داشتند. بازرگان در مدت نهضت ملی صدق جزو هیچیک از عوامل اصلی نبود. به او به عنوان مهندس یک خدمت قنی واگذا رده بود ولی او جمعیت نشناخته اش در هیچیک از اجتماعات

وتظاہرات و سخنرانی‌ها که در آن زمان میشد شرکت نداشتند در هیچ جا در مبارزات و انتخابات با تارلمان‌های اثری، نشانی از آقای مهندس بازرگان و از رفقای او در آن دوره دوسه ساله مصدق دیده نشد، شاید خود شما آنوقت در ایران بودید...

س- بله، بنده خودم در تمام آن نظاہرات نبودم.

ج- در آن زمان جمعیتی بنام نهضت آزادی مطلقاً وجود نداشت و آقای مهندس بازرگان هم در هیچ اجتماع و نظاہری دیده نمیشد.

س- من هیچوقت آقای مهندس بازرگان را در آن میتینگ‌ها ندیدم.

ج- بله فقط بعنوان فرد مستی در امر نفرت‌ها و واگذا رشت در آنهم با مکی اختلاف پیدا کرد و کاری نتوانست انجام دهد و تا تمام وقت گذشت.

س- بعداً "ایشان مثل اینکه رئیس هیئت مدیره شرکت نفت شدند برای مدتی. تا روز ۲۸ مرداد مثل اینکه سمتشان این بود.

ج- درست نمیدانم چه مستی و تا چه زمان داشت به‌رحال به‌عنوان شخصی و فنی و جنبه‌ی سیاسی نداشت او و هیچوقت در مذاکرات و در جلسه‌های شور و مشاوره‌ای که در خدمت آقای دکتر مصدق داشتم حتی راجع به مسائل نفت هم شرکت نداشت در هیچیک از هیئت‌های نمایندگی ایران نبود، به آمریکا و لاهه نیامد و در انتخابات دوره هفدهم که تمام دوازده نفر نامزد جبهه ملی در تهران انتخاب شدند و همچنین در قیام سی تیر اثری و نشانی از آقای مهندس بازرگان نبود.

بله اختلاف ما با آنها در همان ابتدای تشکیل جبهه ملی و قبل از آمدن حکومت دکتر آدینسی شروع شده من فراموش کردم پیشتر درباره‌ی آن توضیح بدهم ولی در زمان حکومت دکتر آدینسی روی همان سابقه‌ی اختلافی که ما داشتند با آدینسی مرتبط شدند و شروع به سم‌پاشی راجع به جبهه ملی کردند تا حکومت آدینسی باقی بود ما در زندان ما ندیدم. حکومت او در سال بعد ساقط شد و علم بر سر کار آمد. من و دکتر بختیار آخرین دوزندانی بودیم که بعد از هفت ماه در شهر یورسال ۱۳۴۱ آزاد شدیم. رفقای دیگر که بیست روز یا یکماه قبل از ما آزاد شده بودند شروع به فعالیت و تشکیل جلسات شور؛ جبهه ملی کرده بودند.

و قتی که بنده آزاد و وارد جلسه‌ی شور شدیم گفتگوی تشکیل کنگره جبهه ملی در بین بود چون

از یک سال پیش اعلام کرده بودیم که در سال آینده کنگره جبهه ملی از نمایندگان احزاب و جمعیت‌ها و شعب ما در شهرستانها تشکیل خواهد شد این وعده را از این جهت داده بودیم که سازمانهای ما وسعت یافته و هم‌ملکان اعتراض‌ها داشتند که سازمان ما مکرراتیک نیست شورای عالی و کمیته مرکزی انتخاب نشده اند و خط مشی و اهداف ما روشن نیست. بنا بر این بعد از آنکه از زندان امینی خلاصی پیدا کردیم موضوع تشکیل کنگره مطرح شد. بنده چون اطلاع یافتم که در داخل جبهه ملی بعضی از افراد هستند که نسبت به امانت تظاهرات اول بهمن و نسبت به مبارزه‌ای که جزو افتخارات ما بوده سمپاشی میکنند و بعضی‌ها که نسبت به بعضی دیگر رقابت دارند می‌خواهند از آن پیراهن عثمان بسازند. بنا بر این در اولین روزی که با شورا مواجه شدم گفتم، چون مسئول تشکیلات جبهه ملی هستم، آدامه شرکت من در جبهه ملی تنها موقوف برای نیست که به امانت پیش آمد اول بهمن رسیدگی شود که آیا افرادی از ما با اشخاصی یا عوامی خارج از جبهه ملی هر چه و هر کس با شد مرتبط بوده اند یا نه. اگر هست معلوم بکنند و یا به مجازات برسند. اگر نیست آنها شی که اتهام زده اند باید عذرخواهی بکنند و باید این استخوان لای زخم از جبهه ملی خارج شود و الا من آدامه کار نخواهم داد. شورا هم به نفرات افراد را معین کرد که به جریان واقعاً اول بهمن رسیدگی کنند. آن سه نفر بعد از رسیدگی کامل گزارشی تهیه کردند مبنی بر اینکه جبهه ملی مبارزه امیل خود را انجام داده و در آن تظاهرات هیچگونه ارتباطی با عوام و عناصر خارج از جبهه نبوده و پیش آمده‌ای ناگواری که برای بعضی از دانشجویان رخ داده نتیجه مهاجمه‌ی خشونت آمیز چاقو زدن و تفنگ‌زدن دولتی بوده است. این گزارش در جلسه شورای جبهه ملی که آقای سیدباقرخان کاظمی ریاست آنرا داشت قرائت شد. بعد از آن بنده با مسئولیت تشکیلاتی که داشتم اقدام برای تشکیل کنگره کردم. آئین نامه تشکیل کنگره به تصویب شوری رسید، به سازمانهای خودمان در استانها، درگیلان در آذربایجان، در خوزستان، در اصفهان، در شیراز، در خراسان و در هراتی که شعبه داشتیم و به سازمانهای مرکزی بخشنامه فرستادیم که نمایندگان خودشان را انتخاب بکنند و برای هر محل و هر سازمان عده‌ی نمایندگان را به تناسب سازمانهای آنها معین کردیم. سازمانهای مرکزی جبهه ملی

را که بظاظر ما عبارت بودند از سازمان دانشجویان، سازمان بازاریابان، سازمان اصناف، سازمان کارگران، سازمان کارمندان و بانها، سازمان فرهنگیان، سازمان ورزشکاران و سازمان کشاورزان. برخلاف اینکه به آقای دکتر مصدق گزارش داده و ایشان نیز بعداً " در نامه‌ی خود به آن اشاره کرده بودند که نمایندگان دانشجویان را خودشان انتخاب نکردند و شما برای آنها انتخاب کردید، خود سازمان دانشجویان جبهه ملی از هر دایره جداگانه نمایندگان خود را انتخاب کردند و به علت کثرت تعداد دانشجویان نمایندگان آنها نسبت به نمایندگان همسایه‌های سازمانها دیگر بیشتر بودند. یعنی مجموعاً"

از ۱۷۰ نماینده که از مرکز و از استانها آمدند ۳۶ نفر نمایندگان سازمان دانشجویان دانشگاه بودند که از طرف خودشان انتخاب شده بودند. ما توجه داشتیم که بعضی از عناصر مرد داخل ما مشغول تفرقه افکنی و خرابکاری هستند. نهضت آزادی بعنوان یک جمعیت پیوسته‌ی سه جبهه ملی درکنگره حضور نداشته ولی با سوابق مبارزاتی که آقای بازرگان و دکتر سحابی و طالقانی و نوزید داشتند آنها را هم دعوت کرده بودیم که در آن شرکت کردند. بعضی از افراد آنها نیز از سازمانهای دیگر جبهه ملی انتخاب شده بودند مانند عباس شیبانی و کیل فعلی مجلس شورای اسلامی و صباغیان که بعداً " وزیر کشور آقای بازرگان شد.

بدین ترتیب کنگره جبهه ملی با قریب ۱۷۰ نماینده از سازمانهای مرکزی و شهرستانها تشکیل شد. ما درست که بررسی میکردیم میدیدیم که حداقل ۱۰۰ تا ۹۰ نفر از آنها افرادی هستند که با تمایلات اکثریت شورای جبهه ملی موافقت دارند. شاید حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر در بین دانشجویان و بعضی از دسته‌های احزاب تمایلات مخالف داشتند. آنها کسانی که مخالف بودند با کمال تأسفیکه در روسته‌ی آقای فروهر بودند چه در میان دانشجویان و چه در سازمانهای دیگر و یکی هم در روسته‌ی نهضت آزادی با دکتر عباس شیبانی و صباغیان بود. غیر از این دودسته تعداد قابل توجهی از دانشجویان وابسته به سازمانهای چپی بودند که در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند. نظر ما بر این بود و این مطلب خیلی قابل توجه است که آقای سید باقرخان کاظمی را بعنوان ریاست کنگره انتخاب کنیم. در این بین اطلاع پیدا کردیم که جمعی از مخالفین نزد آقای صالح رفته‌با ایشان صحبت کرده‌ و او نیز قبلاً

کرده که دا و طلب ریاست کنگره بشود و نسبت به سیدباقر خان کاظمی که مردی مدیر و بسیار منظم و دارای جلسات و در حفظ پرونده و پیشینه و تنظیم کارها بود و بعلاوه شخصیتی محتسرم و مؤدب و ورزیده داشت شروع به بدگوئی و بدزبانی کرده اند. بعضی از رفقای خلیسی مؤثرشوری از آنجمله آقای دکتر صدیقی هم با انتخاب کاظمی هیچ موافقت نداشت. از جمله مخالفین دیگر که خلیسی در این باره سرور صدا و فعالیت کرد مرحوم کشا و زرصدربود.

س - هیچوقت ایشان علت مخالفتشان را توضیح دادند؟

ج - تمام بها نه جوئی بود. فقط برای اینکه تا مزدا کثرت بود آنها میخواستند شخصیت موجه دیگری را نامزد کنند که آراء را بشکنند. منتقدان هستید؟ حرفهای که در باره ریاست کاظمی می زدند بها نه جوئی بود. میگفتند وزیر خارجه زمان رضا شاه بوده. خوب اگراین بوده وزیر مصدق هم بوده پس مصدق هم نیست او را بیا ورد و وزیر کنند. بعلاوه خود همان آقایان بعداً " کاظمی را بعنوان رهبر جبهه ملی سوم انتخاب کردند. اینها بها نه جوئی بود. بنده خودم شخما " در این باب با آقای صالح تماس نگرفتم چون موضوع خیلی حساس بود و نمیشد به یک کسی گفت که شما تا مزدا نباشید یا با شید، بوسیله دیگران تماس گرفتیم دیدیم که آقای صالح هم قبول کرده است که تا مزدا ریاست کنگره بشود. با ما سهه که کردیم و با محبوبیتی که صالح داشت با عدم توجهی که ممکن بود تعدادی از رفقای ما به اصل نکته که ایجاد افتراق و دو دسته گی بود داشته باشند میدیدیم که اگر به همین ترتیب رأی گیری بشود ممکن است آراء آقایان صالح و کاظمی تقریباً مساوی و نزدیک بهم باشد و از روز اول که جا سوسان سازمان امنیت و درباری در پیرامون جلسات کنگره بودند فوراً این موضوع اختلاف و دو دسته گی را بصورت انعکاس تا مطلوبی در مطبوعات داخل و خارج از ایران جلوه گرنازند. بنا بر این خود من با آقای کاظمی صحبت کردم و به ایشان گفتم که آقای کاظمی خدا شاهد است تا مزدا ما و تا مزدا کثرت شما بودید ولی با کمال تأسف و وضعی پیش آمده که اگر ما چنین رأی گیری بکنیم از همان روز اول شکستی در آرا ما بوجود خواهد آمد بنا بر این از شما خواهش میکنیم از نا مزدی خودتان صرف نظر کنید. کاظمی تا راحت شد و گفت، " چه کسی یا من مخالفت میکند؟ " گفتم آقا بهتر است وارد اشخاص و بها نه جوئیهای

آنها نشویم واقعبیت اینست و ما ناچاریم برای آن چاره جوئی کنیم. هرچند آن شخص محترم و گرامی ناراحت و گلهمند شد ما تصمیم گرفتیم که به آقای صالح رأی بدهیم و به دوستان و همراهان مؤثر اطلاع دادیم و مطلب را مخفی گذاشتیم. مخالفین هم قبلاً اعلام کرده بودند که ما مزد آنها آقای صالح است.

مطلب دیگری که بعضی از آنها پیش کشیدند این بود که تا زمانی که دکتر مصدق هست رئیس کنگره کسی دیگری غیر از ایشان نمیتواند باشد. باید دکتر مصدق را رئیس کنگره انتخاب کنیم و آقای عباس شیبانی را مأمور کرده بودند که بیاید و عکس مصدق را بیاورد و پیشنهادی را بدهد که ما با این عنوان کسی نمیتوانست مخالفت بکند. ما فوراً "تا بلوی بزرگی از عکس دکتر مصدق را توی سالن در پشت سر هیئت رئیس نصب کردیم و تصمیم گرفتیم که قبل از شروع بکار پیمای خدمت آقای دکتر مصدق ما در کنیم و ایشان را بعنوان رئیس افتخاری کنگره انتخاب کنیم و اظهار تأسف نامائیم از اینکه ایشان بعزلت گرفتاری که دارند نمیتوانند رهبری و اداره ی کنگره را عهده دار باشند. وقتی که جلسه تشکیل شد شیبانی با اینکه تظاهر و هیاهوئی کرد ولی در برابر وضع پیش بینی نشده ی این پیشنهاد و این پیام قرار گرفت که با بیانی بسیار مؤثر و هیجان انگیز خوشه شده بود و بعد رأی که به آن ترتیب گرفته شد بهانه ی دیگری برای آنها نماند. بعد از آن برای هیئت رئیس که معین کرده بودیم رأی گرفتیم آقای صالح با اکثریت خیلی زیاد نزدیک به اتفاق آراء انتخاب شدند آنها که غافلگیر شدند در وسط کار رأی شان را برگرداندند و به آقای کاظمی دادند، اینگونه پیش آمدها و دوروئی ها در اجتماعات و در کارهای سیاسی متأسفانه پیش میآید ولی دیگر برای آنها دیر شده بود. موقعی آنها خبردار شدند که تقریباً "جلسه تشکیل شده بود در ضمن جلسه تصمیم گرفتند که به کاظمی رأی بدهند که تعداد خیلی کمی رأی آورد. دونفر هم بعنوان نایب رئیس انتخاب شدند. بنده نایب رئیس اول و آقای دکتر آذرنایب رئیس دوم انتخاب شدیم. منشی ها هم به همان ترتیب از اکثریت انتخاب شدند. و بعد هم دو کمیسیون انتخاب کردیم یکی بنام کمیسیون سیاسی برای تهیه منشور جنبه ملی و یکی هم کمیسیون اساسنامه. در این دو کمیسیون از اعضای سازمانها و حزب در هر یک از آنها



افرادی از همه‌ی احزاب وجودناشت. مثلاً "در کمیسیون سیاسی که بنده و افراد دیگر عضویت داشتیم آقای مهندس بازرگان هم بودند. در کمیسیون اساسنامه آقای دکتر سخاوسی و افراد دیگری بودند. آقای فروهر و دیگران نیز همه بودند. یک منشوری تهیه شد و پس از آن اساسنامه که همه‌ی آنها با اکثریت زیاد تصویب رسیدند. بعد از آنهم بر طبق اساسنامه جدید به انتخاب اعضای شورای مرکزی، جبهه ملی پرداختیم. مطابق اساسنامه پیش‌بینی شده بود که اعضای شورای مرکزی ۵۰ نفر باشند که ۳۵ نفرش را کنگره انتخاب کند و ۱۵ نفر دیگر در اختیار شورای بازرگان که بر حسب مقتضیات و با توسعه جبهه و ملحق شدن جمعیت‌های دیگری به آن تدریجاً انتخاب کند. آن ۳۵ نفر هم از همه‌ی گروه‌ها انتخاب شدند. حالا کاملاً وحشی و صالح و صدیقی و پارسا و بنده و دکتر آذر و اینها در رده‌ی اول بودیم، در رده‌های بعدی رفقای دیگر هم بودند. کشاورز صدربود، دکتر بختیار بود، مهندس زیرک زاده بود مهندس بازرگان بود، حلوترازانها طالقانی بود، دکتر سخاوسی نفر آخر آخر بود که انتخاب نشد. از ورزشکاران پهلوان تختی انتخاب شد و غیره.

بنظر بنده در تاریخ دموکراسی ایران یعنی در تاریخ سازمان‌های حزبی این کنگره جبهه ملی یکی از باشکوه‌ترین، مؤثرترین و دموکراتیک‌ترین اجتماعات سیاسی ایران بود که اگر بگویم نظیری برای آن نبوده شاید گزاف نگفته باشم. منشوری بسیار سنجیده و مفصل ترتیب داده که با احتیاجات وقت ایران تطبیق میکرد. قطعاً مافوق العاده قوی راجع به اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، راجع به اینکه سازمان امنیت یک سازمان جاسوسی و تهدیدکننده آزادی و برهم زننده نظم و امنیت است و باید منحل شود و راجع به آزادی زندانیان سیاسی و غیره ما درش. منشوری که مسائل مختلف مملکت را، مسائل اقتصادی، مسائل اجتماعی و مسئله اصلاحات کشاورزی را، مسئله حق رأی زنان را، مسئله سیاست مستقل خارجی و سیاست دفاعی مملکت را تماماً در برداشت. در اینجا میخواهم بگویم که یکی از خصوصیات ثابت و همیشگی شاه خودنمایی و بهره‌گیری از عقاید و اقدامات دیگران و بخود نسبت دادن آنها بود. جبهه ملی که در اینموقع یک کنگره بسیار بقاء تشکیل داد و منشور سیاسی اجتماعی و اقتصادی مترقی‌ای عرضه کرد و اجتماعات پرشوری بوجود آورد و میتینگ‌های

می‌دادند در آن ده‌ها هزار نفر شرکت می‌کردند. شاه هم در آن زمان عیناً " شعارهای جبهه ملی و روش جبهه ملی را تقلید می‌کرد و در واقع ادای آن را در می‌آورد. می‌خواست بهمان صورت در اجتماعات ظاهر شود که عکس را در جراید منتشر کنند و در میان مردم مثل یک رهبر سیاسی دست بلند کنند و سخنرانی بکنند و کنگره تشکیل بدهد ولی تمام آن ساختگی و برافراشته بود. بعد هم مواضع انقلاب شاه و ملت را به همان ترتیب تقریباً " از روی اصول منشور جبهه ملی عرضه کرد و در فراغ دوم مصنوعی را ترتیب داد. اقتباس از افکار دیگران و نسبت دادن خدمات و اقدامات دیگران بخودش یکی از خصوصیات شاه بود. هم چنان که با قوام السلطنه کسر و همچنان که با ممدق و دیگران کرد.

س- آقای دکتر معذرت می‌خواهم، در آن جریان کنگره با زهم بین جبهه ملی و اعضای نهضت آزادی بسر خورده‌ائی بود؟

ج- بله در آنجا رفقای نهضت آزادی مخصوصاً " آقای مهندس بازرگان سخنرانی ایراد کردند که در آن سخنرانی مفهومی این بود که با اینکه به منشور رأی داده‌ و خود را عضو کمیسیون منشور بوده با زبانی تشکیلات و اصول و روش جبهه ملی همراه نیست و آخر کلامش را با این جمله ترکی ختم کرد، " بودر که وارد " یعنی ما همین هستیم که هستیم.

س- من شنیدم موقعی که در کنگره خانم‌های جبهه ملی بی‌حجاب ظاهر شدند آقایان بعنوان اعتراض خارج شدند. ممکنست راجع به این مسئله توضیح بفرمائید.

ج- بله، یکی از مسائل کلی که آنجا درباره‌اش صحبت و جنجال شد همین بود ما فقط دونفر بعنوان نمایندگان زنان در کنگره داشتیم. یکی خانم داریوش فروهر بود و یکی دیگر که اسم او را به خاطر ندارم، موقعی که آنها وارد شدند اول یکی از آقایان معممین ما بنام خلخالی بلند شد و هیاهو کرد. در کنگره چهار پنج نفر از روحانیون شرکت داشتند از آن جمله آقایان طالقانی، ابگچی، سیدضیاءالدین، حاج سیدجواد، جلالی، داماد و تنسیدی، شیستری و خلخالی بودند. خلخالی بلند شد و اعتراض کرد و به گفت و آنرا مخالف اصول اسلامی معرفی کرد. یکی دونفر از نهضت آزادی‌های رفیق مهندس بازرگان نیز بلند شدند و هیاهوئی برآوردند و چند نفر از آنها از جلسه خارج شدند تاختی هم با آنها ساز

آویخت . آن روحانی که اعتراض کرد پس از آن دیگر درکنگره شرکت نکرد .

س- آقای طالقانی هم از جلسه خارج شدند؟

ج- اتفاقاً " آقای طالقانی مانند دویبه آنها اعتراض کردند . گفت ، " آقا بنشینید ایسن

با زیبا چیست که در میآورید . "

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مصاحبه : شهرچیکو- ایالت کالیفرنیا  
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی  
نوار شماره : ۱۹

امروز صحبتمان را به تشکیل کنگره جبهه ملی رساندیم که بنظر بنده، این کنگره یکی از پایه‌دارترین و اصلی‌ترین فعالیتهای سیاسی بعد از مشروطیت ایران و از هر جهت ————  
دموکراتیک و مترقی و ملی بود. در همین زمان که کارهای کنگره جریان داشت و در منزل مرحوم حاج حسن قاسمی از بزرگانان معروف تهران تشکیل میشد که اینجا با پیدایش را بخیبر کنیم و خدایش بیا مرزد که با نهایت فداکاری کوشش کرد، با اینکه این عمل برای او متضمن ضرر و خطر زیاد بود از هیچ چیز مضایقه نکرد.

در پیرامون آن محل عوامل سازمان امنیت با ضبط صوتهای مخصوص وجود داشتند و ما کاملاً مستحضر بودیم که آنها مراقب همه فعالیت‌های ما هستند و در داخل ما هم علی التحقیق ————  
مأمورینی داشتند که بعداً "هم بر ما روشن شد. در همین زمان بود که شاه از قید دکترا مینمی هم فارغ شده و میخواست خودش را رهبر منحصر بفرد اصلاحات و ترقی خواهی ایران معرفی کند و به این طریق جبهه ملی را از صحنه فعالیت و سیاست خارج سازد. برنامهای با اصطلاح فریاد دوم شاه و انقلاب شاه و ملت خود را عرضه کرد و موادی بظاهر ترقی خواهانه و اصلاح ————  
طلبانه از قبیل اصلاحات ارضی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مشارکت کارگران در سود کارخانه‌ها، حق رأی زنان، و این نوع مسائل را که در برنامهای ملی وجود داشت اعلام کرد و میخواست آنها را به فریاد دوم و مراجع به آراء عمومی بگذارد. ما متوجه بودیم که این فریاد دوم بمعنای یک تحول اجتماعی و در خط مشی دموکراسی نیست بلکه درست برای

آن است که با یک ظاهر سازی نهفت دموکراتیک ایران و حرکت استقلال طلبی مردم ایران را متوقف بسازد و عنوان اصلاحات و برنامهای انقلاب یک برنامه میموری برای پرتده پوشی بر روی دیکتاتوری است که میخواهد آغاز بشود. بهمین جهت جبهه ملی طی اعلامیه هیجان - انگیزی به مردم هشدار داد که تمام این ظاهر سازیها توطئه‌ای برای استقرار دیکتاتوری جدید است و شعاری که ما دادیم این بود: "اصلاحات بله دیکتاتوری خیر" و برای اعتراض علیه آن مردم را دعوت به میتینگ و تظاهرات کردیم. به نظر اعلامیه معروف ما تحت عنوان "قم فاستقم" در همین زمان بود ولی قبل از اینکه تظاهرات صورت بگیرد مجدداً ما را در اول بهمن همان سال ۱۳۴۱ توقیف کردند و بزندانیان انداختند. این بار بیش از دو بیست نفر از رهبران و فعالین درجه اول جبهه ملی در همه سالها توقیف شدند که از رهبران و اعضای شورای جبهه ملی افرادی را که بنظم میآید از این قرار بودند: کاظمی، صالح، صدیقی، بنده، آذر، حقشناس، شاپور بختیار، کشا و رز صدر، داریوش فروهر، مهندس حسینی، زیرک زاده، علی اردلان، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، نمرت‌الله امینی، کریم آبادی، آیت‌الله طالقانی، مسعود حجازی، حاج مانیان، اصغر پارسا و عمده دیگری. ما را در دو محل زندانی کردند. یکی در زندان بزرگ خود شهر بانی، زندان معروف قصر در بانیان قصر و جمع دیگر را هم به یک محل مربوط به سازمان امنیت بنام قزل قلعه بردند. در زندان شهر بانی ما مجموعاً "قریب ۸۰ نفر بودیم که این جمع را از بازاریان و دانشجویان و اعضاء شورا و کمیته در و اتاق جا داده بودند که واقعتاً جای اینکه در اتاقها با ما بطور راحت دراز کنیم نداشتیم. یک‌کده از آن جمله بنده و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و چند نفر دیگر در راهروی زندان جلوی دستشویی زیلوئی انداختیم و رختخوابها را پهن کردیم. بقیه رفقا در قزل قلعه زندانی بودند. از هر نوع ارتباط ما با خارج و از اینکه خانواده‌های ما از وضع ما اطلاع پیدا کنند جلوگیری کردند حتی اجازه ندادند که غذای خودمان را خودمان تهیه کنیم و از همان غذای معمولی زندان برای ما می‌وردند که یک روز ما دیدیم دردیگ غذایی که برای ما آورده‌اند حشرات در داخل آن جوش می‌زند. دوسه ماهه ما به این کیفیت تحت فشار بودیم تا اینکه محاکمات ما شروع شود مدت مدیدی ادامه داشت. هر روز می‌آمدند و چند نفر از ما را می‌بردند یا در همان محل زندان

ویا در ساحتی مربوط به زمان امنیت خارج از زندان با زهرسی میگردند.

س- این سازمان امنیت زمان با کرون بود؟

ج- بلی سازمان امنیت در زمان سرلشکر پاکروان بود. بنده را چندین بار، چهار یا پنج بار یا شاید هم بیشتر، برای با زجه‌ئی بردند. دوبار در همان محل زندان قصر بود و چند بار دیگر اتوموبیلی می‌آوردند و ما را به یک محلی در داخل شهر که مربوط به سازمان امنیت بود میبردند، البته تحت الحفظ و در میان سربازان تفنگ بدستی که در جلو و پشت سر ما قرار داشتند.

همان روز اول که ما زندانی شدیم و روزنامه‌های دولتی آن زمان را به زندان آوردند در یکی از همان روزنامه‌ها خواندیم و دیدیم که قصد دارند دوفرا ما را محاکمه محارثی بکنند یعنی آقای مالح و بنده را. اتفاقاً "دوروز بعد خود آنها آن خبر را تکذیب کردند. تصور میکنم از خارج بر آنها فشاری وارد آمده و چنین خشونت‌آمیزی را به صلاح ندانسته بودند و الا قصد آنها این بود که چند نفر از ما را اعدام بکنند. استنظاقاً ما مدت‌ها در روزهای اول با شدت و بی‌پایانند ما بود. آنها ما تی که به ما نسبت میدادند یکی ارتباط با حزب توده بود، یکی ارتباط با تحریکات و مخالفت‌های بعضی از روحانیون بود که در آنوقت تازه آیت‌الله خمینی و بعضی از علمای دیگر هم رو صدا‌هایی برآه انداخته بودند ولی با ما ارتباط نداشتند.

س- هنوز ۱۵ خرداد نشده بود.

ج- نخیر هنوز نشده بود. آنها ما دیگر ارتباط با شورش عشایر جنوب بود. در عشایر جنوب در میان قشاقی‌ها و ایلات بویراحمدی هم حرکت‌هایی مخالف دولت صورت گرفته بود و با اواخره آنها مخالفت با سلطنت مشروطه ایران بود. مطابق همان ماده‌گذاری که در قانون مجازات عمومی در زمان رضاشاه گذاشته بودند بلکه ما را بعنوان مخالفت با سلطنت مشروطه تعقیب میگردند گوئی که دستگاه استبدادی و دیکتاتوری شاه سلطنت مشروطه بود. بتدریج متوجه شدیم که در میان این ۸۰ نفری که در زندان با ما هستند عده‌ای از ما مورین خود ساواک هستند. اتفاقاً "آنها تی که ما مور ساواک بودند از افراد آتشین و چپ‌نمای تندرو بودند آنها را برای خیرچینی و برای ایجاد تحریکات و ایجاد مخالفت نسبت به رهبران آورده بودند. آنها معمولاً "محرک‌تظاهراتی میشدند یا شعارهای تند می‌دادند و یا مثلاً "گاهی در حیات

زندان با چوب و با کهنه مجسمه‌ای درست می‌کردند و جقه‌های بر سر آن می‌گذاشتند و آن را آتش می‌زدند و از رهبران جبهه دعوت می‌کردند که به آنجا بروند و با زیبایی آن‌ها را تماشا کنند.

بعداً "دیسالهای انقلاب چند نفر از آن‌ها که زتن‌دروترین آن افراد بودند شنا ساشی کردیم که از ما، موریس ساواک بودند و در دستگیرگاه آن‌ها مشاغل مهم داشتند ولی در آن زمان در زندان بعضی از دانشجویان آن‌ها را مانند قهرمانان روی دست می‌گرفتند و به افتخارشان شعار میدادند.

پس از چند ماهی که در زندان شهربانی بودیم بعد از آنکه مسائل مورد اتهام را یکی یکی از همی‌افراد پرسیدند و مورد با جزوئی قرار دادند بتدریج احساس می‌کردیم که دستگاه در مقام یک نوع مدارا و سازش با ما قرار گرفته است. اولین علامت‌ش این بود که اجازه میدادند هفته‌ای یکبار زن و بچه‌ها بیایند ما بیایند بعد هم اجازه دادند که از منزلها برای ما غذا بیاورند. چهار پنج نفر از ما را طلب شدیم و ترتیب دادیم که غذای کافی برای ۷۰ یا ۸۰ نفر از منزلها بیاورند. بعد هم پیدا بود که جریان با جزوئی‌ها بصورت مساعد است و آن تندرستی سابق را که ما را جلوی سرنیزه می‌انداختند ندارد.

س - این با جزوئی‌ها را چه کسانی می‌کردند؟ آدم‌های معروفی مثل نا صر مقدم بودند؟

ج - یکی دوروز اول سرهنگ دیگری بود که الان اسمش در نظرم نیست و نشناختم. ولی بعد از او خود سرهنگ مقدم چندین بار از من در محل زندان شهربانی و یا در محل مربوط به سازمان امنیت با جزوئی می‌کرد و از رفقای دیگر هم می‌نجور.

س - رفتن را و با شما و سایر زندانیان چگونه بود؟

ج - رفتن حقیقتاً "بسیار مودب بود". بسیار آدم مودب و خوش برخورد و ملایمی بود. بنده تصور می‌کنم از سازمان امنیت و از ناحیه همین مقدم رئیس مافوقش سرلشکر پاکروان بود که در باره دولت در صدد یک نوع سازشی با جبهه ملی درآمدند. نشانه‌های این بود که پنج نفر از ما را انتخاب کردند و از محل زندان شهربانی که دانشجویان و افراد دیگری از آنجا بودند جدا کردند و به قزل قلعه بردند و در آنجا در ساختمان جداگانه‌ای از زندان قزل قلعه که اصلاً "دفتر زندان بود و چهار پنج تا اتاق و یک حمام داشت‌جا دادند. چند نفری را

که اول بردند: بنده و صالح و صدیقی و دکتر آذربودیم بعد هم شاپور بختیار و کشا و رزمدر را هم آوردند. آقای کاظمی به علت کسالت چند روز قبل از این جریان آزاد شده بود. در همین محل بود که آنها شروع ارتباط با ما کردند. سرلشکر پاکروان خودش دوسه بار آمد، جهانشا صالح که در آن موقع وزیر ویرا در اللهپار صالح بود چندین بار آمد و همچنین شخص دیگری بنام صنعتی زاده کرمانی رئیس مؤسسه و چاپخانه‌ی فرانکلین بود. صنعتی زاده در کمال پیش هم که در زندان موقت شهر بانئی در داخل شهر بودیم مرتب به دیدن ما می‌آمد و با دکتر بختیار ملاقات میکرد. بعد هم بر ما معلوم شد که او یکی از عوامل سیاسی خیلی مهم است و با خارجی‌ان ارتباط دارد و مستقیماً "باشا" ملاقات و در مسائل عمده‌ی سیاسی اظهار نظر میکند و نظریات او مورد توجه قرار میگیرد. معلوم نبود این شخص که هیچگونه سمبیت سیاسی ندارد چگونه واسطه این مذاکرات شده است. بنده شخصاً "نسبت به او بسیار مشکوک بودم، خود مؤسسه فرانکلین هم بسیار مشکوک بود. موضوعی که آنها بیشتر در مذاکراتشان صحبت میکردند: این بود که جبهه ملی نسبت به سلطنت ابرار و فائز واری و احترام بکنند و دستگاه دولت هم جبهه ملی را بر سمیت بشناسد و فعالیت او را در حدودی آزاد بگذارد.

کلماً تیکه آنها در این مورد بکار میبردند *Loyal opposition* بود و از اینجا معلوم بود که منشاء آن بایده خارجی باشد. مذاکرات اصلی را با آقای صالح میکردند بنده و دکتر صدیقی هم همیشه در مذاکرات شرکت داشتیم. ما به این آقایان جواب میدادیم که نسبت به سلطنت موضع ما کاملاً مشخص است. ما مدتی وزیر بوده مدتی وکیل مجلس بوده ایم. در زمان کا بینه مصدق ما بعنوان وزیر و بعنوان وکیل سوگنده‌ی قانون اساسی خورده ایم و قانون اساسی هم سلطنت مشروطه را مقرر داشته و هم در آن سلطنت سلسله پهلوی ذکر شده است. در طول تمام مبارزات یکی دوسه سال اخیر هم ما چیزی جز اجرای قانون اساسی نخواسته ایم. در نگره جبهه ملی هم همین مطلب بطور صریح معین شده است. و شعار ما مبنی بر "استقرار حکومت قانونی" هم به همین معنی است. بر طبق قانون اساسی ایران شاه سلطنت میکند نه حکومت. بنظر ما این شخص خود اعلیحضرت هستند که برخلاف مقام خودشان و برخلاف مصالح سلطنت و برخلاف قانون اساسی تمایل به حکومت مستقل دارند. اگر



ایشان بر اصول مشروطیت باقی بمانند و به ما آزادی فعالیت در حدود قانون اساسی بدهند ما تنها با ایشان مخالفتی نداریم بلکه در صورت لزوم هم ممکن است از سلطنت مشروطه دفاع بکنیم. ولی اگر وفا داری به سلطنت را به این معنی بگیرند که ما چاکر و جانشینان این برای ما غیر ممکن است، ما بر همان روش خودمان باقی هستیم. البته شخص پاکروان در این مورد فوق العاده حسن ظن داشت و مطلب را تقریباً "بصورت توافقناهای در آورده اند و قصدشان این بود که ما را آزاد کنند و در حدودی آزادی فعالیت بدهند که معلوم نبود آن حدود چیست. چیزی را که ما میخواهیم که نشاندهنده اجرای قانون اساسی و آزادی فعالیت سیاسی باشد انتخابات مجلس بود. میگفتیم مشروطیت و دموکراسی وقتی است که انتخابات مجلس صورت بگیرد و انتخابات آن آزاد باشد. اگر این انتخابات آزاد نباشد همهی - وعده‌هایی اساسی است. بر این اصول صورت توافقی بدست آمد. ولی پاکروان یکروز که به خدمت صالح آمده بود و من و دکتر صدیقی هم حضور داشتیم به ما گفت، "شما تصور نفرمائید این صحبت‌هایی که شده و نتیجه‌ای که ممکنست بدست بیاید از روی رغبت و به آسانی صورت گرفته‌اند، خیر، شما برای اینکار رومانی برای رسیدن به این نتیجه مخالفین و دشمنان خیلی بزرگی داریم و بسیاری از اشخاص هستند که نزد شاه میروند و صحبت مخالف میکنند." از آن جمله و ذکر کرد که نعمت‌الله تمیزی که آن موقع رئیس کل شهر بانی بود و دیگران به شاه میگویند که آزاد گذاردن جبهه ملی به منزله در بچه‌ای است که بر محل بیپوشی گشوده شود. اگر این در بچه‌ها ز شود یکمرتبه تمام مردم، تمام افکار عمومی متوجه جبهه ملی میشود و آنها بقدری وسعت و نیرو میگیرند که دیگر کنترل آنها از دست ما خارج خواهد بود شاه را خیلی ترسانده و مردد کرده‌اند. در میان دوستان ما هم راجع به این مذاکرات اختلاف نظر بود. آقای صالح جمعی از افرادی را که در خود زندان قزل قلعه بودند خواست و با آنها جریان مذاکرات را در میان گذاشت و از آنها نظرخواهی کرد. اغلب آنها تندروی کردند و گفتند که اینکار زفریبکاری محض است و ما نباید تن به چنین سازشی بدهیم.

س - ممکنست اسم چند نفر از آنها بی که با این جریان مخالف بودند بفرمائید.

ج - یکی از افرادی که مخالف بودند آریوش فروهر بود. آریوش همیشه تندی‌ها داشت و او

جوان وطن‌دوست وفاداری است ولی خوب سلیقه‌های مخصوصی دارد. یکی دیگر کشا ورز صدر بود.

س - منظورا اینها از مخالفت چه بود و آتموقع چه میخواستند؟

ج - هیچ پیشنهادی که چه بایده کردند نشدند. ولی ما اگر چنین نتیجه‌ای می‌گرفتیم که فعالیت جبهه ملی را آزاد بگذارند که دارای باشگاه و روزنامه و حق اجتماع باشد. به خصوص اگر میتوانستیم برای آزادی انتخابات ناتیجی بدست بیاوریم تمام به نفع آزادی و دموکراسی بود ولی اگر چنان آزادی بدست می‌آمد ممکن بود رهگشا برای نهضت مجدد آزادیخواهی در ایران بشود. البته ممکن بود عده‌ای ما را متهم به سازشکاری با دستگاه دربار و استبداد بکنند.

س - شما فرمودید که حدود و ثغور آن آزادی کامل معلوم نبود.

ج - نخیر، معلوم نبود تا چه حد. قرار بود آزاه باشگاه بماند، اما روزنامه هم بدهند ولی درباری انتخابات بهیچوجه حاضر به تجدید انتخابات و شرکت آزاد با در انتخابات نبودند. پیدا بود که آنها میخواهند ما را به دنبال خود بکشند و میخواهند بیک کیزاتی سرهم بکنند. این بود که در چنان وضع مبهمی باشک و تردید و اختلافی که در میان همکاران ما وجود داشت آقای صالح اعلام مذاکرات کردند. علم هم یک دوبار با آقای صالح ملاقات و مذاکره کرد ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد.

س - شما در ملاقات با آقای علم حضور داشتید؟

ج - نخیر بنده اصلاً ایشان را ملاقات نکردم.

س - آقای صالح گزارش آنرا به شما دادند؟

ج - بله میدادند.

س - من شنیدم که آقای علم یکبار ایشان و سایر رهبران جبهه ملی را بطور غیر مستقیم مورد تهدید قرار داد. یعنی به این ترتیب که به آنها گفت، " شما فکر نکنید که اگر یکبار یک روز صبح چند نفر را بگیرند و بقول معروف سرشان را زیر آب بکنند در دنیا به جایی برخواهد خورد." شما در این مورد چیزی میدانید؟

ج - بله بنظرم چنین چیزی به صالح گفته بود. نصیری رئیس کل شهر بانی هم نسبت به

جبهه ملی چنین نظری داشت . به خاطر دارم قبل از جریان زندانی شدن ما به مناسبتی می خواستیم تظا هروا اجتماعاتی بکنیم و از آن جلوگیری کرد . من به دفتر ا و رفتم و با او صحبت کردم که به چه جهت با تظا هرقا نونی ما مخالفت میکند . او گفت ، " شما دشمن شاه هستید و باید معدوم بشوید . " من بلافاصله یقین را از پشت میز گرفتم و کشیدم .

س - توی شهر بانی ؟

ج - توی شهر بانی . یقین را گرفتم و کشیدم و گفتم اگر راست میگوئی بیا و الان هر دو به نزد شاه برویم و توبه شاه بگویم و میگویم ، ببینیم شما و ما مثل شما دشمن شاه هستید یا ما . چنان تندبها و جواب دادم که بکلی ساکت شد . او یکی از افرادی بود که علیه ما و برای نابودی ما به انواع مختلف کوشش میکرد . خوب در این موقع دکتر ممدق هم در توفیگاه خودش در احمدآباد بود و البته ما هیچگونه تصمیم سیاسی بزرگی بدون مشاوره با او نمیتوانستیم اتخاذ بکنیم و تا خدمت میکردیم . اینهم یکی از علل قطع مذاکره ما با نمایندگان دولت و دربار بود که نمیتوانستیم و در این باره چه نظری دارد .

س - یعنی اگر به توافقی با دستگاہ رسیدید ؟

ج - مثلاً . موقعی که آقای صالح در آن جلسه اعلام داشت که ما دیگر مذاکرات را ادامه نمیدهیم تنها کسی که به او اعتراض شدید کرد دکتر شاپور بختیار بود . یعنی اعتراض به اینکه ما لحن نیروی تصمیم وقت را داده اند و دوباره تغییرات ناقص بیرون رفت .

س - یعنی ایشان موافق بودند که یکنوع سازشی با دستگاہ صورت بگیرد ؟

ج - بله . او خیلی موافق بود که آن مذاکراتی که شده بود به نتیجه برسد . در همین اوان که ما در زندان قزل قلعه بودیم یکروز از همان محل زندان خودمان شنیدیم که صدای تیراندازی شدید از داخل شهر میآید و بعد دو آتش سوزیها را از آن بالا در شهر میدیدیم پیدا بود که غوغای مهمی شده است و این همان واقعه ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ بود . یک ما مورس از ما امنیت که ظاهراً " درجه ای استواری داشت ولی مردی همه کاره و مؤثر در امور زندانیان بود بنام ساقی مراقبت از ما را برعهده داشت .

س - گروهیان بود .

ج - گروهیان بود یا افسر جزا ولی قدرتشان از یک سر لشکر بیشتر بود .

س - بله ایسان همه کاره قزل قلعه بودند .

ج - ساقی هم درهما ن مطلق که ماش هفت نفری زندانی بودیم دریک گوشه ای نشسته بود . ساعت در حدود دو بعد از ظهر بود که راه دیوی شهران اخبار را با مدای بلند پخش میکرد و ما گوش میدادیم دیدیم صا حبه ای با سر لشگر پاکروان رئیس سازمان امنیت در جریان است . وی راجع به کیفیت واقعه ۱۵ خرداد گزارش شدیدی داد از اینکه مرتجعین و آخوندها وعده ای از آشوبگران بازاری و اینها با عث این جریان و محرک کشتار و غارت و آتش سوزی شده اند و تهدید کرده که مرتکبین بسختی مورد تعقیب و مجازات قرار خواهند گرفت . بعد یکی از روزنا مه نگارانی که آنجا بود از او پرسید که آیا جبهه ملی نیز در این امر دخالتی داشته است ؟ پاکروان گفت ، " جبهه ملی در این موضوع بهیچوجه دخالت نداشته است . " وقتی او این حرف را زد ساقی که در آن گوشه ایستاده بود دستش را بلند کرد و با لهجه ای ترکی خود گفت ، " الهی شکر " . برای اینکه هرگاه ما هم به آن آشوب آلوده میشدیم زحمت و درد سرهای تازه ای برای او ایجاد میشد .

در همین ایام ، چند روز پیش ترا زحاده ای ۱۵ خرداد بود که مهندس بازرگان و دکتر سحابی راهم از محل زندان شهر بانی به قزل قلعه آوردند . همان روز مرحوم کریم آبادی که با ما زندانی بود طرف عصری آمد و بمن گفت ، " دکتر سحابی ناراحتی بزرگی برایش پیدا شده . " گفتیم چه شده ؟ گفت ، " وقتی که آمده اند جلودر زندان از دو بیل پاچه ای شلوارش - ورقه ای به زمین افتاده . آنها ئی که او آورده و همراهش بوده اند ورقه را به او میدهند و میگویند این از شما افتاد . او متوجه نبوده و گفته نه چیزی نیست مال من نیست . بعد از آنکه او را به داخل زندان میبرند متوجه میشود که آن ورقه افتاده و خیلی ناراحت شده و بمن مراجعه کرد که با ساقی مذاکره کنم شاید آن ورقه را به او پس بدهند . " کریم - آبادی با ساقی خیلی دوست بزرگ و ساقی هم به او احترام میگذاشت .

س - به کریم آبادی ؟

ج - بله به کریم آبادی . کریم آبادی به ساقی مراجعه میکند و ساقی میگوید ، " چرا زودتر نگفت و چرا خودش متوجه نشد . ورقه افتاد دوبه او دادند و او خودش رد کرد . آن ورقه

ظاها " پیش نویس یک اعلامیهی تندو تحریک آمیز علیه شاه و دربار به خط آنها بوده . بنده که آنرا ندیدم ولی وقتی کریم آبادی به ساقی مراجعه میکند که ما موریان سازمانیت در دفتر زندان مشغول مطالعهی آن بوده اند . آنها را دیگر نزد ما نیاوردند و در همان قسمت عمومی زندان نگاهداشتند . در همان محل جمعی از روسای طوایف قشقایی و بیورا احمدی نیز زندانی بودند که بعداً " به محاکمه و اعدام چند نفر آنها انجامید .

سه ماه بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ما را بتدریج آزاد کردند . این بار نیز بنده آخرین نفری بودم که در اواخر شهریور ماه آزاد شدم . در این دو سال متوالی ما مجموعاً " پانزده ماه در زندان بودیم . ولی به علت جریاناتی که به آن اشاره کردم متأسفانه آقایان مهندس بازرگان و دکتر ساسی آزاد نشدند و پس از مدتی آنها را محاکمه و محکوم به حبس کردند .

موقعیکه ما هنوز در زندان بودیم بدنبال جریان ۱۵ خرداد عدهای از روحانیون معتبر را دستگیر کردند و آنها را آوردند و در قسمتهای مختلف پیرامون مادر همان زندان قزل قلعه زندانی کردند ولی ما نتوانستیم با آنها ملاقات و ارتباط پیدا کنیم .

بعد از آزادی ما در اواخر شهریور مجدداً " جلسات شورای جبهه ملی را در منزلها تشکیل میدادیم ولی وضع این بار بسیار گذشته که کنگره جبهه ملی را با آن خوبی تشکیل دادیم بکلی متفاوت شده بود . از طرفی نظام دیکتاتوری برایران مسلط شده بود . شاه به منبراد خویش که در دست گرفتن قدرت انحساری بود رسیده بود . تمام موانع داخلی را سرکوب کرده و همه سیاستهای خارجی را با حکومت مطلقه خود همراه ساخته و فراندوم خود را انجام داده بود و خود را در انظار مردم ایران و جهان نیان رهبر اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و عامل انقلاب به اصطلاح شاه و ملت معرفی میکرد . در همین اوان بود که علم نخست وزیر وقت با آقای صالح ملاقات کرده و تغییر اوضاع را به ایشان اطلاع داده و جبهه ملی را با قاطعیت مورد تهدید قرار داده بود . تصور میکنم از طرف سازمان امنیت هم با بعضی از همکاران ما که درست نمیتوانم آنها را مشخص کنم تماسهایی حاصل شده و اخطارها و تهدیدهایی به عمل آمده بود . از طرف دیگر در داخل جبهه ملی مواجبه با اختلافات شدید شده بودیم چه در میان اعضاء شورا و چه از جانب سازمانهای دانشجویی وابسته به جبهه ملی . تا آن تاریخ به هیچوجه در هیچ یک از

احزاب و جمعیت‌ها مسئله مبارزات مسلحانه مطرح نشده بود ولی جمع قابل توجهی از دانشجویان ما تمایلات چپ‌افراطی داشتند. آنها بظاهر در سازمان ما ولی‌عملاً " وعلناً " علیه‌آن بودند. چنانکه میدانید بعضی از همین دانشجویان آن زمان وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی بودند که بعداً " از بنیادگذاران چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق شدند. من بسیاری از آنها را شخما " می‌شناختم بعضی از آنها در دانشکده حقوق شاگرد خود من بودند. من مخصوصاً " به ضیاء " ظرفی و بیژن جزئی می‌گفتم فرزندان این چیه روش و چه نصابی است که شما در جبهه ملی با شید و علناً " علیه‌آن تبلیغ بکنید. اگر شما معتقد به این سازمان و راه و روش آن نیستید میتوانی از آن خارج شوید و خودتان فعالیت دیگری در پیش بگیرید. ولی آنها در آن زمان با یگانه‌علنی دیگری نداشتند و سازمان نشان در داخل جبهه ملی بود. بعضی از افراد شورای جبهه ملی هم با آنها خوش و بش داشتند و آنها را تقویت میکردند. یکی از آنها خدا رحمت کند مرحوم کشا و رز صدر بود. یکی دیگر که در مورد جمع بین ضدین شده بود، ریوش فروهر رهبر و سرور پان ایران نیستا بود.

رفقای حزبی فروهر و خانم فروهر و دانشجویان وابسته به حزب آنها که در سازمان دانشجویان جبهه ملی بودند بیشتر با همان عناصر چپ‌افراطی همکاری داشتند تا با دانشجویان در خط جبهه ملی. اکثریت دانشجویان دانشکده‌های فنی و علوم و پزشکی و کشاورزی چنانکه در انتخابات کنگره سال پیش معلوم شده بود و قاندا در جبهه ملی بودند. دودانشکده‌ای که محل فعالیت شدید عناصر چپ بود در آن اکثریت داشتند دانشکده‌های ادبیات و حقوق بودند. مسئول سازمان دانشجویان آقای دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری هم بیشتر با همین گروه‌های مخالف مربوط بود و آنها را تقویت میکرد. من به عنوان مسئول کل تشکیلات یکی دوبار به ایشان تذکره‌ای دادم ولی تغییری در روش او حاصل نشد. یکی دیگر از جوانان بسیار خوب و درس‌خوانده ما که من او را خیلی دوست داشتم و هنوز هم دارم دکتر حسین مهدوی بود که او نیز نسبت به آنها تمایلاتی داشت.

با اینکه اکثریت سازمان دانشجویان جزو وفاداران به اصول جبهه ملی بودند و لیس یک‌دسته از آنها که مخالف سرسخت ما بودند راه روشی پیدا کردند و از مجاری مخصوصی، شاید از مجرای همان دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری و یا شاید دکتر غلامحسین مصدق به خدمت آقای

دکتر مصدق مرتبط شدند و نام‌های بی‌عنوان سازمان دانشجویان جنبه ملی به ایشان نوشتند. برحسب تصادف و اتفاق در همین زمان از سازمان جوانان جنبه ملی اروپا، بنظم آنها طی که در آلمان فعالیت میکردند، یک نامه‌ای به آقای دکتر مصدق نوشته شده و آنها از طرف خودشان بدون آنکه کوچکترین دستوری به آنها از طرف سازمان مرکزی داده شده باشد اعلام کرده بودند بنا بر مشکلات و اختلافاتی که در پیشرفت فعالیت خود داشته‌اند تصمیم اتخاذ کرده‌اند که تمام احزاب را منحل کنند و سازمان واحدی بنام جنبه ملی تشکیل بدهند. آقای دکتر مصدق به آنها جواب میداد که این عمل و این انحلال حزبها کار صحیحی نبوده و باید حزبهای مختلف در جنبه ملی باشد و جنبه ملی چیزی جز حزبها و جمعیت‌های مختلف نباشد. برطبق اساسنامه‌ای که در کنگره سال پیش به تصویب رسیده بود ما درباره تشکیلات و درباره‌ی مراعات جنبه ملی نظریات دیگری داشتیم. بنده چون مسئول تشکیلات جنبه ملی بودم و زیر و بم و در دسرهای اینکار را کاملاً میدیدم و می‌چشیدم لازم میدانم راجع به آن توضیحات کافی بدهم. س- تمنا میکنم. خواهش میکنم بفرمائید.

ج- بنده خودم شما "عضو حزب ایران بودم و علاقمند به حزب ایران. در شورای جنبه ملی هشت یا ده نفر که الان درست تعدادش یاد من نیست، از افراد حزب ایران بعنوان شخصیت وجود و حضور داشتند، در انتخابات کنگره هم به عضویت شوری انتخاب شده بودند. بنا بر این من یک آدم غیر حزبی نبودم، سالها را در حزب گذرانده بودم و رئیس کمیته‌ی مرکزی حزب ایران و مورد توجهی غالب جوانان حزب ایران بودم. با سایر احزاب ملی هم روابط همکاری خوبی داشتیم. جنبه ملی و شورای جنبه ملی مخالف با احزاب نبود، ولی وضع در آن زمان بطوری بود که ایجاب میکرد جنبه ملی سازمان‌های خارج از احزاب داشته باشد. زیرا عده کثیری از افراد بدون اینکه بخواهند وارد یک حزبی بشوند، وارد یکی از این احزاب وابسته به جنبه ملی بشوند می‌خواستند مستقیماً "و در جنبه ملی بشوند و در اجتماعات و فعالیت آن شرکت کنند. ما هم که میبایستی از وجود آنها استفاده کنیم بهیچوجه نمیتوانستیم به اینها بگوئیم یا بروید عضو یک حزبی بشوید و از راه آن حزب عضویت جنبه ملی را قبول کنید یا خودتان یک حزبی تشکیل بدهید و بعد بیا سید به ما ملحق بشوید. مثلاً در میان دانشجویان عده کثیری و بلکه اکثریت مطلق آنها وابستگی به هیچ حزبی نداشتند. دربار زار که ما پیش از

محدوزه‌ها داشتیم، فقط چند نفر آنها مربوط به حزب ایران و چند نفر عضو حزب ملت ایران فرور بودند. و همینطور در سازمان محلات و اصناف و در سازمان فرهنگی و کارمندان و به همین ترتیب در سازمان کارگران. غالباً حزب ما سازمانهای کارگری نداشتند. وجود این سازمانها ضروری و لازم بود ولی آنها بخودی خود سازمانهای سیاسی نبودند و مرام و ایده - لوی سیاسی خاص نداشتند. بنابراین ما معتقد شده بودیم که اگر جبهه ملی بخواد بصورت یک نهضت سیاسی نیرومند و مؤثر درآید باید هم اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن روشن شود و هم دارای تشکیلات منضبط و هم تعلیمات لازم باشد و این خواسته‌های هزاران نفری بود که در سازمانهای جبهه ملی مرکز و شهرستانها نام نویسی کرده بودند. و همین خواسته بود که در کنگره سال پیش بصورت یک منشور و یک اساسنامه تشکیلاتی تنظیم گردید. در عین اینکه ما حزبها را هم قبول داشتیم که هر حزبی که با اهداف ملی ما هماهنگ باشد علیحده بتواند در جبهه ملی شرکت داشته باشد و افراد حزبها را هم افراد جبهه ملی میشناختیم. آقای دکتر مصدق که آن نامه را به ایداننجویان اروپائی نوشت عده‌ای از همان افراد مخالف آن را در تهران منتشر کردند و چند نفر از رفقای شورای ما مشغول پراکنده کردن آن در داخل شور شدند و هیاهو براه انداختند که پیشوا با این تشکیلات جبهه ملی موافق نیست و باید این شوری و این تشکیلات منحل شود. ما هم نامه‌ی مبسوط و مفصل به ایشان نوشتیم که در این کتابچه‌ها که شما می بینید متن آن موجود و بسیار خواندنی است. با وجود توضیحات مفصّلی که در این نامه را جمع به ضرورت تشکیلات موجود و تصویب آن از طرف کنگره منتخب اعضاء و عدم مغایرت آن با نظریات ایشان داده شده بود آقای دکتر مصدق با نهایت اصرار نظر ما را رد کرد و حتی عنوان کردند که افراد از ما بهترانی در شورای جبهه ملی هستند بدون آنکه معلوم کنند منظور ایشان چه افرادی است و شورای جبهه ملی را متهم کرد که خودش خودش را - انتخاب کرده و حال آنکه از طرف یک کنگره منتخب از جانب چندین هزار نفر اعضاء سازمانهای مرکز و شهرستانها انتخاب شده بود. به هر حال چون ما ارتباط مستقیم با ایشان نداشتیم و آقای دکتر مصدق هم از جریان اختلافات و دودستگی داخل جبهه خبردار نبود و کما نسی خدمت ایشان می رسیدند که توضیحات و برخلاف واقع میدادند این اختلاف نظر شدید با پیشوا پیدا شدند و نتوانستیم آنرا رفع کنیم.



س - رابط بین شورای مرکزی جبهه ملی و دکتر مصدق آقای دکتر متین دفتری بود؟

ج - مترابط ما دکتر غلامحسین مصدق بود ولی پیدا بودا فرد دیگری خدمت دکتر مصدق می‌رسند و این مطالب را به ایشان می‌گویند. در جواب نامه‌ی دوم ما آقای دکتر مصدق نامه‌ی دیگری نوشت که در واقع خواستار انحلال شورای منتخب کنگره و انحلال تشکیلات موجود جبهه ملی شده بود. ما هم ناگزیر خدمت ایشان نوشتیم که چون نمیتوانیم برخلاف معتقدات خود برخلاف مصوبات کنگره اقدامی بکنیم و چون از طرفی هم معارضه با نظر آن جناب را بصلاح نهضت و ملت نمیدانیم ناچار فعالیت خود را متوقف می‌کنیم.

س - بلکه این نامه‌ی که اینجا هست بتاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۳ به امضای دکتر مهدی آذر هست از طرف شورای مرکزی جبهه ملی به آقای دکتر مصدق. ایشان هم اینجا نوشتند: «نظر به اینکه آن جناب که رهبر و پیشوای نهضت ملی هستید صراحتاً ترتیب شورای مرکزی جبهه ملی و اساسنامه آن را نمانفی فرموده‌اید و نظریاً اینکه مقابله با نظریات پیشوای معظم را بصلاح نهضت، ملک و ملت نمیدانیم و با توجه به اینکه عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی از شرکت در سازمانهای نوع دیگر معذور خواهند بود چنانکه توضیحات مربوطه در عریضه قبلی و این نامه مورد قبول واقع نشود ادا مه کار این شورا غیر مقدور خواهد بود. با تجدید مراتب اراادت و ادعیه خالصانه از طرف شورای مرکزی جبهه ملی دکتر مهدی آذر».

ج - بلکه بعد از اینکه ما شورای جبهه ملی و فعالیت جبهه ملی را به این صورت تعطیل کردیم آقای دکتر مصدق به آقای کاظمی رجوع کردند. در اینجا با دیدگویی که متأسفانه در جبهه ملی نسبت به آقای کاظمی بدرفتاری وی اتمام یافته بود. بطوریکه بیشتر توضیح دادیم و به ریاست کنگره انتخاب نشد بعد از کنگره هم که شورای مرکزی جبهه ملی تشکیل شد به ریاست شورا هم انتخاب نشد و این موجب رنجش او گردید که در جلسات شورا شرکت نمی‌کرد، و نسبت به ما و مخصوصاً «نسبت به شخص من هر نظری داشته باشد بنده خود را اول تا به آخر نسبت به او و حسن عقیده‌ها شتم. و تحقیقاً «مردی که من و در دادا ره و وظائف بسیار مرتب و منظم بود. کارگردانهای مخالف جبهه ملی که از رنجیدگی آقای کاظمی خیردا شدند به علاوه وی از شخصیت‌های سیاسی مهم جامعه ما محسوب می‌شد از آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که

تشکیل جبهه ملی جدید را صورتی که ایشان مقتضی میدانند به آقای کاظمی ارجاع کنند. این بود که ایشان به آقای کاظمی نوشتند و دانشجویان مخالف آقایان وابسته به احزاب درمددبرآمدند که جبهه ملی دیگری بنام جبهه ملی سوم بوجود بیاورند. در واقع بایست گفته شود که این جبهه ملی سوم طفل نازاده از مادر بود، یک موجودی بود که به دنیا نیامد نتوانست فعالیتی بنام جبهه ملی در عرصه ایران بظهور برساند نهمی فعالیتها بی کس میگویند برای تشکیل جبهه ملی سوم شده در واقع فعالیتها بی بوده برای کشتن و از بین بردن جبهه ملی چون تاریخ و واقعیت نشان داد که بعد از آن دیگر جبهه ای که بتواند در داخل مملکت عرض اندام بکند و مظهر کوچکترین اثری بشود املا" بوجود نیامد. بنا بر این جبهه ملی سوم عملاً منتفی شده و همه ی کوششها بی هم که آقای دکتر مصدق کرد و نامه ها بی که نوشت بکلی بی نتیجه ما ند. بنده در خاتمه ی بحثم بایده گویم که آقای دکتر مصدق پیشوا ی بزرگ و محبوب مردم ایران و مورد تکریم و تعظیم و تجلیل همه ی مادران زمان همیشه بوده و هستند. ولی ایشان معموم از خطا نبودند. بنده مثلاً نسبت به انحلال مجلس روز پیش توضیح دادم که بسیار نژاد ایشان موافق نبودم و به ایشان صراحتاً "گفتم که شما ممکن است با یک فرمان عزل و یا با یک کودتا مواجه بشوید و با کمال تأسف با هر دو این پیشامد مواجه شود و برابر آن کاری نتوانست بکنند و هم چنین در مورد نحوه ی دفاع از حقانیت ایران در دیوان لاهه بنده و آقای دکتر شایگان با ایشان اختلاف نظر داشتیم و حق با ما بود. همچنین دکتر مصدق اهل تشکیلات حزبی املا" نبود در تاریخ مبارزات سیاسی خود هیچوقت در حزبی شرکت نکرد و حاضر نشده هیچ تشکیلات سیاسی را سرپرستی بکند و همواره متکی به پشتیبانی افکار عمومی غیر متشکل بود. بنا بر این نظری که در باره ی تشکیلات جبهه ی ملی داشت به نظر بنده غیر تشکیلاتی و غیر منطبق با واقعیات بود.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : نوزدهم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا  
مصاحبه کننده : ضیاءاله صدقی  
نوار شماره : ۲۵

س- من در رابطه با این موضوعی که فرمودید دو سؤال دارم که اگر اجازه بفرمائید این سئوالاتم را مطرح کنم.

ج - بله بفرمائید.

س- سئوال اول اینست که شما راجع به موضوع ایده شولوژی در جبهه توضیح فرمودید. مسئله اینست که اگر یک جبهه ای ما حب یک ایده شولوژی باشد و تنها ما حزابی که در آن جبهه شرکت کردند خودشان را منحل نکنند، آن چیزی که دکتر خنجی خواسته بود و عملاً آن را - پیشنها دمیکرد که حزب خودشان را منحل نکنند در جبهه و یک ایده شولوژی را بپذیرند، آنوقت دیگر آن یک جبهه نمیشد و میشد یک حزب دیگری. روی این مسئله است که من میخواستم شما بیکمقداری توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم عملی که دکتر خنجی و رفقای او برای انحلال جمعیت کوچکی که داشتند کردند ما به آنها تکلیف نکرده بودیم خود آنها کردند و این تکلیف را هم به هیچیک از احزاب نمی - کردیم. اما چون در مقابل این واقعیت قرار گرفته بودیم که احزاب جا ذبه و کشش کافی برای تجمع مردم و تحریک مردم ندارند بنا بر این افرادی را که میخواستند مستقیماً وارد سازمان جبهه ملی بشوند بصورت غیر وابسته به احزاب دیگری ناچار می پذیرفتیم. ولی این به این معنا نبود که ما بگوئیم این حزب یا آن حزب منحل بشود. البته با این ترتیب چون جبهه ملی وسعت زیادی پیدا کرده بود و در تهران و شهرستانها با زمانها پیش

از سازمانهای احزاب جدا بود، سازمان دانشجویان داشت، سازمان بازاریان داشت، سازمان محلات و اصناف داشت، سازمان فرهنگیان و کارمندان، سازمان کارگران و سازمان کشاورزان داشت و اینها همه هر کدام حوزه‌ها و جاه و محل و فعالیت مخصوص داشتند لازم بود که ما برای اداره‌ی این تشکیلات نظم و ترتیبی بوجدوبیا وریم. علاوه بر این با کمال تأسف و ایدئولوژی‌های احزاب در آتموقع فوق العاده ضعیف و ناقص بود و ما در فکر این بودیم که در یک منشور وسیعی همه‌ی مسائل سیاست خارجی، سیاست داخلی، سیاست اقتصادی، امور فرهنگی، امور بهداشتی، امور خا نوادگی و غیره را پیش‌بینی بکنیم. آنها شی که در این احزاب بودند در این کنگره شرکت کردند و در کمیسیونهای منشور و اساسنامه‌ی جبهه ملی حضور داشتند و عضو آن کمیسیونها بودند آنها نیز آن اساسنامه و آن منشور را پیشنهاد و تصویب کردند و خود آنها پای گزارشهای مربوط به این مسائل را امضاء کردند. مثلاً گزارش مربوط به منشور به امضای بنده و حقشنان که عضو حزب ایران بودیم هست، به امضای آقای مهتدی با زرگان هم هست، به امضای یکی دونه‌را از رفقای داریوش فروهر هم هست. بنا بر این همه این منشور و این اساسنامه را بعنوان هدفها و تشکیلات جبهه ملی پذیرفته بودند. خوب البته جبهه ملی به این ترتیب صورت یک سازمان شبه‌حزبی وسیعی داشت که در عین حال احزابی هم جداگانه در آن عضویت داشتند و ما بهیچوجه مخالف با شرکت احزاب دیگری نبودیم. با جمعیت نهضت آزادی که در ابتدای کار آن مخالفت را با ما ظاهر و آن اعلامیه را ما در کرد و بعد هم علیه ما با حکومت دکتر امینی همکاری کرد با وجود این کنار آمدیم و آنها را به کنگره دعوت کردیم و در کنگره هم شرکت کردند و بعد هم عضویت نهضت آزادی را در جبهه ملی پذیرفتیم. تنها جمعیتی که بنظر من نسبت به او بی‌انصافی شد جمعیتی بود منسوب به خلیل ملکی.

س - جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران .

ج - جامعه سوسیالیستها که ما در باره‌ی آن کوتاهی کردیم. شاید اگر وجود خلیل ملکی بود با قدرت بیان و ذهن تشخیصی که داشت و با فعالیت زیاد که داشت در روش ما فوق العاده مؤثر واقع میشد ولی متأسفانه بسیاری از رفقای ما مخالف او بودند و توافق در باره‌ی آمدن

او بدست نیا مد. بنده بخاطر دارم که یکی دونفر از دانشجویان ما در اروپا نامه ای بمن نوشتند، در آنموقع که مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم، که بطوریکه معروف هست شما نسبت به خلیل ملکی عقیده ای ندارید و نسبت به ایشان مخالفت میکنید. بنده به آن شخص جوابی نوشتم و این جواب من هم در یک جا شی منتشر شد و در آن با نهایت مراجعت نوشتم که بهیچوجه چنین چیزی نیست. من آقای خلیل ملکی را یکی از افراد آزادیخواه و فداکار میدانم و فعالیت او را در همه موارد تصدیق دارم و امیدوارم اشکالی که در موضوع او پیش آمده است رفع بشود و ما بتوانیم از وجود ایشان استفاده ای کامل ببریم. این نامه ای بود که من نوشتم ولی بهرحال این نقض در سازمان جبهه ملی ما در آنموقع وجود داشت.

س- خودجا معه سوسیالیستهای نهفت ملی ایران هم یک حزب به آن صورت در واقع نبود ولی خوب این مسئله عنوان شد و بیک عبارتی پیراهن عثمان شد برای اینکه جبهه ملی از ورود احزاب جلوگیری میکند. آن نامه ای را که شما میفرمائید حتما "در بایگانی جا معه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا هست و حتما" آن را پیدا خواهیم کرد.

ج- مرحوم خلیل ملکی هم از آن اطلاع داشت.

س- یک موضوع دیگری را که من میخواستم از شما سؤال بکنم مربوط به اساتذنه ای جبهه ملی است، راجع به ماده ۱۳۹ اساتذنه جبهه ملی است که میگفت تمام احزاب و سازمانها میبایست یک لیستی از افراد و از سوابق آنها به تفصیل به بایگانی جبهه ملی بدهند که در آنجا محفوظ باقی بمانند. یکی از ایرادات دکتر مصدق هم همین مسئله بود که مگر بایگانی جبهه ملی اداره بایگانی دولتی است که این چیزها را نگه دارد. و در آنجا بود که ایشان اشاره کردند که با وجود زمان بهتران چگونه میشود چنین چیزها را در بایگانی محفوظ داشت.

ج- بله. خوب اولاً موضوع از ما بهتران که متأسفانه معلوم نشد و در پرده ابهام باقی ماند و هر کسی میتواند بگوید که او مورد این اتهام بوده یا نبوده یا مخالف است او مورد این اتهام بوده یا نبوده است. این متأسفانه عنوانی بود که بیشتر ضربه

زد و ایجاد یا بس کرد تا اینکه نفی وارد کنند. اما جبهه ملی که آن ماده را مقرر داشت برای سن مبنا بود که دیسپلین بیشتری در سازمان بوجود بیاورد. برای این مبنا بود که افراد ناپایی که وارد هستند دنیا شدند. عده زیادی با کمال تأسف در آن زمان از عوامل چپی و سازمان انجمنی در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند و اینها بیشتر خرابکاران روماجو و ماجراجو بودند و جبهه ملی متوجه بود اگر بخواد فعالیت مؤثری در جامعه ایران بوجود بیاورد - باید اول دست به یک تصفیه ای در داخل خودش بزند.

س- اینجا الان من نامه آقای دکتر مصدق را دارم که در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ است و خطاب به آقای اللهیار صالح نوشتند. در آخر این نامه تقریباً " بصورت تقاضا خودشان مینویسند: من نقل قول میکنم، " برای خیر جامعه یک اساسنامه ای که مورد قبول عموم باشد تنظیم بفرمائید و یک عده مخالف را با این عمل پسندیده اید و او در خدمت وطن مهیا فرمائید و این عمل پسندیده را از خود راضی و برای خدمت به وطن عزیز مهیا نمائید. اینست نظریات ارادتمند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. " دکتر محمد مصدق. آقای اللهیار صالح در ۱۸ خرداد ۱۳۴۳ در یک نامه کوتاهی به این صورت جواب میدهند: " راجع به اصلاح اساسنامه جبهه ملی هم که با ردیگر اشاره فرموده اید جواب همان است که در نامه های رسمی هیئت اجرایی شورای جبهه ملی و از شورا های جبهه به عرض رسیده است و بنده نمیتوانم چیزی بر آن اضافه کنم. سلامتی وجود محترم را خواهان است. " اللهیار صالح.

من میخواستم که شما یک توضیحی راجع به آن آخرین جلسه شورای مرکزی جبهه ملی که گویا در منزل آقای امیرعلایی تشکیل شد بفرمائید و در آنجا به آقای صالح میخواستند اختیارات بدهند بعنوان رئیس هیئت اجرایی ایشان امتناع میکرد و در عین حال ایشان آن سیاستی را که بعداً " بنام سیاست صبر و انتظار روی سیاست سکوت معروف شد در آنجا پیشنهاد کردند.

ج- بله، اولاً جبهه ملی و افرادی که معتقدند به یک اصل و اصولی هستند و یک تشکیلاتی را پذیرفتند و قبول میکنند، اگر آن را پذیرفتند باید بر فکر خودشان ثابت باشند در آن زمان با همه ای احترامی که ما به مصدق داشتیم نظراً ایشان را غیر عملی میدانستیم. تاریخ هم

نشان داد، واقعیت نشان داد که فکرایشان غیر عملی است. بعداً "آن سازمانها و حزبها دور هم بظاہر جمع شدند و بصورت ظاہریک شبه جبهه‌ای بنام جبهه ملی سوم ترتیب دادند ولی بیهیچوجه عملی نشد و از بین رفت. ما متوجه این نکته بودیم و اگر عقیده به آن منشور و آن سازمان و آن اساسنامه داشتیم میبایستی درباره‌ی آن ثابت بنامیم. مطلب فقط این بود که درباره ملت ایران و بانہضتی کہ مصدق رهبریش کرده ایستادگی در مقابل او عمل بی جا و بی ربطی بود. بنا بر این بدون اینکه ما معتقد به فرمایشات ایشان و نظریات ایشان باشیم و نمی توانستیم تشکیلات موصوب کنگره را تغییر بدهیم ناچار جریان را به اختیار ایشان گذاشتیم کہ خود ایشان بہ ہر ترتیبی کہ مقتضی میدانند جہنہ ملی را تشکیل بدهند و شور را با تعطیل کردیم و منتظر بودیم کہ ببینیم این جہنہ ملی بہ چه ترتیب آنطوری کہ ایشان میخواہند عملی میشود.

س۔ اگر جہنہ ملی فعالیت میکرد شما بہ آن می پیوستید؟

ج۔ اگر جہنہ ملی واقعی فعالیت و اثر میآورد البتہ بندہ مضایقہ نداشتم ولی با کمال تأسف چنین چیزی صورت نگرفت.

س۔ من ہر وقت این نامہا و این مطالب را میخوانم بفکر یک موضوعی میافتم. یک موضوعی در واقع بنظر من عجیب میآید و آن اصرار بر شرکت احزاب در جہنہ ملی دوم است. تا آنجا کہ من بخاطر دارم در آن زمان احزابی وجود نداشتند. یکی حزب ایران بود کہ خود شما راجع بہ آن صحبت کردید و فرمودید کہ یک حزب الیت بود و آنچنان نفوذی میان تودہہای مردم نداشتست و جامعہ سوسیالیست ہا ہم حزب نبود و یک سازمان الیت دیگری بود کہ عیناً مثل حزب ایران آنچنان نفوذی میان ہمہ تودہہا نداشت و آن چیزی را ہم کہ آقای دکتر محمد علی خنجی بہ آن حزب سوسیالیست میگفت تا آنجا کہ من اطلاع دارم شاید از حدود بیست و پنج یا سی نفر...

ج۔ حدود شصت یا ہفتاد نفر بودند.

س۔ شصت ہفتاد نفر نبودند ولی حزب در واقع نمیشد. آن چیزی کہ در واقع مردم راجع میکرد در داخل جہنہ ملی دوم خاطرہای مبارزات رہبران جہنہ ملی در آن دوران ملی شدن صنعت نفت بود و نہ حزب.

ج - کاملاً درست است و این‌ها را که شما اسم بردید احزاب نامی آنوقت بودند. احزاب دیگر حتی کوچکتر از این بودند، موقعی‌شان و سازمان‌هایشان کوچکتر بودند. یکقدری خودخواهی‌ها یکقدری تحریکات چپی‌ها باعث این پیشآمد شد.

س - باعث انحلال جبهه ملی شد؟

ج - در واقع باعث انحلال جبهه ملی شد. چون جبهه ملی سوم بوجود نیامد، ما مخالفتی با جبهه ملی سوم نکردیم. مخالفتی هم با عملی شدن نظریات جناب دکتر مصدق بعمل نیاوردیم، در مقابل آقایان آقاییان نایستادیم. فقط شرکت نکردیم و منتظر بودیم اگر واقعاً "فعالیت آنها مؤثر است و حرکتی درجا معهه بوجود می‌آوردند شاید ما هم به آنها می‌پیوستیم ولی متأسفانه چیزی وجود خارجی پیدا نکرد.

س - الان در همین حال بنده از شما تقاضا کردم که راجع به آن آخرین جلسه شورای مرکزی جبهه ملی که در منزل آقای دکتر امیرغلامی تشکیل شده بود یک مقداری توضیح بفرمائید که آقای صالح در آنجا سیاست سکوت را پیشنهاد کردند یعنی سیاست صبر و انتظار را پیشنهاد کردند. در واقع همین است. زمانی بود که جبهه ملی روبه تعطیل میرفت و چون روبه تعطیل میرفت بنا بر این به این فکر افتادند که فعلاً "به آقای صالح اختیار می‌دهند که ببینیم چه پیشامدی میکند و چه صورت تشکیلاتی ممکن است آنها که فکر جدیدی دارند بوجود بیاورند و صالح فعلاً" بعنوان یک رهبری باشد که بعداً اگر لازم باشد افراد دیگری را هم دعوت بکنند. در آنجا عده‌ای از افراد شروع کردند به تهاکی خیلی زیاد، بنده در اینجا نمیخواهم وارد مشخصات بشوم و بدگوشی‌ها و او را قیاسی بکند. اینها را توضیح بدهم.

س - به شخصی؟ به آقای صالح؟

ج - بله به آقای صالح حمله کردند و خیلی بی‌احترامی کردند و جلسه تعطیل شد.

س - در آن جلسه هم آقای داریوش فروهر و آقای دکتر بختیار با سیاست سکوت پیشنهادی آقای صالح موافق بودند و آقایان به آن دادند فقط با اختیار دادن به ایشان مخالف بودند.

ج - بله، یعنی آنها هم متوجه شده بودند که فعلاً "عمل سیاسی حاد نمی‌شود کرد. آقای صالح هم چنین عقیده‌ای داشت.

البتّه بنده خسته بودم با سیاست سکوت موافقت نداشتم و مطلب بر سر بودن



یا نبودن جبهه‌ملی بود. اساس مطلب برسر بودن نبودن جبهه‌ملی بود. و این مطلب هم که به آقای صالح فعلا" نمایندگی داده بشود برای همین بود و سیاست صبر و انتظار هم باز برای این بود که ببینیم این تشکیلات چه صورتی میگیرد و چه وضعی پیدا میکند. اگر یک جبهه‌ای وجود می‌داشت جبهه نمی‌توانست بیحرکت و ساکت بماند. جبهه‌ای که بیحرکت و ساکت بماند در واقع حکم اعدام و نفی خودش را ما در کرده‌است. ما اگر بصورت یک جبهه‌ای باقی میماندیم میبایستی دوباره روی یک حوادثی برویم. شاید مواجهه با گرفتاریهایی، شاید مواجهه با زندانی‌های دیگری میشدیم.

س- یعنی منظور شما اینست که میبایستی در مقابل رویدادهای سیاسی موضع می‌گرفتید. ج- محققا" میبایستی موضع بگیریم ولی این در صورتی بود که ما سا زمان داشته باشیم که بنام آن سازمان بتوانیم اقدام و فعالیت کنیم نه بصورت فردی. ولی متأسفانه آن سازمان بوجود نیامد و آنچه بود از بین رفت.

س- آقای دکتر ممدق یکبار هم اظهار تمایل کرده بود که آقایان رهبران جبهه‌ملی و با لاقبل یک نفر از آنها به احمدآباد بروند و با ایشان مستقیما" مذاکره بکند. آیا هیچوقت اینکار صورت گرفت؟

ج- بنده نشنیدم، نمیدانم. مثل اینکه بعضی از رفقایمان یکی دوباری ایشان را دیده بودند ظاهرا" مذاکرات مهمی راجع به جبهه‌نشده بود ولی از زمان سقوط ایشان در سال ۱۳۳۲ تا موقع فوتشان بنده متأسفانه دیگر ایشان را زیارت نکردم و پیشتر مدهم نکرد که با ایشان مکاتبه مستقیم داشته‌باشم.

س- پس شما هیچ نوع مذاکره‌ای دیگر با ایشان در آن تاریخ نداشتید؟

ج- نخیر، مذاکراتی که میشد از طریق همین جبهه‌ملی و نمایندگان جبهه‌ملی بود.

س- سؤالی را که بنده در این لحظه میخواهم از شما بکنم مربوط به جریان ۱۵ خرداد است. هر چند که شما ۱۵ خرداد در زندان بودید ولی میخواستیم ببینیم که بطور کلی نظرتان در آن - موقع راجع به جریان ۱۵ خرداد چه بود و چه خاطراتی درباره آن اوضاعی که منجر به وجود آمدن ۱۵ خرداد شد دارید؟

ج - ما چون مخالف وضع موجود بودیم ، چون مخالف دستگاه سلطنت استبدادی بودیم ، هر نهضتی را که مردم علیه آن میکردند با لطف مورد قبول و مورد رضای ما واقع بود . و در تصور ما هم این حرکت ها دنبال همان مبارزاتی بود که از زمان مصدق شروع شده و ما هم ادامه دهندگان آن بودیم . البته متوجه بودیم که با عث این جنبش بیشتر آقایان روحانیون هستند ولی ما در آن موقع با روحانیون هر چند ارتباطات سیاسی نداشتیم اما نسبت بسنه آنها هم مخالف و بدبین نبودیم و این عقیده را هم داشتیم که در باره جوشی ها که از مسلمانان میکنند باید نسبت به روحانیون و پیشوایان مذهبی با احترام زیاد صحبت کنیم . و چون توجه داشتیم که دین و مذهب شیعه ، در اکثریت مردم ایران عناصر اساسی هویت ملی مردم ایران است همانطور که از اصل ایرانیت استفاده میکنیم از هویت دینستانی و مذهبی آن هم باید استفاده کنیم و به ترتیبی که در دوره های گذشته از وجود روحانیون مؤثر و متنفذ در بیشتر فترت های ملت در جریان قبل از مشروطیت و در جریان مشروطیت و در زمان آقای کاشانی استفاده شده با از روحانیون متنفذ به این ترتیب استفاده میکنیم . ما در عین حال نسبت به روحانیت هم احترام داشتیم و آنها کم و بیش به ما مربوط بودند . آقای شریعتمداری را غالباً " میدیدیم و رفقای دیگر ما با آقای گلپایگانی و آقای نجفی مرعشی ارتباط داشتند و همچنین نسبت به آقای خمینی که تازه علمدار انقلاب شده بود . ما آقای خمینی را در واقع در آن زمان در خط همان انقلاب ملت ایران و خواسته های مردم ایران در خط آزادی و استقلال تصور میکردیم . این بود که ما نظر مخالفی نسبت بسنه و نداشتیم ، ولی آن حرکت و آن تحرک ۱۵ خرداد از ناحیه ما نبود و آن آقایان بوجدود آورده بودند .

س - شما اولین بار که اسم آقای خمینی را شنیدید چه تاریخی بود؟

ج - تقریباً " بلافاصله یا اندک مدتی بعد از فوت مرحوم بروجردی بود . مثل اینکه تا زمانی که بروجردی زنده بود خمینی نمی توانست که با وجود او با حضور او و عرض انسداد بکند . وقتی که بروجردی مرحوم شد خمینی اعلامیه هایی صادر کرد که این اعلامیه ها هر چند تجلیلی و تکریمی نسبت به مبارزات گذشته ایران و مبارزات دکتر مصدق و جبهه ملی نداشت ولی در خط مخالف آن هم نبود . رعایت قانون بود ، رعایت آزادی بود ، رعایت حقوق

مردم بود.

ب- صحبت از قانون اساسی بود.

ج- صحبت از قانون اساسی بود. البته بیشتر مسائلی که مورد توجه خود آقایان روحانی بود در آن زمان جزو آن اعلامیه‌ها بود. اما کلیاتش همین مسائل بود و بنا بر این ما با آنها مخالفتی نداشتیم و خیلی هم امیدوار بودیم که از این نیرو بتوانیم استفاده ببریم و از اینکه نیروی روحانی تا آن موقع ساکت و آرام و بی اثر مانده بود همه‌چیز متأسفانه بودیم و هرگز این فکرو اندیشه را نداشتیم که این تحرک و این نهضت جدید روحانی ممکن است یک چیزی غیر از آنچه که تا حالا خواسته مردم ایران بوده باشد و بیش از مسئله آزادی و استقلال باشد که تا کنون در همه‌ی نهضت‌های ما وجود داشته است.

س- ولی یک مسئله‌ی هست آقای دکتر که مورد سؤال است و آن اینست که حتی از زمان مشروطیت که نگاه بکنیم درست است که آقایان بهبهانی و طباطبائی همراه مشروطه - خواهان بودند ولی خوب آنجا مثلاً "آقای شیخ فضل‌الله نوری هم بودند که با مستبدین بودند و مخالف مشروطه‌خواهان یا مثلاً" حاجی خمایی بودند که با مستبدین بود و مخالف مشروطه - خواهان. در زمان نهضت ملی هم با زهم گروه روحانیون به‌دودسته در واقع تقسیم میشدند. درست است که کاشانی تا مدتی با نهضت ملی و دکتر مصدق همراهی کرد ولی خوب آقای بروجردی همیشه زاهد حمایت میکرد و با دکتر مصدق مخالف بود. بعد از آن آقای کاشانی هم میرش را عوض کرد و بهمان راه آقای بروجردی با شدت وحدت بیشتری وارد شد.

آیا این فکر برای رهبران جبهه ملی بوجدونیا عدکه یک مطالعه دقیقتری به‌وضع اینها بکنند؟  
ج- در واقع ما این طور فکر میکردیم که روحانیون دو موضع بیشتر نخواهند داشت. یکبار همان موضع محافظه‌کاری و ارتجاعی و سازش با قدرت استبدادی و عدم تحرک را خواهند داشت و یا اینکه موافق با خواسته‌های مردم و در جهت تقاضاهای ملی و مردمی و آزادی - خواهی و عدالت خواهی خواهند بود. یعنی فکرایین را میکردیم که اگر نهضتی از ناحیه روحانیون باشد راجع از این شق دوم نخواهد بود و به این ترتیب امیدوار بودیم که نیروی دیانت‌وایمان که در عاصه‌ی مردم نفوذ و تأثیر فوق‌العاده‌ی در روحانیون مالم توانائی

تحرك آنرا دارند، نهضت استقلال و آزادیخواهی و عدالت‌طلبی مردم بتواند بیک نحوی از این نیر، هما‌نظوریکه در دوره‌های مختلف بهره‌برده استفاده‌بکند و بهیچوجه فکرنمی‌کردیم، بیک نهضتی بوجدیبا‌یدویک نهضت انقلابی باشد و غیراً از انقلابی باشد که خواسته ملت ایران است و غیراً از آزادی و دموکراسی و استقلال باشد.

س- آقای دکتر سنا بی در ادامه بحث‌هایمان میخواستیم یک موضوعی را از شما سؤال بکنم و آن مربوط به تشکیل مجلس مؤسسان می‌شود که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۸ بود که تقریباً "در حدود اسفندماه ۱۳۲۷ می‌شود که شاه فرمان تشکیل مجلس مؤسسان را صادر کرد و اختیار انحلال مجلسین را به خودش داد. من می‌خواستم ببینم که این تغییراتی که در قانون اساسی در آن مجلس مؤسسان شد در رویدادهای سیاسی بعدی ایران چه تأثیری داشت؟

ج- عرض‌کنم این مجلس مؤسسان بهمین منظور تشکیل شده‌شاه هر وقت بخواد مجلسی را که در مقابل خودش و مخالف خودش ببیند منحل کند و بهمین دلیل هم بود که مجلس سنا را که در دوره‌های پیش با اینکه در قانون اساسی پیش‌بینی شده ولی عملاً تشکیل نشده بود وجود آورد. عدم تشکیل مجلس سنا در اواخر گذشته مخالف با قانون اساسی نبود چون در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود تا زمانی که مجلس سنا تشکیل نشده مجلس شورای ملی مرجع تمام امور موقت خواهد بود. و بهمین استنباط هم مشروطه‌خواهان مجلس سنا را اصلاً تشکیل ندادند. تشکیل مجلس سنا به این منظور بود که شاه امیدوار آن وسیله قوی و مؤثری در اختیار او قرار میگیرد زیرا از یکطرف نصفی از سنا توره‌ها به انتخاب علنی و قانونی او منسوب میشوند و نصف دیگر هم ممکن است با دخالت غیر مستقیم همیشگی او انتخاب بشوند بنا بر این سنا یک دستگاهی بود که مدد در بدین ترتیب در اختیار پادشاه مستبد قرار میگرفت. بنده با بدین نکته را آغاز کنم که سنا در ایران در تمام دوران شاه یک محل تقاعد و پناهنده‌ها و به اصطلاح یک پرستانه‌های برای عده‌ای از پانزده‌تنگان دستگاه امپراطوری و استعماری انگلستان بود که بنا بر سوابق خدمتشان و بنا بر تملیاتی که سیاستهای خارجی داشتند آنها را وارد مجلس سنا میکردند.

بنده خوب بخاطر ارم در بعضی از شهرها که عناصرتنقد و سرشناسان شهرها را میشناختم شاه معمولاً اشخاصی را انتخاب میکرد که بدنام‌ترین و غیرموجه‌ترین افراد و مشهور به جاسوسی

و خدمتگزاری برای سیاست خارجی بودند. بطور کلی و عموماً " سنا این وجه را داشت، استثناء بود اگر افرادی مثل باقر کاظمی و محمود حسینی گاهی در آن وارد میشدند، مخالفتی که دکتر ممدق در ابتدای دوره شانزدهم با آن تغییرات قانون اساسی کرده همین منظور بود که دوره شانزدهم برای نهضت ملی ایران سرنوشت ساز بود و مخالفتی هم که ما با مجلس سنا در دوره هفدهم کردیم و مجلس سنا را منحل کردیم با زبه این منظور بود. مجلس سنا را که بعد از کودتای ۲۸ مرداد مجدداً تأسیس کردند با زبه همان ترتیب از نا موجه‌ترین و بد نام‌ترین افراد تشکیل میدادند و صدر آمد در اختیار مطلق شاه بود. اما مجلس شورای ملی هم به‌ترتیبی که همه میدانیم نمایندگان آن بدون توجه به آراء مردم و برخلاف مقررات در اثر مداخلات دولت و بوسیله عوامل دولتی انتخاب می‌شدند با مجلس سنا تفاوت چندانی نداشت. بنا بر این در عمل آن تغییر قانون اساسی یک امر سیاسی فوق‌العاده مؤثری نبود. ولی اگر انتخابات مجلس صورت صحیح پیدا میکرد و اگر مشروطیت در مملکت ما واقعاً اجرا میشد و مجلس شورای ملی نماینده‌ی مردم میشد، آنوقت آن تغییرات که در قانون اساسی وارد کرده بودند با مجلس سنا شئی که با آن ترتیب تشکیل میدادند یک ماده خطرناکی در مقابل مجلس شورای ملی و افکار عمومی مردم محسوب میشد، اما در عمل چون هیچوقت چنین چیزی نبود آن تغییرات هم از لحاظ عملی چیز مهم و مؤثری نبودند.

س- من بیشتر این سؤال را از این جهت کردم که فرصتی پیدا شود که یک تجزیه و تحلیلی بشود که چطور شاه که بعد از رفتن پدرش به سلطنت رسید، یک شاه جوانی که تظاهرها به دموکراسی و احترام به قانون اساسی میکرد چطور شده که یک مرتبه بصورت فرد خود کاملاً در آمد. انسان وقتی رویدادهای سیاسی را مطالعه میکند یکی از مسائل مهمی که در واقع اتفاق افتاده همین تشکیل مجلس مؤسسان و شرکت آذغها شئی مثل آقای امیر تیمور کلالی و دیگران در آن مجلس بود که به شاه در واقع قدرتی را دادند که اختیار انحلال مجلسین را داشته باشد. و یا مثلاً " بعد از رفتن رضا شاه در واقع املاکی را که رضا شاه ضبط کرده بود از او گرفته شد و قرا ر بود که به ما حیا نش بر گردانده بشود که بعد آقای هژیر نخست وزیر شدند و دوباره این زمینها را به خانواده پهلوی برگرداندند. می‌خواستم با اشاره به این

مطالب شما یک تصویر بدهید که چطور این رویدادها باعث شده که شاه - خودکامه شود.

ج - مسئله دیکتاتوری شاه یک مسئله ای است که با پدر یک جلسه دیگری بدتفصیل دربار می صحبت بکنیم و چون یک مجلس دیگری که مربوط به دوران ۱۵ ساله حکومت خودکام شاه هست خواهیم داشت ، بنده خیال میکنم در آنجا مجال این بحث را داریم و صحبت خواهیم کرد . یک مقدار از خصوصیات اخلاقی شاه و موجدیاتی که باعث شده و روبه دیکتاتوری برود و از عواملی که در فساد این دستگاه موشربودند با یستی بحث بکنیم که همین ها موجب این انقلاب ، موجب نارضایتی مردم و قیام عمومی علیه او شد که جای بحث مفصلی دارد . موضوع آن قانون اساسی هم اگر انتخابات واقعی در مجلس بود یک ماده خطرناک بود و ماده ای بود که میبایستی در مقابلش ایستاد و آن تغییر قانون اساسی را بکلی لغو بیاصل کرد . اما چون مجلس شورای ملی واقعی هم نداشتیم بنا بر این آن ماده اصلاً بی اثر بود و هیچوقت شاه احتیاجی به اینکه مجلسی را منحل کند نداشت . اگر مجلس بیست و یکم را منحل کرد ، آنهم بر اثر عمل امینی بود برای اینکه دکتر امینی میخواست به پشتیبانی خارجی یک مدتی خودکامی کند . والا همان مجلس را خود شاه و حکومت شاه بوجود آورده بودند و یکی دوتغری مثل اللهیار صالح و یا مقدم مراغه ای که در آن وارد شده بودند تغییر زیادی در اوضاع نمی دادند .

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا  
مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی  
نوار شماره : ۲۱

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز پنجشنبه ۲۸ مهر ۱۳۶۲ برابر با ۲۰ اکتبر ۱۹۸۳ در شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه‌کننده ضیاء اله صدقی .  
س- آقای دکترا مروز میخواستیم از شما تقاضا کنیم که راجع به رویدادهای بعد از انحلال جبهه ملی و مقدمات انقلاب بتدریج صحبت بفرمائید .

ج- دوران بعد از تعطیل فعالیت جبهه ملی را که از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ جمعا " پانزده سال میشود ، میتوانیم به دوران دیکتاتور شاه یا برگشت به دیکتاتور شاه نامگذاری کنیم . تعطیل فعالیت جبهه ملی بنظر من دواثر نمایان داشت . یکی برگشت به حکومت مطلق دیکتاتور بدون مزاحم و معارض شاه و دوم آغاز مبارزات و فعالیت‌های زیرزمینی که بنده درباره هر کدام توضیحاتی میدهم .

قبلا" باید این نکته را مختصری بررسی کنیم که چطور شد شاه به دیکتاتور مطلق برگشت و حکومتش بدون منازع شد و یک شخصیت واحد مطلق مسلط بر او برپیدا کرد . یعنی بطور خلاصه این رژیم ۱۵ ساله را که رژیم دیکتاتور شاه است ما چطور میتوانیم توجیه کنیم و چطور میتوانیم در تاریخ ایران بشناسیم .

بنده به خاطر دارم آن اوانی که ما هنوز در زندان بودیم مقاله‌های در یکی از روزنامه‌های معروف تهران ، شایدر روزنامه‌های بودیا روزنامه دیگر منتشر شد که خیلی معنا دار بود و مردم شاید زیاد به آن توجه نکردند . و آن این بود که درباره‌ی اداره‌ی ایران و شیوه و روش اداره‌ی ایران چه تدبیری اندیشیده شده و بالاخره ایران روی چه روالی با یستی

اداره شود. در آن مقاله اینطور اظهار نظر شده بود مقامات جهانی که دینفع در این مناطق هستند و منافع حیاتی دارند توجه کرده و شناخته اند که این منطقه قرق و منطقه انحصاری سیاست انگلیس ها بوده است. و آنها هستند که سوابق طولانی در شنا سائی این منطقه و در تشکیل حکومت های آن در دوره های گذشته داشته اند و دارای نفوذ و رسوخ ثابت فوق العاده و آگاهی و اطلاعات زیاد هستند و تجارب آنها را هیچیک از دولت های دیگر ندارند. بنابراین تفاهم حاصل شده است که بینا بر آن تجارب و بهر اهنائی آن تجارب برای اداره ایمن منطقه و از آن جمله ایران عمل بکنند و از آن استفاده بکنند.

بنده میخواهم در اینجا نظریه بیان کنم که شاید این نظر شخصی خود من باشد و شاید بسیاری هم با من موافق باشند و بسیاری هم مخالف. بنده این دوره را برخلاف آنکه بظاهر گفته میشود که دوره ای قدرت و اعمال نفوذ مستقیم و منحصر آمریکا شیبها بر سیاست ایران و پیر شاه ایران بوده، برعکس دوره ای تسلیم شاه به بر اهنائی و روش سیاست انگلیس ها میدانم. یعنی آن عامل بیشتر از عوامل دیگری در اوضاع ایران مؤثر بوده اگر ما به چند نکته در این باره توجه کنیم قدری این مطلب روشن خواهد شد. اول اینکه ببینیم پارلمانهای مایعنی مجلس شورا و مجلس سنا از چه جور اشخاصی ترکیب و تشکیل میشد. دوم اینکه رؤسای دولت های کسان بی بودند و چه سوابقی داشتند. سوم اینکه مسئولین احزاب صوری و مصنوعی دولتی که در آن زمان ساخته میشدند چه اشخاصی بودند.

بنده در اینجا بطور خلاصه عرض میکنم دولت های که در آن زمان بعد از سقوط مصدق تشکیل شدند به ترتیب عبارت بودند از حکومت: زاهدی، حسین علا، منوچهر اقبال، شریف امامی علی امینی، علم، حسنعلی منصور، عباس هویدا، آموزگار، شریف امامی، ازهارای و بالاخره شاپور بختیار. آنهائی که در باره ای امورا ایران و خانواده های ایران و سوابق سیاسی خانواده ها و رجال آگاهی و اطلاع دارند، تشخیص میدهند و تشخیص داده اند که از این افراد که اسم بردم با استثنای یکی دونفر، بقیه از وابستگان شناخته شده ای قدیم و جدید سیاست انگلیس بودند. یعنی روی معرفی آنها و تمایل آنها و اعمال و سایل آنها شاه انتخاب میکرد و آمریکا هم با آنها موافقت و مدارا میکرد. همچنین اگر توجه کنیم به مسئولین، احزاب دولتی یا احزاب شاه که در این مدت دهها نژده سال مصنوعاً " بوجود آمدند و عبارت بودند از دکتر اقبال، امیر اسدالله علم، حسنعلی منصور، هویسدا،



محمدبا هری و جمشید آموزگار مطلب روشن ترمیشود. بنده نمیخواهم پرده‌داری راجع به اشخاص ضمن این بحث بکنم ولی مردم ایران و آگاهان مردم ایران همه‌ی این اشخاص را یا شخصاً "یا بعلمت ارتباطات خانوادگیشان منسوب و مربوط به سیاستهای انگلیس می‌دانند. و این بر حسب اتفاق نبود که این اشخاص به این سمت‌ها و به این مسئولیت‌ها انتخاب میشوند. اتفاق یک مورد یک دفعه ممکن است صورت بگیرد. وقتی یک جریان در طول یک مدت طولانی و در باره‌ی اشخاص متعدد عیناً "صدق کرد میشود آن را بیک روال و به یک روش ثابت نسبت داد. اینهم درباره‌ی احزاب که شاید بعداً "هم درباره‌ی آن قدری روشن تر و مفصل تر صحبت کنیم.

اما درباره‌ی مجلسین، دیروز بنده توضیح دادم که مجلس سنا بصورت یک مجلس بیکاره و معطل درآمده بود زیرا آنچه را که ممکن نبود مجلس سنا در برابر یک مجلس شورای ملی منتخب مردم و دارای افکار خودتند انجام بدهد و تعادلی بوجود بیاید غیر لازم شده بود و احتیاج به چنین مجلسی دیگر نبود چون افراد منتخب مجلس شورای ملی هم از قبیل همان افراد محافظه‌کار و مطیع و گوش‌بفرمان بودند، و به این ترتیب هیچ انتظار این نمی‌رفت که از ناحیه مجلس شورای ملی یک اقدام حاد، یک مقاومت و اعتراض در برابر اراده‌ی شاه بشود و یا یک قانون تندی به تصویب برسد که مجلس سنا تعادل و تعدیلی در آن بکار بربرد. مجلس سنا یک مجلس ساکت و آرام و مطیع بود که فقط بصورت یک دستگاه با زنشستگی برای کهنه سیاست‌کاران وابسته به همان سیاست‌کاسم بر دم تشکیل شده بود یعنی تک‌تک افراد آن که انتخاب میشوند از آنها بی‌بودند که در گذشته خدمت به آن دستگاه کرده بودند و شاه فوق العاده توجه داشت که هیچوقت فردی را که از لحاظ شخصی معتقد به یک اصول و پایبند به سبیه‌ای باشد در این مجلس وارد نکنند و تمام از یک گروه و از یک دسته باشند. مجلس شورای ملی هم که از افراد مطیع و باصلاح فرصت طلب و گوش‌بفرمان انتخاب میشوند، از افراد کم‌و بیش شناخته شده‌ی محلی بودند آنها بی‌گناه و آک‌قبلا در باره آنها تحقیق کافی کرده و آنها را حاضر و آماده نموده برای اینکه کاملاً در جریان امور مجلس بر طبق روش و روالی عمل بکنند که به آنها تعلیم داده میشود و دولت خواهان آن هست.

روی این زمینه‌ها بنده شخما " عقیده‌ام اینست که این دوران بیشتر تحت هدایت و روش مخفی و زیرکانه انگلیس‌ها بوده است تا روش جا‌هلانه‌ی آمریکا‌ئیها . علاوه بر این شاه از انگلیس‌ها وحشت داشت زیرا که پدر او را از کار برکنار کرده بودند، زیرا متوجه بود که انگلیس‌ها در ایران و در خاورمیانه نفوذ و رسوخ تاریخی قدیم دارند . در این نگران خانواده‌های متعددی از پیش وابسته به آنها بوده‌اند، رجالی وابسته به آنها هستند و آنها در تمام طبقات ایران از قبیل طبقه روحانیون ، طبقه سرمایه‌داران ، حتی طبقه‌ی عرفا و بازاریان و در زمانی که ایلات و عشایر بودند در روسای ایلات و عشایر بطور مستقیم ارتباط داشتند و کنسولخانه‌های آنها کنسولخانه‌های اعمال نفوذ سیاسی برای حفظ نگاه داری این تحت‌الحمایه‌ها بوده است در خارج از ایران هم در کشورهای دیگر منطقه خلیج نشین‌های متعدد عربی هستند، تحت استعمار مستقیم انگلیس‌ها بودند . عراق کشوری بود که سالیان ممتد تحت‌الحمایه انگلیس بود و بعد از استقلال آنها انگلستان در اداره‌ی آن نقش مستقیم داشت و دربار عراق و نوری سعید یک دربار و دولتی کاملاً تحت نفوذ آنها بودند . کشورهای دیگر این منطقه مثل اردن ، عربستان سعودی و غیره نیز به همین ترتیب بنا بر این یا توبه سوا بقی قدرت این کشور و اینکه در این زمان دولتی که سابقاً " رقیب و در مقابل امپراطوری انگلیس بود یعنی دولت روسیه اینک بصورت دولت کمونیستی شوروی درآمده و در ایران روی سیاست یک بعدی حرکت میکنند یعنی سیاست در دست داشتن حزب کمونیست توده و عمل کردن بوسیله آن که روش مبارزه و مقابله‌ی بلا آن آسان است . و حال آنکه انگلیس‌ها سیاست یک بعدی نداشته‌وند و دارند . اشخاص مختلف و طبقات مختلف که با همدیگر هم ارتباط ندارند و در رشته‌های مختلف بدون شناسایی با همدیگر مرتبط با آن سیاست بوده و هستند که در مواقع لازم به ترتیبی که مقتضی بدانند از وجود آنها برای برانگیختن حوادث یا برای تبلیغات استفاده میکنند . شاه همانطوریکه انگلیس‌ها پدرش را از سلطنت بر داشته بودند و در غربت کشتند بیمناک بود که بر سر خود او هم یک چنین بلایی ببارد و لو اینکه شاید در باطن دل عقده‌ی برداشتن پدرش را از آنها در دل داشت ولی وحشت از آنها بیش از این بود که این عقده‌ها اثر مخالفی در او بوجود

بیاورد. این نظری بود که بنده درباری این دوران بطور کلی داشتم. البته در پیدایش این دوره خلق و خوی خود شاه هم فوق العاده مؤثر بود. محمد رضا شاه صفاتی داشت که خیلی ها درباری او نوشته اند و کم و بیش دنیا شناخته است ما ها که مستقیماً با او در موارد متعدده مربوط و درگیر بودیم یا تجربیات متعددی از او پیدا کردیم باز شاید بهتر بتوانیم درباری او صحبت بکنیم.

س- حتماً ، لطف بفرمائید و اینکار را بکنید.

ج- شاه یک مفتش خود بزرگ بینی بود که در اصطلاح مگا لومنی میگویند. جوان بود و درسی هم خوانده بود و با هوش هم بود و در ذهن خودش تصویری و توهمی از ایران باستانی ، از ایران دوران امپراطوری و شاهنشاهی ساسانی و هخامنشی داشت و برای خودش نقشی مانتند آن پادشاهان بزرگ که در تاریخ و با درسا طیرا ایران هستند قائل بود. علاوه بر این موقعیت جغرافیائی ایران هم به او این تصور توهم را میداد که میتواند و میباید در اینجا یک نقشی داشته باشد که در تاریخ مقام پادشاهان بزرگ را پیدا کند. بطوریکه خاطراتن هست روی همین خود بزرگ بینی بود که البته با حسن استقبال سیاست های خارجی و راهنمایی عمال اسرائیلی ایشان آن جشن دوهزار و پانصدساله بنیاد شاهنشاهی ایران را ترتیب دادند با آن مزارع گزاف و آن چادرهای فاخر و آن رژه و آن تظاهرات و آن نمایش رفتن روی قبر کوروش و با کبر و غرور گفتن ، " ای کوروش آسوده بخواب ما بیدار هستیم. " او در واقع میخواست خودش را کوروش یا داریوش دیگری در تاریخ ایران جلوه بدهد. این خود خواهی و خود بزرگ بینی ذاتی او بود و اگر بخاطر آن باشد در ضمن سخنرانی های متعدده در مواقعی که تائید از جهت سیاست خارجی داشت نیش ها می خورد حتی به زمانداران دولتهای خارجی ، به آمریکائی و انگلیسی و غیره هم میزد و یک نوع تحقیری هم گاهی درباری آنها در ضمن صحبتهاش بود.

س- بله. این مسئله را هم کارتر در کتابش به آن اشاره کرده است ، همین مسئله ای را که میفرمائید.

ج- بله این احوال در او بروز میکرد. او خود بزرگ بین بود ولی علاوه بر آن صفت برجسته دیگری داشت و آن اینکه ترسو بود. محمد رضا شاه ترسو بود و در نتیجه ترسش سوء ظن شدید

داشت. آنطوریکه این دوران سی و پنجساله سلطنتش نشان میدهد او از قوام السلطنه میترسید و به همین دلیل با او بر سر مخالفت افتاد و برای ساقط کردن او توطئه چید. از رزم آرا میترسید و به همین دلیل با اینکه نخست وزیر منتخب خودش بود باز مراقب او بود و علیه او تحریکات میکرد و حتی متهم هم شد که شاید در قتل او بی اطلاع و بی دخالت نبوده. از مصدق میترسید و نفرت قدیم العاده داشت و چون علیه او در توطئه اول کودتا موفق نشد از مملکت گریخت. بعد از آن باز از اهدی هم که وسیله برگشت او به سلطنت و عامل آن کودتا بود و آن وضعیت را برای او فراهم آورد از در مخالفت درآمد. بعد با دکتر امینی هم به همین ترتیب. بنابراین او با هر فردی خوب یا بد، خادم یا خاشاک شخصیت و کفایتی داشت از در مخالفت برمیآمد و در داد و خالی دولت و در پارتی و در مطبوعات به وساطت کدداشت کوشش میکرد که او را ساقط و بلکه متهم و بی اعتبار بکند. در نتیجه این صفت ها محمد رضا شاه متأسفانه تحمل شخصیت های با اراده و صاحب مسلک و درستکار نداشت. بتدریج توجه یافته بود که آدمهای درستکار و اصولی به درد فرما نبیروا نمیخورند. یکی از دوستان خیلی صمیم من که در دوستی با من صمیمیت داشت ولی در سیاست جزء دستگاه شاه نبود و اسمش را هم همینجا میبرم مرحوم دکتر زنگنه برای من تعریف کرد که یک وقتی به شاه گفته وافرادی را اسم برده فلان و فلان که اینها درجا معه ایران به نادرستی و دزدی و عدم امانت در امور اداری شناخته شده اند. شاه گفته بود، "همین ها بیدرد من میخورند". اینها در خدمت من بهتر میمانند و به من احتیاج بیشتری دارند. "این از صفات او بود که نسبت به آدمهای درستکار و اصولی تحقیر و نفرت داشت.

س- آقای دکتر زنگنه که فرمودید اسم کوچکشان چه بود؟

ج- عبدالحمید زنگنه. و در ضمن محمد رضا شاه تا حد زیادی از دورویی و تذبذب برخوردار بود یعنی با اشخاصی خوشرویی نشان میداد ولی در واقع از روی حیل و تزویر بود و حقیقت نداشت. همین ترسش و همین سوءظنش باعث میشد که چه در دستگاه اداری دولتی و چه در دستگاه ارتشی و چه در دستگاه امنیتی تقسیم و تجزیه بوجود بیاید و برای اینکه بتوانند کنترل بکنند. یعنی دولت را تقسیم کرده بود و در میان دولت افرادی بودند که همیشه با

همدیگر رقیب بودند و این رقابت را شاه در میان آنها تحریک میکرد، همینطور در ارتشش. ارتش بصورت یک سازمان منضبط مرتب که مثلاً " ستاد مرکزی و فرمانده کل ستاد مسئول ارتش باشد یا وزیر جنگ مسئول ارتش باشد یا یک سازمان منضبطی برهمه ارکان ارتش تسلط داشته باشد نبود، ارتش را به واحدهای تقریباً " مستقل و مجزا تقسیم کرده بود. نیروی هوایی جدا، نیروی زمینی جدا، نیروی دریایی جدا و در میان آنها هم بین خود افسران اختلافات و رقابتها می وجود داشت و شاه با همه آنها خوش و بش های جداگانه ای میکرد که آنها در حال رقابت بمانند. این سیاست از جهت تری در یک زمان ممکن بود برفع او باشد ولی از جهت این که یکپارچگی حکومت و یکپارچگی دستگاه دفاعی مملکت را تقسیم و تجزیه میکرد فوق العاده زیان بخش بود و ارزشی از آن هم عاید خود او و هم عاید مملکت نشد.

در این زمان همه میدانیم که ساواک در اداره مملکت در همه ی شئون کشور، در سیاست خارجی، در ارتش، در مورف فرهنگی و اموراتمادی بر همه اینها دست انداخته و بصورت یک سازمان وحشتناک درآمد بود که همه ی دستگاهها و همه ی مسئولین امورا از آن بیمناک و همیشه در حال خوف بودند. در هر روز ارتخانده دستگاهی بنام اداره نظارت وجود داشت که اداره ساواک بود. در هر مدرسه یک مأمور ساواک بود. در دانشگاه بطور علنی و در هر دانشگاه دانشمندی مأمورین ساواک بودند، در ارتش هم همینطور. با همه ی قدرتی که ساواک در مرکز و در شهرستانها داشت و با جمعیت کثیری که شاید در حدود چهل هزار نفر مأمورین آن در همه جا پراکنده بودند باز هم شاه دستگاههای امنیتی دیگری را در مقابل ساواک قرار داده بود. از آن جمله دستگاه بازرسی خود شاه، از آن جمله دستگاه تأمینات شهر باستانی، و دستگاه رکن دو ستاد ارتش که اینها همه با همدیگر رقابتها می داشتند و بیخود شاه گزارشهای مستقیم میدادند که در اکثر مواقع همدیگر را خنثی میکردند. در زمانیکه سپهبد بختیار و پاکروان مسئول ساواک بودند تا حدی کوشش میشد که افراد درست و بیغرض حتی الامکان در آن وارد نکنند که گزارشات نا درست ندهند. بنده بخاطر درام که یکوقت عده ای از رفقای ما، از دوستان و فعالین جنبه ملی غیر از رهبران آن، بطور وحشتناکی زندانی

شدند بطوریکه نه تنها دوستان آنها بلکه خانواده‌های آنها هم از آنها خبر نداشتند. و آنها قریب یکما زندانی بودند. بعد از یکماه که آزاد شدند ما از آنها پرسیدیم و بعضی از افراد آنها به بنده مراجعه کرده و گزارش دادند معلوم شد که یک افسری گـزارش نادرستی داده بود که در منزل یکی از این اشخاص جلسه تشکیل شده و در آن جلسه دکتر صدیقی و دکتر سنجایی بوده اند و گفته اند که با این کیفیت ما کاری نمیتوانیم از پیش ببریم با پدیده این سلطنت را قطع کنیم و شانرا نابود کنیم. سازمان ساواک در مقام تحقیق نسبت به این موضوع برآمد و بعد متوجه شد که این گزارش کاملاً جعلی است و آن چنان مجلس اصلاً تشکیل نشده بود و دکتر صدیقی و بنده هم در آنجا وارد نشده ایم. آنوقت خود آنها از دروغخواهی برآمدند و بما پیغام فرستادند که وضعیت اینطور بوده و ما عذر میخواهیم. منظور اینست که در اوایل کار سعی میشد افسرانی که نسبتاً خوشنام باشند انتخاب کنند. ولی در زمان قدرت ساواک، یعنی در دوره نصیری و بخصوص آن عامل فعال و معروفش پرویز ثابتی آنها رعایت هیچ اصولی نمیکردند و هر آدم ماجراجو و مفسد و دورو و دروغگوئی که ممکن بود پیدا بکنند در آن دستگاه وارد میکردند و افراد را از دستجو گرفته تا کارخانه و کارمندان را و روحانی و بازاری و افرادی که کم و بیش در سیاست وارد بودند تحت نظر می گرفتند. در این دوران بود که دست به کشتار و تصفیه زدند و عده‌ی کثیری از افراد را بطور آشکار در نتیجه‌ی آن محاکمات کذائی با بطور مخفی بدون رسیدگی و بدون هیچ گونه محاکماتی بقتل رساندند. نظیر کشتن احمدآرا مش در میان پارک شهر، آرا مش اولین شخصی بود که در برابر رژیم شاه علنی ایستاد و اعلام جمهوریت کرد. در واقع تا آنجائی که من بخاطر دارم در این دوران نخستین کسی که رسماً " ولسلا " اعلام جمهوریت کرد آرا مش بود. البته داستان خانم ثابتی هم را شنیده‌اید که یکوقت در یک منازعه‌ی مشغول خرید بوده و نگاهی سی که هم را شنیده‌اید علیه شخصی که در آنجا فقط سئوالی کرده و اعتراضی هم نکرده بود هفت تیر می‌کشد و او را میکشد و بعد هم با آن قاتل کاری نکردند و هیچ ترتیب‌اشری ندادند و قتل او بطور کلی لسنوت شد.

س. - ویا آن گروه جزئی که زندان بودند و آنها را بیرون آوردند و ...

ج. - بله و بعنوان اینکه فراری هستند به گلوله بستند و آنها را همه کشتند و از بین بردند. خلاصه شاه وقتی که بتدریج پایگاه خودش را محکم کرد و سیاستهای خارجی هم متوجه شدند که شاه علاقمند به این است که بدون مزاحم بشود و از طرف دیگر در کشورهای خاورمیانه نهضت‌ها شی بوجود آمده بود از آنجمله نهضت ناصری بوجود آمد، انقلاباتی در عراق صورت گرفت، کودتاهای درسوریه پشت سرهم بوقوع پیوست و همینطور جنبشی در یمن شد و ناآرامی‌هایی که در خلیج فارس و نواحی آن بود و مخصوصاً "پان - عربیسم و ناسیونالیسم عربی که ناصر بر ضد" نوره‌های غربی داد من میزد. بخصوص که در این زمان سیاست شوروی تدریجاً "نفوذ و روسخی در میان این نهضت‌های عربی، نهضت‌های ناسیونالیسم عربی پیدا کرده بود نهضت ملی گرائی و پان عربیسم عربی با تمایلات چپ آنها مخلوط همدیگر شده و سازمانهای چریکی هم در آن کشورها بوجود آمده بود که پیش آمده‌جا دولت اسرائیل و آوارائی مردم فلسطین و پناهندگی آنها به کشورهای همسایه موجب آن گردید. در چنین زمینه‌ای انقلاب و نارضایتی قیام و شورش و خرابکاری علیه کشورهای غربی بوسیله رهبران و زعمائی از قبیل ناصرو عبدالکریم قاسم و یا سرعفات و دیگران داد من زده میشد. در آن زمان بنظر میرسد که به قول آقای کارتر و رئیس جمهور سابق آمریکا ایران جزیره ثبات و شاه ایران نگهبان آن باشد. دولت‌های غربی تصور میکردند که شاه ایران تنها قدرتی است که در مقابل این نهضت‌های انقلابی میتواند ایستادگی کند و بنا بر این همه آنها تمایل او را به اینکه پادشاه مستقل و آزاد و مستبد و فارغ از هر نوع مزاحمت سازمان‌های دموکراسی و پارلمانی باشد شن استقبالی کردند و زمینه را برای او فراهم آوردند و راه را برای او بگذاشتند که بتواند نیکه تا زمینه سیاست در مملکت ایران و وحشی در خاورمیانه باشد، بخصوص با نفرت و وحشتی که از نهضت دوره مصدق در ایران داشتند و تجدید آنرا به هیچ قیمتی نمی پذیرفتند. اینها بطور کلی مویباتی بوده که باعث قدرت شخص شاه و دیکتاتوری او شد. در ابتدای صحبت من بیان کردم که یکی از آثار تعطیل جبهه ملی و از بین رفتن مبارزات علنی و فانونی و آشکارا رسیدن مبارزات زیرزمینی و مبارزات مسلحانه بوده که اینک مختصراً "با یدیه توضیح آن بپردازم.

دراواشی که ما جبهه ملی داشتیم، در داخل ما جوانهای تندرو و متمایل به چپ بودند. اتفاقاً "سازمانهای چریکی که در ایران بوجود آمدند تا مدت‌ها بعد از تعطیل جبهه ملی بودند. یعنی کوشی که برای تشکیل جبهه ملی سوم شده تشکیل یک جبهه‌ی واقعی و مؤثری نیا نجامید و صورت واقعیت پیدا نکرد ولی باعث از بین رفتن فعالیت جبهه‌ی ملی دوم و مبارزات علنی وقت‌توشی شد و ناچار افرادی که نمیتوانستند مبارزه‌ی علنی کنند بتدریج دست به مبارزات زیرزمینی و مبارزات مسلحانه زدند. در همان مواقع افرادی در داخل ما بودند که کم‌وبیش ما آنها را میشناختیم. از آن جمله جوانهایی که سازمانهای چریکی را بعداً "تشکیل دادند، بعضی از آنها را که بیخاطرم هست نام میبرم مانند: علی اصغر بدیع زادگان، مهندس محمدحسین نژاد، سعید محسن علی میهن دوست حتی مسعود رجوی. اینها افرادی بودند که در سازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت میکردند و همین‌ها بودند که تشکیل گروه مجاهدین را دادند که از بین آنها مجاهدین خلق به دنیا آمدند. آنها تشکیل شد و یک گروهی از همین مجاهدین خلق در همان زمان در همان سالهای اول از آنها جدا شدند و تاملات چپی و مارکسیستی پیدا کردند.

س- گروه پیکار.

ج- بله بعداً "بنام گروه پیکار بودند. و هم در میان اینها بود که یک نفر از سازمان ساواک رخنه پیدا کرده بود و آنها را معرفی کرده و عده‌ای از آنها را گرفتند و کشتند و بعداً "مجا" توانستند یک سازمانی بدهند تا اینکه دو نفر از چهره‌های شناخته شده آنها بنام بهرام آرام و تقی شهرام جمع زیادی را دور خودشان جمع کردند و مسلک مارکسیسم لنینیسم را علناً "رواج دادند و حتی افرادی از مومنین خودشان را مثل مجید شریف واقفی ترور کردند که داستانهای آنها هست و اینها اطلاعاتی بود که ما بعداً "پیدا کردیم.

به همین ترتیب بیژن حزن‌ی هم که از بنیان گزاران فدائیان مارکسیستی بود در گروه دانشجویان وابسته به جبهه ملی فعالیت میکرد و در آنکده حقوق بود و شخصاً "با من ارتباط داشت. بطوریکه در روز پیش توضیح میدادم از همان زمان این گروه‌ها فعالیتها‌ی علیه



سازمان جبهه‌ی ملی داشتند و با وسائلی شروع به ارتباط با مرحوم دکتر مصدق کردند که منجر به آن مکاتبات و آن کیفیات شد که به تعطیل سازمان جبهه‌ی ملی انجامید.

س- شما بیژن جزنی را خودتان شغلا " دیده بودید؟

ج- بیژن جزنی املا" یکی از شاگردان من بود.

س- در دانشکده حقوق؟

ج- بله. و من به بیژن جزنی هم حتی علنا " گفتم پسر تو که دارای این ملک و روش هستی، من از این جهت ابرای دی برتوندایم هر کس آزاد دست هر نوع مسلکی داشته باشد. ولی آیا این درست و صحیح است که کسی مخالف جبهه‌ی ملی باشد و مرا مصلحتی علیه آن داشته باشد ولی بیا بدرسا زمان آن وارد بشود و در آنجا علیه جبهه فعالیت بکند. اگر شما به این جبهه عقیده ندارید میتوانید خارج از آن یک جریانی تشکیل دهید. در این موقع که جبهه‌ی ملی فعالیت نداشته علاوه بر جنبش چریکی که بیان کردم یک جریانی انحرافی دیگری بوجود آمد یعنی نهضت آزادی که بطور زیرزمینی فعالیت‌های داشت بعد از آنکه مهندس بازرگان از زندان بیرون آمد و فارغ شد رفقای او در تهران با یکدیگر مرتبط شدند و ارتباطاتی هم بوسیله‌ی افراد وابسته به خودشان در خارج برقرار کردند. اینجا یک نکته‌ای هست که منظر شخص من نیست و آنها می‌نویسند که من وارد بکنم، این حرفی است که خود آقای مهندس بازرگان زده و اقرار کرده و آن ارتباط مسخرانه در آن زمان با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا از قبیل دکتر یزدی و قطب زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت‌های با مبالغه طرفدار حقوق بشر آنها و بعضی از مخالفان دانشگاهی و بعضی از سنا توراها و غیره ارتباط پیدا می‌کردند و خود آنها هم در تهران با سفارت آمریکا و مأمورین آمریکایی مرتبط می‌شدند و این جریانی است که یقیناً در مقام‌های خود بازرگان آنرا بنا تفاحه نوشت و در روزنامه‌های تهران چاپ شد که ما برای مأمورین آمریکایی که آنوقت به ایران می‌آمدند دسته‌ی گل می‌فرستادیم. که بنده در روزنامه‌ی آنوقت و در یک مجله‌ی از سخنرانی‌هایم به ایشان جواب دادم که ما هزار فکر می‌کردیم ولی هرگز این فکر را نمی‌توانستیم به خود را به‌دهیم که آمریکا‌ئی که ما او را از عوامل مؤثر کودتای ۱۳۳۲ و برانداختن

حکومت دکتر ممدق میدانیم، یک جمعیتی که ادعای ممدقی بودن دارد و در راه آزادی و استقلال ملت ایران کار میکند بطور محرمانه و مخفیانه با عوامل آن سیاست ارتباط پیدا کنند.

بنده شخصاً " معتقد بوده و هستم که این نوع ارتباطات، برای افراد غیر رسمی - بسیاری اشخاصی که مسئول امور حکومت نیستند نا روا و زیان بخش است زیرا که دولتهای مدرتمند جهان مدارای سیاستها و روشهای هستند که آن سیاست و آن روشها و آن عواملی را که غیر از آن افراد دارند ظاهر و پرملا نمی کنند، دست خودشان را بازنمیکنند و برعکس میخواهند از اشخاصی که با آنها مرتبط میشوند استفا ده کنند و اطلاعات بگیرند یا اینکه آنها را به کارهایی وادارند. بفرض اینکه هیچگونه سوء نیتی در این ارتباطات نباشد، و من در این باره نمیخواهم مهندس بازرگان را متهم به سوء نیت و خیانت کنم، ولی می - گویم بفرض اینکه هیچ گونه سوء نیتی نباشد نفس ارتباط و نفس همدن شدن با سیاستهای خارجی بخودی خود یک نوع تمهید همگاری برای زمان بعد بوجود میآورد که فوق العاده زیان بخش و بی مورد است بهمین دلیل بنا بر روش مرحوم دکتر ممدق، بنا بر روشی که برای ما در واقع میراث دکتر ممدق است بنده تا آنجائی که اطلاع دارم هیچیک از عناصر میل جبهه ملی هیچگاه با دستگنها و عوامل سیاست خارجی در این مدت ۱۵ ساله ارتباط ندا شتیم.

بطوریکه در یکی از همین مباحثه ها بیان کردم در دوران جبهه ملی دوم که ما فعالیت علنی داشتیم بعضی از افراد سفارت آمریکا بدیدن ما، نه من تنها بدیدن بعضی از افراد دیگری آمدند و ما بطور آشکار نظریات و عقاید خودمان را به آنها می گفتیم. ولی در این مدت پانزده شانزده سدهی بعدی ارتباط ما با آنها بکلی قطع شده بود جز در آخرین روزهای انقلاب در زمانی که حکومت دکتر بختیار بر سر کار بود یک نفر از ما مورین سفارت آمریکا - بدیدن من آمد برای اینکه از ما بخواند و خودش بکنند که با حکومت بختیار موافقت کنیم.

من گفتم چنین موافقتی برای ما غیر ممکن است. حالا بنده نمیدانم اسناد ارتباطی را اشخاصی با سفارت آمریکا که میگویند در آمده است راجع به من چیزی در آنها هست یا نیست؟ بنده خیال میکنم اگر یک نیت صادقانه در این کار بوده باشد در آنجا کاملاً روشن خواهد بود که سرکسی چه نقشی داشته، کی پاک بوده و کی نبوده است.

س - مثلا" یکی از مسائلش همین مسئله‌ای است که گویا یکی از ما مورین آمریکا می‌کند که من الان اسمش یاد من نیست آمده بود حضور شما و راجع به روابط جبهه‌ی ملی و دولت سؤال کرده بود و شما فرموده بودید که ما مخالف سلطنت مشروطه نیستیم و اگر سازمان امنیت ما بی‌هست می‌تواند یک ما مورین بفرستد که در جلسات ما شرکت بکنند و حرفهای ما را درست و واقع - بینانه گزارش بدهد بجای اینکه یک مشت دروغ و دغل از قول ما بسازد و گزارش بدهد .  
چ - کا ملا" درست است ، این را من در زمان جبهه ملی دوم گفته ام در همان سالهائی  
۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ .

س - آن کتاب را تا آنجا می‌خوانم که من مطالعه کردم دو موضوع - در آنجا کا ملا" روشن است . یکی اینکه هر کدام از اینها با شما تماس گرفتند و پیش شما آمدند و سؤال کردند شما به این مسئله تکیه کردید که جبهه‌ی ملی به قانون اساسی و سلطنت مشروطه اعتقاد دارد و شاه میبایستی سلطنت کند نه حکومت . دیگر اینکه جبهه‌ی ملی یک جمعیت علنی و مبارزه‌ی آن قانونی است ،

چ - بله همین است ولی آیا آن کسانی که این اسناد سفارت را منتشر کرده اند دربار ساری ارتباطات نهضت آزادی و عوامل آن که در خارج بودند چیزی منتشر کرده اند یا خیر ؟ بعدا " من ، شاید بعد از ظهر امروز یا فردا ، توضیح میدهم زیرا دلایل دیگری در این باره دارم که آنها در این مدت کا ملا" و بطور مرتب با خراجیه ارتباط داشته اند .

اکنون موقع آن فرا رسیده است که دربار ساری آغاز مبارزه‌ی روحانیت و توسعه‌ی آن صحبت کنیم . یکی دیگر از آثار در واقع تعطیل جبهه‌ی ملی همین بود که زمینهای مبارزه‌ی سیاسی علنی - خالی شود و مبارزات از طریق دیگر ، یا بصورت مبارزات زیرزمینی مسلحانه یا مبارزه‌ی مستقل روحانیون برآید . در سال ۱۳۴۲ بعد از جریان کنگره‌ی جبهه‌ی ملی در ماه خرداد که ما هنوز در زندان بودیم حادثه‌ی معروف شورش تهران صورت گرفت که روحانیت منشاء آن بود و آیت الله خمینی به آن آلودگی پیدا کرد و گرفتار شد . عده‌ی کثیری از روحانیون هم زندانی شدند . در آن زمان آنها با اصلاحاتی که شاه عنوان میکرد مثل اصلاحات ارضی و حقوق رأی زنان مخالفت میکردند . در سال بعد هم قانونی از مجلس گذشت که به مستشاران -

آمریکائی که در خدمت ارتش ایران بودند مصونیت میداد که در صورتی که آنها در ایران مرتکب جرم و جنایتی بشوند؛ دگایهای ایران نتوانند بجرایم آنها رسیدگی کنند. طبیعی است این قانون بمورثی کا پیتا لاسیون را احیاء میکرد. در آن زمان جبهه ملی وجود نداشت و آن جبهه ملی سوم که میبایستی تشکیل شده باشد معلوم نبود در این موضوع چه روشی واقدا می درپیش گرفت. بنده عملی در این باره ننشیدم که از ناحیه آنها صورت گرفته باشد.

س- جبهه ملی سوم فقط در مرحله اسم بود و هیچوقت تشکیل نشد.

چ- هیچوقت. با اینکه این قانون صریح ضد حاکمیت قضائی مملکت ایران بود از ناحیه جمعیت های سیاسی آنوقت که قاعدتا " میبایستی خود را نشان بدهند و اعتراض بکنند ا قدامی بعمل نیا مدولی آقای خمینی بحق در آن موقع بشدت به این موضوع اعتراض کرد و آن را برگشت ایران به نظام کا پیتا لاسیون معرفی نمود و همان باعث شد که وی مجددا " دستگیر و زندانی نسبی بشود.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه‌کننده : ضیاءاله صدقی

نوار شماره : ۲۲

بر اثر اقداماتی که از ناحیه روحانیون عالی مقام بعمل آمد و روحانیان نیز از مراجع تقلید خواندند دولت آمریکا کم‌کم وی را منصرف شد و او را به ترکیه تبعید کرد و پس از مدتی به نجف اشرف رفت. در قم و نجف فعالیت روحانیون بتدریج وسعت پیدا کرد، شبکه‌های مساجد به هم مرتبط شدند و همین زمان بود که دکتر شریعتی نیز ظاهراً روحیه‌اش را شاد تشکیل شده نقش فوق‌العاده مؤثری در جذب جوانان و دانشجویان به افکار انقلابی و افکار دینی و با اصطلاح امروزی انتقادات ایمانی با مسلک سیاسی انقلابی داشت.

س - ایشان هم سابقاً "عضو جبهه ملی دوم" بودند.

ج - در دوره دانش‌آموزی جزو جوانان جبهه ملی خراسان بودید ریزرگوارش از دوستان و مرتبطین ما بودند و همچنین آقای ظاهراً حمدزاده از افراد جبهه ملی و عضو کنگره بود که بعداً "فرزندان او نیز وارد جریان فدائیان شدند و به آن کیفیت از زمین رفتند و خود او هم حمدزاده هم به زندان و آن گرفتاریهای طولانی زمان شاه دچار شدند و بعداً هم در این دوره مجدداً "گرفتار محامتهای حکومت آقای خمینی شده است.

خلاصه آنکه شریعتی و حمدزاده آنوقت جزو وابستگان جبهه ملی بودند. جوانان دانشگاهی وقتی که از فعالیت سیاسی علنی بازداشته شدند مسئله دین و توجه به دین برای آنها پناهگاهی شده بود. اجتماعات دینی مراکز بود که آنها را بخودش میکشید بخصوص بیانات فوق‌العاده جاذب و رمانتیک دینی - عرفانی - سیاسی شریعتی که واقعاً "گیرنده بود و یک هیجان و حرکت در این طبقه بوجود آورد. ولی برخلاف آنچه که امروزه به آن نظر همیشه

شریعتی کا ملا" مورد پسند علما و روحانیون ما حب مسند و صاحب مقام نبود. آنها را بصورت یک شخص غیر اصیل و غیر روحانی که در مسائل مربوط به روحانیت و دین مداخله میکند تلقی میکردند و به آن نظر به او مینگریستند و حتی عده‌ای از آنها در مقام تخطئه او برآمدند. چنانکه در همین زمان انقلاب بود که مرحوم مطهری و آقای بازرگان مشترکاً "اعلامیه‌ای صادر کردند و با عبارات ملایم دکتر شریعتی را تخطئه کردند به این مضمون که او بعضی نظریات انحرافی با مطالعات عجولانه و غیر کافی نسبت به موردینی داشته است. بهر حال مسئله‌ی حسینی‌ی ارشاد و ایجاد آن و آقای شریعتی هم یکی از آن مسائلی است که کم و بیش پرده‌ی ابهامی دربار آن هست که در تاریخ بعدی ایران باید روشن شود. هر چه هست جوانان در آن زمان علاقه‌ی شدیدی نسبت به او داشتند. آنها شی که جزء مجاهدین و آزادی‌دوستان و همچنین جوانان نیکه‌تمایلات چپی داشتند در سخنرانیهای مرحوم شریعتی شرکت میکردند و این هیجان در داخل مملکت اوج میگرفت تا اینکه دکتر شریعتی چندین بار گرفتار و آزاد شد و بالاخره ناچار به خارج مهاجرت کرد و در آنجا با مرگ نا بهنگام او فاجعه‌ی بزرگی حاصل شد. در همین زمانها کانونهای اختلاف و تشنجی هم در داخل روحانیت دیده میشد که نشانه‌ی جیات و تحولات بود. روحانیت در دستهای مختلف و با عقاید مختلف با یکدیگر اختلافاتی داشتند. از آن زمان این دستهای که امروزه معروف به جنتیه است بوجود آمد یک عده از افراد روحانی با پیروان متعصب آنها علیه عده دیگری از روحانیون مثل دشمن مبارزه میکردند و به ناگهان، بطوریکه اطلاع دارید، خبردار شدیم که روحانی معروفی بنام آیت‌الله شمس‌آبادی بوسیله‌ی یکنفر دیگر از وابستگان به روحانیت بنام سید مهدی هاشمی که از منسوبین آیت‌الله منتظری بود بقتل رسیده است و اینها بر سر مسائل ظاهراً "کوچک و عجیب مذهبی مثلاً" راجع به ترتیب شهادت امام حسین و آن کتابی که راجع به شهادت امام حسین نوشته شده بود با یکدیگر اختلافات خونین داشتند. در همان زمان بعضی از منسوبان یک طرف دعوی به‌بینه مراجع کردند که در موضوع پیش آمد آن قتل بین آنها میانجیگری کنم که منجر به اعدام افرادی در جریان دادگستری و توسعه‌ی عنا دین برادران دینی شود.

همچنین در میان طبقه روشنفکر غیر روحانی اشخاصی پیدا میشدند که جنبه‌های مذهبی نشان

میدادند. شخصی که از این حیث خیلی نامدار و مورد توجه بود آل احمد بود که کتابی بنام غربزدگی نوشت که در آن کتاب علاقه به دستاوردهای غرب و اصول دموکراسی و آزادی و - حکومت پارلمانی و مشروطیت که از غرب استفا ده شده و تعلیم و تربیت و افکاری را که از مسلک‌ها و بینش‌های غربی گرفته شده مورد انتقاد قرار داد. این نوع گرایش هم که واکنش رنج و محرومیت طبقه روشنفکر است در جمع کثیری انعکاس مییافت و نوشته‌های او مورد توجه قرار می‌گرفت. این از خصوصیات دوران دیکتاتوری است که در زمان اختناق و محرومیت و مصیبت مردم به دین رجوع میکنند و به اصول عرفانی و روحانی ما فوق طبیعه متوجه میشوند تا آن جریا آنها و فضا رهای طبیعی و عادی را که موجب رنج و زحمت و محرومیت و نا کامی آنها است بوسیله آن توسلات و تعلقات جبران کنند.

س- 'این تمایل و این گرایش بطرف مذهب آیا واقعا' بخاطر این بود که این مردم مذهبی شده بودند و یا اینکه آگاهی به حقانیت مذهب پیدا کرده بودند؟ یا نه، مذهب را با اصلاح وسیله‌ای دیده بودند برای حرکت در آوردن توده‌های مردم علیه رژیم؟

ج- در ایران و در این زمان چند طبقه‌ی مختلف نسبت به مذهب نظر داشتند. یکی خود روحانیون بودند که به نقش خودشان توجه داشتند و از اینکه در دوره‌ی شاه و دوره دیکتاتوری پادشاه قدرت و اثر از آنها سلب شده و تأثیری در امور مملکتی و سیاسی نداشتند و حتی روحانیون عادی از ورود به مشاغل فرهنگی و اداری و وسیله تأمین معاش عادی محروم بودند رنج می‌بردند و با توجه به اینکه بر اساس مذهب شیعه علما بزرگ و مراجع تقلید خودشان را جانشینان امام و ذبیح در این میدانند که در تمام مسائل اجتماعی و حکومتی مملکت ما حینظرو ولایت باشند این هیجان و این حرکت و این نهفت در داخل روحانیون برای تغییر جرمعه‌ی ایران بر اساس مذهب پیدا شده بود. ضمناً "بر اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران سطح بینش روحانیون بالا آمده، عده‌ای از آنها به زبانهای خارجی آشنا شده و بعضی از آنها حتی تحصیلات عالی‌ای هم در خارج و داخل ایران کرده بودند.

س- مثل آقای بهشتی؟

ج- بله. علاوه بر این در این مدت کتابهای مختلفی در ایران منتشر شده بود چه از ناحیه خود آنها و چه از ناحیه افرادی که در سیاست وارد بودند و از مسلک‌های غربی مطالبی را مورد

بحث قرار داده بودند که مورد مطالعه بعضی از روحانیون هم قرار گرفته بود. آنها در عین حال که با همان روش دینی و مذهبی در مقام معارضه با دستگاه استبدادی برمیآمدند از آن افکار و عقاید چپی که آنهم محصول غرب و به اصطلاح آنها غربزدگی است بهره می گرفتند. مرحوم مطهری خیلی از همین افکار استفاده کرد و در بعضی از کتابهایش، مخصوصاً "مسائل اقتصادی ایران" را مورد توجه قرار داد و در بسیاری از موارد دینیان میکنند که فقهی برای مسائل اقتصادی و اجتماعی که امروزه بوجود آمده نیست، همین مطهری که اینهمه در ابتدای انقلاب مورد توجه روحانیون قرار داشت و خود آقای خمینی او را شاگرد عزیز دست پرورده‌ی خود میدانست حالا بطوریکه از روزنامه‌ها و جراید میخوانیم بعضی از کتابهای او را تحریم کرده‌اند و از انتشارش جلوگیری میکنند. اینها روحانیون بودند اما دسته‌ی بزرگ دیگر که گرایشهای مذهبی نشان میدادند جوانانی بودند که چون فعالیت سیاسی و مجال تظاهرات سیاسی نداشتند و چون مرحوم شریعتی بعنوان دین و بعنوان موعظه دینی در مساجد و در حسینیه‌ها ظاهر میشد و در این محل‌ها از او موریاسی و از مسائل جدید فلسفی بحث میکرد و امور مذهبی و دینی و مجاهدات دینی را بصورت عرفانی و بصورت رمانتیک و هیجانی مورد بحث قرار میداد جوانها هم بسمت او میرفتند. در این ضمن که افکار چپی هم آزمجاری مختلف رخنه کرده بود بطور طبیعی از همه جوانب کوشش میشد که التقاطی بین مسلک دیا لکتیکی با آئین اسلام و بخصوص با مذهب شیعه بوجود بیاورند. یک عده هم اینطور بودند. دسته‌ی دیگری که سیاسیون ملی یا آنتهایی که معتقد به روش جبهه‌ی ملی بودند نظردیگری در باره‌ی روحانیت و دربارهای دین داشتند. بنده این مطلب را بطور خلاصه در زمانی که بی بی سی لندن با من در پاریس معاویه کردیم و توضیح دادم که هویت ملت ایران از دو عنصر مرکب است. یکی ایرانیت با سابقه دیرینش، با تاریخ و با اساطیرش حتی با شاهنامه‌ها و پهلوانان شاهنامه‌ها و ادبیاتش و غیره و غیره و یکی هم اسلامیتش است. و ما بعنوان ایرانی به این دو عنصر هر دو احترام میگذاریم و پایبند هستیم به دین اسلام و به اعتقاد داریم و به رهبران دینی هم بالطبع احترام داریم. و در باره‌ی حکومت اسلامی هم که سؤال شد جواب دادم که طبیعی است در جامعه‌ای که نود و پنج یا نود و نه درصد آن مسلمان



با شندوقتی حکومتی با رای و اراده‌ی مردم برسرکار آمد طبعا " یک حکومت اسلامی خواهد بود، یک حکومت ایرانی اسلامی خواهد بود و در این حکومت روحانیون هم مقام محترم خواهند بود. و چون در مبارزات گذشته ایران از او و خرابی‌ها نماند، قاجار از زمان ما جرایم نماند، تنباکو و درد دوره‌ی نهضت مشروطیت، و بعد در نهضت زمان مصدق روحانیست یا بعضی از عناصر روحانیت عامل بسیار مؤثر بودند در عین اینکه همواره یک عده دیگر از آنها برعکس عوامل مخالف و عوامل مرجع خدنهفت و ضد انقلاب بودند اما افراد برجسته‌ی آنها که از نهضت‌های ملی و آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران پشتیبانی می‌کردند مورد توجه‌ی ما قرار می‌گرفتند و در حصول پیروزی مؤثر میشدند.

در این موقع هم که ما در مبارزه با نظام استبدادی شاه بودیم می‌خواستیم از روحانیت استفاده بکنیم و از اینکه آنها در این مبارزه شرکت دارند و شرکت میکنند حسن استقبال می‌کردیم. طبیعی است علاوه بر ما با زار همیشه پایگاه عمده روحانیت بوده و با زارها نیز تکیه‌گاهی در میان روحانیت داشته‌اند چنانکه میدانید علمای مختلف شهر در با زار منزل دارند و مساجد ریاضی در توی با زار هست و با زارها دانشما " مرتبط با پیش‌نما زها و مجتهدها و علمای محلات بوده و هست و به این کیفیت در این نهضت که با زارها هم شرکت داشتند آنها هم دنیا له روی و پیروی از روحانیت می‌کردند. این عوامل مختلف یعنی خود روحانیون، با زارها ارجحتی، دانشجویان و روشنفکران، بطریقی و رهبران ملی و سیاسی به ترتیبی که بیان کردم در این مبارزه همراهی و همقدمی با یکدیگر داشتند.

س- یعنی تا آنجائی که من آنجائی با آل احمد داشتم تصور من این بود که آل احمد فکسر میکرد از آنجائی که ما بعنوان یک ملت واحد با هم دیگر در واقع آن ارتباطی را که یک ملت با یستی با هم دیگر داشته باشند نداریم. مثلا " فرض بفرمائید که بنده اگر بروم آذربایجان یک کلمه آذربایجانی را نمی‌فهمم مثل اینکه رفته‌ام توی یک مملکت غریب یا اگر بروم به کردستان یا بلوچستان و همینطور بعضی جا های دیگر. بنا بر این یک عنصر و عامل متحدکننده‌ی در واقع بین تمام افراد ملت ایران نیست. و برعکس از مذهب میشود بعنوان یک عامل متحدکننده استفاده کرد برای مبارزه با حکومتی که دست‌نشانده بیگانگان است.

درواقع بخاطر این قضیه بود این حساب بود که این تمایل بجانب مذهب پیدا شد .

ج - البته مذهب به این کیفیت مؤثر بریده و همیشه هم این موضوع مورد توجه سیاسیون آزادبخواه و استقلال طلبان ایران نبوده است . ولی این عامل به این کیفیت هم که شما بیان کردید و نظر آل احمد و اشخاص دیگر ممکن است بوده باشد کاملاً مؤثر و منطبق بر واقعیت نیست . یعنی آنچه ایرانی را به ایرانیت جمع میکنند تنها مذهب نمیتواند باشد بلکه از بعضی جهات بذهب ممکن است عامل اختلاف باشد . برای اینکه در ایران یک اقلیت خیلی قوی و قومی حتی سنی مذهب وجود دارد . یک قسمت بزرگ از مردم کردستان سنی مذهب هستند و سنی ها در باطن لشان از شیعه ها ناراضی هستند و شیعه ها در واقع مسلمان صحیح نمیدانند و آنها را ، اگر آزاد باشند ، راضی میخوانند یعنی خارج از اسلام . نه تنها کردستان اینطور است بلکه بلوچستان هم همینطور است . در جنوب فارس و خراسان هم عده ای سنی وجود دارد . همچنین در کرمان ترکمن ها که یک اقلیت قومی هستند مذهب تسنن دارند و همینطور در بعضی مناطق دیگر . بنابراین عامل دینی اگر بسمت انحصار مذهب تشیع برود بجای اینکه عامل وحدت باشد ممکن است عامل اختلاف بشود . الان در مناطقی که آقاییان روحانی فشار بر گروهها می آید مردم کرد و غیر کرد ایران میآوردند که پیرو مذهب یا طریقه ای عرفانی اهل حق هستند که آنها را علی الهی میخوانند و میخوانند بزور و به فشار آنها را و اداریه مذهب تشیع بکنند ممکن است با تصادماتی برخورد و ایجاد تفرقه های عظیمی بکنند و حال اینکه این مردم جمعیت کثیری قریب چند صد هزار و شاید یک میلیون نفر و از وطن دوستان اصیل ایرانی هستند . اما در نظام دولتی دموکراتیک که متکی بر اصل ملیت باشد ، مذهب آزاد و محترم هستند و اسلامیت بمعنای عام نه بمعنای خاص مذهب مانده ایرانیت عامل وحدت میشود .

اگر زبنده بپرسند در این جنگی که بر ایران تخمیل شده چه عاملی بیشتر باعث مقابله است مردم ایران در مقابل تجاوز عراق شده بنده میگویم عامل وطن دوستی بیشتر مؤثر بوده است .

س - یعنی عامل ایرانیت ؟

ج - بلکه ما ملایرانیت بیشتر مؤثر بوده است .

س - آقای دکتر سنجایی من زمانی شنیدم ولی خودم شما " آنرا خوانده‌ام یا بگوش خودم از شما شنیدم ولی از دیگران شنیدم که در یک مصاحبه‌ای یا یک مقاله‌ای همان زمان بعد از انقلاب یا هم زمان انقلاب شما فرمودید که برای ما ایرانی‌ها اسلامیت برای ایرانیت برتری دارد و مقدم است . آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج - بهیچوجه من چنین صحبتی نکردم . من گفتم اسلامیت و ایرانیت دو رکن اصلی هویت ملی ایران هستند .

س - ولی نه اینکه اسلامیت مقدم بر ایرانیت است؟

ج - بهیچوجه . هیچکدام را مقدم برد دیگری نکرده‌ام .

بله با این کیفیات زمینی تاریخی در مملکت وسعت پیدا کرده و سازمان‌های 'داری در انجام وظایفشان سردرگم شده بودند . اجزایی که از طرف دولت تشکیل شده بود بی‌اثر بودند ، شاه ابتدا دو حزب ملیون و مردم را بوجود آورد و بعد آنها را برهم زد و حزب واحد رستاخیز را بوجود آورد که دبیرکلی آن را ابتدا به هویدا واگذار کرد و آن حمله معروف را گفت ، " هویدا میتواند هر دو این مسئولیت یعنی نخست‌وزیری و دبیرکلی حزب را برعهده بگیرد و هنوز منفرج نشود . " بعد از هویدا که جمشید آموزگار نخست‌وزیر شد دبیرکلی حزب را به محمدباقری دادند . باقری کسی بود که سابقه . عقوبت حزب توده را داشت و سابق او را هم خوب میدانستند . او را وابستگان شخص علم بود و علم هم از وابستگان شناخته شده یک سیاست خارجی دیگری که خودباقری هم از آنها نموقع وابسته به همان سیاست بود .

س - منظور شما سیاست انگلستان است؟

ج - بلکه . ولی باقری در عین حال مردی است باهوش ، درس خوب خوانده ، شاگرد خود من در دانشکده حقوق بود و من خوب بخاطر دارم که از دانشجویان بسیار برجسته بود . حراف است ، سخنگوست ، نویسنده است و فعال در کارش و موقعی که دبیرکل حزب رستاخیز شد با سابق تشکیلاتی که در حزب توده داشت دست به فعالیت شدیدی زد و کوش کرد که موجودیت مؤثری به آن حزب بدهد . و حال اینکه بی‌ش از او با آن کیفیتی که شاه اعلام کرده بود که همه باید

در این حزب وارد بشوند و هرکس نخواهد در آن وارد بشود یا باید بخارج برود و یا هیچ توقعی نداشته باشد که در ایران ماحب مقام و شغل و مزیتی بشود. با این بیان غیرانسانی و غیر قانونی شاه پیدا بود که این حزب یک حزب الزامی و اجباری است. از حقوق بگیران دولت شروع کردند و وزراء و رؤسای سازمانها و دانشگاهها بخود حق دادند که پیوستگی همه اعضاء خود را یکپارچه اعلام دارند. اساسی همه کارگران و کارمندان دولتی را که مرمعاً نشان تنها حقوقشان بود بی آنکه کوچکترین علاقه‌ای و کوچکترین فعالیت حزبی داشته باشند در رفتار حزبی ثبت و اینطور عنوان کردند که در حدود چند صد هزار و یا چندین میلیون نفر عضو آن شده‌اند. این عمل و این گفتار حنون آمیز شاه اثر بسیار نا مطلوبی خیلی بیش از حزب ساختگی پیشین ایران نوین و ملیون مردم در جامعه ایران بوجود آورد چون مفهوم آن انحما ر مطلق بود. یعنی هرکس با پدید آمدن این حزب وارد شود یا از مملکت خارج شود یا به زندان برود.

س. مهمتر از این، این مسئله نبودن آقای دکتر سنجایی که خود شخص شاه که مطابق قانون اساسی میبایستی یک مقام غیر مسئول باشد بصورت رهبر یک حزب سیاسی ظاهر شده بود؟

ج. چرا و این یک عمل بکلی مخالف قانون اساسی بود و غیر قابل قبول و فقط خود بزرگ بینی شاه باعث شده بود که همه مردم ایران را رعیت و دنباله رو جان نشا روچا کر خودش بدانند و اگر چنین نباشند ایرانی نیستند و حق زندگی و حق هیچگونه استفاده‌ای از امتیازات ایرانیت ندارند و این بکلی برخلاف قانون اساسی و حتی برخلاف اصل انسانیت بود.

موقعی که با هر یک به دبیر کلی حزب انتخاب شد شروع به فعالیت کرد و یک عده‌ای از دوستان و آشنا یان خودش را، آنهائی که فعالیت سیاسی و قوه تشکیلاتی بهتری داشتند، وارد کرد و میخواست حزب مؤثری در مقابل دولت و مخصوصاً " در مقابل آموزشگاه رکه رئیس دولت بود درست کند. ولی در این کار موفق نشد. آموزشگاه ر به شاه شکایت کرده و مجدداً " دبیر کلی حزب را به خود آموزشگاه ر دادند. از آن پس حزب صورت رسوائی پیدا کرد و اثر وجودی خود را بکلی از دست داد.

س. آقای دکتر شما اطلاع دارید که این فکر را اصولاً شاه از کجا آورد و یا چه اشخاصی در شاه وجود

آوردند که متوسل به سیستم یک حزبی بشود؟ شاه‌ی که خودش در کتاب "مأ موریت برای وطنم" صحبت کرده بود که "مولا" حکومت‌های تک حزبی حکومت‌های دیکتاتوری هستند و چنین نوع حکومتی را کوبیده بود متوسل به سیستم تک حزبی شد.

ج - بله از این گونه تناقضات در افکار شاه و در نوشته‌های منسوب به او خیلی زیاد است. غالب نوشته‌ها قلم به خطی است که او به اسم خودش منتشر میکرد. چون یکی دیگر از خصوصیات او هم سرقت افکار و حتی اصطلاحات دیگران بود. در سال‌های اول بعد از کودتای ۱۳۳۲ سقوط حکومت ملی مصدق تظاهرها به جا نبداری از قانون اساسی و دموکراسی لازمی تبلیغات شاه بود این بود که او در آن کتابش علنی و آشکار نوشت که در نظام حکومتی ایران احزاب باید آزاد و متنوع باشند اما باطن ضمیرا و غیرا زاین بود، شاه مدتی که در اروپا تحصیل میکرد یعنی در دوران نوبالنی که سال‌های جلب عقاید و گروا پیش‌های مسلکی است اوج قدرت فاشیسم در اروپا بود. از یکطرف موسولینی و از طرف دیگر هیتلر ظاهر شده بودند با آن زرق و برق و قدرت و تظاهرات خیره‌کننده و با توجه به اینکه فاشیسم در مقابل کمونیسم و دموکراسی بوجود آمده بود و تا نسبت به هر دوی اینها نفرت داشت با لطمه متمایل به فاشیسم بود. معروف است که در همان اوائل جوانیش که به ایران برگشت یکی از عناصری بود که در پدرش برای تاملات نسبت به آلمانها و هیتلر مؤثر بود.

س - آنموقع خیلی جوان بود آقای دیکتر،

ج - بله خیلی جوان و نورس بود ولی آن تبلیغات و تظاهرات فاشیسم که در اروپا رواج داشت در ذهن او بسیار مؤثر شده بود. میدانید که تبلیغات فاشیسم حتی در فرانسه هم اثر کرده بود. بنده بخاطر دارم که عده‌ای از افراد عضو حزب سوسیالیست فرانسه هم برگشتند و گرا پیش‌های فاشیست پیدا کردند. در بسیاری از کشورها پیشرفت‌های ممتد و مستمر هیتلر مؤثر واقع میشد. محمدرضا شاه هم که در آن زمان در اروپا بود تحت تاثیر این تبلیغات و تظاهرات قرار گرفته بود. علاوه بر این خصوصیت سلاطین مخصوصا "سلاطین مشرق زمین است که خود را مافوق همه‌ی افراد تصور میکنند. مستبد میخواهد بهر ترتیب شده مردم را پشت سر خودش قرار بدهد. چون در حکومت‌های معاصر داشتن حزب و داشتن مسلک معمول و مستند اول

بود او هم اول میخواست دو حزب پشت سر خودش قرار بدهد که بظاهر هم اقلیت و اکثریت باشد. بعد چون دید که آنها با همدیگر نمی سازند و تشنجات و اختلافاتی پیش آورند که باعث مزاحمت میشوند آنها را هم از بین برده و بصورت یک حزب واحد درآورد، یک حزب واحد که جایری و صوری و بی اثر باشد. تمام این جریانها در مملکت ما متأسفانه ناشی از خودخواهی و خودبستگی شخص خود شاه بود. شاه از امکانات خیلی وسیعی میتوانست استفاده کند علاوه بر اینکه سیاستهای خارجی در مقابل امزاحمتی بوجود نمیآوردند. شورویها با دولت ایران همراهی و همکاری داشتند، شاه بدیدار آنها رفت. خراشاه را روسها چندین بار با احترام و تجلیل دعوت کردند. قراردادهای متعدد با ایران بستند از آن جمله قرارداد فروش گاز به شوروی، تجارت وسیع واردات و صادرات به روسیه، بعد هم از حزب توده ظاهراً: "اشروآثاری نداشته و فقط چریکها بودند که دست به مبارزات چریکی پرانگنده میزدند و نتیجه عمل آنها فقط کشتن یکعده ازمستشاران آمریکائی و چند نفر از وابستگان ساواک بود. سیاستهای غربی هم چه آمریکا چه انگلیس و چه کشورهای دیگر نظیر آلمان و فرانسه و غیره قبول کرده و تن به این ترتیب داده بودند که شاه یک عامل مؤثر در خاورمیانه هست و شخصیتی است قوی و قدرتمند که در مملکت ایران امنیت بوجود آورده و در خاورمیانه پایگاه مهم ثبات و امنیت شده است. بویژه بعد از سال ۱۹۷۰ که انگلیسها نیروهای خودشان را از شرق کانال سوئز فراخواندند و در آن منطقه خلائی از لحاظ قدرت پیدا شده بود. در این مدت دستگاه شاه نفوذ فوق العاده زیاد را در مارات خلیج داشت، در عربستان سعودی داشت، در کویت داشت اختلاف عمده ای با عراق بود که در آن موضوع آمریکا شیوا هم با نظر شاه موافقت و از کردها حمایت کردند و مبالغ قابل توجهی پول و اسلحه به کردهای ملامصطفی دادند، بعد در آخر شاه هم از این عملی که ابتدا به نام طرفداری از کرد و اقوام آریانشان میداد متصرف شد و یک مرتبه کردهای بدبخت را رها کرد. در آن زمان نفوذ شاه در کردهای عراق فوق العاده زیاد بود و بنده خبر داشتیم که در خانواده های کرد عراق از شاه ایران به نیکی یاد میکردند و خیلی امید به او بسته بودند شاید قریب ۱۵۰۰۰۰ کرد عراقی مهاجروا راه در ایران شدند. ولی یک مرتبه کنه آن

قرارداد الجزیره ...

س- کنفرانس ریاط .

ج - بله ، آن قرارداد را با عراق بست کردها را رها کرد و آن بدبخت ها شی که به ایران آمده بودند آواره و سرگردان شدند و بالاخره به نا بودی ملامطفی و سا زمان او منجر شد . به این ترتیب سیاستهای خارجی و دولتهای خارجی کمال تقویت را از شاه داشتند و شاه هم تمام فکرش این بود که ارتش ایران را قوی کند و روزی روزی در حال توسعه ارتش بود . در زمان حکومتهای دموکرات آمریکا مخصوصاً " دردوران کندی در باره سلاحها شی که ایران می خواست خریداری کند خیلی مقاومت میشد و همینطور در باره توسعه ای که دولت ایران میخواست به تشکیلات ارتش بدهد . ولی شاه در این باره با فشاری کرد و با آشتی ها شی که در نواحی کشورهای عربی پیدا شد و بعد هم با جنگی که در بین پاکستان و هندوستان پیش آمد و منتهی به تجزیه پاکستان به دو قسمت شد آمریکا شیها هم به تقاضای شاه — برای افزایش نیروی ارتش تسلیم شدند . شاه در آن زمان که پاکستان تجزیه شد اظهار کرد که خوب اهمیت این پیمان سنتو که برای حمایت از این کشورها بود معلوم شد که کلاً بی اثر است و بنا بر این ما باید در فکر دفاع خودمان باشیم . پیش از آن شی هم که در کشورهای عربی میشد خواسته های او را تأیید میکرد . با رفتن حکومتهای دموکرات در آمریکا و بر سرکار آمدن حکومت حزب جمهوریخواهان و مخصوصاً " شخص نیکسون آمریکا بکلی تسلیم نظر شاه شد و موجب نشوری نیکسون قبول کرد که شاه هر نوع اسلحه ای که میخواهد و به هر مقداری که بخواد هدوا زهر قسم اسلحه ای که بخواد هدیتوا ندر خریداری کند و برای او مانع و محدودیتی نباشد . در این موقع بود که سیل فروشندگان و دلالان اسلحه به ایران سرازیدند و شاید عده افراد آمریکائی که به ایران وارد شده بودند قریب چهل جزء نفر و یا بیشتر بودند .

س - بیشتر بودند . خود کارتر میگفت که هشتاد هزار نفر در ایران هستند .

ج - که آنها به نمایندگی از طرف کمپانیهای مختلف داشتند " با دلایلی ایراتی و بیاسا و اسطه های ایرانی و با ارتش بدوناً نیا من مشول خرید این اسلحه ها در مذاکره بودند . در واقع آنها این سلاحها را بزمین میریختند بدون اینکه معلوم باشد که ترتیب استفاده از

آنها و ترتیب ارتباط آنها و ترتیب قطعات بدکی آنها چیست . علاوه بر این ایران از یک موقعیت دیگری استفاده کرد و آن وضع پولی بود . در نتیجه ملی شدن صنعت نفت و قرارداد - های که با کمپانیهای مختلف بستند و تغییراتی که در وضع کنسرسیوم داده شد عواید نسبت ایران بتدریج فوق العاده اخذ شد و بعد همینکه نهضت های در کشورهای عربی پیش آمد و آن کشورها یکی دوبا رد مقابل اسرائیل نفت خودشان را بر کشورهای غربی بستند کم کم در حقیقت امتیازات کمپانیها ضعیف و نفت در اکثر کشورهای ملی شده بود . و نیز در اختیار کشورهای مادرکننده نفت ( اوپک ) ایران از قدرت و امتیاز خاصی برخوردار بود . در نتیجه عواید نفت ایران سال به سال افزایش پیدا میکرد تا اینکه در سال ۱۳۵۴ برابر چند برابر شدن قیمت نفت در جهان به یکباروناهان در آمد ایران از چهار ریال پنج میلیا رد دلار به بیست و چهار میلیا رد دلار در سال رسید یعنی یکمترتیه پنج برابر شد .

ب- خوب میبایستی پول آن سلاحها را که خریداری میکردند از آن محل بپردازند . ج - بلکه علاوه بر نفع خود کمپانیها دولت های غربی تن به افزایش قیمت نفت از این لحاظ میدادند که فروش سلاحها و بازارهای آنها را بواج و رونق میداد . ولی این افزایش ناگهانی پول و افزایش بی تناسب قدرت خرید مانند آوارسنگینی بر اقتصاد ایران وارد شد . وقتی به ناگهان قدرت خرید و توانایی پولی پنج برابر بشود معلوم است چه اثری در قیمتها و در واردات ایران خواهد داشت . و بعد هم با حسابهای که دولت برای خرج این پولهای با درآمد و برنامهای پنج ساله و هفت ساله کرد و با مخارج گزافی که برای تسلیحات میشود و با افزایشی که به حقوقها دادند کم کم این درآمد هم کفایت سواهای آنها را نمیکرد . ناگهان وضع به جایی رسید که همه چیز دچار رکود شد . یعنی نه پول برای پرداخت سلاحها و وجود اشیای و نه برای ادا مه و تعقیب برنامهای سنگین صنعتی و پتروشیمی و ذوب آهن و برنامهای متعدد ساختنهای دیگری که در ایران شروع شده بود و مملکت دچار آشفتگی عظیم اقتصادی گردید . امر دیگری که این آشفتگی و بحران را وسعت میداد مسئله کشاورزی ایران بود .

تصور میشود که با قانون اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی بین زارعین بتوانند کشاورزان را -



راضی بگنند و عدالت اجتماعی بوجود بیاورند. ولی در موضوع کشا و رزی ایران دو مسئله — کلاً — ممتاز هست که اگر هر دوی آنها با هم حل نشوند و با هم مورد توجه قرار نگیرند اصلاح و پیشرفتی حاصل نخواهد شد. یکی مسئله کشا و رزان و رعایت حال آنها و عدالت نسبت به آنها و رفع ظلم و ستم از آنها است. مسئله دیگر که مهم تر از آن شاید باشد مسئله تولید کشا و رزی است. در اصلاحات ارضی ایران هیچیک از این دو امر چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته بود. زمین‌هایی که بین کشا و رزان تقسیم شد مقدار محدودی از زمین‌های زراعتی بود. قسمت بزرگی از زمینهای خوب و زمینهای حاصلخیز بعنوان اینکه مکانیزه هستند درست مالکین باقی ماند و به کشا و رزان مقدار کمی از آنها رسید. بعداً هم بعلمت اینکس سیستم فنی جدید کشا و رزی کم‌کم وارد ایران شده بود، تراکتور آمده بود، کامپاین آمده بود کشا و رزانی که زمین کمی داشتند و آب و برق و وسائل زندگی و محل سکونت حسابی محسوم بودند به این عادت کردند که قطعه زمین کوچک خود را در ابتدای کشت بوسیله تراکتوری که کرایه می‌کردند در ظرف یکروز کشت بکنند، شخم بزنند و بذری به‌پاشند و بعد چون اکثر زراعتیادیمی بودند آنها را رها کنند و بگذارند و در موقع درو بایک روز یا دو روز یکی از همان کامپاین‌ها را اجاره کنند که محصول را برای آنها درو کنند و تحویل بدهد. بنابراین این زمینها و این زراعت به اندازه‌ای نبود که زندگی آنها را تأمین کند، و کشا و رزی ایران فاقد صورت متنوع دامداری و مرغداری و جالیزکاری و درختکاری بود که بشود تا وقتاً دروستانی هماهنگی بوجود بیاورد و کشا و رزان را درده نگاهدارد. اکثر کشا و رزان با فعالیتهای ساختمانیه عظیمی که در شهرها بوجود آمده بود روبه‌شهر می‌آوردند بطوریکه شهرها به ناگهان افزایش جمعیت فوق‌العاده پیدا کردند. این کیفیت در ابتدا بصورت ترقی نمودار میشد که شهرهای ایران بسرعت افزایش جمعیت پیدا میکنند. شویتهران در حدود تقریباً " پنجم — میلیون نفر جمعیت در اوایل حکومت محمد رضا شاه داشت، اصفهان به ۷۰۰۰۰۰ نفر رسیده بود، مشهد همینطور، تبریز و شیراز همین طور شهرکمانشاه که در اوایل دوره‌ی رضا شاه شاید از ۳۰۰۰ نفر هم کمتر جمعیت داشت در آخر حکومت محمد رضا شاه دارای ۴۰۰۰۰۰ نفر شده بود. در میان این

شهرها مردم بیکار و بیلاتکلیف درتوی خیابانها و کوچه‌ها رها بودند و در میدان‌ها و جاها شیکه محل پیدا کردن کارگر بود روستائیان صبح‌ها جمع میشدند که شاید کسی کاری به آنها رجوع کند. خود این ازدحام، کشاورزان مسائل و مشکلات عمده در شهرها بوجود آورده بود، آلودگی عظیم شهر و افزایش جنایات در شهر، ازدحام و بیکاری فوق‌العاده و کانونهای برای ترویج انقلاب و تهییج مردم و حرکت دادن آنها در مقابل این وضع نسبت به مسئله‌ی دوم کشاورزی که امر تولید و اصلاح تولید و اصلاح وضع زندگی روستائی و مساکن روستائیان باشد مطلقاً هیچ کاری نشده بود. تمام حرفه‌ائی که میزدند صوری و ظاهری بود. مثلاً "میگفتند که فلان عده مدرسه در دهات بوجود آمده‌اند" و در واقع میگفتند میبایستی در دهه‌ی تقریباً "یک مدرسه باشد. بنده خودم در بعضی از مناطق میرفتم و میدیدم، مثلاً" در ناحیه‌ای میگفتند پنجاه مدرسه بوجود آمده. وقتی که تحقیق میکردم حداکثر دو یا سه تا از این مدرسه‌ها داشتند، بقیه اصلاً وجود خارجی نداشت، نه ساختمانی، نه معلمی، نه شاگردی در دهات. بهداشت وجود نداشت اکثر روستائیان برای معالجه‌ی بچه‌ها ایشان و خودشان مجبور بودند به شهر بیایند و به بیمارستان‌هائی که همیشه مملو از جمعیت بود و تخت‌خالی بدست نمی‌آمد رویا ورنند. این وضعیتی بود که در اواخر دوره‌ی محمدرضا شاه بوجود آمده بود. البته قابل شک نیست و باید اعتراف کنیم که در مملکت تحولات و پیشرفتهای بزرگی هم بوجود آمده بود. صنایع پیشرفت کرده و صنایع جدیدی دایر شده بود، در فرهنگ پیشرفتهای زیادی نمایان بود بطوریکه گزارش میدادند و بهمرفته تعداد دانش‌آموزان در مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی به تقریب ۸ میلیون نفر رسیده بود.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء‌السه مدقی

نوار شماره : ۲۳

در بحث امروز با ی‌دو ر دجریان انقلاب ملی اخیر بزرگ ایران بشویم . تا حدی در صحبت‌های پیش از نظر موجبات آن را بنده توضیح دادم و بدنبال آن حالا مطالبی که مربوط به جریان این انقلاب و آنچه مربوط به خاطرات و شرکت من هست در اینجا بیان میکنیم که در اینجا ضیاط موت و با یگانی شما باقی بماند .

س- متشکرم .

ج- عرض کنم بعد از آنکه در سال ۱۳۴۲ آنطوریکه گفتم ، فعالیت جبهه‌ی ملی تعطیل شد و این تعطیل فعالیت زیان و ضربت روحی بر همه‌ی ما وارد آورده بود . بنده در سال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۷ تقاضای بازنشستگی از دانشگاه کردم و بعد از بازنشستگی با خانواده ام عازم آمریکا شدم . خانهای را که داشتم اجاره دادم و با درآمد آن و حقوق بازنشستگی به آمریکا آمدم و در منزل همین پسر که الان شما اینجا تشریف دارید و آنوقت در محل دیگری از همین شهرچیکو بود قریب یکسال و نیم اقامت کردیم و در همین جا هم کسالت و ناخوشی شدیدی پیدا کردم که منجر به عمل جراحی گردید . بعد از مراجعت به ایران یک دو ماهی در پاریس ماندیم و اوایل سال ۱۳۵۰ به ایران مراجعت کردیم . آن موقع بحیوچه‌ی فعالیت و قدرت و کامیابی شاه بود مبارزات علنی جمعیت‌ها و سازمانها سیاسی و چهره‌روانی یکی تعطیل بود و مبارزاتی جز در سطح مبارزات کم و بیش چریکی بصورت پراکنده و متفرق دیده نمیشد . ولی ما با دوستان جبهه‌ی ملی و با رهبران و با فعالین جبهه‌ی ملی در حدود بیست یا بیست و چند نفر جلساتی داشتیم

که هر وقت یکبار در وره می نشستیم و نهاری با هم می خوردیم و بیحی راجع به اوضاع می کردیم. بعده " بنده در جریان این انقلاب متوجه شدم که با کمال تأسف ساواک از تمام جلسات ما و از تمام جلسات کوچکتری که رفقای ما مثلاً " برای یک شرکت تعاونی یا برای اجتماعات کوچک دیگری داشتند خبرداشته و پرونده های آنرا که بنده و دو نفر دیگر از رفقا در زمینه آن حکومت موقت انقلاب مطالعه کردیم بهیچ وجه نمی توانستیم بگوئیم که آن پرونده ها بیغلیبی است. مطالبی بود از مذاکراتی که در آن جلسات صورت گرفته و بطور صحیح و واقع نوشته بودند. البته آن مذاکرات طوری نبود که ما را مورد تعقیب قرار بدهند ولی مراقبت داشتیم! زما داشتند. نسبت به شخص بنده هم این مراقبت بطور دقیق وجود داشت که بنده اگر مثلاً وارد دادگاه نشکده حقوق بطور اتفاق یا برای مطالعاتی میشدم محققاً " یک نفر مراقب پشت سر من بود و با من می آمد. من مدتی در وزارت علوم برای بررسی دربرنامه های دانشکده های حقوق مشغول کار بودم و این مراقبت را نسبت به خود به دقت مشاهده می کردم.

س- آن موقع وزیر علوم آقای کاظم زاده بود؟

ج- درست است.

س- پس به این علت است که آقای محمدباقری و آقای قریشی در مصاحبه های پیشان گفتند که شما آن زمان از طریق دکتر کاظم زاده و وزارت علوم مقرری از دولت ورژیم شاه دریافت می کردید.

ج- این درست است. از بنده برای همین کار دعوت کرده بودند و من مدت ها در این باره مشغول بودم و اطلاعات خیلی مفصل از برنامها و شیوهی تعلیمات حقوق از دانشگاه های آمریکا و کانادا، فرانسه و هند و سوئد و آلمان و مصر و لبنان گرفتم و گزارش به نظر خود جامعهی در آن موضوع تهیه کردیم که مطلقاً " به آن ترتیب اشری ندادند.

س- ولی این موضوع را آنها طوری مطرح کرده بودند که در واقع شاه آدم رشوف و مهربان و با محبتی بود و سعی می کرد که از طرق مختلف به مخالفین خود کمک مالی برساند و به همین علت بود که از جمله این شغل را به شما محول کردند. مسئله را به این شکل مطرح کرده بودند.

ج - حالا شاه نظرش هرچه بوده بنده در این باره نمیتوانم بنظر آورا بگویم ولی آنچه کسه مراجعه بمن شد همین بود و بطور تحقیق شاه نمیخواست مازا هر موشی در مورسیا سی و اداری مملکت داشته باشیم حتی نامی از ما برده شود. و با اینکه من در آن کار خیلسی کوشش کردم و بنظر خود من لایب مفیدی جمع آوری کرده بودم به آن ترتیب اثر ندا دند و حتی انتشار آنرا هم متوقف ساختند. وضع بهمین منوال بود تا در سال ۱۳۵۵ ما احساس کردیم امکانی بوجود آمده که شروع به فعالیتهای سیاسی برای تحصیل آزادی و استقلال مملکت بکنیم. علت آنهم همان مسائلی بود که امروز صبح موضوع بحث قرار دادیم یعنی شکست سیاسی دولت در داخل مملکت و بی اعتباری در نزد مردم، کسادی وضع اقتصادی، افزایش بی تناسب جمعیت شهرها، بیکاری در میان مردم، کسربودجه وضعیت خراب ارتش و سیاست خارجی بی بندوبار ایران و یأس و نومیدی در دستگامهای اداری و انتقاد دوما مخالفان سیاسی که در همه جا نسبت به دستگاه دولت از هر کس دیده و شنیده میشد. بنا بر این ما احساس کردیم که زمان آن فرا رسیده که بوظیفه ملی و وجدانی خودمان عمل کنیم.

س - آقای دکتر سنجا بی، بارها گفته و نوشته شده است که سیاست دفاع از حقوق بشر کار رترکه در مبارزات انتخاباتی او مطرح شد اثر عمده ای در برآفتادن این جنبش ندپهلوسوی داشته است، این حرف تا چه اندازه صحت دارد؟

ج - بنظر بنده این مطلب تا حدی درست است. بنده نمی دانم در موقعی که ما شروع به فعالیت کردیم آیا کار رترکه مدیه بود یا نیا مدیه بود. بنظر من شاید حکومتش هنوز آغاز نشده بود ولی بهرحال پیش آمد حکومت کار رترکه شهرت جانبداری او از حقوق بشر و اعتراضی که نسبت به این موضوع در دولت آمریکا، در وزارت خارجه آمریکا نسبت به روش و رفتار استبدادی ایران میشد تا حدی موجب تشجیع و محرکت آمدن مردم بسوی انقلاب و خواسته های آنها شد و ایمن نکته بهیچوجه قابل انکار نیست.

ما به این فکر افتادیم که چون امکان اجتماعات وسیع هنوز فراهم نیست و صدور اعلامیه و پراکندن اوراق هم تأثیر زیاد ندارد بهتر است بسویلهی نامه ی سرگشاده ای مستقما " به خود شاه خطا و خلاف ها و نقض ها را بگوئیم و از او بخواهیم که به این وضع پایان بدهد. در فکر این بودیم که چه اشخاصی باید اینکار را انجام بدهند. در آغاز این کار بنسده و

داریوش فروهر و شاپور بختیار و مهندس بازرگان بودیم گاهی فکر میکردیم که این نامه به امضای جمع کثیری با شمولی میدیدیم که امضا عده کثیری به این اشکال برمیخورد که بسیاری از افراد که ما علاقمند به امضا آنها هستیم به علت محافظه کاری و احتیاط حاضر به امضا نیستند.

س - نزدیک کسانی بردید که امضا نکردند؟

ج - نبردید ولی صحبت میکردیم. من با مثال فکر کردیم از رجال قدیمی نیک نسام آنوقت مثل دکتر علی اکبر سیاهی و نجم الملک و سروری و از این قبیل افرادی که آلودگی نداشتند استفاده کنیم و همچنین یک عده از روحانیون موجه. ولی احساس کردیم و متوجه شدیم که عده ای حاضر به امضا نیستند و عده دیگری که ممکن است امضا بکنند اسم آنها نه برای مردم ایران شناخته شده است و نه شایسته است. می شناسد که آن اشرا بکنند. بنا بر این گفته شد که امضا محدود باشد. در منزل بنده آقایان جمع شدند و قرار بر این شد که آقای مهندس بازرگان طرحی تهیه کند و ایشان شرحی نوشتند و روز بعد آوردند و راجع به آن صحبت کردیم. بنا بر پیشنهاد آقای مهندس بازرگان قرار شد که در آن نوشته بنده تجدید نظر کنیم. بنده هم آنچه را که لازم دیدم تغییراتی دادم و یا اضافاتی کردم و یا چیزهایی حذف کردم و بالاخره به آن صورتی که انتشار پیدا کرد و خوب درآید. در باره امضا آن آقای مهندس بازرگان اشکالاتی کرد و اظهار داشت که جمعی از وابستگان او در امضا شرکت نکنند. ما نسبت به بعضی از آنها حرفی نداشتیم، حقیقتش اینست که برای آدمی مثل دکتر سحابی، که مردی متقی و پاکدامن است و یا برای آقای حسن نزیه اعتراضی نداشتیم ولی او افراد دیگری را هم میخواست که در آن کار وارد بکنند. ما گفتیم آقایان در سازمانها و احزاب جبهه ملی افرادی هستند که اگر مقدم بر اینها نباشند لااقل در عداد آنها هستند، یا باید بفکر امضا وسیع باشیم یا اگر محدود است باید حدود و ضابطه ای برای آن قائل بشویم. بر سر این موضوع آقای بازرگان ناراحت شد. بنده ورقه را امضا کردم و رد کردم و گفتم هر کس میخواهد امضا بکند و هر کس نمیخواهد نکند. بازرگان مجلس را ترک کرد و رفت. آقای بختیار و داریوش فروهر هم آنها را امضا کردند. ما آن نامه سرگشا ده را تکثیر کردیم و نسخه

اصلی آن را به دربار فرستادیم. این نامه انتشار فوق العاده وسیعی در داخل مملکت پیدا کرد. نه تنها خود ما آن را چندین بار ریمورتهای مختلف منتشر کردیم بلکه افراد دیگری، جمعیت های دیگری هم که ما نمیدانستیم چه کسانی هستند آن را منتشر کردند و مسلم بود که اثر سخت و ناگوارى برداريا رودربيا ريان داشته است براى اينكه چند روزى از آن گذشته بود كه درخانهى من و درخانهى داریوش فروهر و دونفر دیگر هم که با یدا اینجا اسم ببرم یعنی آقای مهندس بازرگان و مهندس مقدم مرا غه ای در یک شب بمب گذاری کردند. ساعت در حدود نیم بعد از نصف شب بود ما هنوز نخوابیده بودیم صدای کوچک چاشنی و بلافاصله انفجار بمب را شنیدیم که در خانه را کنده و قسمتی از دیوار را منفجر کرده بود. بسمت در و دیدیم همسایه ها از هر طرف بیرون آمده و جمع شده بودند یکی از آنها به کلانتری تلفن کرده بود. از کلانتری آمدند و به تحقیق پرداختند که شما شکایت علیه چه کسی دارید؟ گفتم علیه کی شکایت کنم؟ علیه شما کلانتری، علیه دولت که باعث اینکار است. گفت آقای این چه فرمایشی است. گفتم اسم شخص را هم میخواهید میگویم - آقای عبدالمجید مجیدی وزیر کار بیننده دولت که در رأس سازمان باصلاح ضربتی حزب رستاخیز است - و عین این شکایت را هم در صورت مجلس کلانتری نوشتم. یکروز بعد رفقای ما پیدا کردند که این بمب گذاریها چه افرادی بوده اند. یکی از آنها تلفن به منزل شخص مظنون کرد گفتند که رفته است به ساری. رفیق ما بنام مستعار ثابتی مدیر کل سازمان امنیت تلفن به او کرد گفتند نیست. گفت بگوئید کس پرویز ثابتی است تلفن میکند. آنوقت آن شخص پای تلفن آمد و اظهار ادب و اثاره به انجام خدمت کرد. بر ما مسلم شد که تشخیص رفیق ما درست بوده و این مأمور سازمان امنیت اتفاقاً یکی از همان افراد دانشجویان انقلابی به نام قلی پور بود که در سال ۱۳۴۱ با ما در زندان بودند و قبلاً اشاره ای به آن کردم.

س - بله فرمودید.

ج - او یکی از آنها بود. در این زمان کوشش بنده بر این بود که اتحاد دبیران عتار صریحه ملی بطور وسیع فراهم بکنم. بعضی از رفقا نسبت به آقای مهندس بازرگان حرف داشتند، نسبت به افراد دیگری هم حرف داشتند ولی بنده حتی الامکان سعی ام بر این بود که تمام نیروهای سیاسی ملی را با هم متحد بکنیم که یک واحد باشیم و بعد با روحانیون هم مرتبط

باشیم. متأسفانه آقای مهندس بازرگان بعلمت اینکه خود او دوستانش در جریان ارتباطات خیلی مقدم ترو مستمرتری بودند هم با بعضی از عوامل خارجی ارتباط داشتند و هم در داخل با روحانیون از نزدیک مرتبط و همکار بودند تن به مشارکت صحیح نمیداد و میخواست خود او کارگردان اصلی باشد. بر اثر پیشنهادهای و مذاکراتی که از جانب مختلف با ایشان میشد، در یک جلسهای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغه‌ای تشکیل شده بیست نفر بودیم از آن - جمله برادر آیت‌الله زنجانی آقای سید ابوالفضل زنجانی از روحانیون بسیار با تقوی و بسیار فاضل و خود آقای مهندس مقدم مراغه‌ای و آقای حسن نزیه و دکتر ساسی و دکتر هارخان و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای علی اصغر حاج سیدجواد بودند. آقای مهندس بازرگان در این جلسه پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جبهه ملی نگذاریم، بگذاریم جبهه ملی خداستبدادی. بنده نسبت به ایشان اعتراض کردم و گفتم که این کلمات اضافی خداستبدادی به خودی خود یک معنای مستتر بدی دارد و آن مثل اینست که این عنوان برای آن انتخاب شده که شعاریست؛ استعماری آن حذف شود. آنچه تا کنون در این مبارزات آشکار بوده مبارزه در راه آزادی و استقلال بوده است. در پیشنهاد آقای مهندس بازرگان موضوع آزادی در کلمه خداستبدادی مستتر است ولی با خصر آن مثل اینست که مبارزات خداستعماری مسکوت مانده است. این عیب بزرگ این پیشنهاد است. عیب دیگری اینست که اگر ما میخواهیم عنوان جبهه ملی را حفظ کنیم هم اکنون آن رفقای دیگر ما که با آقای داریوش فروهر و با بختیار رکا می‌کنند یعنی حزب ملت ایران و حزب ایران آنها هم فعالیت خودشان را تحت عنوان نیروهای جبهه ملی ادامه میدهند و نشریه‌ای و خبرنامه‌ای هم بنام ما خبرنامه نیروهای جبهه ملی دارند. بنده از جناب عالی میپرسم آیا فکر کرده‌اید که وجود دوسا زمان جدا یکی بنام نیروهای جبهه ملی و یکی به اسم جبهه ملی خداستبدادی چه تأثیر بدی ممکن است داشته باشد. اگر بگوئیم که شاه و دولت مستعزم و شونده و مخاطب این عنوان هستند تأثیری در آنها ندارد چون آنها ما را به هر اسم و هر عنوانی می‌شناسند. اما در خارج از ایران همه ما را به اسم جبهه ملی - شناخته اند و این عنوان یادگاری است از مبارزه این ملت و میراثی است از میراث مصدق. شما چرا میخواهید این مبارزه را با عنوان دیگری محدود کنید و بعداً اگر مخاطب این عنوان



ملت ایران است، مردم ایران خواهند پرسید که این چه جبهه‌ای است که یک سازمان داری و ما در این جبهه‌ها می‌خواهیم در دست‌های شما قرار بگیریم. من مثلاً اینک فوق‌العاده موثر واقع شد با اینکه در آن جلسه اکثریت با رفقای مهندس بازرگان بود. رأی مخفی که گرفتند ایشان در اقلیت مطلق ماندند و این عقده‌ای شد برای ایشان و در همان جلسه آقایان نیزه و دکتراس می‌هر دو بلند شدند و پرغاش و اعتراض کردند و نیزه قهر کرد و از جلسه بیرون رفت. با وجود این من این مذاکرات را همیشه برای جمع کردن عناصر ملی که بصورت پراکنده و غیرمتشکل در مبارزه بودند ادامه میدادم. در عین اینکه با این آقایان ارتباط داشتم و کوشش میکردم که یک سازمان واحد بوجود بیاوریم با روحانیت هم ارتباط داشتیم. در این هنگام آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم و ضمناً "تولویا" روشن می‌ساختند که دوستان و رفقای که در خارج دارند این عمل را به صلاح میدانند. بنده هم چون تشکیل چنین جمعیتی را در خط مبارزه و وسیله‌ای برای اتحاد نیروها میدانستم با آن موافقت کردم. این جمعیت در منزل من و به ریاست من اعلام موجودیت کرد و ما حبه‌ی اول آن با روزنامه نگاران خارجی در منزل من و بوسیله‌ی من صورت گرفت و اعلامیه‌ی اول آن به امضای من ما در گردید. بعد از مدتی که گذشت و واکنش شدیدی از طرف دولت نسبت به آن ظاهر نگردید آقای بازرگان نامزد ریاست آن شدند. بنده هم اعتراضی نکردم. در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین‌المللی شخصی، بنظرم اگر اشتباه نکنم، بنام ویلیام باتلر و رادایران شد و در منزل احمد صدر حاج سیدجواد که از رفقای بازرگان است دعوتی از کمیته‌ی جمعیت بعمل آمد که در آنجا جمع شدیم. وقتی که بنده وارد آنجا شدم و دختر آقای مهندس بازرگان مترجم جلسه بود و انگلیسی را با روانی صحبت میکرد. متوجه شدم که این آقای باتلر در جمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست و به اصطلاح سلمان من! هل البیت است و با آنها از سوابق کارها و فعالیت مشترکشان صحبت میکنند. از آنجا دریافتیم که تشکیل این جمعیت ما مرتبط با سوابقی است و با دستگاہای خارج هم ارتباط دارد و از آن تاریخ بعد بنده در این جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص در همان

ایام آقای مهندس مقدم مراغهای که یکی از اعضاء کمیته‌ی این جمعیت بوده منزل من آمد چون ناراضی مراد بریاری عمل مهندس با زرگان تشخیص داد صراحتاً " به من گفت در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده هرجا میرفته‌و با هر مقامی آمریکا که صحبت میکرد آنها فقط اسم از آقای مهندس با زرگان میبردند .

در همین اوان آقای داریوش فروهر و شاپور بختیار و من از آقایان روحانیون که شاید هدیه یا هیجه نفر بودند در منزل یکی از تجار معروف تهران ملاقات کردیم که در بین آنها بهشتی بود، اردبیلی بود، موسوی خوشینی بود، اغلب کارگردانهای فعلی جمهوری اسلامی بودند. تنها کسی که بنظم نبود، چون هم‌راهمی شناختم، شاید هاشمی رفسنجانی بود. در آن جلسه راجع به همکاری جبهه ملی با روحانیت در این مبارزه صحبت میشد. تشکیل این جلسه هم به اشاره و تأیید آیت‌الله شریعتمداری صورت گرفته بود. در ضمن مذاکرات یکی از آقایان، اگر اشتباه نکنم موسوی خوشینی ها از ما پرسید که نسبت به مبارزه مسلحانه چه نظری داریم؟ بنده به ایشان جواب دادم که بنا بر گذشته‌ی ما و بنا بر اعتقاد ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی باید از طریق دموکراسی باشد. دیگر اینکه بر شما پوشیده نیست که ما اسلحه و نیروئی نداریم و با خارج هم ارتباطی نداریم که اسلحه از آنها بگیریم و اصولاً هم در مبارزه برای آزادی عقیده به اسلحه و مبارزات مسلحانه نداریم. بعد از این جلسه هر سه نفر ما به ملاقات آیت‌الله شریعتمداری در قم رفتیم که او را روحانی بسیار نازنین و هوشیار و روشن بین دیدیم و ما را در این مبارزه تشویق و تأیید کردند و قول همراهی دادند و سفارش کردند که با روحانیت ارتباط و همکاری داشته باشیم. در آن موقع ما توهم اینکه این آقایان ممکن است بعداً با ایشان روش مخالفی در پیستش بگیرند و یا الان دارند بهیچوجه نداریم.

س- رابطه با آقای آیت‌الله طالقانی چگونه بود؟

ج- آقای طالقانی در زندان بود. در همین ایام بود که مقاله‌ی در روزنامه‌ی اطلاعات منتشر شد. تاریخ‌ها را متأسفانه چون من مطالب را از ذهن میگویم و اسناد و مستندات در دسترس ندارم بسیار ممکن است پس و پیش بگویم.

س- ایرادی ندارد لظفا " بفرمائید .

ج - خلاصه در همین اوان حالا یا جلوتر یا بعد از آن بود که مقاله ای در روزنامه ای، اطلاعات علیه آیت الله خمینی منتشر شد و بعد که تحقیق کردیم معلوم شد که این مقاله را وزیر تبلیغات دولت یعنی آقای داریوش همایون نوشته و به روزنامه تحمیل کرده است . مقاله ای بود بسیار ناپسند و جاهلانه که با عبارات سخیف و توهین آمیز و هتاک تریب داده شده بود و یکی از عوامل مؤثر تحریک مردم و تحریک روحانیت و مؤمنین علیه دستگاه و آغاز انقلابات و جنبش علمی روحانیون گردید . ابتدا در قم تظاهراتی علیه آن صورت گرفت که در آن تظاهرات قوای دولتی علیه تظاهرکنندگان اسلحه بکار بردند و جمعی که تعدادش بر ما درست معلوم نشد به قتل رسیدند .

س- این رویدادها در روزنامه ها ثبت شده است .

ج - بله . جمعی کشته شدند و بعد از آن بود که در افغان تظاهراتی در چله شهاده قم صورت گرفت و در آن تظاهرات نیز جمع دیگری به قتل رسیدند و بعد از آن سلسله چله ها و هفته ها برطبق سنت ..

س- و بعد تبریز .

ج - بله و بعد در تبریز و جاهای دیگر همه متصل و ممتد به یکدیگر شد . در همین اوان حکومت شریف امامی بر سر کار آمد و تظاهراتی برای دادن آزادی به مطبوعات کرد . روزنامه های اطلاعات و کیهان واقعا " آزاد شدند و اگر اشتباه نکنم برای بار اول در همین ایام بود که عکس آقای خمینی در روزنامه های تهران بر روی جیران آن عملی که شده بود منتشر گردید . انتقاداتی هم از دولت صورت گرفت و مذاکرات مجلس هم به راه دیو وصل میشد . علاوه بر اینها شریف امامی دست به اقدامات دیگری مانند اضافه کردن حقوقها زد ولی تظاهرات علیه دولت در همه جا ادامه داشت و این تظاهرات بقدری ممتد و شدید بود که دولت تصمیم به اعمال خشونت گرفت . روز چهارشنبه ای بود و بنده در منزل بودم خانمی که شوهرش از اعضاء جبهه ملی است خودش هم خویشتا و ندی با خانواده شریف امامی دارد سراسیمه وارد منزل شد و جمع کثیری از خارجی و داخلی آنجا بودند . به من گفت ، " مطلب مهمی داریم که باید به شما بگویم . " بنده با ایشان در دفتر کارم مذاکره کردم . گفت امروز در منزل شریف امامی بودیم و در آنجا

خانم‌ها صحبت کردند که در روز جمعه تمام جیبه ملی و روحا نیون مخالف دولت را تا بودخوا هند کردویک جمله بسیار زشتی هم از قول آنها که چگونه تا بودخوا هند کرد بیان کرد که بنده از تکرار آن شرم دارم. گفت خلاصه آنها قصد دارند ضربت هولناکی وارد کنند و همه شما را از بین ببرند و من آدمم این خبر را به شما بدهم. خدا پدر آن خانم را بیایا مرز دهگه واقعا " بسا فداکاری این عمل را کرد. ما شبها در منزل نمی مانیم. شب پنجشنبه گذشت و بنده صبح را دیورا که گرفتیم خبری نبود. اعلام تظاهرات برای روز جمعه شده بود. دولت که میخواهد حکومت نظامی را اعلام کند قاعدتا " میبایستی چند روز پیش یا لاقلا شب پیش بموقع اعلام بکند. ولی اعلام حکومت نظامی درست صبح روز جمعه صورت گرفت ما هم در آن منزلی که فراری وبا خانم و بچه‌ها مخفی بودیم را دیورا گرفتیم و اعلام حکومت نظامی را شنیدیم. بنده فوراً متوجه شدم که امروز ممکن است تصادمات خونینی رخ بدهد. به منزل تلفن کردیم خبری نبود. خانم با عروس من و سعید پسر من که نزد من بودند به آنجا رفتند و دخترم نزد من ماند. پس از چند دقیقه‌ای که وارد منزل میشوند ناگهان گسروه کماندوهای مسلسل بدست از دیورا عمارت بالا آمده و به منزل میریزند پسر من سعید سبجا بسی جلو آنها میرود. آنها مسلسل را به سینه‌ی او میگذارند و شش نفر از کماندوها وارد اتاق نشیمن میشوند با مسلسل‌های آنها برای تیراندازی و همه را پای دیواری نگاه میدارند و دستبند می‌دهند نه حرکت کنید نه جواب تلفن بدهید و نه جواب در. بنده هم بعد از آن هر چه تلفن میکردم تلفن زنگ میزد ولی کسی جواب نمیداد. فهمیدم که پیشامدی شده است. آن کماندوها با آن وضعی که ناگهان به منزل میریزند اگر بنده را دیده بودند با جرمال قوی ضربت کاری میزدند. عمارت را با لاپا شین و بینظرف و آنظرف را میگردند و اثری از من پیدا نمی کنند. بعد شروع میکنند به کاش و درگاهها و ناهنا و مقداری از اعلامیه‌ها و نشریه‌ها را که آنوقت چاپ میشد و ما داشتیم جمع آوری میکنند و متصلاً هم با سازمان خودشان بوسیله‌ی واکتی تاگی در ارتباط بودند و با تلفن صحبت میکردند بطوریکه خانم حکایت کرد در حدود ساعت دو بعد از ظهر بوده که واکتی تاکی آنها بعداً در میاید و آنها با تلفن با اداره خود مرتبط میشوند و در جواب دستوری که به آنها داده میشود میگویند بله قربان اطاعت میشود، هر طوری میفرمائید عمل کنیم. بعد می پرسند کا غذا و اعلامیه‌ها را هم

نیاوریم؟ از آن پس روخانم میکنند و میگویند خانم ببخشید سوء تفاهمی دربارهی جناب دکتری بوده و رفع شده ما مرخص می‌شویم و شما آزاد هستید. بعد از آن خانم به همان محل مسن آمد و جریان را اطلاع داد و گفت، "بعد از آنکه آنها رفتند دکتر هدا بیت‌السه متین دفتری بمن تلفن کرد و گفت خانم امروز صبح آمدند و من را گرفتند و به یک محل حکومت نظامی بردند و در آن محل که بودیم افسری مرتبا "میآید و به رئیس آنجا گزارش میداد که مهندس بازرگان و کی و کی را گرفتند و راجع به شما میگفت که دکتر سنجایی هنوز پیدا نشده است و در حدود بیاعت یک و نیم بعد از ظهر بود که تلفنی شد و آن رئیس اداره یکمرتبه بکلی تغییر روش و قیافه داد و بمن گفت، "آقای دکتر شما آزاد هستید." بعد افسری را هم صدا کرد و گفت، "بیمنزل دکتر سنجایی تلفن کنید و بگوئید آنها شی که آنجا هستند برگردند. این جریان بی بود که دکتر هدایت‌السه متین دفتری برای خانم تعریف کرده بود ولی معلوم نشد که علت و منشاء این تغییر چه بوده. ظاهرا "خبر این موضوع که آنها میخواهند ضربت قاتل بر جمعی وارد بکنند به ملکه فرح میرسد و فوق العاده متوحش میشود. با سعی او و بخصوص پس از اطلاع یافتن از درگیری و حشناک میدان زاله این نقشه و نظر دولت و حکومت نظامی تغییر میکند و مهندس بازرگان و داریوش فروهر و کسان دیگر را که گرفته بودند همان ساعت آزاد میکنند ولی در این جریان بمنزل آقای دکتر بختیار مطلقا "مراجعه ای نمیشود همانطور که در آن شب بمب‌گذاری هم خانهای او از آسیب مصون بود.

بعد از این فاجعه هولناک جمعه سیاه که دولت تعداد کشته شدگان آن را از صد نفر هم کمتر گزارش داد ولی بر طبق عکسهای که از جنازه‌ها برداشته شده و شمارهای عدّه از آنها را بنده دیدم تا یکصد و حدود چندین هزار نفر در آن روز جمعه سیاه بقتل رسیدند.

س - چندین هزار نفر؟

ج - چندین هزار نفر قربانی شدند. کشتاری که قصابی مطلق بود. مردم اغلب بی اطلاع از اعلام حکومت نظامی به محل تظاهرات رفته بودند. کشتار تا بعد از ظهر ادامه داشت و دنبال مردم پراکنده و فراری به کوچه‌ها و پس‌کوچه‌ها نیز می‌رفتند. من در عکسهای که داشتم تا شماره ۱۸۰۰، ۱۹۰۰ را روی سینه‌ای جوانها که مثل غنچه‌های گل نوشکفته بودند دیدم. بودم.

س - مسئول جریان آنروز میدان ژاله واقعا " اویسی بود؟  
 ج - بله فرماندار نظامی تهران اویسی بود و او و سنور را عا در کرده بود. این کشتا رفجیع برای خودقا تلها هم وحشت آفرید. شاه هم که همیشه در حال وحشت بود فرج هم آنطور که میگویند دل نازک و رحیمی دارا از این کشتا رو حشت زده و نا راحت میشوند و همین کیفیت در دستگاه دولت و مجلس نیز مؤثر شد و تصمیم میگیرند که برای تسکین دل مردم مسئله را علنا " در مجلس مطرح کنند و برای با را اول در تاریخ پانزده سال اخیر محمد رضا شاه اقلیتی در مجلس نمودا رگر دید و دولت را به شدت تحت انتقا دقرا ردا دکا اگر حکومت نظا می لازم بود چرا قبلا" اعلام نکردید و وقتی که با نظا هر کتندگان مواجه شدید چرا اخطار قبلی نکردید و چرا بیرحمی و قساوت را تا بعدا زظهر ادا مدها دید؟ چندین نفر از نمایندگان در این باره صحبت کردند که برجسته ترین آنها احمد بنی احمد و پز شگپور بودند.

س - این اقلیت همان آقای احمد بنی احمد بود؟

ج - یکی از آنها آقای احمد بنی احمد بود و دیگری ...

س - آنکه رهبر پان ایرانیست ها بود.

ج - بله آقای پز شگپور که رهبر قسمتی از پان ایرانیست ها بود. ولی مردم ایران دیگر مردمی نبودند که به این قبیل افراد که نمایش جانبداری از ملت میدادند و علیه این قساوت و این خونریزی صحبت میکردند بگردند و نسبت به این مجلس و یا این اقلیت مجلس علاقه و اعتقادی پیدا کنند. فقط این بیانات در مجلس و بخش آن از رادیو این اثر را داشت که دولت را ضعیف تر و مردم را امیدوار تر و جری تر در کارشان کرد.

بعدا از این کشتا رها علامیه های آقای خمینی و روحانیون دیگر مرتب صادر میشد. بنده بنظر م میآید تا یکی دو ماه بعدا زآنکه فعالیتهای جبهه ملی آغا زنده بودا شری از نظا هرات علنی روحانیون نبود، فقط از زمانی که آن مقاله علیه آقای خمینی منتشر شد نظا هرات از جانب آنها شدید تر و متشکل تر گردید. پیش از آن بوسیله بیهه ملی اجتماعات و نظا هرات متعددی ولی در سطح محدودتر و آرا متر صورت گرفته بود. از آن جمله یکروز در مجلسی بنام کاروانسرا سنگی خارج از محدوده شهر دعوت به اجتماع شده بود و در حدود چند هزار نفری در آن شرکت کرده

بودند، چنانچه آنان از پیش تعلیم داده شده با اتوبوسهای دولتی بر سر این مردم میریزند و همه را مذبذب و مجروح میکنند. آنروز اتفاقاً "بنده بعزت کسالتی که داشتیم در آن اجتماع نبودم.

س - روز عید فطر بود.

ج - بلی روز عید فطر بود و عده کثیری را مجروح کردند و سرودست شکستند از آن جمله به دکتر بختیار مومند حسینی صدمه وارد آمد، به دار ریوش فرو هر صدمه وارد آمد که بنده در بیمارستان به دیدنش رفتم.

س - شما آنروز تشریف داشتید؟

ج - من آنروز بعزت کسالتی که داشتیم متأسفانه یا خوشبختانه نبودم. بعد از حادثه جمعی سیاه علامیه‌های آقای خمینی و روحانیون دیگر مدرا را "ادامه داشت و ما هم با روحانیون مرتبط بودیم. از آن جمله بنده شخما "با آیت الله قاضی در تبریز و با آقای صدوقی در یزد ارتباط داشتیم و این دوروحنی با نفوذ هردو در جریان انقلاب کشته شدند.

س - چطور کشته شدند؟

ج - در درگیریهای بعد از انقلاب به قتل رسیدند.

س - اعدا نشان کردند؟

ج - نه بوسیله مجاهدین و مخالفین جمهوری اسلامی کشته شدند.

س - برای اینکه زهمراگان آقای خمینی بودند؟

ج - بله اینها از ارکان انقلاب بودند. آیت الله قاضی از شخصیهای درجه اول روحانی در تبریز و بسیار با نفوذ بود و همچنین آیت الله صدوقی در یزد. آقای صدوقی نامی مشروحه به من نوشت و رونوشت آن را هم برای اشخاص دیگری فرستاد و در آن توصیه و تاکید کرده بود که ما باید پیروی از رهبری آقای خمینی بکنیم.

در همین ایام که دیگر بار از مبارزه گرم شده بود روزنامه نگاران خارجی مرتب بمنزلهای میآمدند، در منزل بنده تقریباً "هیچ هفته ای نبود که چند نفر ما حبه کندنده از کشورهای مختلف فرانسوی، آمریکایی، ژاپنی، ایتالیایی، ترکی و مالک عربی و غیره نیابند. بنده

بنده هم به اینها جواب میدادم و بسیار هم ممکن است که بعضی از این ظاهرا " خبرنگاران جزء عوامل اطلاعاتی بوده باشند ولی ما چون میخواهیم که حرفهایمان در جراید دنیا منعکس شود مضافه‌ای از ملاقات و گفتگو با آنها نداشتیم.

تظاهرات دانشجویان در دانشگاهها و مخصوصاً دانشگاه تهران روزیروز اوج بیشتری می‌گرفت و اعتراضات و شورش دانشجویان به حدی رسیده بود که دیگر مسئولین دانشگاه جبراً اقدامی علیه آنها نداشتند و بسیاری از استادان نیز به صف دانشجویان پیوسته بودند. بالاخره دولت تصمیم گرفت که خوابگاههای دانشجویان را تعطیل بکند و همه‌ی آنها را پسرو دختران از خوابگاهها بیرون بکند. ما آنوقت بفرمایند که برای آنها چاره‌ای بکنیم. بسیاری از ما داوطلب شدند تا مدتی که برای آنها جا و مسکنی پیدا شود آنها را در منزلهای خود جا بدهیم. از جمله بنده چند نفر را مدتی در منزل خودم نگاهداشتیم و پذیراشی میکردم.

در همین زمان بود که بنده درست تا ریخس را به خاطر نداشتیم دعوتی از من از طرف جامعه سوسیالیستهای اروپا که قرار بود در شهر وان کوور کانادا تشکیل بشود عمل آمد. نامه دعوت را بوسیله آقای احمدسلامتیا که از رفقای ما بود برای شخصی بنده فرستادند و دعوت هم شما " و بنام بنده بود. اینکه بنده این کلمه‌ی شخص را تأکید میکنم به مناسبت مطلبی است که حالا توضیح میدهم.

از جمله کارهایی که ما کرده بودیم این بود که بوسیله جمعی از دوستان شعبه‌ی جبهه ملی را درباری بوجود آورده بودیم که در آن آقایان احمدسلامتیا و ابوالحسن بنی‌صدر هم شرکت داشتند.

س- آقای فرج اردلان هم بودند؟ ایشان آنوقت در آمریکا بودند.

ج- بله ایشان آنوقت در آمریکا بودند. آن دوستان مرتباً با ما در ارتباط بودند و نامه‌ها و نشریه‌های خود را برای ما میفرستادند. وقتی که بنده از دعوت جامعه سوسیالیستها مستحضر شدم از لحاظ سیاسی ملاحظه کردم که آنرا قبول نکنم. اخیراً " ملاحظه کردم که آقای دکتر بختیار در کتاب خود بنام یکرنگی نوشته است که دعوت از جبهه ملی شده بود و میا



آقای دکتر سنجایی را بعنوان نماینده انتخاب کردیم که به آنجا برود. بهیچ وجه چنین چیزی نیست، بهیچ وجه انتخابی در این باره در شورای جبهه ملی صورت نگرفت و دعوت بنام شخص من آمده بود و احدی نسبت به آن ایرادی نداشت و با زدن کتاب نوشته است که "ما به ایشان گفته بودیم که با خمینی ارتباط پیدا نکند." این مطلب هم مطلقاً " دروغ محض و جعل صدر مد است. نه کسی میتواند چنین دستوری بدهد و نه مصلحت بود که چنین صحبتی بشود. موقعی که دعوت از بنده شد خمینی هنوز به پاریس نرفته بود.

روایت کنند: آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مباحثه: بیستم اکتبر ۱۹۸۳

محل مباحثه: شهرچیکر - ایالت کالیفرنیا

مباحثه کننده: ضیاء اله مدقی

نوار شماره: ۲۴

بله همانطوریکه توضیح دادم مذاکرات دعوت من قبل از رفتن آقای خمینی به پاریس بود. من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدیم آقای خمینی با آن کیفیاتی که میدانید از نجف به پاریس رفته اند. طبیعی است یک رهبر جبهه ملی که در حال مبارزه با استبداد است و با روحانیت ذی نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد با شخصیتی که مقام درجه اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون بر اثر اوضاع و احوالی به پاریس رفته و آنرا مقرر فعالیت شدید خود قرار داده و عاصی مردم ایران به ندای او پیش از هر کسی دیگری گوش میدهند میبایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت الله شریعتمداری و بهشتی و اردبیلی و غیره مذاکره و ارتباط داشتیم آیا ممکن بود از این فرصت استفاده نشود و آیا ملحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضوراً و راه دوراً پاریس نادیده بگیریم؟ و آیا در آن زمان میتوانستیم بدانیم که او بعداً "بجه ترتیب عمل خواهد کرد؟ اینکه آقای شاپور بختیار در کتاب سراسر دروغ خود نوشته است که ما دستور ملاقات با خمینی را نداده بودیم اولاً" دستوری در بیین نبود و ثانیاً "کسی نمیتوانست چنین دستوری بدهد و ثالثاً" احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود. بلکه ملاقات با ایشان جزء کار روبرو ما می بود و همه دوستان نیز از آن خبر داشتند. وقتی به پاریس رسیدم اطلاع پیدا کردم که وزیر خارجه انگلیس که عضو حزب کارگرمی یا صلاح حزب سوسیالیست انگلستان است اعلامیه ای به جانب داری از

شاه مادر کرده است. بنده پوشیده نمی‌کنم که نسبت به سوسیالیست‌های اروپا اعتقباتم زیاده‌اند. آنها از روش استعماری‌شان هیچوقت دست بردارنیده‌اند. سوابق بنی‌چسبه در قرائن سه وجه در انگلیس از حکومت‌های سوسیالیستی و کاریگری که بر سر کار آمده‌اند با قنسی مانده است. علاوه بر این آنها نسبت به خاورمیانه همواره سیاستهای استعماری داشته‌اند. همین سوسیالیست‌های فرانسوی بودند که در زمان نخست‌وزیری گیموله آلوده به توطئه غیرانسانی کاتال سوئز و حمله به مصر با همدستی اسرائیل شدند. بنا بر این من همیشه تردیدی درباره اصلت انقلابی سوسیالیست‌های اروپا مخصوصاً "سوسیالیست‌های کشورهای استعماری داشته‌و دارم به همین جهت اعلامیه نا مربوط وزیرخارج انگلیس را بهانه قرار دادم و همان ساعت اول که وارد منزل پارلیس شدم و آقای سلامتیا و دیگران نزد من آمدند بلافاصله بی‌اینکه کسی ملاقات کرده باشم و بدون اینکه خمینی و یا کسی از طرف او مرادیده باشد سلامتیا خواهش کردم که اعلامیه‌ای راجع به انصاف من از شرکت در اجتماع سوسیالیست‌ها به مناسبت جا نینداری وزیرخارجی انگلستان از نظام استبدادی حاکم بر کشور ما تهیه کند و به جراید و وسائل ارتباط جمعی بدهد و این کارها را روز و همان ساعت اول صورت گرفت.

س - به سلامتیا گفتید ؟

ج - به سلامتیا گفتم و اعلامیه را تهیه و مضاء کردم و همان روز انتشار پیدا کرد.

س - آقای سلامتیا در مصاحبه‌ای که با ایشان شده است گفتند که به شما تلفن کرده و گفته به پارلیس نیا نید چون اگر بیا نید ناچار خواهید بود که با خمینی ملاقات کنید.

ج - هیچ چنین چیزی نیست. بهیچوجه چنین مذاکره‌ای با بنده نگردند و چنین چیزی را بخاطرندارم.

س - بنا بر این تمام این حرفهائی که آقای دکتر بختیار در کتاب "یک رنگی" نوشته است درست نیست و املاً این مسئله در شورای مرکزی جبهه ملی مطرح نشده است ؟

ج - بهیچوجه.

س - آقای دکتر بختیار اینجا نوشته‌اند که متنی که برای شما تهیه شده بود و قرائن بود در آنجا خوانده بشود بیشترش را آقای دکتر بختیار نوشته بود.

ج - مطلقاً مستثنی نهی‌نشد و تمام این حرفهای دکتر بختیار جعل و دروغ محض است .  
 روز بعد از صدور این اعلامیه بنده به ملاقات آقای خمینی رفتم و برای بار اول ایشان را در  
 همان محل اقامتشان در حومه<sup>۱</sup> پاریس ملاقات کردم و روحانی بزرگ و با ابهت و بی تکلفی  
 به نظر بنده آمدند، جمعی از دوستان هم همراه من بودند. از آن جمله آقایان حاجی  
 مانیان و حاج مهدویان تجار بازاری که در این سفر همراه من از تهران آمده بودند و دکتر  
 محمد مگری سلامتیان و شاید افراد دیگری هم بودند.

س - ترتیب ملاقات چطور داد. ده شد ؟

ج - تلفن کردیم و ایشان فوری وقت معین کردند و ما آنجا رفتیم . شاید یک یا دو روز بعد  
 بود ...

س - یکی دو روز بعد از ورود شما به پاریس بود ؟

ج - یک یا دو روز بعد از ورود من به پاریس بود برای اینکه روز اول همان اعلامیه را صادر  
 کردیم و بعد تلفن به دفتر آقای خمینی کردیم، و همراه آقایانی که نام بردم به آنجا  
 رفتیم. در خدمت آقای خمینی هم افرادی بودند از جمله قطب زاده و دکتر یزدی بودند  
 و داماد آقای خمینی بنام ...  
 س - اشراقی .

ج - آقای اشراقی بودند و شاید افراد دیگری هم بودند ولی این اشخاص که گفتیم حتماً در آن  
 جلسه حضور داشتند .

بنده با آقای خمینی این صحبت را کردم که انقلاب ایران پیروز منداست و ما بزودی انشاء الله  
 به نتیجه خواهیم رسید و استدعا میکنم که شما یک قدری ما را راهنمایی بفرمائید . ایشان  
 جواب دادند در چه باره ای ؟ گفتم مطلبی که مورد توجه هست راجع به حکومت اسلامی یا  
 عدی اسلامی است که اغلب در نوشته‌ها و اعلامیه‌ها تا آن بیان میفرمائید . منظور شما چیست ؟  
 و این حکومت اسلامی چه نوع حکومتی خواهد بود ؟ آقای خمینی گفتند ، " منظور از حکومت  
 اسلامی عدالتی است بر طبق روشی که پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل

میکردند و می‌شود گفت که در زمان دولخیفه اول هم تاحدی رعایت می‌شده است. " من با این توضیح مختصراً قانع نشدم و بیان را به این صورت گشودم که هرگاه مادر دو بیعیست جغرافیا ئی و تاریخی اسلام نظر کنیم، عین عبارتی است که الان بخاطر می‌آورم، در بیعیست جغرافیا ئی از مراکش تا اندونزی جهان اسلام گسترده است و در این جهان حکومت‌های مختلف وجود دارند. آیا هیچ یک از این حکومتها در این بعد جغرافیا ئی را میتوان مظهر آن حکومت اسلامی که میفرمائید دانست؟ اما در بعد تاریخی، حکومت اسلامی که حضرت رسول یسا حضرت امیرالمؤمنین علی داشته‌اند فقط چند سالی در زمان حیات آنها بوده و بعد از آن حکومت اسلامی بصورت خلافت درآمده که در اختیار خلفای بنی امیه و بنی عباس و تحولات دیگری بوده است که بنده خیال نمیکنم حکومت هیچیک از این خلفاء منطبق با آن عدل اسلامی که شما میفرمائید بوده باشد. یعنی در این بعد تاریخی چهارده قرن به استثنای آن چند سال محدود متراً سلام هیچوقت حکومت واقعی اسلامی صورت خارجی پیدا نکرده است. در ایران بنا بر پیش آمده‌های تاریخی مختلف و بر حسب هجوم اقوام و قبائل مختلف از سلاجقه گرفته تا مغول و صفویه و غیره حکومت‌های سلطنتی بر سر کار آمده‌اند. در طی این مدت طولانی در جامعه شیعه ما از زمان غیبت امام عصر علماء که مراجع دینی و روحانی مردم بوده‌اند اصول روشنی رایج به ترتیب حکومت در غیبت امام بیان نکرده و هیچوقت دیده نشده که از طرف آنها کوششی برای برقراری حکومت روحانی شده باشد. تنها حرکتی که از این جهت در مراجع روحانی جامعه ما دیده شد در نهضت مشروطیت بود که مراجع بزرگ دینی از جمله آیت الله خراسانی و آیت الله میرزا حسین نائینی آنها را تأکید کردند. مخصوصاً " آیت الله نائینی در کتاب معروف تنبیه الامه حکومت مشروطه را در غیبت امام مندرجاً با حکومت عدل اسلامی دانست و این کتاب را اخیراً " آیت الله طالقانی با حواشی و توضیحات تجدید چاپ کرده است. آقای خمینی در جواب من توضیح زیادی ندادند و فقط گفتند روحانیت کارش حکومت کردن نیست، روحانی کارش موعظه و تدریس است و کار ما در مسجد و مدرسه است. البته سیاستیونی که معتقد به اصول مذهب هستند و معتقد به اسلام هستند و اشخاصی که تحصیلات و تخصص فنی دارند باید کارهای سیاسی و اداری را در دست بگیرند و علما

به ازشا دوهادیت آنها مشغول باشند. در ضمن ایشان گفتند سا بقه تاریخی نشان داده کسه سلطان هیچگاه تابع قانون و عدالت نمیشود و تا سلطان هست انتظار عدالت و آزادی نمیشود داشت. بنده جواب دادم که شکل و صورت ظاهری حکومت مهم نیست و مهم محتوای آن است که با یدیرطبق اصول دموکراسی و حکومت مردمی باشد. در آخر جلسه بنده به ایشان گفتم که ما در تهران خیلی کوشش کردیم که جمعیت‌های سیاسی مختلف را که در حال مبارزه هستند با همدیگر متحد کنیم. متأسفانه آن اتحاد و همکاری کامل بوجود نیا مده است. از جمله آقای مهندس بازرگان که الان در پاریس هستند حاضر به همکاری نشده اند. از شما استدعا میکنم به ما راهنمایی کنید که در این باره یک همکاری برقرار بشود. ایشان گفتند امروزه شبهه است شما پنجشنبه بیاید اینجا بازرگان رفته است لندن و فردا برمیگردد. روز پنجشنبه دوتغری اینجا بیاید که من ترتیبی بین شما بدهم. روز چهارشنبه بنده تحقیق کردم آقای بازرگان برگشته بود. تلفن کردیم که ایشان را ملاقات کنیم، او به دیدن من نیا مدمن با یکی دونفر از همراهانم از جمله حاج مانیان بازاری به محل ملاقات ایشان که در همان حومه پاریس نزدیک‌های منزل آقای خمینی در طبقه بالای یک کاره بود رفتیم و در آنجا ایشان و آقای بهشتی را که با هم بودند ملاقات کردیم.

س- این اولین بار بوده که آقای بهشتی را میدیدید؟

ج- نخیر، قبلاً" به شما گفتم که ما بیشتر ایشان را با جمع دیگری از روحانیون در منزل یکی از روحانیون در منزل یکی از بازرگانان معروف تهران ملاقات کرده بودیم. من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ازشا دوهادیت ما بیان بکنند. آقای بازرگان مسامحه کرد و گفت، " مذاکراتی که آقای خمینی با ما کرده برای این روال نبوده" بنده نمیدانم مذاکرات با او چه بوده ولی آقای بهشتی بمن و بازرگان گفت، " آقایان، شما دونفر اگر میخواهید آقای خمینی با عمل و مبارزه شما موافقت و همراهی داشته باشد یک اقدام مشترک بکنید." گفتم چه اقدامی؟ گفت، " اعلام جمهورییت بکنید." بنده به ایشان جواب دادم که چنین امری بهیچوجه صلاح مبارزه‌ی ما نیست و اگر چنین اقدامی بکنیم رفقای خود را در تهران دچار مزارحمتها و مخاطرات بزرگی

خواهیم کرد. بعدگفت، " پس اعلام خلع سلطنت محمدرضا شاه را بکنید. " گفتم ما چه ملاحظی برای این کار داریم. من از حرفها و اصرا را و بشدت نا راحت شدم به ایشان گفتم آقا شما این حرفها را از طرف خودتان میزنید یا آقای خمینی به شما دستور داده اند؟ گفت، " نه این نظر خودم هست، استنباط خودم هست. " گفتم جناب عالی حق ندارید از طرف ایشان استنباط بکنید. آقا اینجا هستند و ما هم اینجا هستیم اگر فرمایش نظری دارند خود ایشان بفرمایند. بنده چون جواب تند را به ایشان دادم ساکت شدند.

فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی به من بدهد به سمت تهران حرکت کرده است.

س- آقای مهندس بازرگان به تهران رفتند؟

ج- بله گفتند به تهران برگشته است و بنا بر این دیگر ملاقات با او ممکن نشد. از تهران آقای دکتر بختیار بمن تلفن کرده و گفت، " شما پاریس مانده اید چکار میکنید؟ ریاست حکومت اینجا در انتظار شماست. اگر طیاره هم برایتان فراهم تیب طیاره مخصوص فرستاده میشود که بیائید و مسئولیت حکومت را در دست بگیرید. " بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی در اینجا کار دارم. مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت جبهه ملی صورت گرفته است. اینکه میگویند یا بعضی گفته اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او برای صدور آن اعلامیه معروف سبیه ماده ای قرار گرفته ام مطلقا " کذب محض هست. غیر از آن صحبت با آقای بهشتی که بنده حرف او را قطع کردم و به او جواب منفی دادم و هیچکس دیگری از پیرامونی های آقای خمینی در این باره بمن مراجعه نکرد. ولی خود من لازم میدانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملی را در این نهضت انقلابی ایران معلوم بکنم. رفقای هم که در پیرامون من بودند آنها هم این نظر را تایید میکردند. از آن جمله یک یا دو شب بعد از آن بود که ما در منزل حسین مهدوی برای شام مهمان بودیم و در آنجا اشخاصی حضور داشتند مانند سلامتیان، بنی صدر و دوسه نفر دیگر. دکتر مکرری هم هر روز با من بود، او هم نظریه هایی تهیه میکرد. بنده همه آنها را کنار گذاشتم. شبی که منزل مهدوی بودیم و سفره روی زمین انداخته بودند بنده کاغذ خواستم و قلم برداشتم و آرام آرام خودم آن سه ما ده را نوشتم و همانجا برای آن رفقا قرائت کردم

وهمه‌ی آنها تأیید کردند.

س- حتی حسین مهدوی؟

ج- حتی آقای حسین مهدوی، مخصوصاً "حسین مهدوی و بسیا رهم خوشنود شدند. یکی دونفر از رفقای دکتر ساسی هم آنجا بودند و گفتند که در اینجا فقط جای دکتر ساسی می‌گالی است و قرار شد تلگراف کنند که ایشان هم بیایند.

س- از تهران؟

ج- بله از تهران. خلاصه‌ی سه ماده‌ی مذکور این بود: (۱) سلطنت کنونی به سبب تاج و زبه قانون اساسی و حذف آزادیهای لازمه‌ی مشروطیت فاقد پایه‌ی قانونی و شرعی است.

س- آن اعلامیه هست؟

ج- بله هست. موضوع ماده دوم این بود (۲) تا زمانی که وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است جنبش ملی و اسلامی ایران حاضر به شرکت در هیچ ترکیب حکومتی نخواهد بود. قید این ماده از این جهت بود که در تهران مذاکراتی با عناصر حبه ملی برای تشکیل حکومت ائتلافی جریان داشت. حتی بختیار هم تلفن کرده بود که بنده به آنجا بروم برای اینکه تمدی حکومت را در دست بگیرم. یا زبختیار می‌آوردم که مدتی قبل از این تاریخ از طرف شاه به آقای دکتر صدیقی مراجعه شده بود که تشکیل حکومت بدهد. دکتر صدیقی در آن تاریخ وارد فعالیت جبهه ملی نبود ولی از طرف او با سوابقی که از سوی نیت و اصلاح نا پذیری شاه داریم فاقد تضمین است و برای مبارزه‌ی جبهه ملی و مبارزات ضد استبدادی ما مشکلات بزرگی بوجود می‌آورد بنا بر این با صدور اعلامیه‌ی به آقای دکتر صدیقی هشدار دادیم که هرگاه قبول چنین مسئولیتی بکند انتظار همراهی و همکاری از طرف ما نداشته باشد.

س- این نامه را شما برای آقای دکتر صدیقی از پاریس فرستادید؟

ج- خیر، این جریان وقتی بود که ما در تهران بودیم.

س- وقتی برگشتید؟

ج- خیر قبل از آمدن من به پاریس بود.



- س - چون اولین کسی را که شاه از او درخواست تشکیل حکومت کرد دکتر صدیقی بود .
- ج - بله دکتر صدیقی بود و در آن موقع درجه ملی ما شرکت نداشت . و با سوابقی که از شاه وجود داشت اگر دکتر صدیقی میخواست همکاری ما را جلب بکند ما نمیتوانستیم حاضر به همکاری با او بشویم .
- س - معذرت میخواستم ، قبل از آمدن شما به پاریس بود که شاه از شما تقاضای تشکیل حکومت کرد یا بعد از اینکه به ایران برگشتید ؟
- ج - نخیر بعد از اینکه به ایران برگشتم .
- س - چون او در کتابش این تاریخ را درست ننوشته است .
- ج - نخیر بعد از آن بوده برگشتم . در پاریس که بودم بختیاری را راه کرده مسائلی حل شده است و منتظر شما هستم و اگر وسیله‌ای در اختیار شما دارید هوای پیمای مخصوص برای شما فرستاده میشود . ولی دعوت رسمی شاه از من بعد از آن بود که از پاریس برگشتم که بعداً توضیح خواهم داد .
- س - شما آن سه ماده را توضیح میفرمودید . ماده دوم را هم فرمودید .
- ج - ماده سوم (۳) این بود که : نظام مملکت ایران باید با مراجع به آراء عمومی معلوم بشود .
- س - ولی راجع به حکومت اسلامی هم صحبت شد .
- ج - ماده‌ی دوم نوشته شده بود که جنبش ملی و اسلامی ایران با بقای وضع موجود در هیچ حکومتی سرکت نمیکند . ماده سوم که نظام حکومت ایران بنا بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی با مراجع به آراء عمومی معین شود و هیچگونه قیدی راجع به حکومت اسلامی در آن نبود . در ذهن من این اعلامیه نه مفهوم رسلطنت بطور مطلق داشت و نه مفهوم اعلامیه‌ی جمهوریت . چنانکه بعد از صدور این اعلامیه که رادیو بی بی سی لندن با من مصاحبه کرد و متن آن مصاحبه الان موجود است و ما هم در اختیار داریم . در آن مصاحبه که راجع به جمهوریت و سلطنت از من سؤال کردند . من جواب دادم که شکل حکومت برای ما مورد توجه نیست ، محتوای حکومت برای ما مهم است . چه بسا از جمهوریهایی که امروزه در دنیا وجود دارند که از سلطنت استبدادی مستبد تر و خشن تر هستند ، چه در آسیا چه در آمریکا ، و چه بسا سلطنت‌ها که الان در کشورهای اروپائی وجود دارند و بصورت دموکراسی اداره میشوند و از زهر

جمهوری دموکراتیک دموکرات ترهستند . این بیانی است که بنده در بی بی سی در همان روزهای صدورا اعلامیهی سه ماهه ای کرده ام .

س - معذرت میخواهم ، آقای نصرت اله امینی در مصاحبه شان بمن گفتند بعد از آنکه شما آن اعلامیه را امضاء کردید آقای دکتر ابراهیم یزدی آنجا حضور داشتند و به شما گفتند ، " آقای دکتر سناجی بی مواظب باشید که حکومت اسلامی خواهد بود . " این موضوع حقیقت دارد ؟

ج - نخیر . در این موضوع آقای دکتر یزدی اصلاً با بنده ارتباطی پیدا نکرد .

س - ایشان در آنجا حضور نداشتند ؟

ج - نخیر ، بهیچوجه .

س - پس اینهم جزو شایعات است .

ج - بله کاملاً جزو شایعات است . این اعلامیه را یکی از رفقای ما بنظرم آقای بنی صدر بردند نزد آقای خمینی .

س - یعنی مصاحبه با بی بی سی را ؟

ج - نخیر ، آن اعلامیهی سه ماهه ای را . آقای خمینی خوانده و خیلی پسندیده بود و روی نوشتهی بنده در آنجا نشانی که نوشته بودم بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی ایشان با خط خودشان کلمه ای استقلال را هم اضافه کردند .

س - بنا بر این شما در موقعی که آقای خمینی آنرا امضاء کردند در آنجا حضور نداشتید ؟

ج - نخیر .

س - شما فقط این را نوشتید .

ج - این را من نوشتم و خودم پیش آقای خمینی رفتم ، رفقای من آن را بردند و به ایشان اطلاع دادند .

س - شما آن شب که این را نوشته بودید و در منزل آقای حسین مهدوی بودید و در آنجا این را مطرح کردید و آقایان هم توافق کردند . بعد از آن چه شد ؟

ج - فردای آن روز بنظرم آقای بنی صدر آنرا نزد آقای خمینی برد زیرا او بود که برگشت و خیر آن را بمن داد و نوشته را آورد . به آقای خمینی نشان میدهد و آقای خمینی هم چنانکه

گفتم با خط خودش کلمه‌ی استقلال را بر آن اضافه می‌کند. و بعد از آن بود که مصاحبه با بی بی سی انجام گرفت.

س- پس داستان به این شکل که شما رفتید آنجا و با آقای خمینی مذاکره کردید و به توافق رسیدید و نشستید و دوشنبه با همدیگر این سه ما ده را انشاء کردید و شما امضاء کردید و ایشان هم امضاء کردند و بعد ایشان دستور چاپ دادند و گفتند خوب بفرمائید شما مرخص هستید. املا" قضیه به این ترتیب نبوده است.

ج- نخیر، اینها تمام دروغ و شایعات است و حقیقت واقع همان بود که گفتم. بعد از آن چند روز بعد که بنده خواستم دیدار مجددی با آقای خمینی بکنم و ایشان هم اظهار تمایل کرده بودند که بنده را ببینند بنده به ملاقات ایشان رفتم. او اصل اعلامیه‌ی نوشته‌ی با خط مرا پیش خودش نگه داشت زیر آنرا رفقا و دوستان من قبلاً" پلی کپی و تکثیر کرده بودند. من از ایشان پرسیدم آقایان اعلامیه‌ی بنده را که شما تأیید فرمودید و نزد خود نگه داشته‌اید آیا باید همینطور مسدود و مخفی بماند یا من میتوانم آن را منتشر و نظیرم را اعلام بکنم. گفت، " نه آقایان را همینجا در پارسی اعلام کنید، تهران هم که رفتید اعلام کنید." بنده وقتی از پیش ایشان بیرون آمدم به حیاط دیگری که محل اجتماعات ایشان بود رفتم. در آنجا جمعیتی از طلبه‌ها و آخوندها ..

س- هواداران ایشان.

ج- و بازاری‌ها و غیره بودند، آنجا درسالین نسبتاً" بزرگی که بودند نشستیم و در حضور آن جمعیت متن اعلامیه را قرائت کردم. و همه الله اکبر گفتند و برای من دست زدند و زنده یاد گفتند. رفقای که قبلاً" اسم بردم همراه من بودند از پله‌ها که پائین آمدم در داخل حیاط قطب زاده و دکتر یزدی را دیدیم که در گوشه‌ی حیاط ایستاده با هم صحبت می‌کنند. یک مرتبه قطب زاده به صدا در آمد و گفت، " ما قبول نداریم، ما قبول نداریم. ما با این چیزها فریب نمی‌خوریم." دکتر مکرری پیش دوید که او اساکت کند. این خلاصه‌ی جریان مربوط به اعلامیه سه ما ده و ترتیب نوشتن و انتشار آن در جریان روزنامه‌ها بود. بعد از آن بنده دوروزی بیشتر نمازدم و به ایران برگشتم.

وقتی به ایران برگشتم عده‌ای نسبتاً " قابل توجهی از دوستان بنده در فرودگاه حضور داشتند و اگر اشتباه نکنم شب بود که ما رسیدیم عده‌ای از روزنامه‌نگاران خارجی و داخلی هم بودند و همانجا می‌خواستند با من صحبت کنند. من به آنها گفتم مطالب با فردا است و ما حیسباً عمومی خواهیم داشت. قصد داشتیم که فردا مفهوم اعلامیه‌ی پاریس را روشن کنیم.

فردای آن روز ساعت پنج بعد از ظهر که برای مباحثه دعوت کرده بودیم جمع کثیری از دوستان و رفقای ما و از آن جمله داریوش فروهر و دکتر بختیار هم آنجا بودند. آقای دکتر بختیار و با دیگری از همکاران جبهه ملی یک کلام در مخالفت با اعلامیه‌ی من اظهار کرده و همه‌ی آنها در آن مباحثه حضور داشتند. علاوه بر رفقای جبهه ملی شایسته‌ی مدافع روزنامه‌نگاران همگی کشورها به منزل من آمده بودند. ما منتظر ساعت پنج بودیم. چند دقیقه‌ای به ساعت پنج ما نده سالن بالا پراز جمعیت شده بود و بنده در همین اتاقی که عکسش را می بینید یعنی در اتاق دفتر با داریوش فروهر و دکتر بختیار و رفقای دیگر مشغول بودیم و متن مطالبی را که با ید برای خبرنگاران قرائت بکنم مینوشتم و پیش خود سؤالاتی را که آنها ممکن است بکنند و جوابها را که ما باید بدهیم تهیه میکردیم و آماده بودیم که به اتاق بالابرویم. در این بین جمعی از افسران و مأمورین حکومت نظامی وارد حیاط شدند که در رأس آنها سپهبدی بود بنام سپهبد رحیمی لاریجانی و این غیر از آن سپهبد رحیمی است که فرماندهار نظامی تهران بود. آنها آمدند و مستقیماً " جوابی من شدند و آنها را به زیر زمین هدایت کردند. سپهبد رحیمی خشک و خشن با من آغز صحبت کرد. اعلامیه‌ی سه ماده‌ای پاریس را نشان داد و پرسید این اعلامیه‌ی شماست؟ گفتم بله. گفت شما آن را تأیید میکنید؟ گفتم بله. " شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقیف کنیم. " داریوش فروهر اعتراض کرد و سپهبد به او گفت، " شما هم توقیف هستید. " دکتر بختیار هم همانجا با ما بود ولی با او کاری نداشتند. من و داریوش فروهر را با خود بردند. قبل از حرکت من فقط توانستم با صدای بلند از خانم بخوام که پالتو و کلاه مرا بیاورند. خبرنگاران خارجی که از این جریان آگاه شدند از اتاق بالابه پایین ریختند و با ما که محصور در میان افسران و سربازان بودیم به سمت در آمدند و پشت سر هم عکسهای از آن وضع برمیداشتند.

یکی از خبرنگاران از من در همان حالت کشان کشان پرسید آقای سنجایی معنی این کسار چیست؟ گفتم از من چرا میپرسید از این تیمسار بپرسید. لابد خبردارید که این ماجرا در جراید و خبرگزاریهای جهان انعکاس وسیع پیدا کرد و از طریق تلویزیون هم جریان آنرا دیدند. من فروهر را مستقیماً "به زندان بردند به زندانی ...  
 س- کدام زندان؟

ج- زندانی در پائین خیابان امیریه که یک قسمتی از ارتش بود ما را بردند. هریک در سلول کوچکی که در حدود ۱/۵ زرع در ۲ زرع بود و تخت باریکی داشت. ولی خوشبختانه هر دو سلول پهلوی همدیگر بودند و یک دوش آب گرم هم برای شستشو و توالی وجود داشت. شب اول ارتباط ما را با اینک دو اتاق کنار همدیگر برید قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با همدیگر صحبت نکنیم. بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ما عده‌ای از زندانیان دستگیر هم هستیم که حکومت از هاری آنها را بصورت ظاهر توقیف کرده بود و آنها عبارت بودند از زهویدا، نخست وزیر سابق، نصیری رئیس سازمان امنیت، نیک بی رئیس سابق شهرداری تهران، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر. آنها حق گردش در بیرون از زندان داشتند و موقعی که راه میرفتند و با هم حرف میزدند ما از این طرف صدای آنها و مخصوصاً خوشمزگی‌های ولیان را می شنیدیم. قریب یک هفته کمتر یا بیشتر ما آنجا بودیم. یکروز آمدند و به من خبر دادند که به اتاق بازجویی بروم. وقتی که رفتم دیدم سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان امنیت آنجا هست. گفت، "آقای دکتر سنجایی اینجا ناراحت نیستید؟" گفتم نه. "من عقیده دارم و به عرض اعلیحضرت هم رسانده‌ام که جای شما را از اینجا عوض بکنیم. به داریوش فروهر هم خبر دادند و از آنجا ما را بردند به یک عمارتی در شمیران. یک عمارت بسیار مفضل و بسیار مجلل. یکی از آن عمارت‌هایی که در اختیار سازمان امنیت بود. یک اتاق بنده‌داشتیم و یک اتاق داریوش فروهر با حمام و حیاط بزرگ و باغچه و چند نفر خدمتکار، ملاقات با خانواده را هم بما اجازه دادند. و مجموعاً "مدت یک ماه محترماً" آنجا بودیم. خانم و فرزندان هر چند روز یکبار به دیدن ما می‌آمدند. دویاریا سه بار هم دکتر بختیار آمد و از جریانات واقعات ما تی که کرده بود ما را خبردار میساخت.

س - هنوز تا آن زمان که میآمد آنجا هیچوقت ابرای ایشان به آن اعلامیه‌ی سه ماده‌ای نمی گرفت ؟

ج - مطلقا و ابتدا و اصلا. بقول خودش میآمد برای اینکه راجع به اقداماتی که با یدبسیاری ادا می‌مبارزه بکند و ارتباطاتی که با دیگران دارد جریانی را به ما دینفر گزارش بدهد. مطلقا " غیرا ز این چیز دیگری نبود.

س - پس این مسئله اینجور که ایشان نوشتند که بعد از اینکه شما برگشتید شما را مورد مواخذه قرار دادند و شما پرسیدند که شما حق نداشتید چنین کاری بکنید، شما نمایندگی از طرف شورانداشتید و شما فرمودید که من خیال کردم که نماینده شورا بودم. اینها بهیچوجه صحت ندارد.

ج - تمام من البدو الی الختم کلمه به کلمه و حرف به حرف مجعول و عاری از حقیقت است. مقدم هم در آنجا دوسه بار رسیدن ما آمد و از برخورد ایشان و محلی که ما را بزرده و پذیرا می‌گرددند پیدا بوده که آنها نظردیگری در باره‌ی ما و جبهه‌ی ملی دارند. بکوقت حتی به من و فروهر تضمنا " گفتند امید است که شما انشاء الله کار این مملکت را به روال منظم تری وارد کنید.

س - تا صدمقدم؟

ج - بلی تا صدمقدم گفت. من به ایشان جواب دادم آقای مقدم ما ممکن است برای شاه بمنزله آخرین تیر ترکش باشیم، اگر این تیر درست هدف‌گیری نشود به هدف نمیرسد و آن وقت چاره‌ی دیگری باقی نمی‌ماند. این جمله‌ای بود که من آنجا گفتم و جمله‌ی معروفی است که به خاطر باقی مانده است.

در همین یکماهی که ما زندان بودیم خیر پیدا کردیم که عده‌کثیری از زندانیان سیاسی ما نند آقای منتظری و غیره آزاد شده‌اند. آقای طالقانی هم که چندی پیش آزاد شده بود. جمعیت انبوهی از پانزدهمین شهرویان را به زیارت ایشان رفته بودند. من و فروهر هنوز زندانی بودیم که آقای طالقانی اعلام یک راهپیمایی عمومی کرد، بنظرم اگر اشتباه نکنم برای روزنا سوعا. س - تا سوعا و عا شورا؟

ج - بلی تا سوعا و عا شورا. به مجرد اعلام این راهپیمایی یکروزیا دوروز قبل از تا سوعا ما را

آزاد کردند. همان روز که آزاد شدیم مطبوعات و خبرنگاران خارجی بمن مراجعه کردند که شما در این راهیما شرکت میکنید یا خیر؟ گفتم ما شرکت میکنیم. و خبرنگار مطبوعات آنکس را پیدا کرد. از طرف ارتشید قره باغی که آنموقع نمیدانم چه سمتی داشت، شاید رئیس ستا دبود...

س - نخیر رئیس ستا دنیود.

ج - او برای من پیام فرستاد و هشدار داد که توده‌های ما قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و لقا نی هر دو را ترور کنند و تقمیر آن را بگردن دولت بگذارند. ما از شما خواهش میکنیم که در این راهیما شرکت نکنید. بنده جواب دادم مقدر هر چه هست هست و برگشت پذیر نیست ما حتما " شرکت میکنیم. دولت و ارتش فوق العاده از این اجتماع موش بودند و حتی در ابتدا تصمیم داشتند که با خشونت از آن جلوگیری کنند. ولی بعد متوجه میشوند که اگر بخواهند جلوگیری کنند کشتاری عظیم تر و وحشتناکتر از جمعه سیاه صورت خواهد گرفت. بنا بر این آخر سر تصمیم گرفتند که از مقابله با آن خودداری کنند و واحدهای ارتشی را در خبا با نهای فرعی و نزدیک به مسیر راهیما بی بگذارند ولی مسیر راهیما بی را باز بگذارند. این بود که صبح روزتا سوعا بنده با جمعی از همراهان اول وقت دم دروازه شمیران که راهیما بی از آنجا آغاز میشد و منزل طالقانی هم آنجا بود رفتیم و وعده دیگری از همکاران مثل مهندس بازرگان و دیگران هم آمدند که بنده سامی آنها همه یادم نیست ولی خود طالقانی در راهیما بی پیدا شد شرکت نکرد. او را سوار یک مینی بوس یا اتوموبیلی کردند، شاید هم حالت قلبی اش از آزار پیدا ده روی نمیداد بیساحت احتیاط کرد، ما جلوی صاف افتادیم. تظا هروا اجتماع که در آن روزتا سوعا صورت گرفت کم نظیر بود. من از دروازه شمیران تا نزدیک دانشگاه پیدا ده با جمعیت رفتم. شاید بشود گفت تمام طول و عرض آن خیابان تا برسد به میدان شهبان با جمعیت مملو بود. جمعیتی که روزتا مهنگاران داخلی و خارجی آنرا در حدود یک میلیون یا متجاوزت قلمداد کردند.

س - بله فیلمهای آن هست.

ج - بله. بنده فقط هدفم شرکت در این تظا هربود ولی در روزعا شورا که با زرا هیما بی

تجدید شد بنده دیگر در آن نبودم.

س- آقای دکتر حقیقت‌دا رد که در آن روزها در راهیما شی ها عکس‌های دکتر مصدق که ظاهراً همیشه جماعتی بودند که عکس‌ها را با هم می‌کردند؟

ج- بله بودند. عکس‌های دکتر مصدق زیاد نبود عکس‌ها بیشتر از زمینی بود. اندکی که از عکس‌های مصدق دیده می‌شد بعضی‌ها بطور پراکنده نسبت به آن بی احترامی می‌کردند. یکی دیگر از نظرها آن‌ها را در آن زمان صورت گرفت و بنده در آن شرکت کردم سه ماه قبل از این تاریخ و به مناسبت عید فطر و نماز عید فطر بود. س- در قیطره.

ج- بله در قیطره بود. بنده در آن روز هم با دوستان و رفقایمان در آن اجتماع دینی شرکت کردم و حقیقتاً "باید بگویم که رفقا و دوستان بازاری و غیربازاری ما در ترتیب و انتظامات آن روز فوق‌العاده کار کردند و کوشش‌های آنها نمایان بود. برای بنده هم یک جایش در صف جنورتربیب داده بودند که در نماز شرکت کردم.

س- آقای دکتر، وقتی که شما دیدید عکس‌های دکتر مصدق را با هم می‌کردند شما آقای طالقانی که خودشان عضو هیئت مقاومت و طرفدار دکتر مصدق بودند این تردید در دل شما بوجود نیامد که شما با کسانی دارید همکاری می‌کنید که در راه ملی شما نیستند؟  
ج- عرض کنم که آقای طالقانی اولاً "با ما نبود و در داخل اتوموبیل بود.  
س- بنده بطور کلی می‌گویم.

ج- و در ثانی محققاً "طالقانی هم از این عمل ناراضی و بیزار بود و آن را بیک عده‌ای از افراتیون و بیشتر به خرابکاران چپی نسبت میدادند. در آن موقع هنوز نهضت روحانی خصوصی با دکتر مصدق نشان نمیداد. این را فقط کارآفران‌چپی و اخلاگری‌های پراکنده میدانستند که زیاد مورد توجه و مهم نبود.

بله می‌گفتم که در آن روز عید فطر بنده در آن نماز شرکت کردم و بعد هم با جمعیت و در میان جمعیت مقداری پیاده روی کردم فردا بعضی از جراید تهران انتظامات آن روز را به جبهه ملی نسبت دادند.



س - نظا هرات را میفرمائید

ج - نه انتظامات نماز عید قظرا . در آن روزنا مه‌هایی آنکه ما چیزی گفته‌باشیم و یا رفقای ما خواسته باشد آنها نوشتند که جبهه ملی در ترتیب این نماز فعالیت داشته و انتظامات آنرا ترتیب داده است . آخوندها خیلی از این موضوع ناراحت بودند و یسادم می‌آید آخوند با هنر که آن روز بعد از نماز سخنرانی میکرد، در موعظه‌اش گفت، " ایمن اجتماع بهیچ سازمان سیاسی وابستگی ندارد و صرفاً " دینی است . " خلاصه از این قبیل کلماتی که بوی جدائی از آن می‌آید . همینکه در روزنا مه‌ها تجلیلی از کار جبهه ملی شده بودند آنها شروع به ایراد و اعتراض کردند . وقتی که روزنا مه‌ها در آن باره ازم پرسیدند گفتم من که در میان جمعیت بودم جلوی روی خودم و پشت سرم و اطراف خودم را که ملاحظه میکردم میدیدم هر فردی در این موج عظیم بمنزله‌ی قطره‌ای است در دریا و ما هم در دریای جمعیت بی‌تما مردم ایران بودیم و در آنجا منی وجود داشت ، هر چه بود ما بودیم . این هم یکی از آن جملات به اصطلاح تاریخی بود که من برای جلب و برابری حفظ وحدت و تحبیب آن آقایان گفتم .

بعد از جریان تا سوعا و عا شورا چند روزی نگذشته بود که سپهبد ناصرمقدم تلفنی بمن کرد و گفت، " امشب در حدود ساعت نه منزل باشید من می‌آیم مطالب مهمی است که باید به خودتان بگویم " . ایشان سر ساعت آمدند و بمن گفتند، " باید شما را به خدمت‌العلیحضرت ببرم . " من در کتابیکه اخیراً " بنام شاه چاپ شده است دیدم که نوشته است در زمانیکه من و فروهر در زندان بوده‌ایم بوسیله ناصرمقدم تقاضای ملاقات ایشان را کرده‌ام ، هر چند این مطلب مهم نیست ولی برای بیان حقیقت بطور قاطع می‌گویم که من بهیچوجه نه در زندان و نه بعد از اینکه از زندان بیرون آمدم کلمه‌ای با هیچیک از مقامات دولتی یا مقامات امنیتی در باره‌ی اینکه تقاضای ملاقاتی با شاه‌باشند نگفتم . ولی البته مکان ملاقات او را هم رد نمی‌کردم چون لازم بود او را ببینم و با او صحبت بکنم . اما خدا شاهد است که مطلقاً از طرف من در این باره صحبتی نشده بود .

س - آقای دکتر بختیار در صفحه ۱۵۱ کتابشان نوشته‌اند که مدت کوتاهی بعد، یعنی بعد از

اینکه شما برگشتید،<sup>۳</sup> با ردیگر ضعف اخلاقی خود را نشان داد و از طریق ساواک در حضور خود من تقاضای شرفیای بی کرد.

ج - اللہ اکبر، خدا شاه است دروغ میگوید. دروغ مطلق. از این معمولات در گفتار او زیاد هست. بنده حتی خیرا زآن هم نداشتم تا موقعی که مقدم بمن تلفن کرد و آمدو گفت باید شما را خدمت شاه ببرم. ما رفتیم به قمرنیا و ران و در آنجا مراسم احترامی نسبت به من بجا آوردند و از کاخ ها و عماراتی گذشتیم که خیلی مجلل بودند با تالارها و نگهبانان مفصل و از پله ها بالا رفتیم تا بالاخره وارد یک اتاق نسبتاً "مستطیلی شدم که میز و صندلیها بی در آن وجود داشت. مقدم بمن گفت، "شما اینجا بفرمائید اعلیحضرت تشریف میآورند." خودش بیرون رفت. تقریباً "بلافاصله بعد از او در روبرویا زشده شاه وارد شدند. بنده بیلند شدم و خدمت ایشان احترام بجا آوردم. شاه نوشته اند که من دست ایشان را بوسیدم.

س - بله در کتابت بن نوشته اند و بختیار هم تکرار کرده است.

ج - بنده اگر بوسیده بودم استنکافی نداشتم و درموا! رد دیگریم دستش را بوسیده ام، در موقع وزارت هم بوسیده ام.

س - در زمان دکتر مصدق؟

ج - بله در زمان دکتر مصدق بوسیدم ولی در آن روز بخصوص نه. اینکه من تخاصی داشته باشم بلکه در بین ما میزی بود که شاه پشت آن نشست و اشاره هم بمن کرد که بنشینم و بنده هم نشستم. دیگر امکان اینکه ایشان دستی بهم بدهد که من آنرا بوسم وجود نداشت چون شاه معمولاً با اشخاص دست میداد یعنی آن اوائلی که من دیده بودم این جور بود.

س - شاه با شما دست نداد؟

ج - نخیر او آن طرف میز نشست و بنده هم این طرف میز نشستم. بعد از آن پرسید، "خوب چه باید بکنیم؟"

س - ایشان اصلاً "موضوع اعلامیه را مطرح کردند؟

ج - بله بطور غیر مستقیم. منتظر بود که من توضیح بدهم.

- س - میخوام از حضرتان استدعا کنم که جریان این ملاقات را بطور مشروح بیان بفرمائید.
- ج - هرچه خاطرم باشد سعی میکنم بیان کنم. شاه از من سؤال کرد، "خوب چه یاد میکنیم؟"

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مصاحبه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مصاحبه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا  
مصاحبه‌کننده : ضیاء‌السه‌صدقی  
نوار شماره : ۲۵

ادامه مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی در روز جمعه بیست و نهم مهر ۱۳۶۲ برای برابری بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳ در شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا ، مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی .  
س - آقای دکتر دیروز شما مثل اینکه سلافت خودتان را با شاه شرح میدادید ، لطف کنید و آنرا ادامه بفرمائید .

ج - بله مذاکرات که آغاز شد شاه بطور اجمال پرسید ، " چه باید بکنیم؟ " بنده متوجه بودم که او انتظار دارد که رایج به اقدامات مادرپاریس و اعلامیه‌ای که صادر شده توضیحی به ایشان بدهم . من بطور اجمال مذاکراتی که در پاریس با آقای خمینی رایج به حکومت اسلامی و مجاهدات علما و مراجع تقلید برای برقراری مشروطیت شده بود گزارش دادم و رایج به اعلامیه‌ای پاریس گفتم که در این اعلامیه بیان شده که نظام حکومت ایران امروزه برخلاف قانون اساسی است ، و اصول مشروطیت از بین رفته و بنا بر این فاقدهای یگانه قانونی است و این مطلب تازه‌ای نیست که ما بیان کرده باشیم . از اول که در این مبارزات وارد شده‌ایم همیشه گفته‌ایم که شاه وقتی موضعش قانونی است که بر طبق قانون اساسی سلطنت بکند نه حکومت . و در ماده دوم هم برای اینکه هر ابهامی را رد کرده‌ایم تصریح کرده‌ایم تا وضع بدین کیفیت باشد ما از شرکت در هر نوع حکومتی معذور خواهیم بسبود و بالاخره در ماده سوم اظهار شده که حکومت ایران و اساس حکومت باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی بوسیله‌ی یک رفتارندوم و با مراجعه به آراء عمومی که مرجع نهائی است

معین و معلوم بشود و در این ماده ما یک نحو حکومت خاصی را تعیین نکرده ایم و بنظر بنده خود این نکته حاکی از اهمیت فوق العاده است زیرا که حکمیت و مرجعیت اینکار به ملت واگذار شده است. من متوجه حساسیت فرصت و تکلیف ملی که بردوش داشتم بودم و مطلب را جدی تر گرفتم و گفتم اعلیحضرت درنطقی که چند روز پیش کردید به مردم گفتید که انقلاب مردم را دریافته اید و متوجه هستید که ملت در حال انقلاب است و شما انقلاب را درک فرموده اید. دریک وضع انقلابی با بدچاره های انقلابی کرد. گفتند، "چدبا دیدکنیم؟ شما بیا تید و حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که لازم هست انجام بدهید. بنده با توجه به خاطراتی که از ایشان داشتم و سوابقی که شاه نسبت به جبهه ملی و نسبت به مصدق داشت، حتی با نخست وزیران دیگری که خود او انتخاب کرده بود و او اینکه فقط در دو یا سه ماه پیش آن جمله معروف را دریک مصاحبه مطبوعاتی راجع به جبهه ملی گفته بود که "جبهه ملی، این خائنین دست نشانده بیباستهای غربی که میخواهند ایران را تسلیم کمونیست ها بکنند." و ایسن ما به حیرت بود که پادشاهی چگونه عقده های خود را بروز میدهد و چنین مطالب متناقض و بی اساسی را بر سر هم میبافد. به چه جهت ما که در تمام مدت مبارزه ما در راه استقلال طلبی و جلوگیری از مداخله خارجیان بوده و از هوارتباطی با آنها خودداری کرده ایم عامل دست بیگانه و عامل دست سیاستهای غربی شده ایم. برفرض چنین محالی ممکن باشد غربی ها چرا باید بخوانند که ما بیائیم و بدستور آنها ایران را تحویل دشمن آنها بدهیم. آخر این چه عقلی است و چه منطقی آنرا قبول دارد؟ آیا ما اینقدر زرنگ بوده ایم که توانسته ایم در آن واحد هم غرب را فریب بدهیم و از پشتبانی آنها استفاده نکنیم برای اینکه ایران را تحویل کمونیستها بدهیم. این فقط بیانی است که از یک آدم عقده دار و کینه ای نسبت به نهضت های ملی و افراد آزادیخواه برمیخیزد. در این موقعی که بنده در مقابل این مطلب و این تکلیف قرار گرفته بودم که مسئولیت حکومت را در دست بگیرم متوجه بودم که کار اداره ای ایران با وضع انقلاب عظیمی که در مملکت جریان دارد و با گروههای مختلفی که در حال مبارزه هستند و هر روز تظاهرات عظیم و اعتمادات عظیم صورت میگیرد و با نیروی کدو حانیت و مخصوصاً "شخص آیت الله خمینی پیدا کرده که هر روز در همه ی خیابانها شعار بنام ایشان میدهند و شیها بنام ایشان الله اکبر میکشند

بی آنکه با این نیرویک راه ارتباط و همکاری و سازش پیدا کنیم غیرممکن و نامقدور است . علاوه بر این با سوابقی که از شاه داشتیم با وجود حضور و هیچ اقدامی را ممکن نمیدانستیم . این بود که من به ایشان گفتم بنظر بنده اولین اقدامی که در این باره باید فرمائید این است که اعلیحضرت برای یک مدتی ، بنده حتی مدت راهم معلوم نکردم و حتی اسم خانواده سلطنتی را هم نبردم ، از مملکت خارج بشوید و درغیا با اعلیحضرت شورای عالی دولتی تشکیل بشود . شاه گویا گفته است که من راجع به شورا هیچ صحبت نکردم ، من در این باره به تفصیل صحبت کردم و گفتم که درغیا با اعلیحضرت شورا شی با موافقت و همراهی و جلسبات نظر مقامات روحانی و از رجال ملی و مورد قبول عامه باید تشکیل بشود و بعد از آن دستبسته با اقدامات اساسی بزنیم که اصول و خلاصه آن در آن نامه ای که چندین پیش خدمتان فرستاده شده مندرج است از قبیل انحلال ساواک و توقیف و محاکمه اشخاصی که مصدر اعمال غیرقانونی شده اند و آزادی زندانیان سیاسی و غیره . شاه در آن موقع بهر جهت که بود ، یا حالت مزاجی اش به او هنوز اجازه میداد و یا از خارج تقویت کافی میشد و یا اصلاً دعوتی که از من کرده بود صوری بود که بگویند ایشان حاضر برای قبول مسئولیت نشده است . بمن گفست ، " نه پیشنها ده ای شما هیچیک قابل قبول نیست . من از مملکت خارج نمیتوانم بشوم و نخواهم شد . اگر من از ایران بروم ارتش آرام نخواهد گرفت و تنها من میتوانم ارتش را آرام نگه دارم و بهیچوجه ترک کشور از طرف من جایز نیست . و دیگر هم من به شوری احتیاج ندارم . من خودم هر کاری لازم باشد اقدام میکنم و در موارد مختلف با افرادی که شایسته باشند دنیا منفرداً " و یا در هیئتی برای مسائل مملکتی مشورت میکنیم . " بنده گفتم اختیار با اعلیحضرت است و در این صورت بنده از قبول مسئولیت معذور خواهم بود . این مذاکرات نیم ساعت یا شاید کمتر طول کشید و بعد از آن بنده سکوت کردم . دوباره شاه گفت ، " خوب مطلب دیگری ندارید؟ " به ایشان گفتم عرض بنده همین بوده که گفتم و مجدداً " عرض میکنم که اساس سلطنت و مملکت در خطر است و اختیار با خود اعلیحضرت است . بنده از پیش شاه بیرون آمدم و فردا صبح اعلامیه ای صادر کردم که شب گذشته به همراه رئیس سازمان امنیت خدمت اعلیحضرت رسیده و به ایشان عرض شده که بر طبق ماده ۲ اعلامیه ی پاریس جبهه ملیسی

با بقای شرایط موجود ضربه شرکت در هیچ حکومتی نخواهد بود. اعلامیه‌ای مختصر و صریح که آن‌هم به نوبه‌ی خود تأثیر بسیار ناگوار و در شاه داشت.

مدتی از این پیش آمد گذشت. در این مدت ملاقات‌هایی با بنده از طرف خبرنگاری هبای و نمایندگان روزنامه‌های خارجی، که مرتب می‌آمدند و می‌رفتند، میشد. پس از چند روز، شایدهیست روزی با یکما بعد از آن ملاقات، یک روز دیگر به تیریا ربه من تلفن کرد و گفت، "مطلب خیلی مهمی است که باید با شما مشورت و صحبت بکنم." گفتم بسیار خوب. گفت، "فردا صبح اول وقت در منزل آقای مهندس جها نگیر حشنا س همدیگرا ببینیم که با رفقای دیگر هم مشورت کنیم. گفتم بسیار خوب. خود او به حشنا س تلفن میکند و افسراد دیگری را هم که مناسب دیده بود دعوت میکند. تمام از افراد حزب ایران بودند و همه آنها الحدا للهنده هستند، مهندس حشنا س بود، مهندس زیرک زاده بود، مهندس حسینی بود و علی اردلان در جلسه‌ی دوم بنظم عزالدین کاظمی پسر مرحوم سیدباقرخان کاظمی هم بود. بختیار در حضور آن آقایان به من گفت، "دیروز به همان کیفیت که شما را دعوت کرده بودند بمن خبر دادند که خدمت‌العلی حضرت برسم." از اینکه قبلاً با شاه ارتباط داشته‌و شاه در خاطراتش مینویسد که بختیار قبلاً بوسیله آموگزار با عن ارتباط داشت مطلقاً چیزی نگفت. علاوه بر آن من خود خبر دادم که بختیار با سنا تورخواجه نبوری و آموگزار هم مرتبط بود ولی از این ارتباط‌تی که در خارج داشته کلمه‌ای به میان نیاورد. فقط گفت، "آمدند و مرا خدمت‌العلی حضرت بردند و ایشان از من پرسیدند بیه چه کیفیت ممکن است که حکومت جبهه ملی تشکیل بشود؟" دکتر بختیار در این جلسه حتی یک کلام راجع به حکومت شخص خودش نگفت. او گفت، "من به ایشان گفتم شرایطی که بنده خدمتان عرض می‌کنم همانهاست که در چندی پیش آقای دکتر سنجایی خدمتان گفته‌است."

العلی حضرت گفتند، "مشکل عمده ایشان در آن موقع بودن من در ایران و مسافت من بخارج بود و من با فکرها‌تی که کرده‌ام هم برای معالجاتی که احتیاج دارم و هم برای استراحت حاضر هستم که بخارج بروم و این منظور رفع شده‌است." ماهه خوشنود شدیم. من به ایشان گفتم و رفقا همه تأیید کردند که پس مشکل ما از طرف شاه رفع شده‌است، بایسد

مشکل از طرف آقای خمینی را رفع نکنیم. بنظر من برای اینکار لازم هست که بلافاصله همین امروز یا فردا من یا یکتفیریا دونفر از رفقای ما مثلاً "داریوش فروهر" یا وجودا اینکها و در آن جلسه نبود برویم یا ریس و با آقای خمینی صحبت نکنیم و موافقت ایشان را هم جلب کنیم که مواجبه با اعتراض و مخالفت روحانیون و تحریکات آنها نشویم و یک حکومت مورد قبول همه سرکار بیاید. علاوه بر این به ایشان گفتم شما بوسیله‌ی همان واسطه بخواهد که شاه مرا امشب احضار میکنند و شما "با من صحبت کند ایشان هم قبول کردند. در مراجعت به منزل بلافاصله به داریوش فروهر تلفن کردم و او به منزل من آمد. قرار گذاشته بودیم که با آقای صالح هم در این موضوع مشورت بکنیم. من و فروهر به منزل صالح رفتیم و پس از مذاکرات و مشورت مصلحت دیدیم که یکی از روحانیون سرشناس هم همراه ما به پاریس بیاید. آقای صالح به آیت‌الله سیدرضا زنجانی تلفنی مذاکره کرد و او هم قبول کرد. حالا ما منتظر داریم که شاه پاریس را مجدداً ملاقات کنیم و فردا با آیت‌الله زنجانی به پاریس برویم. بعد از ظهر بود که بنده به منزل برگشتم نزدیک به یک ساعت بعد از ظهر خبرنگار روزنامه لوموند یا خبرنگار خبرگزاری فرانسه بمن تلفن کرد و پرسید آقای دکتر سنجایی ایستگاه موضوع نخست‌وزیری آقای دکتر بختیار چیست؟" گفتم موضوع نخست‌وزیری ایشان در بین نیست. مذاکره‌ای با جبهه‌ی ملی شده و فعلاً هم تصمیمی بطور قطع گرفته نشده است. اگر مطلبی باشد بعداً "به شما خبر میدهم. دوساعت بعد همان شخصی دوباره بمن تلفن کرد و گفت، "آقا چه میفرمائید خبر نخست‌وزیری بختیار منتشر شده و همه‌ی خبرگزاری‌ها نقل کرده‌اند." بنده فوراً "تلفن به بختیار کردم و گفتم خبرگزاری فرانسه خبراً نخست‌وزیری شما میدهد. گفت، "خوب چه شکالی دارد؟" گفتم اشکال مطلب بر سر این نیست که شما با شیدیا نباشید - اشکال بر این است تا زمانی که زمینه را فراهم نکرده‌ایم چنین کاری به منزله خودکشی ما خواهد بود. گفت، "فردا صبح من باز به منزل حقتناس می‌آیم و با رفقا صحبت می‌کنم." فردا صبح مجدداً "در منزل آقای جها‌نگیر حقتناس جمع شدیم و من جریسان امرا مطرح کردم. بلافاصله از طرف هر سه چهار نفر رفقای که آنجا بودند متفقاً "به ایشان حمله و اعتراض شد و او گفت، "بله من قبول مسئولیت کرده‌ام و اشکالی در این کار نمی‌بینم." مخصوصاً "حقتناس فوق‌العاده منظم و مستدل صحبت کرد و به او گفت، "آقا جان



اینکاری که تو می‌کنی نابود کردن تمام زحمات ما است، نابود کردن تمام سابقه‌ی جبهه ملی است و رسوا کردن همه‌ی مبارزان ما. زیرک‌زاده در مقابل او بلند شد و سرپا ایستاد و با دست‌آشاره کرد و گفت "اول خودت را رسوا می‌کنی و بعد همه‌ی ما را." بختیاری روتقی دید همه‌ی رفقا که آنجا بودند با اتفاق نظرا و را رد کردند و گفتند حرفی را که شما دیروز زدید با آنچه امروز می‌گوئید منافات دارد عصبانی و سرخ شد و از درب بیرون رفت و در راه بهم کوبید و گفت، "من تصمیم خودم را گرفته‌ام و کاری است که می‌کنم و شما هم هر چه دلتان می‌خواهد بکنید." این بی‌کم و زیاد جریان واقع امر بود. آقای دکتر بختیاری در کتاب خود نوشته است: من به فلان کس گفتم چون شما من تره‌ستید بیا شید قبول کنید.

س- منظورتان کتاب یکرنگی است؟

ج- بله در همان کتاب به اصطلاح یکرنگی، یا اینکه می‌گوید: من روز اول درباره‌ی نخست‌وزیری خود صحبت کردم. این مطلقاً دروغ است و جریان واقعی همان بود که گفتم و شهود آن هم الان در ایران و شاید هم بعضی از آنها در خارج باشند و می‌توانید از آنها تحقیق کنید. چون متوجه زبان و ضرر عمل دکتر بختیاری برای مبارزه‌ی جبهه ملی و میلیون‌ها ایرانی بطور کلی بودم و می‌دیدم بلافاصله جدائی و اختلاف و افتراق بین ما و دیگر مبارزان درخواهند گرفت و آقای خمینی و همه‌ی روحانیون با آن مخالفت خواهند کرد و امیدموفقیتی برای آن نیست شورای جبهه ملی را برای روز بعد دعوت کردیم. درست یکروز بعد در ظرف ۲۴ ساعت تمام اعضاء شورای جبهه ملی به استثنای دکتر بختیاری در منزل من تشکیل جلسه‌ی فوق‌العاده دادند و همه در آن شرکت داشتند. دکتر آذربود، امیرعلائی بود، حقیقتاً س بود، فروهر بود، حسینی بود، زیرک‌زاده بود، دکتر احمد مدنی بود، ابوالفضل قاسمی بود و دیگران. و به اتفاق آرا شایده‌های یک رأی حکم به اخراج ایشان دادند و طردش را بوسیله اعلام کردیم. از آن پس جریان تشکیل حکومت بختیاری پیش آمد و مدعی شده بود هفت هشت یا ده نفر از اعضاء شورای جبهه ملی در کابینه‌اش وارد خواهند شد و نیز آنها را می‌کرده بود که مهندس بازرگان و دوستان او با او همکاری خواهند کرد. ولی حتی یک نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر همکاری با او نشدند. از آن تاریخ بی‌عسدا و هیچگونه ملاقاتی با رفقای جبهه ملی‌اش و با مانداشت تا حکومتش با آن زبونی و رسوا شیی

ساقط شد. ولی در آن مدت با بازرگان و با بهشتی و با افراد دیگری از آنها مشغول صحبت و گفتگو و حتی حاضر شده بود که خود او به پای ریس برود و با آقای خمینی مذاکره و ملاقات بکند. ظاهراً " بطوریکه گفته شده است خمینی هم اول وعده ملاقاتی به او میدهد و آن زمینه را گویا آقای بازرگان و بهشتی برای او تهیه دیده بودند. چنانکه بخاطر داریم در ابتدای کار بختیار را و طنبرست و قاجار را با اعتماد معرفی کرده بودند ولی بعد آقای خمینی متوجه جریان شد و حکومت بختیار را تحریم کرد و گفت . . . .

س- که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید.

ج- بله که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید. دکتر بختیار در ابتدای کار مرا سزا داده و آن سان میدید و تصور میکرد که میتواند در میان اعضاء جبهه ملی و ملیون مبارز دوستان و رفقای پیدا کند و میتواند بخش بزرگی از روحانیت را هم با خودش همراه سازد. حتی اعلام داشته بود که ۹۰ درصد از روحانیون در باطن دل با او همراه هستند ولی مراجع بزرگ همه او را مردود شناختند و ادعای بی اساس او را تکذیب کردند و در روزنامه های آنوقت منعکس شد. در پی تشکیل کابینه ناقص و ناقص تمام او در همان ایام بود که از طبرف یکنفر از اعضای سفارت آمریکا تقاضای ملاقات با من شد و این اولین باری بود که در تمام این مدت دوسالهی مبارزات انقلابی ایران سفارت آمریکا میخواست با من ملاقات کند. من هم وقت ملاقاتی دادم و یک نفر شب آمد و با من ملاقات کرد. اگر اشتباه نکنم او همان

کسی است که این کتاب " در درون انقلاب ایران " "Inside the Iranian Rev." را نوشته است یعنی آقای استامپل. و اگر این تشخیص من درست باشد نکته جالبی در اینجا هست. او در کتابش شاید بیش از پنجاه بار اسم از من برده ولی در فهرست اسمی آخر کتاب حتی از ذکر نام من هم خودداری کرده است. حالا بگذریم از اینکه در جاهایی هم که اسم از من برده مرا متمکن و سرمایه دار و محافظه کار معرفی کرده است. هدف از ملاقات و صحبتی که با من داشت این بود که ما از دکتر بختیار ریشتیباری و حمایت بکنیم. من به او گفتم که بختیار در این کار موفق نخواهد شد و قبول چنین مسئولیتی یک امر بسیار خطائی بوده است. اگر شما این فکر را کرده اید اشتباه بوده اگر سازمان امنیت متشاق آن بوده و به شاه

معرفی کرده خطا کرده و اگر یک دولت دوست و متحد شما منشاء این فکر بوده و آنرا تلقین کرده با زان شباهت بوده است. حکومت بختیا در آرام کردن اوضاع و جلوگیری از انقلاب موفق نخواهد شد و بلکه وضع را وخیم تر و بدتر خواهد کرد و انتظار اینکه ما بتوانیم نسبت به او همکاری و همراهی داشته‌ویا حتی سکوت اختیار بکنیم نداشته‌باشید. بنده به این ترتیب به او جواب دادم. حالا که میگویند اسناد سفارت آمریکا تماماً منتشر شده شما میتوانید واقعاً در این موضوع تحقیق بکنید که آیا من در تمام آمدت هیچ ارتباطی با آنها داشته‌ام. می‌خواهم این نکته را هم اضافه کنم که حتی یکبار هم سالیوان را ندیدم. بنده که در جریان مدت انقلاب و در ایران لااقل بعنوان شخص دوم بعد از خمینی در مبارزات شناخته شده بودم، آنها در این مقام برنیا مدتی که بیدارند حرف ما چیست و پرسی بکنند و حتی در مدت دو ماهی که من وزیر خارجه حکومت موقت انقلابی بودم و سمت وزارت خارجه‌ی من ایجاد میکرد که سفرها به دیدن من بیایند و کارهایشان را با من در میان بگذارند، در تمام آن مدت حتی یکبار هم سالیوان سفیر آمریکا بیدین من نیامد. گاه‌گاهی که من به نخست‌وزیری میرفتم میدیدم که خود سالیوان یا یکتفرا زما بندگان سفارت با آقای مهندس بازرگان و امیرانتظام مستقیماً مشغول مذاکره و صحبت هستند. این واقعیتی است که با یسدر تاریخ این مسائل ضبط شود. در همین ایام که خمینی حکومت بختیا را نپذیرفته و مبارزه علیه او اعلام کرده بود سیدجلال تهرانی را که به سمت رئیس شورای سلطنتی انتخاب شده بود بعنوان این عم روانه پاریس کردند که با آقای خمینی ملاقات بکند. سیدجلال تهرانی را کسانیکه با سابق رجال ایران آشنائی دارند بخوبی می‌شناسند که با چه مرکز سیاسی و چه دولت خارجی مرتبط بوده و از چه راهی به سنای ایران وارد شده که حالا عنوان رئیس شورای سلطنت یعنی تقریباً "مقام شاه را پیدا کرده و میخواهد با آقای خمینی راجع به ترتیب حکومت ایران مذاکره کند.

در همین روزها بعضی از روحانیون درجه اول از طرف آقای خمینی متناوباً "با من ملاقات میکردند و آنها سه نفر آقایان بهشتی و مطهری و منتظری بودند. مذاکرات آنها با من برای اساس بود که من عضویت شورای انقلاب را که در شرف تشکیل بود قبول کنم و حتی چون بر اساس مذاکرات در پاریس بر آنها معلوم شده بود که از طرف آقای خمینی و آنها با زرگان

نا مزدنخست وزیر حکومت موقت است به من تلویحا " پیشنها دکردند که ریاست شورای را عهده دار بشوم .

س - شورای انقلاب؟

ج - شورای انقلاب . ومن به آنها جواب دادم چون با اصل ایجا دشورای انقلاب مخالف هستم ، عضویت در آن را هم نمیتوانم قبول کنم . از من پرسیدند چرا با ایجا دشوری مخالف هستم؟ گفتم به دلیل اینکه ما انقلاب را به پایان رسانده ایم ، انقلاب پیش رفته و پیروز شده و حالا باید یک حکومت انقلابی برسرا آید که بتواند با قدرت برنا مه های انقلاب را عملی بکند . یک حکومت انقلابی و یک شورای انقلابی دو مؤسسه در مقابل یکدیگر میشوند و همدیگر را خنثی میکنند ، با شوری تسلیم حکومت میشود و یا به صورت حکومتی در حکومت درمیآید و این خود مقدمه ی آنارشی و هرج و مرج خواهد شد . به عبارت دیگر تشکیل شورای انقلاب را عمل ضد انقلابی میدانم و بنا بر این در چنین مؤسسه ای شرکت نمیکنم .

س - آقای بختیار هنوز در آن موقع نخست وزیر بودند؟

ج - بله هنوز نخست وزیر بود و خمینی هم نیا مده بود . اتفاقا " این نکته را بعدا " بهشتی در یکی از جلسات اولیه مجلس شورای اسلامی که با حضور ایشان به عنوان رئیس دیوان کشور تشکیل شده بود برای نمایندگان بیان کرده و گفته بود ، " کسی که از روز اول مخالف با شورای انقلاب بود و یما تذکرها و قبول عضویت آن نکردد کتر سنجا بی بود و شاید هم حق با او بود . " این مطلبی است که بنده از خود ایشان نشنیدم ولی از بعضی از نمایندگان که در آن جلسه بودند و از قول او حکایت کردند شنیدم . حالا از آن سفر هم بهشتی و هم مطهری کشته شده اند ولی منتظری حیات دارد و هست .

در این ایام که او پسین روزهای نظام از هم گسیخته ی پادشاهی بود مراجعات به من فوق العاده زیاد بود . از جمله نمایندگان مجلس که دچار ناراحتی و بلاتکلیفی و سردرگمی شده بودند مراجعه میکردند . در مرحله ی اول تنها نمایندگان اقلیت تازه بوجود آمده میآمدند . آنها قریب چهار ده نفر بودند که گاهی تنها و تنها و گاهی با هم می آمدند .

از جمله وقتی آقای خمینی اعلامیه‌ای صادر کرده بود که نمایندگان استعفا بدهند، آنها نظرم را خواستند که آیا استعفا بدهند یا خیر؟ من به آنها گفتم استعفا ندهید تا مجلس هست باقی بمانید تا دید وجود شما برای پیشرفت آمال مردم مفید باشد. بعد از آنها سه عده‌ای از نمایندگان اکثریت هم با من ملاقات کردند. از جمله یکی از آنها آقای دکتر سعید رئیس مجلس بود و یکی هم نایب رئیس مجلس.

س - ریاضی رئیس مجلس نبود؟

ج - نخیر ریاضی رفته بود.

س - بعد مجدداً "به ایران برگشته بود در زمان انقلاب؟

ج - به هر حال ریاضی آنوقت ریاست مجلس را نداشت. دکتر سعید رئیس بود و یک نفر دیگر که اسمش اکنون بخاطرم نیست نایب رئیس او بود آمدند و با من ملاقات و از من کسب تکلیف کردند که چکار باید بکنند و این در موقعی بود که حکومت بختیاری تشکیل شده بود.

س - و بختیاری را چه کارها از اینها رأی اعتماد بگیرد.

ج - من آنوقت: آقایان درست است که ملت ایران شما را نماینده‌ی خود تمیذاند و این مجلس نماینده مردم نیست اما شهریهر حال در کرسی و در مقام نمایندگی مردم ایران هستید. بسا اتفاق افتاده که نمایندگان دیگری که همین موقعیت و موضع شما را داشته اند در مواقع حیاتی اقداماتی برطبق خواسته‌های ملت کرده و مردم نیز با عمل آنها موافقت داشته و از آنها اظهار خرسندی و قدردانی کرده اند. مثلاً مثل انتخاب دکتر مصدق و همکاری بسا دکتر مصدق و غیره. شما الان در مجلس هستید هم برای رفع غائله‌ی مملکت و خدمت به ملت و هم برای رفع هر نوع آنها می از خودتان میتوانید یک اقدام مؤثری بکنید و آن اینست که چند نفر از شما جرأت بکنند و طرحی بقید سه فوریت به مجلس بدهد که چون مسلم و معلوم شده که حکومت دکتر بختیاری از عهده‌ی حل مشکلات کنونی ایران برنمیآید وجود و حضور ایشان مانع حل مسئله‌ی ایران بطور مسالمت آمیز است بنا بر این پیشنهاد میکنیم که نسبت به بقای حکومت ایشان تجدید رأی بشود. و در رأی گیری رأی عدم اعتماد به ایشان بدهید که مجبور به استعفا بشود. آنوقت است که راه باز میشود برای اینکه شخصی صالحی که مورد

توافق آقای خمینی هم باشد انتخاب بکنید. رئیس مجلس به من وعده داد که اگر آقای خمینی با این ترتیب موافق باشد آنها هم عمل کنند. این از جمله ی وقایع ومطالبی است که تا کنون در تاریخ انقلاب اخیرا بران علنی نشده است. روزی که آقای خمینی وارد تهران شد ما به استقبال ایشان به فرودگاه رفتیم. در تالار فرودگاه در قسمت اول آقایان روحانیون صف بسته بودند و بعد از آنها بنده ومهندسان بزرگان وملیون دیگری که با ما بودند ایستاده ومنتظر بودیم. طیاره آقای خمینی وارد شد. بعد از چند دقیقه ایشان وهمراهان بزرگوارهای تالار فرودگاه نمایان شدند. مردم برایشان دست زدند واللہ اکبر گفتند. ایشان هم بزرگواران پله ها سخنرانی مختصری ایراد کردند. داریوش فروهر در کنار او ایستاده ومتوجه من بود. فراموش کرده بودم که قبلا" توضیح بدهم بعد از جریان بزرگواران آمدن حکومت دکتربختر، فروهر به نمایندگی از طرف جبهه ملی به پاریس رفت تا گزارش امر را به اطلاع ایشان برساند و آقای خمینی در تماس باشد. در حین آنکه آقای خمینی سخنرانی میکرد فروهر از جمع همراهان او جدا شد و از داخل مستقبلین به سرعت ومستقیما " به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت، " بیایم از طرف آقای دارم که بایدهم بفره با غی برسانم و از این جهت از خدمتان مرخص میشوم و بعد زیارتتان میکنم." فروهر رفت. آقای خمینی هم رفتند وسوار هلی کوپتر شدند.

س - هلی کوپتری که آقای ربیعی فرماتده نیروی هوائی فرستاده بود؟ هلی کوپتر نظامی در حال.

ج - بله با هلی کوپتر نظامی ایشان به بهشت زهرا رفتند.

س - اول سواروانت شدند، فیلمش هست، بعد از نقطه ای که دقیقا " من یادم نیست از کجا هست از آنجا سوار هلی کوپتر شدند و به بهشت زهرا رفتند.

ج - علت اینکه این قسمت را نمیتوانم توضیح بدهم این است که از فرودگاه که بیرون آمدیم من مستقیما " بمنزل برگشتم.

س - " جمعیت اینقدر زیاد بود.

ج - بله جمعیت هم آنقدر عظیم بود که با اتوموبیل رفتن غیر ممکن بود و بنده از فرودگاه

بمنزل برگشتم و آقای خمینی با اتوموبیل و بعد با هلی کوپتر رفتند به بهشت زهرا . روز صبح بعد به ملاقات آقای خمینی رفتم که به علت ازدحام جمعیت موفق به دیدار ایشان نشدم . شب آن روز با من تلفن کردم یا آنها تلفن کردند درست بخاطر نداشتن شماره . به نظر من این قرار تلفونی فوری برای دلجوئی از پیش آمد صبح بود که من نتوانستم ایشان را ببینم و در میان آنبوه جمعیت ماندم . شب دیر هنگام بود که من به محل اقامت ایشان در مدرسه ی غلوی رفتم . نگرانیهائی از مقاومت و یا کودتای نظامیان احساس میشد . ملاقات کنندگان و پیرامونیان آقایان رفته بودند یا در اتاقهای دیگر بودند . در خدمت ایشان فقط سید احمد آقا فرزندشان بودند و من به ایشان گفتم که آقا تبریک میگویم انقلاب پیروز شده و حل مشکل بختیاری بزودی صورت میگیرد . برای آزمایش برداشتن ایمن با قیامت نه رژیم به دو ترتیب ممکن است عمل کرد : یکی با درگیری نظامی و مسلحانه و دیگری از طریق عادی و قانونی موجود . بنظر بنده درگیری مسلحانه به این صورت که مردم بریزند به خیا با آنها و مغازه ها و بانکها را آتش بزنند و به سر با زخا نه ها و سازمانهای دولتی حمله کنند ، علاوه بر اینکه ممکن است با مقاومت و واکنش ارتش روبرو بشود موجب کشتار و خونریزی و خرابی زیاد خواهد شد بنا بر این اگر بشود یک راه مسالمت آمیز و قانونی پیدا کرد خیلی مفید تر خواهد بود . آقا گفتند ، " به چه ترتیب ؟ " من جریان مذاکره با رئیس مجلس و قول و قرارهای که آنها داده بودند با ایشان در میان گذاشتم و گفتم که آنها قول داده اند در صورت موافقت شما با دادن رأی عدم اعتماد حکومت بختیاری را ساقط کنند و رأی تمایل به کسی بدهند که مورد نظر شما باشد . گفتگوی آن شب در زمانی بود که بختیاری هنوز بر سر کار است و آقای خمینی هم هنوز با زرگان را معین نکرده بود . آقای خمینی شگفته و خوشنود شد . گفت بسیار عمل خوبی است من هم با این ترتیب موافق هستم .

س - ولی قبلاً مجلس رأی اعتماد به آقای بختیاری داده بود .

ج - بله داده بود و حالا فکر ما این بود که در یک جلسه ی فوق العاده به ترتیبی که گفته شد تجدید رأی بکنند و ایشان را با دادن رأی عدم اعتماد ساقط بکنند . گفتم پس اجازه میفرمائید من در این موضوع با آقایان صحبت کنم . گفت ، " فوری بکنید " . نکته

جالب توجه اینست که پس از حرفهای من موافقت آقای خمینی سید احمد آقا گفت، "آقا نما بیندگان مجلس اگر اینکار را بکنند در مقابل انتظار و توقع همراهی و مرحمت از شما دارند." آقا گفت، "در اسلام توبه تادم آخرا جزایست و این عمل را اگر بکنند بمنزله توبه آنها خواهد بود." خدا شاهد است این عین کلامی بوده که خمینی گفت. و بمن اجازه داد که کار را دنبال کنم. من به منزل که رسیدم بلافاصله به دکتر سعید رئیس مجلس تلفن کردم. او در جواب من قدری تجمیع کرد. بعد گفت، "میتوانید ملاقاتی برای من از آقا بگیرید که من خودم ایشان را ببینم؟" به منزل آقای خمینی تلفن کردم ایشان جواب دادند من اورا نمی پذیرم ولی او بیاید منزل شما و من نیز نماینده ای از طرف خودم میفرستم که با او مذاکره کند و اطمینان حاصل نماید. من دوباره به دکتر سعید تلفن کردم و اقبال کرد که فردا شب بمنزل من بیاید و آقای خمینی هم یک نفر نماینده بفرستد. فردا شب او سر ساعت آمد و نماینده آقای خمینی هم که آقای اردبیلی رئیس فعلی دیوان کشور بود رسیدند. در آنجا من جریان مذاکرات و قرآنها را گذشته را دوباره در حضور رئیس مجلس و اردبیلی مطرح کردم. اردبیلی نیز این عمل را از جانب آقای خمینی تأیید و تشویق کرد و گفت، "این خدمتی است که شما به مملکت و به خودتان میکنید و اینکار را بکنید." ولی در صبح آن روز یک قرآنها را توافق در مجلس و در میان افسران به پشتیبانی از بختیاری صورت گرفته بود. حالا بر اثر اقدامات هایزیر بوده، بر اثر اقدامات خود افسرها بوده یا تأکید و سفارش شاه درست نمیدانم. افسران فرمائید سازمانهای اصلی ارتش بیعتی با بختیاری کرده بودند نمایندگان هم در یک جلسه خصوصی قول پشتیبانی محکم به او داده بودند. رئیس مجلس در جواب من آقای اردبیلی اظهار عجز کرد و گفت ارتشها مجلس را معرب کرده اند و آن ترتیبی را که قبلاً در خدمت فلان کس صحبت کرده ایم ممکن است در مجلس پیشرفت نکند. آقای اردبیلی اول با بیان تحبیب و بعد بصورت تهدیدیه و گفت، "اینکار را اگر شما بکنید خودتان را از خطر و مخمصه نجات میدهد و اگر نکنید زیانتش به سختی عاید خود شما خواهد شد و این را من از طرف آقا به شما میگویم." رئیس مجلس قول داد که فردا در مجلس اقدام بکنند ولی این خواست و نیاز



عهده‌برنیا مدوبه‌تفره و تعلق گذرانند. بعداً " بنده‌شنیدم و شاید دریک کتابی همیم خواندم که و این موضوع را در میان نمایندگان مطرح کرده بود ولی بر اثر اقداماتی که در میان افسرها شده و فشارها عینکه بر نمایندگان وارد آمده بود عملش بی نتیجه ماند. تا اینکه هجوم مردم به‌خیا با آنها شدت و اوج گرفت و روز بروز دکانها میسوخت، بانکها میسوخت، سینماها و مؤسسات تجارتي بزرگ میسوخت و کم‌کم مردم کلانتریها را به‌تصرف آوردند و بیطرف سربازانها حمله‌ور شدند و سرانجام امر ارتش ناچار شدند کسبه بیطرفی یعنی در واقع تسلیم ارتش را اعلام کنند.

در اینجا مطلبی هست که تذکر و توجه به آن لازم است و آن اینست که قریب یکماه بود افسر عالی‌رتبه‌ای با درجه‌ی سپهبدی یا بالاتر، از طرف آمریکا بنام ژنرال‌ها یزربه‌ایسران آمده بود.

س- معاون فرمانده پیمان ناتو؟

ج- بله. و این یک انتخاب بسیارنا‌ثابت و در عین حال دوپهلوی بود انتخابی که از یکطرف بوسیله برژنسکی و دارودسته‌اش و آمریکا موریتش این بود که یک کودتای نظامی در ایران ترتیب بدهد و از طرف دیگر بوسیله وائس وزیر خارجه و خودکارتر رئیس‌جمهوری آمریکا دستور داشت که حکومت بختیار را بوسیله‌ی نظامی‌ها تقویت بکند و از بروز کودتای علیسه‌ای و جلوگیری به‌عمل آورد. این امر موریت دوپهلوی و اختلاف‌ها یزربا سالیوان سفیر آمریکا از طرف دیگر سردرگمی و درماندگی عجیبی در میان افسران ارتش و مجلسیان و حکومت بختیار که همه چشم به آمریکا دوخته بودند بوجود آورده بود. از طرف دیگر همیسن ژنرال آمریکا‌ئی با تعلیماتی که از مقامات مربوطه خود داشت با بعضی از عناصر روحانیت و غیر روحانی انقلاب و اردار تباطا شده بود. بر حسب اطلاعاتی که من داشتم و بعد هم تأیید شد او مکرراً افرادی مانند مهندس بازرگان و ناصرمیناچی و بهشتی ملاقات میکرد. همین آقایان از طرف دیگر با سالیوان و امر مورین سفارت آمریکا که نظریات متفوتی باها یزر داشتند در ارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهد غیر قابل انکار از مذاکرات غیرقانونی و جاهلانه‌ی آمریکا‌ئی در مورد اخلای ایران و ارتباط مستمر بعضی از عناصر

انقلاب با آنها است .

امرای ارتش ایران هم از مقام واحدی اطاعت نمی‌کردند، با تجزیه و تقسیمی که شاه در ارتش بوجود آورده بود . نیروی هوایی دستگاهی برای خودش بود، نیروی زمینی دستگاه دیگری، گارد سلطنتی دستگاه دیگری بود، نیروی دریایی هم دستگاه دیگری وهمه آنها هم در این انقلاب عظیم ملت بحالت حیرت‌زدگی افتاده بودند و چون در گذشته همه امراء ارتش وابسته به شخص شاه بودند با رفتن شاه آنها مانند بدن بدون سر شده بودند . در ایمن سردرگمی و بی‌اتکلیفی بسیاری از آنها در مقام آن برآمدند که برای خودش راه مفرونجاتی در سازش با آخوندها و آخوندنماها پیدا بکنند . از جمله بعضی از آنها مانند قره‌باغی و دیگران با مهندس بازرگان و ناصرمیناچی و بهشتی مرتبط شدند . در تمام این جریان‌ها بنده حتی یکبار نه با بازرگان و نه با بهشتی و دیگران و نه با یزر و سالیوان و نه با بختیار یادار و دستها و ملاقاتی نداشتم و حتی در جلساتی که آنها تشکیل میدادند دعوتی از من بعمل نمیامد . تا اینکه ها یزرا ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این افسراحق مورد اعتماد کارتر چگونه آمد و چگونه رفت .

روایست کننده : آقای دکتر کریم سنجابی  
تاریخ مباحثه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مباحثه : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا  
مباحثه کننده : ضیاء اله صدقسی  
نوار شماره : ۲۶

س- آقای دکتر شما اشاره کردید وقتی آقای فروهر با آقای خمینی و همراهان ایشان به ایران آمدند به شما گفتند که یک پیغامی برای آقای قره باغی دارند. شما هرگز متوجه شدید که آن پیغام از کی بود و محتوی آن چه بود؟

ج- بله. بنده حتی متن آن پیغام را هم بعداً "دیدم، یعنی رونوشت آن را آقای فروهر به من نشان داد. پیغامی مختصر در چند سطر تأمینیه به آنها داده و خواسته شده بود که ارتش تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشود و در این صورت تأمینیه برای آئینده خودشان داشته باشند.

س- این پیام از کی بود؟

ج- از خود آقای خمینی.

س- آقای خمینی این پیام را داده بودند؟

ج- بله، نامه آقای خمینی بود بعنوان قره باغی.

س- که به نظر می‌ها تا مین داده بود که اگر با انقلاب همراهی کنند...

ج- بله اگر آنها با انقلاب همراهی کنند تا مین آئینده را داشته باشند. در همین زمان بود که ارتش اعلام بیطرفی کرد که مفهومی در واقع تسلیم ارتش بود. امراء بهارتیان اعلام کردند که به سربازخانه‌ها و پناگاه‌های خودشان بروند ولی در پناگاه‌ها می‌توانند که از خودشان دفاع هم نکنند و چریک‌هایی که اسلحه داشتند با جمعیت آئینوه مردم بس...

سربا زخا نه‌ها حمله‌بردند .

س - بعدا زآن بر خوردی که بین گا رد سلطنتی وها فرها شد ؟

ج - بلس بعدا زآن بر خوردی که بین گا رد سلطنتی وها فرها شد و فرمانده گا رد سلطنتی به قتل رسیدید گرا رتشی در واقع اژهم پاشیده بود و مردم مهاجم ریختند توی سربا زخا نه‌ها و با آن وضع فجیع سربا زخا نه‌ها را غارت کردند . شاید قریب سیمدهزار اسلحه بدست افراد غیر مسئول که معلوم نیست وابسته به چه جمعیت و چه دارو دسته‌ای بودند افتاد و بلافاصله جناب دکتر بختیا رهم که آنهمه خود نماشی و ظاهرا سازی و قدرت نماشی میکردن فراری و مخفی شد و بعدهما نظور که خودش نوشته و مانعید انیم به چه ترتیبی بونده بوسیله پاسپورت یک دولت خارجی و با تغییر قیافه از ایران خارج میشود پاسپورت یک دولت خارجی که بر حسب احتمال کلی یا پاسپورت سفارت انگلیس بوده یا پاسپورت فرانسه .

س - شما این روزها کجا بودید آقای دکتر سنجا بی ؟ همین بر خورد و این چیزها که انجام شد .

ج - این روزها من غالباً " در منزل و بسیار متأسف و متحیر بودم .

س - شما تماسی در این روزهای آخر با لایخص این دوروز آخر با آقای خمینی نداشتید ؟

ج - نخیر ، من ملاقاتی که با آقای خمینی داشتم همان بود که شب دوم بعد از آمدن ایشان به تهران داشتم و بعد از آن که ایشان آقای مهندس بازرگان را بعنوان نخست وزیر انتخاب کردند دیگر من نه ایشان و نه آقای مهندس بازرگان را ملاقات نکردم تا آنکه مهندس بازرگان در ریوش فرور را پیش من فرستاد و تقاضای همکاری کرد و گفته بود که فلان کس هر سمتی که میخواهد در دولت انتخاب بکند و وزارت خارجه را بمن تکلیف کردند . بنده هم بنا بر مصالحی قبول کردم . یکی اینکه اگر من قبول نمیکردم از همان روز اول میگفتند که دکتر سنجا بی و دوستان و رفقایش حاضر به همکاری با حکومت انقلاب نشدند و از روز اول جدا شد اختیار کردند . دوم اینکه عده‌ای ، از امثال همین آقای بختیا روغیره ، میگفتند فلان کس آنقدر بی ارزش بود که حتی حاضر نشدند مقامی در دولت به او بدهند . دیگر اینکه واقعا "

امیدوار بودم که بتوانیم در حکومت ائتلافی موقت دولت را بر پایه صحیحی ببریم و مخصوصاً " در سیاست خارجی دولت انقلابی که تازه بر سر کار آمده و واجد درجه‌ی اعلا‌ی اهمیت بود بتوانیم مؤثر واقع شویم و ترتیب صحیحی در روابط با همه کشورهای خارجی مخصوصاً " کشورهای همسایه بدهیم و تجدید نظر و ارزیابی مجددی در روابط ایران با همه‌ی کشورهای مخصوصاً " ابرقدرتها و در قراردادها و معاملاتی که با آنها داریم بعمل آوریم و بالاخره وزارت خارجه را به صورتی تصفیه بکنیم که واقعاً " نماینده‌ی یک دولت انقلابی اسلامی استقلال طلب و آزادخواه باشد. بالاتر از همه اینها امیدوار بودیم که با اتحاد و شرکت همه‌ی نیروهای ملی در حکومت ائتلافی یک دولت نیرومند و مورد پشتیبانی روحانیت و تمام طبقات مردم تشکیل بشود که بتواند در مرحله اول با قدرت تمام نظم و امنیت برقرار سازد و در مرحله بعدی شالوده نظام جدید را بر اساس دموکراسی ترتیب بدهد. پس از تعیین تقریباً " همه وزرا یکی دو بار هم دستجمعی پیش آقای خمینی رفتیم که به ما تبریک گفت و ما را در انجام وظایفمان تشویق کرد.

س - چه اشخاصی از هم‌زمان جبهه ملی شما در کابینه‌ها بزرگان شرکت کردند؟

ج - در کابینه‌ها بزرگان بنده وزیر خارجه بودم، آقای فروهر وزیر کار، آقای علی اردلان - وزیر دارایی و آقای دریا دارا احمد مدنی وزیر دفاع بودند. بنظر من همین چهار نفر بودیم. یکی از حوادث مهم بعد از تشکیل دولت موقت تظاهرات عظیم مردم در آرمگاه مصدق بمناسبت تجلیل از خاطره‌ی وی بود.

س - روز تولد مصدق بود، ۱۴ اسفند.

ج - بله در ۱۴ اسفند آن تظاهرات عظیم صورت گرفت که شاید بیش از یک میلیون نفر در آن - راه پلواتی با هر وسیله‌ای که بود خودشان را به آنجا رساندند که در واقع بزرگترین اجتماع بعد از انقلاب بود ولی با کمال تأسف در آن روز ضربت ناخواسته زان بخش و آزادی برپا دهنده برجسته ملی و بر میلیون و آزادیخواهان بطور عموم وارد آمد. در آن روز که همه‌ی ما برای اظهار سپاسگزاری و وفاداری و احترام نسبت به پیشوای بزرگ ملت ایران دکترا مصدق آنجا رفته بودیم و همه‌ی گروه‌ها از این لحاظ متحد و متفق بودند در آنجا برای

این مردمی که بی توجه به هیچگونه مراسم و مسلک و جبهه‌ای شرکت کرده بودند آقای دکتر هدایت‌الیه متین دفتری با سوء استفاده از نسبت خانوادگی با مرحوم مصدق سخنرانی و اعلام تشکیل جبهه‌ی دموکراتیک ملی کرد که این خود لطمه‌ی عظیمی بر اساس جبهه‌ی ملیست و بی‌روحدت مبارزین ملی و اردو و سرچشمه‌ی اختلاف و افتراق جدیدی در میان آزادخواهان شد. اوجت در آن سخنرانی ما نندسخنرانی‌های پیش‌تلویش " و تمریحا " حملاتی به جبهه ملی کرد.

س - ایشان قبلاً با چریک‌های فدائیان خلق و مجاهدین خلق توافق کرده بود.

ج - بلی با مجاهدین و چریک‌ها همراهی داشتند.

س - و با برچی‌ها .

ج - بله و آیت‌الله طالقانی هم با آنها در ارتباط و همکاری بود و با هم این وضعیت را ترتیب داده بودند که علی‌التحقیق هدف اصلی آن درهم کوبیدن جبهه ملی بود. ولی آنکه از این نفاق انگیزی استفاده برد خود آنها نبودند بلکه درست مخالفین آنها یعنی آخوندها بودند که از این افتراق و جدائی بین دسته‌های ملی و آزادخواه بهره‌برداری کردند. این لطمه‌ی بزرگی بود ولی زیان بخش تر و علاج‌ناپذیرتر از آن وضع حکومت ضعیف بسیار زنگان و وجود سازمانها و نیروهای حکومتی خارج از دولت رسمی بود. تازه در اوایل تشکیل دولت بودیم، تمیذانم در چه روزی، بنده صبح از راه دیوشنیدم که شب پیش چهار نفر از افسران را تیرباران کردند.

س - در همان پشت بام مدرسه علوی؟

ج - بله. چهار نفر که عبارت بودند از نصیری، ناجی، خسرو داورحیمی فرماندار نظامی تهران.

س - آقای دکتر من میخواهم از شما اینجایک سئوالی بکنم. از شما جبهه‌هایی که ششده و صحبت‌هایی که آقایان مختلف کردند این طور بنظر می‌آید که در آن روز ۱۴ اسفند آقای طالقانی بعنوان نماینده روحانیون وارد این جریان جبهه دموکراتیک ملی شد و آن را تشویق کرد ولی در عین حال گویی دست ایشان بقول معروف بود و طوری عمل کرد که عملاً این نفاق

بیوجود آمدولی در واقع آنها هم نتوانستند از این قنیه بهره‌گیری کنند و عملاً "جریان بدست روحانیون افتاد. آنطوریکه معروف است آنها میخواهند که آقایان رجسوی و نماینده‌ی چریکها در آنجا سخنرانی و جلب توجه نیروها بکنند ولی مطابق گفته‌ی خودشان تمام وقتشان را آقای طالقانی گرفت و به آنها در واقع فرصت سخنرانی نداد و در نتیجه کارطوری شد که جبهه‌دموکراتیک ملی از همان اول، معذرت میخواهم این کلمه را بکار میبرم، افسار بوسیله‌ی آقای طالقانی بدست آخوندها افتاد.

ج - بله نظر شما در نهایت امر درست است. ولی مرحوم طالقانی جزء آن آخوندهای سنتی نبود. خلاصه تظاهرات عظیم آن روز آغا زبسیار درخشان و پایان سرافکننده‌ای برای نیروهای ملی داشت.

بعد از آنکه من از اعدام آن افسران خجردار شدم که جریان محاکمه‌ی آنها بهیچوجه معلوم نبود، آنروز ازوزارتخارجهدیدن مهندس بازرگان رفتم و با او صحبت کردم و گفتم این ترتیب محاکمه مخفی عمل صحیحی نیست و پرسیدم آیا شما از این محاکمات خبر و اطلاع دارید؟ گفت دولت بهیچوجه از آنها خبر ندارد، این کاری است که مستقیماً "دادگاهها و کمیته‌های انقلابی میکنند. گفتم خوب این چه حکومتی است که ما داریم و مسئول امور مملکت هستیم ولی سازمانها و نیروهای دیگری خارج از حکومت و بدون اطلاع دولت چنین اقدامات اساسی حکومتی و قضائی و سیاسی میکنند. گفت، "پس شما هم امروز بیائید که با هم برویم و ملاقاتی با آقای خمینی بکنیم." چند نفر ازوزرا همان روز با آقای بازرگان با هلی کوپتری به قم رفتیم و خدمت آقای خمینی رسیدیم. چهار پنج نفر ازوزرا بودند.

س - آقای فروهر هم با شما بود؟

ج - درست یادم نیست به نظر ایشان هم بود. با آقای خمینی صحبت کردیم که آقایان اعدام‌های اختتامی و مخفی صحیح نیست. جمع کثیری امروزه از نظامی‌ها و غیرنظامی‌ها گرفتار شده اند که بسیاری از آنها مستحق اعدام هستند ولی با دیدیک ترتیب قانونی برای

محاكمات آنها داده شود. آقای خمینی جواب دادند، " این اشخاص متهم نیستند " این عین عبارت است " آنها مردم هستند مجرم محاکمه نمی خواهد چرمشان ثابت است و باید حکم دربارشان اجرا شود. " مذاکرات بی نتیجه دیگری هم صورت گرفت و بنده خیلی ناراحت شب بیدارم و بامداد روز ششم و ناهمه میبوی در وصفحهی بزرگ تقریباً " به قطع روزنامه نوشتیم و ما شین شده آن را فردای آنروز به پسر سید دادیم که خدمت آقای خمینی به قم ببرد و در آن انقلاب و محاکمات انقلابی را تشریح کردم و به ایشان نوشتم که غالب اشخاص که گرفتار شده اند، مخصوصاً " افرادی می، آنها خیانتکار و مستحق اعدام و مجازاتهای سخت هستند ولی برای حفظ آبروی انقلاب و برای اینکه بردنیا معلوم بشود که این انقلاب عادلانه و بطریق انسانی به جراتم رسیدگی میکنند و از طرف دیگر چون این محاکمات محاکمه یک رژیم هست و برای اینکه خود رژیم سیاست های جهانی مؤثر در آن مورد محاکمه قرار بگیرد باید جریان آن علنی و با تمام شرایط آزادی دفاع و گرفتن حق و کیل و غیره باشد که در تاریخ ثبت شود و مثال محاکمات سران نازی را در دادگاه نورنبرگ بیان کردم که آنها همه میدانستند که این اشخاص با اعدام میشوند ولی محاکمات آنها را به صورت علنی ترتیب دادند. این نامه را بوسیلهی پسر خدمت ایشان فرستادم ولی متأسفانه هیچگونه ترتیب اثری به آن ندادند.

در این روزهاش که بنده در وزارت خارجه بودم روز بروز آشفتگی عظیم و عجیب در کار دولت و حکومت ظاهر میشد.

س - اگر لطف بفرمائید و تجربهتان را در وزارت خارجه توضیح بفرمائید ...

ج - از جمله یکی دربارهی ارتش بود. افرادی پیدا شده بودند در داخل دولت و خارج از آن فشار می آوردند که باید تمام افسرانی را که از درجه سرتیپ به بالا هستند بدون رسیدگی به صلاحیتشان از خدمت اخراج کنند. بنده میدیدم ارتشی که اینهمه برای آن خرج شده و در جریان انقلاب شدت ضربت خورده و روحیه و انضباط خود را از دست داده با چنین اقدامی که ناشی از عقده ها و کینه ها است ضعیف تر و پراکنده تر خواهد شد و دیگر بصورت ارتش باقی نمی ماند و حال آنکه خطراتی چه از داخل و چه از خارج متوجه ماست. با همه تذکراتی که میدادم متأسفانه مؤشروا واقع نمیشد.



س- در واقع آتموقع قدرت اصلی شورای انقلاب بود.

ج - بلی شورای انقلاب بود و مسئله همین وجود شورای انقلاب بود. مهندس بازرگان از روز اول یا خیلی بستی قبول مسئولیت نکند و یا انحلال شوری را خواستار بشود.

س- همان موضوعی را که شما قبلاً "پیش‌بینی فرموده بودید عملی شده بود. حالا ششورای انقلاب بود دولت.

ج - و چیزهای دیگر که حالا عرض میکنم. در همین زمان در بعضی از ولایات ایران شورش‌های رخ داد. کردستان شروع به آشوب کرد، کرگان شروع به آشوب کرد، خوزستان شروع به آشوب کرد، همه‌ی چپی‌های به اصطلاح خلقی در آن زمان این جریان‌ها شدند. اشخاصی که به نکرده‌ها بودند که دفاع از حقوق کرده‌ها میکنند و نه ترگمن بودند که دعای خودمختاری ترکمنی داشته باشند و نه عرب بودند محرک و آشوب‌انگیز این ماجراها شدند. در همان روزهای اول پیروزی انقلاب جبهه ملی اعلامیه‌ها در کردستان بسیار تاریخی است. یعنی یکی از سازمان‌های جبهه ملی اعلامیه‌ها در رویشنها در کردستان اصول و قوانین مدمر و شیطیت را جمع به انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیارات محلی استانها و شهرستانها مقرراتی وضع و به موقع اجرا گذاشته شود. متأسفانه نه تنها این مطلب مورد توجه قرار نگرفت بلکه شروع به ناسازگویی به جبهه ملی شده که میخواستند مملکت را به تجزیه بکشند. با اینکه خود من کرد و در مسئله کرد بسیار وارد و آشنا هستم، هم کرده‌های شمال را می‌شناسم و هم کرده‌های جنوب را می‌شناسم و هم کرده‌های سایر نقاط ایران و خارج از ایران را بخوبی می‌شناسم. میدیدم افرادی که کردند نیستند و از کتفه جریانات خیرندارند میخواستند حلال این مسائل بشوند. مثلاً "آیت‌الله‌القرآنی را که مرد بسیار مؤمن و با حسن نیتی بود ولی بصیرتی نسبت به این مسائل نداشت و وارد این قضایا میکردند. او با حسن نیت میرفت ولی عملش نتایج صحیحی نداشت بلکه بیشتر زیان بخش بود تا مفید.

س- ایشان چندین بار به کردستان مسافرت کرد. آقای فروهر هم رفتند.

ج - بله. ولی کارها و اقداماتی که فروهر بعداً "میکرد از روی وطن‌دوستی و کاردانی بود آن را اگر لازم شد بعداً توضیح خواهم داد.

در این ایام بنده دروزارتخارجه گرفتاریهای فوق العاده زیادی داشتم. در همان روزهای اول وزارتخارجه من بود که یا سرعفات به تهران آمد و ما از ایشان پذیرایی بسیار گرمی کردیم، عکسهای مفصلی برداشتیم و پشتیبانی نسبت به مردم فلسطین را که واقعا "سزاوار پشتیبانی هستند" اعلام کردیم، ملت مظلوم سر و آواره تر و سرگردان تر از مردم فلسطین و بالنتیجه فعلا "مردم لبنان" شایده در عالم کمتر وجود داشته باشد. ولی دروزارتخارجه و در بسیاری از سفارتخانه های مادرخارجه دچار مشکلات و مزاحمت های بودیم یعنی افرادی بدون صلاحیت و بدون سمت رسمی در کابینا رخا نه ها بخصوص در سفارت آمریکا و در سفارت پارسیس مدخلات آشوبگرانه میکردند و همه چیز را بهم میزدند. بنده خیلی علاقمند بودم که دولت انقلاب روش و مبانی سیاست خارج خود را معلوم کند. من به اصل نه شرقی و نه غربی اعتقاد کامل داشتم ولی نه به این معنی که با آنها قطع رابطه کنیم بلکه با هر دوی آنها رابطه دوستانه بدون وابستگی داشته باشیم و همچنین از داخل دولت و خارج از آن پیشنهادها همیشه که ما به گروه دولتهای به اصطلاح غیر متعهد به پیوندیم ولی من نسبت به این گروه نظر خوبی نداشتم. بعد از زمان بنیانگذاران آن مثل ناصرونهرو سوکارنو این گروه از آن صورت بی تعهدی خالص خارج شده و به تدریج در آن دوشوع وابستگی نمایان شده یعنی جمعی از آنها بیشتر چنانچه سیاست شرقی و جمع دیگر متمایل به سیاست غرب شده اند و بنا بر این کوشش من برای این بود که سیاست خارجی دولت انقلابی ایران را از این گروه بندبها و نظاهرات برکنار بدارم. وزیرخارجه دولت پاکستان به دیدن من آمد. من در عین آنکه نسبت به اعدام ذوالفقار علی بوتو به عنوان وزیرخارجه ایران علنا "ایرازنارضا" و مخالفت کردم ولی به رشته های علائقی که دولت ایران و پاکستان را به هم پیوند میدهد اعتقاد داشتم و حسن پذیرایی کامل از وزیرخارجه آن کشور کردم. و نیز من با پیمان سنتو که هیچ تأمین وفایده ای برای کشورهای ما نداشت و دولت شوروی را بی جهت تحریک میکرد جدا "مخالفت" و معتقد بودم به جای آن باید قرارداد دوستی و همکاری را با همه کشورهای اسلامی همسایه از ترکیه و عراق گرفته تا امارات عربی و پاکستان منعقد کنیم و مفهوم انقلاب را به این صورت دوستانه و مسالمت آمیز ما در نماشیم ولی لازمی همه اینها وجود دولتی قوی و پابرجا

و نظم و امنیت در داخل مملکت بود. سفرای کشورهای شرقی و کشورهای غربی تقریباً " هر هفته دیدن من میآمدند. از آن میان فقط سالیوان سفیر آمریکا مستثنی بود که به دیدن من نیامد جزو رزیکه برای خدا حافظی به ترتیب خارج آموکارهای خود را مستقیماً " با بازرگان و امیران نظام و دکترینی انجام دادند. در میان سفرا سفیر فرانسه دیپلماتی تا زنین و نماینده فرهنگ آن کشور بود. نظرم بر این بود که پس از فراغت از جنگهای اولیه به مطالعه قراردادها و تعهدات سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران با کشورهای خارجی مخصوصاً " ابرقدرتها بپردازم و روابط جدیدی بر اساس منافع و استقلال برقرار کنم ولی میدیدم که خارج از وزارت خارجه و خارج از دولت تبلیغاتی میشود که با عمل و نظروارت خارجه وفق نمیدهد. از جمله یکمرتبه در مورد دوران انقلاب شروع به تبلیغ شد. که این هم آشفتگی تازه ای در خارج از ایران و در کار وزارت خارجه بوجود آورد. علل استعفا من از جهت تیکه آثا ره شد مربوط به وزارت خارجه بود، از جهت مداخلاتی بود که در سفارت واشنگتن میگردند از جهت مداخلاتی بود که در سفارت پاریس و جاهای دیگر میگردند و از جهت اینکه سیاست و روش خارجی دولت ما معلوم نبود ولی در واقع علت عمده استعفا وضع عمومی حکومت بود. بنده میدیدم که شورای انقلاب دولتی است مأموق دولت، میدیدم که در داخل دولت دولتهائی وجود دارد، کمیته‌هایی هستند که بلاستقلال کار میکنند. نه تنها کمیته‌ها از دولت خارج هستند بلکه هر کمیته از کمیته دیگری جدا است. دادگاه‌هایی در مساجد و جاهای دیگری بوجود آمده اند بنام دادگاه‌های انقلاب که هیچگونه ارتباطی با دادگستری ندارند و همینطور با همدیگر هم ارتباط ندارند. و احکام غیرمتجانسی صادر میکنند. برای یک جرم واحد دادگاه حکم اعدام میدهد و دادگاه دیگری تبرئه میکند. دیگر اینکه شهرانی بکلی فلج شده، کلانتری‌ها مقهور شده و کمیته‌های خودسرجای آنها را گرفته است. علاوه بر این گروه‌های چریکی بوجود آمده که مسلح هستند چریک‌هایی که متخاصم و مخالف با یکدیگر و بعضی از آنها یا غی نسبت به دولت بودند. بطور خلاصه آثار هرج و مرج و آنا رشی از هر طرف بروز میکرد و دولت ناتوان و بی برنامی با بازرگان در آن میان دست و پا میزد.

در مسائل مربوط به سیاست خارجی هم رابطه‌ی عمده‌آنوخت ما با دولت آمریکا بود ولی این روابط از مجرای وزارت خارجه انجام نمیگرفت بلکه خود آقای مهندس بازرگان و معاونینش دکتریزدی و امیرانتظام با سفیر آمریکا سالیوان یا با نمایندگان که از طرف سالیوان به نخست‌وزیری میرفتند مسائل را موضوع بحث قرار میدادند و وزارت خارجه از جریان آن اطلاع نداشت. این بود که بنده تصمیم به استعفا گرفتم. در ایام عید نوروز بود و چون بر اثر زمین‌خوردگی یکی از مهره‌های پشتم ترک برداشته و به سختی رنجور بودم به بیماستان رفتم و شفاها "به آقای بازرگان هم اعلام کناره‌گیری کردم. در بیماستان بودم کنه آقای هاشمی رفسنجانی به دیدن من آمد و احوال‌پرسی کرد. بعد از طرف آقای خمینی پرسید که چرا میخواهم از وزارت خارجه کناره‌گیری کنم و چه نارضاحتی دارم. بنده همه‌ی مسائل را به ایشان گفتم چه مشکلاتی که در کار وزارت خارجه بود چه مشکلاتی که از لحاظ اداره‌ی کلی مملکت و دولت وجود داشت و توضیح دادم تمام عملیاتی که بنام انقلاب میشود ضد انقلابی است، حکومت انقلاب اگر واقعاً "حکومت است با یقین داشته باشد، اگر در داخل حکومت حکومت‌های دیگری باشند دیگر دولت و حکومت واقعی وجود ندارد و... مسئولیت همسایه‌ی خرابی‌ها و درماندگی‌ها متوجه او خواهد بود و من در چنین جریانی که مناخله و آشوب در آن - ندارم مسئولیت را هم نمیتوانم قبول کنم. ایشان از طرف آقای خمینی از من خواستند که لایحه‌ی تارگری رفراندوم اول مربوط به جمهوری اسلامی بر سر کار بماند. این را قبول کردم و ماندم تا آن رفراندوم صورت گرفت و در آن رفراندوم هم شرکت کردم. ولی بلافاصله بعد از آن در وائل اردیبهشت یا آخر فروردین بود بطور قطعی استعفا دادم و کناره‌گیری کردم، حداکثر کلاً "کمتر از دو ماه در وزارت خارجه بودم.

س - شما راجع به ترتیب رفراندوم هیچ اعتراضی نکردید؟

ج - نخیر. بنده در باره‌ی آن اعتراضی نکردم. رفراندوم نادرستی هم نبود، تمام طبقات مردم در آن موقع در شور و هیجان انقلاب بودند و واقعاً "از روی عقیده و ایمان در آن شرکت کردند. حالا راجع به کلمه‌ی اسلامی که بر عنوان جمهوری اضافه شده - بود و بعضی‌ها ایراد و اعتراض داشتند و آنرا غیر دموکراتیک میدانستند این به نظر من مهم نبود.

مهم آن قانون اساسی بود که با دیدن این جمهوری ترتیب داده شود. در آن زمان به عقیده بنده شرایط برای تدوین یک قانون اساسی جامع اصول دموکراسی و عاری از تعصبات مذهبی کلاماً فراهم بود و این با زیرساخت و لجاجت گروه‌های چپ زده بود که آقای خمینی نسبت به عنوان جمهوری اسلامی سرسخت و متعصب شدند.

س- الان که به گذشته نگاه میکنید بنظرتان نمی‌آید که در آنجا لااقل بشود گفت که یک ناصداقتی بکار رفته بود به این معنا در واقع شانس مردم ندادند. آمدند ب مردم گفتند به حکومت اسلامی یا آری و یا نه بگوئید. بعد مردم به چیزی رأی دادند که در واقع از مجتوای آن اطلاعاتی نداشتند. وعده داده شده بود که محتوا بعداً " به شما گفته میشود و بعد از آن هم همان روز آقای خمینی اعلامیه‌ای صادر کرد که هر کسی به حکومت اسلامی رأی ندهد دشمن اسلام هست و جزو کفار محسوب میشود و صحبتها ئی از این نوع.

ج- یعنی یک طرح فقط ب مردم اعلام شد که مردم به آن رأی موافق بدهند یا مخالف. مردم چون عموماً " در جریان انقلاب و در حالت شور و جذب انقلابی بودند هر لفظی به آنها پیشنهاد میشد آن را می پذیرفتند و به آن رأی میدادند و اگر دویا سه عنوان مطرح میشد مردم دچار تردید میشدند و اختلافات بروز میکرد. بنظر بنده این نکته در اینجا خیلی مهم نبود. مهم در قدمهای بعدی در توانی و نادانی دولت و در هر ج و مرج ناشی از حکومت‌های در داخل حکومت بود. بعد از آنکه بنده استعفا دادم در یک مصاحبه مطبوعاتی که عده‌ی زیادی از خبرنگاران خارجی و داخلی هم شرکت داشتند و هنوز روزنامه‌ها کم و بیش آزاد بودند توضیح دادم که استعفا من علیه حکومت نیست بلکه علیه بی حکومتی است. و این جمله معروفی است که در همان روزها گفته شد و در خارج و داخل انعکاس یافت. گفتم حکومتی الان در ایران وجود ندارد، حالا ما در آن روشی مطلق هستیم، دادگستری ما آنرا ریئی است، ادارات امنیتی ما یعنی شهرپا نی ما و پاسداری مملکت ما در هر ج و مرج است. حکومت همه چیز ما در هر ج و مرج است و به این ترتیب چیزی که من علیه آن هستم نه این حکومت یا آن حکومت است بلکه علیه بی حکومتی است. روز بعد به خود آقای بازرگان هم توضیح دادم که من مخالفتی با شما ندارم، مخالفت من از این جهت است که شما بیچاره و مستاصل و

ودرگیرهستید و با این کیفیت نمیتوانید حکومت کنید و چون نمیتوانید حکومت کنید بهتر است کنار بروید. بعدبنده در طرح مربوط به تهیهی قانون اساسی شرکت داشتم. با اینکه دیگر وزیر کا بینه نبودم ولی در کمیونی که در دفتر دکتر سحابی تشکیل میشد برای تهیهی طرح قانون اساسی شرکت میکردم.

س- آقای دکتر من میخواهم یک سئوالی از شما بکنم. من شنیده بودم که یک زمانه آقایان اعضای جبهه ملی که در کا بینه شرکت داشتند تصمیم گرفته بودند که استعفا ی دسته - جمعی بدهند ولی آقای خمینی تهدید کردند که استعفا بمنزله مخالفت با اسلام است. این موضوع حقیقت دارد؟

ج- اعضای جبهه ملی تنها نبودند، هیئت دولت بود. یعنی عده ای از وزرا یکی دوبار پیش آقای خمینی رفتند و استعفا دادند. خمینی به آنها گفته بود که استعفا ی شما علیه اسلام است.

س- شما هم جزو همان گروه بودید؟

ج- نخیر من در آن موقع خارج شده بودم.

س- راجع به پیش نویس قانون اساسی می گفتید.

ج- بلی بنده در این کمیون شرکت داشتم، طرحی تهیه شد و پیش آقای خمینی فرستادیم که ایشان با قلم و با خط خودشان درش هفت مورد اصلاحاتی کردند.

س- بخاطر دریافت که آن اصطلاحات چه بود؟

ج- یک نکته اش راجع به نظارت روحانیت در قوانین و مقررات بود که بر طبق موازین اسلام باشد.

س- این کسسه در قانون اساسی ۱۹۵۶ بود.

ج- بله این در قانون اساسی مشروطیت هم بود. مسائل دیگرش خیلی مهم نبود آن طریقی واقعاً " طرحی بود که آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سحابی دست بدست نمیکردند و خود آقای خمینی هم با خط خودشان تغییرات کوچکی در آن داده بودند همان را به فراتر دوم می گذاشتند علی التحقیق مردم آن را قبول میکردند و به آن رأی موافق میدادند.

س - هنوز صحبت از ولایت فقیه نبود؟

ج - ابتدا و مطلقاً . یک کلام راجع به ولایت فقیه و راجع به نظارت فقیه بعنوان رئیس و فرمانده قوا مطلقاً در آن مطرح نبود . یک قانون اساسی دموکراتیک محض بود . در همان زمان که تهیه این طرح در جریان بود و بنده هم در آن شرکت داشتم جبهه ملی کمیسیون مخصوصی تشکیل داد که این طرح را مطالعه کند و برای کمک به آن پیشنهادات متقابلیه به کمیسیون بدهد .

ما در آنجا قوانین اساسی بعضی از کشورهای فدرال از آن جمله رژیم حکومتی آمریکایی رژیم آلمان ، سوئیس و قوانین اساسی اطریش را گرفتیم و به دقت مطالعه کردیم . مواردی را که حکومت مرکزی دخالت دارد و مسائلی که بر عهده سازمانهای محلی است از سازمانهای ایالتی و ولایتی گرفته تا سازمانهای شهری و روستائی و ترتیب تشکیل آن سازمانها را مورد بررسی قرار دادیم . قوانینی که در این باره از صدر مشروطیت ایران وجود داشت مبهم و ناقص و عیناً " ترجمه ای از قوانین خارجی و غیر منطبق با اوضاع ایران بود . طرحی با لنسبه سنجیده ای تهیه گردید و آن را برای کمیسیون مأمور تهیه قانون اساسی فرستادیم و اعلامیدی مفصلی هم در آن موقع انتشار دادیم که نسبت به بعضی از مواد و عبارات طرح کمیسیون تغییرات و اصلاحاتی پیشنهاد کردیم . ولی کمیسیون هیچگونه ترتیب آشنایی به آن نداد و تنها ماده ای که از آن پیشنهادها مورد توجه قرار گرفت ماده ای مربوط به تشکیل یک دیوان عدالت اداری بود . ولی در همان وقت صحبت بر سر تأسیس مجلس مؤسسان بود . بسیاری از دستهای چپ آنهائی که در جبهه به اصطلاح دموکراتیک ملی جمع شده بودند و بسیاری از چریکها و چپ زده ها و همچنین حزب نوتأسیس جمهوری خلق مسلمان کسبه به پشتیبانانی از موضع آیت الله شریعتمداری تشکیل شده بود همه می درباری مجلس مؤسسان و تعداد نمایندگان آن براه انداخته بودند . بنده با مجلس مؤسسان اگر شرایط برای انتخابات صحیح آن موجود بود کاملاً" موافقت داشتم ولی مشکلات ایران را که در نظر می گرفتیم میدیدم ممکن هست مجلس مؤسسانی که برای آن این همه فریاد دزد می شد بود صورتی پیدا کند که همین طرح آماده شده دموکراتیک را که آقای خمینی هم بطور اصولی

با آن موافقت کرده است بکلی دگرگون بکنند. این بود که در ضمن یک سخنرانی اعلام کردم آقا یانی که طرفدار مجلس، مؤسسان هستند بترسید از اینکه یک قانون اساسی از کسار در آید که از دیدار آن متوحش شوید. اگر همین طرح موجود را که ما هم ایرادات زیادی نسبت به آن داریم به فرزندوم بگذارند و ملت به آن رأی بدهد برای احتیاجات ما بسیار کافی است و نقایص آن را بعداً " در ضمن عمل میتوانیم بوسیله‌ی مجالس شورای ملی که از طرف ملت انتخاب خواهد شد رفع بکنیم.

س - یعنی نظر شما این بود که حال که قانون اساسی پیش‌نویس آن معین و مشخص شده و دارای یک محتوای دموکراتیک هم هست و آقای خمینی هم به آن صحنه گذاشته، همان را به فرزندوم بگذارند.

ج - بله نظرم این بود که همان را به فرزندوم بگذارند. در همین حیص و بیص هم جبهه ملی با شگافی اجاره کرد، با شگافی بسیار وسیع و در ماه‌های اول که هنوز تعدیل مال - الاجاره نشده بود با ما می‌چهل هزار تومان اجاره درش هفت هزار متر زمین و بیست تا سی تا اتاق مرکزی معتبر و مهم در یکی از خیابانهای اصلی تهران که سخنرانی‌های مرتب در آن میشد و جمعیت کثیری به آن مراجعه میکرد.

س - اسم خیابان آقای د؟ بخاطر تان هست؟

ج - بله و بروی سازمان زاندارمری در خیابان باغشاه بود. اول خیابان باغشاه نزدیک به خیابان ...

س - سپه؟

ج - نخیر. بین خیابان سپه و شاهرضا قدیم که حالا نمیدانم چه اسم‌هایی به آنها داده‌اند. در همین موقع جمعی از دوستان و رفقای ما به آقای دکتر صدیقی که تا آن زمان در فعالیت‌های جدید جبهه ملی شرکت نداشت مراجعه کردند و بنده نیز به ملاقات ایشان رفتم. ایشان هم شرایطی برای مراجعت خود معین کردند که همه قابل قبول بود.

س - ممکن است لطف بفرمائید و آن شرایط را توضیح دهید؟

ج - بطور کلی اجل و عمده‌ی آن یک نکته بود که رهبری جبهه ملی دسته‌جمعی باشد. توجه البته به نکته‌دارید؟



س - بله .

ج - بنده هم از این جهت مخالفتی با ایشان نداشتم . همیشه بعد از مرحوم دکتر مصدق رهبری جبهه ملی دسته جمعی بوده و بنده هم ادعائی در آن نداشتم . اگر رفقا توجهی بمن داشتند بنا برخواستی خود آنها و بر حسب جریان طبیعی پیش آمده بود . بدین ترتیب آقای دکتر مدیعی برگشتند و من فرصتی پیدا کردم که برای معالجه‌ی بیماری و درد کم‌خود عازم آمریکا بشوم و در بیمارستان ما پوکلینیک تحت معالجه قرار گرفتم ولی موقعی که میخواستم به آمریکا حرکت کنم گفتگوی مجلس خبرگان مطرح شده بود مجلس مؤسسانی کنه در ابتدا بنا بود پانصد ششصد نفر یعنی معادل دویز برابر تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی باشد یکمرتبه به سی نفر و بعد از چک و چانه زدن به ۷۰ نفر خبره و بمیر در موازیب اسلامی و به عبارت دیگر آخوندتخفیف یافته بود . ظاهراً اینهم بیشتر بر اثر تلقین و اقدام نامناسب آیت‌الله طالقانی بوده است بنده در جریان آن نبودم و دخالت و شرکتی در آن نداشتم . موقعی که بنده میخواستم حرکت بکنم نه از طرف جبهه ملی چون جبهه ملی نامزدی برای اینکار نداشت بلکه از جانب حزب جمهوری خلق مسلمان طرفداران آیت‌الله شریعتمداری را بعنوان نامزدا این مجلس از ایستادن کرمانشاه معرفی کردند . بنده هم نامه تشکر آمیزی به آنها نوشتم و اعلام کردم که من داوطلب این خدمت نیستم ولی اگر در غیاب من مردم مرا انتخاب کنند به وظیفه‌ی ملی خود عمل خواهم کرد . بنده به آمریکا آمدم و آنها هم مجلس به اصطلاح خبرگان خود را به هر ترتیبی که خواستند از جمعی آخوند و آخوند نما انتخاب کردند .

س - آقای دکتر آن پیش‌نویس قانون اساسی را که صحبت آن بود به فراندوم گذاشته شود آقای خمینی با آن کار در آن موقع موافق بودند؟

ج - بله .

س - پس چرا گذاشته نشد؟

ج - جزو خطاهای ناخوشودنی بازرگان بود شنیدم بازرگان گفته است ، " من یکی دوخیط در مدت حکومت کرده‌ام که بزرگترین آنها همین بوده است " . بنده در آمریکا پس از معالجه و مختصر عمل جراحی برای استراحت در منزل پسرهایم بودم که خبر آمدن شاه را به

آمریکا شنیدم بلافاصله متوجه شدم که واکنشهای بزرگی در ایران رخ خواهد داد و اختلافاتی بین ایران و آمریکا ظاهر خواهد شد. دیگرماندن خودم را در اینجا مصلحت ندیدم. با بچه‌ها خدا حافظی کردیم و به ایران برگشتیم. بنده وارد نیویورک که شدم قضیه گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران صورت گرفته بود. دوسه‌شبی من در نیویورک در مینسزل سعید زنجانی پسر آیت‌الله سیدرضا زنجانی و دکتر شایگان بودم که وزیر سابق دادگستری آمریکا بنام رمزی کلارک به ایران میرفت که راجع به آزادی گروگان‌ها با آقای خمینی و دیگران ملاقات بکنند و تلفنی به سعید کرد. سعید از من پرسید، "میخواهید با این شخص ملاقات کنید؟" گفتم نخیر من با ایشان ملاقات نمی‌کنم ولی از طرف من به ایشان بگوئید که خیال میکنم رفتن ایشان بی‌ثمر باشد. چند روز هم در پارسی‌اقامت کردیم و بعد از پارسی به ایران برگشتیم. موقعی که وارد تهران میشدیم، قریب نصف شب بود، جمعی از رفقا و هواداران جبهه ملی به فرودگاه آمده بودند یک عده‌سی‌چهل نفری دم از حزب‌اللهی‌ها فرستاده بودند که علیه من شعار تحفه‌ی آمریکا می‌دهند. این هم استقبال حزب جمهوری اسلامی بود از بنده. خلاصه از ابتدای کار ما مواجه با این اوضاع بودیم. بنده بمحض رسیدن به ایران در باره‌ی گروگان‌گیری اظهار نظر کردم و گفتم این گروگان‌گیری امری مخالف قانون بین‌المللی است و به حیثیت ایران در خارج لطمه می‌زند و ایران را به انزوا می‌گشاند و علاوه بر این اگر دولت ایران می‌خواست در برابر دولت آمریکا نسبت به موضوع راه‌دادن به شاه که البته کارنا روائی بوده و واکنش نشان بدهد میتواند از پول‌ها و سرمایه‌هایی که در آمریکا دارد استفاده کند و آنها را از آنجا خارج نماید، میتواند نسبت در باره‌ی فروش نفت سیاست‌شدیدی در پیش بگیرد و میتواند در صورت لزوم قطع روابط سیاسی و حتی تجارتی هم بکند که هیچگونه مورد اعتراض حقوقی و بین‌المللی نمیتوانست قرار بگیرد و بسیار مؤثرتر از عمل گروگان‌گیری بود. از این جهت هم جبهه ملی و هم سی‌ و ملیون ایران مورد فحش و تازا قرار گرفتند که آنها در خط‌امام نیستند. زیرا معمول شده بود که دانشجویان خط‌امام هر روز جمعی را جلوی سفارت آمریکا ببرند و به شعار دادن و بداند و به ما اعتراض میکردند که چرا شما اینجا نمی‌آئید و تظاهرات نمیکند.

- س - درایمنوع حکومت آقای بازرگان هم دیگر کارش تمام شده بود.
- ج - درایمنوع حکومت آقای بازرگان هم سابقه شده بود و مجلس خبرگان هم کار خود را تمام کرده و طرح قانون اساسی جدید اعلام شده بود. جبهه ملی در باره این طرح نشریه‌ای منتشر کرد و به جها تی که لازم میدانست مخالفت خود را با آن اعلام داشت.
- س - این طرح دیگر آن پیش‌نویسی نبود که شما به آن اشاره فرمودید.
- ج - نخیر، بکلی عوض شد. همین قانون اساسی است که فعلاً موجود است با ولایت فقیه و دیگر متفرعاتی که در آن می‌بینید.
- س - اعضای آن مجلس خبرگان تا آنجا‌ئی که بخاطر شما هست چه‌کسانی بودند؟
- ج - تقریباً "تمام آخوند بودند، بنده هیچکدامشان را نشناختم.
- س - آقای بنی‌صدر هم بودند؟
- ج - بنظرم ایشان هم بودند. بنده در آن مدت هیچ ایران نبودم و وقتی که برگشتم مجلس خبرگان کارش تمام شده بود.
- با لآخره این قانون اساسی را هم به فراموشی گذاشتند که البته ما در آن دیگر شرکت نکردیم و رأی ندادیم و از این جهت آنها متهمان و مخالفتها و جبهه‌گیری‌های تازه علیه جبهه ملی شروع شد. هم روزنامه‌های چپی، فدائیان - توده‌ایها - پیکاری‌ها - خلقی‌ها، و هم راستی‌ها، جمهوری اسلامی به من و دوستان ما و رفقای ما شروع کردند به عتوانهای جدید دادن.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیست و یک اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاءالسه صدقی

نوار شماره : ۲۷

عنوان هائی که درقا موس اسلامی و ایرانی نیست . ما را به عنوان ملی گرا و لیبرال و حتی فئودال ناسزا می گفتند . بنده در یک یا دو مصاحبه مطبوعاتی که در آن زمان امکان داشت و در ضمن مقالاتی گفتم و نوشتم که قریب چها رده قرن بر اسلام گذشته است در این مدت معاندین و مخالفین اسلام ، آنها تیکه در برابر اسلام ایستادگی و کارشکنی کرده اند چه در زمان حضرت رسول و چه در قرآن کریم و چه بعد از آن به عنوان واسامی خاص شناخته شده اند . آنها یا کافر هستند یا مشرک یا منافق یا ملحد یا مرتد و غیره . اینها عنوانها و القاب دشمنان و مخالفین اسلام بوده و هستند . در تاریخ اسلام هیچوقت دیده و شنیده نشده است که در برابر اسلام افرادی را و جماعتی را به عنوان ملی گرا و به عنوان لیبرال و یا فئودال مورد طعن و لعن قرار بدهند . علاوه بر این سگرقا موس اسلامی و لغت نامه ایرانی از لغت عاری است که باید دلفظ و دو اصطلاح خارجی را بگیرند و وسیله سرکوفت ما قرار بدهند . پیدا است که این الفاظ از زردخانه تبلیغاتی توده ایها و اربابان خارجی آنها سرچشمه میگیرد و حزب الهی - های ما مقلد آنها شده اند . ملی گرائی که به معنی وطن دوستی است افتخار ما است ، لیبرالی که به معنی آزادیخواهی است افتخار ما است و راجع به ملیت و وطن دوستی توضیح دادیم که ملی گرائی استقلال طلبانه منطبق با دین است ، منطبق با ایمان است و مفهوم اصل آزادی و حریت به معنی وسیع آن همان استقلال طلبی یک ملت است که نمیخواهد زیر دست و تابع و وابسته ای یک کشور خارجی دیگری باشد و این نه تنها منافاتی با دین و ایمان ندارد

بلکه اصل دین و ایمان است و همچنین توضیح دادم که انقلاب اخیرا بران تحت دوشعاً ریزبرگ آزادی و استقلال صورت گرفته است . اگر شما لیبرالی و ملی گرا شی را رد میکنید در واقع مفهوم آزادی و استقلال هر دو را رد کرده اید . راجع به فتوای من هم گفتم که اگر شما بتوانید در تمام سرتا سر ایران یک قطعه زمین ، بغیر از خانه‌ای که در آن سکونت دارم - بعنوان مالکیت برای من پیدا کنید من تعهد میکنم ده برابر ارزش آن را به شما بدهم . در اینموقع انتخابات ریاست جمهوری صورت می‌گرفت جبهه ملی در انتخابات آن نامزدی معرفی نکرد . ولی دکتر احمد مدنی به عنوان منفردا و طلب آن شد و در میان گروه‌های ملی و آزادیخواه از وجاهت عظیمی برخوردار بود و جبهه ملی هم از هر جهت او را کم‌کم کرد و چندین ملیون رأی به نام او خوانده شد و بعد از ابوالحسن بنی صدر مقام دوم را پیدا کرد . هر چند خود آقای مدنی و بسیاری از مطلقین عقیده داشتند که آراء وی خیلی بیش از آن مقداری بود که به نام او اعلام شده است حزب جمهوری اسلامی با انتخاب بنی صدر مخالف بود و در ابتدای امر جوانی را به عنوان نامزد خود معرفی کرده تا آن وقت کسی اسمش را نشنیده و در جامعه ایرانی بکلی ناشناخته بود به نام جلال الدین فارسی .

س - که می‌گفتند افغانی است ؟

ج - و بعد کشف شد افغانی الاصل است و خانواده اش تا بعیت افغانی دارد . آقای خمینی هم همانطور که با نامزدی رهبر مسلم حزب جمهوری اسلامی یعنی آقای بهشتی موافقت نکرده بود با نامزدی جلال فارسی هم مخالفت کرد . از آن پس حزب جمهوری اسلامی بصورت ظاهر حبیبی را معرفی کرد ولی کوشش و علاقهای در انتخاب او نشان نداد و پیدا بود که نامزد واقعی ندارند . آقای خمینی هر چند ظاهراً " هیچیک از نامزدها را تقویت نمی‌کرد و خود را بیطرف نشان میداد ولی همه میدانستند که علاقه و نظراً و به جانب آقای بنی صدر است و شبکه وسیع مبارک و روحانیون برای وی بکار افتادند و با اکثریت عظیمی انتخاب شد .

وقتی آقای بنی صدر به مقام ریاست جمهوری رسید میبایستی بلافاصله برای تشکیل حکومت تصمیم بگیرد و اقدام بکنند زیرا هنوز مجلس تشکیل نشده و دیگر محل موضوعی هم برای حفظ شورای انقلاب باقی نمانده بود . قانون اساسی جدید در این باره اختیارات کافی به

رئیس‌جمهور داده بود ولی ایشان سستی و غفلت و محافظه کاری و دنباله روی نشان دادند و از حقی که قانوناً داشتند نتوانستند استفاده کنند و آقای خمینی ایشان را در این خط انداخت که با همان شورای انقلاب معلوم الحال همکاری کند و تا زمانی که مجلس جدید رسماً افتتاح شود آقای بنی صدر عنواناً "ریاست شوری راهم داشته باشد".

س - رئیس شورای انقلاب و فرمانده کل قوا .

ج - بلی آقای خمینی فرماندهی کل قوا راهم که مطابق قانون اساسی جدید مختص ایشان است به آقای بنی صدر تفویض کردند . در این زمان انتخابات مجلس شورای ملی در جریان بود . بنده لازم دیدم که در شهر کرمانشاه بنا بر توجیهی که مردم آنجا بمن داشتند و دعوتها می‌گذاشتند به من شده بود شرکت کنم . به محض ورود به آن شهر مواجبه با مخالفت شدید آخوندها و دستگیرخانه دولتی ، استانداری و فرمانداری کرمانشاه شدم . مسلم بود که دستور مخالفت از تهران به آنها رسیده است . استانداری کرمانشاه شخصی بود بنام ما کوئی که هر چه را در قدرت و امکان داشت علیه من بکاربرد از دستگا‌های اداری و دولتی چاقداران را برای برهمن زدن اجتماعی که من در آن سخنرانی میکردم براه انداختند . همچنین امام جمعه کرمانشاه و اعوان و انصارش بکارشکنی مشغول شدند . توده‌ها و فدائیان خلق هم تبلیغات ضد فئودالی و ضد لیبرالی خود را ادامه میدادند .

س - یعنی چریکهای فدائی خلق هم به کرمانشاه آمدند و در آنجا علیه شما فعالیت کردند؟

ج - بله فعالیت میکردند . ولی مجاهدین آنجا با من مخالف نبودند در رأی کشی گرفته شده بنده از تقریباً "هشتاد هزار یا نود هزار رأی پنجاه هزار رأی آوردم . به دستور استانداری پنج هزار رأی آن را به عناوینی باطل کردند و دوسه صندوق را با قرائت نکرده از زمین بردند . با اینکه اول صبح اعلام شده که بنده انتخاب شده‌ام ولی بلافاصله همان ساعت ما کوئی استانداری را رفتا دودوسه صندوق را دست زدند و باطل کردند و آراء را در - حدود چهل و پنج هزار رأی صورت دادند که تقریباً "در حدود چهارصد یا پانصد رأی کمتر از نصف بعلاوه یک داشته باشیم . چون در قانون انتخابات پیش بینی شده بود که در دور اول هرنازندی برای اینکه انتخاب شود باید نصف بعلاوه یک آراء را داشته باشد من با آنکه

بیش از این را داشت ولی آنها به این کیفیت انتخابت را بی نتیجه اعلام کردند.

س - تمام آراء مگر چقدر بود؟

ج - بنظر من ۸۰۰۰۰ یا ۹۰۰۰۰ رأی .

س - با ۴۵۰۰۰ هم که با وضع شما تأمین بود.

ج - شاید ۹۰۰۰۰ بود، درست نمیدانم. یعنی تعداد آراء را به کیفیتی حساب کردند که

من قریب ۵۰۰ رأی کمتر داشته باشم. من با نفردوم که بلافاصله بعد از من بود ۱۵۰۰۰

رأی اختلاف داشت و اتفاقاً "نفردوم هم از مجاهدین بود.

س - اسمش یا دتانه است؟

ج - اسم او مهندس فرشید بود که بعداً "دردگیری با پاسداران به قتل رسید. نفردوم

ازنا مزدها حزب جمهوری اسلامی بود و نفر چهارم هم با زیک نفر از مجاهدین بود. بدین

ترتیب انتخابت کرمانشاه را متوقف کردند. در هفته بعد که میبایستی روز جمعیه

انتخابات را تجدید کنند با زینده آتجا رفته و قرار بود که انتخابات انجام بگیرد و لسی

در ظهر پنجشنبه عده‌ای در حدود صد و پنجاه تا دویست نفر از جماعتداران خود را به استانداری

آوردند و بعنوان اعتراض به رأی گیری تظاهراتی برای انداختند و استانداری را بتصرف

درآوردند و در برابر آنها استانداری اعلام کرد که انتخابات کرمانشاه برای مدت نامعینی

متوقف است. بدین ترتیب انتخابات آن شهر اصلاً صورت نگرفت. در همین موقع ،

که بنده با اعتراض به تهران برگشتم، پشت سر من برادرم و پسر عمویم و دو نفر از معتبرین

ایل سنجایی را زندانی کردند و یک محاکمه صوری و مسخره‌ای علیه آنها ترتیب دادند ،

مردم را در شهر براه انداختند و از دهات به شهر آوردند و در خیابانها بحرکت انداختند

شعارها نوشتند و فریادها زدند و اعلام آنها را خواستار شدند. روزنامه حزب ستوده و

مؤلفین آنها هم در تهران پشت سرهم مقاله مینوشتند که فاشودالها با ایداعام شوند.

با هرکوشی بود و به خصوص در اینجا باید سپاسگزارم که با کمک دفتر رئیس جمهور که خیلی

همراهی کردند مخصوصاً آقای سعید زنجانی پسر آیت الله زنجانی با علما و روحانیون

مؤثر کم ارتباط پیدا کرد و به هر ترتیبی که بود اجرای حکم را متوقف کردند و ما مهلتی

پیدا کردیم که برای نجات این افراد بیگناه اقدامی بکنیم. تمام اتهاماتی که به

آنها وارد میکردند بکلی بی اساس بود. مثلاً" فرض کنید از اینکه بیست سال پیش یکنفر را کتک زده است، بیست سال پیش یکنفر نوک را بیرون کرده است. از این جور تهمت ها و این قبیل حرفهای که مربوط به دوره ی زمان شاه و تمام بی اصل و اساس بود. در همین روزها جنگ بین ایران و عراق در گرفت و عراقی ها به ناحیه غرب حمله آوردند و قمر شیرین را تصرف کردند و تا حدود سرپل زها ب آمدند و در خوزستان هم رخنه کردند و تا نزدیکیهای خرمشهر رسیدند. بنده از این سرکشگی که بر ملت ایران وارد شده و همینطور از گرفتاری خانوادگی بسیار ناراحت و افسرده بودم. یکروز آقای سید احمد آقا بمن تلفن و گله کرد از اینکه او را فراموش کرده ام. بنده گفتم آقا چه فرمایشی؟ چه گله ای؟ شما آنچه را که نیاید بشود در انتخا با تبه من نشان دادید و همینطور در گرفتاری برادران من گفت، " میخوام شما را ملاقات بکنم. " گفتم تشریف بیاورید. فوراً بمنزل من آمدند و گفتند که آقای بنی صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک کنید و اقدام نمائید که عشا یرغرب هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم و لواطینکه با نظام موجود هم موافقتی نداشته باشم ولی با دشمن ایران وظیفه ی خود میدانم آنچه را از عهده ام برآید بکنم و اگر لازم باشد خود منم به میدان جنگ بروم. ولی بنده از شما میپرسم اگر من بروم و به این عشا یرمختلف آنجا، به مردم گوران، به مردم قلخانی به مردم کلهر، به ایل باجانی و قبا دی و ولدبگی و ایلات مختلف آنجا که اسم بردم بگویم که شما در این بسیج عمومی با ما شرکت کنید آنها اگر از من بپرسند که برای برادران بیگناहत چکار کرده اند، اگر مردم سنجایی این را به من بگویند من چه جوابی به آنها میتوانم بدهم. با این سرکشگی که برای من بوجود آوردید چگونه میتوانم حرقم را بمردم بقبولانم. گفت، " موضوع برادران شما حل شده است. " فردای آن روز دوباره بمن تلفن کرد و گفت، " آقای بنی صدر الان در کرمانشاه است و به آقا تلفن کرده اند که حضور شما آنجا لازم است و آقا میفرماید شما هر چه زودتر حرکت کنید. بنده دیدم دیگر فشار



در موضوع آزادی برادرهایم با وعده‌ای که آنها داده اند بیاورد هست و بنا بر این فوراً " آماده حرکت شدم و از طرف دستگاه دولت دوما شین بنز ۴۵۰ برای من فرستادند که در یکی از آنها چهار پنج نفر با سادری برای محافظت من بودند و یکی هم برای سواری خودم و دو نفر دیگر که همراهم بودند. دوازده بعد از کرمات شاه برادرم و پسر عمو آن دو نفر دیگر را آزاد کردند و آوردند تحویل ما دادند. بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی نفوذ و کدخداهای عشا یکردم. حالا دیگر عشا یربه آن صورت قدیم نیست که ایل خانی داشته باشند مثل ایلخانی کلهر و یا حاکم قدیم ایل سنجایی. اگر اشخاصی در میان مردم اعتباری و احترامی دارند فقط بعنوان شخصی و کدخدا منشی است نه بعنوان حاکم و رئیس. علاوه بر این من به کدخداهای روسا تیره‌ها مراجعه کردم. تقریباً " در حدود ۱۵۰ نفر از طوایف مختلف بمنزل ما آمدند و من برای آنها جنگهای گذشته را توصیف کردم، جنگ با روسها را، جنگ با عثمانی‌ها را، جنگ با انگلیس‌ها را، جنگ‌های زمان نادر را، اساطیر ملی ایران را، و اینکه یک دولت پوئالی توسی خورده‌ای مثل عراق که هیچ قابلیت نداشت خودجاری داده که به سرزمین اجادما و نوامیس ما تجاوز کند و از این قبیل حرفها. آنها به هیجان و حرکت درآمدند و در ظرف چند روز در حدود بیست هزار نفر را و طلب معرفی کردند. و در مدت یک هفته‌ای که من آنجا بودم با همه‌ی تبلیغات مخالف و کارشکنی‌هایی که از طرف همان ما کوشی استاندار و آخوندها و خلقی‌ها و توده‌ایهای آنجا میشد و عنوان میکردند که این یک بسیج فتودالی است و وارد آن نشوید. حزب تسوده و آقای کیا نوری نیز در تهران مرتباً " در روزنامه‌ها ایشان علیه من و علیه برادران من و به اصطلاح خودشان بسیج فتودالی سم پاشی میکردند. با مراجعه‌ای که به فرمانده ارتش آنجا کردم در حدود شش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل ما دادند و بتدریج بمنزل ما فرستادند. بنده از آن افراد عشایری نمایندگان با صواب دید خود آنها انتخاب کردم و آنها را به‌وجوب صورتی به ارتش کرمات شاه معرفی کردم که سلاحها در تحویل آنها و آنها را من و مسئول آن سلاحها باشم. سلاحها را گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند، در حدود شش هفت هزار نفر. تا من آنجا بودم بسیج شدند و با حضور خود من دوازده نفر از مردم سنجایی آماده حرکت به جانب جبهه‌ی جنگ شدند. از آن پس بنده به تهران برگشتم و برادرها

و پسرعموم که گرفتار شده بودند و میترسیدم دوباره در دسربرایشان ایجا دکنند با خود به تهران آوردم ولی جوانهای خانواده برادرزاده ها، پسرعموها، پسردهائی ها همه در این بسیج شرکت کردند. وقتی به تهران برگشتم بیافا مله از دفتر آقای خمینی سید احمد آقا به من تلفن کرد و از من خواست که بروم آقا را ملاقات کنم. روز بعد بنده به دیدن آقا رفتم. بسیار ظاهرا لطف و خوش روئی و مهربانی کردند. من جریان بسیج عشا بروم کارشکنی ها و تبلیغاتی که علیه آن میشد بهایشان گزارش دادم و گله کردم که آقا این بسیجی را که ما برای شما و به امر شما تهیه کردیم آیا برای خدمت به دستگا ه دیگر و حکومت دیگری غیرا ز شما است؟ پس چرا مطبوعات مربوط به حزب جمهوری اسلامی و اسناد رسمی دولت به ما ناسزا میگویند و در امر بسیج کارشکنی میکنند. اینها افراد عادی عشا بروم هستند و تابع وزیر دست هیچ رئیسی نیستند. افسرهای ارتش را هممای امور جنگی آنها هستند و وابسته به ارتش کرمانشاه میباشند و هیچ رئیس و سرکرده ای از خودشان ندارند. آخر این آنها مات فتودالی چیست و غیرا ز دل سرد کردن مردم چه نتیجه ای دارد؟ آقای خمینی خیلی ناراحت شده و ما دش آقای اشراقی را صدا کرد و گفت، "به وزارت کشور تلفن کن، این چه جماعتی است که آنها میکنند و اسنادی که من فصل شده چرا هنوز آنجا مانده است." به منم گفت، "خود شما به کرمانشاه بروید و هرکاری که لازم میدانید بکنید". بنده متوجه بودم که فرمایشایشان از روی تفاسط است. گفتم احتیاجی بوجود بنده نیست، آقا پشتیبانی بفرمائید آنها وظیفه خودشان را انجام مدهند.

در همین ایام که مآشب جنگ و غوغای گروگانگیری ادا مده است و اختلافات بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی علنی شده بود چند نفر از رهبران احزاب سوسیالیست اروپائی به ایران آمدند. آنهائی را که بنده میشناختم آقای برونوکرایسکی صدراعظم اطریش و اولاف پالمه نخست وزیر سابق سوئد بودند و هم چنین رهبر حزب سوسیالیستهای اسپانیا که گویا حالا رئیس دولت آن کشور است. این چند نفر برای ایجا دحسن رابطه و حسن تفاهم کشورهای غربی با دولت جمهوری اسلامی و نیز تلویحا "برای مذاکراتی راجع به گروگانها آمده بودند. آنها خواستار ملاقات با من شدند و از طرف دفتر رئیسی جمهور بمن اطلاع داده

شد و خواهش کردند که به ملاقات آنها بروم . من آنها را در محل اقامتشان در هتل هیلتون ملاقات کردم و به آنها گفتم که شما بیخودا اینجا تشریف آورده اید . در اینجا گویی بسرای شنیدن حرفهای شما وجود ندارد . این حرفی بود که عینا " به کرایسکی گفتم :

در همین زمان با زعرض میکنم مدتی جنوبتریا عقب تر ، برای اینکه تواریخ وقایع کاملاً در نظر نیست ، یک نفر از دوستان ما و از مرتبطين با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتاً مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را نبرم . او از طرف آقای خمینی مأموریت داشت و بدین من گفت آقای فرموده اند آیا شما حاضر هستید گسسه ریاست دولت را قبول کنید ؟ در آن موقع اختلاف بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود .

س - در باره تعیین نخست وزیر ؟

ج - بلی بر سر تعیین نخست وزیر و وزیران

س - که شما نخست وزیر بنی صدر بشوید ؟

ج - بلکه که من نخست وزیر بشوم . در: بین تاریخ مجلس هنوز رسماً تشکیل نشده و نسی در شرف افتتاح بود . سوابق رفتاری که در این مدت با من شده ، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری و غیره را به خاطر آوردم و متحیر شدم پرسیدم که به چه ترتیب باشد ؟ از جواب مبهمی که آن رابطه به من داده امیدم که مرابه عنوان محلل میخوانند و غرض اینست که با رئیس جمهوری در بیفتم . دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته بندیهای سیاسی بشوم و بعد هم مرابد ترا بازرگان قربانی بکنند . قاطعانه معذرت خواستم . در آن روزها گفتگوی دوسه نفر در بین بود که از جمله از من استمزاچ کردند و رد کردم .

س - شما این مطلب را با دوستان جبهه ملی هم در میان گذاشتید ؟

ج - بلکه ولی بدون تعیین نام واسطه .

س - نظر آنها چه بود ؟

ج - آنها هم نظر مرا تأیید کردند . رویدا طبس هم تقریباً " مقارن همین اوقات مسورت گرفت . در این مدت جلسات جبهه ملی مرتباً " تشکیل میشد .

س - چه کسانی در رهبری جدید جبهه ملی شرکت داشتند؟

ج - عرض کنم دکتر صدیقی متأسفانه بازگنا رگرفته بود.

س - دیگر اختلاف چه بود؟

ج - یک قدری اختلافشان با بنده و چند نفر دیگر را جمع به تکمیل شورا و مسائل تشکیلاتی جزئی بود که بنده نمیخواهم وارد آنها بشوم. چون بهرحال نسبت به دکتر صدیقی احترام دارم.

س - آقای فروهر شرکت داشتند؟

ج - بله آقای فروهر بودند.

س - آقای اردلان؟

ج - بله آقای اردلان هم بودند.

س - آقای اردلان وزیر دارایی را منظورم هست.

ج - بله، آقای دکتر آذرورفقای دیگر همه بودند.

س - روزنامه پیام جبهه ملی هم منتشر میشد؟

ج - روزنامه پیام جبهه ملی هم در همین موقع شروع به انتشار کرد و در جلسات و سخنرانیهای

هفتگی که داشتیم روز بروز جمعیت زیادتر میآمد بطوریکه جمعیت از هزاران نفر متجاوز

میشد. روزگانی که بنده سخنرانی میکردم یا بعضی از روزها که آقای دکتر مدنی صحبت

میکرد کثرت جمعیت بحدی بود که خیابان و کوچه‌ی مجاور را دربر میگرفت تا اینکه یکروز -

بناگاهان در ظهر روز جمعه که با شگاه خلوت بود آخوندهای غفاری و جمعی از چاق‌قداران

حزب اللهی همراهشان نماز جمعه که بیرون می‌ایند مردم نماز خوان را حرکت میدهند و می -

ریزند با شگاه را غارت و تصرف میکنند و آن تاریخ مرکز سازمان جبهه ملی در تصرف آنها

افتاد و هیچوقت حاضر به تحویل و تخلیه‌ی آن نشدند. ما در مورد تصرف عدوانی شکایت

به دادگستری بردیم. آقای آیت‌الله اردبیلی دادستان کل به‌نام بنده‌ی ما جوابی منطبق

با شرع انور و عدالت اسلامی داده بود یعنی چون شما مخالف حزب جمهوری اسلامی هستید

نمی‌توانید محل اجتماع داشته باشید. آقای خمینی هم از این جریان خبردار شدند و اتفاقاً

این بعد از آن روزی بود که من از کرمانشاه برگشتم و ایشان را دیدم و مرا مورد تکریم و

تقدیر قرار دادند. من بکنا می فتوائی خدمت ایشان نوشتم که در روزنامه‌ی پیغام جبهه ملی هم چاپ شد. نوشتم که جبهه ملی برخلاف سایر دسته‌های انقلابی در صدد این بر سر نیا مدکه از عمارت‌های دولتی استفاده کند یا خانه‌ی گسی راضی و غضب کند بلکه ما بطبوعاً قانونی این محل را از مالک؟ آن‌جا ره کردیم و ما هیانه میبایخ گزافی می بردا زیم و صدها هزار تومان بمصرف اثاثیه و میل و لوازم آن رساتده ایم. متجا وزین حزب جمهـوری اسلامی آنجا راضی و غارت کردند و داگستری هم تاکنون به شکایت قانونی ما ترتیب اشری نداده است. استدعا میکنم از لحاظ شرعی فتوا بفرمائید که آیا این عمل قانوسی است؟ آیا اشخاصی که در آنجا هستند نماز شان درست است؟ آقا هیچ جوابی در این باره بماندادند و تا ما بودیم آن محل در تصرف غیر قانوسی آنها بود و ما بخانه هم علیه شخص من برای مال الاجاره اجرائیه ما در کرد. با آنکه فاقد محل اجتماع بودیم و چا پخانه نداشتیم و چا پخانه ها جرأت نمیکردند که انتشارات ما را علنا " چاپ کنند، با وجود این روزنامه پیا جبهه ملی بطور وسیع انتشار مییافت و عجیب این بود که روز بروز خواهان و خواستار آن افاضه میشد و چون مانع فروش آن در کیوسکها میشدند و روزنامه مفروشها ناچار بودند که آنها را در زیر روزنامه‌های دیگر پنهان کنند و مخفیانه بفروش برسانند. جمع قابل توجهی از جوانان دانشجویان و دختران بسته به جبهه ملی دا و طلب شدند که هر روز آنها را در چاهها و خیابانهای عمده و محلات اجتماعات بفروش برسانند و مردم نیز در خرید آن بریکدیگر سبقت میگرفتند. بعضی‌ها چندین شماره‌ی آنرا با هم میخریدند و باین آشنایان تقسیم میکردند. بدین ترتیب انتشار آن از مدت‌ها صوبینجا هزار نسخه در روز تجا و میکرد و ما برای آن از جهت کاغذ و چاپخانه در زحمت بودیم، و ز بروز هم تفضیقات برای انتشار آن زیادتر میشد و در ادامه و توسعه‌ی انتشار آن آقای لیا سچی از تجار ملی و آزا دیخواه با زارسیا رکمک کردند. در این زمان علاوه بر روزنامه پیا جبهه ملی ما اعلامیه‌ی مشروحي ترتیب دادیم که به امضاء بنده در یک کتابچه‌ی بیست و چند صفحه‌ای منتشر گردید. از شما خواهش میکنم، چون خود من آنرا در اختیار ندارم، اگر بتوانید این را بدست بیاورید. در این کتابچه‌ی ما برادرات و اعتراضاتی که ما به حرکت جمهوری اسلامی داشتیم را جمع به کمیته‌ها دادگامهای انقلاب، چریکهای مسلح، نقض آزادیهای پیش بینی شده در

قانون اساسی موجود، مجلس خبرگسان، نقاشی که در قانون اساسی است، گروگان گیری، پایا ن یافتن فضا حت با رگروگان گیری و زبانی که از لحاظ مالی و از لحاظ حرمت بین المللی و منزوی ساختن درجهان متوجه ما کرده است در آن اعلامیه با شدت مورد بحث و انتقاد قرار دادیم که یکی از اسناد تاریخی و مهم آن زمان محسوب میشود.

س- من حدس میزنم یک نسخه از آن را دارم. من این اعلامیه را خواندم.

ج- اگر بتوانید یک نسخه از آن را برای بنده بفرستید خیلی ممنون میشوم.

در همین ایام اواخر سال ۱۳۵۹ بود که بمناسبت روز ملی شدن صنعت نفت بودیا بمناسبت سالروز تولدمصدق و قبل از عید نوروز قرار بود که اجتماع و تظاهرات بزرگی از ملیست و آزادخواهان صورت بگیرد و چون برای ما امکان تبلیغ مستقیم نبود رئیس جمهور در آن روز سخنرانی کرد و اجتماع کثیری در سخنرانی حضور بهم رسانیدند.

س- آن اجتماع کجا بود؟

ج- در دانشگاه تهران بود و بیش از ۵۰۰۰ نفر در آن شرکت و تجلیل از خاطره مصدق کردند. در داخل دانشگاه جمعی از همان اوباشان ما مورثه شروع به تظاهرات علیه بنی صدر کردند. بنی صدر هم به مردم دستور داد که "آنها را خاموش کنید" و خود مردم آشوبگران را گرفتند و آوردند تحویل ما موریین انتظامی آنجا دادند که بر سر آن جا روجنرال بزرگسبی دستگاه حزب جمهوری اسلامی علیه بنی صدر برآه انداخت بجای اینکه آن افراد آشوبگر و ماجراجورا که یک عده سی چهل نفری هم بیشتر نبودند مورد تعقیب قرار دهند رسماً علیه بنی صدر اعلام جرم کردند و آقای اردبیلی دادستان کل آقای بنی صدر رئیس جمهور را به اتهام اذیت و آزار نسبت به آن افراد ماجراجورا خللگر مورد تعقیب قرار داد و به دادسرا احضار کرد.

در همین زمان بمناسبت آن اعلامیه بنده و مخصوصاً "مقالاتی که در روزنامه‌ی پیام جبهه منتشر میشد آقای خمینی در ضمن یکی از سخنرانی‌ها ایشان گفتند آنها شی که با نیت نسبت به قانون قضا ص مخالفت میکنند مرتد فطری هستند. این قانون لایحه‌ای بود مفصل و در بیش از یکماده که دولت برای تصویب به مجلس فرستاده بود و نویسندگان روزنامه ما آن لایحه

را مورد تجزیه و تحلیل و انتقاد قرار داده بودند. ولی آقای خمینی بطور کلی جمعیت ما را مرتد یعنی برگشته‌ای از اسلام شناخت.

ما میخواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر ممدق اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راه پیمائی بزرگی ترتیب بدهیم و بر طبق مقررات جریان راه به وزارت کشور اطلاع دادیم ولی وزارت کشور جوابی به ما نداد. با آنکه مسئولان جبهه ملی از اوایل خرداد ماه در حال نیمه اختفا بودند و شورای و کمیته مرکزی ما در محله‌های مختلف بصورت پنهانی تشکیل میگردید و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات را سخ بودیم. در آن روز ۲۵ خرداد جمعیت‌های کثیری از همه نقاط شهر متوجه محل اجتماع بودند ولی در سرچهاراها و مسیرها گروه‌های مسلح پاسدار و چاقو راها را مسدود و با ضرب و شتم و تیراندازی مردم را متفرق کردند و مانع از برگزاری اجتماع و تظاهرات شدند.

س- برای میتینگ با نهضت آزادی هم تماس گرفته شده بود؟

ج- بله با نهضت آزادی تماس داشتیم.

س- آنها موافقت کرده بودند که در آن شرکت کنند؟

ج- در واقع آنها هم تلویحاً "موافقت کردند ولی عملاً" شرکت نکردند. ما هدین هم قرار بود در آن شرکت بکنند و اگر آن تظاهرات صورت میگرفت یکی از بزرگترین تظاهرات بعد از انقلاب تهران میشد.

س- محل تظاهرات قرار بود میدان فردوسی باشد؟

ج- بله میدان فردوسی و پیرامون آنجا بود. که بعد از آنجا بطرف دانشگاه و محل‌های دیگر حرکت کنند.

س- آن نطق ارتداد را شب قبل از میتینگ آقای خمینی کردند؟

ج- درست یادم نیست. بنظر همان حدودها بود. درست تاریخ را متأسفانه تطبیق نمیکنم چون مدارکی الان در دسترس من نیست.

از این تاریخ ما متوجه شدیم و اطلاع یافتیم که آنها در پی توقیف کردن و گرفتن و محاکمه‌ی

ما هستند . در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر هم جدا جدا رسیده بود . چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفای بودیم که آقای علی اردلان و دکتر ورجا وند و مسعود حجازی و عده زیادی از فعالین ما را گرفتند و توقیف کردند و یکی از آنها ، یکی از بزرگواران ما را با نام دستمالچی هم اعدام کردند . اختفای بنده ۱۴ ماه طول کشید و بعد از ۱۴ ماه بود که من و خانم بوسیله اشخاصی که پول میگیرند و ترتیب فرا را فراهم میکنند توانستیم از ایران خارج بشویم . درباره ی مشقات دوران اختفای زاندمیدانم که صحبتی نکنم . در حال اختفای که بودیم شنیدیم به خانه ی ما ریخته اند تا شب آنرا غارت کرده و خانه را به تصرف گرفته اند .

در همین اواخر زمان اقامت ما در مخفی گاه ها بود که قضیه دستگیری قطب زاده پیش آمد و آنها ما را به آیت الله شریعتمداری وارد کردند و در ضمن پای جبهه ملی را هم به میان کشیدند و گفتند سازمانی از جبهه ی ملی به نامی که اکنون فراموش کرده ام با مطب زاده همکاری داشته است .

س - یعنی داروستانه ای که قرار بود با آقای قطب زاده همکاری کند ؟

ج - بله . داروستانه ای که قرار بوده با آقای قطب زاده علیه دولت اقدام و کودتا بکنند و در مجلس هم یکی دو نفر از نمایندگان گفته بودند که جبهه ملی و دکتر سنجایی هم در این کار دخالت داشته است .

س - یعنی شما ؟

ج - بلی اسم بنده را هم برده بودند ولی تمام آنها دروغ محض و عاری از واقعیت بود . ما هیچگونه ارتباطی با قطب زاده نداشتیم و بهیچوجه از جریان آنها هم خبردار نبودیم . فراموش کرده ام کوه های سخت و پیرزحمت و در دسر آرا را در صورت گرفت که به ترکیه رفتیم و از ترکیه به پاریس و در پاریس مدتی ماندیم و بعد از پاریس به آمریکا آمدیم .

س - خیلی ممنونم . ممنون سئوالاتی دارم که بعد از ظهر مطرح خواهم کرد .



روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجایی  
تاریخ مباحثه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳  
محل مباحثه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا  
مباحثه کننده : ضیاء‌الهدی صدیقی  
نوار شماره : ۲۸

س - امروز بعد از ظهر با اجازه شما می‌خواهم به یک مقدار سئوالات متفرقه بپردازم، اولین سؤال اینست که اینست که یکی از انتقادات عمده‌ای که از جبهه ملی بخورا عم و از رهبران جبهه ملی بطور خاص میشود نقدان برنا است. به این معنا که شما هم در زمان شما همیشه با دادن شعارهای شاه‌پدید سلطنت‌کننده حکومت و انتخابات آزاد و استقرا - حاکمیت ملی کفایت کردید و هرگز برنا می‌جامع و مشروعی برای رفع نابسامانی‌های اقتصادی - اجتماعی ایران ارائه ندادید. پاسخ شما به این انتقاد چیست؟

ج - عرض کنم یک مقدار این ایراد به دوره‌ی اول که زمان دکتر مصدق بود برمیگردد. چنانکه میدانید او در آغاز حکومتش اعلام کرد که برنا می‌خواهد جزای قانون ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات نداد. ولی در کابینه دوم حکومتش با اصلاحاتی که میکرد و بخصوص بعد از آنکه اختیارات تام از مجلس گرفت شروع به اجرای برنا می‌کند. اما در این وضع قوانین و مقررات تجدیدنظر در قوانین و مقررات کرد که در یک مجموعه مخصوص و متوسطی در تاریخ مقررات و قوانین ایران وجود دارد. به حال در آن دوره احزاب سیاسی متفرد و پراکنده بودند که آنها هر کدام مرام و مسلک مخصوص خودشان را داشتند. حزب ایران بود، حزب پان ایرانیست بود، حزب نیروی سوم بود و یکی دو حزب کوچک دیگر. ولی در سال ۱۳۳۹ که دوره‌ی جبهه ملی دوم شروع شد و جبهه ملی دارای تشکیلات وسیعی شد و بطوریکه توضیح دادم تشکیلات آن از مجوده تشکیلات حزبهای وارد در جبهه ملی وسعت بیشتری پیدا کرد. بطوریکه شاید عده‌ی افرادی هم نوشته‌ها و ارد در سال‌های آن بیشتر از افرادی بود که در

مجموع حزبهای وابسته به جبهه ملی بودند. جبهه ملی خواه ناخواه علاوه بر احزاب مذکور دارای تشکیلات و سازمانهای صنفی خاصی شده بود و بتدریج احساس کردیم که با یدیک کنگره‌های از طرف سازمانهای جبهه ملی در تهران و در استانها تشکیل بشود و نمایندگان انتخاب بشوند که بوسیله آن نمایندگان هم اعضاء شورای جبهه ملی وهم بطور غیر مستقیم با انتخاب آن شورا هیئت اجرایی جبهه ملی منتخب کنگره یعنی منتخب افرادی که انتخاب شده از طرف افراد سازمانهای مختلف جبهه ملی هستند با شند و این عمل شد. علاوه بر این متوجه بودیم که با ید جبهه ملی دارای برنامه‌های جامعی باشد که غالب این مسائل را که شما به آن توجه کردید مشتمل باشد. برخلاف آنچه میگویند در منشوری که آن سال به تصویب کنگره رسید و منشور نسبتاً " وسیعی است در ده بیست صفحه تمام مسائل سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - اداره امور شهرستانها و سیاست خارجی کشور و سیاست حفظ انتظامات و امنیت و ارتش و تمام این مسائل بطور دقیق در آن پیش بینی شده است. مثلاً " همین مسئله اصلاحات ارضی و کشاورزی و سیاست اقتصادی که چه نوع صنایعی باید بوسیله دولت اداره شود و ملی باشد و چه صنایعی ممکن است بوسیله افرادی تعاونی‌ها اداره بشود، در آن بطور تفصیل نوشته و پیش بینی شده است. بنده تصور میکنم که آن منشور جامعترین و مترقی‌ترین برنامه‌های احزاب سیاسی ایران تا آن زمان بوده است. در واقع خود شاه هم که در آن موقع مشغول ترتیب برنامه و اصلاح انقلاب شاه و ملت بود شعرا و اصولی را از همان منشور اقتباس کرد و بخود نسبت داد. بنا بر این ایـراد به اینکـه جبهه ملی دارای برنامه روشنی نبوده نسبت به جبهه ملی دوم بهیچوجه وارد نیست. س- متشکرم. آقای دکتر سنا بی شما در این مصاحبه فرموده‌اید که آقای خمینی و همراهان او از آغاز اصلاحات ارضی، نه فقط اصلاحات ارضی شاه بلکه با هر نوع اصلاحات ارضی، مخالف بودند در حالی که شاعر جبهه ملی ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ شاعر " اصلاحات ارضی آری ولی دیکتاتوری شاهانه " بود. آقای خمینی با تضمین حقوق اقتصادی - سیاسی اجتماعی زنان مخالف بود ولی جبهه ملی آنچنان که در منشور و سایر نشریات آن منعکس است طرفدار تأمین حقوق نامبرده برای زنان بود. در تعیین نوع حکومت جبهه‌های همیشـه طرفدار سرسخت اسـقرا را کمیت ملی از طریق مراجعه به آراء عمومی بود و آقای خمینی همچنان که در کتاب ولایت فقیه ایشان مشروحا " بیان کرده بودند طرفدار استقرار حکومت

اسلامی یعنی ولایت فقیه بودند. حال سؤال من اینست چه عوامی با عث شد که با وجود چنین اختلافات فاحشی با مواضع آقایی خمینی شما با ایشان به توافق برسید و آن اعلامیه‌ی سه‌ماهه‌ی را امضاء بکنید؟

ج - اعلامیه سه‌ماهه‌ای پاریس نمودار فکری ملی نهضت ملی ایران برای تحصیل حاکمیت ملی و تحصیل استقلال ملت ایران بود. تصویری که در آن زمان ما در مبارزاتمان از آیت‌الله خمینی و کوشش روحانیون برای انانادب و توسعه انقلاب و برآهاندختن حکومت دیکتاتوری داشتیم ایجاد یک حکومت ملی و مردمی بوسیله آراء عمومی بود. آنچه را که آقایی خمینی ضمن نامه‌ها نشان و اعلامیه‌ها نشان فقط بعنوان حکومت اسلامی یا عدل اسلامی بیان میکردند به این مفهوم تلقی میکردیم که ایشان خواهان اصول عدالت و انسانیت و مروت هستند که میان هر آئین و مذهب و مذهب و مخصوصاً "دیانت اسلام" است و با روشی که اشته داشتند و با طریقی که رهبران روحانی در نهضت مشروطیت ایران داشتند انطباق دارد. بعلاوه خود آقایی خمینی در موازید که از ایشان سؤال میکردیم علناً "و آشکارا میگفتند که روحانیت کاری به حکومت کردن ندارد و ما خدمت‌مان در مدرسه و مسجد است و حکومت کارسیاسیون است و باید آنها این وظایف را در دست بگیرند. حتی خود ایشان در چند ماه پیش هم این مسئله را اقرار کردند و گفتند در آن موقع که ما آن مطالب را میگفتیم تصور میکردیم که افراد دایسته از روحانیون برای این مسائل ندارند و خود اهل سیاست و افراد غیر روحانی برای اداره امور مملکت کافی هستند. ولی چون بعداً متوجه شدیم که این شرایط حاصل نیست و اسلام در خطر است برای اینکار از روحانیون هم دعوت کردیم که در حکومت شرکت کنند. یعنی در دوران انقلاب هیچ تصور نمیرفت که آقایی خمینی و دستگاه روحانیت طریقی جز آنچه که مثلاً "مرحوم سید محمد طباطبائی، سید عبداله بهبهانی، آخوند ملاکام خرابانی، مرحوم حاج میرزا حسین آئینی در صدر مشروطیت داشتند داشته باشند. حتی مرحوم کاشانی نیز در دوره مبارزاتش بهیچوجه مدعی حکومت روحانیت نبود و فقط بعنوان یک رهبر و راهنمای دینی با نهضت‌های ملی همراهی میکرد. بعد هم که بر سر مسائل دیگری با دکتر مصدق اختلاف پیدا کرد اختلافش به این معنا نبود که خواهان حکومت روحانی باشد بلکه میخواست حکومت دیگری غیر از مصدق بر سر کار بیاورد. بنا بر این در این

مبارزات ما بهیچوجه نمی توانستیم تصورکنیم حتی بعقیده‌ی بنده هیچ یک از خودروحا نیون هم تصورنمیکرد که آنها خواهان استقرار یک حکومت انحصارگرا خوندی هستند.

ب- شما کتاب ولایت فقیه را قبل از اینکه با آقای خمینی ملاقات نکنید خوانده بودید؟

ج- بله بنده آن کتاب ولایت فقیه را دیده بودم. آنها در اولشان برای مرجعیت علمای حرفه‌ای میزدند و به احادیثی استناد میکردند ولی آن مطالب بقدری مبهم و آن احادیث بعدی کلی و راجع به مسائل روزمره‌ی زندگی بود که بهیچوجه معنی حکومت به معنی خاص از آنها استنباط نمیشود. مرجعیت عبارت از یک مرجعیت ارشادی و یک مرجعیت فتوایی است که غیر از حکومت کردن است. احادیثی و خبری که از ائمه نقل شده به این معنی است که در صورتی امام در محلی نباشد یا غائب باشد یا شایسته‌ی مرجعیت نباشد یا بدیهه‌اشخاصی مراجعه کنند که وارد احادیث و اخبار و اصول مذهب باشند و اینها را مرجع فتوا و حکم قرار بدهند، این بهیچوجه معنای حکومت ندارد.

ب- ولی در آن کتاب آقای خمینی بریحا " بیان کردند که امولا " مردم مثل صغیر می مانند و امام نقش راهنما و خلیفه را دارد و در آن کتاب گفتند که حضرت محمد هم بعهد از خودشان خلیفه انتخاب کردند و ما هم به خلافت معتقد هستیم. این دقیقا " در کتاب ولایت فقیه بیان شده است.

ج- شاید آن کتابی را که بنده دیده‌ام غیر از این باشد. بهرحال من چون تردید راجع به حکومت روحا نیون در باره‌ی آقای خمینی داشتم درباری که با ایشان صحبت میکردم مخصوصا " این موضوع را مطرح ساختم و پرسیدم که آقا منظورتان از این حکومت اسلامی یا عدل اسلامی که بصورت مبهم در انتقالات و اعلامیه‌ها بیان میفرمائید چیست؟ ایشان همین مطلب را گفتند و قید کردند که کار آخوند و روحانی حکومت کردن نیست.

ب- آقای دکتر سنجایی رهبران جبهه ملی با رها گفته بودند که در جریان ۱۵ خرداد داخلتی نداشتند و همه‌ی ما میدانیم که یکی از کارگردانان آن جریان طیب آن چاقوکش معروف بود که قبل از آنهم همراه با شعبان بی‌مخ در روز کودتای ۲۸ مرداد صحنه‌گردان اصلی بودند و بعد از آنهم در سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۹۹ یعنی در زمان فعالیت جبهه ملی دوم همین آقای طیب

همچنان که شما هم در این مباحثه فرمودید چندین بار با هوا را بشوید فترت جبهه ملی دوم حمله ور شده بود، بنا بر این چه عامل ویا عواملی باعث شده که شما در اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۵۷ به امضاء خودتان منتشر کردید از ۱۵ خرداد بعنوان قیام ملی و میهنی به زعامت امام خمینی یا دگردید؟

ج - عمل افرادی مثل طیب یا مثل آن شخص دیگری که اسم بردید یعنی شعبان بی‌مخ و یا افرادی که جرجوشی که دنبال روحانیون هستند همیشه بوده‌اند و همه آخوندها در همه شهرها از این افراد دنبال خود داشته‌اند با عمل خود روحانیت فرق دارد و ما بی‌چوجه نمی‌توانستیم تصور بکنیم که واقعا "آقایان بخوانند آره ای امور و اداری مؤسسات و تشکیلات مملکت را به دست افرادی نظیر این افراد بسپرنند. هیچکس نمی‌توانست چنین تصویری بکند. علاوه بر این آن قیام خرداد که در سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد بدنمایی اقدامات و فعالیتهائی بود که جبهه ملی کرد و در زمانی بود که همه ما در زندان بودیم و جنبه‌ی با صلاح ارتجاعی نداشت، آشوبی بود که علیه حکومت دیکتاتور کردند و به هیچوجه داعیه حکومت آخوندی در آن نبود.

س - آقای دکتر سنجایی شما دقیقا " چه مدتی در کابینه آقای بازرگان وزیر امور خارجه بودید؟

ج - گمان میکنم حداکثر دو ماه.

س - معاونین شما چه کسانی بودند؟

ج - معاونین بنده دو نفر بودند یکی آقای احمد سلامتیان که معاون سیاسی بود و دیگری از مدیرکل های وزارت خارجه که با نظرخواهی از کارکنان معاون امور اداری شوفر دی خوشنام و درستکار بود.

س - فرج‌الله اردلان سمتی در وزارت خارجه داشت؟

ج - نخیر فرج‌الله اردلان دو سه نفر دیگر از جوانان تحصیل کرده با من می‌آمدند و کمکی در کارها میکردند ولی هنوز عنوان و سمت رسمی پیدا نکرده بودند.

س - آقای دکتر شمس‌الدین امیرعلائی را شما بسمت سفیر ایران در پاریس منصوب فرمودید؟

ج - بله . دکنرشمس‌الدین امیرعلائی را من انتخاب کردم و هم چنین دکتر محمد مکرری را به سمت سفیر در مسکو انتخاب کردم .

س - سایر انتخابات شما در سفا رتخا نه‌های ایران در کشور های دیگر کدام بودند؟  
ج - یکی هم آقای حائری بود .

س - آقای حائری را شما بعنوان سفیر معین کردید؟

ج - یعنی بعنوان نماینده شخص وزیر خارجه در سفا رت واشنگتن من انتخاب کردم و راجع به انتخاب او هم تلفنی از آقای خمینی که در قم بودند استمراج کردم و با تأیید ایشان این سمت را به او واگذار کردم و منظورم این بود که با نسبت روحانیت و سابقه شاگردی آقای خمینی بتواند از بی نظمی‌ها و بی ترتیبی‌ها و آشوبگری‌ها و ریخت‌وپاش‌های کسبه افراد بی صلاحیت در سفا رت واشنگتن میکردند جلوگیری کند . متأسفانه آقای حائری به جهاتی که معلوم نشد و یا شاید کفایت آن را نداشت نتوانست از عهده‌ی انجام آن وظیفه برآید .

س - آقای حائری خودشان شخصاً " بمن گفتند ، چون آن موقع من با ایشان خیلی تماس داشتم ، ایشان نمی‌خواستند که رسماً " وارد میدان بشوند و در مقابل آقای خمینی قرار بگیرند برای اینکه خودشان بمن گفتند که من اگر بخواهم از آقای خمینی انتخاب بکنم و از آقای دکتر سنجایی حمایت بکنم فردا آقای خمینی بمن خواهد گفت که بعد از این همه سالها تاگردی و روابط فامیلی و این حرفها مسرارها کرد و طرف آقای سنجایی را گرفت و من نمیتوانم اینکار را بکنم .

ج - بله من خیلی متأسفم که چنین نظریاتی در بین ما شدم مثل اینکه من یک طرفی در آن زمان جدا از آقای خمینی داشتم . در واقع من نیت جدائی نداشتم اما آنها این نیست را داشتند . به دلیل آنکه آنچه کوشش میکردم که باید وزیر خارجه مسئول اداره سفارتخانه‌ها و وسیله‌ی دستور به سفر باشد و سیاست خارجی مملکت را درست بگیرد و اداره کند تمام به‌خیر مملکت و اصلاح انقلاب بود . متأسفانه در عمل عوامل دیگری کارشکنی میکردند و با هم‌هی کوشش‌هایی که من میکردم و با علاقه‌ی ظاهری که آقای خمینی هم در تقویت از من نشان میداد

با وجود این عملاً آن افرادی که در سفرها آشوب میکردند نگاهداشتند. همانطوریکه در داخل مملکت هم آشوبگران و کمیته‌ها و عوامل ضدانقلاب را با همه کارهای بد و مخربیی که میکردند تقویت میکردند. البته بطور داریدگیه وقتی پسر آقای منتظری شیخ محمد منتظری در موقع نخست‌وزیری آقای مهدی بازرگان و وزیران رجحان برخلاف قانون و بسا زور و تفنگ و تفنگدار و چریک فرودگاه تهران را تصرف کرد و یک عده‌ای را با خودش حرکت داد و به سوریه برد.

س - بدون گذرنامه.

ج - بدون گذرنامه به سوریه رفت و این عمل بقدری یاغی گرانه و آشوب طلبانه بود که مورد اعتراض همه واقعات شوقی خودآیت‌الله حسین منتظری هم در آن موقع گفت که بچه‌ی مسلمان دیوانه است. با همه اینها آنقدر از او حمایت کردند که بازرگان بیچاره نتوانست در مقابل آن آشوبگری و یاغی‌گری مسلم کوچکترین اقدامی بکند و معلوم نشد چه اشخاصی را وجهه‌اموالی را در آن موقع به خارج برد. بعد هم ایشان نماینده مجلس و همه کاره مجلس شدند.

س - و جزو کمیته‌ی دفاع.

ج - بله و با زمین شیخ محمد منتظری معروف به رینگ بود که از طرف آقای خمینی بسیاری رسیدگی به آنها متبعضات مربوط به شکنجه در زندانهای حکومت جمهوری اسلامی معین شد و آن در - وقتی بود که آقای بنی‌صدر رئیس جمهوری رسماً اعلام داشت که در زندانها به متهمین و زندانها شکنجه‌های غیر انسانی وارد میکنند و آقای اسکات افکار عمومی شیخ محمد را مأمور رسیدگی کرد و او پس از چندی شایعه شکنجه‌ها را که واقعیت آن بر همه مسلم بود منسوخ و انکار کرد.

س - از جریاناتی که در سفارت ایران درواشنگتن در آن موقع اتفاق افتاد در آن زمانی که داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی، آقای شهریار روحانی سفارت را در دست داشتند، چسب مطالبی به استحضار شما رسید؟ و الان چه طراتی از آن دوره دارید؟

ج - شهریار روحانی با عده‌ای از افراد خودش به سفارت ریخته پرونده‌های سفارت را جمع آوری کرده و اموال سفارت را در دست گرفته و روی نقدینه و حساب سفارت هم دست انداخته بود و افرادی

را که کارمند رسمی سفارت بودند بدون کسب دستورا زمركز از خدمت اخراج می‌کرد. خیرا اینها مرتب به ما میرسید. من در مقابل این آشفتگی‌ها به‌امیدانکه بشود جلوگیری گسرد اول آقای دکتر شایگان را که خیرا ضعف و بی‌ماری او نداشتم، ولی روی سوابق و شخصیتش امیدوار بودم که بتواند یک شخصیت برجسته و قوی برای نمایندگی ما باشد در نظر گرفتیم و به‌او تلفن و خواهش کردم که سفارت ایران را عهده‌دار شود ولی ایشان عذرخواستند. بعد از آن بود که متوجه آقای حاشی شدم که فردی تحصیل‌کرده و از روحانیون برجسته و شاگرد خود آقای خمینی بوده است و با موافقت آقای خمینی ایشان را به آن سمت معین کردم. بعد از اینکه او انتخاب شد آنها آقای علی آگاه و یک نفر دیگر را برای کارشکنی به تهران فرستادند. س - سجاد ی؟

ج - نمیدانم آن شخص دیگری بود. آنها مرتباً با دکتریزدی و مهندس بازرگان ارتباط داشتند و با توصیه‌های دکتریزدی پیش من می‌آمدند و مذاکره می‌کردند. آقای آگاه عقیده‌اش این بود که من مقام سفارت را به خود شهریا روحانی واگذار کنم و من حاضر نبودم به جوانسی که نمی‌شناسم و از سوابق و احوال او خبر ندارم چنان مقام پراهمیت و پر مسئولیتی بدهم. بعد از آن آنها خانمی را که اسمش را فراموش کرده‌ام معرفی کردند.

س - خانم مهبوش طباطبائی بود؟

ج - بنظرم او نبود. حتی یک روز که در دفتر مهندس بازرگان بودم آنها از او شنگتن به‌او تلفن کردند و آقای حاشی راست‌ایمان و شرابخوا معرفی کردند که با عت‌آزردگی مهندس بازرگان شد. در این موضوع آقای دکتریزدی هم که آن موقع همه‌کاره دولت بود بمن تلفن و خواهش می‌کرد که توجه به خواسته‌های آنها نکنم و من البته زیر بار نمی‌رفتم.

س - آقای دکتر سناجی بی آیا جبهه ملی با مجاهدین خلق در آن زمان ارتباطی داشت؟

ج - در چه تاریخی؟

س - بعد از رئیس‌جمهور شدن آقای بنی‌صدر.

ج - قبل از انقلاب از وجود چریکها و از وجود اشخاصی که دست به مبارزات مسلحانه می‌زدند و مبارزه آنها بصورت ترور و کشتن مأمورین ساواک و بعضی از افسران ارتش و مخصوصاً "مستشاران آمریکا" بود خبر دار شدم و امیدوار هستم که آنها با عوامل انقلابی خارج از ایران و با فلسطینی‌ها



و غیره ارتباط دارند . ولی در آن زمان تفاوت درستی بین فدائیان و مجاهدین تشخیص نمیدادیم یعنی اطلاعات دقیقی از آن ندا شتیم .

س - فقط میدادستید که یک گروه ما رکیست - لنیست هستند و یک گروه اسلامی .  
ج - بله میدادستیم که دو گروه هستند که یک دسته ای از آنها ما رکیست - لنیست هستند .  
س - چریکهای فدائی خلق و یک دسته دیگری هستند که معتقد به اصول اسلامی هستند ولی در عین حال تمایلات چپ هم دارند یعنی مجاهدین خلق .

ج - بر ما درست معلوم نبود و هنوز هم کاملاً معلوم نیست که تلفیق و تطبیق این دو نهاد متضاد چگونه ممکن است صورت بگیرد . بکوقتی هم شاه بعنوان ما رکیست های اسلامی صحبتی کرد که من او را در مصاحبه هایم تخطئه کردم . زیرا به نظر ما فوق العاده عجیب و ساختگی میآمد که بخواهند این دو عنصر متضاد ، یعنی آئین الهی و روحانی اسلام را با فلسفه ای مارکس که منافعی با هردین و بخصوص با دین اسلام است و با اصول ما دیگرانی و دیالکتیکی آن تطبیق داد و از آن تلفیقی بوجود آورد . بعد هم که انقلاب پیروزشد در نظرات اولیه و در آشوبهای اولیه که در تهران یا در شهرستانها صورت میگرفت تا حدودی مجاهدین هم همراهی با فدائیان میکردند و خط فاضل میان آنها مشخص نبود تا آنکه بتدریج جدائی بین آنها نمایان گردید . یک وقت هم در داخل شهر تهران میان چریکها جنگی در گرفت که دوامی نیافت .

س - یعنی جنگ خیابانی ؟

ج - بله . زد و خوردی با همدیگر کردند و همین موضوع چریکها و مسلح بودن بعضی از گروهها از جمله مسائلی بود که من با دستگاه حکومت در موضوع آن اختلاف داشتم و میگفتم حالا که حکومت انقلاب بر سر کار آمده و انقلاب موفق شده است ما باید چریکهای خارج از نیروی دولتی را حتماً " منحل و خلع سلاح کنیم و با در انضباط شناخته شده و منظم دولتی قرار بدهیم . کسی که در مقابل این حرف میایستد آقای دکتر یزدی بود و او را طلب شد که همه چریکها را تحت ضابطه و انضباط در بیاورد و اداره کند . ولی در ضمن معلوم شد که او نیز برای خودش یک دسته مخصوص چریک ترتیب داده است . چنانکه در همان چند روز اول تشکیل حکومت

با زرگان که بنده هم وزیر خا رجه بودم یک دسته از چریکهای فدا ئی یا مجا هدو غیره به سفارت آمریکا ریختند و آن محل را اشغال کردند. بنده از آن آشوبگری بسیار نا راحت شدم و بیه مهندس با زرگان تلفن کردم و چند نفر از مسئولین وزارت خا رجه مانند آقای سلامتیا ن و غیره را به آن محل فرستادم و دکتری زدی هم با جمعی از چریکهای مسلح خودش فرار سید و آن غا ئله را خوا با نندند. ولی مدت ها بعد که بمرو زما ن اختلافات بین مجا هدین و دیگر گروههای چپی مسلح و غیر مسلح آشکار شد ما با آنها ارتباط پیدا کردیم.

س - این تقریبا "چه تاریخی بود آقای کتر؟

ج - بعد از استعفا ی من و بعد از برگشتن من از آمریکا و تقریبا " مقارن با انتخابات مجلس شورای ملی ...

س - یعنی دیگر آقای بنی صدر رئیس جمهور بودند؟

ج - شاید هم بنی صدر هنوز به رئیس جمهوری نرسیده بود ولی طالقانی فوت کرده بود. بخاطر دارم که افرادی از مجا هدین گاهی به دیدن من می آمدند و با آنها ملاقات میکردم و اگر اشتباه نکرده باشم یکبار هم خود آقای رجوی با یکی دوت نفر از همکارانش به دیدن من آمدند. در آن موقع او پنهان نبود و در خط بینا بین پیروی و فاطمه گیری از ما م قرار داشت. اما مبارزاتشان و شعارهایشان مانند توده ایها و دیگر چپگرا ها بر ضد ملی گرایان و لیبرالها نبود. هر قدر فاطمه ایها از توده ایها بیشتر میشد و هر قدر دستگاهانما رطلب آخوندی نسبت به آنها تشرو ئی و خشونت بیشتر نشان میداد نزدیکی ما با آنها بیشتر میشد. مخصوصا " همراهی و ارتباط آنها با بنی صدر در خط آزاد خیو اهی و سیله ی دیگری برای همکاری و تقا هم ما با آنها شده بود سی آنکه این همکاری و تقا هم به اشتلاف برسد.

س - آقای دکتر من می خواهم اسامی بعضی از اشخاص را در اینجا ذکر بکنم و از شما تقا می کنم که از این شخصیت های تاریخی که من نام می برم شما یک شرح حال مختصری درباره اینها بفرما ئید و یک موضوع یا دو موضوع را مثال بزنید که اینها در آن دخالت مستقیم داشتند که معرف شخصیت و موضع گیری سیاسی - اجتماعی آنها باشد.

ج - تا حدودی که اطلاع دارم.

بن مسلما " . آقای حسین علاء .

ج - آقای علاء در دوران اول خدمتش جزو رجال ملی بود و در جریان جنگ بین الملل اول هم که دبیر ورثین دفتر وزارت امور خارجه بود از شاخصی بود که ملیون و دموکراتها با او مرتبط بودند و او هم با آنها همکاری میکرد . بعد از خاتمه جنگ هم حسین علاء جزو افرادی بود که در موقع انتخابات مورد توجه افکار عمومی بود و آنها شی که مثلا " به صدق رأی میدادند به حسین علاء هم رأی میدادند . علاء در تمام دوران رضا شاه و سالها در دوران این شاه که مصدر خدمات مهم بود شهرت به درستی و پاکدامنی داشت و در امور مربوط به معاملات و فتناسا و رشوه خواری چیزی از او شنیده نمیشد جز در این اواخر که او هم گویا مختصر شروتی پیدا کرد و بنیاد خیریه ای بنا نمود . علاء بوجود آورد و مدرسه ای هم تأسیس کرد و محمد رضا شاه هم در سالهای اخیر نظر لطفی به او نداشت . مرحوم دکتر مصدق در عین اینکه به او معتقد نبود ولی بر حسب سابق گذشته اش نسبت به او همیشه با احترام و با احتیاط صحبت میکرد ، یعنی او را هیچوقت مورد حمله و اعتراض مستقیم قرار نداد .

س - آیا شما میتوانید به موردی اشاره کنید که حسین علاء خدمتی به ایران کرده باشد ؟

ج - یکی از مواردی که ممکن است خدمت علاء محسوب شود زمانی بود که نمایندگی ایران در آمریکا را داشت و آن موقعی بود که حکومت قوام بر سر کار آمده و اختلاف بین ایران و شوروی در خصوص خروج نیروهای شوروی از ایران در جریان بود با اینکه دستورها رسمی از طرف دولت لاقابل بصورت ظاهر ما در میشد که نمایندگان ایران دعوی ایشان را علیه شوروی از شوروی امنیت پس بگیرند ولی علاء در آن مورد ایستادگی کرد و بر دفاع از خواسته های ملت ایران ثابت ماند و به دستور دولت موقت اعتنا نکرد .

س - آقای امیر اسداله علم .

ج - علم پسر شوکت الملک بیرجندی است . خانواده امیر شوکت الملک علم بیرجندی منسوب به حمایت انگلیس بود و آنطوری که شهرت دارد ، ولی صحت آن بر من مسلم نیست ، شوکت الملک در وصیتنامه اش کنسول انگلیس را بعنوان مجری وصیتنامه و سرپرست خانواده خودش معین

کرده بود. هما نظور که شوکت الملک خودش در زمان حیاتش در حمایت انگلیس ها و کنسولگری انگلیس در خراسان بود آقای علم فرزندش هم که نه تحصیلات و نه سابقه سیاسی و نه سابقه خدمات اداری داشت یکمرتبه و به ناگهان گل کرد و استاندار شد و وزیر شد و وزیر دربار شد و رئیس حزب و رئیس دانشگاه شد.

س - آقای دکتر جمشید آموگزار .

ج - واللہ بنده زیاد .

س - با ایشان آشنائی ندارید؟

ج - نه اجازت بدهید . بنده دوست ندارم در مسائلی که مربوط به اشخاص است صحبت کنم اما پدر آموگزار هم به همان ترتیب که درباری امیر شوکت الملک صحبت کردم او هم شهرت داشت که منسوب به همان سیاست است .

س - اشرف پهلوی .

ج - او جزو افراد مخرب و فاسدکننده و متأسفانه رسواکننده دستگاه سلطنت بود . در دوره جوانیش حرفهائی درباری راهش زده میشد و بعد مدخلاتش در امور اداری و سیاسی زیاد بود و شخصیتی قوی تراز برادرش داشت . در سالهای اخیر در امور ملکی و معاملات تجاری وارد شده و ثروت بالنسبه هنگفتی بهم زده بود . او جز افراد بی بوده که در دوران ملی شدن نفت علیه حکومت مصدق فعالیت زیاد داشت و مصدق ناچار شد که تبعید او را از شاه بخواد و هدواز عوامل و کارگردانهای اصلی کودتا شد . او در خانواده سلطنتی یکی از افرادی بود که بیش از همه باعث سلب اعتقاد و عقده و عدم رضایت مردم نسبت به دستگاه سلطنت شده بود .

س - شما ایشان را هرگز ملاقات کرده بودید؟

ج - هیچوقت بنده به ملاقات او نرفتم .

س - آقای غلام علی از هاری .

ج - ایشان را نمی شناسم .

س - آقای دکتر مظفر بقائی .

ج - دکتر مظفر بقائی پدرش جزو افراد خوشنام و جزو کلا و نمایندگان بوده که در مشروطیت

اقت کرد و شخصیتی موجه داشت .

س - میرزا شهاب کرمانی ؟

ج - بله میرزا شهاب کرمانی . آدم موجبی بود و بقاتی هم از میراث موجه بودن پسرش استفاده کرد . دکتر بقاتی در آغاز مبارزات سیاسی در دوران جنگ جهانی دوم مدت کمی در حزب توده بود و بعداً زآنجا جدا شدی گرفت و دیگری اثری از فعالیت سیاسی او نمایان نبود . یعنی در آن زمان که ما حزب میهن را تشکیل داده بودیم و با نیروهای اشغالگروسی و انگلیسی عده کثیری از افسران و جوانان و بازاریان را به آنها همکار می با عوامل آلمانی گرفته و در اردوگاه های خود در رشت و اراک زندانی کرده بودند نامی و فعالیتی از دکتر بقاتی شنیده نمی شد . اولین بار که از فعالیت ایشان ظاهر گردید در زمان بود که حکومت قوام - السلطنه حزبی بنام حزب دموکرات بوجود آورده و بوسیله ی عوامل دولتی در مقام انتخاب کردن نمایندگان دوره ی پارلمان مجلس از اعضاء حزب خود بود و آقای دکتر بقاتی و اردان حزب و از طرف حزب نامزد نمایندگی شهر کرمان شد و به مقام نمایندگی مجلس رسید . در همین دوره بود که قوام السلطنه حتی انتخابات تهران را نیز تحت مداخله ی خود قرا داد و مانع از انتخاب شدن دکتر ممدق گردید . تمام افرادی که انتخاب شدند همه از طریق مداخله مستقیم و با موافقت دولت به آن مقام رسیدند . چه بقاتی و چه مکی ، چه عبدالقدیر آزاد و چه خاثری زاده که بعداً " جزواقلیت و جزو افراد مورد توجه ملت شدند و در نهضت ممدق و ملی کردن نفت فوق العاده همراهی و همکاری کردند . ولی ترتیب انتخاب شدن آنها از طرف حکومت قوام السلطنه عیناً " یکی بود و فرقی با همدیگر نداشتند منتهی در مجلس پارلمان موقعی که قوام السلطنه را با تحریک شاه از کار برکنار کردند آنها بتدریج نقش دیگری در پیش گرفتند و با خواسته های مردم موافقت و همدمی کردند و بعد از آن وقت دکتر بقاتی شخصیت نیرومند سیاسی خود را نشان داد . او مردی زیرک و بی ذله گو ناطقی زبردست و شخصیتی بسیار جسور و گستاخ و نکته بین و توطئه گرو و در ضمن هم نویسنده ی خوبی است . این بود که در آن زمان مردم فوق العاده جلوه کرد و در انتخابات دوره های شانزدهم و هفدهم نماینده ی واقعی مردم تهران شد . در دوره ی شانزدهم با مداخلت و مفا

با مصدق همراهی کرد و در دو هیئت نما یندگی که ما به آمریکا و لاهه هم رفتیم ایشان هم همراه ما بودند گویا اینکه در عمل نقش و فعالیت مؤثری در این هیئت‌ها نداشت و باز هم بود که به اتفاق مرحوم خلیل ملکی بنیاینگزار حزب بسیار فعال زحمتکش ایران شد. ولی بسا کمال تأسف پس از جریان دعوی لاهه و قضا یی ۳۰ تیر و حکومت مجدد دکتر مصدق و بسا ناگهان تغییر روش داد و شروع به اختلاف پراکنی و نفاق و مخالفت با حکومت دکتر مصدق کرد و با دارودستهی مخالفان مصدق و همراهان شاه ساخت. در آغاز ریاکارانه مدتی در وسط ماند و اینطرف و آنطرف میزد تا آنکه بتدریج مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و حتی خرابکاری‌ها پیش‌علنی گردید و شروع به همکاری با سپهبدزاهدی کرد.

س- آقای سپهبد تیموریختیار. شما هرگز با ایشان ملاقاتی کرده بودید؟

ج- بله تیموریختیار موقعی که سرهنگ بود و از طرف دولت مصدق بعنوان فرماندهی تیپ کرمانشاه منصوب شد بوسیلهی شاپوریختیار به من معرفی شد و او را به منزل من آورد. در این ملاقات و اقوال همراهی و همکاری با مصدق و دولتی برخلاف او از خاصی بود که در توطئه‌ای علیه دکتر مصدق شرکت داشت و قرار گذاشته بودند که اگر در توطئه تهران موفق شدند، او اقداماتی در کرمانشاه بکند و بعداً زکودتا و بر سر کار آمدن حکومت زاهدی از ارکان آن حکومت و فرمانده نظامی تهران و بعد هم رئیس سازمان امنیت شد. در زمان ریاست سازمان امنیتش هم من یکی دو بار او را دیدم. یکبار در موقعی بود که من آنها می‌برم و او رد کرده بودند و آمدند و مرا پیش او بردند ولی برخلاف انتظار هیچگونه خشنوتی نشان نداد. در سالهای آخر خدمتش برعکس جنبه‌ی همراهی و موافقت به ما نشان میداد و میخواست از جبهه‌ی ملی در مقابل شاه استفاده کند ولی ما به او اعتمادی نداشتیم و حاضر به همکاری با او نشدیم تا آن جریان در زمان حکومت امینی اتفاق افتاد و از کار برکنارش کردند.

س- آقای ابوالحسن بنی صدر.

ج- آقای بنی صدر از دانشجویان دانشکده حقوق و جزو سازمان دانشجویان ما بود و در دوره‌ی زندانی اول ما که هفت ماه در زندان شهربانی بودیم ایشان هم با ما زندانی بودند و

وخیلی هم گستاخی و شجاعت نشان میداد و جزو افراد خیلی مؤثر زمان دانشجویان ما بود. ما در طبقه‌های بالا زندانی بودیم و آنها در طبقه‌های پایین. این گرفتاری ما به مناسبت حادثه اول بهمن ۱۳۳۹ دانشگاه بوده که خدا پیشان هم در جریان آن وارد بودند.

س - حمله به دانشگاه را میفرمائید؟

چ - بله حمله به دانشگاه که خودبنی صدر هم از دانشجویان پرخاشگرو مقام در برابر کماندوهای دولتی بود ولی وقتی که همه به زندان افتادیم یواش یواش از مجاری مخصوصی شروع به شایعه پراکنی کردند که این جریان بر ما تحمیل شده و به تحریک اشخاص و مقامات دیگری خارج از جبهه ملی بوده است و بنی صدر هم در جریان این مخالفت‌ها افتاد. و همچنین در زمانی که ما کنگره‌ی جبهه‌ی ملی را تشکیل دادیم متأسفانه ایشان نیز جزو دانشجویانی بودند که در صف مخالفین کنگره قرار گرفتند و در صف آنها بی‌کفایتی‌ها و رشک‌های کنگره و در تشکیلات جبهه می‌کردند. بطوریکه قبلاً توضیح دادم در آن کنگره سی و شش نفر از سازمانهای دانشجویان انتخاب شده و شرکت داشتند که در بین آنها عده‌ی قابل توجهی ولی نه اکثریت آنها جزء گروه‌های چپی یا نهضت آزادی و یا مخالف بودند. آقای بنی صدر نیز با مخالفین ما و با چپی‌ها همراه بودند و بعد که کنگره خاتمه پیدا کرد و ما مجدداً به زندان افتادیم و بعد از اینکه دوباره بیرون آمدیم و شروع بکار کردیم ایشان هم جزو همان افرادی بودند که آن نامه‌ها را خدمت آقای دکتر مصدق نوشتند و آن اقدامات را کردند که منتهی به انحلال جبهه‌ی ملی دوم و تلاش بیهوده و بی‌اثر برای جبهه‌ی ملی سوم شد. آقای بنی صدر از جمله اشخاصی هستند که این نشریه‌ی مربوط به تلاش برای تشکیل جبهه‌ی ملی سوم را منتشر کرده‌اند ولی در واقع این تلاش چه از جانب جناب دکتر مصدق و چه از جانب دیگر آقایان عملاً تلاشی بود نه برای بوجود آمدن تشکیلاتی بنام جبهه‌ی ملی سوم که پاگیر نشود و بوجود نیامد بلکه تلاشی بود برای انحلال و تعطیل جبهه‌ی ملی.

س - آقای مرتضی قلی بیات.

چ - آقای مرتضی قلی بیات خواهان هرزاده مصدق و مصدق‌دانی ایشان بود.

س - بنده نمی‌دانستم.

ج - بلی مصدق دایمی او بود و خیلی هم به او علاقه داشت و مدتی هم نخست وزیر ایران و بارها وزیر شد و در زمان حکومت دکتر مصدق به ریاست شرکت ملی نفت منصوب گردید و این انتخاب هم بسیار مورد اعتراض مخالفین قرار گرفت. مصدق به او احترام و علاقه داشت و در دوره چهاردهم مجلس که نخست وزیر بود اکثریت مجلس بنا بر تمایل شاه و سیاستهای خارجی به او رأی عدم اعتماد داد و صدرا لاشرف را به نخست وزیری برگزیدند دکتر مصدق آن او بستر کسیون معروف را به جای نبداری از او و بر او انداخت. مرحوم بیات از جمله اشخاص محافظه کار بود و در میان مردم وجهی زیادی نداشت و در مبارزات ملی هم اشرار نمایانی از او دیده نشد فقط مصدق نسبت به او علاقه و خویشاوندی داشت.

س - آیت الله بهشتی .

ج - آیت الله بهشتی از شخصیت‌های روحانی و سیاسی بسیار باهوش، زیرک و نظم دهنده و تشکیلاتی و بنیان گزار حقیقی حزب جمهوری اسلامی بود و آنجا است که ما اطلاع داریم او در شخص آقای خمینی بیش از هر فرد دیگری مؤثر بوده و در جریان انحراف انقلاب هم بیش از هر فرد دیگری مورد مخالفت و نفرت افراد سازمانهای ضد دستگاه آخوندی قرار گرفت. گروه‌های ملی و آزادخواه او را سرچشمه‌ی همه‌ی نفاق افکنی‌ها و انحراف طلبی‌ها می‌دانستند. گرداننده اصلی شورای انقلاب و مجلس خبرگان و حزب جمهوری اسلامی و حتی مجلس شورای اسلامی بود.

سیاست و کارگردانی او باعث چپ‌نمایی حکومت آخوندی و جلب همراهی و همدلی ظاهری حزب توده و فدائیان مارکسیست با جمهوری اسلامی و برضد سازمانها و شخصیت‌های ملی و آزادی‌خواه گردید. هم او بود که پایه‌های حکومت بازرگان را متزلزل ساخت و از همان آغاز امر در تحقیر و کوچک شمردن بنی صدر رئیس جمهوری کوشید تا او را برکنار کرد. آنطور که معروف است آقای خمینی هم از او حساب میبرد و مانع از نامزد شدن او برای مقام ریاست جمهوری گردید. با آنکه مقام رسمیش تنها ریاست دیوان کشور بود ولی در عمل نقطه‌ی مرکزی حکومت و سیاست داخلی و خارجی محسوب میشد. سفرا با وی ملاقات میکردند و مصاحبه‌های هفتگی همه‌ی مسائل را شامل میشد. او قبل از پیروزی انقلاب و بعد از



پیروزی انقلاب با آمریکا ثبات ارتباط داشت. هم با سالیوان سفیر آمریکا و هم با آن ژنرال آمریکایی‌ها یزرملاقات و بندوبست میکرد. در زمان شاه هم امامت مسجد ها میورگ را برعهده داشت و از وضع زندگی مرفهی برخوردار بود. درباره‌ی او ارتباطاتش شایعاتی در میان مردم وجود داشت که بنده از مدتی و کذب آن‌ها بی اطلاع هستم. او مردی بسیار باهوش و زیرک و خوشبختن دار و منور و جاه طلب و توطئه گر بود یکی دوزبان خارجی را بخوبی صحبت میکرد. اگر با قیمانی بوده احتمال قوی در جریانهای بعد از زلزله بنی صدر رئیس واقعی حکومت اسلامی میشد. بعضی از سیاست‌های خارجی هم به او میدیسته بودند. بیهوده نیست که در کتاب سالیوان برای از دست رفتن او آن همه نوحه سراسی شده است. شاید اکنون شورویها و توده‌ها بیایه نیز به همان ترتیب برای فقدان او اظهار تأسف بکنند.

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : بیست و یکم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۴۹

س - شما در صحبتها می گویا ایشان داشتید هیچوقت آن مذاکرات ایشان با آقای ها بیزر مطرح نشد؟

ج - هیچوقت .

س - هیچ نمیدانید که در آنجا چه گذشت ؟

ج - هیچوقت بنده نمیدانستم که آنها چه ارتباطاتی دارند وجه صحبتها می کنند .

س - من الان اسم یک شخصی را میخواهم بیاورم که شما قبلاً راجع به ایشان صحبت کردید منظورم حسین فردوست است . نمی یابم شایعه ای هست که ایشان در همان اوان انقلاب با آقای خمینی در رابطه بودند و بعد هم در خدمت دستگاه آقای خمینی قرار گرفتند . آیا شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - حسین فردوست از دوستان شخصی شاه بود . همراه او در سوئیس و در خدمتش بود . قبلاً گفتم که او با درجه ستوانی در اوایل جنگ جهانی دوم از طرف شاه به دیدن من آمدم و مرا به حضور شاه برد . و بعد هم در جریان مبارزات انقلاب که درجه سپهبدی و نا ارتشبدی پیدا کرده و رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی بود افرادی گاهی از طرف او می آمدند و با من ارتباط پیدا میکردند و من میدانستم که او در جریان امور مؤثر است . شخصاً " تا آنجائی که شنیده ام و آن را بهیچوجه نمیتوانم تأیید بکنم و نه تکذیب میگویند آدم درستکاری بوده و شخصی بوده که حسن نیت داشته و با دستگاه فساد هم مبارزه میکرد و با ساواک هم اختلاف داشته است . ولی او هیچ ارتباط سیاسی و بندوبستی با ما نداشت . بعداً " مشهور شد که او محرمانه با

دستگاه آقای خمینی و آخوندها ارتباط داشته و آنها هم عملاً "مزا حمتی برای او فراهم نکردند و حتی مشهور است که از وجودش برای تشکیل ساوا ما استفاده کردند. بهر حال بنظر میرسد برای این امر که او از لحاظ شخصی خیانت به شاه کرده و اقلیت دارد ولی شاید او به عقیده خودش کارش در راه خدمت به مملکت و برای پیشبرد جریانی بوده که به صلاح مملکت میدانسته. در این خصوص بنده باز نه به صورت منفی و نه به صورت مثبت نمیتوانم اظهار نظر قطعی بکنم چون اطلاع کامل ندارم.

س - شما در این تماسها و رفت و آمدها می‌دانید که بعد از انقلاب در دستگاه حکومت یا بسا آقای خمینی هیچوقت آثار زونشانه‌ای از ایشان ندیدید؟

ج - هیچوقت بنده ایشان را ندیدم. بعد از پیروزی انقلاب هم هیچوقت با او شخصاً ارتباطی پیدا نکردم.

س - آقای محمود فروغی که اکنون هم گویا مشاور رضا پهلوی هستند. ایشان از مدیرکل‌های وزارت خارجه بودند و برادرش هم مهندس فروغی پسر بررگتر فروغی بود که در اداره آثار ربانستانی ایران دخالت داشت، ریاست داشت و موزه‌ی گرانقیمتی از اشیاء عتیقه‌ی ایران برای خود ترتیب داده بود که شاید میلیونها تومان قیمت و ارزش داشت و او جزو کولکسیونرهای درجه اول آثار عتیقه محسوب میشد. یکوقتی هم در زمان نخست وزیر علی امینی به اتهام سوء استفاده از قرارداد ساختن مجلس سنا که میگفتند میلیونها تومان از آن اختلاس شده است او را زندانی کردند ولی او بعداً "سنا تورشید" و نفهمیدیم که در جریان گرفتاریهای پس از انقلاب چه بر سرش آمد. ولی برادرش محمود فروغی جزو رؤسای وزارت امور خارجه و مدیرکل‌های آن وزارتخانه بود و بعد هم به مأموریت‌های مهم خارجی فرستاده شد.

س - کنسول ایران در نیویورک بود. رئیس کنسولگری ایران در نیویورک بود، سفیر ایران در افغانستان بود.

ج - بنده زیاد ارتباطی با او نداشتم.

س - آقای ابراهیم حکیمی.

ج - حکیم الملک را میگوئید؟

س- بله

ج- حکیم الملک از رجال خیلی قدیمی ایران و از رجال دوره‌ی مشروطیت بود و از جمله‌ی افراد نسبتاً "موجه و درستکار شناخته میشد. او هم یکی از افراد فرا ماسونی معرفی آن زمان نبود و با مرحوم ذکاء الملک فروغی و نجم الملک و فرا ماسونهای دیگری همکاری داشت. در این اواخر هم پیرو تقریباً "فرسوده شده و گوش سنگین بود و چیزی نمسی - شنید. ولی وقتی در سالهای اخیر به نخست وزیری رسید جنبه‌ی محافظه کاری و مخالفت در برابر نهضت ملی جدید ایران داشت و او را به عنوان مخالف در برابر ممدق آوردند و نخست وزیر گردید و به حمایت و به توصیه شاه بود که مجلس رأی تمایل به او داد. روی هم رفته از لحاظ عمل اداری کم کار ولی معروف به درستی بود.

س- مدیر نبود ؟

ج- بلی در این اواخر پیر شده و قدرت سیاست عمل نداشت و او هم جزو فرا ماسون ها نمی بود که راست یا دروغ متهم به جا نبداری از سیاست انگلستان شده بودند.

س- آقای هاشمی رفسنجانی .

ج- آقای هاشمی رفسنجانی را بنده هیچوقت نمی شناختم و یا او در دوران مبارزات انقلابی هم هیچ ملاقاتی نداشتم. یعنی در آن جلسه‌ی که با هیجده بیست نفر از آقایان روحانیون که گفتم داشتم یادم نیست که ایشان هم بوده باشند، بعد هم او را ندیدم تا موقعی که انقلاب صورت گرفت و از طرف آن گروه فرقا تیر خورد و مجروح شد و موقعی که در بیمارستان بود از او عیادت کردم. بعد هم که من کسالت پیدا کردم و بیجا لالت اعراض در بیمارستان بستری شدم او از طرف آقای خمینی، چنانکه گفتم، به دیدار من آمد و مذاکراتی شد و آشنائی پیدا کردیم. در زمانی که رئیس مجلس و کارگردان حزب جمهوری اسلامی شد مدیریت با کفایتی از خود نشان داد. مردی ز رنگ و سخنور. لایقی است و آلان که بهشتی نیست کارگردان عمده و اصلی حزب جمهوری اسلامی او است ولی بنده از روابط دیگران و خبرندانم و میدانم از افرادی است که در امور ولایت فقیه و در این بنده چه کسی جا نشین آقای خمینی بشود که وی بتواند نفوذ و قدرتش را حفظ کند مرا قبت و فعلاً لیت شدیداً رد.

س- آقای صادق قطب زاده .

ج- صادق قطب زاده از افراد نهضت آزادی بود که در خارج از ایران فعالیت داشت و شاید هم به عنوان نهضت آزادی یک زمانی کم و بیش جزو جبهه ملی بود . ولی از زمانی که نهضت آزادی علیه جبهه ملی موضع گرفت ، که در ضمن صحبت های گذشته بیان کردم ، قطب زاده در آمریکا و در اروپا یکی از فعالان معروف مهندس بازرگان در برقراری ارتباط با خارجی ها و فعالیت در میان دانشجویان و خصوصاً سزاگوشی به جبهه ملی بود که بنده از سخنرانی های ایشان چندین نوار در تهران داشتم که به جبهه ملی حمله آورده و ما را بعنوان خائن و بعنوان کمانیکه پشت به متحد کرده بودیم معرفی کرده بود . بعد هم موقعی که ما در پارلیس با آقای خمینی ملاقات کردیم او با داشت که به من نزدیک بشود و همه جا به ما بدون سزا میگفت . پس از پیروزی انقلاب و در اوایل کابینه بازرگان که به ریاست و سرپرستی رادین و تلوویزیون و تبلیغات منصوب شد پرخاشگری و ماجراجویی وحاشه آفرینی عجیب و غریب از خود نشان داد و حتی در داخل هیئت دولت معروف به طوما زاده شد و در ضمن هم مشهور بود که با همه ی تظاهرات به دین داری از عیش و نوش هم پرهیز ندارد . چنانکه میدانید با همه ی سوابقی که به مهندس بازرگان داشت بزودی در جناح مخالفین و منتقدین او قرار گرفت و من به خاطر آن که در داخل هیئت دولت چندین بار علیه روش و رفتار او اعتراض شد .

س- مثل اینکه یکبار هم نطق آقای بازرگان را قطع کرده بودند ..

ج- بله یکبار هم این کار را کرد . حکومت بازرگان نسبت به او نظر خوشی نداشت و بعد از جریان گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا و مغضوب شدن بازرگان و دکتریزدی او به مقام وزارت خارج رسیده و در آن مقام بر سر قضا یی افغانستان تظاهرات شدیدی علیه دولت شوروی نشان داد . از جمله اقداماتش من فصل ساختن آقای دکتر امیرعلائی از سفارت پارلیس بود . امیرعلائی علیه او اطلاعات و از جمله چکی در دست داشت که یک بانک آمریکائی مبلغ یک میلیون دلاراً به آزادی گروگانها بنام قطب زاده صادر کرده بود . هر چند ظاهراً آن چک اعتبار و سندیت مهمی نداشت . موقعی که آقای امیرعلائی به تهران آمد و علیه قطب زاده مشغول تبلیغ بود آقایان مهندس بازرگان و دکتر سنجایی به دیدن آقای صالح رفتند و از وی

خواهش کردند که ما نوع اقدامات را بشود. قطب زاده به سبب جاه طلبی و پرخاشگری‌ها بیش بزودی مغضوب دستگاہ آخوندی هم قرار گرفت. از آن پس او خود را به ملیون و منافقین حزب جمهوری اسلامی نزدیک کرد و در ضیافتی که یکی از بازرگانان ملی به عنوان آشتی کنان ترتیب داده و قریب دویست سیمند نفرا ز جمله بنده و دکتر صدیقی و دکتر مدنی و دکتر آذرو قطب زاده را دعوت کرده بود سخنرانیهائی صورت گرفت ولی ما دیگر با او هیچگونه ارتباط و همکاری نداشتیم و در اختفاء بودیم که ما برای توطئه‌ی او را شنیدیم که منجر به اعدامش شد.

س- آقای عبدالحسین هژیر، شما هرگز با ایشان ملاقات کرده بودید؟

ج- بله. عبدالحسین هژیر در آغاز کار رمدتی در سفارت شوروی سابقه خدمت داشت و منشی و مترجم آن سفارت بود. پدر هژیر هم یک روزنامه‌ی چپی متمایل به کمونیستی را اداره میکرد، در همان زمان که پیشه‌وری در ابتدای کار رضا شاه روزنامه‌ی بناام حقیقت در تهران منتشر میکرد و تمايلات چپی آشکار داشت.

س- در زمان رضا شاه؟

ج- بله.

س- اوایل کار لایه؟

ج- بله اوایل کاری یعنی در زمان وزارت جنگ او پدر عبدالحسین هژیر هم روزنامه‌ی دیگری داشت که اسمش حالا در نظرم نیست و آن هم در همان زمینه بود. ولی بعد معلوم شد و شهرت پیدا کرد که عبدالحسین هژیر در سفارت شوروی اخبار و اطلاعاتی که داشته مرتباً به دستگاہ دولت میداده. در آن زمان اگر اشتباه نکنم سفیر دولت شوروی شخصی بود بنام شومیا تسکی و این شومیا تسکی از آنهائی بود که با رضا شاه نظر موافق داشت و در گزارشها ئی که میدادها و را برخاسته از میان توده‌ی مردم و اصلاح طلبان انقلابی معرفی میکرد و بعبند شنیدم که این شخص در دوره‌ی استالین جزء تصفیه شده‌ها بوده و اعدام شده است.

بهر حال هژیر بعد از آن وارد کارها و خدمات دولتی شد و به مقامات و مناصب عالی رسید و مکرر وزیر شد و در سالهای جنگ جهانی دوم و اشغال ایران بوسیله تیروهای روس و انگلیس از کارگردانهای سیاسی درجه اول مملکت و مشهوریه ارتباط نزدیک با انگلیس‌ها شهودا عیبی ز ما مداری پیدا کرد. در همین سالها که ما مشغول فعالیت‌های میهنی در حزب ایران بودیم او بوسیله یکی

از دوستان مشترک تقاضای ملاقات با من کرد و به منزل من آمد و منظورش این بود از ما که فعالیت‌های حاد را شتم و در سخنرانیها و نظرات شرکت میکردیم و کم و بیش در میان مردم شناخته شده بودیم.

س - از شخصیتهای شناخته شده‌ی فعالیت اجتماعی .

ج - بلی برای همکاری با خود استفا ده کند و با زدرهمین زمینه از جمله‌ی افرادی که در آن سالها به میل خودخواستار ملاقات با من شدو به دیدن من آمد سپیدرزم آرا بود . آنها انتظار داشتند که مرا در صف همراهان خود وارد تکیه ولی من به هیچوجه حاضر به همکاری با آنها نشدم . درهمین زمان بود که هژیر وزیر دربار رشد ولی وزیر درباری کم و بیش نظیر وزارت دربار تیمورتاش . یعنی وزیر درباری بود که بر تمام دستگاه دولت حکومت میکرد و دولت و وزرای وقت از هر جهت تابع او بودند . عبدالحسین هژیر وزیر دربار بود که آن تحصن معروف صدق صورت گرفت و او بود که آن تحصن را به ناکامی رسانید و او بود که باعث شد آن انتخابات به آن صورت در بیاید که آراء صدق و طرفداران او را از بین ببرند و انتخابات را بمیل و دلخواه خودشان ترتیب بدهند که بر آن — آن تیر گرفتار شد و بقتل رسید .

بهر حال هژیر شهرت فوق العاده زیاده در نزدیکی و ارتباط با سیاست دولت انگلیس داشت .

س - شما از این موضوع اطلاع دارید که گفته میشود هژیر به حمایت اشرف پهلوی — نخست وزیری رسید بخاطر اینکه ملاکی سلطنتی را مجدداً " به خانواده‌ی پهلوی برگرداند ؟

ج - شهرت این بود که هژیر با او ارتباط دارد و او هژیر حمایت میکند . درست از روابط آنها اطلاع ندارم .

س - راجع به رضا حکمت ( سردار فخر ) شما چه ظرایف دارید ؟

ج - سردار فخر حکمت از افرادی بود که در اوایل دوران مشروطیت جزو مومکران آنها بود و در

میان آنها شهرت و محبوبیت داشت ولی در جریان مبارزات حادثان حزب اثرنمایانی از او دیده نمی‌شد. دهکده دوران جنگ جهانی دوم و سلطنت محمد رضا شاه نماینده و رئیس مجلس شورای ملی شد مجلس را با کمال نظم و ترتیب اداره می‌کرد. با آنکه بی‌اعتناء به افکار عمومی نبود همواره سعی داشت در خط تمایل شاه حرکت کند. ولی هیچوقت خیانتی به او ننسبت داده نشد، رویهمرفته از افراد معتدل خوب سیاسی ایران بود.

س- آقای حجت الاسلام خامنه‌ای، شما آشنائی با ایشان دارید؟

ج- نخیر آشنائی ندارم.

س- آقای نورالدین کیا نوری، شما هرگز با ایشان تماسی داشتید؟

ج- بله ملاقاتی گاهی از روی تصادف اتفاق افتاده است. او در همان اوانی که از رهبران درجه اول حزب بوده بود این شهرت را داشت که در میان آنها از افراد منافق است و بعد هم بنده از افراد مختلف حزب توده شنیدم و از جمله از نوشته‌های دکتر کشا و رز اطلاع پیدا کردم که او وارد درگاه‌های ناروائی بوده و حتی در تصفیه‌ها و کشتارهای دست داشته است. او شخصی است که همیشه کوشش می‌کرده حزب توده را در اختیار مطلق سیاست شوروی قرار بدهد و اگر افرادی در میان آنها ایستادگی می‌کردند او کوشش می‌کرده آنها را تصفیه کند. بعد از انقلاب کسبه به ایران برگشت یک مرتبه با یک گردش ۱۸۰ درجه‌ای روی به آخوندها آورد. در این جریان نقطه اصلی مبارزه و هدف و مخالفت با ملیون و متهم کردن و ناپدید کردن آنها بود و آنچه را که توانست در این خط کوتاه می‌نکرد. اصطلاحات ملی گرائی و لیبرالی و فتوای کسبه جزو فحشهای رایج این زمان شده تمام از کلمات و ابداعات این آقا ست و در همان موقع بود که بنده در یکی از سخنرانی‌هایم برای اولین بار ایشان را آیت‌الله کیا نوری خواندم.

س- این لقب از آنجا به ایشان داده شد؟

ج- این لقب را بنده به ایشان دادم. و این عنوان بعداً "مشهور شد و بپراکنش باقی ماند.

او هم عقده و کینه‌اش را از من بدل گرفت و آنچه که توانست نسبت به من بدگفت و تهمت پراکند و کوشش درنا بودی من و خانواده‌ی من کرد.

س- آقای امیرعباس هویدا، شما هرگز با ایشان ملاقاتی کردید؟

ج- نخیر، هیچگونه ملاقاتی با ایشان نداشتم.



س- آقای علی منصور که نخست وزیر شدند .

ج - با ایشان هم ملاقاتی نداشتم .

س- آشنائی با ایشان نداشتید؟

ج - نخیر ، او مسلما " از مجرای یک سیاست خارجی بالآمد و یکمرتبه حزبی درست کسود و شخصیتی یافت .

س- کانون مترقی .

ج - بله کانون مترقی را درست کرد . مسلما " از مجرای سفارت معینی توصیه و تحمیل شده بنسود .

س- سیدحسن مدرس ، شما هیچ خاطراتی از ایشان دارید؟

ج - مدرس را من شخصا " ملاقات نکردم در آن زمان من نوس و دانشجو بودم ولی اوروحانی و سیاستمداری وطن دوست و متدین و مبارز بود . در آن آزاد دوره ی چهارم مجلس ایشان بصورت یک شخصیت محافظه کار و مخالف تندروی آزادیخواهان جلوه میکرد و بسیاری از اشخاص نظر مخالف با او داشتند . آخوند بود و با افکار تندترقی خواهی و سوسیال دموکراتیسی نظر موافقی نداشت و رجالی را از قبیل قوام السلطنه و نصرت الدوله حمایت میکرد . ولی بعد کسسه جاه طلبی ها و قدرت نمائی ها و دیکتاتوری رضا شاه ظاهر شد مدرس در برابر او به سختی ایستاد و تا بود میارزه اش را شجاعانه انجام داد . او از لحاظ دنیائی و مالی بسیار پاکدامن و از جهت سیاسی بی پروا بود . بنده حتی شنیدم که وقتی افرادی برای بعضی از امور سیاسی به خانه ی او رفته و در برابر او هفت تیر کشیده و به سینه ی او گذاشته بودند معذلسک او سینه اش را باز کرده و گفته بود ، " بزنی من از مرگ نمی ترسم " . او چنین آدمی بسود . ذکر خیرش در میان مردم هست و بنده هم از افرادی هستم که مدرس را واقعا " بتمام معنسی شهید میدانم .

س- آقای آیت الله حسین منتظری ، شما با ایشان هیچ نوع تماسی داشتید؟

ج - عرض کردم که ایشان قبل از آمدن آقای خمینی با بنده تماس داشت و به من پیشنهاد کرد که در شورای انقلاب وارد بشوم که من به ایشان جواب دادم . بنده ایشان را آدم فوق العاده ساده و سطحی میدانم ، اثر برجسته ای از ایشان دیده نشده و تا کنون اغلب تظاهراتی که کرده

نشاندهنده‌ی یک آخوند ساده لوح بوده است .

س - آقای دکتر شما چه خاطراتی از مشیرالدوله دارید؟

ج - از مشیرالدوله بنده شما " بعنوان دانشجو خاطراتی دارم .

س - بله مسلماً "

ج - حسن پیرنیا مشیرالدوله از رجال بسیار محبوب بود . او در اوان صدر مشروطیت که در سفارت ایران در پیتزبورگ سفیر بود یکی از برجسته ترین دیپلماتهای ایران بحساب میآمد و بعداً و بنیانگذار مدرسه‌ی علوم سیاسی برای وزارت خارجه شد . و با زاهد و درتدوین قانون اساسی مشروطیت و درتدوین یا بهتریگویم ترجمه‌ی قوانین انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی از قوانین فرانسه خیلی مؤثر بوده است . مشیرالدوله در طول حیاتش فوق العاده مورد توجه مردم بود و مردم اعتماد کامل داشتند که هر وقت او زمامسدار باشد اقدامی و عملی علیه مصالح مملکت نمیشود . البته مردم پر حرکت و پرتوانی نبود اما سیاستمداری و طندوست و درستکار و مؤثر بود . بعداً " هم که رضا شاه طلب وضع دیکتاتوری و تغییر آنها در مشروطیت شد او از نمایندگی مجلس و بعد یکی از سیاست‌کنار گرفت و در خانه‌ی خودش به مطالعات علمی و تاریخی پرداخت و چند جلد کتاب را جمع به تاریخ ایران باستان تألیف کرد که از آثار تاریخی بسیار معتبر محسوب میشوند . اسم خیرش همیشه در اذهان باقی است خدا بیش رحمت کند .

س - آقای مستوفی الممالک .

ج - محبوبیت مستوفی الممالک از مرحوم مشیرالدوله هم بیشتر بود و بیشتر از او نامزد دموکراتها و جمعیت‌های تندرو برای زمامداری میشد . ولی او کم کارتر و کم حرکت‌تر و کم ابتکارتر از مرحوم مشیرالدوله بود . ولی مستوفی الممالک هر چه بود محبوب و موجه و مورد اعتماد مردم بود و هر وقت بر سر کار میآمد این اطمینان حاصل بود که منافع مملکت را محفوظ میدارد . او از جالی بود که تا زنده بود مورد احترام عام و خاص باقی ماند و به همین علت هم رضا شاه نسبت به او احترام داشت و به توصیه‌های او ترتیب اشرفی داد . او چندین نفر را در زمان رضا شاه که در معرض اعدام بودند از خطر نجات داد .

س- آقای موسوی که نخست وزیر هستند، بنده اسم کوچک ایشان را ننمیدانم.

ج- بنده ایشان را هیچ نمی شناسم.

س- آقای آیت الله موسوی اردبیلی .

ج- آشنائی بنده با آقای موسوی اردبیلی همان بود که در ضمن مذاکرات گفتم که یکبار ایشان را در آن جلسه ای که با جمعی از آقایان روحانیون داشتیم دیدم و یکمرتبه هم به نمایندگی از طرف آقای خمینی به منزل من آمد که با رئیس مجلس وقت آن مذاکرات را کردیم که جز صحبتها یمان هست .

س- آقای آیت الله محمود طالقانی .

ج- آقای سید محمود طالقانی از افرادی بودند که ما با ایشان خیلی مرتبط بودیم و پسای سخنرانی ها و وعظ های ایشان در مسجدها یا در خیابان استامبول گاهی میرفتیم که از شخصاص خیلی موجه و از روحانیون نیک نام بخصوص در میان روشنفکران بود . مردی آزادبخواه و آزادی طلب و مشروطه طلب بود و نما یشگر مشروطه خواهی او تجدید چاپ و تدوین کتاب تنبیه الامه تألیف مرحوم میرزا حسین نائینی از مجتهدین مرجع تقلید بود . این کتاب که تا با ب شده و حتی معروف بود که خود مرحوم نائینی هم نسخ آنرا جمع آوری میکرد آقای طالقانی آنرا مجدداً " با حواشی تازه ای چاپ کرد و مقدمه ای بر آن نوشت . در دوران نهضت ملی او جزو طرفداران صدق و همکاران صدق بود و رفاقت نزدیک با آقای مهندس یازرگان داشت ولی شخصیت او بسیار رقبوی و رصمیمی تر از یازرگان و در ارتباط با جبهه ملی هم بسیار منصف تر از او بود و رنج و زحمت زندان هم بیشتر از او متحمل شد و موقعی که از زندان آزاد شد من در پاریس بودم و به او تلفن کردم و چون صدای او را شنیدم از اینکه این سید محترم و مبارز سالها در کنج زندان بوده حالت نا را حتی تأثر شدید من دست داد . ولی او در مدت زندانی اغیرش با جمعیت های چپی جوان که تازه تشکیل شده بودند و با گروه های چریکی و طرفسدار مبارزات مسلحانه و با بعضی از سران آنها مانند آقای رجوی و دیگران هم زندان و معاشر شده بود . او که یک روحانی انقلابی بی پروا و طبعاً " هوادار طبقات محروم و مظلوم جامعه و خواها ن رفع تبعیضات و امتیازات اجتماعی بود بدون توجه به فلسفه ای دیالکتیکی مادی

و ضد دینی ما رکس وانگلس نسبت به آنها حسن ظن و اعتماد پیدا کرده و از آنها حمایت مینمود و آنها هم او را پدر میخواندند و از او حرف شنوی داشتند. البته طالقانی قابل احترام بود ولی بیشتر احترامی که چپگرایان نسبت به او اظهار مینمودند برای این بود که از شخصیت و محبوبیت عام او که نفردوم بعد از خمینی حساب میشد و نفوذ کامل در جامعه و در میسبان روحانیون داشت استفاده بکنند. از جمله در زیرچتر محبوبیت او بجا بهره جویی از سالروز دکتر مصدق بود که در آن اجتماع عظیم تشکیل جبهه ملی دموکراتیک را اعلام کردند.

مرحوم طالقانی به سبب توجهی که مردم به او داشتند و در بعضی از جریانهای سیاسی و قضایی که بعد از انقلاب اتفاق افتاد مداخلاتی کرد که بعضی از مداخلات او اقدامات متأسفانه چون تجربیات سیاسی و شناسایی کامل نسبت به وضع نداشت منطبق با مصلحت نبود از جمله مداخلاتش در کردستان بود و با زیر برای مثال کاهش اوجیات داشت و در حضور خود او این ماجرا بصورت گلّه بیا می شد. چون من به خاطر هی او احترام دارم. وقتی در همان سال اول انقلاب بود که تیر جبهه ملی اعلام اجتماع و تظاهراتی در میسبان بهارستان کرد پس از آن تیر ما بنام آقای طالقانی هم دعوتی برای همان روز و همان ساعت در همان میدان بهارستان بعمل آمد. جبهه ملی در قسمتی از میدان بهارستان ترتیب سخنرانی داده بود و آقای طالقانی در گوشه دیگری از آن میدان، و چون جمعیت ها با هم برخورد کردند و آشفتگی هایی پیش آمد "املا" آن تظاهرات صورت نگرفت و زیان آن عاید همه ی گروه های غیر آخوندی گردید. این نتیجه عمل آن افراد و آن گروه های چپگرا بود که جبهه به اصطلاح دموکراتیک ملی را در مقابل جبهه ملی و نه در برابر آخوندها درست کرده و شخصیت بارز و نازنین طالقانی را واسطه آن قرار داده بودند.

س- آقایان مجاهدین خلق و هم فکران نشان همیشه این موضوع را مطرح میکنند که آقای طالقانی با روش آقای خمینی موافقت نداشته است ولی سخنرانی های آقای طالقانی نسبت که شنیده اید "از آقای خمینی حمایت کرده است. آیا شما خاطره ای بیاد می آورید که واقعا " آقای طالقانی با آقای خمینی در روش ایشان مخالفتی داشته باشد؟

ج - بنده خیال میکنم این حرفی که درباره آقای طالقانی زده اند دورا واقعیت نیست . طالقانی با آخوندهای سنتگرا و قشری تفاوت زیاد داشت . تجلیل از آقای خمینی در اوایل انقلاب دلیل بر طرفداری از حکومت آخوندی نیست . من هم در اوایل انقلاب مکرر از آقای خمینی تجلیل کرده ام . طالقانی میخواست که مرکزیتی دور خودش ایجاد کند و وقتی که هنوز خمینی به ایران نیامده بود با زرگان و سحابی و بنده و داریوش فروهر و افراد دیگری را به منزلش دعوت کرد و با شدت و بصورت اتمام حجت میخواست یک ترتیبی را بر ما بقبولاند و میگفت در همین مجلس و همین ساعت یا قبول کنید و یا رد کنید .

س - آن ترتیب چه بود ؟

ج - آن ترتیب این بود که ما رهبری او را بپذیریم . ظاهراً " او میخواست ما را با عناصر چپیی که پیرامون او بودند و ما نمیشناختیم پیوند بدهد . چون نظرو روش او مبهم و به علاوه ترتیب پیشنهادها تمام جفتش غیر دموکراتیک بود برای هیچیک از ما قابل قبول نبود . ولی او بعداً " و به نحو مکرر اظهار میداشت که اگر این آخوندها قدرت پیدا کنند از آزادی چیزی باقی نخواهد ماند . موقمی که شخصی بنام غرضی با افرادی گرسرا و را گرفتند و زندانی کردند ، تصادفاً " در همان روزها هم من استعفاً داده بودم ولی استعفای من هیچ ارتباطی نسبتاً آن قضیه نداشت . یک یا دو روز بعد که به عنوان همدردی ملاقاتی با آقای طالقانی کردم او تقریباً " بصورت اعتراضیه من گفت شما چرا در این موقع استعفا داده اید ؟ آخوندها این راهم به حساب من میگذارند .

در جریان مجلس مؤسسان هم آقای طالقانی این اشتباه را کرد که فکر خبرگان را بر آه انداخت که بجای سید نفیسی نفرا را انتخاب کند و بعد سنی نفرا کردند شصت نفر . طبیعی است افراد خبره ی قانونگزار در نظر آخوندها غیر آخوند و یا آخوند نما نمیتوانند باشند . بعد هم در آن مجلس به اصطلاح خبرگان " و نتوانست کاری از پیش ببرد و دستگاره رسمی آخوندی حرمت شخصیت روحانی و سابقه مبارزات او را نادیده گرفتند و در برابر او شخص دیگری یعنی آقای منتظری را رئیس آن مجلس کردند و عملاً " او را از اثر انداختند . اگر طالقانی باقی مانده بود - احتمال قوی بر سر رحمت ورنجی وارد میکردند نظیر آنچه بعداً " بر سر آقای شریعتمداری - وارد آوردند .

س- آقای دکتر سنجایی حالا که شما به رویدادهای انقلاب اخیرا ایران می‌اندیشید و اقدامات خودتان را مورد سنجش و بررسی قرار می‌دهید آیا موردی مواردی بنظرتان می‌رسد که فکر کنید که اشتباه کردید و اگر آن فرصت‌ها تکرار شدند بود شما کار دیگری غیر از آنچه که کردید می‌کردید؟

ج- هیچ کس نیست که منم از خطا باشد، هر کسی خطا میکند ولی من وجدانا " به شما می‌گویم موقعی که به گذشته‌ی خودم مراجعه میکنم از دوجهت نظر میکنم: یکی از جهت حسن نیست و دیگری از جهت مفید و مصلحت بودن اعمال. این رانه برای دفاع از خود بلکه بنا بر اعتقادی که دارم از روی صدق و صفا می‌گویم که ممکن است عمل من اشتباه و زیان بخش بوده باشد ولی هر چه کرده‌ام با حسن نیت و در خط و در صراطی بوده که به آن اعتقاد داشته‌ام. الان هم که به گذشته‌ی خود فکر میکنم متوجه هستم که اگر به طریق دیگری عمل میکردم شاید از لحاظ موفقیت، و رسیدن به قدرت، و یا تجلی شخصیت برای من مفیدتر بود.

س- آن مسئله از این جهت بخاطر اینکه شما را می‌شناختند و میدادند که شما همیشه خدمتگزار ملت بودید و واقعا " منافع ملت را در نظر داشتید و حسن نیت شما را هم کسی شک نکرده است من این را فقط از این جهت دارم سؤال میکنم ببینم که آیا مثلا" اگر کار دیگری میکردید آیا منافع ملت ایران بهتر حفظ میشد یا نه. برای اینکه ما میدانیم شما دنبال قدرت نبودید.

ج- همین را عرض میکنم که شاید من در آن قضایا کامیاب تر میشدم. ولی آنرا هم انحراف از تعهد و طریقه خودم به زیان مملکت و ملت میدیدم. قبلا" اگر همین جریان‌ها تا اخیر ایران را در نظر بگیریم آیا نقطه‌ای خارج از واقعیت و خارج از اصول و برخلاف مصلحت در اعلامیه‌ی سه‌ماهه پاریس من بوده است؟ آیا با سوابق مسلمی که از خصومت و بدخواهی شاه نسبت به ملیون وجود داشت من میتوانستم سرخورد را به او ببندم و بی قید و شرط قبول مسئولیت بکنم و آیا در آن اوضاع و احوال ایران موفقیتی برای آن ممکن بود؟ و یا بعد از پیروزی انقلاب آیا کوچکترین گذشت و اغماضی از من نسبت به انحراف از اصول دموکراسی دیده شده است؟

اکنون هم که به گذشته‌ی خود فکر میکنم هیچگونه احساس ندامت و شرمندگی ندارم. حالا که پیش شما هستم و توجه میکنم که چه اشخاصی و چه جمعیت و چه گروه‌هایی مرا قبول ندارند و بوسیله

نشریاتشان و در سخنرانی‌ها ایشان به من بدمیگویند و بدزبانی میکنند. میبینم سه‌دسته هستند که با من نظر مخالف دارند. یکی دسته‌ی سلطنت‌طلبان هستند که گناه مراد با راهی آن اعلامیه‌ای که ما در کرده‌ام و به شاه گفته‌ام که لازم است از ایران خارج شوند نمی‌بخشند ولی پیش‌و جان خودم آن سلطنت را با آن ترتیب‌الان هم اگر وجود داشت با همان شدت محکوم می‌کردم و خوشوقت هستم از اینکه کنا نیکه عامل آن فجایع و باعث رسوایی آن سقوط شدند امروزه به عنوان سلطنت‌طلبی با من مخالفت میکنند. دسته دیگری که با بنده مخالف هستند همین چپ‌گراها و چپ‌زده‌ها بخصوص توده‌ای‌ها و عوامل منسوب به آن حزب هستند. بنده با این قبیل سازمانها که غالباً "وابستگی بخارج دارند و با اینکه مرام و ایده‌آولوژی خودشان را یکدست و یکپارچه از خارج میگیرند و نمیخواهند منطبق بر وضع تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران بکنند نمیتوانم سازش و همراهی داشته باشم و با خوشوقت هستم که چنین افرادی که سوابق و ابستگی‌هایشان مسلم گردیده با من مخالف باشند و مرا ملی‌گرا و لیبرال و بورژوا و حتی فئودال بخوانند. گروه دیگری که با من مخالف هستند آخوندها هستند که بنده با آنها با نهایت صفا و صداقت در یک مبارزه‌ی ملی و عداست‌پسندی وارد شدم و بعد تاریخ ایران و ملت ایران و آیین‌ها قضاوت میکند که آیا دربارهی آنچه گفتیم و کردیم و خواستیم من منحرف شدم یا آنها منحرّف شدند! آنها بودند که آزادی را از بین بردند، آنها بودند که استقلال مملکت را دچار این مغایره کردند، آنها بودند که ملت را به فقر و بدبختی و کشتار و قتل و ویرانسی کشاندند. آنها بودند که اصول انسانی و آزادی و عدالت را حتی آنچه در قانون اساسی خودشان هم تصریح گردید زیر پا گذاشتند. من افتخار میکنم و با این افتخار را میدارم از دنیا بروم که هم آخوندان و هم کمونیستها و هم آنها شی که خود را طرفدار سلطنت معرفی میکنند با من مخالف باشند. بنده در آذربایجان هم این مطلب را اضافه میکنم که مادر طول این مدت که همراه دکتر ممدق و بعد از او در آن خط مبارزه کردیم در واقع ضد سلطنت نبودیم، ما طرفدار سلطنت مشروطه بودیم و نه خواهان استقرار جمهوریت. ما میگفتیم این شاه هست که قانون اساسی ایران را نقض کرده و اصول مشروطیت را از بین برده و

ناقض قانون اساسی است و بنا بر این چون ناقض قانون اساسی است فاقد مشروعیت است . خوب الان از این آقایان سلطنت طلبی که آمده و میخواهند خود را به عنوان طرفسندار مشروطه جلوه گر سازند میپرسم که در این مدت پنجاه سال مشروطیت ایران را کی پایمال کرده بود؟ غیر از خود پادشاهان و خاندان سلطنتی و وزیران و عمال آنها آیا کسی دیگر مسئول آن هست؟

بنا بر این بنده چند امتی میتوانم داشته باشم . گروههایی را که اسم بردم باید با من مخالف باشند و اگر آنها مخالف من نباشند عیب و نقض در من هست ، خطا در من هست و مبنی مخالفت آنها را با خودم جزء شرایط ذبح بودن خود و برائت خودم را از آنها میدانم و دیگر عرضی ندارم .

س- آقای دکتر سنجا بی من با عرض تشکر از وقتی که وقف این مباحثه کردید گفتگویمان را در اینجا خاتمه میدهم .

ج- خیلی ممنونم ، انشاء الله موفق باشید .



روایت‌کننده : آقای دکتر کریم بنجابی

تاریخ مصاحبه : ۴ ژوئن ۱۹۸۴

محل مصاحبه : چیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۳۵

در تاریخ ۱۹۸۳! ز طرف دانشگاه‌ها واردنا مه‌ای به من نوشته شد مبنی بر اینکه آن مؤسسه بزرگ علمی مشغول ترتیب تاریخ شفاهی از فایع و حوادث ایران از سال ۱۹۲۵ یعنی از سقوط نسله قاجاریه تا انقلاب اخیر ۱۹۷۹ ایران بوسیلنه مصاحبه با اشخاصی که از نزدیک شاهد و یا خود خیل در آن حوادث بودند و درنا مه تأکید شده بود که متن مصاحبه‌ها ما شین شده و ترجمه شده به انگلیسی در بایگانی دانشگاه ضبط خواهد شد و ترتیب استفاده و انتشار مطالب آن بر طبق شرایطی خواهد بود که روایت‌کننده معین میکند.

من هر چند از تاریخ خروج اضطراری از ایران با هیچ مؤسسه روزنا مه و خبرنگار چه خارجی و چه ایرانی حاضر به مصاحبه نشده بودم ولی چون اقدام دانشگاه‌ها روارد رایک عمل علمی و تاریخی تشخیص دادم حاضر شدم با نماینده آن مؤسسه مصاحبه کنم به این شرط که در حیات من بدون موافقت قبلی من مطالب مصاحبه انتشار پیدا نکند و اجازه استفاده از آن نیز مشروط بهمین شرط باشد. از آن پس آقای ضیاء صدقی از جوانان و وطن دوست و آزادیخواه ایران که با آقای دکتر لاجوردی در آن دانشگاه مشغول کار و خدمت هستند برای اجبرای مصاحبه به محل اقامت من در شهر چیکو از ایالت کالیفرنیا آمد و در مدت یک هفته به از ۱۵ اکتبر تا ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳ هر روز بطور متوسط قریب ۵ ساعت پیش از ظهر و بعد از ظهر مشغول این کار بودیم. بعبارت دیگر متن این مصاحبه قریب سی ساعت صحبت است که در ۲۹ نوار ضبط شده. آقای صدقی نوارها را با خود به دانشگاه‌ها روارد برد و بر طبق موافقت قبلی یک دوره از نوارها با متن پیدا شده و ما شین شده‌ی آنها را برای اصلاح نزد من فرستاد. من در تصحیح آنها

علاوه بر اصلاحات لفظی و حذف بعضی از تکرارات بعضی از مطالب یا بعضی از اساسی را که در حین اجرای مباحثه فراموش کرده بودم اضافه کردم ولی سعی بعمل آوردم که شیوهی بیان از صورت مباحثه و گفتگو خارج نشود. عمل تصحیح هم کلاً "در قریب بیست روز انجام شد. بدین ترتیب این مباحثه که در ۴۲۰ صفحه ماشین شده جمعا " ۳۰ روز کار است.

بدیهی است با سرعت و شتابی که در بیان آن بوده و با فقدان هر نوع سند و مدرک در اختیار من نقاشی و کمپوآن فراوان است. من مطالب را از دیدگاه خود و بنا بر اطلاعات خود بیان کردم نه غرض شخصی یا کسی داشتم و نه هوس خودنمایی و خودستایی. سعی کردم که بیانات من عین واقع و حقیقت باشد. اگر در این مطالب راجع به وقایع و یا اشخاص اشتباهی باشد ناشی از نقص اطلاعات من است.

از آن پس بی فایده ندیدم که مطالبی راجع به ترتیب فراخود را از ایران و آمدن به پاریس و آمریکا و گفتگوهای که با گروهها و افراد مختلف داشتم و بر طبق یادداشتهای روزانه مریب یکسال پیش تنظیم شده و حاکی از دلیل عدم همکاری من با آن گروهها بوده برای تکمیل این مباحثه در یک یا دو نوار اضافه کنم و اینک به آن مطالب میپردازم.

بیش از یکسال، یکسال و نیم است که من و همسر من پس از ۱۴ ماه اختفای آمیخته با وحشت و نگرانی تن به با رگران فراغ و هجرت از وطن دادیم. من اصلاً با این کار موافق نبودم و همواره در برابر واردستان و خویشاوندان مقاومت میکردم. خوشنود ترازی بودم که بدست جلادان آقای خمینی نابود بشوم و این عاقبت بخیری را در سن قریب به ۸۰ سالگی برای خود فراهم کنم تا گرفتار آوارگی پایان ناپیدا و پناهندهگی به دولتهای خارجی بشوم. امید به اقداماتی که در خارج از ایران علیه دستگاه سفاک و خون آشام حاکم ایران میشود نداشتم. نه آنها را که بنام سلطنت و با ارتش سروصدا میکردند و فوق میدانستم و نه برای دارودستهی آقای بنی صدر و رجوی آیندهای قائل بودم و نه روشنفکران چپ زده انقلابی منما ما را برصراط مستقیم میدیدم و نه هرگز حاضر بودم با یک سیاست خارجی بیفرض مکان برای برانداختن این حکومت غاصب و ستم گروا ردیندوبست بشوم. پس برای نجات چندروزه ای این زندگی از شر افتاده چرا باید خود را در دیردور بر بار زندگی فرزندان خود

بکنم که در حال رج از کشور با کوشش خود ترتیب معاشی فراهم آوردند. بعلاوه اگر کاری بشود با پسند در همین ایران باشد. ولی سرانجام اصرار و ابرام دوستان و عجز ولایه‌ی خویشتا و ندانند بر مقامت من چربید و حاضر شدیم که خود را تسلیم مقدرات هجرت بکنم.

روز چهارشنبه ۶ مرداد ۱۳۶۱ مطابق با ۲۸ جولای با اتوبوس کوچکی که دوستان ما آن را - فراهم کرده و خود آنها نیز از نندگسی آن را برعهده گرفته بودند ساعت ۴ صبح از تهران حرکت کردیم. آن دقایقی را که از دختر عزیزم مریم جدا میشدم هرگز فراموش نمیکنم. دیدار را و برای همیشه مایه انبساط و روشنی دل و چشم من بود. جمع سر نشینان اتوبوس بیست نفر که چهارده نفر آنها مهاجر ایرانی و شش نفر دیگر همراها و بیدر قد کنندگان بودند. بغیر از دو نفر که واسطه و راهنمای مهاجرین بودند دیگران ما را نمی شناختند. من هم سرم تنها دو کیف دستی کوچکی همراه داشتم که محتویات آنها تمام ثروت و دارائی ما را تشکیل میداد. راهنمای ما که خانم و دختر خویش را نیز همراه آورده بود از من خواست کرد تا به داخل ترکیه و محل مطمئن نرسیم اسم خود را فاش نکنم. راهنما و دیگران به تقلید از او مرا "عموجان" یا "حاج آقا" خطاب میکردند. صبحانه و نهار را برای همه مسافریان آخرین میزبان ما تهیه کرده بود. از تهران و کرج و قزوین و زنجان بدون مواجبه‌ی با هیچ پرسشی گذشتیم. در چند فرسخی بین زنجان و میانه توقف کردیم و در کنار بییشه و نهر آبی نهار خوردیم. اوایل غروب به تبریز رسیدیم و بیدرتنگ از آن خارج شدیم. سردوراهی خوبی و سلماس بعضی از پاسداران جلوی اتوبوس ما را گرفتند و به بررسی اثاثیه پرداختند. چیزی که موجب سوءظن باشد نیافتند و ما راه را کرده‌اند. قریب یک یا دو ساعت از شب گذشته اتوبوس ما با اثار سرکاروان از جاده اصلی منحرف و وارد جاده‌ی خاکی کوهستانی گردید. پس از طی مسافتی در پناه دره‌ای متوقف و منتظر شدیم تا مینی بوس دیگر همراه یک نفر دیگر از این راهنمایان ما از راضایه فرار رسید و فوراً "با آن منتظر شدیم. جاده کوهستانی خاکی و بسیار ناهموار بود. پس از مدتی بالا و پائین رفتن در تاریکی شب با جمعی از گردان مسلح که بر حسب قرار قبلی با سرکاروان منتظر ما بودند برخورد کردیم. آنان بدون سؤال و جواب و تعارف با شتاب خود را بدون مینی بوس انداختند و با آهنگ بلند با یکدیگر شروع به قبیل و قال کردند. بالاخره ما شین را نزدیک به دهی متوقف ساختند و

ما را پیاده کردند. از سربالائی کوتاه گذشتیم و به سراسیمه دره ای رسیدیم که در پناه آن اسبها را برای مسافری آماده کرده بودند. اسبها خیلی کمتر از عده مسافری و غالباً آنها نیز زین نداشتند. نگرانی من بیشتر از جهت خانم بود که عادت به سواری نداشت از سربکاروان خواستم که به وی مادیان زین داری بدهد، برای من نیز اسبی آوردند و اصرار به سوار شدن کردند. در آن تاریکی که کسی را نمی شناخت و نمی دید به راه همای کاروان گفتم تا همسر سوار نشود من نیز سوار نخواهم شد. به من گفتند که اوسا رسیده من نیز سوار شدم. در این بین از پشت سر خود صدای شیهه اسبان و درآویختن آنها را با یکدیگر شنیدیم. با آواز بلند همسر را صدا کردم جوابی نشنیدیم. متوجه شدم که جمعیت در همانجا که اسبان با یکدیگر نزاع میکردند جمع و بیحرکت شده اند. از اسب پائین آمدم و به محل اجتماع رفتم دیدم که چند نفر دور یک نفر که به زمین افتاده گرد آمده و مشغول به حال آوردن او هستند. نزدیک تر که رفتم دیدم که همسر در حال نیمه بیهوشی است. او را با اضطراف صدازدم به خود آمد و گفت چیزی نیست. معلوم شد که بهنگام نزاع اسبها به زمین خورده است. کم گم هوشیاری خود را با زیافت و با حال ناتوان حاضر به سواری شد. در آن تاریکی مطلق کرکترین اثری از راه نبود. جلوی هراسی را جلوداری از کردهای محلی میکشیدم و من مراقب بودم که از خانم جدا نشوم. از قریب ساعت ده شب تا چهار صبح از کوهها با لامیرفتیم و از درهها پائین میآمدیم، در کنار خود درختان بلند و صخره های عظیم تصور میکردیم که شاید نه درخت بودند و نه صخره. در همان تاریکی شب به یائین دره ای رسیدیم بما گفتند با ایده مانجا پیاده شوید و رفع خستگی کنید تا هواروشن بشود. بی آنکه پذیرائی کنندگان گلیمی یا پلاسی برای زیر انداز آوردند و با شند بر روی زمین سرد و مرطوب افتادیم. از حال خانم جويا شدم، شاید برای رفع نگرانی من کوچکترین اظهار در دو خستگی نکرد. هوا که روشن شد دوباره بسراه افتادیم. در تمام مسیر ما کوچکترین اثری از راه حتی راه گوسفندرو نیز نبود ولی چون هواروشن شده و پیرامون خود را میدیدیم از بالا رفتن و پائین آمدن کوهها تا راحتی نداشتیم بغیر از چند نفر از ماکه سوار بودند بقیه همراهان آن راه سخت و طولانی را پیاده طی میکردند و آنها بیشتر جوانان دبیرستانی یا دانشگای بودند که از ادامه ی تحصیل محروم مانده و از ترس

گرفتار شدن به دست جلادان جمهوری اسلامی بدون داشتن هدف معلوم ویی وسیله‌ی معاش مطمئن جلای وطن اختیار می‌کردند. آفتاب که بالا آمد و هوا اندکی گرم شد از ماشا هده کوهها و دره‌های سرسبز و پیرآب آرا را ت نشاط تازه‌ای در مسافرین پدید آمد. نزدیک ظهر در گودال چمنی سر سبز و پر علف مارا پیا ده کردند و گفتند که با یدتا آخر روز همین جا بمانید ولی برای استراحت و یا خواب مسافران نه زیر اندازی وجود داشت و نه رواندازی. کردهای همراه و - جلودار نیز یکی یکی فرار شدند و با صدای بلند با یکدیگر به سخن پراکنی پرداختند. آنها کردهای ایرانی از تیره‌ها و عشایر شمالی بودند. با نهایت تعجب و تأسف دریا فتم که با آنکه من خود کرده‌ستم و یک دوله‌جه کردی را به روانی صحبت می‌کنم چیزی از حرفهای آنها نمی فهمم آنها نیز کردی مرا نمی فهمیدند. بناچار با فارسی مکالمه می‌کردیم. نزدیک ظهر با یک کتتری دودزده‌ای چای برای ما ترتیب دادند که بسیار چسبید. در حدود ساعت چهار بعد از ظهر از منزل کدخا و یا مالک دهی که میزبان و مهماندار ما بود برای مهاجرین نهار خوب و چرب و نرمی آوردند. نزدیک به غروب همان مهماندار ما سوارهای کرد را صدا زد و بین آنها پولها شسی تقسیم نمود و این از پولی بود که راهنا و سرکاروان مهاجرین در تهران از ما گرفته بود.

آنها به من و خانم خیلی احترام می‌گذاشتند و همراه ما بودن را برای خود افتخار می‌دانستند و گفتند از جهت خود پولی از ما نمی گیرند ولی برای جوهی که در دو طرف مرز و دیگر ترواسل و وسائط یا یدبیرا زند از ما دو نفر دو بیست هزار تومان گرفتند. دیگر معلوم نشد که از افراد دیگری چه مبلغ گرفته و یا به اکرا و عوامل دو طرف مرز چه مبلغی پرداخته‌اند. سوارهای کرد ایرانی که پولهای خود را گرفتند رفتند و اسبهای خود را بردند. برای ما دو اسب بیشتر باقی نماند. کیف‌ها و جامدانها را بر آنها بار کردند و یکی از آنها من سوار شدم و بر دیگری خانم و نزدیک غروب مجدداً " پیاده و سوار برای افتادیم و یک تا دو ساعت از شب گذشته به دهی رسیدیم و ما را به خانه با اتاق به نسبت نظیفی هدایت کردند. مهماندار ما بسیار آدم فهمیده و انسانی بود. برادر و برادرزاده او در این راه طولانی جلودار اسب من و خانم بودند و از هیچ کوششی برای آسایش ما دریغ نکردند. خانم ما حیانه نیز با لباس کردی خویشت شخصیت جالب مهربان و مؤدبی داشت. همسر از وی خواهش کرد که او را به محلی هدایت

نماید که بتواند فریضه نمازش را بجا آورد. با مهریانی او، ابه اتاق دیگری بردو پس از لحظه ای برگشت و از قول خانم پیغام آورد که به دیدن ابرووم، چون به آن محل رفتم پشت او را دیدم که بر اثر سقوط شب پیش بکمره سیاه شده. آن چه توانستم برای مداوا و ای تسکین دردا و کردم و پس از آن شامی برای همه ی مسافریین آوردند در همان اتاق که مهاجرین بودند جمع دیگری از کردهای ترکیه برای تحویل گرفتن و بریدن ما آمده بودند. آنها با یکدیگر و با سرکاروان و مهماندار ما به نوا صحبت میکردند و روی خوشی به ما نشان نمی دادند. بهر حال رختخوابهای بالنسبه تمیزی آوردند و قرار شد که یکی دوساعت بخوابیم و بعد از نصف شب با همان کردهای ترکیه و با اسبهای آنها عازم دهی در مرز ترکیه بشویم. قریب به نیم ساعت از نصف شب گذشته ما را بیدار کردند، لباس پوشیدیم و آماده حرکت شدیم. میزبان ما که از بردن نام وی خودداری میکنم کت کثا دسریازی آمریکائی خود را به من امانت داد که در برابر سرمای سخت کوهستانی آرا را ت بر روی لباس خود بپوشم. هوا بارانی و بسیار سرد بود. در حیاط کوچک آن خانه جنجال عجیبی از اسب و آدم وجود داشت. ظاهراً اسبها فقط چند رأس معدود بودند که جامه دانها و کیفها را بدون ترتیب بر آنها بار کردند و به ما تکلیف کردند که بر روی بارها سوار شویم. من بسیار از جهت خانم نگران بودم و چون کردهای نرسیده به ما توجهی ننیکردند به سرکاروان گفتم که یک اسب را م با زین و برگ مرتب برای خانم فراهم نمایند، وی به من اطمینان داد، بر روی بارها منظم جامه دانها سوار یکی از اسبها شدم و در تاریکی مطلق شب سوار روی پاده بی آنکه همدیگر را ببینیم راه افتادیم. من همواره خانم را صدا میزدم که از همراه بودن او مطمئن باشم. کردهای جلودار تا کید میکردند که آهسته و بی سروصدا حرکت کنیم. میگفتند تا حدود مرز ترکیه بیش از نیم ساعت راه نیست و در این فاصله ممکن است با پاداران ایران و یا ژاندارمهای ترکیه برخورد نمائیم. باری که مرا بر روی آن سوار کرده بودند کج و شل بود و مرتباً از تعادل خارج میشد. هر دفعه که جلودار را صدا میزدم میآمد و از سمت چپ یا راست شانهای بزیربا رمیزد و تا کید در حفظ سکوت میکرد. کاروان ما از هم پاشید، من دیگرنه سیاهی سوار رویا پادهای میدیدم و نه حدائی رامی شنیدم. قریب نیم ساعت یا بیشتر از زده خارج نشده بودیم که ناگهان از نزدیک صدای رگبار تیراندازی شنیده

شد. من همین قدر متوجه شدم که جلودار من به کنا را سب آمد و با دوضربت محکم شلاق به زیر شکم اسب نهیبی به آن زد و با فشار دست خود مرا از زپشت آن به پائین انداخت و بی آنکسه اعتنائی به من بکنند و یا بعقب برگردد بسرعت اسب را جلوراند و زدیدگاه من محوشد. دره شدیدی بر پشت خود احساس کردم، مدتی سراسیمه و متحیر ماندم. باران میبارید، هواسردوزمین نمناک بود. اثری از دیگر مسافران پیاده و سوار ظاهر نشد. در پیش خود فکر کردم که بیش از نیم ساعت از آبادی دور نشده ایم بهتر این است که بسوی آبادی برگردم ولی جهت حرکت را نمیتوانستم تشخیص بدهم. به زحمت از زمین بلند شدم و چون قصد به راه افتادن کردم با حیرت و نومیدی متوجه شدم که پاهایم به هم می پیچند و قدرت حرکت ندارم. در این احوال ناتوانی و درماندگی است که انسان متوجه خدا میشود. چون به خود رسیدگی کسردم احساس نمودم که ترس و وحشتی ندارم. ترس از مرگ است و من بهیچوجه از مرگ نمی ترسیدم. نگرانی و ناراحتیم فقط از جهت همسرم بود که تماد ف روزگار مرا قسیت وی کرده که در طول زندگی زناشویی خوشی و آسایشی از من ندیده، سالها در خانه پرستار بچه ها و نگارها را بروی خانواده بوده در حالیکه من متواری و پنهان و یا در زندان شاه بودم. در ۱۴ ماه اخیر نیز با ترس و دلهره مداوم از گرفتار شدن به دست پاسداران و جلادان خمینی همراه و همدم و پرستار همیشگی من در مخفی گاه ها بود. با یادآوری این احوال رو به عالم غیب کردم و گفتم "بارخدا یا اگر من گناهکاران رومستوجب عقوبت هستم زن من از ایس جهت گناهی نکرده است. اگر دعای گناهکاران قابل اجابت است از تو درخواست میکنم که وی را و آبروی وی را در این بلیه حفظ کنی". از آن پس بخود قوت قلب دادم و مجدداً "از زمین بلند شدم و افتان و خیزان چند قدم جلورفتم. در پیرامون خود قطعات سفید رنگی را میدیدم که تصور میکردم توده های گلش و یا علوفه هستند که دهقانان ترتیب دادند. به یکی از آنها که رسیدم دست خود را بر روی آن انداختم و حدس خود را ما شنب دیدم. بلند آن تا زانوئی من بود. با حال خراب بر روی آن افتادم و دراز شدم. هواسردو تار یک بود و باران مرتب میبارید و آسمان رعد و برق داشت. با این عمل ترس و اضطرابی نداشتم بخود میگفتم که از این آسیب کمرو سرامی شبانه نخواهم مرد همین جا خواهم ماند تا هوا روشن و آفتاب ظاهر شود شاید کسی از اهل

آبادی و یا مسافرین برسد و یا خودده نمودا ریشود. نمیدانم چند ساعت برای این احوال و برای این اندیشه‌های پریشان من گذشت کم‌کم سپیده صبح دمید و نخستین اشعه‌ی آفتاب ازورای اقیق نمودا رشد. با زحمت خودرا ازروی توده کلش به پائین کشاندم و لنگان لنگان رو به جهتی که بخیال خودبسیوی آبادی است بحرکت افتادم.

بعد از آن بالا رفتم و به دشت واقع بازی رسیدم. در چند قدمی مزارع گندم و در پیشست مزارع دهکده‌ای نمایان گردید که یک ساختمان نوساز شهری آن جلب توجه میکرد. خیال کردم همان آبادی دیشبی باشد و خوشحال شدم که بالاخره یا من به آنجا میرسم و یا کسی فسبراً میرسد. در این اندیشه بودم که ناگهان صدائی به گوشم رسید که گوئی کسی مرا بانگ میزند. به سمت صداتوجه شدم دیدم در فاصله ۱۵۰ متری دوژاندارم تفنگ خودرا متوجه من کرده و بادست اشاره به تسلیم شدن میکنند. من هم هر دو دست خودرا به نشانه تسلیم بلند کردم ژاندارم‌ها بسوی من آمدند و چون رسیدند با ترکی شروع به خونت ویدزبانی کردند. من هم ترکی رایک چند کلمه‌ای بلد نبودم. متوجه شدم که پاسپورت میخواهند و مرا قاچچی مینامند. پاسپورت ایرانی خودرا که عکس زمان وزارت و جوانی مرا در برداشت به آنها نشان دادم و گفتم که ایرانی هستم و از ایران فرار کردم. پرسیدم، "این محل خاک ایران است یا ترکیه؟" گفتند ترکیه است و آن ده که نمایان است ده ترکیه و آن ساختمان اداره ژاندارمری محل است و بایده آنجا بیرویم. گفتم از راه رفتن عاجز هستم اگر ممکن است اسبی برای من بیاورید. یکی از آنها شروع به ناسزا گوئی کرد و گفت، "اسب نیست و بایده بیرویم." و من را کشان کشان بدنبال خود کشیدند. چون متوجه شدند که قادر به راه رفتن نیستم آنوقت یکی از اهل آبادی که در کنار مزرعه بود صدازدند که اسبی بیاورد. یکی از ژاندارمها عینک مرا کبیه در همان محل سقوط من افتاده و شکسته شده بود به من نشان داد و پرسید، "این مال شماست؟" گفتم بله. اسلحه مرا خواست. گفتم هیچگونه سلاحی ندارم. شروع به کاش کردن پس از آن از پولهای من جویا شدند. فهمیدم که اصل مسئله بر سر پول است. گفتم هیچ پولی جز دو بیست تومان ایرانی همراه خود ندارم. دست به جیب بغل بردم متوجه شدم که کیفم و قلم خود نویسم هم در همان محل سقوط افتاده. آنها که شب کلاه و عینک شکسته‌ی مرا یافته بودند میبایستی کیف و



قلم ، راهم در آن محل دیده باشند . ولی چیزی دربارهی آن نگفتم . در این بین اسب هم از آبادی رسید . یکی از ژاندارمها زیرینفل مرا گرفت و در سوار شدن کمک کرد . چون در زمین قرار گرفتم خم شدم و صورت او را بوسیدم . ژاندارم دیگر را نیز صدا کردم که بیاید و بیاموزد . منم سربچی کرد و ناسزا گفت . سه نفری براه افتادیم و پس از نیم ساعت به آبادی رسیدیم . مرابهمان عمارت ژاندارم بر دندوبه اتاق کوچکی هدایت کردند که میزی با چند منگینی آهنی در وسط آن بود . بر روی یکی از منگینها نشستم و سر خود را بر میز تکیه کردم ، لرزش دیدی بر اندامم عارض شده بود . در حدود یک ربع ساعت بعد افسری که ظاهراً " درج سروانی داشت وارد اتاق شد و بر روی یکی از منگینها نشست و با زبان ترکی شروع به با زجوشی کرد . پرسیدم فارسی یا کردی و یا فرانسه میدانید ؟ جواب منفی داد . از انگلیسی پرسیدم گفت مختصری . به او توضیح دادم که کی هستم و چه سوابقی دارم و به چه جهت از ایران فرار کرده و به ترکیه آمدم . به من گفت که می رود و مترجمی با خود می آورد . به او گفتم که من تب و لرز دارم و نمیتوانم بنشینم ، فوراً " یکی از ژاندارمها را صدا زد و مرا به خوابگاه ژاندارمها که در کنار آن اتاق و دارای چند رختخواب و بطبقه بود هدایت کردند و بر روی یک تخت خوابا نند و پتوی سربازی بر روی من کشیدند . نیم ساعت بعد مجدداً " مرا احضار کردند . این بار همان افسر همراه یک نگهبان دیگر لباس شخصی و کت و شلوار و کراوات مرتب در اتاق بودند . آن همراه او با فارسی فصیح شروع به با زجوشی کرد . من به تفصیل خود را معرفی نمودم . پرسید ، شما آقای دکتر سنگابی وزیر مصدق و وزیر خارجه سابق حکومت جمهوری اسلامی هستید ؟ " گفتم بله . احترام او به من زیاد شد و به ترکی به آن افسر گفتم که او شخصیت بزرگی است . به مترجم گفتم که به این آقای رئیس ژاندارم می گوئید که او به ما فوق خود آنها به دولت خودشان دربارهی من گزارش بدهند و هر تصمیمی که دولت مرکزی آنها گرفت اجرا نمایند . سپس از دیگر مسافران و از خانم من جویا شدند . گفتم از حال آنها خبری ندارم و نمیدانم الان در کجا هستند . مجدداً " مرا به همان خوابگاه بردند و این بار ملحفه های سفید شسته بر روی تخت و زیر پتوها گذاشته بودند و قرص آسپرین و یک کاسه عدس آب یا بقول خودشان شوربا برای من آوردند که ما ننداما شده ی بهشتی بود . تمام آن روز را که جمعه هشتم مرداد بود در همان اتاق بسر بردم . بعد از ظهر همان مترجم

فارسی دان به تنهایی وارد اتاق شد و آهسته با من شروع به صحبت کرد. گفت که ایرانی -  
 الاصل ولی رعیت دولت ترکیه است و با خانواده اش در شهر ران و اطراف آن سکونت دارد. و  
 نام خود را به اسمی معرفی کرده که به احتمال قوی ساخته شده بود. سپس گفت: "در ترکیه همه  
 چیز با پول درست میشود. اینها اول میخواهند شما را ببینند. از ایران برگردانند ولی من فام  
 شما شدم و از این جهت هیچ نگرانی نداشته باشید. خانم شما دیگری همراهان نیز تحقیق  
 کرده ایم از مرزا ایران گذشته و اکنون در محل مطمئن هستند." سرش نیز مجدداً همان افسر  
 با همان مترجم به دیدن من آمدند و وظایف را از موجودی همراه من که جز یک ساعت مچی طلایی  
 رولکس چیز دیگری نبود صورت مجلس کردند و شامی سربازی برایم آوردند. در حدود نصف  
 شب که نیمه خوابی کرده بودم با زهمان مترجم آرام و بی صدا وارد خوابگاه شدم و در کنار تخت  
 من نشستم. گفت از همراهان شما خبر خوبی دارم و من خود فردا شما را خواهم برد ولی در  
 ترکیه همه چیز با پول درست میشود. اینها از شما شش قاشق طلا را ششدهزار لیره تترک  
 که تقریباً معادل صد هزار تومان پول ایرانی میشود میخواهند تا شما را تحویل من بدهند.  
 گفتم من دیناری همراه خود ندارم و مختصر پولی که برای خرج سفر دارم پیش خانم است که  
 از او خبری ندارم و اگر به او دسترسی پیدا کنم ممکن است مبلغی از آن پول که شما میگوئید  
 فراهم نمایم. از آن پس پرسیدارزش ساعت شما چیست؟ گفتم من آن را نخریدم و در دو سال  
 پیش که در پارسی بودم پسرم که در آمریکا است آن را به من هدیه داد و قیمت آن در آن زمان  
 بیش از سه هزار دلار بود و شاید اکنون از پنج هزار دلار متجاوز باشد. دوباره بمن اطمینان داد  
 و خدا حافظی کرد. فردا صبح زود که بیدار شدم یا بیدارم کردند دیدم ژاندارمها با روی خوش  
 و مهربان برای من صبحانه آوردند و همان ژاندارمی که روز پیش کمک به سوار شدنم کرده بود  
 با احترام به من گفت: 'Araba geldi sen Ankara' اتوموبیل آمده است و شما را به  
 آنکارا میبرد. ژاندارمها به من کمک کردند و لنگان لنگان به بیرون عمارت رفتیم. اتوموبیل  
 سربازبری کوچکی جلوی ساختمان و یک راننده نظامی پشت فرمان آن بود. پنج نفر  
 ژاندارمی که در محل بودند بحال احترام ایستادند با یک یک آنها ربوسی کردم. حتی  
 آن ژاندارمی که دیروز به من ناسزا گفته بود جلو آمد و او را بوسیدم. به کمک آنها سوار

شدم و ماشین بر راه افتاد. پس از نیم ساعت به ده دیگری رسیدیم که آن نیز یک ساختمان ژاندارمری داشت. مرا آنجا پیاده کردند و به داخل اتاقی بردند ولی اینبار افسری و با جزئی مواجه نشدم. چند دقیقه بعد مجدداً "مرا سوار همان اتوموبیل کردند، علاوه بر راننده نظماً می یک ژاندارمری نیز در دست راست من سوار شد. موقعی که اتوموبیل در پیچ و خم کوچه‌های ده حرکت میکرد یک اتوموبیل سواری از کنار ما گذشت که از پشت سر دیدم کسی کسبه در صندلی عقب ماشین نشسته شبیه همان مترجم فارسی دان دیروزی و دیشبی است. آن اتوموبیل از دیدمان پدید شد و ما برآه خود را می‌دادیم. قریب یک فرسخ از ده خارج شده به کنار رتبه‌ای رسیدیم که با یک اتوموبیل نظماً می دیگر مواجه شدیم که در جلوی ما توقف کرده یک گروهی از آن خارج گردید و به اتوموبیل ما سرکشی نمود و به ترکی به من گفت، "خاتم شما کجاست؟ چرا هست بگوئید که ما برویم و او را پیش شما بیاوریم." حدس زدم که مقصد آنها پول است. گفتم بیهیچوجه خبری از او ندارم و نمیدانم الان در چه حال و کجاست. از آن پس به عقب ماشین ما رفت و متوجه شدم که با افراد دیگری صحبت میکند. سپس همان گروهی از برگشت و بمن گفت پیاده شوید و اشاره کرد به ماشینی که در پشت ما ایستاده بود سوار بشوم. دیدم ماشین سواری تمیزی است و سه نفر در آن نشسته‌اند. در صندلی عقب کنار یکی از مسافران نشستم و متوجه شدم کسی که پیش او نشستم همان مترجم فارسی دان دیروزی است و دونفر دیگر در جلویم نشسته‌بودند. از همان مترجم پرسیدم که مراد کجا میبری؟ گفت، "به وان." و سفارش کرد از کنار ردها تی که میگذریم که اداره ژاندارمری دارد بهتراست من خود را بخواب بزنم و به واتکیه کنم. جاده نسبتاً خوب و تا حدی آسفالتی بود. نمیدانم فاصله آن ده تا شهر و چند کیلومتر بود ولی ما در مدتی کمتر از سه ساعت آن را طی کردیم. در پشت بشدت مرا آزار میداد. در محلی که یک لوله آب گوارا و چشمه و چند دکان روستائی داشت اندکی درنگ کردیم. از همان دکانها برای من یک لوله قرص اسپرین خریداری نمودند. داخل شهر وان که شدیم از خیابانها و کوچه‌های گذشتیم تا به بن بست پیچیدیم. در جلوی دربیگ ساختمان پیاده شدیم و با سرنشینان دیگر اتوموبیل خدا حافظی کردیم. اتوموبیل "سورا" برگشت با آن همراه از پله‌های بالا رفتیم و به طبقه دوم عمارت رسیدیم. همراه من

در ساختمان‌های راباد دست‌کوبید و پسر بچه‌های هفده هیجده ساله‌ای در برابر روی ما باز کرد. جلو آمد و دست مرا بوسید. پیدا بود که از پیش به آنها خبر داده‌اند. داخل ساختمان که شدیم مرا به اتاق مهمانخانه که دارای فرش تمیز با میل و صندلی‌های مرتب بود. هدایت کردند. خانم میانسه سالی بالباس کردی وارد اتاق شد و با مهربانی به من خوشامد گفت. و بلافاصله چای و میوه آوردند ولی در دکمرا بسختی آزار میداد. من از تب و لرز خود می‌پیچیدم. برای من رختخواب نظیفی در همان اتاق پهن کردند آن همراه من آمد و کنار من نشست و با صحبت‌های آسمان ریسان مرا مشغول میکرد. نزدیک ظهر گفت بروم بسه میدان شهر و ..

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

نوار شماره : ۳۱::

متمم مصاحبه‌ی آقای دکتر کریم سنجابی

و خانم شما را بیارم. پرسیدم مگر خانم و دیگر مسافرین در این شهر هستند؟ گفت، "قبراز بوده که امروز صبح وارد بشوند." سپس ساعت مچی طلای مرا خواست و من بدون درنگ به او دادم. در حدود یک ساعت بعد از ظهر که من در حال عرق کردن بودم تنها برگشت. پرسیدم پس خانم کجاست؟ گفت، "امروز نیا مدبند ولی برای اطمینان خاطر شما میگویم که آقای میم خدمت شما سلام رساندند و گفتند مطمئن باشید فردا اینجا خواهیم بود." میم اسم مستعار سیر - کاروان ما بود و با شنیدن نام او اندکی آرامش یافته‌ام. سپس برای من ناهاری آوردند ولی من بهیچوجه اشتها و حتی توانایی غذا خوردن نداشتم. خانم ما حیانه به احوال‌پرسی من آمد و از اینکه من چیزی نمیخورم ناراحت بود و سوپ ساده‌ی داغی با عدس ترتیب داده چندقاشق آنرا بطق من ریخت. تمام بعد از ظهر در التهاب تب و عرق بودم. سرشب همراه ما برگشت و جوان سی‌چهل ساله‌ای را که از خوبی‌ها و ندان نزدیکی او صاحب‌خانه بود با خود آورد و به من معرفی کرد. آن جوان بسیار اظهار ادب کرد و گفت شما یکماه یا چندماه که اینجا باشید منزل خودتان خواهد بود و هر وقت هم که به استامبول بروید من همراه شما خواهم آمد.

بهر جهت من از خوشرویی و پذیرایی آنها ممنون بودم. نزدیک وقت شام یک نفر دیگر - قبراز - خوب‌ها و ندان میان سال آنها وارد اتاق شد، پیدا بود که برای وی اشروا اهمیت زیاد قائل هستند. این تازه وارد که گویا سابقاً "با سازمان ارتش و امنیت ایران ارتباط داشته با دلسوزی به من گفت، "شما پادشاه ایران را که به ایران و مردم آن خدمت می‌کردید اشتید و بجای او این خمینی کافر ملعون آدمکش را گذاشتید." سپس گفت، "خانم شما و دیگر مسافران همراه شما

الان در یکی از دهات کردنشین مرری ترکیه بنام اللذی هستند و این کردها از شور و تریسین و نادرست ترین و دزدترین خلائق روزگارند. ولی آنها در برابر من زبیبسون هستند. به آنها پیغام دادم که یا خانم شما را فردا اینجا بیاورند یا دزدی ها و شقاوت های آنها را در برابر مقامات امنیتی ترکیه برملا میکنم. من حرفهای این شخص پرمدها را نه میتوانستم بسا ورنه کنم و نه رد کنم. از همراهی و اظهار دوستی او تشکر کردم و آتش را نیز بساختی و خوابهای آشفته و خیالات پریشان گذراندم. روز بعد که یکشنبه دهم مرداد بود باز بهمان ترتیب در حال خوف و رجاء گذشت و شخصی همراه من از جانب سرکار روان پیغام آورد که حرکت آنها امروز نیز بعسبست موانعی عقب افتاده و فردا حتماً "بـــــــــــــــــ" و آن خواهند آمد. روز دوشنبه یا زدهم مرداد پس از صرف صبحانه همان شخص باز گفت، "میروم و تا یک یا دوساعت دیگر خانم را خدمت شما میآورم." نزدیک صبح برگشت و گفت خانم و دیگر مسافران شما آمدند ولی سرکار روان را با خود آورده ام. پشت سرا و سرکار روان قافلهی مانعایان شد و بسیار از دیدار او خوشنود شد و او از پیش آمدی که بر من گذشته اظهار شرمندگی کرد. من با حضور آن شخصی که مسافرا همراهی کرده بود بسیار از همراهی های او و خانوادهی آنها ابراز قدردانی کردم. شنبه در اتاق مجاور که شب را در آنجا شام صرف کردیم سروصدائی هست. آن شخص همراه و سرکار روان به آن اتاق رفتند و گفتگوهای بین آنها رد و بدل شد که باعث سوءظن من گردید. سپس سرکار روان بتنهائی برگشت و گفت، "بیشتر حرفهای اینها متأسفانه دروغ و ظاهراً برای گرفتن پول است. من مبلغی را که همراه داشتم به آنها دادم و بقیه را وعده کردم که در اسلامبول بدهم. سپس آن همراه فارسی دان ما با حال گرفته و تردید آمیزی وارد اتاق شد. سرکار روان از سلامت خانم و دیگر مسافران خبر داد و گفت، "از دو کار ریاستی یکی را بر طبق میل و نظر شما انتخاب کنیم. یا امشب را در همین شهر میمانیم و فردا که خانم و مسافران رسیدند همه با هم حرکت میکنیم، یا من و شما همین امروز بعد از ظهر عازم اسلامبول میشویم و خانم و دیگران فردا حرکت میکنند. گفتن من همان شق اول را انتخاب میکنم و امشب را نیز منتظر میمانم. گفت، "پس نامه مختصری به خانم بنویسید و از سلامت خود و اخیار بدهید که رفع نگرانی از او بشود و سفارش بکنید که به ترتیبی که من می نویسم عمل کنند."

من هم یادداشت مختصری بهمان مضمون نوشتم و خودسرکاروان نیز دستورهائی بسرای معاش که در همان ده بود نوشت و به یکنفر بلند که همراه داشت سپرد. سپس بعد از آنسک تأملی به من گفتم، " هرطور که شما بخواهید من عمل میکنم ولی اگر به اخلاص من با یردا رید بهتر اینست که من و شما همین امروز حرکت کنیم زیرا حرفهائی در شهر راجع به آمدن شما پیچیده و ممکن است موانعی پیش آمد کند. برای مسافرتین دیگر هم اگر خودشان مستقیماً" حرکت کنند و معطل الحاق به ما نشوند راحت تر خواهد بود. " آن همراه فارسی دان ما نیز حرف سرکاروان را نیز تأیید کرد. منم نظار و را پذیرفتم. گفتم، " پس من الان میروم و بلیط اتوبوس برای ساعت ۵ بعد از ظهر امروز میگیرم. در حدود ساعت ۴/۵ برمیگردم. او رفت ما نهاری خوردیم، ساعت ۴/۵ برگشت و با تا کسی که همراه خود آورده بود عازم ترمینال شهر شد. آن همراه فارسی دان هم ما را بدرقه کرد. در نیمه راه همان جوان ما خبانه برادریا برادرزاده ارادیدم که کنار خیابان ایستاده بی آنکه خود را به ما نزدیک کند و آن همراه ما اجازه پیاده شدن خواست و خدا حافظی نمود و ساعت مرانیز همراه خودش برد. من هم در باره‌ی ساعت چیزی نگفتم. در ترمینال شاگرد اتوبوس آهسته به سرکاروان ما گفتم، " به ما دستور دادند که ایزانی سوار نکنیم، شما خود را معرفی ننمائید. " سرکاروان رج آخر اتوبوس را که معمولاً جای چهار تا پنج نفر مسافر است و صندلی ندارد کرایه کرده بسزد بالشتکی با همان کت سربازی اما نتم زیر سر من گذاشت و من با شدت درد کمردر آنجا دراز شدم و سرکاروان در پائین پای من نشست. اتوبوس ساعت ۵ بعد از ظهر در حالی که پراز مسافر بود به راه افتاد. قریب سی ساعت شب و روز در حرکت بودیم. در چندین نقطه بین راه که دارای رستورانهای به نسبت تمیز و مرتب بود توقف کردیم. من با کمک سرکاروان یکی دو بار پیاده شدم و مختصر غذائی خوردم. چهارشنبه سیزده مرداد ساعت ۲ صبح در حالی که هنوز شب بود وارد اسلامبول شدم. سرکاروان یک تاکسی کرایه کرد و در کنار دریا وارد یک مثل شدیم که بسیار مرتب و مجهز بود. یک اتاق دوخته با حمام گرفتیم و استراحت کردیم. هوا که روشن و آفتابی شد صبحانه خوردیم. تمام آن روز را با بیم و امید گذرانیدیم. همراه من مرتباً " وبی تردید اطمینان میداد که فردا مسافرتین اینجا خواهند بود. شب را خوابیدیم

نزدیک ساعت سه یا چهار بعد از نصف شب صدای مهمهمی پاهائی را در راهرو مثل شنیدنیسم. سرکاروان من گفت، "مژده بدهید که وارد شدند." من نمیتوانستم با و رکتم ناگهان صدای ضربه‌ای بردراتاق ما شنیده شد سرکاروان در ربابا زکرد اول کسی که وارد شد خانم بود. او را در آغوش گرفتم و بوسیدم. سپس دیگر مسافران خندان و خرم مثل اینکه گمبده‌ی خود را یافته باشند خود را به آغوش من انداختند. سرکاروان تخت خود را تحویل خانم داد و اثاث خواب آن ربابا اثاث اتاق تازه خود عوض کرد. از آن پس هم سرم ماجرای درماندگی و رهائی خود و دیگر مسافران را به تفصیل برایم حکایت کرد و من متوجه شدم آنچه بر آنها در این چندروزه - گذشته از نا جوانمردی کرده‌ای ترکیه و سرقت ااثاثیه‌ی آنها و ۲۴ ساعت سواری براسب بر ماتب از وضع من سخت تر و نا راحت تر بود. بغداد ز دیدار خانم با خیال آسوده و فارغ چند ساعتی استراحت کردیم و چون صبح شد حمام کردم و گرد و خاک چندروزه را از تن خود شستم و سیل سیاه و سفید دوسه ماهه را از صورت خود تراشیدم بفراتر باط با پسران خود که در خارج هستند اقاتدیم که وسائل خروج از اسلامبول را برای ما فراهم کنند.

ابتدا از همان دفتر مثل به دوپسرخود در آمریکا خسرو پسر ارشد که با همسر آمریکائی و پسرش در ایالت کالیفرنیا به کار کسب کشاورزی مشغول است و دکتر پرویز که در دانشگاه ایلینوی جنوبی سمت استادی دارد تلفن کردیم و از آنها خواستیم بهر ترتیبی که میتوانند از حال و سلامت ما به تهران خبر بدهند. بچه‌ها میخواستند که فوراً "به ترکیه بیایند یا پول برای ما بفرستند. گفتیم فعلاً" هیچیک از این کارها لازم نیست ما چند روزی بیشتر در اسلامبول نخواهیم ماند. آدرس و شماره تلفن پسر کوچک خود سعید را که در پاریس بود از آنها خواستیم. سعید در مدت ریاست جمهوری بنی صدر از مشاوران و همکاران نزدیک وی و از نویسندگان روزنامه انقلاب اسلامی بود و به همین جهت وی پس از مغضوبیت و برکناری بنی صدر از جانب کارگردانان و غالباً سه سال از حکومت جمهوری اسلامی مهد و رالسددم شناخته شده و خانه به خانه در جستجوی وی بودند تا اینکه ما موفق شدیم با بال قیبل از هجرت خود وسیله‌ی فرار را و همسرش را فراهم کنیم. میدانستیم که در پاریس هستند ولی از آدرس آنها بی خبر بودیم. نظر من این بود که از ترکیه به اطریش یا اسپانیا و یا پاریس برویم. اسپانیا برای ما قدمگاهی بیشتر نبود.



اطریش را از این جهت ترجیح میدادم که از جابجایی سیاست دور بود و جزاً این قدرتها محسوب نمیشد و با مدرا عظم آن بیرون کرایسگی سابقه‌ای آشنائی داشتم و او را در زمان غائله‌های گروگانگیری آمریکائی هادرتهران ملاقات کرده بودم ولی همدی دوستان ما در پاریس بودند و همه میخواستند که هر چه زود تر به آنها ملحق شویم. از جمله آقای دریا دارا احمد مدنی بود که جزء اعضای شورای جبهه ملی محسوب میشد. ترتیب دهندگان و راهنمایان قرار ما نیز بسیار وی مربوط بودند و از سلا میول با وی ارتباط یافتند. اشکال ما برای خروج از ترکیه مربوط به پاسپورت بود. گذرنامه‌های ما اگرچه صورت ظاهری منظمی داشت ولی در واقع درست و قانونی نبود. خود ما نیز نمیدانستیم که فرار دهندگان ما چگونه آنها را ترتیب دادند. بهرحال فاقد مهر ورودی به مرز ترکیه بود. از روز چهارشنبه ششم مرداد که وارد سلا میول شدیم یک هفته تمام در این شهر معطل ماندیم و گرفتار مشکل پاسپورت بودیم. راهنمایان ما هر روز بنحوی صحبت و از امروز به فردا میکردند. بیشترین ایام ما را خانم و هم من مریض و ناراحت و از درد پشت و کمربتلان بودیم و هر روز که در بلاتکلیفی میگذشت بر عصیانیت و بیقراری من افزوده میشد بخصوص که میخواستیم هر چه زود تر خود را به دکترو درمان برسانیم. تا آنکه در روز سوم یا چهارم ورود ما به اسلامبول جوانی آراسته بنام ن. ه از خانواده‌ی محترمی از خانواده‌های ایران مقیم ترکیه به دستور تلفنی آقای دکتر مدنی به دیدن ما آمد و بسیار اظهار مهریابانی کرد و در اول وقت با ما صحبت کرد. وی مستقیماً "با بعضی از مقامات اسلامبول که سابقه‌ی آشنائی داشت راجع به ما مذاکره کرد و ترتیب اصلاح گذرنامه و خروج ما را از فرودگاه فراهم آورد. در روز چهارشنبه بیستم مرداد مطابق با یازدهم و پنجم ماه و دو نفر دیگر از همراهان با هوایم ایفرانس عازم پاریس و ساعت هشت بعد از ظهر به وقت پاریس وارد آن شهر شدیم. برای رفع مشکلات ورودیه پاریس نیز قبلاً" با سعید و دوستان خود مذاکره کرده بودیم. آنها با مدیرکل وزارت خارجه فرانسه که پسر سفیر سابق فرانسه در زمان وزارت خارجه من در تهران است ارتباط یافته بودند. در موقع ورود ما به پاریس پسر سعید و چند نفر از دوستان به همراه ما مسیری از وزارت خارجه در فرودگاه منتظر ما بودند و تشریفات مربوط به گذرنامه به سرعت انجام یافت و از آنجا به منزل سعید آپارتمانی که منحصر به یک اتاق خواب و حمام و آشپزخانه کوچکی

یودرفتیم. اولین کاری که درپیش داشتیم مراجعه به دکتر و آزمايشگاه بود. با قرار ترفنسی روز بعد اول وقت صبح به دیدار یک دکتر متخصص رفتیم. از درد کمربسیا رنلان و از راه رفتن حتی با عماما جز بودم. دکتر معاینه کاملی از پشت و ستون فقرات کرد و دستور عکس برداری و آزمايشگاه داد. همان روز نیز به آزمايشگاه مراجعه کردیم. شکستگی در ستون فقرات مشاهده نشد ولی قند خون و اسید اوریک بالا و فشار خون نیز در حدود ۲ بود، دواهای مسکن و دستور اسماک و پرهیز دادند. همان روز آن همراه جوان مرد ما به همراه آقای دکتر حاج علی لو که از اطباء ایرانی مقیم پاریس است بدیدن ما آمد. در تمام مدت اقامت در پاریس آقای دکتر حاج علی لو چه ماینات مکرر خویش و چه با آوردن دکترهای دیگر و چه در بردن به بیمارستان برای معاینه و آزمايش و عکس برداری ها کمک فراوان کرد و نیز آقای دکتر صالح رجوی برادر آقای مسعود رجوی که متخصص قلب و دریگی از بیمارستانهای معروف پاریس مشغول کار است در دفتر خود آزمايش و عکس برداری کاملی از قلب من کرد و راهنمای من برای مراجعه به دکتر متخصص چشم شد. طبیعی است با انتشار خبر ورود ما به پاریس بسیاری از دوستان و مهاجرین و نمایندگان گروههای سیاسی و هموطنان مقیم پاریس خواستار دیدار و ملاقات و مذاکره با من شدند. چون محل ما در آپارتمان سعید بسیار کوچک و محدود بود به آپارتمان سیه اتاقه که در اغنیا رد کتر سلامتیا ن بود نقل مکان کردیم. خانم بنی، از همسران روز دوم بدیدن ما آمد ولی خود آقای بنی صدرات چند روز بعد در منزل یکی از استادان فرانسوی در حالیکه عده ای پلیس در داخل عمارت و خارج از آن محافظ وی بودند ملاقات کردم. یکبار دیگر وی را در منزل دختر برادرش که همسر یکی از دوستان ما است ملاقات نمودیم و کمکان در پناه مراقبت شدید پلیس پاریس بودیم. آقای دکتر احمد مدنی چند روز بعد از ورود ما از آلمان به پاریس آمد و با من ملاقات و از جریان کارها و اقدامات خود مذاکره کرد و همچنین دکتر متین - دفتر وحسن نزیه و دکتر حاج سید جوادی و دکتر لاهیجی جداگانه با من ملاقات کردند. همکاران جبهه ملی مانند دکتر سلامتیا ن و قاسم لباسچی و حاج شانه چی تقریباً هر روز با من بودند. نماینده ای از سازمان موسوم به جبهه ملی در اروپا که مرکز فعالیت آنها در آلمان است نیز به دیدار من آمد و از کار خود گزارش داد. دکتر شاهین فاطمی و فرج الله اردلان نیز که با

سا زمان آقای دکتر مینی مربوط بودند به ملاقات من آمدند و درباره‌ی دیدار من با آقای دکتر مینی استمراج کردند ولی جواب مساعدی نشنیدند. در همان روزهای اول سه نفر از نمایندگان مجاهدین خلق به نما یندگی از جانب مبعود رجوی با من ملاقات کردند و با عذر - خواهی از اینکه به جهات تأ مینی خود مسعود نتوانسته است از پنا هگاهش خارج شود جریسان مبارزات خود در داخل ایران و خارج از ایران را تشریح کردند و با تجلیل فراوان از مبارزات گذشته‌ی من تأ یید و همراهی مرا درباره‌ی شورای مقاومت ملی خواستار شدند. یکروز دیگری آقایان دکتر هزارخانی که به آن شورا پیوسته است به اتفاق دکتر کاظم رجوی برادر بزرگتر مسعود که من او را در زمان وزارت خارجه خویش سفیر ایران در سوئیس کرده بودم و سرهنگ معزی خلیان هوا پیمائی که وسیله‌ی فرار بونی صدور رجوی از تهران شده بود به ملاقات من آمدند و در همان زمینها مذاکره کردند. دیدار دیگری که خیلی در من مؤ ثر شد ملاقات با آقای رضائی پدر نامی فرزندان مجاهد و شهید بود که به اتفاق آقای حاج علی بابائی عضو سابق جمعیت نهفت آزادی و همکارو هم زندان قدیم مهندس بازرگان به دیدن ما آمدند در اوج مبارزات گذشته ما رژیم استبدادی شاه یک روز همین آقای حاج علی بابائی در حضور من و جمعی دیگر به من و مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که برای پیروزی مجاهدات و آزادی ملت ایران و پیشرفت انقلاب بهترین خدمتی که ما میتوانیم بکنیم اینست که بعنوان اعتراض و اظهار نگرانی از دستگاه استبدادی در میدان عمومی شهرتت بر روی خود بریزیم و خود را آتش بزنیم. امروزه ما رژیم دینی که وی برای پیروزی آن میخواست ما را قربانی کند و همان مهندس بازرگان که جاده صاف کن حکومت آخوندی شد وی را ناگزیر ساخته اند که از کار روزندگی خود دست بکشد و جلای وطن اختیار کند و در میان کشورهای غیر اسلامی برای نجات مردم مسلمان ایران این دروآن در بزند. آنها از وضع بد مبارزات ایرانیا ن مقیم خارجه و تجزیسه و تفرقه آنها شکایت میکردند و از من میخواستند که حتی الامکان وسیله‌ی پیوند دادن آنها بشوم. موضوع گفتگوهای دیگران و اصرار او ابرام بعضی از دستگان و دوستان من نیز این بود که در پارسی بنام و در این راه بذل مساعدی بکنم ولی من هر چه بیشتر کار و ش می کردم و از جریانات آنها بیشتر واقف میشدم مردد تر و نومیتر میشدم. چگونه ممکن است این عناصر متضاد را با یکدیگر

پیوند داد؟ چگونه ممکن است برخوردخواهی‌ها و ارزان‌طلبی‌های فردی و فرقه‌ای قالب‌آمد؟ چه‌کارعه‌ی خواهدبود که شخص چشم‌برایمان و اطمینان خودببندد و با زهم در مقام آزمودن آزموده‌ها برآید. بعضی از شخصیت‌ها و سازمان‌ها که فعلاً "با رژیم ضد انسانی حاکم برایران می‌آزده می‌کنند. درمضان اشهام ارتباط و وابستگی به سیاست‌های خارجی هستند. من کسی نبوده و نیستم که به‌خارجی متوسل بشوم و کمک آنرا بپذیرم و یا در جهت مبارزات مردم برای رها سازی و آزادی ایران با خارجی‌ان وارد مذاکره و ببند و ببست بشوم. چنین عملی نه تنها مخالف نهاد من بلکه مخالف سنت دیرین مبارزات ملی و میراث صدقی ما است. چنین رفتاری را من همواره از نوع دزدی و جاسوسی و خیانت دانسته‌ام. ممکن است چنین رفتاری و پنداری مورد تصدیق بسیاری از ما بحب‌نظران نباشد و آن را نشانه‌ی ضعف‌نفس و محافظه‌کاری بدانند. از زمان ما کی‌اول تاکنون بسیاری از اس‌یا ستمردان بصورت‌های گوناگون گفته‌اند که رهبرسیاسی و انقلابی بهنگام ضرورت باید از هر مکانی استفاده کند و بهر وسیله‌ی لازم برای پیشبرد مقصود دست‌بزند. شاید مردمان کامیاب‌با بدچنین خاصی داشته باشند و لسی من اقرار می‌کنم که هرگز از زمره‌ی آن مردان نبوده‌ام. عقیده‌ی ثابت من همواره این بوده که با شرایط خاص مملکت ما کشوری که از همه جوانب مورد مطامع و گرفتار دسیسه‌ی امپراطوری‌های زورمند است روش ما در مرحله‌ی مبارزات برای تحصیل آزادی و استقلال باید از هرگونه ارتباط با سیاست‌های خارجی برکنار باشد زیرا از جریانات پشت‌پرده و دسیسه‌ها و جاسوسی‌های آنها ما اطلاعات کافی نداریم. مقامات خارجی نیز که صرفاً "در پی منافع و مقاصد خویش هستند از آرمان‌گرایی انسانی نسبت به مناطقی که مورد بهره‌برداری آنهاست غافلند. نه‌با ما مذاکره و وارد مذاکره می‌شوند و نه روش خود را تغییر می‌دهند بلکه در مقام آن هستند که برای کسب اطلاعات و پیشبرد مقاصد خود از ما استفاده کنند. تا زمانی که ما قدرت حکومت را بدست نیاورده‌ایم نه‌با بدونه می‌توانیم بصورت برادری با آنها مذاکره کنیم و در ارتباط با آنها هر چند با وطن دوستی خالص و استقلال و احتیاط کامل عمل نکنیم و هیچ تعهدی را هم برگردن نگیریم باز نفس مذاکره و همدمی با آنها یک نوع تعهد برای آینده بوجود می‌آورد که کم و بیش مانند وابستگی است و همین یکی از افتراقات اصلی جبهه ملی ما با اردو سته نهضت آزادی

مهندس بازرگان بود که زالیان پیش از انقلاب در داخل ایران و خارج از آن بوسیله ی بعضی از ایادی مرموزش با آمریکا شیان مربوط بودند و به اقرار خودش در حالیکه ملت ایران بسا رژیم دست نشانده ی آنها در مبارزه بود برای نمایندگان آنها بهنگام ورود دسته گسل می - فرستادند . چه از سازمانهای توده ای و چه گراوچپ زده که در کشورهای اروپا و آمریکا پراکنده هستند و در عین گوناگونی در دست به یقه بودن با یکدیگر با وابستگی مسلم به یک سیاست معین خارجی یابی هیچ وابستگی کام خود را هنوز با شعارهای مارکسیست - لنینیست شیرین میکنند و کاری جز این ندارند که به اصطلاح خود ملی گرایان و لیبرال ها را به با دفتش و ناسزا بگیرند بعضی از جمعیت های مخالف رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی که اکنون در پاریس دار و دسته های تشکیلی داده و مطبوعات و فرستنده های رادیو - برپا کردند از این شائبه های ارتباط میرانیتند . سرشناس ترین آنها دکتر شاپور بختیار است که به اقرار خودش میلیونها دلار از عراق دشمن ایران و جویای قاسمی جدید پول گرفته و اکنون با منافعی که از سپرده ی آن پول ها بدست می آورد حقوق کلان به اعضاء باصلاح کابینه اش و به تبلیغات - چها و کارگردانهای خود فروخته اش میپردازد و مطبوعات گوناگون و دستگاه فرستنده رادیوئی برآه میاندازد در حالیکه صدها هزاران جوان پاکدل و مبارز اصیل که از ایران فراری شدند ناچارند چهار نفر و پنج نفر در یک اتاق کوچک فاقد وسائل زندگی بیاسایند و برای مخارج بخور و نمیر خود تن به قبول کارها و خدمات طاقت فرسا بدهند . اگر از ارتباطات دیرین بختیار بسا خارجی ها ، اگر از ساخت و پاخت محرمانه او با سازمان امنیت و دربار استبدادی ، اگر بسا خیانتش در جبهه ملی و برهم زدن نقشه و جریان مبارزات انقلابی ایران که باعث شد قیام مردم ایران و انتقال حکومت از طریق مسالمت به نتیجه نرسد و منتهی به فروریختن اساس جامعه و قتل و کشتار مردم و سبب بودی ارتش و استقرار حکومت آخوندی بشود صرف نظر نکنیم ، که صرف نظر کردنی نیست ، تنها این خیانت اقرار شده ی او در گرفتن پول و ارتباط پنهانی بسا دولتی پوشالی که جنگی ناحق و ویرانگر علیه میهن ما برپا کرده و خصومت دیرپائی در میان ملت های مسلمان و برادرخواه و رمانه به وجود آورده کافی است که او را در عداد بزرگترین خیانتکاران تاریخ ملتها قرار بدهد .

درباره‌ی دکترعلی امینی بن چنین عقیده‌ای ندارم، او را خیا نبتکار بنمیدانم. او از با قسی ماندگان رجال قدیمی و از شاهزاده‌های ایران است. هم معاون قوام السلطنه بود و هم وزیر دکتر ممدق. در خدمات اداریش تا آنجا که معلوم گردیده درستکار و کارکنان بوده. در سیاست جنبه اصلاح طلبی معتدل دارد. سیاستمداری است جمع‌وجورکن و حراف و جاه طلب. در جریان مبارزات انقلابی اخیر ایران او هم در برابر دربار پادشاهی و سازمانها و شخصیت‌های سیاسی و روحانی مخالف رژیم ارتباط داشت و میخواست در آن میان میانجی بشود و خود را به کرسی از دست داده برساند. با من هم در آن مدت چندین بار ملاقات کرد و از جمله کمائی بود که عقیده داشت با وجود شاه و حضور شاه هیچ کاری در ایران ممکن نیست. با همه اینها در مورد او سابق نمائی وجود دارد که ما را از او جدا میسازد. وی در کا بینه‌ی کودتای سر لشکر زاهدی که با کمک آمریکا ثیان حکومت ملی دکتر ممدق را بر انداخت عضویت داشت و وزیر دارائی بود و قرارداد کنسرسیوم نفت را امضاء کرد که مخالف صریح قانون ملی شدن نفت بود.

در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ هم که جبهه ملی تنها سازمان فعال مخالف رژیم دیکتاتور شاه بود و در اجتماعاتش ده‌ها هزار نفر شرکت میکردند امینی به پشتیبانی صریح کندی رئیس جمهور آمریکا به حکومت رسید. وی که از قیام مردم ایران بهره‌برداری کرد با وجود این برای جلب رضایت شاه و ادامه حکومت خویش جبهه ملی را قربانی کرد و در بهمن ۱۳۴۰ به پنهان‌های واهی همه رهبران فعال و از جمله خود من و جمع کثیری از دانشجویان وابسته‌ی به جبهه ملی را به زندان انداخت و قریب ۷ ماه تا پایان حکومت محضرش در توقیف غیر قانونی نگاه داشت. اختلاف اصلی ما با او بر سر انتخابات مجلس بود. او که بهنگام حکومت رسیدن مجلس را منحل کرد قانوناً "موظف بود در مدت سه ماه انتخابات جدید بعمل آورد. البته بر ما معلوم بود که انتخابات آزاد در سر مملکت ممکن نیست و یقیناً "دربار و ارتش در غالب حوزه‌ها همانند گذشته مداخله خواهند کرد. با وجود این اگر در آن زمان و با استفاده از جنبش عمومی مردم ایران انتخابات صورت میگرفت و دستگاه حکومت فسی الجمله بیطرفی نشان میداد در پایتخت و بعضی از شهرهای مهم ایران مسلماً "عده‌ی قابل توجهی از نمایندگان واقعی مردم

انتخاب میشدند که میتوانستند همانند مجالس دوران اول مشروطیت و دوره‌های پانزدهم و شانزدهم اکثریت مجلس را تحت‌الشعاع خود قرار بدهند. و با استفاده از پشتیبانی عمومی در برابر خودکامی و خرابکاری مستبدین بایستند. ولی امینی در آن زمان فقط میخواست با اتکاء به پشتیبانی آمریکا بر سر قدرت بماند که بزودی آنرا از دست داد و سرنگون گردید. از آن پس وی نیز در جمع مغضوبین و رانده‌شدگان دربار قرار گرفت و پنهانی با سازمانهای مخالف رژیم سرورداشت.

اکنون نیز غیرقابل تردید است همان سیاست که با او سابق دیرین دارد راهنمای او در راه انداختن این سازمان موسوم به "جبهه نجات ایران" شده و به او از طریق مستقیم یا غیرمستقیم کمک میرساند. اونیت خیانت ندارد ولی مردم ایران و اکثر ایرانیانی که از کشور فرود آورده شدند دربارهی او حسن ظن ندارند و بنا بر این احتمال جلب اقبال عمومی و بوجود آوردن یک نهضت مردمی برای او بسیار ضعیف است. امینی و بختیار هر دو از یک سرچشمه جوشیده‌اند و دیربازود بهم خواهند پیوست.

دسته دیگری از مخالفان نظام آخوندی که با جریانهای فوق ارتباط دارند جمعی از سرمایه‌داران احتیاجگر و هرپیشه‌گان و افسران بازنشسته و بافرااری هستند که بنام سلطنت طلبی و با میهن دوستی فعالیت میکنند. در اینجا لازم است یادآور شوم که مبارزات جبهه ملی ما و به ویژه کوششهای سیاسی من اصولاً نه علیه سلطنت بود و نه علیه سلسله پهلوی. ما از زمان مصدق بعنوان وزیر دولت و نماینده مجلس شورای ملی به قانون اساسی ایران سوگند خورده بودیم که در آن اصل سلطنت و پادشاهی سلسله پهلوی تصریح شده است ولی قانون اساسی ایران سلطنت مشروطه را مقرر داشته و نه حکومت استبدادی شاه را. آنکه در این میان مخالفان قانون اساسی و مخالف مشروطیت و ناقض پیمان سوگند بود خود شاه بود.

ما میهن دوست و آزادیخواه و خواهان حکومت ملی و مردمی بودیم که در قانون اساسی مقرر شده. ما نمیتوانستیم آنچنان که درباریان متداول کرده بودند، نوکروچا کرخانها و پادشاه باشیم. ما میخواهستیم شاه را خواه ناخواه در خط نظام قانونی ایران قرار بدهیم و خاندان سلطنت را از مداخله در امور اداری و مالی و بازرگانی و دست زدن به کارهای که موجب بدنامی

وبی اعتباری آنهاست جلوگیری نمانیم . بهمنین جهت شعار خود را "استقرار حکومت قانونی" قرار داده بودیم . برطبق این شعار حکومت استبدادی غاصبانه و فاقدمشروعیت بود . هرآینه شاه بر اساس قانون اساسی گرایش حقیقی نشان دیداد مانه تنها با سلطنت وی مخالفتی نمی - کردیم بلکه در برابر کارشدهای بیگانگان و خرابکاری های عوامل آنها و مخالفت عناصر مرتجع پشتیبان او نیز می شدیم .

اکنون سلطنتی که مفت و رایگان خود را بنا بود کرده و در زمانی که فرصت کافی داشت تا خود و کشور را از سقوط نجات دهد سربچی و لجاجت نمود و سرانجام درنا توانی و زبونی به آن صورت حقارت آمیز سرنگون گردید آیا با عرضه یک وارث نورس و ناآزموده و تظاهر به مشروعیت طلبی میتواند خاطرات تلخ گذشته را از ذهن مردم ایران بزداید و راهی برای مشروطیت و پیروزی خود با زکند؟ با این سازمانها و این شخصیت ها و این فعالیتها بسیار بعید بنظر میرسد . از عناصر و شخصیت های ملی و آزا دیخواه که از دوران مصدق پس از آن سالیان دراز سوابق مبارزات در داخل ایران داشته و رنجها و محرومیت ها و زندانها تحمل نمودند جمع کثیری اکنون درباریس آواره و پراکنده هستند . تقریبا " همه ی این افراد سوابق کم و بیسش ممتد عضویت در جبهه ملی داشتند ولی غالب آنها در جریان مبارزات گذشته اصول مجرب وحدت و انضباط را که لازمه بقا و پیشرفت هر نهضت و سازمان سیاسی است رعایت نکردند . بعضی از آنها با فرقه بازی های گروهی به انسجام و یک پا چگی آن ضرب میزدند . بعضی دیگر با سازمانهای چپ گرا بندوبست داشتند . بعضی دیگر با تک رویها و نودخواهی های شخصی وسیله ضعف وبی اعتباری آن میشدند . همین کیفیت باعث شد که جبهه ملی جز در موارد استثنائی نتواند با سازمان متشکل و برنا مه مدون و خط مشی منضبط یک جنبش سراسری در داخل کشور بوجود آورد در حالیکه گروههای غیرملی با استفاده از برنا مه و خط مشی قالبی تعیین یافته و هدایت شده ی ارج سازمانهای مخفی و آشکار منضبط تشکیل میدادند و در داخل جبهه نیز با هدف منحرف ساختن و نفاق انداختن رخنه مینمودند و با زمین کیفیتا باعث میگرددید که در جریان مبارزات اخیر ایران با آنکه جبهه ملی تاریخا " پیشقدم و عملا"



روایت‌کننده : آقای دکترکریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل مصاحبه : چیکو - کالیفرنیا

متمم مصاحبه آقای دکترکریم سنجابی

نوار شماره : ۳۲

درنوار قبلی به اینجا رسیدیم که با آنکه جبهه ملی از عناصر ملی انقلاب بود به جهاتی که توضیح داده شد نتوانست از پیروزی آن برای سازماندهی کشور بهره‌برداری نماید و برعکس روحانیون با استفاده از شبکه‌ی وسیع مساجد موفق شدند که توده‌های عظیم مردم را پیشست سرخویش قرار دهند و تمام پیروزی انقلاب را از آن خود سازند و سپس عناصر تقسیم شده‌ی جبهه ملی را یکی بعد از دیگری ساقط کنند و آنان را به اتهام ملی‌گرائی و لیبرالی یعنی میهن‌دوستی و آزادیخواهی محکوم و مرتد و عامل خارجی معرفی نمایند. و حال آنکه در حوادث سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۴۲ که جبهه ملی با لنسبه وحدتی داشت و کانون اصلی مبارزات ملی مردم ایران محسوب میشد همین آقایان روحانیون با اعوان و انصار وابسته به آنها که دست به قیام و آشوبی زدند تا موفق ماندند و نتوانستند در برابر مبارزات جبهه ملی شهرت و اعتباری در میان توده‌های مردم پیدا کنند.

جبهه ملی اکنون فاقد فعالیت و سازمان متشکل است. جمعی از فعالین مؤثر آن در زندان گرفتارند، بعضی دیگر در تهران و شهرهای دیگر متواری و پنهان شده و بعضی دیگر بخارج از ایران گریختند. انتشاراتی که اکنون گاه به‌گاه در ایران و یا بعضی از شهرهای اروپا و آمریکا بنام جبهه ملی صورت میگیرد هر چند بعضی از آنها از طرف جوانان دانشگاهی در زمینه‌ی اموال و براساس امت خط مشی جبهه است چون از جانب یک سازمان مرکزی اداره و هدایت نمیشود عاری از رسمیت و صلاحیت است. و نیز در پاریس با کمال تأسفاد اطلاع پیدا کردم که چند نفر از اعضای جبهه به سودای فرصت‌طلبی یا به ضرورت! مرا معاش به سوی بختی رفته از وی حقوق میگیرند و برای او کارگردانی میکنند.

در این میان سازمانی را که مؤثرتر و بخود نزدیکتر میدیدم سازمانی است که در پیرامون

آقایان بنی صدر رئیس‌جمهور سابق و مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق بنام شورای مقاومت ملی فعالیت میکنند. مبارزات و جانفشانی‌های مجاهدین علیه دستگاه جابرجا هل و ارتجاعی ایران برپا شده. آخوندها غیرقابل انکار است و آنها بودند، ظاهراً، که با یک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران کردند و عده‌ی کثیری، بیش از ۷۰ نفر از وزیران و وکیلان و سردمداران آنها را کشته کردند. آنها بودند که با توطئه‌ی سازمان داده‌ی دیگری راجائی رئیس‌جمهوری و با هنرنخست وزیر را از بین بردند. آنها بودند که حسن آیت‌دشمن بزرگ مدق و ممدقی‌ها و همچنین آیت‌الله‌های سرشناسی مانند مدنی اما م جمعه تبریز و هاشمی نژاد شهید و دستگیر اما م جمعه شیراز و صدوقی اما م جمعه یزد و اصفهانی اما م جمعه کرمانشاه و قدوسی، دادستان کل و جمع دیگری را از ارباب عمامه صاحب قدرت و مسند ترور کردند.

ما بعنوان یک نهضت قانونی و علمی و دمکراتیک هرگز با مبارزه مسلحانه و آدمکشی و ترور موافق نبوده‌ایم. با وجود این انکار نمی‌توان کرد عمل قهرمانانه‌ی آن مردان و زنان که بمب‌ساز خود می‌بندند و با قربانی کردن خویش دشمن را از بین می‌برند از جمله مظاهرا عجب انگیز شجاعت و مقاومت تاریخی این ملت در برابرستم و بیدادگری است.

مجاهدین بیش از هر گروه دیگر قربانی دادند، هزاران نفر از آنها تا کنون کشته شده و هزاران نفر دیگر در زندانها گرفتار هستند و آنها هنوز هم منظم‌ترین و منضبط‌ترین سازمان علیه دستگاه جابرجا خونریزی می‌باشند. هیچ نهضت و هیچ سازمانی که علیه حکومت جابرجا کهنه‌ی کنونی مبارزه میکند نباید و نمیتواند شرعاً و عدلاً مبارزات آنها را دیده بگیرد.

راجع به آقای بنی صدر هم هر چند ایرادات و انتقادات بنظر خودموجه داشته و دارم به آن قسمتی مربوط به روش وی در جریان مبارزات سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ بود که در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی عضویت داشت. ولی با افراد و گروههای چپ‌گرای مخالف تشکیلات جبهه همکاری میکرد و از افراد مؤثر در صورتبندی سازمان موسوم به جبهه ملی سوم گردیده که هیچوقت واقعیت و اشخاص را پیدا نکرد.

در مبارزات انقلابی اخیر هم پس از زمانی که همراه خمینی به ایران آمد و سابق پیوندهای خویش با جبهه را از یاد برد. نخست علیه حکومت بازرگان و سپس علیه سازمان یاسی مجدداً جبهه ملی

با مخالفین ما بندوبست کرد. روزنامه "انقلاب اسلامی" را بصورت ارگان شخصی خودبراه انداخت تا آنکه با آیت‌الله زادگی خویش و نظا هروا بستگی شدید به امام و با کمک مؤثر شبکه‌ی مساجد به مقام ریاست جمهوری رسید ولی از فردای انتخاب مورد تحقیر و توهین کارگردانان انحصار طلب حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت بدان حد که بهشتی جمله معروف "رئیس جمهور همواره ای نیست از در حق وی گفت و سپس کارشکنی‌های گسترده و توطئه‌سازی‌های سازمان یافته و با بقول معروف "کودتای خزنده‌پرای برانداختن او ترتیب دادند. ولی وی با جمعی از جوانان با کدل و آزاده که در پیرامون او بودند درصراط مستقیم دفاع از آزادی و حقوق انسانی به اصول دموکراسی ثابت ماند و بعنوان فرمانده قوای مسلح ایران که خمینی مسئولیت آن‌ها و قدرت و اختیار آن‌ها را به وی تفویض کرده بود در برابر تجاوز و زخا شنانه‌ی عراق از خسود شجاعت و فداکاری نشان داد و همیشه حاضر در جبهه‌های جنگ بود. بعلاوه وی علیرغم خمینی همواره مدق را پیشوای سیاسی خود میخواند و عکس‌اورد در دفتر خود داشت و همین استقامت و مظلومیت وی باعث گردید که جبهه ملی با وجود ظرات گذشته از او در برابر بستگری و زورگوئی آخوندها پشتیبانی نماید و همین نیز باعث دوستی و نزدیکی مجدد من با وی شد.

ولی اینک با زا و بر اشتباه خود باقی است. او هنوز خود را رئیس جمهور منتخب مردم میخواند و این نشانه خودبینی و خودخواهی همیشگی او است. او اگر بر طبق قانون اساسی جدید به ریاست جمهوری منتخب شده بر طبق همان قانون هم مشعل گردیده و جانشین نیز بهمان ترتیب درست یا نادرست انتخاب شده، هیچیک چیزی زیادتیا کمتر از دیگری ندارد. ادعا و نظا هر کنونی بنی صدر بعنوان "رئیس جمهور منتخب قانونی" همان قدر بی پایه و اساس است که ادعای بختیار بعنوان "نخست وزیر قانونی" مملکت. و من پیش خود فکر میکنم در حالیکه اکنون یک پادشاه قانونی و یک رئیس جمهور قانونی "با" نخست وزیر قانونی و با همه‌ی اعوان و انصار و فرستنده‌های رادیوئی و مطبوعات و تبلیغات شان با حکومت، ظالمانه خمینی در حال مبارزه هستند دیگر برای من چه جاملی در این میان باقی میماند.

در آخرین هفته‌ی اقامتم در پارسیس دو نفر از نمایندگان مجاهدین به دیدنم آمدند. آنها با تبلیغ سلام از طرف آقای رجوی گفتند حامل نامه‌ای هستند و دستور دارند که نخست آنرا

در حضور بخوانند و سپس تسلیم کنند. این نامه بسیار مفصل در ع صفحه و بخط خود رجوی بود. در مقدمه‌ی آن تجلیل فراوانی از من شده بود. از جمله به این عبارت که شما یکی از مظلومترین رجال قربانی شده بوسیله رژیم ضد بشری خمینی و دولت او هستید. آنها به رذیلانه‌ترین صورت از اعتماد، از حسن نیت، از وطنخواهی، و از صداقت شما نسبت به خودشان استفاده کردند و بگایست از حمایت شما سو بدردند و بعد هم از پشت و از جلوه سینه‌ی شما خنجر زدند. سپس از من خواسته شده بود تا درباره‌ی مجاهدات و جانفشانی‌های مجاهدین مظلومیت آنها شهادت بدهم. از جمله با زاین عبارت بود که ذکر آن در اینجا بنظم شایسته است.

مینویسد، " با جارتی شایسته یک نسل، شایسته یک رودخون، شایسته بیش از بیست هزار شهید، پنجاه هزار اسیر از شما می‌خواهم درباره‌ی ما شهادت بدهید. بخدا قسم من نمیتوانم بپذیرم که تاریخ شهادت و حمایت شما را برای خمینی ثبت کند ولی از حمایت و شهادت شما برای مجاهدین اثری نباشد. " سرانجام مرا یک سرمایه‌سیاسی و معنوی برای کشور خوانده و نوشته بود، " پیام هل من ناصر اسرا و شهدای این سرزمین درست مثل آرزوی زندگانش این نسبت که شما هر چه زودتر سرمایه‌سیاسی و معنوی خود را در این موقعیت خطیر فعال کنید و به میسران بیاید وزیرال و پرمجاهدین راکه فرزندان همین آب و خاک و خود شما نیز هستند بگیریید. اگر بذرهای راکه از زمان مدق کبیر ببعده کاشته‌اید سوخته شده و هدر شده ندانسته و سرانجام در مجاهدین متبلور میبینید و خلاصه اگر ما را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید من به خود حق میدهم که از شما بعنوان یک پدر درخواست کنم که بخصوص قبل از مرگ سهرابان شرط ابوت و حق پدری را بجای بیاورید. می‌خواهم در سینه‌ی تاریخ از قول شما با آشکارتری بیان ثبت شود که مجاهدین را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید. فکرمیکنم که پیشوای مدق نیز همین گونه انتظارات را از شما دارد. " در پایان نیز تذکره داده بود که بقدر سروسزنی انتظار ندارد که من عقاید خود را درباره‌ی مجاهدین مخفی کنم و انتقاداتی اگر دارم بیان ننمایم.

این نامه البته بسیار در من شوشر شد و مرا تکان داد. من نمیتوانستم جانفشانی‌های مجاهدین و مظلومی راکه بر آنها گذشته و میگذرد کتمان کنم. من نمیتوانستم انکار کنم که در حال حاضر

آنها متشکل ترین و پرکارترین نیروی مقاومت در برابر فاجیع ضدبشری فعلی هستند. بسا وجود این دربارها و روش آنها و آینه آنها تردید و دودلی فراوان داشتیم.

اولین تردیدم دربارها و سازمان چریکی و شبه نظامی و مبارزه مسلحانه آنها بود و لو آنکه اکنون علیه دستگاه ظالم و خونخوار خمینی به کار برده میشود. در تمام احوال گذشته، در زمان ممدق و بعد از آن مبارزات ما یعنی سازمان و مبارزات چپه ملی بصورت اصولی و عملی دو صفت ثابت و ممتاز داشته. یکی آنکه جمعیت ما یک سازمان علنی و آشکار بوده و دیگر آنکه مبارزات ما قانونی بوده است. ما با هرگونه سازمان مخفی و زیرزمینی مخالف بودیم و عقیده داشتیم که این دولت است که با بستن باشگاههای ما و با توقیف مطبوعات ما و با جلوگیری از انتشارات و اجتماعات ما میخواهد ما را به زیرزمین و فعالیت مخفیانه سوق بدهد ولی ما باید علیرغم آن با صداقت و پاکدانی و شجاعت و از خودگذشتگی و تحمل زندان و مشقات و محرومیتها بسرور خود ثابت بمانیم. بدان حد که من در یکی از مصاحبههایم گفتم که ما حاضریم دولت بجنای آنکه ما مور مخفی در اجتماعات ما وارد کند ما مور رسمی به جلسات شورای ما بفرستد و از مذاکرات ما صورت مجلس بردارد. از طرف دیگر ما در شیوههای مبارزه با اجتماعات و نظایر آنها و انتشارات و سخنرانی و راهپیمایی و مبارزه در انتخابات و احیاناً "اعتصابات و تعطیل بازار که موثر و فلج کننده ولی تماما " مسالمت آمیز و قانونی است معتقد بودیم و با هرگونه مبارزه غیر قانونی و خشونت آمیز از قبیل ترور و خرابکاری و آتش سوزی و بمب اندازی و مقاومت مسلحانه مخالفت داشتیم و اینگونه اعمال را مخالف اهداف دموکراسی و در جهت منافع دیکتاتورها میدانستیم. بلیه بزرگی که انقلاب ایران به آن دچار گردید همین بود که در آخرین روزهای که نظام پوسیده ای استبدادی در حال فرو ریختن بود و دیگر نیازی به غارت و چپاول و آتش زدن و ویران کردن ابنیه و مؤسسات وجودنداشت گروههای درهم و برهم و غیر منظم و بی رهبری صحیح به سرپا زانسیه ها هجوم آوردند و صدها هزار سلاح از هر قبیل را غارت کردند و سازمانهای چریکی مسلح و رقیب با یکدیگر و احیاناً " یا غی نسبت به دولت تشکیل دادند. و آنها که تصور میکنند مبارزات مسلحانه باعث سقوط رژیم گردید در اشتباه مطلق هستند. آن نظام راقهر دیرپا و آشتی ناپذیر ملت و راهپیمایی های میلیونی و اعتصابات همگانی

از یاد آورد. سازمانی که به نیروی جنگی خود متکی است و از آن راه میخواد به پیروزی برسد و یا حتی از خود دفاع نماید بهنگام پیروزی بحکم ضرورت اجتنابنا پذیر برای حفظ قدرت و سیطره خویش روش سرکوب و اختناق و انحصارطلبی در پیش خواهد گرفت و همه‌ی مواعی دموکراسی را از یاد خواهد برد.

ثانیا " در باره جنبینی و موضع گیری سیاسی بین المللی مجاهدین مشکوک بودم. آنها همواره در مطبوعات و انتشاراتشان و در مجموعه فعالیت گذشته و حالشان خود را یک جانبه ضد امپریالیسم غربی و ضد آمریکا می معرفی کردند ولی به شیوه اکثر گروههای چپ و چپ‌نما و چپ‌زده هیچوقت موضع گیری روشنی در برابر امپریالیسم روسی نداشته و همواره در مورد آن بانوعی احتیاط آمیخته به جانب‌داری سخن گفته‌اند و حال آنکه امپریالیسم غرب اگر در گذشته توانسته است رژیم‌های جا برانه و دست‌نشانده بر ما تحمیل کند و در جامعه میباید عامل رواج فساد و نفاق بشود تا منابع ما را مورد استعمار و استثمار قرار بدهد و در حال حاضر دنیا دیگر قدرت آن را ندارد که موجودیت ملی ما را مواجه با خطر کند. و برعکس اگر در این زمان با موضع جغرافیائی و سوق الجیشی و منابع اقتصادی ممتاز ایران میهن مادر چنبره‌ی خفقان آور رفقا گرفتار شود و در پس پرده آهنین آن قرار بگیرد دیگر خلاصی از آن به آسانی مقدور نخواهد بود. اگر ما در کام امپراطوری روس بیافتیم با احتمال قوی در معده‌ی پرتوان آن هضم خواهیم شد. بعبارت دیگر امپریالیسم غرب اکنون برای ما خطر آلودگی به بیماری دارد ولی امپریالیسم شرق خطر مرگ. در بیماری همواره امیدشفا هست ولی مرگ نابودی مطلق است. مطلب دیگری که در برابر مجاهدین نقطه استغهام بزرگی برای من ترسیم میکرد مسئله التقاتلی بودن آنهاست. دستگاه استبدادی و پلیسی شاه در زمان مبارزات انقلابی اخیر مردم ایران آنها را مارکسیست‌های اسلامی میخواند. مادران زمان این عنوان را از جمله‌ی برجسب‌های محول و خنده‌آور تلقی میکردیم که معمولا "از کارخانه شلیفات بیشتر و مفت‌تری دیکتا توری ما در میشود زیرا این دو صفت را متناقض و غیر قابل جمع میدیدیم. بعد از پیروزی انقلاب که تدریجا "مقابلیه و معارضه‌ی مجاهدین علیه آخوندهای بنیان‌گسرا و انحصارطلب آشکار شد آقای خمینی و اعوان و انصار او بدوا "آنها را به اتهام التقاتلی

بودن مردود شناختند و بعد هم لقب ناسزای منافق به آنها دادند. منافق اصطلاحاً "به شخص یا گروهی گفته میشود که ظاهراً " پیرویک مسلک و مرام باشد ولی باطناً " علیه آن میکوشد. چنانکه در عهد حضرت رسول عبدالله ابن عبید مظهر مشخص منافقین شناخته میشد. مجاهدین خویشتر را به آیات قرآنی و شعراهای اسلامی آراستند و بقول خویش خواهان استقرار اسلام راستین هستند، ولی اسلام راستین کدامست؟ و با اسلام خمینی چه فرق دارد؟ حدودش چیست؟ و شاخص کیست؟ معلوم نیست.

از طرف دیگر آنها جزو گروههای چپ انقلابی ضد سرمایه داری پیرو مسلک مارکس و در آن میان هم از فرقه‌های معتدبه مبارزات چریکی مسلحانه هستند. در اینکه بتوان فلسفه و جادو باطنی و جانی و آئین انقلابی مارکس را که نه تنها غیردینی بلکه اصولاً ضد دینی است با دینداری جمع کرد و با در اینکه بتوان استقرار جامعه نوین را که مارکس و انگلس در دوران - پختگی خویش از طریق دموکراسی خواهان و وصول آن بودند با مجاهدات چریکی تأمین نمود بسیار قابل تردید و محتاج به تحقیق و توضیح است.

بر خلاف آنچه مجاهدین علیه آن واکنش نشان میدهند و از خود دفاع میکنند التقاط که عبارت است از عناق و خوب و مجرب یک مجموعه و ترکیب آن با چیزهای خوب و قابل بقاء مجموعه دیگری است نه تنها بد نیست بلکه مدار زندگی اجتماعی و حتی اساس مسلک دیالکتیکی بر آن است. ولی قابل ترکیب بودن عناصر متضاد و ترکیب التقاط با بدو و مشخص باشد و ایس مسائل درگرمایم مبارزات مجاهدین هنوز معلوم و روشن نیست.

با مطلب آخری که در مورد مجاهدین شدیداً " مارانگران میگرد پذیرفتن حزب دموکرات کردستان و عضویت دکتر قاسملو در شورای مقاومت ملی بود. نه بنی صدر و نه رجوی و نه هیچیک از همکاران آنها نمیتوانند مانع از مسئله کرد لا اقل در قسمتی که مربوط به ایران است بصیرت داشته باشند. حزب دموکرات کردستان و قاسملو از کجا این حق را بدست آورده‌اند که به نمایندگی از مردم کرد ایران تقاضای خودمختاری بنمایند؟ عنصر کرد از هزاران سال پیش، از دیرترین زمانی که تاریخ میتواند شهادت بدهد، از عناصر تشکیل دهنده ایران بوده هیچوقت تاریخ و فرهنگ مجزای از آن نداشته، هیچ قوم ایرانی هیچ اکثریت ایرانی هیچوقت

اقلیت کرد را مورد ستیم قومی و استثمای رقرار نداده. اگر مردم مستضعف کرد تا گذشته نزدیک مورد ظلم و ستم قرار گرفتند از ناحیه مراویک راده ها و خانهای خود آنها بوده. من خود کردهستم در زمان کودکی من پدرم دو هزار سوار جنگی در پشت سر خویش داشت. هم فرمانده ایل بسود هم قانونگذار و هم قاضی. داود خان امیر اعظم که بریک صدهزار نفر از جمعیت ایل کلهر سلطان مطلق بود و شش هزار سوار جنگی آماده رکاب داشت و او بود که به سودای صد رات همسراه سالارالدوله ی غی علییه مشروطیت ایران قیام کرد و تمام غرب ایران تا نزدیکی ساوه را به تصرف آورد تا از مجاهدین و بختیاری های مشروطه طلب شکست خورد و بقتل رسید.

اکنون شهر کرمانشاه با قریب ۴۰۰ هزار جمعیت بزرگترین شهر گردنشین در تمام خاور میانه است. آیا تاکنون کسی آوای خود مختاری طلبی از مردم آن شهر شنیده است؟ همچنین است تمام استان شیعه مذهب کرمانشاه با بیش از یک میلیون جمعیت و شهرستان ایلام با قریب سیصد هزار جمعیت و شهرستان گروس با جمعیتی معادل ایلام. اگر در کردستان مهاباد و تاحمدی سنج این جنبش پیروانی یافته به سبب سوابق دیرین اختلافات مذهبی است. خلفای آل عثمان و مفتی های جیره خوار و عقده دار آنها از دوران صفویه تا چاربه در میسان مردم سنسی مذهب همواره آتش خصومت و نفاق را دا من زدند. برادران کرد آن نواحی تدریجا " آنچنان تحت تاثیر آن تبلیغات قرار گرفتند و از خویشتن بیگانه شده اند که

ایرانیا، حتی ایرانیا، ترک زبان آذربایجان را هم، عجم و شیعیان را راقضی میخوانند. اکنون نیز در زمینه همین سوابق و همین عقده ها است که سیاستهای خارجی بذرتفاق می - پاشند و فرصت طلبیانی همانند فلان و فلان و فلان در دوره های مختلف پرورش میدهند. قاسم ودا رودستی او مانند حزب کومله جدا " جدائی طلب و مرتبط با سیاستهای خارجی هستند و بسا ظاهرا زی میخوانند و اقلیت خویش را بیوشتانند. مسلم است که وی فعلا" با عراق دشمن ایران ارتباط دارد و از او کمک میگیرد. مسلم است که اسلحه و وسایل آنها از خارج میرسد. دیرباز ودا این ارتباطات روشن خواهد شد و آنوقت برای فریب خوردگان جز سواشی و پشیمانی چیزی باقی نخواهد ماند.

این تردیدها و این ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته ای اصلی مورد توقع آقای رجسوی



و یاران او یعنی تأیید و همکاری با شورای مقاومت ملی، جواب مثبت بدهم. مخصوصاً "تدریجاً" که مستحضر شدم بین بنی مدرود وستان او و بارجوی و پیروان او چنانکه باید تفاهم وجود ندارد. خود بنی صدر در ملاقات اخیرش با من نگرانی خودش را از این جهت پنهان نمی‌کرد. از طرف دیگر حال مزاجی من بر اثر مرارتهای ۱۴ ماه اختفاء و مشقات مهاجرت و آسیبی که بریستم وارد شده بود بسیار بد و محتاج به پیگیری معالجه و مداوا بود. با وجود این چون شا هدجوش و هیجان و ایمان و انضباط و جانفشانی های مداوم مجاهدین بودم دریغ داشتم که تمایلات خود را پوشیده بدارم و آن نام بر لطف و شورانگیز را بدون جواب بگذارم.

بنا بر این چند روز قبل از حرکت از پاریس جواب بالنسبه مبسوطی در چهار صفحه بزرگ نوشتم و آن را به فرزندم سعید سنجایی که از یاران و همکاران آقای بنی صدر است دادم که شخصاً "به آقای رجوی برساند. و در این جواب پس از سپاسگزاری از قدردانی های او و نسبت به بهبود و تحسین فداکاری های مجاهدین و محکوم دانستن رژیم ستمگرو ارتجاعی آخوندها و ضرورت مبارزه با آن نوشتم که فعلاً "به سبب کمالت و بیماری شدید ناگزیر باید به آمریکا بروم و به معالجه و مداوا بپردازم، اگر خدا عمری و بهبودی عنایت کند با زیر سر وظیفه خود خاضع خواهم بود بشرط آنکه بدانم خدمت مفید و موثر و آراسته و وحدت ملی در همه نیروهای جانبدار استقلال و آزادی آشکار است. در قسمت آخر نامه لازم دانستم که درباره بعضی از نگرانی های خود نسبت به مجاهدین اشاراتی بکنم ولی نه با صراحتی که حاکی از سرزنش و بی اعتمادی باشد. عین آن قسمت را بی مناسبت نمیدانم که در این جا بیان کنم. و آن اینست: "رابعا" در نامه خودتان با فروتنی مرقوم داشته اید که توقع ندارید من بسا همه نظریات و عملیات مجاهدین موافق و هم سلیقه باشم و برای راهنمایی ها و تجارب بنسده اجرو احترام قائل هستید. در این خصوص اگر اجازه بدهید تذکر چند نکته را مختصراً " لازم میدانم. اول اینکه شما بنهایت درایت و از خودگذشتگی سعی نمائید که مانند حکومت کاربدستان، حزب جمهوری اسلامی عنوان انحصار طلبی به شما زده نشود و قبول کنید که بسا افراد و جمعیت ها و دسته های دیگر هر چند در پاره ای از اصول موافق نباشید ولی صمیمانه ضد رژیم ملی و غیر وابسته نباشند در یک جبهه وسیع همکاری نمائید تا برای آنها اطمینان

حاصل شود که بهنگام پیروزی همه در یک نظام ملی و دموکراسی استقرار پیدا کرده سهیم و شریک خواهند بود.

دوم آنکه مبارزه دیربای ملت ایران علیه استبداد بسمنظور استقرار حاکمیت ملی و مردمی مغایر با هر نوع ولایت و قیومت ویژه‌ای از جانب هر فرد و هر عقیده و بیا ایده شلوژی هر طبقه و یا گروه می‌باشد. از مشروطه تا بحال هرگاه که نسبت به تمامیت و عام بودن این حاکمیت محدودیت ایجاد کردند کارس انجام به‌سیاه ترین استبداد کشیده است. تا به امروز که بنام یک عقیده خاص تحت عنوان ولایت فقیه باز مجدداً " مردم رایه بند کشیدند. بنظر من باید قبل از هر چیز کوشش متوجه استقرار حاکمیت و ولایت مردم بر امور خودشان باشد به ترتیبی که چه در وضع قانون رجه در اجرا ی آن بالاترین مراجع و مقامات و منبع تصمیمات تنها و تنها اراده‌ی مردم باشد.

سوم آنکه در اصول مربوط به خود مختاری های محلی باید مراقب باشید که ایرادات و تهمتهای نظیر آنچه تا یسسته پیشدوری و هم دستان او بود به شما و هم زمان شما وارد نشود. من می دانم که شما ایران دوست و عاشق عظمت و وحدت و یکپارچگی این ملیت هستید. بنا بر این در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزمین ایران بشود و مردم تمام استانهای ایران از مزایای آن یکمان بهره مند گردند. شما میدانید که موضوع "خلق ها" در این زمان مانند موضوع اقلیتها در گذشته از مسائل تبلیغات و تخریکات سیاسی استعماری بوده تا ملت هائی را که هزاران سال در کناری یکدیگر در پیروزی ها و ناکامی ها و شکست ها شریک بودند به سود منافع خود تجزیه و تقسیم کنند.

چهارم آنکه استقرار یک نظام عادل و سنجیده اجتماعی و اقتصادی که امروزه به سوسیالیسم نامدار شده و همه ی گروهها و جوانان پرشور را ایده آلیست میخوانند عنوان افتخار آمیز چپ گراشی بخود بدهند اگر بدون تحمیل زور و استبداد متضمن آبادی و آزادی و دموکراسی باشد از جمله اموری نیست که با یک حرکت انقلابی و آنی امکان پذیر و شریکش باشد. کارها و نظامات انسانی مانند کار و نظام خدا نیست که بفرماید: " کون فی کون " اکنون شصت سال بیشتر است که تجربه سوسیالیستی طی برنامه های پنج ساله متعدد با تمام قدرت جبر و زور و

سرمایه‌گذاری دولتی در بیست و دو میلیون کیلومتر مربع سرزمین شوروی با آنهمه آماده خاک و آب و هوا و منابع طبیعی بموقع اجرا گذاشته شده و با وجود این هنوز کشاورزی آن کشور لنگ و محتاج به واردات خارج است، محصولات صنعتی آن قابل مقایسه با محصولات صنعتی اروپا و آمریکا و ژاپن نیست. کارگران و کشاورزان آن از سطح زندگی و رفاه و آزادی کارگران و کشاورزان آمریکا بی‌خوردا رنج می‌کشند. استقرار یک نظام عادل و آزاد و با دکتند در هر کشوری زمان می‌خواهد و محتاج به تجربیات متعدد و آگاهی‌های فراوان از اوضاع جغرافیایی و انسانی آن کشور است. بنا بر این سرجمعیت و فرهنگ آزادی خواه که بخواد سرمنشاء یک انقلاب و یک تحول انسانی و اجتماعی و اقتصادی عمیق در کشور خود بشود ناچار باید در ابتدا یک نظام اقتصادی مختلط مرکب از بخش عمومی و بخش خصوصی و بخش تعاونی را برنام عمل خود قرار بدهد و برنامه‌های اجتماعی کردن حیات جمعی را تدوین و با فراهم شدن وسائل عملی سازد. این چنین تدبیری هم عملی است و هم موجب جلب اعتماد طبقات مختلف و روی آوردن آنها به نهضت انقلابی می‌شود.

این بود آن مطلبی که در پایان نامه‌ام به‌ا جواب دادم. و بعد به دنبال مطلب خود می‌پردازم.

بهنگام اقامت در پاریس علاوه بر مراجعات گوناگون هم وطنان که شرح آن گذشت بعضی از جراید و خبرنگاری‌های خارجی هم همینکه از فرار من و ورودم به پاریس اطلاع یافتند کنجکاو شدند و در مقام مذاکره و مباحثه برآمدند. از آن جمله بودند بعضی از روزنامه‌های معروف پاریس و بخش فارسی گوی بی بی سی لندن ولی من با وجود علاقه بعضی از دوستان همه‌ی این مراجعات را با بی‌اعتنائی و خونسردی رد کردم زیرا با وضعی که شاه ایران در پاریس بودم، با آشفتگی و چندسستگی و ناتوانی که گریبانگیر مهاجرین و مخالفان رژیم شده و با وابستگی و بندوبست بعضی از آنها با سیاستهای خارجی برای مبارزه خود برنامه‌ای بنام جبهه ملی و با بصورت همکاری با دیگران یا بعنوان مستقل و منفرد نداشتم بنا بر این فعلاً "مذاکره و مباحثه با خبرگزاری‌ها را مفید و موثر نمی‌دانستم. حاصل این مباحثه‌ها عبارت میشد از مقداری خودنمایی و یک مشت نوحه‌گری در باره ایران و مباحث جنجالی

تحلیل شده بر آن و مظالم و بیثبوتیهای آخوندها یا جروبجست راجع به اعمال و رفتار گذشته و یا مشاجره با بعضی از افراد و گروهها که اینک در برابر رژیم صف آرا می‌کنند، من نه اهل روضه خوانی بودم و نه در گذشته‌ی خویش ضعف و ذلالتی می‌دیدم و نه مناسب میدانستم که وارد مشاجرات شخصی و گروهی بشوم. مباحثه با خبرنگاری‌ها وقتی مفید است که نهضت در موضع قدرت و بدان حد نیرومند باشد که حوادث بیافریند و خبرنگاری‌ها را دنبال خود بکشد. چنانکه — زمانه‌ی درمناجیه مطبوعاتی من در تهران خود بخود بیش از یکمهندس از نمایندگان مطبوعات و خبرنگاری‌های جهان شرکت میکردند. به ویژه متوجه بودم که خبرنگاری‌ها و مخصوصاً "بی بی سی لندن" مباحثه‌ی مزاج جهت‌گرایشهای سیاسی خود هدایت و منعکس خواهد کرد. از همین قبیل بود عمل آقای امیرطاهری روزنامه‌نگار معروف در لندن که به منزل ما تلفن کرده و اصرار داشته بود که بعنوان خبرنگار مسائلی سرهم بیا فبید و در روزنامه‌اش بچاپ بزند مینسی براینکه من اختیارات خود را در جبهه ملی به آقای دکتر مدنی واگذار کرده و گفته‌ام که رژیم خمینی در ایران پایدار است.

از طرف فرزندانم در آمریکا: غریب‌سیریزرگم که در ایالت کالیفرنیا به کشاورزی مشغول و دارای همسری آمریکائی و پیری ده ساله هم‌نام خود من است و دکتر پرویز فرزند دوم من که وی نیز متأهل و در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه ایالت ایلینوی با سمت استادی به طبابت اشتغال دارد مرتباً "به ما تلفن میشد که هر چه زودتر به آمریکا برویم. در همان روزهای اول ورود ما به پاریس هم چند هزار دلار برای ما حواله دادند. در اینجا لازم است بنویسم که تمام دارائی خانم و من از زمان عزیمت ما از تهران منحصر به چند هزار مارک آلمانی بود که همسر آنرا در کیسه کوچکی به گردن خویش آویخته و یک هزار مارک آن در ترکیه به مصرف رسیده بود. ما دیگر نه نقدینه و جواهری همراه خود و نه مالی و نه حسابی در بانکهای خارجی داشتیم.

روایت‌کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل : شهرچیکو - کالیفرنیا

نوار شماره : ۳۳

متمم مباحثه آقای دکتر کریم سنجابی

چنانکه گفتم ما دیگر نه نقدینه و جواهری همراه خودونه مالی و نه حسابی دربانکهای خارجی داشتیم. درپاریس که توقف ما بیش از یکماه به دراز کشید همسرم به شیوهی همیشگی خود درآپارتمان کوچک ما از دوستانی که با ما زندگی میکردند و با دیدن سعید پسر من میآمدند پذیرائی مینمود. ما از زمان حرکت از تهران میدانستیم که در این هجرت و آوارگیسی ناگزیر سر برافروزدان خود خواهیم شد و این یکی از بزرگترین رنجهای درونی من بود. در ایام انقلاب ما بخوبی میتوانستیم خانهی مسکونی خویش را بفروشیم و چند صد هزار دلار در خارج از ایران برای آینده احتمالی خود تأمین کنیم. ولی من در آن زمان چنین عملی را یک نوع سرقه از ادراستی ملی بحساب میآوردم. فکرونیت ثابتم همواره این بود که اگر روزگاری حکومتی ملی بر سر کار آید هر یک از اعضاء آن باید در بیدو تصدی خویش در برابر ملت ایران بر اصولی سوگند یا دکنده تمام دارائی خود را از منقول و غیر منقول و حساب دربانکها رسماً معرفی کند و بهنگام خروج از خدمت نیز با ردیگر بحسابش رسیدگی شود. چنین وسواس و نیت خالص اینک به چنان بن بست تاریکی منتهی شده که برای خورد و خواب روزانه باید تحمیل بر فرزندان خود شویم.

در پاریس روزی که آقای دکتر احمد مدنی بدیدنم آمد تکلیف کرد از جوی با ریگی که به اولاد از طرف بعضی از ایرانیان میرسد مبلغی به ما بدهد ولی من آنرا نپذیرفتم و به بضاعت مزجاة خود قناعت کردم. فرزندان ما که حق اقامت ثابت در آمریکا دارند و بر طبق قانون آن کشور میتوانند اعضاء درجه اول خانواده خود را پیش خود ببرند با مقامات مربوطه اداره مهاجرت و وزارت خارجه آمریکا وارد مذاکره شدند و به دنبال پیگیریهای خویش به کنسول آمریکا در پاریس نیز تلفن و درخواست اقدام فوری برای حرکت ما کردند. آنها

در تلفن خود نام خانمی که مقام کنسولی آمریکا را در پاریس دارد به ما دادند و اطمینان دادند به محض مراجعه ما پروانه ورود به آمریکا ما در خواهد شد. چون خود من قادر به حرکت نبودم پسر م سعید به کنسولگری آمریکا مراجعه نمود ولی برخلاف انتظار با اشکال تراسی خانم کنسول مواجه شد و وی گفته بود چرا خود آنها به کنسولگری نیامدند و برای دادن ویزا گذرنا مه صحیح خواسته بود. معلوم نشد با عث این بهانه گیری ها چیست. پسر م در آمریکا با مراجعه به سنا تورا یا لت خود در مییابید که ممکنست علت تا خیر مربوط به وزارت خارجه آمریکا باشد. بوسیله وکیل دعوی خود از سالیوان سفیر سابق آمریکا در زمان وزارت خارجه من که فعلا" دریکی از دانشگاههای معروف آمریکا مقام مهمی دارد استمداد مینماید. وی در جواب وکیل دعوی ما حضور پسر م میگوید، " برای دکتر سنجایی نگران نباشید، اویک آرشی میلیونراست و دارای چندین حساب در بانکهای سوئیس و استرالیا و کانادا و آمریکا و جاهای دیگر است." وقتی از این موضوع اطلاع یافتم هم خندیدم و هم بحال دولت و ملت بزرگ آمریکا متأسف شدم که دارای چنین سفرا و چنین نمایندگان و چنین منابع اطلاعاتی است. به پسر م گفتم ای کاش به این آقای سفیر بگوئید که هرگاه وی ثابت و معلوم کند که من حسابی در هیچ یک از بانکهای دنیا دارم حاضر بموجب نوشته ای تمام موجودی آنها را بهممان دانشگا هی که وی در آن مشغول خدمت است اهدا کنیم. شاید در بایگانی وزارت خارجه آمریکا نکته های تردید آمیزی در باره ی من باشد و یا شاید دولت آمریکا پس از حادثه هولناک گروگانگیری ایران چنان عبرتی گرفته که مانند ما رگزیده از زهرریسمان سیاه و سفید میترسد. بهرحال چون از جانب کنسول آمریکا مواجه با اشکال و دفع الوقت شدیم برای گرفتن ورقه اقامت و گذرنا مه پنا هندیگی سیاسی به وزارت خارجه کشور فرانسه مراجعه کردیم آنها با کمال مروت مدارک مربوطه را در ظرف چند روز به ما تسلیم کردند و حتی اشاره کردند که برای محافظت من ممکن است مراقبت پلیسی ترتیب بدهند ولی من آنرا برای خودم مزاحم و غیر لازم دانستم.

در این ضمن تدریجا " خشکی خانم کنسول به نرمش گراشید و در ضمن ملاقات با سعید برای همسر م و من خارج از نوبت وقت ملاقاتی معین کرد و با مشاهده گذرنا مه پنا هندیگی سیاسی ما از دولت

فرانسه دیگر در دادن ویزا تردید نکرد و آنرا برای مدت یکسال اقامت امضاء نمود. بلیط درجه یک پرواز از پاریس به سانفرانسیسکو را پسرهای ما ترتیب داده و ضمناً " سفارش کرده بودند که در فرودگاهها برای سوار روی پیاپی شدن من ضدلی چرخدار آماده کنند.

بدین ترتیب سرانجام بعد از قریب چهار روز اقامت در پاریس روز یکشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ ، (۱۹ سپتامبر ۱۹۸۲) از پاریس ساعت ۲ بعد از ظهر از لندن حرکت کردیم و از راه قطب شمال بعد از قریب ۱۱ ساعت پرواز یکسره ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز بوقت سانفرانسیسکو وارد فرودگاه شدیم و این خود از تحولات شگفتانگیز سرعت و ساطت نقلیه کنونی است که با وجود قریب ۱۱ ساعت پرواز تفاوت افتق لندن با سانفرانسیسکو فقط در حدود ۲ ساعت بود.

در فرودگاه به دیدار فرزندانم خسرو و همسرش لولا و نوهی عزیزم کریسم که با چند نفر دیگر از اعضاء خانواده و دوستان بناستقبال ما آمده بودند چشمان روشن شد. خسرو از شهر چیکو محل اقامت خود در شمال کالیفرنیا هوایم کوچکی کرایه کرده بود که در فرودگاه منتظر ما بود و ما را در کمتر از یک ساعت به مقصد نهائی رساند.

با ورود به آمریکا واستقرار در محیط گرم و امن خانوادگی ضعف و دردناک راحتی بدن من ظهور بیشتری داد کرد بطوریکه از تخت خواب ببتنهاش قادر به فرود آمدن نبودم و برای رفتن چند قدم به حیاط و هوا خوری دریا غچه نیاز داشتم که یک یادونفر زیر بغلم را بگیرند و مراقب تعادل ما باشند. کمرویشتم بشدت دردناک بود و پاهایم نیروی حرکت نداشت و شبها غالباً " دچار کابوس میشدم. در آن حال متوجه شدم که با پیشرفت سن و سال و به ویژه بر اثر ۱۴ ماه اختفا و مشقات مهاجرت بیش از ۲۰ کیلو از وزنم کاسته شده چون انحنای قامت خویش را در آئینگی میدیدم بقول شیخ اجل: در ایام گذشته تأمل میکردم و بر جوانی از دست رفته تأسف میخوردم. چند روز پس از ورود ما به چیکو دکتر پرویز پسرمن نیز با همسرش از ایالت ایلینوی به دیدن ما آمدند و یک هفته با ما بسربردند. نخستین کاری که تجویزشد مراجعه به دکتر و ادامه معالجه و مداوا بود. ولی در این شهر چیکو که بهنگام سفر دوم به آمریکا در ۱۲ سال پیش بیش از یکسال و نیم اقامت داشتیم دکتر و جراح شریف و مهربانی بنام دکتر سلوی دوست و پزشک خانوادگی ما بود. وی در آن سفر کیسه صفرا را عمل کرده و بر حالم بخوبی

واقف بود. مجدداً "دستور تجزیه و عکس برداری و دارو پرهیز داد و سرانجام به متخصص درمان‌های فیزیکی ارجاع نمود که هفته‌ای دو بار در درمانگاه وی درمدمت دوماه با قرار گرفتن زیر اشعه‌ی برق و مالش و کشش و ورزش. ویستن کمربند طبی بتدریج درد پشت و کم‌تخفیف یافت و اندک‌اندک توانستم با عماره بروم و به‌گرددش بپردازم.

با بهبودی نسبی آن وقت خود را بخواندن کتابها و نوشتن بعضی از یادداشت‌های پراکنده مشغول می‌داشتم. از جمله کتاب‌هایی که خوانده‌ام و اشرف‌العادة درمن کرد یکی کتاب کوچک و پرمغز اریک هافسر تحت عنوان "گرونده‌ی راستین" "The True Believer" اندیشه‌های درباری نهضت‌های جمعی بود که در آن تشریح شده است نهضت‌های جمعی چه انقلابی چه مذهبی و چه ملی‌گرائی چگونه نشأت می‌گیرند و چه قشرهایی از افراد به آنها می‌گروند و حاضر به شهادت و قربانی کردن خود میشوند و در پیروزی نهضت قدرت و حکومت بدست چه کسانی می‌افتد و چه سرنوشت مصیبت‌بار عاید روشنفکرانی میشود که با بیان و قلم و قدم خود قائل به آن نهضت‌ها بودند.

کتاب دیگری که مرا تکان داد کتاب "سرنوشت زمین" "The Faith of the Earth" بود که در آن نویسنده، نویسنده‌ی دانشمندش جان اتان شبل با توصیف وحشت‌انگیزش نابودی نوع بشر و کره زمین و تبدیل آنرا به جمهوری حشرات پیش‌بینی میکند مگر اینکه انسانها بتوانند بموقع از خطر جنگ هسته‌ای جلوگیری کنند.

دو کتاب دیگری که ذکرشان در اینجا لازم میدانم یکی کتاب "بگذرید تاریخ قضاوت کنید" "Let History Judge" راجع به جنایات دوره استالین است و دیگری کتابی است راجع به "لزوم اصلاحات سوسیال دموکراسی در شوروی" بقلم دانشمند معترض کمونیست مدووف که هم اکنون در کشور خود تحت نظارت و کتابهایش در کشورهای آمریکا و اروپا انتشار یافته است. خواندن این دو کتاب بخصوص برای عاشقان سینه چاک‌توده‌ای "خلق"ی بسیار مفید است. بعلاوه تقریباً تمام کتاب‌هایی را که در آمریکا راجع به انقلاب اخیر ایران چه از طرف ای‌بی‌سیان و چه از جانب آمریکا شیان انتشار یافته مطالعه کردم. از آن جمله کتاب "پاسخ به تاریخ محمد رضا شاه" و کتاب "یک‌رنگی" منسوب به آقای "یک‌رنگ" دکتر شاپور بختیار و کتاب "سقوط شاه"



نوشته فریدون هویدا برادر عباس هویدا و خاطرات جیمی کارتر و کتاب "گزینشهای دشوار" سايروس وانس وزیر خارجه سابق و کتاب "قدرت و اصول" نوشته برژینسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور و کتاب "دردرون انقلاب" تألیف جان استامپل کارمند عالیمقام سفارت آمریکا در ایام انقلاب و کتاب "جاده سازی با حسن نیت" تألیف باری روبین و کتاب "Débâcle" یا فضیحت شکست نوشته میچل لدین و ویلیام لوئیس میخوانندم و مطالب آنرا در حین خواندن به فارسی خلاصه میکردم. ! خواندن آنها و اطلاع یافتن بر اوضاع و احوال آمریکا و بی اطلاعی و اختلافات و گمراهی ها و درماندگی های مسئولین آن در آن زمان متحیر و مبهوت و در عین حال متأسف میشدم که ملتی به این آراستگی و کشوری به این عظمت مانند آمریکا را چه فرادنا توان و جاهل و خودخواه و عوام فریب اداره میکنند.